

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عدالت اقتصادی

(مجموعه مقالات)

گروه نویسندگان و مترجمان
به کوشش:

دکتر فیروزه خلعت‌بری و دکتر رؤیا طباطبائی نژدی

دفتر مطالعات اقتصادی

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

عدالت اقتصادی: مجموعه مقالات/ به کوشش فیروزه خلعت‌بری، رؤیا طباطبایی

یزدی. -- تهران: مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها، ۱۳۹۰.

۵۷۶ ص.: نمودار.-(مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛ ۱۳۹۰/۹۹)

ISBN: 978-964-8427-99-8: ۱۲۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.

۱. **عدالت توزیعی** -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. **عدالت اجتماعی** -- مقاله‌ها و

خطابه‌ها. ۳. **عدالت** -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. خلعت‌بری، فیروزه، گردآورنده.

ب. طباطبایی یزدی، رؤیا، گردآورنده. ج. مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها، دفتر

مطالعات اقتصادی. د. عنوان.

HB ۵۲۳/ع۴

۱۳۹۰

عنوان: عدالت/اقتصادی (مجموعه مقالات)

مؤلف: گروه نویسندگان

مترجم: گروه مترجمان

به کوشش: دکتر فیروزه خلعت‌بری و دکتر رؤیا طباطبایی یزدی

ناشر: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلفان و مترجمان است.

کلیه حقوق برای مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی محفوظ است.

فهرست اجمالی

سخن ناشر	۱
پیشگفتار	۵
فصل اول مفاهیم پایه‌ای درباره فقر و عدالت	۲۵
فصل دوم عدالت اقتصادی در دیدگاه‌های متفاوت	۴۷
فصل سوم مفهوم عدالت جهانی	۸۹
فصل چهارم عدالت اقتصادی در جهان پسانوین	۱۱۱
فصل پنجم عدالت اقتصادی و مردم‌سالاری ریشه‌دار در عصر پسانوین	۱۲۳
فصل ششم نظریه‌های عدالت اقتصادی با جهت‌گیری‌های خودخواهانه	۱۶۹
فصل هفتم فرصت‌های برابر به مثابه آرمان تنظیمی	۲۱۱
فصل هشتم برابری فرصت‌ها بدون نابرابری‌های طبیعی	۲۵۳
فصل نهم معمای عدالت اقتصادی در نظریه رالز	۲۸۷
فصل دهم عدالت اقتصادی کانت	۳۲۵
فصل یازدهم الگوهای بین‌المللی عدالت اقتصادی	۳۷۳
فصل دوازدهم اشتغال، عدالت اقتصادی و توسعه	۴۰۵
فصل سیزدهم محاسبه فقر و نابرابری در ایران براساس فقر مادی	۴۲۷
فصل چهاردهم زنان و عدالت اقتصادی	۴۴۷

فصل پانزدهم گستره عدالت اقتصادی در اندیشه‌های دینی قرون میانه	۴۷۳
فصل شانزدهم مطلوبیت‌خواهی، اطلاعات و حقوق	۵۰۵
فرهنگ نام‌ها و عبارت‌ها	۵۳۵

فهرست مطالب

سخن ناشر	۱
پیشگفتار	۵
منابع و مآخذ	۱۷
فصل اول مفاهیم پایه‌ای درباره فقر و عدالت	۲۵
مقدمه	۲۷
۱-۱ عدالت چیست؟	۲۷
۱-۱-۱ مبنای انتظام دقیق چیست؟	۲۸
۱-۲ انواع عدالت	۳۰
۱-۲-۱ نظریه‌های عدالت توزیعی	۳۱
۱-۳ عدالت و توزیع درآمد: بحث نظری	۳۵
۱-۴ عدالت و توزیع درآمد: بحث کاربردی	۴۲
منابع و مآخذ	۴۴
فصل دوم عدالت اقتصادی در دیدگاه‌های متفاوت	۴۷
چکیده	۴۹
مقدمه	۵۰
۲-۱ نظریه‌های عدالت اقتصادی	۵۰
۲-۱-۱ آزادی خواهی	۵۲
۲-۲ شانس طبیعی و اجتماعی	۵۷
۲-۳ مکتب تساوی خواهی همه جانبه بشر	۵۹
۲-۳-۱ پرسش در مورد واحد شمارش	۶۰
۲-۳-۲ نیازها	۶۰
۲-۳-۳ رجحان‌ها	۶۱
۲-۳-۴ منابع: رالز و کالاهای اولیه	۶۳
۲-۳-۴-۱ منابع: دورکین و منابع داخلی و خارجی	۶۶

۶۸	 ۲-۳-۵ قابلیت‌های اساسی
۶۹	 ۲-۴ الگو
۷۵	 ۲-۵ مسئولیت، واحد شمارش و تساوی خواهی شانس
۸۰	 ۲-۶ جبران
۸۲	 ۲-۷ طبیعت و اجتماع
۸۵	 منابع و مآخذ
۸۹	 فصل سوم مفهوم عدالت جهانی
۱۰۵	 منابع و مآخذ
۱۱۱	 فصل چهارم عدالت اقتصادی در جهان پسانوین
۱۲۰	 منابع و مآخذ
۱۲۳	 فصل پنجم عدالت اقتصادی و مردم‌سالاری ریشه‌دار در عصر پسانوین
۱۲۵	 پیشگفتار
۱۲۶	 ۵-۱ عدالت اقتصادی
۱۲۸	 ۵-۲ مردم‌سالاری اقتصادی
۱۳۰	 ۵-۳ مردم‌سالاری ریشه‌دار
۱۳۷	 ۵-۴ فلسفه و عصر پسانوین
۱۳۹	 ۵-۴-۱ فلسفه نوین در برابر فلسفه پسانوین
۱۴۳	 ۵-۴-۱-۱ پسانوینی، مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت
۱۴۴	 ۵-۴-۱-۲ مردم‌سالاری عمیق و عدالت اقتصادی بدون بنیان
۱۴۷	 ۵-۴-۱-۳ پیروی و جایگاه آن در عدالت اقتصادی
۱۴۸	 ۵-۴-۱-۴ جمع‌بندی ارتباط بین عدالت اقتصادی، مردم‌سالاری ریشه‌دار و پسانوینی
۱۴۹	 ۵-۴-۱-۵ ساختارهای اقتصادی لازم برای پیوند مردم‌سالاری با عدالت اقتصادی
۱۵۶	 منابع و مآخذ
۱۶۹	 فصل ششم نظریه‌های عدالت اقتصادی با جهت‌گیری‌های خودخواهانه
۱۷۱	 پیشگفتار
۱۷۳	 ۶-۱ نظریه‌های عدالت اجتماعی با جهت‌گیری خودخواهانه

۱۷۳	۶-۱-۱ قید فردخواهی
۱۷۴	۶-۲ نظریه‌های عدالت توزیعی سرمایه‌داری مبتنی بر سهم مشارکت عوامل
۱۷۵	۶-۲-۱ نظریه بهره‌وری نهایی
۱۷۶	۶-۲-۲ نظریه مارکسیستی سهم مشارکت: نظریه بهره‌وری متوسط
۱۸۰	۶-۲-۳ نظریه‌های حقوق طبیعی یا استحقاق
۱۸۰	۶-۳ چالش هابزی
۱۸۵	۶-۴ حقوق طبیعی از دیدگاه جان لاک
۱۹۱	۶-۵ نظریه استحقاق نوزیک
۱۹۷	۶-۶ نظریه‌های عدالت به مثابه آزادی
۱۹۸	۶-۷ اخلاق اقتصادی فریدمن
۲۰۵	۶-۸ جمع‌بندی
۲۰۹	منابع و مآخذ
۲۱۱	فصل هفتم فرصت‌های برابر به مثابه آرمان تنظیمی
۲۱۳	مقدمه
۲۱۶	۷-۱ یک طرح کلی از الگوی سه‌بعدی
۲۲۴	۷-۲ هدف از فرصت‌های برابر چیست؟
۲۳۱	۷-۳ انصاف پس‌زمینه‌ای و برابری وضعیت
۲۳۹	۷-۴ تفکر انصاف در توزیع پاداش
۲۴۸	۷-۵ نتیجه‌گیری
۲۴۹	پی‌نوشت‌ها
۲۵۳	فصل هشتم برابری فرصت‌ها بدون نابرابری‌های طبیعی
۲۵۵	مقدمه
۲۵۸	۸-۱ فرضیه نابرابری‌های طبیعی و ذاتی
۲۶۱	۸-۱-۱ افسانه نابرابری‌های طبیعی
۲۶۸	۸-۲ نابرابری با طرح؛ یادگیری از بحث ضریب هوشی
۲۷۷	۸-۳ دو موضوع دیگر در خصوص طبیعت و عدالت

۲۷۸	۸-۴ عدالت تساوی خواهان بدون نابرابری طبیعی
۲۷۹	۸-۵ رویکرد اقلیت آسیب پذیر
۲۸۴	۸-۶ نتیجه گیری
۲۸۵	منابع و مآخذ
فصل نهم معمای عدالت اقتصادی در نظریه رالز	
۲۸۹	۹-۱ رساله رالز
۲۹۱	۹-۱-۱ محور یکم
۲۹۸	۹-۱-۲ محور دوم
۳۱۳	۹-۱-۳ محور سوم
۳۱۵	۹-۲ یادداشت پایانی
۳۱۸	پی نوشت ها
فصل دهم عدالت اقتصادی کانت	
۳۲۷	پیشگفتار
۳۳۱	۱۰-۱ حقوق خصوصی و عدالت اقتصادی
۳۳۳	۱۰-۲ حقوق عمومی و عدالت اقتصادی
۳۳۴	۱۰-۲-۱ حقوق عمومی حاکمیت
۳۴۵	۱۰-۳ عدالت اقتصادی جهانی
۳۵۵	پی نوشت ها
فصل یازدهم الگوهای بین المللی عدالت اقتصادی	
۳۷۵	پیشگفتار
۳۷۸	۱۱-۱ عدالت اقتصادی بین المللی، الگوها و داده ها
۳۸۲	۱۱-۱-۱ الگوی جامعه نگر: جهانی شدن و تأثیر اجتماعی در سطح اقتصاد ملی
۳۸۵	۱۱-۱-۲ الگوی آزادی خواهان بین المللی نگر: تجارت بین المللی و وعده هم گرایی اقتصادی
۳۸۹	۱۱-۱-۳ الگوی جهان شمول: اجرای عدالت در مورد فقرای جهان
۳۹۶	۱۱-۲ کلام نهایی
۳۹۸	پی نوشت ها

فصل دوازدهم اشتغال، عدالت اقتصادی و توسعه ۴۰۵

- مقدمه ۴۰۷
- ۱۲-۱ نگاهی به مفاهیم اشتغال و عدالت اقتصادی ۴۰۸
- ۱۲-۱-۱ اشتغال، عدالت اقتصادی و توسعه ملی ۴۱۵
- ۱۲-۱-۲ رابطه اشتغال و عدالت اقتصادی ۴۱۹
- ۱۲-۲ سخن پایانی ۴۲۳
- منابع و مآخذ ۴۲۵

فصل سیزدهم محاسبه فقر و نابرابری در ایران براساس فقر مادی ۴۲۷

- چکیده ۴۲۹
- پیشگفتار ۴۲۹
- ۱۳-۱ فقر و خط فقر ۴۳۰
- ۱۳-۲ داده‌های در دسترس ۴۳۲
- ۱۳-۳ اندازه‌گیری فقر با نماگرهای پولی ۴۳۳
- ۱۳-۴ نماگرهای مادی فقر براساس طبقه‌بندی چهارگانه ۴۳۴
- ۱۳-۵ هم‌سنجی سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۸۱، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ ۴۳۷
- ۱۳-۶ کلام نهایی ۴۳۹
- منابع و مآخذ ۴۴۶

فصل چهاردهم زنان و عدالت اقتصادی ۴۴۷

- مقدمه ۴۴۹
- ۱۴-۱ نظریه‌ها و الگوهای تبعیض ۴۵۲
- ۱۴-۱-۱ الگوهای پیش‌داوری‌های فردی ۴۵۲
- ۱۴-۱-۲ الگوهای آماری تبعیض ۴۵۳
- ۱۴-۱-۳ الگوهای غیررقابتی تبعیض ۴۵۶
- ۱۴-۲ بهره‌وری نیروی کار و تبعیض علیه زنان ۴۵۹
- ۱۴-۳ نظریه بازی‌ها و تعادل توافقی ۴۶۲
- ۱۴-۴ توافق بازار خانوار و نقش سازمان‌های اجتماعی ۴۶۷
- منابع و مآخذ ۴۶۹

فصل پانزدهم گستره عدالت اقتصادی در اندیشه‌های دینی قرون میانه ۴۷۳

مقدمه	۴۷۵
۱۵-۱ تحول تاریخی مفهوم عدالت در قرون میانه	۴۷۵
۱۵-۱-۱ میراث کلاسیک	۴۷۶
۱۵-۱-۲ میراث آبای کلیسا	۴۷۷
۱۵-۱-۳ همزیستی مفاهیم عدالت در قرن دوازدهم	۴۷۷
۱۵-۱-۴ شکل‌گیری سنتز عدالت در قرن سیزدهم	۴۷۸
۱۵-۱-۴-۱ سنتزهای عدالت	۴۸۰
۱۵-۲ مفهوم عدالت از دیدگاه سن توماس	۴۸۱
۱۵-۳ عدالت در مبادله از دیدگاه سن توماس	۴۸۲
۱۵-۳-۱ طبیعی بودن مبادله عادلانه	۴۸۴
۱۵-۴ نظریه قیمت عادلانه	۴۸۴
۱۵-۴-۱ برآورد قیمت عادلانه	۴۸۵
۱۵-۴-۲ نظریه قیمت عادلانه منطبق با سلسله‌مراتب اجتماعی	۴۸۶
۱۵-۴-۳ نظریه شکل‌گیری قیمت عادلانه در بازار رقابتی	۴۸۷
۱۵-۵ مشروعیت سود بازرگانی	۴۸۸
۱۵-۶ نگرش سن توماس به بازرگانی در چارچوب واقعیت موجود قرون میانه	۴۸۹
۱۵-۷ نظریه مبادله عادلانه از دیدگاه آلبرت ماگنوس (آلبرت کبیر) (۱۲۸۰-۱۱۹۳) ...	۴۸۹
۱۵-۸ مشروعیت سود حاصل از تجارت	۴۹۱
۱۵-۹ نقش خطر در تعیین سود عادلانه	۴۹۲
۱۵-۱۰ دیدگاه متفکران و فقهای اسلامی	۴۹۳
۱۵-۱۰-۱ نظرهای ابن‌تیمیه	۴۹۴
۱۵-۱۰-۱-۱ تمایز بین عوض‌المثل و ثمن‌المثل یا قيمة‌المثل	۴۹۵
۱۵-۱۱ مقایسه عوض‌المثل و ثمن‌المثل فقهی و قیمت عادلانه اسکولاستیک	۴۹۷
۱۵-۱۲ مفهوم دستمزدهای عادلانه یا اجرة‌المثل	۴۹۷
۱۵-۱۳ سود عادلانه	۴۹۸
۱۵-۱۴ قيمة‌المثل و قیمت بازاری	۴۹۹
۱۵-۱۵ علامه حلی و دیدگاه‌های وی در مورد قیمت و ارزش	۵۰۰

منابع و مآخذ.....	۵۰۲
فصل شانزدهم مطلوبیت خواهی، اطلاعات و حقوق.....	۵۰۵
۱۶-۱ عدالت توزیعی و حقوق فردی.....	۵۰۷
۱۶-۲ نظریه بنیادین اقتصاد رفاه.....	۵۱۱
۱۶-۳ فاصله اطلاعاتی و تمرکززدایی اقتصادی.....	۵۱۳
۱۶-۴ پنداره‌های هایک در مورد پیشرفت و آزادی.....	۵۲۳
۱۶-۵ اراده و بصیرت فردی.....	۵۲۷
پی‌نوشت‌ها.....	۵۲۹
منابع و مآخذ.....	۵۳۳
فرهنگ نام‌ها و عبارت‌ها.....	۵۳۵

فهرست جدول‌ها

جدول ۱۱-۱	عدالت اقتصادی بین‌المللی، الگوها و داده‌ها	۳۷۹
جدول ۱۱-۲	افزایش تعرفه در کشورهای صنعتی برای محصولات وارداتی از کشورهای در حال توسعه	۳۹۱
جدول ۱۳-۱	درصد خانوارهای استفاده‌کننده از لوازم و تسهیلات برمبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۶	۴۴۱
جدول ۱۳-۲	درصد خانوارهای استفاده‌کننده از لوازم و تسهیلات برمبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۵	۴۴۲
جدول ۱۳-۳	درصد خانوارهای استفاده‌کننده از لوازم و تسهیلات برمبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۳	۴۴۳
جدول ۱۳-۴	درصد خانوارهای استفاده‌کننده از لوازم و تسهیلات برمبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۱	۴۴۴
جدول ۱۳-۵	درصد خانوارهای استفاده‌کننده از لوازم و تسهیلات برمبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۷۶	۴۴۵
جدول ۱۶-۱	خلاصه نتایج محتمل برای دولت مطلوبیت‌خواه	۵۲۱

فهرست شکل‌ها

شکل ۱	محورهای اصلی خوب‌زیستی در جامعه	۶
شکل ۲	تصویر کلی از برداشت‌های مختلف از عدالت	۸

فهرست نمودارها

نمودار ۱۶-۱	توزیع سطح مطلوبیت	۵۱۶
-------------	-------------------	-----

درباره محققان و مترجمان کتاب

بهاره آقالوی: کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه علامه طباطبایی، پژوهشگر اقتصادی.
لیلا ابوالفتحی: کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه علامه طباطبایی، پژوهشگر مرکز آمار ایران.

زینب ابوطالبی: کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه ملی استرالیا، پژوهشگر گروه پژوهشی شاخص‌سازی و آینده‌پژوهی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
مراد پورفتحی: فوق‌لیسانس اقتصاد از دانشگاه مینوسوتا ای آمریکا، پژوهشگر ارشد اقتصادی.

سیدعقیل حسینی: دانشجوی دکتری اقتصاد از دانشگاه اصفهان.
فیروزه خلعت‌بری: فوق‌دکترای اقتصاد از گروه تحقیقات مدل‌سازی در آمریکا، دکترای اقتصاد از LSE انگلستان، اقتصاددان.

حسین راغفر: دکترای اقتصاد، عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا (س).
اسماعیل سالم: فوق‌لیسانس اقتصاد از مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، کارشناس ارشد اقتصادی، پژوهشگر کمیسیون اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

رؤیا طباطبایی یزدی: دکترای اقتصاد از دانشگاه تهران، مدرس دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، مدیرگروه پژوهشی شاخص‌سازی و آینده‌پژوهی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

نگین عبداللهزاده: فوق‌لیسانس اقتصاد از دانشگاه آزاد اسلامی، دبیر هیئت عامل بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران.

حسین عیوضلو: دکترای اقتصاد، عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع).

بهزاد محمودی: فوق‌لیسانس آمار از دانشگاه صنعتی اصفهان، کارشناس بانک مرکزی.

فردریک ملک: فوق‌لیسانس آمار از دانشگاه امریکن آمریکا، پژوهشگر گروه پژوهشی شاخص‌سازی و آینده‌پژوهی مرکز تحقیقات استراتژیک.

فرشاد مؤمنی: دکترای اقتصاد، عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی.

نرگس نجفی: کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه تربیت مدرس، پژوهشگر وزارت رفاه.

کامران نیکی اسکویی: کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه تهران، پژوهشگر دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

سخن ناشر

عدالت اقتصادی یکی از پایه‌های استواری جهان امروز است، هرچند بدون تردید در ادبیات اقتصادی ایران کمتر شناخته شده است. در حوزه علم اقتصاد ادبیات بسیار گسترده‌ای در مورد مباحث هنجاری اجتماعی و اقتصادی مربوط به عدالت وجود دارد که رویکردهای ارائه شده در آنها در روشنگری مبحث عدالت تأثیری بسزا داشته است. نظریه‌های مربوط به نابرابری، اندازه‌گیری فقر، رفاه اقتصادی، انتخاب اجتماعی، چانه‌زنی و بازی‌های تعاونی و تخصیص منصفانه فقط بخشی از ادبیات اقتصادی است که به عدالت اشاره می‌کند و محور عدالت را مدنظر قرار می‌دهد. ادبیات نظری فلسفی و هنجاری اقتصاد نقاط مشترک بسیاری حول این محور دارند و موارد متعددی از ادبیات اقتصادی و فلسفی را می‌توان یافت که مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند.

عدالت یکی از اهداف نظام اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران است به نحوی که حتی در سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی که از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی ابلاغ شده است در خصوص سیاست‌های کلی توسعه بخش غیردولتی بر ضرورت شتاب گرفتن رشد و توسعه اقتصادی کشور مبتنی بر اجرای عدالت اجتماعی و فقرزدایی در چارچوب چشم‌انداز ۱۴۰۴ تأکید شده است.^۱ بر این مبنا رهبر حکیم و فرزانه جمهوری اسلامی در ساختار اقتصاد کشور تنظیم فعالیت‌های مربوط به رشد و توسعه اقتصادی بر پایه عدالت اجتماعی، کاهش فاصله طبقاتی و رفع محرومیت از قشرهای کم‌درآمد را مورد تأکید قرار داده است.^۲

۱. بند «ج» سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی.

۲. بند «۳۴» سیاست‌های کلی برنامه پنجم.

بر مبنای تئوری پردازی رهبر معظم انقلاب اسلامی^۱ عدالت، محور انقلاب اسلامی است و اگرچه ظاهراً مفهوم ساده‌ای است و همه می‌گویند و تکرار می‌کنند ولی در مصداق و عمل رسیدن به آن خیلی دشوار است. اگر بخواهیم عدالت را به معنای واقعی آن در جامعه جاری کنیم باید دو مفهوم عقلانیت و معنویت را باهم ممزوج نماییم. عدالت با توزیع عادلانه امکانات همراه است و در این منظر باید اقتصاد کشور شکوفا و ثروت ایجاد گردد و به دنبال تولید ثروت برویم تا آنچه تقسیم می‌شود ثروت باشد. تفاوت نگاه اسلام و نظام سرمایه‌داری همین نکته خواهد بود که نظام اقتصاد اسلامی فقط دنبال تولید ثروت نیست بلکه توزیع آن را هم مدنظر دارد. مفهوم عدالت باید در همه ارکان حکومت و برنامه‌ریزی‌های مربوطه تسری یابد و برای تحقق آن نیز کوشش بسیار صورت گیرد.

به تعبیر مقام معظم رهبری^۲ عدالت بایستی به گفتمان نخبگان تبدیل شود. عدالتی که دغدغه همیشگی بشر بود و از اهداف و شعارهای نظام جمهوری اسلامی ایران نیز می‌باشد که در طول تاریخ بین مردم عمومیت داشته و نیازمند روش‌ها و راهکارهای جدید و مؤثر برای تحقق آن است. از این‌رو در مرحله نظری هم نیازمند نظریه اسلامی ناب در باب عدالت هستیم که باید با استفاده از منابع و از متون اسلامی بدان دست یابیم.

با عنایت به اهمیت و جایگاه عدالت اقتصادی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی پروژه‌ای را در این باره در دستور کار قرار داد و از متخصصان شناخته شده‌ای برای همکاری دعوت کرد. در این مجموعه تلاش بسیاری برای تدوین مطالبی قابل استفاده برای طیف گسترده‌ای از محققان انجام شد که کتاب حاضر نخستین جلد آن می‌باشد.

در این کتاب سعی شده است اصلی‌ترین مباحث مربوط به عدالت اقتصادی به‌خصوص از منظر اندیشمندان غربی پوشش داده شود. در مجموعه مقالات همیشه امکان تکرار مطالب وجود دارد ولی تلاش بر آن بوده که انتخاب‌ها به گونه‌ای باشد که تکرار را به کمترین حد برساند. این کار به تلاشی وافر برای گزینش مطالب نیاز داشت که بخش مهمی از این طرح بود. بدیهی است در نگارش چنین کتابی ترجمه جایگاه

۱. ملهم از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس‌جمهور و هیئت وزیران، ۱۳۸۴/۶/۸.

۲. ملهم از بیانات مقام معظم رهبری در دومین نشست اندیشه‌های راهبردی، ۱۳۹۰/۲/۲۷.

ویژه‌ای دارد؛ زیرا بدون آشنا کردن خوانندگان با ادبیات بسیار گسترده موضوع، نمی‌توان به عمق و اهمیت عدالت اقتصادی پی برد.

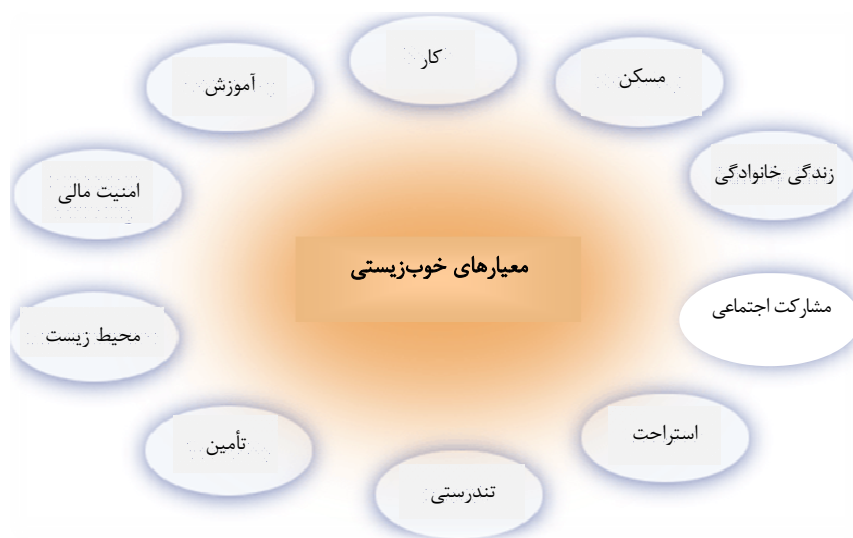
به نظر می‌رسد در حوزه عدالت اجتماعی و جایگاه آن و همچنین الزامات و بایسته‌های آن در نظام اقتصادی کشور تاکنون کار جدی صورت نگرفته است. ما نیز ادعا نمی‌کنیم که این مسئله تنها ضرورت نظام جمهوری اسلامی ایران است، بلکه هدف اصلی این مجموعه توجه دادن به مفهوم عدالت اقتصادی و جایگاه آن در مکاتب مختلف فکری است. این کتاب بیشتر به موضوع عدالت اقتصادی از دیدگاه اندیشمندان غربی می‌پردازد. بنابراین ارزش مطالب آن نه در تبیین ساختارهای مکتب اقتصادی اسلام، بلکه آشنایی با مفهوم عدالت در مکاتب مختلف فکری غرب است که از منظر رالز یا کانت و ... بیان شده است. قطعاً تداوم این مطالعات باید به تبیین بنیان‌های عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی از دیدگاه اسلام ختم شود که ان شاء الله این مرکز با همکاری صاحب‌نظران و متخصصان و نخبگان بدان نائل خواهد شد و بدین جهت از همه این عزیزان برای همکاری در این زمینه دعوت به عمل می‌آورد.

دکتر بهزاد پورسید
معاون پژوهشی مرکز

پیشگفتار

عدالت اقتصادی عبارتی است که بدون تردید در ادبیات اقتصادی ایران کمتر شناخته شده است. با وجود این یکی از پایه‌ای‌ترین مفاهیمی است که باید به آن توجه شود. بسیاری بر این باورند که مبحث عدالت و به‌ویژه عدالت توزیعی را نباید در حوزه علم اقتصاد مورد بررسی قرار داد ولی امر واقع این است که در علم اقتصاد ادبیات بسیار گسترده‌ای وجود دارد که مباحث هنجاری اجتماعی و اقتصادی مربوط به عدالت را پوشش می‌دهد. تعداد زیادی از نظریه‌های اقتصادی و رویکردهای ارائه شده در ادبیات در روشنگری مبحث عدالت تأثیری بسزا داشته‌اند. نظریه‌های مربوط به نابرابری، اندازه‌گیری فقر، رفاه اقتصادی، انتخاب اجتماعی، چانه‌زنی و بازی‌های تعاونی و تخصیص منصفانه تنها بخشی از ادبیات اقتصادی است که به عدالت اشاره می‌کند و محور عدالت را مدنظر قرار می‌دهد. ادبیات نظری فلسفی و هنجاری اقتصاد نقاط مشارکت بسیاری حول این محور دارند و موارد متعددی از ادبیات اقتصادی و فلسفی را می‌توان یافت که مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند.

عدالت اقتصادی با خوب‌زیستی عمومی پیوندی ناگسستنی دارد. از این منظر لازم است مشخص شود که خوب‌زیستی بر چه محورهایی استوار است. در شکل ۱ محورهای اصلی خوب‌زیستی نشان داده شده است. هر قدر بخش بزرگ‌تری از جامعه با شدت بیشتری از خوب‌زیستی برخوردار باشند، مؤلفه‌های عدالت اقتصادی کارکرد بهتری خواهند داشت.



شکل ۱ محوره‌های اصلی خوب‌زیستی در جامعه

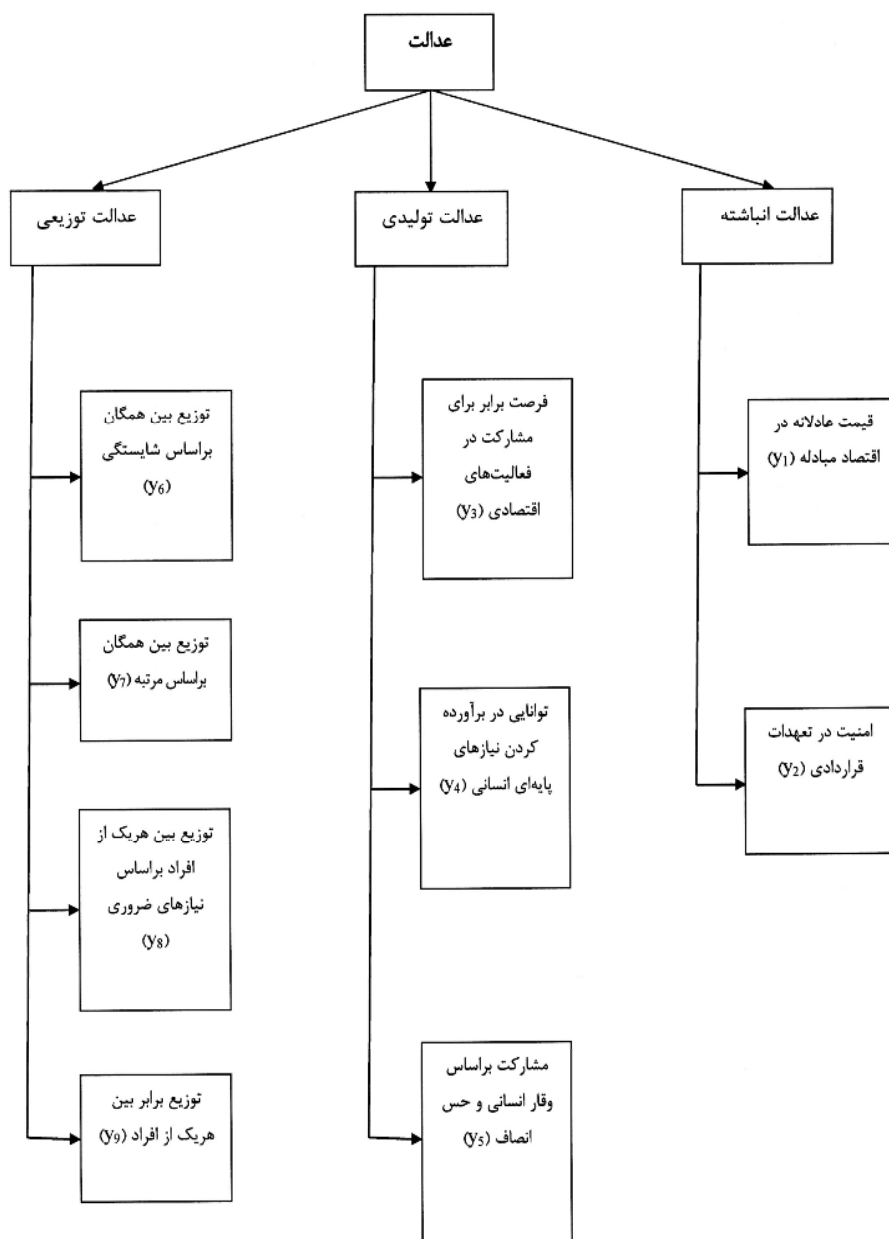
وقتی بحث عدالت مطرح می‌شود، هنوز بین فیلسوفان، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان در مورد آنچه باید عدالت نامیده شود، اختلاف نظر بسیار زیادی وجود دارد. شاید تعریف عدالت خود مبحثی است که توافق بر سر آن به چندین کتاب نیاز داشته باشد. هنوز نوشته‌های تحقیقاتی متعددی منتشر می‌شود که بحث عدالت و آنچه را که باید عدالت نامید، مدنظر قرار می‌دهد. قدر مسلم این است که در دنیای امروز، نیاز به وجود عدالت، و به‌ویژه عدالت اقتصادی، امری پذیرفته شده است.

یکی از تعاریف عدالت این است که به هرکس هرچه حق وی است، داده شود. مشکلی که این تعریف ساده دارد این است که هیچ‌کس نمی‌داند حق هرکس چیست؟ به‌این ترتیب بخش بزرگی از مباحثی که در عدالت اقتصادی مطرح می‌شود، بر این بحث تمرکز دارد که حقوق را مشخص کند و روش عادلانه دستیابی به حقوق را معین نماید. از نظر اجرایی، عدالت مجموعه‌ای از اصول است که به مردم کمک می‌کند تا درست را از نادرست تشخیص بدهند. این اصول به فرهنگ، قومیت و ویژگی‌های اجتماعی مردم ارتباطی ندارد و اغلب

به صورت ناب بیان می شود. عدالت یکی از چهار مشخصه بنیادی مثبت فلسفه اخلاقی کلاسیک محسوب می شود. سه مشخصه دیگر عبارت اند از شهامت، خودداری و کارایی، درست همان طور که ایمان، امید و کمک خیریه سه ستون مشخصه های باورهای دینی در اکثر مذاهب محسوب می شوند. هدف نهایی تمام مشخصه های مثبت بالا بردن وقار و برتری بشر است.

از جمله مباحثی که باید به دقت به آن پرداخته شود این است که عدالت کمک خیریه نیست. کمک خیریه از ریشه کلمه لاتین عشق الهی آمده است و درواقع روح عدالت را تشکیل می دهد. عدالت بخش مادی کمک خیریه است. بنابراین در مبحث عدالت قاعده های رفتاری و اقلام مادی وجود دارد درحالی که در کمک خیرخواهی مسائل روح مطرح می شود. جالب توجه است که هدف غایی عدالت و کمک خیریه، هر دو، این است که انسان به نقطه ای برسد که به دریافت کمک خیریه نیاز نداشته باشد و در مقابل، خود حاضر به انجام کمک های خیریه شود.

شاید لازم باشد تصویری کلی از ماهیت عدالت و انواع آن ارائه شود تا مشخص گردد که حوزه بحث عدالت در چه محدوده ای است و کتاب حاضر چه مباحثی از این محدوده را مدنظر قرار می دهد. از دیرباز اقتصاددانان عدالت را با توزیع همراه کرده اند. مشکلی که این نگرش ایجاد می کند این است که توزیع مطلوب و کمال مطلوب درواقع امری است که به نظر مقام مسئول توزیع، بستگی تام دارد. از آن گذشته همیشه این پرسش مطرح می شود که چه چیز را باید توزیع کرد؟ درآمد، ثروت، فرصت ها، مشاغل، رفاه، مطلوبیت یا ...؟ آیا توزیع درآمد کفایت می کند یا توزیع ثروت باید مدنظر باشد؟ به نظر ماسگریو توزیع درآمد و ثروت در اقتصاد بازار به عوامل متعددی بستگی دارد که می توان به قوانین ارث، توزیع استعدادهای افراد جامعه، فراهم بودن فرصت کسب آموزش های مطلوب، برخورداری از امکان تحرک اجتماعی و ساخت بازارها اشاره کرد. با عنایت به این عوامل وضعیتی از توزیع با برابری یا نابرابری خاص برقرار می شود و این وضع می تواند از نظر برخی مطلوب و از نظر گروه دیگر شاید نامطلوب باشد. ماسگریو نخستین اقتصاددانی بود که کالای ارزشی را به ادبیات اقتصاد معرفی کرد (ماسگریو، ۱۹۵۹). کالای ارزشی بنا به تعریف، کالایی است که افراد جامعه حق دارند از آن داشته باشند ولی رغبت به پرداخت مبنای داشتن این کالا نیست.



شکل ۲ تصویر کلی از برداشت‌های مختلف از عدالت

وقتی موضوع تعریف کردن حد مطلوب برابری توزیع درآمد و ثروت پیش می‌آید، که موضوع پذیرش حد قابل قبول نابرابری در جامعه است، نظریه‌های اقتصادی بسیار ناکافی دیده می‌شود. بسیاری بر این باورند که باید حد فدا کردن کارایی با برابری به‌عنوان موضوع اصلی اقتصاد مدنظر قرار بگیرد. به بیان ساده، به نظر می‌رسد که موضوع را باید از طریق تعیین حد قابل قبول برابری توزیع درآمد و ثروت با عنایت به ساختار سیاسی جامعه مورد بررسی قرار داد و زمانی که این حد شناسایی شد، لازم است به نظام اقتصادی اجازه داده شود که با ساختار توزیعی مطرح شده، سقف کارایی قابل دستیابی را شناسایی کند تا در این ساختار بتواند به توزیع کالاها بپردازد. با عنایت به محدودیت‌هایی که در مورد درک سنتی اقتصاد، از عدالت وجود داشته است، لازم است ادبیات مربوط به عدالت از متون فلسفی و سایر گروه‌هایی که به موضوع عدالت پرداخته‌اند، به یاری گرفته شود. شکل ۲ تصویری کلی از مجموعه‌ای را نشان می‌دهد که به‌عنوان عدالت مطرح شده است.

عدالت انباشته نخستین چارچوبی است که در این راستا مطرح می‌شود. ارسطو نخستین فیلسوفی است که در مورد عدالت انباشته سخن گفته است. ریشه این نگرش بر عدالت در اخلاقیات بنیادی بشر و مخالفت وی با آزاررسانی به هم‌نوعان است. تنها زمانی که برابری مبادله وجود داشته باشد، آسیب‌های مبادله از بین خواهد رفت. بنابراین دل‌مشغولی اصلی عدالت انباشته، شناسایی معادل مبادله است (گانمان، ۱۹۸۶). همین موضوع درواقع نگرانی اصلی ارسطو بود و او کوشید تا پاسخی برای آن بیابد. در این چارچوب موضوع قیمت عادلانه و ارزش در مبادله برای کالایی که در بازار مبادله می‌شود، مطرح شده است. ارسطو با مطرح کردن بحث در مورد مباحث بالا راه را برای فیلسوفان بعد از خود باز کرد تا بتوانند در مورد عدالت انباشته نظریه‌پردازی کنند.

توماس اکیناس تقلب را گناهی بس بزرگ می‌شناخت که در جریان مبادلات داوطلبانه می‌تواند بروز کند و به نقل از سیس‌رو می‌خواست که قراردادها از دروغ مبرا شود (اکیناس، ۱۹۷۵: ۲۱۵). آدام اسمیت در این مورد استدلال می‌کرد که بازار رقابتی قادر است قیمت عادلانه را در تمام مبادلات معین کند، ولی موضوع نهفته در این بازار، دنیایی از مفاهیم مشترک و توان شناخت متقابل است. بازار دنیایی است که به اعتماد و

اعتبار بسیار وابسته است. لازمه وجود عدالت انباشته این است که انصافی بنیادین در تمام توافقات و ترتیبات مبادله‌ای بین اشخاص برقرار باشد. لازم است که افراد در تمام مبادلات اقتصادی خود به شأن انسانی احترام بگذارند.

عدالت تولیدی به رعایت انصاف در مشارکت اشخاص در نظام اقتصادی مربوط است. در این نگرش، اثر شیوه‌های تولید در برآوردن نیازهای پایه‌ای، سطح اشتغال، الگوهای تبعیض، کیفیت محیط زیست و حس جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر آن از دست‌اندرکاران می‌خواهد که به‌عنوان یک وظیفه، نهادهای اقتصادی و اجتماعی را سازمان‌دهی کنند تا مردم بتوانند به روشی که آزادی آنها را محترم بشمارد و شأن والای انسانی و نیروی کار را مدنظر داشته باشد، در تکامل جامعه سهم داشته باشند.

امر واقع این است که توماس اکیناس نقشی بسزا در جایگاه‌دهی به عدالت انباشته داشته است و بخش بزرگی از تحقیقات وی پایه نگرش امروزی به عدالت انباشته را بنا نهاده است. فرض اصلی اکیناس این بود که انسان موجودی اجتماعی است و هم‌بستگی اجتماعی عاملی است که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت.

نظریه‌پردازان کاتولیک رومی با استناد به نوشته‌های اکیناس و عدالت قانونی وی، تحقیقات زیادی انجام دادند که حاصل آن مبحث عدالت اجتماعی یا عدالت تولیدی بود که ویژگی‌های اصلی آن عبارت است از:

۱. ازمنظر فلسفی، این اصل پایه‌ای پذیرفته شده است که انسان موجودی اجتماعی است.

۲. نیروی کار مهم‌ترین وسیله‌ای است که می‌تواند به عدالت تولیدی جامعه تحقق ببوشاند.

۳. عدالت تولیدی در فرایندی ایجاد می‌شود که در آن افراد در نظام اقتصادی تلفیق می‌شوند.

عدالت تولیدی در مقام یک فرایند تلفیقی اجتماعی - اقتصادی، تفاوت‌های بارزی با عدالت انباشته دارد که در آن دل‌مشغولی اصلی ماهیت رابطه اقتصادی شخص است. بیشتر مردمی که در مورد عدالت صحبت می‌کنند، درواقع عدالت توزیعی را مدنظر دارند. در کلی‌ترین شکل، دغدغه اصلی عدالت توزیعی، توزیع منافع حاصل از فعالیت‌های اقتصادی بین تک‌تک اشخاص هر جامعه است. با وجود این دو محور جدی بحث، چگونگی شناسایی

مزایای حاصل شده و چگونگی انتخاب روش توزیع آن مزایا میان اشخاص مختلف است. بررسی ادبیات بسیار وسیعی که در مورد عدالت توزیعی وجود دارد، چهار محور را معرفی می‌کند. این محورها عبارت‌اند از (پرچنیم، ۱۹۶۳: ۲۹-۱):

۱. توزیع همگانی براساس شایستگی؛

۲. توزیع همگانی براساس مرتبه؛

۳. توزیع بین هریک از افراد براساس نیازهای پایه‌ای و

۴. توزیع برابر بین هریک از افراد.

وضعیت توزیع به هرکس براساس امتیازات وی درواقع نشان‌دهنده ارزش‌گذاری بر نیروی کار و تلاش وی محسوب می‌شود. با این اوصاف زمانی عدالت توزیعی حاصل می‌شود که افراد بتوانند به نسبت تلاش‌های خود از مزیت‌های حاصل بهره ببرند. اگر کسی از سایرین بیشتر و بهتر کار می‌کند، این شخص باید منابع مالی بیشتری دریافت کند زیرا او به نظام اقتصادی منافع بیشتری را ارائه می‌کند.

نکته ضمنی در شناخت عدالت توزیعی در آن است که دستمزدها و قیمت‌های عادلانه باید حاکم شوند و نظام مبادله باید بر مبنای عدالت بچرخد و برابری فرصت‌ها به‌عنوان یک زمینه وجود داشته باشد. وقتی این شرایط مطرح می‌شود، شخص می‌تواند مدعی شود که خواسته‌های نوزیک برآورده شده است.

در توزیع همگانی براساس مرتبه، لازم است اعضای هر جامعه به گروه‌های مختلف دسته‌بندی شوند و هر گروه براساس مرتبه‌ای که دارد مدنظر قرار بگیرد. این نگرش به عدالت، تاریخی بس طولانی دارد و گفته می‌شود چنین نگرشی سبب ایجاد ثبات می‌شود. به‌عنوان مثال در بسیاری از شرکت‌های بزرگ آمریکایی وقتی قرار می‌شود که کسی کنار گذاشته شود، آن شخص کسی است که کمترین سابقه کاری را دارد. بنابراین قاعده توزیع براساس مرتبه در مورد خروج کارکنان از استخدام می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد و مصداق موردی باشد که ثبات می‌آفریند.

پرداخت مساوی به هرکس یکی دیگر از جنبه‌های عدالت توزیعی است. وقتی درآمد مدنظر قرار بگیرد، برابری توزیع درآمد می‌تواند حاصل کار باشد. این وضعیت در نظام‌های اقتصادی هرگز در عمل جامه تحقق نپوشیده است.

عدالت توزیعی را از منظرهای مختلف نیز ارزش گذاری کرده‌اند که عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. **برابری خواهی اکید:** در این منظر که از یک سو ساده‌ترین نوع عدالت توزیعی را بیان می‌کند و از سوی دیگر شاید افراطی‌ترین منظر باشد، همه افراد باید به اندازه مساوی از کالاها و خدمات مادی در اختیار داشته باشند.
۲. **اصل تمایز:** در این منظر باور کلی این است که چون ثروت جامعه در زمان‌های مختلف یکسان نیست و می‌تواند افزایش یابد، هرکس باید به اندازه بهره‌وری خود از دیگران متمایز شود. در این اصل، بالا بردن جایگاه گروهی که کمترین مزیت را دارند، از اهمیت محوری برخوردار است.
۳. **اصل متکی به منابع:** گاه این منظر برابری خواهی متکی به منابع هم نامیده می‌شود. همه باید به اندازه برابر منابع در اختیار داشته باشند. به این ترتیب آنچه باید در برابری مدنظر قرار بگیرد، منابعی است که در اختیار افراد قرار داده می‌شود.
۴. **اصل متکی به رفاه:** در این اصل تأکید شده است که از نظر اخلاقی رفاه مردم مدنظر قرار می‌گیرد و بنابراین باید همه مردم از رفاه برابر برخوردار شوند. در نهایت باید کل رفاه افزوده شود تا وضعیت کلی بهبود یابد.
۵. **اصل متکی به مطلوبیت:** در این منظر گفته می‌شود که هویتی که باید مدنظر قرار بگیرد، مطلوبیت است و این ویژگی بر رفاه ارجح شمرده می‌شود. در این ارتباط حداکثر کردن مطلوبیت جمعی به عنوان یک خواسته مطلوب مطرح می‌شود.
۶. **اصل برابری براساس لیاقت:** در این منظر باور بر این است که مردم باید به اندازه لیاقت و قابلیت‌های خود برابری بخواهند و درواقع آنچه در اصل متکی به رفاه گفته می‌شود، لیاقت مردم را نادیده می‌گیرد. مبنای لیاقت می‌تواند معیارهایی چون تلاش مردم، سهم افزوده آنها به جامعه و هزینه‌هایی که تقبل کرده‌اند، باشد. همه این موارد نقاط قوت و ضعف خاص خود را دارد.
۷. **اصل آزادی خواهی:** در این منظر بازار به عنوان شبکه تنظیم توزیع و رسیدن به بهترین توزیع مدنظر قرار می‌گیرد. بنابراین آنچه بازار را متعادل می‌کند، توزیعی است که باید عادلانه شمرده شود. این اصل یکی از جدیدترین رویکردهای نگرش به عدالت توزیعی را بیان می‌کند.

۸. اصل حمایت از حقوق زنان: در این منظر توزیع خاصی مدنظر قرار نمی‌گیرد ولی رفع تبعیض را ملاک عادلانه بودن وضعیت توزیع می‌داند.

۹. اصل اتکا به باورهای دینی: در این اصل باورهای دینی در مورد نحوه امکاناتی که اشخاص باید از آن برخوردار باشند، حدودی را مشخص کرده‌اند. اگرچه ممکن است ادیان درباره عدالت درست همان چارچوبی را مشخص نکنند که هریک از موارد بالا خواهان آن است، امر واقع این است که حضور معتقدان به باورهای دینی، از هر فرقه، نقش بسزایی در شناساندن اهمیت عدالت به‌طور کلی و عدالت اقتصادی به‌طور خاص، داشته است.

کتاب حاضر فقط مواردی از بحث‌های بالا را مطرح می‌کند ولی در بخش‌های مختلف چارچوب‌ها و خواسته‌های کلی تمام موارد مطرح می‌شود. بیشترین بحث در مورد اصل تمایز است که شاید خود یکی از ستون‌های بسیار بااهمیت در مباحث عدالت اقتصادی و اجتماعی باشد.

بحث در مورد عدالت اقتصادی در چارچوب دقیق معادل بحث‌های مربوط به عدالت اجتماعی و به‌ویژه عدالت توزیعی نیست. از یک منظر عدالت توزیعی به توزیع همه‌چیز اشاره دارد که برخی از آن چیزها به‌دلیل آنکه حقوق شخص محسوب می‌شوند، در عدالت اقتصادی جایگاه خاصی نمی‌یابند. در مقابل مواردی در بحث عدالت اقتصادی وجود دارد که از منظر توسعه پایدار قابل ملاحظه است. حقوق پایه در عدالت اقتصادی شامل حق برخورداری از فرصت شغلی، حق برخورداری از فرصت توانمندسازی و حق حضور در اقتصاد است.

یکی از جنبه‌های بسیار مهم که در مبحث عدالت مطرح شده، این است که انسان‌ها باید بتوانند از آموزش‌های لازم برای مبدل شدن به شهروندان فعال برخوردار شوند تا بتوانند در جامعه حضور داشته باشند. در این چارچوب حکومت‌ها باید متعهد شوند که امکانات لازم برای حضور در جامعه در شکل شهروند فعال را در اختیار مردم قرار دهند. همتای این بحث در عدالت اقتصادی این است که مردم همه حق دارند در بازار کار حضوری فعال داشته باشند. بنابراین مسئله فقط فراهم آوردن کار نیست و پویا شدن حضور نیروی کار در بازار هم باید مطرح شود. از این‌رو، سیاست‌های حمایت فعال

از بازار کار را می‌توان با خواسته‌های عدالت اقتصادی همراه دانست. این موضوعی است که هنوز باید تحقیقات زیادی در مورد آن انجام شود.

رالز در میان فیلسوفان و اقتصاددانانی که در مورد عدالت تحقیق کرده‌اند، هویتی است که در مورد عدالت نمی‌توان وی را نادیده گرفت. این فیلسوف بزرگ در کتابی با عنوان *عدالت به مثابه انصاف* که در سال ۲۰۰۱، یعنی مدتی کوتاه پیش از مرگش به رشته تحریر درآورد، یک بار دیگر خود تمام نوشته‌های فلسفی خویش را در مورد عدالت بازنگری کرد. رالز چندین پنداره بنیادین را مورد بحث قرار داده است که هدف شناخت وضعیت‌هایی است که از منظر عدالت یک ساخت منظم و قانونمند اجتماعی می‌تواند سازمان‌دهی شود. از نظر رالز تمام اشخاص حقی مسلم و انکارناپذیر برای برخورداری از برابری حقوق آزادی پایه دارند و در نهایت این وضع باید ایجاد شود که برخورداری حق آزادی، حق مسلم همه باشد. در این راستا نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی برای مشروعیت‌یابی باید دو شرط را برآورده سازند:

۱. این نابرابری‌ها به مراتب و مناصبی متصل شوند که دستیابی به آنها برای همه آزاد باشد و همه فرصتی منصفانه و برابر برای رسیدن به آنها داشته باشند، و
 ۲. وجود این نابرابری‌ها باید با عنایت به این شرط باشد که گروه‌هایی که از کمترین امتیازها برخوردارند، از این نابرابری‌ها بالاترین منفعت را ببرند (اصل تمایز).
- رالز مباحثی مانند وضعیت اولیه را در محاسبات خود درباره عدالت مطرح کرده است و خرد جمعی پنداره‌ای است که بین رالز و کانت نزدیکی ویژه ایجاد می‌کند تا جایی که گروهی می‌گویند مشخص نیست رالز هوادار کانت بود یا کانت هوادار رالز. خرد جمعی موضوعی است که رالز در نظریه عدالت به آن نپرداخته است و درواقع در سال‌های واپسین زندگی آن را به مجموعه عدالت افزوده است. در نهایت زمانی که جامعه، حکومت و شهروندان در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا عدالت را محقق کنند، موضوع ساختار حکومت مطرح می‌شود و اینکه به‌راستی کدام ساختار حکومت می‌تواند تضمین‌کننده عدالت باشد. از نظر رالز حکومت‌های جهان را می‌توان به پنج گروه متمایز به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

۱. سرمایه‌داری آزاد رفتاری؛

۲. سرمایه‌داری حامی رفاه؛

۳. جامعه‌باوری (سوسیالیسم) حکومتی همراه با اقتصاد دستوری؛

۴. مردم‌سالاری اموال مالک^۱ و

۵. جامعه‌باوری آزادی‌خواه یا جامعه‌باوری مردم‌سالار آزادی‌خواه.

رالز نشان داده است که سه مورد نخست دو اصل عدالت را دست‌کم از یک نظر زیرپا می‌گذارد و بنابراین فقط دو مورد مردم‌سالاری اموال مالک و جامعه‌باوری مردم‌سالار آزادی‌خواه می‌تواند خواسته‌های عدالت را برآورده سازد. در نهایت رالز نشان می‌دهد فقط مورد آخر است که در جهان امروز اجراشدنی است و درعین حال نظام‌های اقتصادی را با خود هماهنگ می‌سازد. رالز بر این باور است که دولت‌سالاری در نهایت سبب ایجاد بی‌عدالتی می‌شود و وضعی را به‌وجود می‌آورد که گروه‌های نادر جامعه از پایه‌ای‌ترین خواسته‌های انسانی محروم می‌شوند.

قابل ذکر است که رد نظر رالز یک محدوده از بینش‌های مربوط به عدالت اجتماعی را تشکیل می‌دهد. در بین اقتصاددانان گروه‌های متفاوتی وجود دارند که حتی پنداره عدالت اجتماعی را مردود می‌شمردند. فردریک هایک و مکتب اتریش در شمار گروهی هستند که به کلی مبحث عدالت اجتماعی را رد می‌کنند. به گفته هایک هیچ آزمونی وجود ندارد که نشان دهد چه چیز از منظر اجتماعی ناعادلانه است زیرا هیچ موضوعی نیست که براساس آن بتوان دید بی‌عدالتی به‌وقوع پیوسته است و هیچ قاعده رفتاری فردی وجود ندارد که در آن در یک اقتصاد متکی به قوانین بازار بتواند بگویند رفتاری از دیدگاه آنها عادلانه است. از منظر اقتصاد بازار، عدالت اجتماعی را فقط می‌توان مبحثی فاقد معنا محسوب کرد و حتی نمی‌توان آن را خطا به حساب آورد.

برای گسترش طیف بحث‌های مربوط به عدالت مباحث کلیدی از محققان فرهیخته مدنظر قرار گرفته است. عدالت اقتصادی از منظر کانت یکی از مباحثی است که جایگاه ویژه‌ای دارد. تحلیل‌های جدید نشان داده که کانت ساختاری برای عدالتی فراگیر را مدنظر داشته است. کانت جایگاه شهروندی فعال را مبنای مطالبات عدالتی کرده است. پارتا داسگوپتا با زمینه‌ای که در مقام اقتصاددان دارد، با نگرشی اقتصادی بر مبحث

۱. این یک مبحث مهم در بحث رالز است. Property-owning Democracy

عدالت می‌نگرد و سیر تحول فکری خود را به‌سوی عدالت و سایر مباحث فیلسوفانه سوق می‌دهد. درعین‌حال، پارتا داسگوپتا با توانمندی خود در الگوسازی، نگرشی نظری بر عدالت انداخته است.

ارتباط خواسته‌های عدالت با روندهای اجتماعی موضوع بحث دیگری است که مورد مطالعه قرار گرفته است. به‌طور خاص نشان داده شده که عدالت اقتصادی در عصر پسانوین با مردم‌سالاری پیوند خورده است و به‌سادگی نمی‌توان حقوق خصوصی را نادیده گرفت و مدعی اجرای عدالت شد. مطلب بسیار مهم این است که با عنایت به خواسته‌های عصر حاضر، حکومت نمی‌تواند حقوق پایه‌ای شهروندان را زایل کند و حتی اگر در مقام اکثریت دولتی بر سر کار آمد، هنوز لازم است که آن دولت بتواند حقوق اقلیت را هم حفظ کند. تقسیم امتیازات بین اکثریت بدون توجه به حقوق شهروندی اقلیت از مصادیق زیرپا گذاشتن عدالت است.

مواردی مانند کاربرد عدالت در مورد گروه‌های خاص و تأثیر آنها هم مورد بررسی قرار گرفته است. به‌طور خاص کاربرد عدالت اقتصادی در مورد زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند از موارد خاص بررسی‌های کتاب حاضر بوده است. تأکید بر این نکته ضروری است که رویکرد کتاب حاضر، بررسی عدالت اقتصادی از منظر نظریه‌پردازان غربی است و بررسی موضوع از دیدگاه اسلام و اندیشمندان اسلامی فرصت و مجال دیگر و بیشتری را می‌طلبد که در دستور کار مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی قرار دارد.

برای تدوین این کتاب از ده‌ها محقق ارجمند کشور دعوت به‌عمل آمد و مجموعه بزرگی از ادبیات موضوع مورد بررسی و بحث قرار گرفت. در نهایت مجموعه‌ای از تحقیق و ترجمه آماده شد تا به‌عنوان نخستین تلاش در زمینه عدالت اقتصادی به خوانندگان عرضه شود. از آنجاکه خواننده باید بتواند از تمام امکانات استفاده کند، در بخش پایانی کتاب فرهنگ‌نامه ویژه‌ای از عبارات، کلمات و نام‌ها تدوین شد تا دسترسی به کلمات تسهیل شود و از سوی دیگر این اطمینان وجود داشته باشد که خواننده در تمام طول کتاب عبارات‌های مشابهی را مورد استفاده داشته باشد.

منابع و مأخذ

- Ackerman, Bruce A. (1980). *Social Justice and the Liberal State*. New Haven: Yale University Press
- Alstott, Anne and Bruce A. Ackerman (1999). *The Stakeholder Society*. New Haven: Yale University Press.
- Aquinas, T. (1975). *Summa Theologies, Injustice*. Vol. 38. Blackfrias: London.
- Artis. M. J. (ed.). (1999). *The UK Economy: A Manual of Applied Economics*.
- Arneson, Richard J. (1989). Introduction to Symposium on Rawlsian Theory of Justice, *Ethics* 99.
- _____. (1990). Liberalism, Distributive Subjectivism, and Equal Opportunity for Welfare *Philosophy and Public Affairs*. 19: 158-194.
- Arthur, John and William Shaw. (eds.). (1991). *Justice and Economic Distribution 2nd* (ed.). Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Atkinson, A. B. (1982). *Social Justice and Public Policy. Contents & Chapter Previews*.
- Barry, Brian (1965). *Political Argument*. London: Routledge and Keagan Paul.
- _____. (1989). *Theories of Justice*, Vol. 1. Berkeley: University of California Press.
- Barzilai, Gad. *Communities and Law: Politics and Cultures of Legal Identities*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Bogart, J. H. (1985). Lockean Provisos and State of Nature Theories *Ethics*, 95: 824-836.
- Brink D. O. (1987). Rawlsian Constructivism in Moral Theory, *Canadian Journal of Philosophy* 17.
- Carens, Joseph (1981). *Equality, Moral Incentives and the Market*. Chicago: Chicago University Press.
- Carver, Thomas Nixon (1915). *Essays in Social Justice*. Chapter Links.
- Christman, John (1991). Self-ownership, Equality, and the Structure of Property Rights, *Political Theory*, 19: 28-46.
- Cohen, G. A. (1995). *Self-Ownership, Freedom, and Equality*. New York: Cambridge University Press.
- _____. (1997). Where the Action Is: On the Site of Distributive Justice, in *Philosophy and Public Affairs*, 26: 3-30.
- _____. If You're a n egalitarian How come you're so rich? Harvard University Press. (2000). Chs. 9 & 10.
- _____. Facts and Principles, *Philosophy & Public Affairs*. Vol. 31 Issue 3, PP. 211 - 245.

- _____ (2000). *If You're an Egalitarian, How Come You're so Rich?*. Cambridge, MA: Harvard University Press
- Crackdown on Coughlin.
- Crocker, Lawrence (1977). Equality, Solidarity, and Rawls Maximin Philosophy and Public Affairs, 6: 262-266.
- Cullen, Philomena; Bernard Hoose & Gerard Mannion. (eds.), (2007). Catholic Social Justice: Theological and Practical Explorations,. T. & T Clark/Continuum, and J. Franklin. (ed.). Life to the Full: Rights and Social Justice in Australia. Connor Court, (2007).
- Daniels, Norman (1990). Equality of What: Welfare, Resources, or Capabilities?. Philosophy and Phenomenological Research, 50: 273-206.
- _____ (1996). *Justice and Justification: Reflective Equilibrium in Theory and Practice*, New York: Cambridge University Press.
- Dick, James (1975). How to Justify a Distribution of Earnings, Philosophy and Public Affairs, 4: 248-72.
- Doppelt, G. (1988). Rawls "Kantian Ideal and the Viability of Modern Liberalism", Inquiry 31.
- Dworkin, Ronald (1981). What is Equality? Part 1: Equality of Resources, Philosophy and Public Affairs, 10: 185-246.
- _____ (1981). What is Equality? Part 2: Equality of Welfare, Philosophy and Public Affairs, 10: 283-345.
- _____ (2000). *Sovereign Virtue*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Elkins, P. and M. Max-Neef (1992). *Real-Life Economics: Understanding Wealth Creation*.
- Elster, Jon, (1995). The Empirical Study of Justice, in Pluralism, Justice, and Equality, David Miller and Michael Walzer, (eds.). New York: Oxford University Press, 81-98.
- Elster, Jon, and John E. Roemer. (eds.). (1991). *Interpersonal Comparisons of Well-Being*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Feinberg, Joel (1970). *Justice and Personal Desert, Doing and Deserving*. Princeton, NJ, Princeton University Press. 55-94.
- Fiorito, Riccardo and Tryphon Kollintzas (2005). Government Spending for Merit Goods: Macroeconomic Implications. Asset Lecture. CRETE. 27-29 October. http://en.wikipedia.org/wiki/Merit_good
- Quigley, Carroll (1961). *The Evolution of Civilizations: An Introduction to Historical Analysis*. Second Edition (1979). Indianapolis, IN: Liberty Fund. ISBN 0-913966-56-8.
- Flikschuh, K. (2000). *Kant and Modern Political Philosophy*
- Gatens, Moira (1991). *Feminism and Philosophy: Perspectives on Difference and Equality*. Indianapolis: Indianan University Press

- Gauthier, David (1987). *Morals by Agreement*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gillroy, J. M. (2000). Making Public Choices: Kant's Justice from Autonomy as an Alternative to Rawls' Justice as Fairness, *Kant-Studies* 91:1.
- Glover, Jonathan. (ed.). (1990). *Utilitarianism and Its Critics*,. New York: Macmillan.
- Goodin, Robert E., (1995). *Utilitarianism as a Public Philosophy*. New York: Cambridge University Press.
- Gray, J. (2002). Straw Dogs: Thoughts on Humans and Other Animals, *Grants*, PP. 37-52.
- Green Party of Canada, Social Justice. www.greenparty.ca.
- Gunnemann, J. P. (1986). *Capitalism and Commutative Justice*. The Annual of the Society of Christian Ethics. Georgetown University Press. Washington DC.
- Guyer, P. (1998). Introduction to Guyer, P. (ed.). *Kant's Groundwork of the Metaphysics of Morals: Critical Essays*.
- Hampton, Jean (1997). *Political Philosophy*. Boulder, Colorado: West View Press.
- Hardin, Russell (1988). *Morality within the Limits of Reason*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hayek, Friedrich A. (1960). *The Constitution of Liberty*. London, Routledge and Kegan Paul.
- _____ (1973). *Law, Legislation, and Liberty*, Vol. 2. *The Mirage of Social Justice*. Routledge.
- Held, Virginia (1994). *Rights and Goods: Justifying Social Action*. New York: Free Press.
- Höffe, O. Is Rawls' Theory of Justice Really Kantian? *Ratio* (1984). PP. 103 - 124.
- _____ Immanuel Kant, Ch. 9.
- Hoflenbach (1977). <http://www-rohan.sdsu.edu/~rbutier/justice.htm>.
- <http://www.rep.routledge.com.ezproxy.sussex.ac.uk>.
- http://en.wikipedia.org/wiki/Merit_good.
- Justice Versus Constructivism [http://nosophi.univ-parisl.fr/docs/Cohen% 20Justice %20vs%20 Constructivism%20-%20Paris%202007.pdf](http://nosophi.univ-parisl.fr/docs/Cohen%20Justice%20vs%20Constructivism%20-%20Paris%202007.pdf).
- Kant, I. (1797). *The Metaphysics of Morals* Trans. M. Gregor, (1991. Recommended Translation), *Doctrine of Right: Introduction to Doctrine of Right* and §1-9, 36, 41-49, 49 Remark A, 52, 62, Conclusion. Some of this Material

can be Found in Hans Reiss (ed.). PP.131-143.

_____. (1785). *Groundwork of the Metaphysics of Morals* Trans. M. Gregor, (1998) or (ed.). L. Denis (2005), or as *Foundations of the Metaphysics of Morals*, Trans. L. W. Beck, (1959). or as *The Moral Law*, Trans. H. J. Paton, (1948). Part 2, Prussian Academy Pagination. PP. 426-448.

_____. (1793). *On the Common Saying: This May be True in Theory, but it does not Apply in Practice* in *Immanuel Kant: Political Writings*, (ed.). Hans Reiss, CUP, Cambridge (1970). PP. 61-92.

Kersting, W. (1992). *Politics, Freedom and Order: Kant's Political Philosophy* in P. Guyer (ed.). *The Cambridge Companion to Kant*.

Korsgaard, C. (1998). *Introduction to Groundwork of the Metaphysics of Morals*, Tr. M. Gregor.

_____. *Realism and Constructivism in Twentieth-Century Moral Philosophy*. Available Online @ <http://www.pdcnet.org/pdf/8Korsgaard.pdf>.

Krasnoff, L. (1999). *How Kantian is Constructivism?*, *Kant-Studies* 90:4.

Kronman, Anthony T. (1981). *Talent Pooling* in J. Roland Pennock and John W. Chapman (eds.). *Human Rights: Nomos* 23. New York: New York University Press, 58-79.

Kukathas, C. and Pettit, P. (1990). *Rawls*, Ch. 7.

Kymlicka, Will (1990). *Contemporary Political Philosophy*. Oxford: Clarendon Press.

Lamont, Julian (1997). *Incentive Income, Deserved Income, and Economic Rents*, *Journal of Political Philosophy*, 5: 26-46.

_____. (1995). *Problems for Effort-based Distribution Principles*, *Journal of Applied Philosophy*, 12: 215-229.

_____. (1994). *The Concept of Desert in Distributive Justice*, *The Philosophical Quarterly*, 44: 45-64.

Lomasky, Loren E. (1987). *Persons, Rights, and the Moral Community*. New York: Oxford University Press.

MacKinnon, Catherine A. (1987). *Feminism Unmodified: Discourses of Life and Law*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

_____. (2001). *Sex Equality*. New York: Foundation Press.

Main Page-Social Justice Wiki.

Mill, John Stuart, (1848). *Principles of Political Economy*, W. J. Ashley. (ed.). New York: Kelly (1965). Reprint of the 1909 Edition.

_____. (1976). *Social Justice*. Oxford: Clarendon Press.

_____. (1989). *Market, State, and Community*. Oxford: Clarendon Press.

-
- _____ (1999). *Principles of Social Justice*,. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Milne, Heather (1986). Desert, Effort and Equality, *Journal of Applied Philosophy*, 3: 235-243.
- Mulhall, S. and Swift, A. (1992). *Liberals and Communitarians: An Introduction*, 2nd (ed.). (1996). Introduction, Chs. 5, 6.
- Mulholland, L. A. (1989). Kant's System of Rights.
- Musgrave Richard A. (1957). A Multiple Theory of Budget Determination, *Finanz Archiv*, New Series 25(1), PP. 33-43.
- _____ (1959). *The Theory of Public Finance*, PP. 13-15.
- _____ (1987). Merit Goods, , *The New Palgrave: A Dictionary of Economics*, Vol. 3, PP. 452-53.
- Musgrave, Richard A. and Peggy B. Musgrave (1973). *Public Finance in Theory and Practice*, PP. 8081.
- Nielsen, Kai (1979). Radical Egalitarian Justice: Justice as Equality Social Theory and Practice, 5: 209226.
- Nozick, Robert (1974). *Anarchy, State and Utopia*. New York: Basic Books
- Office for Social Justice. *Option for the Poor, Major Themes from Catholic Social Teaching*, Archdiocese of St. Paul and Minneapolis.
- Okin, Susan Moller (1991). *Justice, Gender and the Family*. New York: Basic Books.
- O'Neill, O. Constructivism in Ethics (1998). In E. Craig. (ed.). *Routledge Encyclopedia of Philosophy*. London: Routledge. Available On-line @ <http://www.rep.routledge.com/article/L014>.
- _____ (2002). Constructivism in Rawls and Kant, in S. Freeman (ed.). *The Cambridge Companion to Rawls*.
- Parfit, Derek (1986). *Reasons and Persons*. Oxford: Oxford University Press.
- Pateman, Carol (1988). *The Sexual Contract*. Stanford: Stanford University Press.
- Perchnim (1963). <http://www-rohan.sdsu.edu/~rbutler/justice.htm>.
- Pippin, R. B. (1985). On the Moral Foundations of Kant's Rechtslehre in R. Kennington (ed.). *The Philosophy of Immanuel Kant*, Reprinted in Pippin's *Idealism as Modernism*.
- Pogge, T. (1989). Realizing Rawls, Ch. 2 Sandel and the Conception of the Person.
- Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*, Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press. ISBN 0-674-88010-2.
- Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*. Harvard, MA: Harvard University Press.

- _____. (1971). *A Theory of Justice*. Harvard, MA: Harvard University Press.
- _____. (1974). The Independence of Moral Theory, *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, 47: 5-22, in *Collected Papers*, (1999: 286-302).
- _____. (1993). *Political Liberalism*. New York: Columbia University Press.
- _____. (1999). *Collected Papers*, Sam Freeman. (ed.). Cambridge: Harvard University Press.
- _____. (2001). *Justice as Fairness: A Restatement*. Cambridge: Harvard University Press.
- _____. (1971). *A Theory of Justice*, or 2nd (ed.). (1999). secs. §1-4, 8, 11, 40, 60 & 68.
- _____. (1980). Kantian Constructivism in Moral Theory. The Dewey Lectures, *Journal of Philosophy* 77:9, reprinted in Rawls's *Collected Papers*, Lecture 3, Which is Revised as Lecture 3, 'Political Constructivism' in Rawls's *Political Liberalism* (1993). Available On-line @ StableURL: <http://links.istor.org/sici?sici=0022-362X%2819800909%2977%3A9%3C515%3AKCIMT%3E2.O.CO%3B2-1>.
- _____. (1989). Themes in Kant's Moral Philosophy', in E. Förster (ed.). *Kant's Transcendental Deductions*, Reprinted in Rawls's *Collected Papers*.
- _____. (1993). *Political Liberalism*. New York: Columbia University Press. The John Dewey Essays in Philosophy, 4. ISBN 0-231-05248-0.
- _____. (2000). *Lectures on the History of Moral Philosophy*, Section on Kant.
- Reiss, H. (1970). Introduction to Reiss (ed.). *Kant's Political Writings*, Secs. 4-6.
- Riley, P. (1982). Will and Political Legitimacy, Ch. On Kant.
- _____. (1986). The Elements of Kant's Political Philosophy', *Political Theory* 14:4.
- Rescher, Nicholas (1966). *Distributive Justice: A Constructive Critique of the Utilitarian Theory of Distribution*. Indianapolis: Bobbs-Merrill.
- Riley, Jonathan (1989). *Justice Under Capitalism, Markets and Justice*, (ed.). John W. Chapman. New York: New York University Press, 122-162.
- Roemer, John E. (1996). *Theories of Distributive Justice*. Cambridge, MA: Harvard University Press
- Sadurski, Wojciech (1985). *Giving Desert Its Due*. Dordrecht, Holland: D. Reidel.
- _____. (1985). *Giving Desert its due: Social Justice and Legal Theory*, Law and Philosophy Library; Vol. 2. Dordrecht; Boston Hingham, MA, USA: D. Reidel; Sold and Distributed in the USA and Canada by Kluwer Academic Publishers.
- Sandel, M. J. (1982). *Liberalism and the Limits of Justice*, 2nd (ed.).

- (1988), Introduction, Chs. 1-3, Conclusion.
- _____. The Procedural Republic and the Unencumbered Self, *Political Theory*, Vol. 12, No. 1, Feb.
- _____. (1984), PP. 81-96 Available Online @ Stable URL: <http://links.istor.org/sici?sici=0090-5917%28198402%2912%3A1%3C81%3ATPRATU%3E2.0.CO%3B2-X>.
- Scheffler, Samuel, (2001). *Boundaries and Allegiances*. Oxford: Oxford University Press
- Schneewind, J. B. (1992). Autonomy, Obligation and Virtue: An Overview of Kant's Moral Philosophy, in P. Guyer (ed.). *The Cambridge Companion to Kant*.
- Sen, Amartya and Bernard Williams. (eds.). (1982). *Utilitarianism and Beyond*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sen, Amartya (1982). Equality of What? In: Sen, Amartya, *Choice, Welfare and Measurement*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Seven Key Themes of Catholic Social Teaching.
- Sher, George, Desert. Princeton, NJ: Princeton University Press, (1987).
- Social Justice and Social Justice Movements.
- Steiner, H. (1981). Liberty and Equality, *Political Studies*, 29: 555-569
- Sullivan, R. J. (1989). Immanuel Kant's Moral Theory, Chs. 16-17
- Swift, Adam (1999). Public Opinion and Political Philosophy: The Relation Between Social-scientific and Philosophical Analyses of Distributive justice, *Ethical Theory and Moral Practice: An International Forum*, 2: 337-363.
- Swift, Adam, and Gordon Marshall, Carole Burgoyne and David Routh (1995). Distributive Justice: Does it Matter What the People Think?, (in *Social Justice and Political Change.*, D. Mason, J. Kluegel and B. Wegener. (eds.). New York: Aldine De Gruyter), 15-47.
- Taylor, C. (1984). Kant's Theory of Freedom in Z. A. Pelczynski and J. Gray (eds.). *Conceptions of Liberty in Political Philosophy*, Reprinted in *Taylor's Philosophy and the Human Sciences: Philosophical Papers Vol. 2*, (1985).
- Tong, Rosemary (1993). *Feminine and Feminist Ethics*. Belmont, CA: Wadsworth.
- Walker, R. C. S. (1998). Kant: Kant and the Moral Law, *The Great Philosophers. a Very Short Book*.
- Walzer, Michael (1983). *Spheres of Justice*, Preface, Ch. 1.
- _____. (1984). *Spheres of Justice*. New York: Basic Books.
- Wellbank, J. H. (1982). *John Rawls and his Critics: An Annotated Bibliography*.

New York: Garland 135. Wilson, John Oliver. Socio-Economic Justice. <http://www-rohan.sdsu.edu/~rbutler/justice.htm>; Human Values and Economic Behaviour. Wilson (1989: 25-32).

Zaitchik, Alan (1977). On Deserving to Deserve, Philosophy and Public Affairs, 6: 370-388.

فصل اول

مفاهیم پایه‌ای درباره
فقر و عدالت

لیلا ابوالفتحی

مقدمه

مفهوم عدالت‌چیزی، محتوا و دامنه شمول آن، مصادیق رعایت یا عدم رعایت عدالت و آثار پیشین و پسین آن و ... از دیرباز مورد توجه انسان بوده است. آغاز این بذل توجه به زمان شروع زندگی جمعی انسان و لزوم تعیین جایگاه هر فرد در جمع بازمی‌گردد. این توجه بدون تردید تا پایان زندگی اجتماعی انسان نیز با او خواهد بود. از این‌رو، مفهوم عدالت همزاد و همراه انسان اجتماعی است و از منظر تاریخ انسانی، هویتی ازلی و ابدی است. تا انسان بوده و هست، مفهوم عدالت نیز بوده و خواهد بود. رعایت عدالت و گریز از بی‌عدالتی، همواره، مدنظر انسان بوده است و حتی بر پایه یک تحقیق انجام شده می‌توان گفت که گریز از نابرابری و ناخرسندی از آن فقط به جوامع انسانی اختصاص ندارد بلکه عدالت و انصاف ماهیتی ذاتی و غریزی دارد که در بین حیوانات جمع‌گرا، مانند میمون‌ها، نیز مورد توجه است. اهمیت عدالت به حدی است که جان رالز مدعی می‌شود که عدالت برترین فضیلت مؤسسات اجتماعی است، همان‌گونه که حقیقت برترین فضیلت نظام تفکر است. عدالت مفهومی متمایز، بنیادین و برتر از نیک‌خواهی، سخاوت، شفقت، رحمت، بخشندگی، برابری و ... در تاریخ انسان دارد و به‌عنوان یک عنصر برتر و بنیاد اساسی زندگی بشر، توسط اندیشمندان حوزه‌های فلسفه، اخلاق، دیانت، اقتصاد، سیاست و ... بازخوانی و تفسیر شده و در این راستا دیدگاه‌های متفاوتی در مورد آن ارائه شده است. به‌عنوان مثال، از دیدگاه اسلام عدالت یکی از مظاهر صفات خداوند و از پایه‌های پنج‌گانه مذهب تشیع است.

۱-۱ عدالت چیست؟

در یک جمع‌بندی کلی، عدالت را به‌صورت انتظام دقیق افراد و اشیا در درون یک جامعه

می‌توان تعریف کرد. تعریفی که مسائل مربوط به چگونگی تفسیر محتوا و دامنه شمول اجزای آن منجر به ایجاد مکاتب و شاخه‌های فکری مختلف در زمینه عدالت شده است. دست‌کم پرسش کلیدی به شرح زیر مطرح می‌شود:

✓ **دامنه شمول:** آیا جامعه مورد نظر فقط شامل جوامع انسانی است یا اینکه جوامع موجودات جاندار و بی‌جان را نیز شامل می‌شود؟ آیا همه افراد یک جامعه یا گروه‌هایی از آنها در دامنه شمول این مفهوم قرار می‌گیرند؟ آیا جامعه انسانی یک کلیت تفکیک‌ناپذیر است یا هویتی قابل تفکیک به اقوام و ملل و گروه‌های اجتماعی و ... است؟ آیا همه اجزای جامعه انسانی مشمول ارزیابی متکی به عدالت می‌شوند یا اجزای خاص و سازمان‌دهی شده آن باید در این مجموعه قرار بگیرند؟

✓ **ماهیت و جایگاه انتظام:** آیا انتظام دقیق به معنی برابری و مساوات است یا اینکه رتبه‌بندی سلسله‌مراتبی شایسته‌سالار بر آن حاکم است یا ترتیبات توافق شده دیگر را نیز شامل می‌شود؟ آیا موضوع، زمان، مکان و ... در چگونگی برقراری انتظام دقیق مورد نظر در رتبه‌بندی‌ها دخیل است یا اینکه انتظام مورد نظر به هیچ عنوان قابل تغییر نیست؟

۱-۱-۱ مبنای انتظام دقیق چیست؟

در حالت کلی می‌توان گفت، در صورتی عدالت رعایت شده و برقرار است که هرکس و هر چیز جامعه در جای خود قرار داشته باشد و این سخن کلی مقبول خاص و عام است. باین‌حال در زمینه شرایط و نشانه‌های قرار داشتن هرکس و هر چیز بر جای خود، یعنی انتظام دقیق انسان و موجودات، در جامعه، اختلاف‌نظر وجود دارد. با این اوصاف بر پایه چگونگی برخورد با منشأ و محتوای انتظام دقیق در مفهوم عدالت، برداشت‌های متفاوتی از این مفهوم ارائه می‌شود. در زیر به چند مورد اشاره شده است:

✓ **عدالت به مثابه هماهنگی:** اندیشمندان یونان قدیم، مانند افلاطون، ارسطو و سقراط، عدالت را به مثابه ارتباط هماهنگ و دقیق بین مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده یک فرد یا دولت - شهر در نظر می‌گرفتند. از نظر افلاطون جان آدمی از سه مؤلفه منطق، روح و میل تشکیل شده است و هر دولت - شهر متشکل از عاشقان منطق، حافظان و کارگران است. آدم عادی کسی است که منطق او بر دو مؤلفه دیگر جان وی حکومت می‌کند تا

هریک به وظایف خود عمل کنند. در همین راستا یک دولت - شهر عادل شهری است که در آن عاشقان منطق، یعنی فیلسوف‌ها، بر حافظان و کارگران حکم می‌رانند و هر گروه سر کار خودشان هستند تا وظایف خود را انجام دهند. این تفاوت مرتبه و جایگاه متأثر از رعایت عدالت را در آثار سقراط و ارسطو و اغلب فلاسفه باستانی می‌توان شناسایی کرد.

✓ **عدالت به مثابه دستور الهی:** طرفداران این نظر معتقدند که عدالت و همه اصول اخلاقی، دستورهای الهی‌اند و به همین دلیل رعایت آنها واجب است و هیچ استدلال دیگری برای اثبات آن مورد نیاز نیست زیرا خداوند واجد همه خوبی‌هاست، پس تمام دستورهای الهی هم باید نیک باشد.

✓ **عدالت به مثابه قانون طبیعی:** طرفداران این عقیده، عدالت را به مثابه مجموعه پیامدهایی در نظر می‌گیرند که به طور طبیعی از هر عمل یا انتخاب ناشی می‌شود. از نظر آنها، درست همان طور که در اصل سوم حرکت نیوتن ذکر شده است، هر کنش، واکنشی هم‌اندازه و در خلاف جهت خود دارد. عدالت مفهومی مطلق و جهانی است و قوانین، اصول، ادیان و ... فقط سعی می‌کنند این مفهوم را تدوین و مشخص کنند. این فرایند گاهی اوقات به نتایجی منجر می‌شود که با طبیعت واقعی عدالت در تضاد است.

✓ **عدالت به مثابه ابداع انسانی:** طرفداران این نظریه، عدالت را یک ابداع انسانی می‌دانند و آن را یک دستور الهی یا قانون طبیعی محسوب نمی‌کنند. گروهی از طرفداران این نظریه، عدالت را ابداع و ساخته برخی انسان‌ها و گروهی دیگر آن را ابداع همه انسان‌ها می‌دانند.

✓ **عدالت به مثابه دستور قانونی:** گروهی از متفکران معتقدند، عدالت آن چیزی است که فارغ از رابطه آن با آموزه‌های اخلاقی، انجام آن طبق قوانین حقوقی ملاک مجاز شمرده شدن اعمال است.

✓ **عدالت به مثابه یک حيله:** برخی، عدالت را مقبول طبع قدرتمندان و فقط نام و سرپوش آن چیزی می‌دانند که قانونگذاران قدرتمند و حيله‌گر برای حفظ منافع خود وضع می‌کنند و اجرای آن را بر مردم تحمیل می‌نمایند. در مقابل، برخی دیگر، و از آن جمله، نیچه، عدالت را بخشی از اخلاق بردگی توده مردم ضعیف می‌دانند که در خشم

آنان از اقلیت قوی جامعه ریشه دارد و در پی به زیر کشانیدن مردم اصیل و شریف است.

✓ **عدالت به مثابه یک توافق متقابل:** در بین متفکران مکتب قرارداد اجتماعی، عدالت به معنی توافق متقابل افراد درگیر با آن است. در حالت عام‌تر، عدالت چیزی است که در شرایط فرضی برای همه مردم برابری و نبود تفاوت را به ارمغان می‌آورد.

✓ **عدالت به مثابه یک ارزش تبعی:** طرفداران مکتب مطلوبیت‌خواهی، و از آن جمله جان استوارت میل، عدالت آن قدر که افراد تصور می‌کنند، بنیادین نیست، ولی از حقی اساسی‌تر موسوم به پیامدخواهی ناشی می‌شود. طبق این معیار، چیزی درست و برحق است که دارای بهترین پیامد باشد. در بیشتر موارد این پیامد با معیار رفاه کل یا رفاه متوسط حاصل شده از عدالت اندازه‌گیری می‌شود. با این اوصاف، اصول دقیق عدالت آنهایی است که منجر به بهترین نتیجه می‌شود. جان استوارت میل سعی می‌کند تصور غلط افراد از اهمیت بسیار زیاد عدالت را با این استدلال توضیح دهد که عدالت برخاسته از دو گرایش طبیعی انسان است، یکی از این دو گرایش تمایل انسان به کیفر و عقوبت کسانی است که وی را آزار می‌دهند و دیگری توانایی انسان در قرار دادن فرضی و تصویری خود به جای دیگران خود است. در این چارچوب است که دیده می‌شود، انسان‌ها کسی را آزرده می‌بینند، خود را به جای او می‌گذارند و آرزو می‌کنند که خاطی را کیفر و مجازات کنند. اگر این فرایند منبع برداشت انسان‌ها در مورد عدالت باشد، اعتماد آنها به آن و اهمیت عدالت کاهش می‌یابد.

۲-۱ انواع عدالت

در یک تقسیم‌بندی کلی، عدالت را می‌توان به دو دسته عدالت توزیعی و عدالت کیفری تقسیم کرد. در عدالت توزیعی به انتظام دقیق امکانات و مواهب جامعه، مانند ثروت، قدرت، درآمد، فرصت، بین افراد و شهروندان می‌پردازد، درحالی‌که در عدالت کیفری به پاسخ و برخورد دقیق با رفتار غلط و ناعادلانه پرداخته می‌شود. برای مثال، طرفداران برداشت و تفسیر برابری از مفهوم انتظام دقیق در مفهوم عدالت، در مبحث عدالت توزیعی تدوین‌کنندگان نظریه برابری و در مبحث عدالت کیفری تدوین‌کنندگان نظریه مقابله‌به‌مثل، یعنی قصاص، هستند. در نظریه برابری، انتظام دقیق به معنی آن است که

در توزیع مواهب و امکانات جامعه، هیچ فردی نباید بیشتر یا کمتر از دیگری از توزیع بهره‌برد یا در نظریه مقابله به مثل و قصاص، کیفر دقیق هر خلاف کار، اعمال همان عمل خلاف در مورد خود او است: چشم در برابر چشم، خون در مقابل خون و ... بندهای بعدی این گزارش در رابطه با عدالت توزیعی ارائه می‌شود.

۱-۲-۱ نظریه‌های عدالت توزیعی

نظریه‌های عدالت توزیعی در پی ارائه پاسخ به سه پرسش زیرند:

← کدام کالاها باید توزیع شود؟ آیا این کالاها شامل ثروت، قدرت، منزلت، فرصت یا ترکیباتی از آنها می‌شود؟

← این کالاها بین کدام گروه‌ها باید توزیع شود؟ انسان‌ها، مرده، زنده، به دنیا نیامده، برخی انسان‌ها، موجودات باهوش، اعضای یک جامعه، ملت‌ها، ... کدام یک مصداق این توزیع است؟

← توزیع دقیق این کالاها چگونه باید باشد؟ برابر، متناسب با شایستگی، متکی بر جایگاه اجتماعی افراد، متکی بر نیاز افراد، یا ...؟

نظریه‌های عدالت توزیعی اغلب به این پرسش که چه کسی حق اجرای یک توزیع مطلوب مشخص را دارد، یعنی چه کسی باید مجری عدالت توزیعی باشد، پاسخ نمی‌دهند. برخی از مهم‌ترین نظریه‌های عدالت توزیعی عبارت‌اند از:

✓ **نظریه برابری:** براساس این نظریه کالاها باید به صورت مساوی بین افراد جامعه توزیع شوند. این نظریه عمومی، بسته به اینکه کدام کالا (ثروت، قدرت، فرصت و ...) توزیع می‌شود یا اینکه این کالاها بین کدام گروه‌ها (افراد، خانوارها، ملت‌ها، نژادها، اقوام و ...) به صورت برابر توزیع می‌شود، صور گوناگونی به خود می‌گیرد. در حالت متعارف، ایجاد شرایط برابری و مساوات مستلزم برابری فرصت‌ها و برابری دستاوردهاست.

✓ **نظریه استحقاق و شایستگی:** همه نظریه‌های عدالت توزیعی مدعی‌اند که هرکس باید به اندازه استحقاق و شایستگی خود از توزیع کالاها در جامعه بهره‌مند شود و تفاوت آنها در برخورد با محتوا و مفهوم استحقاق است. برخی از این نظریه‌ها معتقدند محتوای استحقاق عادلانه آن است که برابری بین همه افراد را حفظ کند و در نتیجه، به نظریه

برابری در عدالت توزیعی می‌رسند. در مقابل، نظریه‌های دیگر معتقدند که محتوای استحقاق عادلانه در توزیع نابرابر کالاها بر مبنای عواملی مانند کار سخت و زیادتر است که بر پایه آن عدالت توزیعی منجر به بهره‌مندی و برخورداری بیشتر برخی نسبت به بعضی دیگر می‌شود و برخی از مهم‌ترین نظریه‌های آن عبارت است از:

- نظریه‌های شایستگی، که بر پایه آن کالاها، و به‌ویژه، ثروت و موقعیت اجتماعی، باید بر مبنای شایستگی فردی، که اغلب به‌صورت ترکیبی از استعداد، کار سخت و امثال آن تعریف می‌شود، بین افراد توزیع شود.

- نظریه‌های متکی به نیاز که بر پایه آن کالاها، و به‌ویژه کالاهای اساسی و اولیه مانند غذا، مسکن و خدمات بهداشتی، باید بر مبنای تأمین نیازهای اساسی افراد بین آنان توزیع شود. مارکسیسم از جمله نظریه‌های متکی به نیاز است و شعار اصلی آنکه از هر کس به‌اندازه توانایی او و به هر کس به‌اندازه نیاز اوست، به‌وضوح تعلق این آموزه به گروه نظریه‌های متکی به نیاز مشخص می‌شود.

- نظریه‌های متکی به نقش و سهم که بر پایه آن کالاها باید بر مبنای میزان مشارکت افراد در تولید کالاهای اجتماعی بین آنان توزیع شود.

✓ **نظریه انصاف:** رالز در کتاب *نظریه عدالت* خود بر پایه قرارداد اجتماعی استدلال می‌کند که عدالت، و به‌ویژه عدالت توزیعی، حالتی از انصاف یا توزیع بی‌طرفانه کالاهاست. او معتقد است، همه افراد نظریه مطلوبیت‌خواهی عدالت را برای بیشینه کردن رفاه کل یا رفاه متوسط جامعه، به‌دلیل خطر قرار گرفتن در گروه کسانی که باید کالای متعلق به‌خود را برای کسب منافع بیشتر دیگران واگذار کنند و ببخشند، مردود می‌شمرند. در مقابل، رالز در نظریه انصاف خود با ابداع دو مفهوم جایگاه اولیه، در مقایسه با وضعیت طبیعی تعریف شده توسط جان لاک، ژان ژاک روسو، هابز و پرده فراموشی معتقد است که افراد در چنین شرایطی بر پایه قاعده حداکثر — حداقل، که می‌توان آن را به‌دست آوردن حداکثر خوبی‌ها و متحمل شدن کمترین بدی‌ها محسوب کرد، انتخاب و تصمیم‌گیری می‌کنند که این عمل همان عدالت متکی به انصاف است. در نظریه انصاف، تمام کالاهای اجتماعی اساسی، مانند آزادی، فرصت، درآمد، ثروت، عزت نفس و منزلت اجتماعی، باید به‌صورت برابر بین اعضای جامعه توزیع شود، مگر

آنکه توزیع نابرابر یکی یا تمام این کالاها منجر به بهره‌مندی بیشتر گروه‌های کمتر برخوردار جامعه شود. رالز برای تحقق این وضعیت، دو اصل عدالت خود را به صورت زیر تعریف می‌کند:

۱. اصل یکم: هر فرد جامعه باید حق برخورداری برابر از بیشترین و گسترده‌ترین آزادی‌ها، شامل آزادی سیاسی، آزادی عقیده و بیان و اجتماع، آزادی مالکیت، آزادی از بازداشت خودسرانه و مصادره اموال و امثال آن را همانند سایر افراد جامعه، داشته باشد.
۲. اصل دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در صورتی قابل پذیرش است که:
 - دارای بیشترین منفعت برای گروه‌های کمتر برخوردار باشد.
 - مربوط به مشاغل، مناصب و موقعیت‌هایی باشد که همه افراد جامعه فرصت برابر برای دست یافتن به آنها را داشته باشند.

رالز بر این عقیده است که دو اصل عدالت بالا سلسله‌مراتب دارند و به بیان دیگر، مواهب و برخورداری‌های اجتماعی و اقتصادی، مانند ثروت، درآمد و منزلت اجتماعی بیشتر را به‌بهای کاهش آزادی‌ها نمی‌توان به دست آورد. در همین ارتباط رالز قاعده‌های تقدم را به شرح زیر مطرح می‌کند:

■ **قاعده تقدم آزادی:** بر پایه این قاعده، آزادی را تنها و تنها برای محافظت از آزادی و تقویت آن می‌توان محدود کرد.

■ **قاعده تقدم عدالت بر کارآمدی و رفاه:** بر پایه این قاعده، نابرابری فرصت باید موجب تقویت فرصت‌های افراد کمتر برخوردار از آن شده و نیز نرخ بیش از حد بالای پس‌انداز باید موجب تخفیف غایی فشار بر کسانی شود که در تنگنای بیشتر قرار می‌گیرند.

✓ **نظریه حق تاریخی:** نوزیک با انتقاد از نظریه رالز مدعی است که عدالت توزیعی به موضوع توزیع ربطی ندارد که به دنبال یک الگوی ایدئال با نتیجه نهایی مشخص است، اما با استحقاق فردی ربط دارد که به نوبه خود ناشی از نوعی حق تاریخی است. از نظر نوزیک اینکه کسی دارای برخی از کالاها، به‌ویژه حقوق املاک باشد، عادلانه است به شرط آنکه فقط و فقط آن را از طریق تاریخچه‌ای مبتنی بر رعایت قواعد زیر به دست آورده باشد:

۱. **قاعده اکتساب (شرط لا):** براساس این قاعده هرکس حق تصرف و مالکیت بر تمام چیزهایی را که خودش ایجاد می‌کند، دارد. علاوه بر این حق دارد هر چیزی را که اکنون

متعلق به دیگری نیست، به شرط آنکه به اندازه کافی برای دیگران باقی بگذارد، برای خود بردارد. به بیان دیگر، این برداشتن موجب بدتر شدن بهره‌مندی دیگران در سایر موارد نشود.

۲. قاعده انتقال: براساس این قاعده، به هیچ عنوان نمی‌توان آنچه را که یک نفر تحت قاعده اکتساب به دست آورده است، از او گرفت و به دیگران داد. مگر آنکه خود او راضی به آن باشد و از طریق هدیه، خریدوفروش یا سایر قراردادهای دیگران انتقال دهد.

۳. قاعده اصلاح: براساس این قاعده، آثار ناشی از تخلف و عدم رعایت دو قاعده بالا باید تعدیل و اصلاح شود. نوزیک معتقد است، هر توزیع درآمد، ثروت، موقعیت، فرصت، قدرت و امثال آن، ناشی از رعایت قواعد سه‌گانه بالا توزیعی عادلانه است. داشتن یا نداشتن، یا کمتر داشتن یا بیشتر داشتن این یا آن، انطباق و هماهنگی با چیزهای دیگر، مانند نیاز، اصول اخلاقی، رضایتمندی و انتفاع جامعه، عواملی نیستند که براساس آن عادلانه یا ناعادلانه بودن توزیع مشخص شود زیرا این امور به عدالت ربطی ندارد، ولی رعایت یا عدم رعایت این قواعد سه‌گانه در پیدایی آن توزیع، عادلانه یا ناعادلانه بودن آن را مشخص می‌کند.

بر این اساس نوزیک معتقد است که توزیع عادلانه از هیچ الگو و نتیجه نهایی مشخص تبعیت نمی‌کند. عدالت به معنای برابری فرصت‌ها، قابلیت‌ها، درآمدها و ... نیست. همه کوشش‌هایی که در جهت توزیع دوباره کالاها برای رسیدن به یک الگوی کمال مطلوب، بدون رضایت مالکان و دارندگان آن کالاها، انجام می‌شود، نمادهایی از بی‌عدالتی است و به‌ویژه مالیات‌های توزیع دوباره مصداقی از این بی‌عدالتی است و دزدی و سرقت به حساب می‌آید.

✓ **نظریه بیشینه کردن رفاه:** در چارچوب مکتب مطلوبیت‌خواهی، اجرای عدالت مستلزم بیشینه کردن کل رفاه یا رفاه متوسط جامعه است. تحقق این امر مستلزم فدا کردن کالاهای برخی از افراد برای دستیابی بعضی دیگر به این کالاهاست تا اینکه مطلوبیت نهایی کالاهای هریک از افراد جامعه بیشتر یا کمتر از رفاه سایرین نباشد. مکتب مطلوبیت‌خواهی، در حالت عام، بر این عقیده است که معیار عدالت برای کارها، مؤسسات یا حتی کل جهان نتیجه‌خواهی رفاهی منصفانه است و تنها به صورت

غیرمستقیم می‌توان عدالت را با حقوق، مالکیت، نیاز و یا سایر معیارهای غیرمطلوبیتی تعریف و ارزیابی کرد. این عوامل تنها ممکن است به صورت غیرمستقیم و در ارتباط با محتوا و دایره شمول رفاه بشر مهم و قابل توجه باشند. با این حال، حتی در چنین صورتی، تقاضاهایی چون حقوق بشر فقط می‌تواند به صورت مؤلفه‌ای از رفاه در نظر گرفته شوند ولیکن سدهای غیرقابل عبور برای عمل نیستند.

۳-۱ عدالت و توزیع درآمد: بحث نظری

درآمد از جمله کالاهای کمیاب جامعه است که چگونگی توزیع آن بین افراد جامعه و میزان برخورداری، مطلق و نسبی، افراد جامعه از این کالای کمیاب، هم از دیدگاه نظری و هم از جنبه علمی و کاربردی، از دیرباز مورد توجه عام و خاص بوده است. این اهمیت و توجه از آنجا ناشی می‌شود که چگونگی توزیع درآمد در جامعه یکی از مظاهر بارز چگونگی برخورد جامعه با موضوع عدالت توزیعی است و نتیجه حاصل از این توزیع تأثیر اساسی بر عملکرد کنونی و آتی جامعه در زمینه اقتصادی، اجتماعی و امنیتی دارد. در ابتدا باید توجه داشت که درآمد تنها و تنها، یکی از مواهب و امکانات و کالاهای کمیاب جامعه است، بنابراین نمی‌تواند به کلی جایگزین سایر کالاها و امکانات و مواهب جامعه شود، هرچند که به دلیل هم‌بستگی شدید بین میزان بهره‌مندی از درآمد با میزان بهره‌مندی از تعداد زیاد و متنوعی از سایر کالاها و امکانات و مواهب جامعه، الگوی توزیع درآمد و آثار مترتب بر آن می‌تواند به عنوان تقریبی بر انصاف درباره الگوی توزیع آن کالاها و مواهب و امکانات باشد که در بسیاری از موارد، دارای ویژگی کیفی و فاقد داده‌های کمی و آماری است. بنابراین، در صورتی که لزوم ارزیابی چگونگی توزیع سایر کالاها و امکانات و مواهب و امکان این ارزیابی وجود داشته باشد، جایگزینی الگوی توزیع درآمد به جای آنها نقض غرض خواهد بود.

علاوه بر این، چگونگی برخورد با نتایج و ویژگی‌های یک الگوی توزیع درآمد مشخص در حوزه عمل نباید عامل رد مفهومی و محتوایی این الگوی توزیع شود و برای آن جایگزین دیگری اندیشیده شود، اما الگوی توزیع هریک از امکانات و مواهب و کالاهای کمیاب جامعه باید در جایگاه و منزلت واقعی خود مورد توجه قرار گیرد. مثلاً

دادن ماهی صید شده به فرد فاقد ماهی و نیازمند آن یا آموزش صید ماهی و ایجاد این قابلیت در او برای رفع نیاز خود دوگونه برخورد مشخص با یک کمبود است که ممکن است این یا آن انتخاب شود؛ هرچند، در عمل روش نخست در بیشتر موارد انتخاب می‌شود. در دهه‌های اخیر که موضوع قابلیت‌ها، فرصت‌ها و چگونگی برخورداری افراد جامعه از فرصت‌ها به‌منظور ایجاد قابلیت در آنان به‌عنوان موضوع و روش محوری برخورد با نابرابری‌ها در جوامع مطرح شده است، در مواردی به نتایج حاصل از مطالعات توزیع درآمد به‌صورت واقع‌بینانه برخورد نمی‌شود.

اگر برای کاهش نابرابری درآمد در جامعه، رویکردهای رشدخواه یا حمایت‌طلب انتخاب و به مرحله اجرا گذاشته شود، یا رویکرد قابلیت‌خواه یا فرصت‌خواه انتخاب نشده یا به آن کمتر از واقع اهمیت داده شده است، نباید با اصل و بنیاد فرصت ناشی از بررسی الگوی توزیع درآمد برای نمایش یکی از مظاهر نابرابری در جامعه به ستیز و مقابله برخاست. هریک از این مقولات جایگاه و نقش خود را دارد و بسته به مورد، می‌تواند جامع‌تر و کارآمدتر از دیگری باشد. از آنجاکه فرصت‌ها و قابلیت‌ها مقدم بر کسب درآمد و رفاه حاصل از آن است، نابرابری افراد در برخورداری از فرصت‌ها و قابلیت‌ها به‌طور متعارف و در بیشتر موارد به نابرابری درآمدی منجر می‌شود، اما آیا این رابطه را می‌توان همواره صحیح دانست؟ آیا همواره همه افراد دارای فرصت یکسان به قابلیت یکسان می‌رسند و همواره افراد با قابلیت یکسان به درآمد یکسان دست می‌یابند؟ این توالی همان قدر می‌تواند اتفاق نیافتد که توالی افراد دارای درآمد نابرابر به افراد فاقد قابلیت یکسان و اینان نیز به‌نوبه خود به افراد فاقد فرصت‌های یکسان، درست و واقعی. هر دو رابطه احتمال وقوع زیادی دارند، ضمن آنکه فرصت نسبت به قابلیت و قابلیت نسبت به درآمد – و کالاهای و امکانات و مواهب همانند آن مانند ثروت و ... – دارای اولویت زمانی است و به همین علت رویکردهای قابلیت‌خواه و فرصت‌خواه بر رویکردهای رشدخواه و حمایت‌طلب ارجحیت دارند هرچند که هیچ‌کدام نمی‌توانند جایگزین و حذف‌کننده دیگری باشند. روش ارزیابی توسعه انسانی با استفاده از رابطه ترکیبی اندازه امید به زندگی، درآمد سرانه و پوشش تحصیلی، یکی از گام‌های توجه جامع و فراگیر به موضوع نابرابری – و نه حذف یکی به نفع دیگری – است که می‌تواند در آینده جامع‌تر و فراگیرتر نیز بشود. این روش که در

حال حاضر در سطح جوامع و مقایسه نسبی آنها با یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد، می‌تواند از لحاظ نظری و کاربردی توسعه یابد و برای ارزیابی و مقایسه نسبی افراد درون یک جامعه به کار گرفته شود.

مکاتب عدالت توزیعی را از نظر مفهوم عدالت به سه گروه کلی می‌توان تقسیم کرد و از همین منظر، الگوی توزیع درآمد در یک جامعه مفروض و وجود یا فقدان نابرابری در این الگو و شدت نسبی این نابرابری را از سه وجه کلی می‌توان مورد بررسی قرار داد. در زیر، این سه وجه به اختصار بررسی شده است.

● **وجه نخست:** در برخی مکاتب، نظریه برابری عدالت به معنای برابری و یکسانی آورده شده است و از همین رو هرگونه اختلاف و تفاوت در درآمد افراد جامعه به معنی نابرابری و بی‌عدالتی در نظر گرفته می‌شود. قابل توجه آنکه تمام شاخص‌های نابرابری درآمدی شناخته شده و مورد استفاده در بررسی‌های توزیع درآمد، مانند ضریب جینی، ضریب موزون، شاخص تیل، شاخص آتکینسون، ضریب کاکوانی، ضریب شکاف درآمدی، سهم نسبی دهک‌های درآمدی و امثال آن، بر پایه این مفهوم از عدالت طراحی شده است. اندازه همه این شاخص‌ها در حالت برابری کامل درآمد افراد جامعه مساوی صفر و در حالت نابرابری کامل درآمد افراد جامعه یعنی در حالت تعلق همه درآمدهای جامعه به یک فرد و فاقد درآمد بودن سایر افراد جامعه، مساوی عدد یک است که نشان‌دهنده دو وضعیت حدی رعایت کامل عدالت و نادیده گرفتن کامل عدالت است. در همین چارچوب، هرگونه انتقال درآمد از کسی که درآمد بیشتری دارد، به کسی که درآمد کمتری دارد، موجب کاهش اندازه ضرایب و شاخص‌های مورد نظر می‌شود و اگر انتقال از شخص کم‌درآمدتر به شخص پردرآمدتر صورت بگیرد، شاخص‌ها افزایش می‌یابند. هر قدر فاصله درآمد این دو فرد بیشتر باشد، شدت نسبی این کاهش یا افزایش، بیشتر می‌شود. هریک از ضرایب و شاخص‌های مورد نظر که این خصوصیت را بیشتر و بهتر در اندازه خود نشان دهد و نسبت به چنین انتقالاتی واکنشی مشهودتر داشته باشد، شاخصی مطلوب‌تر و واقعی‌تر شناخته می‌شود.

شاخص‌های توسعه انسانی و فقر انسانی نیز که شاخص‌هایی ترکیبی و ساخته شده از درآمد، فرصت‌ها، امکانات و قابلیت‌ها هستند، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که دامنه

تغییرات آنها بین صفر و یک است و شاخص‌ها همه نسبی‌اند: یعنی دو حد آنها نشان‌دهنده بیشترین و کمترین میزان برخورداری نسبی از مؤلفه‌های مورد نظر است. به این ترتیب ملاحظه می‌شود، همه شاخص‌های شناخته شده و متداول برای اندازه‌گیری عدالت در توزیع به برداشت و تفسیر برابری و یکسانی از مفهوم عدالت تکیه دارند و برای اندازه‌گیری عدالت در چارچوب سایر مفاهیم آن هنوز شاخص‌هایی معرفی نشده است.

● **وجه دوم:** در برخی دیگر از مکاتب، عدالت به معنای برابری نیست و بخشی از نابرابری‌ها، که هنوز معیار و شاخصی برای اندازه‌گیری و تعیین آن معرفی نشده است، به مفهوم بی‌عدالتی نیست، ولی عین عدالت است و نبود آن در بین افراد جامعه به معنی نوعی بی‌عدالتی است. در عین حال، نابرابری بیش از یک حد خاص شاخص نیز مبین وجود بی‌عدالتی در جامعه است. نظریه‌های شایستگی، مشارکت و انصاف و نیز نظریه مارکسیسم برای زمان حاکمیت سوسیالیسم از جمله نظریه‌هایی است که بر این مفهوم از عدالت تکیه دارد. در این نظریه‌ها وجود حد مشخصی از تفاوت بین افراد جامعه در برخورداری از مواهب و امکانات جامعه بی‌عدالتی خوانده نمی‌شود. البته باید توجه داشت که نابرابری نفی نمی‌شود و فقط زمانی که نابرابری از یک حد خاص بیشتر شود، آن نابرابری را نشانه‌ای از وجود بی‌عدالتی می‌شمرند. در فلسفه مارکسیسم این باور وجود دارد که وقتی سوسیالیسم رواج داشته باشد، به دلیل کمبود امکانات و مواهب جامعه در قیاس با نیازهای آن، و از آنجاکه به هر کس باید به اندازه کارش دستمزد داده شود، این وضعیت به معنی وجود تفاوت در بهره‌مندی و درآمد افراد جامعه محسوب می‌شود و نابرابری با میزان مشارکت و بازدهی کار اجتماعی انجام شده توسط آنان برابر است.

آموزه اسلامی که معتقد است: لیس للانسان الی ما سعی، بر همین نگرش به مفهوم عدالت ناظر است و براساس آن کار بیشتر، سخت‌تر و کارآمدتر و مشارکت بیشتر افراد در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به برخورداری بیشتر صاحبان و انجام‌دهندگان آن منجر می‌شود. در همین راستا دیدگاه هل یستوی الذین یعملون و الذین لایعملون را نیز می‌توان ناظر بر قبول این نابرابری به مثابه عین عدالت در اسلام دانست. در این چارچوب، حدی از تفاوت درآمد بین افراد جامعه، گرچه مبین نابرابری درآمدی بین

آنان است، با بی‌عدالتی مترادف نیست، ولی نابرابری درآمدی بیش از این حد در یک الگوی توزیع درآمد جامعه مفروض به معنی وجود بی‌عدالتی در آن است.

● **وجه سوم:** گرایش فکری دیگر در این زمینه، یعنی نظریه نیاز، مانند طرفداران نظریه‌های شایستگی، انصاف و مشارکت به موضوع عدالت در توزیع درآمد و سایر امکانات و مواهب جامعه، نگاه می‌کند. این گرایش هر تفاوت و نابرابری را با بی‌عدالتی متناظر نمی‌داند. تفاوت دیدگاه این دو نحوه فکری به منشأ فکری و به منشأ ایجاد این نابرابری در توزیع درآمد بازمی‌گردد که در مکتب نیاز ناشی از تفاوت افراد جامعه در نیاز به مبالغ تفاوت درآمد یا امکانات و مواهب دیگر، برای تأمین خواسته‌هاست. برداشت و تفسیر نیاز در بین پیروان این نظریه متفاوت است. برخی تأمین حداقل نیازها و برخی تأمین حداکثر نیازها را مدنظر دارند. طرفداران تفسیر حداقل در مکتب نیاز افرادی هستند که به تأمین حداقل نیاز افراد جامعه به خوراک، پوشاک، سرپناه و ... اعتقاد دارند. این گروه به‌نوبه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند که دسته نخست به برابری و یکسانی در سطح حداقل برای همه افراد جامعه اعتقاد دارد. دسته دوم طرفدار تفاوت این سطح حداقل برای افراد دارای شرایط مختلف است و اعتقاد دارد که به‌عنوان مثال ویژگی‌هایی مانند سطح تحصیلات، نوع شغل، سکونت در شهر یا در روستا، سطح زندگی جوامع و ... می‌تواند عامل تغییر در حداقل سطح زندگی این افراد باشد.

نظریه فقر مطلق مزمن بر پایه مبنا قرار دادن رقم ثابتی از درآمد به‌عنوان خط فقر تدوین شده است در این مورد رقمی مانند یک یا دو دلار درآمد روزانه انتخاب می‌شود. این درآمد می‌تواند به پول ملی کشور مورد نظر هم اعلام شود، یعنی هر کشور معادل پول ملی مبلغ دلاری برگزیده را مبنا قرار می‌دهد. در این وضعیت هرکس که درآمدش از حد خط فقر کمتر باشد زیر خط و هرکس به بیش از این رقم باشد، بالای خط فقر قرار می‌گیرد. در این روش فقرا از سایر گروه‌های جامعه متمایز می‌شوند.

روش دیگری که برای خط فقر به کار می‌رود، مبنا قرار دادن مقدار خاص کالری مصرفی روزانه است. در این حالت با عنایت به وضعیت افراد، مانند سن، جنس، وضعیت فعالیت، بارداری، معلولیت و ... و تأمین سایر مایحتاج زندگی افراد با استناد به موقعیت و شأن اجتماعی و شغلی، سطح زندگی، محل سکونت و کار و ... آنان، مقدار کالری مورد

نیاز آنان برآورد و هزینه تأمین این کالری محاسبه می‌شود. این دیدگاه دوم برای تعیین خط فقر است.

طبقه‌بندی مارکسیسم در مکتب نیاز بر پایه شعار معروف به هرکس به اندازه نیازش، انجام شده است. طرفداران این مکتب معتقدند در زمان برقراری کمونیسم، امکانات و توانمندی‌های جامعه کمونیستی به سطحی می‌رسد که توانایی تأمین همه نیازهای متفاوت تمامی افراد جامعه را دارد. در همین راستا مکتب کمونیسم معتقد است که انسان کمونیست که فارغ از اختلالات رفتاری ناشی از وجود مالکیت خصوصی در جامعه است، نیازهای خود را به ترتیبی متفاوت از الگوی رفتاری مردمان جوامع امروزی معین می‌کند. در هر حال، براساس متون موجود در ادبیات مارکسیستی، این گروه معتقدند که در این جامعه آرمانی و کمال مطلوب، همه نیازهای افراد جامعه تأمین می‌شود و آنان احساس کمبود نسبت به چیزی ندارند. در این زمینه نیز، با وجود عدم تصریح این مکتب، می‌توان گفت که تفاوت نیاز افراد جامعه پذیرفته شده است و تمام این تفاوت‌ها پایدار می‌ماند ولیکن چون نیاز هر فرد، به صورت مطلق، تأمین شده است، او هیچ احساس کمبود مطلق یا نسبی ندارد. بنابراین در این جامعه هیچ بی‌عدالتی وجود ندارد و عدالت به طور کامل مراعات می‌شود.

هریک از الگوهای سه‌گانه توزیع درآمد، به مثابه ابزار تحقق عدالت در توزیع این کالای اجتماعی کمیاب، نتایج اجتماعی خاص خود را به دست داده و برای شرایط خاصی از جامعه مناسب‌ترند. توزیع درآمد بر مبنای شایستگی که به استناد آن برای شایستگی بیشتر پرداخت بیشتر مجاز است، موجب ایجاد تحرک در بین افراد جامعه و توسعه و رشد سریع‌تر اقتصادی - اجتماعی جامعه می‌شود و برای آن نظام اقتصادی مناسب‌تر است که افراد آن دارای فرصت برابر برای رقابت با یکدیگر دارند. در این سیستم رقابتی، درآمد، یا سایر کالاها و امکانات و مواهب جامعه، براساس قابلیت و توانایی و مشارکت افراد در اداره جامعه بین آنان توزیع می‌شود. توزیع درآمد بر مبنای نیاز افراد، پیامد یکسان و برابری را برای همه پدید می‌آورد، در حالی که درآمد تعلق گرفته به آنان، و در پی آن، تفاوت نیاز آنان نسبت به درآمدی که کسب می‌کنند، متفاوت است. عاقبت، توزیع برابر درآمد بین افراد جامعه به معنی یکسانی و برابری

نتیجه نهایی برای آنان نیست، زیرا آنان به مقادیر متفاوتی از درآمد نیاز دارند و فرصت‌ها و قابلیت‌های در دسترس آنان، پیش از توزیع برابر درآمدها، متفاوت است. برخی معتقدند، نتیجه حاصل از یک الگوی توزیع درآمد، یا سایر کالاها و امکانات و مواهب جامعه است که عادلانه یا ناعادلانه بودن آن را مشخص می‌کند. درحالی‌که برخی دیگر بر این اعتقادند که قواعد و ضوابط رعایت شده برای توزیع درآمد، یا سایر کالاها و امکانات و مواهب جامعه، مبنای ارزیابی رعایت یا عدم رعایت عدالت در آن است. نظریه انصاف و نظریه بیشینه کردن رفاه، با وجود تفاوت‌های جدی آنها، در دسته اول و نظریه حق تاریخی در دسته دوم قابل طبقه‌بندی است. رالز در نظریه عدالت خود مدعی است که خاستگاه فردی، خانوادگی، اجتماعی و ... افراد بخت و اقبالی است که در هر صورت بر میزان برخورداری آنها از مواهب جامعه، و از آن جمله درآمد، تأثیر می‌گذارد. از این رو رالز اعتقاد دارد که وظیفه عدالت توزیعی تحدید تأثیر شانس و اقبال تا حدی است که این مواهب به شکلی منصفانه‌تر توزیع شود که همه از آن منتفع گردند، درحالی‌که در نظریه بیشینه کردن رفاه، توزیع درآمد، و سایر کالاها و ... موضوعی دست دوم و فرعی تلقی می‌شود که هدف آن بیشینه کردن رفاه جامعه از طریق برابر کردن رفاه نهایی افراد جامعه است. در مقابل، نوزیک معتقد است که موضوع عدالت توزیعی تعیین قواعدی است که افراد در کسب و انتقال منابع و مواهب جامعه باید از آن پیروی کنند و هدف عدالت توزیعی آن نیست که به نتیجه و موقعیت خاص و مشخصی دست یابد، اما آن است که فرایند منصفانه‌ای در نقل و انتقال منابع و مواهب رعایت شود. در این صورت، افراد جامعه نتیجه این فرایند را، حتی اگر آن را دوست نداشته باشند، راحت‌تر می‌پذیرند.

گروهی دیگر معتقدند که نتیجه منصفانه و فرایند منصفانه، دو وجه مکمل یکدیگر در عدالت توزیعی‌اند. این گروه اعتقاد دارند فرایند توزیع به‌گونه‌ای منصفانه باشد که افراد جامعه آنچه را از آن به‌دست می‌آورند، عادلانه و منصفانه تلقی کنند.

گروهی نیز بر این باورند که در شرایط واقعی جوامع امروزی، در توزیع فرصت‌ها بین افراد جامعه باید از مفهوم برابری عدالت پیروی کرده و فرصت‌های برابر برای شکوفایی و تجهیز و بهره‌برداری از قابلیت‌ها برای همه افراد جامعه ایجاد شود، درحالی‌که در توزیع نتایج و مواهب حاصل از فعالیت‌های افراد جامعه در بین آنها باید از

مفهوم شایستگی و انصاف برای تبیین عدالت در توزیع پیروی نمود. باین حال، از آنجاکه به علل گوناگون تأمین این شرایط همواره امکان پذیر نبوده و برخی از افراد جامعه در معرض خطر و آسیب قرار می گیرند، از مفهوم نیاز در برقراری عدالت توزیعی پیروی کرده و دست کم نیازهای آنان را تأمین کرد.

۴-۱ عدالت و توزیع درآمد: بحث کاربردی

تمام شاخص ها، ضرایب و معیارهای اندازه گیری عادلانه یا ناعادلانه بودن یک توزیع درآمد مفروض بر پایه مفهوم برابری در تبیین عدالت توزیعی طراحی شده است و تاکنون شاخص های کمی دیگری برای اندازه گیری سایر مفاهیم عدالت توزیعی طراحی نشده است. از این رو، در این بند به طور خلاصه به برخی از مسائل کاربردی مربوط به چگونگی اندازه گیری نابرابری در توزیع درآمد از دو منظر مرتبط با عدالت توزیعی، یعنی کالای توزیع شده و واحد دریافت کننده، اشاره می شود.

هر توزیع آماری نشان دهنده چگونگی توزیع اندازه یک صفت آماری بین واحدهای آماری در جامعه مورد نظر است و از طریق انتساب هر اندازه این صفت آماری به هریک از واحدهای آماری ایجاد می شود. توزیع درآمد یک توزیع آماری است که چگونگی توزیع درآمد - صفت آماری - بین افراد جامعه - واحد آماری - را نشان می دهد. بنابراین گستره محتوایی و دامنه شمول عناصر تشکیل دهنده این دو مفهوم - درآمد و افراد - بدون شک مهم ترین و اساسی ترین ویژگی ها و مشخصه هایی است که دست اندرکاران، اعم از محقق، برنامه ریز، سیاستگذار، مجری و امثال آنها، باید به آن توجه جدی داشته باشند. در ایران، محدودیت اطلاعات آماری سبب شده است که نتایج طرح آمارگیری از هزینه و درآمد خانوارهای شهری و روستایی کشور برای طراحی الگوی توزیع درآمد و تحلیل ویژگی های آن مورد استفاده قرار بگیرد. در این طرح مبلغ درآمد - خالص و ناخالص - و نیز مبلغ هزینه - خالص و ناخالص - هر خانوار نمونه شهری و روستایی و عناصر تشکیل دهنده آنها برآورد می شود. بنابراین، چهار کالا - درآمد خالص، درآمد ناخالص، هزینه خالص، هزینه ناخالص - می تواند بین خانوارهای جامعه توزیع شده و الگوی توزیع آن معین شود. اگرچه در ادبیات اقتصادی و اجتماعی، به طور معمول و

متعارف از لفظ توزیع درآمد استفاده می‌شود، در عمل اغلب از هزینه، به‌عنوان تقریبی قابل قبول از درآمد خانوار، به‌جای درآمد خانوار، استفاده می‌شود و هزینه خانوار مبنای تعیین الگوی توزیع درآمد قرار می‌گیرد.

در توضیحات بالا، خانوار به‌عنوان واحد آماری دریافت‌کننده درآمد یا خرج‌کننده هزینه در نظر گرفته شده است، درحالی‌که به‌جای آن می‌توان فرد، یعنی هر عضو خانوار، را به‌عنوان واحد آماری در نظر گرفت و سرانه درآمد یا سرانه هزینه خانوار را مبنای تعیین الگوی توزیع قرار داد. در این صورت، بسته به اینکه سرانه متعارف که حاصل تقسیم درآمد یا هزینه خانوار به تعداد افراد اعضای خانوار است، یا سرانه تعدیل شده که حاصل تقسیم درآمد یا هزینه خانوار به تعداد تعدیل شده اعضای خانوار براساس رعایت صرفه‌جویی مقیاس ناشی از تعداد اعضای خانوار است، مبنای توزیع قرار گیرد، الگوهای توزیع درآمد دیگری به‌دست می‌آید که با الگوی توزیع درآمد خانوار تفاوت دارد.

در هر حال، انتخاب هریک از این چهار صفت آماری - درآمد خالص، درآمد ناخالص، هزینه خالص و هزینه ناخالص - همراه با گزینش خانوار به‌عنوان واحد آماری، یا انتخاب سرانه - ساده یا تعدیل شده - ارقام برای تعیین الگوی توزیع درآمد، یا هزینه، موجب ایجاد دوازه الگوی توزیع می‌شود که استفاده از هریک از آنها برای اندازه‌گیری شاخص‌های نابرابری، تصویر متفاوتی از وضعیت عدالت در جامعه به‌دست می‌دهد. هریک از این الگوها خوبی‌ها و بدی‌های خاص خود را دارد و انتخاب آنها، به‌جز به‌دلیل استفاده بهینه از امکانات آماری کشور، براساس سلیقه محقق صورت می‌پذیرد. قدر مسلم این است که با این اوصاف می‌توان گفت که تصویری هم که از مطالعاتی از این قبیل حاصل می‌شود، تا حد زیادی برخاسته از انتخاب آمارهایی است که برای نمایش شدت نابرابری انجام شده است.

منابع و مأخذ

- Anthony Duff & David Garland (eds.). (1994). *A Reader on Punishment*, Oxford, OUP.
- Barzilai Gad (2003). *Communities and Law: Politics and Cultures of Legal Identities*, Ann Arbor, University of Michigan Press.
- Brain Reacts to Fairness as it Does to Money and Chocolate, Study Shows/ UCLA Newsroom. *Nature* 425, 297-299. 18 September 2003.
- Brian Barry (1989). *Theories of Justice*, Berkeley, University of California Press.
- C. L. Ten, Crime, Guilt, and Punishment (1987). *A philosophical Introduction*, Oxford, Clarendon Press.
- Colin Farrelly (2004). *An Introduction to Contemporary Political Theory*, London, Sage.
- Daston, Lorraine (2008). Life, Chance and Life Chances. *Daedalus*, 5-14.
- David Gauthier (1986). *Morals By Agreement*, Oxford, Clarendon Press.
- David Schmidtz (2006). *Elements of Justice*, New York, CUP.
- Exodus 21.xxiii-xxv.
- Harry Brighthouse (2004). *Justice*. Cambridge, Polity Press.
- Honderich, Ted (1969). *Punishment: The Supposed Justifications*, London, Hutchinson & Co. Chapter 1.
- <http://en.wikipedia.org/wiki/Justice>
- James Konow (2003). "Which Is the Fairest One of All? A Positive Analysis of Justice Theories", *Journal of Economic Literature*, 41, 4, p. 1188-1239.
- John Rawls (1999). *A Theory of Justice*, Revised Edition, Oxford, OUP.
- John Stuart Mill and John Gray (ed.). (1991), *Utilitarianism in On Liberty and Other Essays*, Oxford, OUP.
- Marx, Karl (1977). 'Critique of the Gotha Program' in *Karl Marx: Selected Writings* (ed.). David McLellan. Oxford, OUP, 564-50, p. 569.
- Mill John Stuart (1991). *Utilitarianism in "On Liberty and Other Essays"* (ed.). John Gray, Oxford, OUP, Chapter 5.
- Nicola Lacey (1988). *State Punishment*, London, Routledge.
- Peter Singer (ed.). (1993). *A Companion to Ethics*, Oxford, Blackwell, Part IV.
- Plato (1984). *Republic Trans*, Robin Waterfield, Oxford, OUP.
- _____. (1994). *Republic Trans*. Robin Waterfield. Oxford, OUP.
- Rawls, John (1999). *A Theory of Justice*, Revised Edn, Oxford, OUP.

Robert E. Goodin & Philip Pettit (eds.). (2006). *Contemporary Political Philosophy: An Anthology*, 2nd Edition, Malden Mass, Blackwell, Part III.

Robert Nozick (1974). *Anarchy, State, and Utopia*, Oxford, Blackwell.

Ted Honderich (1969). *Punishment: The Supposed Justifications*, London, Hutchinson & Co.

Ten, C. L. (1993). 'Crime and Punishment' in Peter Singer (ed.). *A Companion to Ethics*, Oxford, Blackwell, p. 366-372.

Will Kymlicka (2002). *Contemporary Political Philosophy: An Introduction*, 2nd Edition, Oxford, OUP.

فصل دوم

عدالت اقتصادی در دیدگاه‌های متفاوت

بهاره آقالوی

این مقاله برگردان مقاله‌ای با عنوان «عدالت اقتصادی» "Economic Justice" نوشته جوناتان وولف (Jonathan Wolff) با آدرس j.wolff@ucl.ac.uk از دپارتمان فلسفه کالج دانشگاهی لندن (University College London) است که شکل ویرایش شده آن در فصل هفدهم کتاب راهنمای اخلاق کاربردی آکسفورد *The Oxford Handbook of Practical Ethics* با ویراستاری هیو لا فولت (Hugh La Follette) در ۷۹۰ صفحه در آوریل ۲۰۰۳ با شماره شابک SBN13: 9780198241058 ISBN10: 0198241054 برای کتاب جلد مقوایی انتشار یافته است.

چکیده

عدالت اقتصادی مفهومی است که برای آن تعریف دقیقی وجود ندارد. نوزیک نظریه عدالت اقتصادی را طی سه اصل اساسی مربوط به مالکیت اولیه، انتقال مالکیت و اصلاح مالکیت مطرح می‌کند. رالز مدعی است تفاوت‌هایی که افراد به سبب شانس طبیعی کسب می‌نمایند منجر به بی‌عدالتی شده است و لذا باید تا جایی که ممکن است نقش شانس طبیعی را در شرایط زندگی افراد کاهش داد. طرفداران تساوی هنوز در مورد اینکه عدالت به برابری چه چیزی گفته می‌شود (مقیاس عدالت) به توافق نرسیده‌اند. چهار موردی که از برابری آنها به عنوان عدالت صحبت می‌شود عبارت‌اند از: نیازها، منابع، رجحان‌ها و توانایی‌ها. که البته اندیشمندان در مورد هریک از آنها بحث‌های مفصلی انجام داده و خواهند داد. این همه فقط بخش کوچکی از موضوع‌هایی است که در مورد تعریف مفهوم عدالت و عدالت اقتصادی انجام گرفته است. در این نوشتار سعی

شده است که به اختصار به هریک از موارد نام برده شده اشاره شود و گامی در جهت روشن تر شدن مفهوم عدالت اقتصادی برداشته شود.

مقدمه

از دیرباز پرسش اصلی عدالت اقتصادی به انتخاب بین نظام اقتصاد سرمایه‌داری و نظام اقتصاد اشتراکی مربوط بود، اما در طول زمان اقتصاد سرمایه‌داری متکی به بازار آزاد بدون هیچ جنگی توانست در این مبارزه پیروز شود. در شرایط وجود اطلاعات ناقص، عملکرد سیستم قیمت‌ها برای علامت‌دهی اطلاعات در مورد اضافه یا کمبود کالاها در ارتباط با تقاضا ضروری است. در یک سیستم سودآور، ایجاد انگیزه در افراد برای واکنش در برابر تغییر قیمت‌ها ضرورت دارد. در نتیجه هر نوع تلاش برای تولید براساس برنامه‌ریزی مرکزی — اگرچه ممکن است از دیدگاه نظری معقول به نظر برسد — همه اطلاعات و انگیزه‌ها را از بین خواهد برد. موفقیت بازار به واسطه همین فرض است.

در عین حال این تصور که بازار را همان اقتصاد سرمایه‌داری بدانیم اشتباه است زیرا در این حالت بها دادن به حق مالکیت منجر به نابرابری عمیق می‌شود. اگر کارایی و عدالت هر دو را مورد توجه قرار داشته باشد، می‌توان برآورد کرد که با حفظ عدالت و بدون آنکه از مزیت‌های کارایی کاسته شود، الگوی سرمایه‌داری چقدر از الگوی بازار آزاد فاصله دارد. به این ترتیب، گفته می‌شود که باید عدالتی را که تا حد ممکن به بازار آزاد سرمایه‌داری نزدیک است، شناسایی کرد. در این حالت به وضوح می‌توان دید که موضوع مورد بحث بسیار پیچیده است. عدالت باید در تعادل با کارایی و شاید هم ارزش‌ها باشد. اینکه چگونه می‌توان به این امر دست یافت بخش مهمی از مباحث مربوط به عدالت را به خود اختصاص خواهد داد.

۲-۱ نظریه‌های عدالت اقتصادی

نظریه‌های عدالت اقتصادی را چگونه می‌توان طبقه‌بندی کرد؟ شاید مرسوم‌ترین روش دسته‌بندی برحسب نهادهایی باشد که هر نظریه پیشنهاد می‌کند. اگرچه شاید این نوع تقسیم‌بندی از نظر فلسفی کمی سطحی به نظر می‌رسد، اما برای هدف‌های سیاسی این

روش قابل درک خواهد بود. به عنوان مثال، نظریه‌های آزادی‌گرایی به دلیل حمایت از دولت و مخالفت با اجبار در توزیع دوباره، دست کم به گروه‌بندی در یک طبقه تمایل دارند. در جبهه مخالف، طیف گسترده طرفداران دخالت دولت قرار دارند که به طور مثال از الگوهای دخالت دولت مانند دولت رفاه دفاع می‌نمایند. البته باید در نظر داشت که آنها در فرض‌های پایه‌ای خود تفاوت‌های بسیار دارند. اکثر نظریه‌های عدالت اقتصادی را که در سال‌های اخیر مطرح شده‌اند، می‌توان با درجه‌ای که برای دخالت دولت در نظر می‌گیرند، از یکدیگر متمایز نمود و بر این اساس تقسیم‌بندی کرد. به این ترتیب، پرسش اساسی که در بحث این نوشته مطرح می‌شود، این است که آیا دخالت دولت در اقتصاد شایسته است و اگر پاسخ مثبت باشد، باید پرسید که این دخالت برای تحقق چه هدف‌هایی می‌تواند صورت پذیرد.

طبیعی به نظر می‌رسد که بحث از حالت پذیرش نظریه دست کم دخالت دولت در اقتصاد آغاز شود. آیا این نظریه که اقتصاد را باید به حال خود گذاشت تا خود مراقب خودش باشد، نادرست است؟ برخی، ادعا می‌کنند که این وضعیت به بی‌عدالتی منجر خواهد شد، اما عده‌ای پاسخ می‌دهند که این نظر منطقی نیست. پیش‌فرض هر توزیع معین کردن مجموعه‌ای از حقوق مالکیت است. بر این اساس وظیفه دست کمی دولت این خواهد بود که از بین الگوهای ممکن، نظام‌های تملک دارایی را انتخاب و اجرا نماید. در نتیجه در دولت دست کم مسائلی مانند اینکه اقتصاد چگونه بدون عملکرد دولت عمل خواهد کرد، وجود ندارد هر چند شاید حقوق طبیعی یا راهی دیگر برای معین کردن قراردادهای خاص به وسیله رسم و سنت وجود داشته باشد. به هر حال، دست کم دخالت دولت این ادعای طبیعی برتری را دارد و می‌تواند برای بحث حاضر به عنوان یک نقطه شروع محسوب شود.

ابتدا به چند نکته در مورد ساختار نوشته حاضر اشاره می‌شود، نخست در مورد تعدادی از نظریه‌های اساسی و تفاوت اصلی آنها با یکدیگر بحث خواهد شد. کاری که انجام خواهد شد، قضاوت در مورد درستی یا نادرستی هریک از نظریه‌ها نخواهد بود اما بحث این نکته را روشن خواهد کرد که هیچ‌یک از آنها بر پایه محکمی استوار نشده است. مدافعان این نظریه‌ها تصور می‌کنند که پاسخ درستی برای پرسش‌های خود دارند

و شاید هم داشته باشند، اما هدف دستیابی به پاسخ نهایی در مورد درستی یا نادرستی این نظریه‌ها نیست.

۱-۱-۲ آزادی‌خواهی

نظریه‌های آزادگرایی از این اندیشه نشئت گرفته‌اند که تا جایی که ممکن است دولت‌ها باید از زندگی فردی افراد کنار نگه داشته شوند. اینکه دولت‌ها حق دخالت در زندگی افراد را نداشته باشند، مشروط به این است که افراد نیز به حق دیگران احترام بگذارند. در شکل کلی، این یک اصل عمومی است، نه یک اصل اقتصادی محض، هرچند که در مورد آن به‌صورت یک مفهوم اقتصادی نیز بحث می‌شود. این مسئله به‌ویژه در الگوهای مخالف اجباری بودن بازتوزیع ثروت و درآمد مطرح است. اگر ثروتمندی بخواهد پول خود را به زنان بیوه و کودکان یتیم ببخشد، موضوع به خودش مربوط است و شاید این کار بسیار شایسته و تحسین‌آمیز هم باشد، اما اینکه دولتی این شخص را وادارد که از سر اجبار دارایی و ثروت خود را به دولت منتقل کند تا دولت آن را بین سایر افراد جامعه تقسیم نماید، امری نامشروع است، مگر برای اصلاح موارد غیرقانونی قبلی. باید این مخالفان توزیع دوباره درآمد را به‌عنوان بخش مهمی از سیستم آزادی‌گرایی در نظر گرفت.

چرا چنین سیاستی باید مورد علاقه کسی باشد؟ در این بخش سه گروه از نظریه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد که به‌ترتیب مبتنی بر حقوق، بی‌طرفی و نتایج است. ابتدا باید از حقوق اساسی و رویکرد ضد نتایج‌خواهی شروع کرد که بهترین کار در این حوزه توسط رابرت نوزیک انجام شده است. فروض اساسی وی این است که هریک از افراد حق مالکیت بر دارایی‌های خود را دارد و در مقابل باید به حق مالکیت دیگران بر دارایی‌هایشان احترام بگذارد. در نتیجه این فروض است که وی اصول اصلی عدالت را نتیجه می‌گیرد. درواقع، عملکرد مشروع دولت‌ها در انکار کردن این نکته خلاصه می‌شود که دولت‌ها می‌توانند به‌طور مشروع الگوهای نگهداری دارایی‌ها را تحمیل کنند.

نظریه عدالت نوزیک از سه بخش تشکیل است. اولین بخش کسب مالکیت اولیه است که توضیح می‌دهد چگونه یک فرد می‌تواند اولین مالک یک دارایی باشد. او برای طرف‌دارانش چیزی شبیه به حق نخستین مطالبه‌کننده را معرفی می‌کند. چگونه

چیزهایی را می‌توان صاحب شد که هیچ صاحبی نداشته‌اند؟ دومین بخش این است که چگونه یک دارایی به طور مشروع و قانونی می‌تواند از یک فرد به فرد دیگر منتقل شود. نوزیک این اصل را با این نکته که انتقال مالکیت باید با رضایت دو طرف باشد و هیچ اجباری در کار نباشد، تعدیل می‌نماید. نوزیک سومین اصل عدالت را این‌گونه بیان می‌کند که در مواردی که دو اصل اولیه برای مالکیت رعایت نشده باشد، می‌توان برای اصلاح مالکیت اقدام کرد.

نوزیک در برابر نظریه عدالت عملی، نظریه‌های الگومندی را قرار می‌دهد که در آنها عدالت از یک الگوی خاص مانند برابری یا مطابقت نیازها پیروی می‌کند. از نظر نوزیک هر نوع تلاش در جهت تحمیل الگوی نگهداری دارایی‌ها که آزادی فردی را زیر سؤال ببرد و فروض اصلی مالکیت دارایی‌ها را با مشکل مواجه نماید، غیرقابل قبول خواهد بود. برای حفظ این الگو باید مردم از به‌وجود آوردن ساختارهای جدید برای معامله منع شوند یا آنکه توزیع دوباره دارایی‌ها به‌صورت اجباری بر مبنای اصول قانونی قرار بگیرد. اگرچه بازتوزیع قانونی به عنوان یک بازدارنده برای هر معامله عمل خواهد کرد و در عمل می‌تواند تعادل را مختل نماید، با صدور حکم منع، یا توزیع دوباره، آزادی فردی به‌صورت غیرعمدی فدا می‌شود و این فدا شدن غیرعمدی نوعی پیمان‌شکنی است. مالیات بازتوزیع یکی از مباحثی است که نوزیک در مورد نیروی کار مورد بحث قرار می‌دهد. کارگران یک کارفرما به‌طور مؤثر برای کسب سود وی کار می‌کنند، یعنی یک فرد برای فرد دیگر بدون آنکه حق انتخابی داشته باشد کار می‌کند. درواقع اینجا چیزی رخ می‌دهد که از آن به‌عنوان برده‌داری نام برده شده است.

آیا نظر نوزیک درست است؟ آیا تمام تلاش‌ها برای اجرای تصمیمات به‌واقع منجر به کاهش آزادی فردی می‌شود و اگر چنین است آیا این دلیلی برای مخالفت با الگوی توزیع دوباره است؟ این شرایط نتیجه این ادعاست که حق مالکیت دارایی‌ها از برخی جهات مطلق است و هر نوع دخالت در تحمیل نحوه مالکیت شایسته و قابل قبول نیست. در مقابل، برخی ادعا می‌نمایند که حقوق مالکیت یک موضوع بیرونی است که براساس آن در ساده‌ترین تعریف گفته می‌شود، حقوق یک فرد مانند اعضای بدن وی است. شاید بتوان با نوزیک در این رابطه موافق بود که هرکس فقط حق دارد در مورد

این تصمیم بگیرد که چه اتفاقی برای کلیه‌ها یا چشم‌هایش بیافتد، اما اشاعه این منطق به سایر موضوع‌های بیرونی قابل قبول نیست. اساس این نظریه، همان‌گونه که از بحث آشکار شده است، فرض غیرقابل بحثی است که هرکس حق مالکیت بر دارایی‌های خود را دارد. این فرض الگویی برای سایر حقوقی که افراد افزون‌بر هدف‌های خارجی خود دارند، فراهم می‌کند.

البته برخی تلاش می‌کنند تا چیزی شبیه به آنچه پیروان نوزیک به‌عنوان حقوق ارائه کرده‌اند، ابداع نمایند. در اینجا به‌اختصار به دو مورد از این تلاش‌ها اشاره می‌شود. یک مورد لورن لومسکی در کتاب *فرد، حقوق و جامعه/اخلاقی (لومسکی، ۱۹۸۷)* است که نظری پایه‌ای را مطرح می‌کند که مردمی که امکان‌پذیری اجرای پروژه‌های خود را بررسی می‌کنند برای خویش هدف‌های درازمدت در نظر می‌گیرند، چه دلیلی برای تعقیب هدف‌های خود دارند و اجرای پروژه برای این افراد چه ارزشی دارد؟ تردیدی نیست که تعقیب پروژه‌های مردم به حق عدم دخالت نیاز دارد، یعنی مردم باید بتوانند هدف‌های خویش را آزادانه و به‌دور از تقاضای سایرین پیگیری نمایند. از این مرحله به بعد، این مسئله پایه‌ای برای نظریه آزادی‌گرایی حقوقی فراهم می‌نماید، هرچند که لومسکی تشخیص داده است که احتمال دارد مردم به دسترسی به دست‌کم کالاهای اقتصادی نیاز داشته باشند. یکی از دلایل این است که وظیفه عرضه بسیار طاقت‌فرساتر و مشکل‌تر از عدم دخالت است. در این چارچوب، لومسکی ادعا می‌کند اگرچه کمک به نیازمندان خوب است، دولت‌ها حق کمک ندارند. لومسکی می‌پذیرد که این احتمال وجود دارد که با تغییر شرایط حق کمک به دولت داده شود، ولی چنان رفتار می‌کند که این احتمال را بسیار ضعیف می‌داند و بروز آن را کم‌وبیش نامحتمل می‌شمرد.

تلاش دیگری که شالوده‌ای برای الگوی حقوق آزادی‌گرایی نوزیک فراهم می‌کند را می‌توان در کتاب عقیده *آزادی‌خواهی* ناروسون یافت. ناروسون که در نظریات خود تا حد زیادی از نظرات گارتیر پیروی می‌کند. وی تلاش می‌کند شالوده‌ای قراردادی برای اخلاق فراهم نماید. به عقیده ناروسون اخلاق علامتی برای تشخیص آزادی‌گرایی است. در ابتدای نظریه قراردادها باید نقطه شکست یا وضعیت بدون قرارداد را که به نام شرایط طبیعی یا پایه‌ای نامیده می‌شود تعیین نموده و دوم اینکه انگیزه گروه‌ها و

احزایی را که آنها را برای جست‌وجو و کسب قراردادهای ترغیب می‌نماید، مشخص کرد. برای ناروسون نقطه عطف سهل‌انگاری دوجانبه است. اگر ما با یکدیگر رابطه متقابل نداشته باشیم، زندگی ما چگونه خواهد گذشت؟ انگیزه ما را مجبور می‌کند که برای سود خودمان قرارداد ببندیم. ناروسون چنین استدلال می‌کند که یک مجموعه مطمئن حقوق آزادی‌گرایی عدم دخالت دوجانبه در شرایط اولیه می‌تواند انتخاب شود که برای آن باید یک بهبود زیاد از نوع پره‌تو در زمینه اصلی داشت. در شرایط نبود قرارداد، مردم به حمایت که از یکدیگر تمایل دارند، اما منافع بیشتری در تحقق همکاری دوجانبه در شرایط مطمئن و صلح‌آمیز وجود دارد. آیا حقوق آزادی‌گرایی در شرایط اولیه یک قرارداد تنها راه بهبود زیاد از نوع پره‌تو است؟ اگر نه، واضح نیست ما چگونه می‌توانیم بین انواع رژیم‌های ممکن یکی را انتخاب نماییم. از این گذشته، ما می‌توانیم بررسی کنیم که آیا اصل بنیادی ناروسون که نتیجه آن بسیار پیچیده و سخت است، به سایر امکانات، مانند مالکیت مشترک دوجانبه زمین، ترجیح دارد؟

جایگزینی بنیادی برای آزادی‌گرایی در جهت توجیه حقوق انفرادی تلاش نمی‌کند، اما به اخلاق ذهنی به‌عنوان یک جایگزین اساسی اشاره می‌نماید. در بین آزادی‌گرایان این امر از هر نظر عادی است که دولت حق ندارد عقیده یک فرد را به سایر افراد تحمیل نماید. بنابراین اگر همه دولتمردان عقیده داشته باشند که مسیحیت برحق است، دولت حق ندارد این عقیده را به کسی تحمیل کند یا حتی در جهت تشویق عقیده مسیحیت گام بردارد. یک شاخه از آزادی‌گرایی سعی دارد این استدلال را به نظریه‌های عدالت و نیز نظریه‌های زندگی خوب تعمیم بدهد. دولت حق ندارد برنامه توزیع دوباره را به جامعه تحمیل نماید. بنابراین دولت نمی‌تواند در برنامه توزیع دوباره دارایی‌ها دخالت داشته باشد. به‌نظر متقاعدکننده است که دولت نقشی بی‌طرف داشته باشد، اگرچه، همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، هر مجموعه‌ای از حقوق مالکیت متضمن وجود مجموعه‌ای از مجوزها و تحریم‌ها برای انجام مطمئن کارهاست. از این‌رو، برنامه آزادی‌گرایی برای اینکه بتواند از کارهایی که برخی از افراد جامعه برخلاف مقررات انجام می‌دهند جلوگیری نماید، برای حقوق مالکیت دارایی‌ها یک عامل طرف‌دار را با خود به همراه دارد و این وضعی است که گروهی دوست ندارند آن را انجام دهند.

در نهایت بسیاری از آزادی‌گرایان بر نتایج و منافع (منفعت و سود) رژیم آزادی‌گرا تأکید می‌کنند. یکی از این عوامل در نوشته‌های اقتصادی فردریش فون هایک و میلتون فریدمن قابل مشاهده است که نقاط مشترک زیادی با الگوهای تعدیل‌یافته آزادی‌گرایی دارند. عدم دخالت دولت برای کل جامعه هم یک مزیت محسوب می‌شود و به نفع جامعه است. تفسیر این رویکرد کلی جدید توسط دیوید اسمیتز در سال‌های اخیر بسط داده شده است.

اشمیتز با حرارت زیاد بر ادعای سودمندی سیستم پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری فردی تکیه می‌کند. اگر از مردم خواسته شود، همان‌گونه که در یک جامعه آزادی‌گرا اتفاق می‌افتد، در برابر زندگی خود پاسخ‌گو باشند، آنها به سبب ضعف اساسی وابستگی به دولت، پیشرفت نخواهند کرد، زیرا در صورت دخالت دولت منابع و نیروی انسانی بالقوه به هدر خواهد رفت. بنابراین ما باید در پی نهادی باشیم که اشمیتز در روش‌شناسی خود از آن به عنوان پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری درونی نام برده است که در آن نهاد مردم در برابر سرنوشت خود پاسخ‌گو هستند. براساس نظریه اشمیتز سیستم حقوق مالکیت خصوصی فردی قوی به طور کامل از چنین مشخصاتی برخوردار است. در سیستم‌هایی که میزان مشارکت زیاد است، مردم انگیزه بیشتری برای کسب منافع و کاهش هزینه‌ها دارند یعنی تمایل دارند تا آنجا که می‌شود بر مصرف خود بیافزایند و تا حد ممکن از میزان کار خود بکاهند. زمانی که آنها مطمئن نباشند که تنها راه کسب سود تلاش خودشان است، انگیزه‌ای برای کار نخواهند داشت؟ (در این حالت مردم از تلاش دیگران استفاده می‌کنند و منافع کسب می‌نمایند). با وجود این باید عنایت داشت که سیستم شایسته و مناسب سیستمی است که در آن دارایی‌های خصوصی تنها با تلاش افراد در تملک آنها درآید.

این مباحث جالب پرسش‌های زیادی را برمی‌انگیزد. آیا یک سیستم پاسخ‌گویی درونی به طور کلی سودمند است؟ شاید به عنوان یک نکته در درازمدت به وجود آوردن شرایط بدتر به همان اندازه شرایط بهتر ممکن باشد. اگر چنین باشد یک بحث جالب بین آزادی‌گرایان و تفکر فلسفی درمی‌گیرد که بهترین نماینده آن هواداران آزادی‌گرایی نظریه رالز هستند که به برابری اعتقاد دارند. نظریه رالز با جزئیات بیشتر در بخش‌های بعد مورد

بحث قرار خواهد گرفت، اما در این خلال می‌توان گفت که براساس اصل تمایز رالز نابرابری در درآمد و ثروت می‌تواند شرایطی را فراهم کند که در آن گروه‌های با وضعیت زندگی نامناسب پدید آیند. این طبیعی است که ما فرض کنیم که راه اجرای چنین اصولی از طریق برنامه‌های مالیاتی گسترده و سیستم رفاهی است. در نتیجه استدلال اشمیتز این است که با نادیده گرفتن تأثیرات چنین برنامه‌هایی، در میان‌مدت و درازمدت، فقرا بهترین عملکرد را در برنامه آزادی‌گرایان دارند. پس تفاوت دیدگاه اشمیتز و رالز در پرسش‌های تجربی در رابطه با اثرگذاری راهبردها و سیاست‌ها آشکار می‌شود.

۲-۲ شانس طبیعی و اجتماعی

بیشتر منتقدان آزادی‌گرایی ادعا می‌کنند که آزادی‌گرایی به بی‌عدالتی منجر می‌شود. در نقد چنین سیستمی (که رالز آن را سیستم آزادی طبیعی می‌نامد) رالز چنین می‌نویسد: توزیع درآمد و ثروت تحت تأثیر توزیع اولیه دارایی‌های طبیعی قرار دارد - این توانایی‌ها و استعدادها طبیعی است - چنانچه این مسائل گسترش پیدا کرده یا ناشناخته باقی بماند، در طول زمان به‌وسیله شرایط اجتماعی، مانند شانس احتمالی وقوع یک حادثه به‌دلیل خوش‌شانسی، اثرهای خوب یا بد خود را نشان می‌دهد. آشکارترین مصداق بی‌عدالتی سیستم آزادی طبیعی این است که اجازه توزیع را تحت تأثیر عواملی مانند شانس‌های اجتماعی می‌دهد.

در این پاراگراف رالز دو نوع از مشکلات الگوی آزادی طبیعی را بیان می‌نماید. نخست اینکه چشم‌انداز زندگی افراد می‌تواند تحت تأثیر احتمالات اجتماعی قرار گیرد (به‌طور اساسی طبقه، وضعیت اقتصادی یا شخصیت یکی از والدین و مانند آنها). دوم اینکه چنین چشم‌اندازی از آینده تحت تأثیر شانس‌های طبیعی نیز قرار دارد (استعدادها و توانایی‌هایی که یک فرد با آنها متولد می‌شود). توجه کنید که در یک سرزمین یک فرد در خانواده‌ای ثروتمند با سطح فرهنگ بالا، با هوش زیاد، سالم و با انرژی متولد می‌شود و فردی در فقر با هوش کم و بیمار متولد می‌شود. پیش‌بینی عقلانی در مشاهده این وضع آن است که در آینده کودک اول در مقایسه با کودک دوم، شانس بیشتری برای یک زندگی موفق داشته باشد، اما براساس نظر رالز، این از نظر اخلاقی

بی‌عدالتی است. بنابراین ما باید در پی برنامه‌ای برای توزیع باشیم که منجر به وقوع چنین نتایج ناعادلانه‌ای نشود.

به نظر می‌رسد که شجاعت زیادی لازم باشد که فردی ادعا کند، چنین عوامل اجتماعی و طبیعی مانند حمایت والدین و هوش ذاتی، هیچ اثری بر آینده زندگی فردی افراد ندارد، اما با این فرض می‌توان ادعا کرد که این خود مردم هستند که با تلاش خود سرنوشت خودشان را می‌سازند. وقتی نظریه مسئولیت‌پذیری و آزادی پذیرفته می‌شود، بسیار مشکل خواهد شد که همه تفاوت در سرنوشت زندگی انسان‌ها برخاسته از عوامل تصادفی اولیه زندگی آنها بدانیم.

مرحله دوم در مباحث رالز اضافه کردن قضاوت عملی به ادعای واقعی خود است. تفاوت‌هایی که از این طریق به وجود می‌آیند ناعادلانه و نوعی بی‌عدالتی است. به وضوح این موضوع، دست‌کم در مورد شانس طبیعی، گامی بسیار بحث‌برانگیز است. برخی از افراد به راستی اعتقاد دارند که استعدادهای ذاتی شایسته پاداش‌های مادی است. رالز با این عقیده مخالف است و این آخرین گام در مباحث مطرح شده توسط وی است که می‌گوید دولت وظیفه دارد بی‌عدالتی ناشی از طبیعت و شانس اجتماعی را جبران نماید. به هر حال این مسئله صحت دارد که عدالت به کاهش اثر احتمالات اجتماعی و شانس‌های طبیعی نیاز دارد. البته اینکه بتوانیم طرحی را پیشنهاد کنیم که این کار را انجام دهد، به‌ویژه زمانی که به یاد می‌آوریم که چنین برنامه‌ای به ارزیابی نیاز دارد، موضوعی است که در نفس خود قابل تعمق است. به عنوان مثال، ما می‌توانیم شانس‌های طبیعی را کاهش دهیم در این مورد مثلاً می‌توان با ارائه خدمات بهداشتی مزیت شرایط زندگی بهتر را از بین برد، یعنی شرایط یکسانی برای همه درباره وضعیت بهداشتی ایجاد کرد و مطمئن شد که هیچ‌کس توانایی یا قدرت بیشتری ندارد تا او را در طبقه شانس اجتماعی بالاتر قرار دهد. در نتیجه احساس بی‌عدالتی، ایرادهای واضح دیگری مانند از دست دادن استعدادهای ثروت در آن جامعه پدید می‌آید. بحث رالز این است که به جای نادیده گرفتن مزیت‌های فردی، ما باید راهی پیدا کنیم که آن مزیت‌ها را به‌سوی همه افراد جامعه سوق دهیم، اما مهم‌ترین درس در پذیرش نیاز به یافتن یک برنامه برای کاهش اثرات اجتماعی و احتمالات طبیعی در توزیع اقتصادی آن است که تاکنون کسی نتوانسته است آن را

انجام دهد. نظریه خود رالز تنها یکی از موارد متعدد گزینه‌های محتمل است.

۲-۳ مکتب تساوی‌خواهی همه‌جانبه بشر

نظریه‌هایی که سعی دارند با مباحث مطرح شده توسط رالز رقابت کنند از نظریه‌هایی تشکیل شده‌اند که من آنها را گستره مکاتب تساوی‌خواه بشر سنتی می‌نامم. هر نظریه کاملی از این نوع، دست‌کم به پاسخ‌گویی پنج پرسش نیاز دارد. نخستین پرسش واحد اندازه‌گیری عدالت است. عدالت اقتصادی به توزیع عادلانه چیزی نیاز دارد، اما چه چیزی؟ پول؟ زندگی بهتر؟ ارضای نیازها؟ به‌عنوان مثال شاید به مردم به‌صورت مساوی پول داده شود، اما شرایط زندگی آنها یکسان نباشد و با یکدیگر تفاوت داشته باشد. مردم چه چیز را ترجیح می‌دهند؟ شرایط برابر زندگی یا دریافتی برابر؟

دومین پرسش الگوی عدالت است. آیا تصور بر این است که عدالت به توزیع برابر پول نیاز دارد؟ یا آنکه براساس اصل تمایز رالز فرض شده است که هدف باید این باشد که شرایط بد زندگی پایین‌ترین گروه‌ها را تا جایی که ممکن است بهبود بخشید و این کار حتی اگر منجر به نابرابری بیشتر شود، باید به مرحله اجرا درآید؟ و آیا الگوی دیگری برای ارائه در این منازعه وجود دارد؟

سومین پرسش مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی است. چه نقشی برای مسئولیت‌پذیری فردی در عدالت وجود دارد؟ فرض کنید که در نتیجه انتخاب آزاد، فردی کمتر از دیگران درآمد کسب کند. آیا این نتیجه توزیع از هر نظر عادلانه است یا می‌توان ادعا کرد که انتخاب آزاد باید با کمک همراه باشد؟ اگرچه سه پرسش نخست مطرح شده موضوعات اصلی و مرکزی است که نظریه‌های عدالت مکاتب تساوی‌خواه بشر باید به آن پاسخ گویند، دو پرسش دیگر نیز وجود دارد که باید این نظریه‌ها برای آنها پاسخ داشته باشند. چهارمین پرسش این است که بی‌عدالتی‌های موجود را که شناسایی می‌شوند چگونه باید جبران کرد؟ به‌نظر می‌رسد بسیاری از نویسندگان فرض می‌کنند، اغلب الگوهای جبران باید چاره‌ای شایسته، فراگیر و جامع داشته باشند، اما این موضوع به بررسی دقیق‌تر نیاز دارد. پنجمین موضوع این است که چگونه باید بین عدالت و ارزش‌های متضاد ممکن، مانند کارایی، تمایز قائل شد؟

۱-۳-۲ پرسش در مورد واحد شمارش

تجدید حیات مکتب تساوی خواه بشر از زمان پرداختن به جزئیات مشکل درازمدت تشخیص آغاز شد، به وجود آوردن تساوی در مردم در یک زمینه بسیار شبیه ایجاد نابرابری بین مردم در یک زمینه دیگر است. وظیفه مشخص کردن این موضوع، فهرست کردن احتمال‌ها، تنظیم کردن دقیق، گزینه‌های جایگزین و استدلال کردن مخالفان و طرف داران به طور چشمگیری نادیده گرفته شد تا اینکه سن و دورکین در اوایل دهه ۱۹۸۰ روی این موضوع‌ها تحقیق کردند. اسکانلون و رالز نیز در گذشته به این مباحث پرداخته‌اند. پس از آن ادبیات عدالت از نظر جزئیات روند گسترشی به خود گرفت و پیشرفت نشان داد که در آن نشانه‌هایی از یک توافق کلی می‌توان یافت. در این ادبیات برای پاسخ به پرسش فوق روی چهار پیشنهاد اصلی ارائه شده است که این پیشنهادها عبارت‌اند از نیازها، رجحان‌ها، منابع و توانایی‌ها.

۲-۳-۲ نیازها

شاید مهم‌ترین درک بصری از مقیاس عدالت همان چیزی باشد که مارکس با عنوان به هرکس به اندازه نیازش داده شود، مطرح کرد. از این منظر عدالت اقتصادی مستلزم این است که هرکس دست کم باید به اندازه‌ای داشته باشد که نیازهای اساسی او را ارضا کند یعنی تحقق ارضای نیازهای اساسی ممکن شود. بر این موضوع، انتقادی مطرح شده است که در اینجا به آن اشاره می‌شود: شاید افرادی وجود داشته باشند که شایسته برآورد نیازهایشان نباشند. چنین افرادی ممکن است شامل کسانی باشند که به آنها چیزی که نیاز دارند داده شود، اما این افراد به هر ترتیب آنچه را که به آنها داده می‌شود تلف کرده و هدر می‌دهند. حال باید وجه دیگر این اندیشه را که مسئولیت‌پذیری است، مورد بررسی و بحث قرار داد. در نظریه توزیع عادلانه چه کالاهایی باید به هرکس به اندازه نیازش داده شود؟ رسیدن به تفاهم در مورد این موضوع مبهم است. واضح است که انسان‌ها به غذا نیاز دارند، اما آیا آنها به برنامه غذایی متنوع نیاز دارند؟ همه به سرپناه نیاز دارند، اما آیا یک سرپناه با زمین خالی و بدون رعایت اصول بهداشتی کافی است؟ یا اینکه آن سرپناه باید در زمین‌های باارزش بنا نهاده شود؟ براساس یک تحقیق جدید در انگلستان ۸۵ درصد

مردم تصور می‌کنند که کت گرم ضدآب از کالاهای ضروری است، اما این به معنای آن است که ۱۵ درصد مردم این عقیده را ندارند. این خود بیانگر آن است که رسیدن به یک توافق کامل حتی در نیازهای اساسی بسیار مشکل است.

در هر صورت حتی اگر این توافق کامل نیز حاصل شود، هدف ارضای نیازهای اساسی به سختی به صورت یک نظریه کامل عدالت اقتصادی، به نظر می‌رسد. شاید نظریه بهتر این باشد که رفع نیازهای افراد باید درجه یکسانی از رضایت را پدید آورد. در این صورت نیز مشکل جدیدی وجود خواهد داشت: چگونه ابزار شاخص مانندی را که قادر به مقایسه درجه رضایت افراد باشد، باید ابداع کرد؟ اگر غذا برای همه عالی باشد و همه خانه‌ای کوچک داشته باشند، وضعیت مردم مشابه حالتی است که غذای بد و خانه‌ای بزرگ و لوکس در اختیار مردم قرار داده شود؟ کدام یک از دو انتخاب وضعیت بهتری را در ارزیابی شاخص ارضای نیازها ایجاد می‌کند؟

باید توجه داشت که این نکته فقط طرح پیشنهادی اولیه را که می‌گویند باید ارضای نیازها را برابر کرد، تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، ولی هر طرح پیشنهادی دیگر را هم که مستلزم شناخت سطوح متفاوت ارضای نیازها باشد تحت تأثیر قرار می‌دهد. اصل تمایز نیازهاست که می‌گویند هر کس که نیازمندتر است، باید به صورتی غرامت جبرانی دریافت کند که کمتر نیازمند باشد. این مسئله آشکارا مستلزم تدوین شاخص نیاز است. مشکلات ساخت شاخص با ایده نیازها توسط نویسندگان در دهه اخیر به طور نسبی نادیده گرفته شده است (اگرچه همان طور که در بخش‌های بعد نشان داده می‌شود دوباره تحت یک ساختار متفاوت در حال حکم‌فرما شدن است). تعداد کمی از نظریه‌ها از رویکرد مبتنی بر نیاز در عدالت دفاع می‌نمایند. چنانچه مشاهده شد، جست‌وجو برای یافتن یک نظریه متکی بر شاخص، منجر به انتقادات بیشتری هم به نظریه مبتنی بر نیازها شده است که در نتیجه مقیاس‌های قابل اندازه‌گیری مانند منابع، که دارای قابلیت اندازه‌گیری در یک دوره اقتصادی براساس ارزش هستند یا تصاویر ذهنی، مانند ارضای رجحان‌ها، مطرح شد که در ادامه مقاله به آنها پرداخته خواهد شد.

۳-۲-۳ رجحان‌ها

اگرچه مشکل است که بگوییم سبد A نیازهای ما را بیشتر از سبد B فراهم می‌نماید،

نمایش رجحان نسبت به یک سبد در مقایسه با سبد دیگر به نسبت با سادگی انجام می‌شود. برای یک فرد، به‌طور نسبی مشکل کمتری وجود دارد که رجحان‌هایش را رتبه‌بندی کند. تبدیل این رتبه‌بندی به مقیاس فاصله‌ای قابل شمارش، مشکل‌تر است اما به دلیل مستدل بودن، قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد و به وسیله توجه به ترکیب شرطی که افراد ترجیح می‌دهند داشته باشند، قابل انجام است. فرض کنید فردی یک سیب داشته باشد. فرد دیگری به این شخص پیشنهاد می‌دهد که سیب وی را با نیمی از پرتقال عوض کند (تصمیم‌گیری در شرایط از هر نظر منصفانه باشد). فرض کنید که نفر اول جاذبه یا دافعه خاصی در این مورد نداشته باشد و تصمیم بگیرد این تعویض را بپذیرد. در این صورت به شکلی مستدل می‌توان گفت این به معنای آن خواهد بود که بر حسب ارضای رجحان‌ها یا مطلوبیت، پرتقال دست‌کم دو برابر سیب ارزش دارد. با اشاعه این رویکرد کلی می‌توان ادعا کرد که به وجود آوردن یک تابع مطلوبیت کامل، دست‌کم برای هر فرد در گستره کاملی از کالاها و انتخاب‌های پیش روی وی، امکان‌پذیر است.

اگرچه این نکته را می‌توان به عنوان پیشرفتی برای نظریه ارضای نیازها در نظر گرفت، هنوز کمبودهای معقول ذاتی در مقیاس عدالت قابل مشاهده است. یکی از مسائل این است که عدالت باید رجحان‌های فردی را با یکدیگر جمع کند تا به یک نتیجه ذهنی قابل شمارش دست یابد. مثال اسکانلون را به خاطر بیاورید که فردی ممکن است از گرسنگی بمیرد زیرا رجحان وی غذا نبوده و ساخت یک بنای یادبود برای خدا بوده است. اگر به چنین فردی پولی داده شود، وی چگونه آن را خرج خواهد کرد؟ با همین استدلال می‌توانیم بگوییم که این پول برای غذاست، نه برای ساخت بنای بزرگداشت. اسکانلون در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که انسان‌ها در مورد وضعیت زندگی خود با یک تصویر ذهنی مبتنی بر رجحان‌ها عمل می‌کنند و به وضوح در پاسخ به پرسش مربوط به توزیع از الگوی ذهنی استفاده می‌نمایند. این نظریه، برخلاف برخی از نظریه‌های آزادی‌گرا که بر ابزارهای اندازه‌گیری ارضای رجحان‌ها تأکید داشتند، به عنوان یک نظریه بی‌طرف مطرح است.

دشواری بیشتر زمانی آشکار می‌شود که ما به مثال دورکین در مورد رجحان‌ها توجه

کنیم که احساس رضایت برای برخی بسیار گران است و بنابراین اگر مردم به ارضای رجحان‌ها به‌طور یکسان دست یابند، (حتی اگر قابل اندازه‌گیری هم باشد)، جابه‌جایی منابع از نزد فردی که سلیقه ارزانی دارد به نزد فردی که سلیقه گرانی دارد، اتفاق خواهد افتاد. در نظریه‌های مبتنی بر رجحان‌ها یک نظریه باید پاسخ‌گوی این نکته باشد که چرا هدف‌های مهم به‌صورت فردی، و نه به‌صورت هدف‌های اجتماعی و استاندارد، تعریف می‌شود. کسی ممکن است تصور کند که زندگی بد می‌گذرد مگر آنکه سفرهای فضایی داشته باشد یا اینکه کسی ممکن است رضایت خود را تنها از طریق نوشیدن شراب ارغوانی کسب نماید. این مثال‌ها نشان می‌دهد که سهم منابع اجتماعی از آن چیزی که ذائقه معمولی است بیشتر است. حال آشکار می‌شود که دورکین در استفاده از این مثال، انگیزه کمک به ایده منابع برابر را به‌جای ارضای نیازهای برابر، داشته است، اما می‌توان مدعی شد که نظریه رجحان‌ها مشکلات مرکزی نیز دارد. شاید نظریه رجحان‌ها توانسته باشد مشکل ارائه یک شاخص را که نظریه‌های نیاز با آن روبه‌رو بودند، حل نماید، اما این عمل منجر به نامعقول شدن آنها شده است.

اینکه نظریه‌های رجحان توانسته است مشکل شاخص‌سازی را حل نماید، سرابی بیش نیست. حتی اگر به ما اجازه داده بشود که به‌صورت فردی بگوییم که چه چیزی احساس بهتر یا بدتری در ما به‌وجود می‌آورد، عدالت به مقایسه بین افراد در یک جامعه نیاز دارد. حتی یک توافق کلی در مورد اینکه این کار چگونه باید انجام شود، در مورد اصول اساسی وجود ندارد و زمانی که دیده می‌شود چگونه دولت‌ها می‌توانند چنین قضاوت مورد نظری را در یک زمان ناپخته و تقریبی انجام دهند، وجود شکست به‌وضوح ملموس می‌شود. دولت‌ها بدون شک راهی ساده‌تر برای قضاوت در مورد ارضای نیازها پیدا می‌کنند. بنابراین، اگرچه نظریه رجحان‌ها به‌عنوان راه‌حلی برای مشکل شاخص‌بندی نظریه‌ها محتمل‌تر است، در عمل، نیاز به نظریه‌ای که قابلیت بیشتری داشته باشد، (یعنی آنکه کارایی آن بالاتر باشد و کاربردی‌تر باشد) بسیار ملموس است.

۲-۳-۴ منابع: رالز و کالاهای اولیه

نظریه‌های مبتنی بر منابع، راه‌حل ساده‌تری برای مشکل شاخص‌سازی فراهم می‌نمایند و

یکی از بارزترین آنها مثالی است که جان رالز در استفاده از ایده کالاهای اولیه ارائه کرده است. رالز کالاهای اولیه را به عنوان چیزهایی که هر فرد عقلایی فرضی لازم دارد، تعریف می‌نماید. عقیده وی این است که هر آنچه در زندگی به عنوان هدف‌های اولیه اجتماعی خواسته می‌شود - آزادی، فرصت برابر، قدرت و امتیاز کسب شغلی خاص، احترام اجتماعی، درآمد و ثروت - جملگی ابزارهایی برای دستیابی به هدف‌های انسان هستند. این می‌تواند بسیار بحث‌برانگیز باشد، اما چرا از ارضای رجحان‌های رتبه‌بندی شده که به‌طور مستقیم به آنچه مردم می‌خواهند می‌پردازد، استفاده نکنیم؟

یکی از مشکلات این است که اگر رجحان‌های افراد را به‌عنوان یک واحد اساسی در نظر بگیریم، با این مشکل مواجه خواهیم شد که برخی افراد رجحان‌های بسیار نامطلوب و غیرطبیعی، مانند نژادپرستی و تبعیض جنسی دارند، یا در بعضی موارد خاص تمایل به درد و آسیب‌رسانی دارند. تا پیش از مطرح شدن نظریه رالز دولت‌ها این نوع رجحان‌ها را به‌عنوان رجحان‌های دارای وزن مثبت در نظر نمی‌گرفتند.

دومین بحث در مورد چنین نظریه‌ای این است که در مورد این موضوع که چه کسی حقوق و فرصت‌ها را برای مردم فراهم کرده است، به گذشته توجه نمی‌نمایند و فرض می‌کنند که تک‌تک اعضای جامعه، افرادی عقلایی‌اند که توانایی دارند تصوراتشان از کالاهای اولیه را با موقعیت خود تطبیق بدهند. این استدلال زمانی است که جامعه پاسخ‌گوی تضمین آن است که هر فرد ابزارهای مورد نیاز برای زندگی خود را کسب کند، اما اینکه فرد چگونه از این ابزارها استفاده نماید، مسئله‌ای است که به‌خود فرد مربوط است و به جامعه ربطی ندارد.

سوم اینکه، لازم است راهی بدون بحث و جدل برای تصمیم‌گیری در مورد طبقات پایین جامعه ترسیم شود. حتی اگر بپذیریم که در این مورد مشکلی وجود ندارد، در اصل تخمین این موضوع که کدام‌یک از این گروه‌ها کمترین ارضای رجحان‌ها در سطح عمومی جامعه را دارند، نیز توافق وجود ندارد. این به معنای آن است که سطح ارضا به‌طور عمومی غیرقابل محاسبه است. این موضوع می‌تواند منجر به عدم پذیرش و تفرقه در مباحث عمومی شود. تکیه بر موضوع ثروت قابل اندازه‌گیری این مشکل را تا حد زیادی حل کرده است.

آخرین دلیل این است که استفاده از مقیاس رضایت ممکن است مردم را در یک بهشت جاهلانه رها کند یعنی فرد ممکن است در نتیجه یک عقیده نادرست خوشحال شود و از وضعیت رضایت داشته باشد. فردی ممکن است با داشتن یک سری رجحان‌ها به درجه بالایی از رضایت برسد، اما داشتن همین رجحان‌ها، ممکن است عیب باشد. این مسئله اغلب با عنوان مسئله برده خوشحال یا خانم خانه‌دار مطیع معروف است.

همان‌طور که دیده می‌شود، بدون شک، کالاهای اساسی قابل اندازه‌گیری، از جهت فنی (شاخص‌سازی) و فلسفی مزیت‌های بسیاری به برخی رجحان‌های قابل اندازه‌گیری دارد، اما آیا این کافی است؟ در اینجا باید دو پرسش اساسی در این زمینه مطرح شود، نخست اینکه، آیا این شناخت می‌تواند به تخمین مناسبی از گروه‌های پایین‌تر جامعه برسد و دوم اینکه آیا گروه شناسایی شده با این تخمین، گروه درستی است؟ چنانچه خواهیم دید، هر دوی این زمینه‌ها با مشکل مواجه است.

اصل تمایز، درآمد و ثروت را توزیع می‌نماید. حال ممکن است بتوان گروه دارای کمترین درآمد و ثروت را شناسایی کرد (برحسب دارایی‌های انباشته شده) اما هیچ تضمینی وجود ندارد که این دو گروه یکسان باشند. این خود مشکل جدیدی به وجود می‌آورد. رالز این مشکل را با نادیده گرفتن ثروت و تمرکز بیشتر بر درآمد، تا حد زیادی حل کرده است. البته این موضوع از نظر راهبردی قابل قبول به نظر می‌رسد.

مسئله جدی‌تر دیگر این است که برخی افراد با شرایط نااطمینانی و نقصان در چشم‌انداز آینده زندگی خود روبه‌رو هستند اما این نااطمینانی به دلیل کمبود کالاهای اساسی اجتماعی نیست و عامل آن کمبود در استعداد ذاتی و مهارت‌های این افراد است. به طور خاص، افرادی که از نظر فیزیکی ناتوان‌اند، ممکن است به ابزارهای گران‌قیمتی نیاز داشته باشند که حتی با درآمد متوسط نیز نتوانند سایر نیازهای خود را برآورند. درواقع وضعیت می‌تواند از این هم بدتر باشد، هرچند که اگر معیار کالاهای اساسی مدنظر قرار بگیرد، وضعیت این گروه به مراتب بهتر دیده می‌شود. با وجود این هنوز مسائل زیادی برای بررسی وجود دارد. رالز به وجود این مسئله آگاه بود و به‌عمد عوامل بحث خود را با ساده‌سازی فروض بر این قرار داد که هیچ‌کس در جامعه ناتوان (معلول) نیست. متأسفانه وی در مورد گسترش این الگوی خود به وضعیت مشهود در

دنیای واقعی، یعنی زمانی که این فروض نقض می‌شود، حرفی به میان نیاورده است.

۱-۴-۳ منابع: دورکین و منابع داخلی و خارجی

برای آنکه افراد ناتوان نیز در دایره بحث قرار گیرند، رونالد دورکین نظریه‌ای را در مورد تساوی منابع مطرح کرده است. در یک نگاه ساده، جایی که منابع از طریق منابع مادی خارجی در جهان شناخته می‌شود، چگونه می‌توان ادعا کرد که افراد جامعه از این منابع، سهم مساوی دارند؟ سعی در توزیع کالاها به صورت گروهی و در بسته‌های یکسان چندان مناسب نیست زیرا که همه کالاها به طور کامل تقسیم‌پذیر نیستند. پس ما به گروه‌بندی کالاها در سبدهای گوناگون به صورت برابر نیاز داریم. راه حل دورکین تکیه بر آزمایشی است که به اصطلاح آزمون حسد نامیده می‌شود. اگر سبد کالاها در گروه‌هایی بسته‌بندی شوند که هیچ کس سبد دیگر را ترجیح ندهد، می‌توان ادعا کرد که تقسیم منابع مساوی بوده است. اما به تشخیص دورکین این الگو هنوز کامل نیست. منابع در دسترس یک فرد خاص ممکن است بیش از منابع مورد نیاز وی برای گذران زندگی به شیوه‌ای که وی برگزیده است، باشد، ممکن است فردی حتی در صورتی که سبد فرد دیگر را ترجیح ندهد، شکایت مشروعی داشته باشد. به هر حال، در نگاه نخست، در مورد وضعیتی که دورکین ارائه می‌دهد به نظر می‌رسد که آزمون حسد یک شرط ضروری برای تساوی خواهی است.

با وجود معرفی یک روش ابداعی فنی، هنوز پیشرفت چندانی در معیار کالاهای اساسی رخ نداده است. یکی از راه‌های دیدن آزمایش حسد به طور ساده این است که به هر کس به اندازه مساوی درآمد و ثروت بدهیم و او را به بازار بفرستیم. پیشرفت در مرحله بعد یعنی زمانی آشکار می‌شود، که دورکین پرسشی را که رالز در مورد آن سکوت اختیار کرده بود، مطرح می‌کند: چگونه لحاظ کردن افراد ناتوان در این نظریه. حرکت عقلایی برای پاسخ به چنین پرسشی این است که توانایی‌ها و ناتوانایی‌های افراد نیز به عنوان بخشی از منابع آنها در نظر گرفته شود. فردی که از نوعی ناتوانی رنج می‌برد، براساس عقلانیت نسبت به بقیه از سبد منابع پایین‌تری برخوردار است. برای پاسخ به این پرسش دورکین نسخه‌ای از عقیده رالز را می‌پذیرد و می‌پرسد

اگر فرد اطلاعاتی در مورد آسیب‌ها و هزینه‌های اشکال مختلف ناتوانی داشته باشد و نیز اطلاعی در مورد وقوع ناتوانی یا احتمال و گسترش آن در مورد خود نداشته باشد، این شخص حاضر است چه مبلغی را برای بیمه پرداخت نماید؟ واضح است که عقلانیت حکم می‌کند که فرد سطح بیمه قابل اطمینانی داشته باشد، اما دورکین ادعا می‌کند که این حق بیمه نباید آن‌قدر باشد که مانع از زندگی عادی یک فرد با توانایی جسمی کامل شود. سطح مالیات و رفاه، سطح پرداخت بابت حق بیمه و دریافتی در ازای حق بیمه در برنامه بیمه‌ای معین می‌شود.

این برنامه، بسیار بحث‌انگیز و قابل نقد است. یکی از این مسائل این است که اثر توزیع در آزمون حسد قابل انتقاد است: غرامت‌پردازی بابت ناتوانی مانند آن است که در سطحی از زندگی مدنظر قرار گیرد که مردمی که در آن زندگی می‌کنند نتوانند از آن خارج شوند درحالی‌که کار درست این است که آنها بتوانند سطح جبران بالاتری را که برای آزمون لازم است، در اختیار خود داشته باشند. این به‌طور کلی نشان می‌دهد که مردم در زندگی واقعی چگونه خود را بیمه می‌نمایند، اما مشکل است نشان بدهیم چگونه این نکته می‌تواند نشانگر وضعیت برابری در منابع باشد. پرسش دیگری که مطرح است این است که آیا فراهم کردن جبران نقدی برای افراد جامعه مناسب‌ترین سیاست در مقابل وضعیت ناتوانی است؟ بسیاری بحث می‌کنند که چیزی برای معین کردن این امر وجود ندارد. با این حال باید دورکین را به‌دلیل بحث در این زمینه بسیار مشکل ستود، هرچند که راه‌حل پیشنهادی وی همه را راضی نمی‌کند.

کوهن در انتقاد دیگری که به نظریه‌های مبتنی بر منابع مطرح می‌کند، اشاره می‌نماید که در برخی از موارد به‌نظر می‌رسد پایین بودن سطح رفاه باعث افزایش بحث‌های موجود برای کمک می‌شود حتی زمانی که نظریه‌های ارائه شده به‌عنوان کمبود منابع باورکردنی نیستند. در تکمیل بحث، کوهن با بازگشت به نظریه رجحان‌ها، اصطلاح مزیت را ابداع می‌نماید که دربرگیرنده منابع و رفاه هر دو است و مردم باید برای کمبود مزیت‌ها جبران شوند.

به‌وضوح می‌توان دریافت که این پیشنهاد برای حل مشکلات پیش رو کمکی نمی‌کند و نوعی آمیختگی با مشکل شاخص‌سازی را ایجاد می‌کند، درحالی‌که اصل

شاخص‌سازی مورد نیاز است. درواقع راه‌حل کوهن روشی برای پاسخ عمومی به عدالت تساوی‌خواه ارائه می‌دهد و کمکی به حل مشکل شاخص‌سازی نمی‌کند.

۵-۳-۲ قابلیت‌های اساسی

کوهن، مانند بسیاری که در این مباحث حضور دارند، به‌شدت تحت تأثیر مبحث قابلیت‌های اساسی قرار دارد که توسط سن مطرح شده است. سن به ضعف آشکار کالاهای اساسی قابل اندازه‌گیری اشاره می‌نماید: این الگو فراموش می‌کند که برخی از مردم می‌توانند از کالاهای اساسی بهتر استفاده نمایند. از نظر سن، نظریه رالز در مورد تفاوت قابلیت‌های افراد در عمل پاسخ‌گو نیست. سن با فهرستی بی‌پایان از رجحان‌ها آغاز می‌کند که وی نامش را فهرست موجودها و اقدامات می‌گذارد. اعمال وابسته می‌توانند از فهرستی از چیزهای اساسی مانند وجود تغذیه کافی (نبود سوء تغذیه)، وجود شرایط بهداشت و سلامت مناسب، جلوگیری از شیوع بیماری‌های مهلک و مرگ‌ومیر زودرس و مانند آن به دستاوردهای پیچیده‌تری مانند شاد زیستن، عزت نفس داشتن، مشارکت در زندگی اجتماعی و مانند آن تشکیل شده باشند. کسانی هستند که به منابع بیشتری برای رسیدن به سطح کافی عملکرد نیاز دارند، در مقابل کسانی هم هستند که همین سطح را می‌توانند با منابع کمتر محقق نمایند. دولت مسئولیت ندارد که به‌عنوان مثال، تضمین کند که همه تغذیه مناسب داشته باشند، اما مسئولیت دارد که تضمین کند که همه از قابلیت تغذیه مناسب برخوردار باشند. اگر مردم در استفاده از قابلیت‌های خود اهمال نمایند، به‌خودشان مربوط است (در این نکته سن با رالز و دورکین هم‌عقیده است). قابلیت‌های یک فرد برای تحقق سطحی از عملکرد به‌عنوان مجموعه قابلیت‌های آن فرد نامیده می‌شود و از این منظر واحد اندازه‌گیری عدالت مجموعه‌ای از قابلیت‌هاست. پیروان نظریه سن، کسانی هستند که عقیده دارند تساوی به یکسان‌سازی مجموعه قابلیت‌ها نیاز دارد و به برابری در ارضای رجحان‌ها یا در منابع کاری ندارد (ناس‌بام رویکرد سن را با جزئیات بیشتر بیان کرده است). به‌نظر می‌رسد که چیزی در مورد این موضوع کاملاً درست است. چه تفاوتی بین این عقیده که مردم باید نیازهای خود را ارضا نمایند با اینکه مردم باید قابلیت ارضای

نیازهای خود را داشته باشند، وجود دارد؟ و در پی آن، جای تعجب نخواهد بود که اجرای این پیشنهاد مشکل رویکرد نیاز را ایجاد کند. با وجود این واقعیت که سن بیش از هر کس دیگر در مورد نحوه اندازه‌گیری نابرابری پرسش نموده است، دلیل متقاعدکننده‌ای برای این پرسش که چه چیزی مجموعه قابلیت‌ها را برابر می‌سازد، وجود ندارد. پس اگر هدف مساوی کردن مجموعه قابلیت‌ها باشد، این رویکرد در نیل به هدف مورد نظر موفق نخواهد بود. این مشکل تنها برای کسانی که در جست‌وجوی تساوی هستند مطرح نمی‌شود و در مورد کسانی هم که نیاز به مقایسه سطوح مختلف دارند، مطرح می‌شود.

۲-۴ الگو

۱. **برابری:** براساس اصل تمایز رالز کسانی که وضعیت بدی دارند باید تا حد امکان به‌سوی زندگی با وضعیت خوب هدایت شوند و رالز شاخص کالاهای اساسی را برای وضعیت زندگی تعیین نموده است. اگرچه نظریه مطرح شده توسط رالز اغلب به‌عنوان نظریه‌ای در مورد برابری مطرح می‌شود، اما این نظریه بیش از هر چیز از طرف هواداران افراطی برابری مورد تردید قرار می‌گیرد زیرا به‌وضوح به نابرابری دامن می‌زند. پس چگونه می‌توان این وضعیت را طبقه‌بندی نمود؟ تحقیقات انجام شده توسط پارفیت و فرانکفورت در این رابطه کمک خواهد کرد.

اگرچه بسیاری که خود را با نظریه رالز وفق داده‌اند، همه این افراد با این نظریه از هر لحاظ همراه نیستند زیرا می‌گویند، احتمال دارد که بهبود وضعیت همه به نابرابری منجر شود. اگر یک مشوق کلی وجود داشته باشد که به مردم اجازه دهد با انجام کار سخت‌تر و بیشتر پولدارتر شوند و هر کس مجاز باشد برای به‌دست آوردن و کسب سود کار کند، به‌دلیل وجود مالیات و برنامه توزیع دوباره باید به این نتیجه برسیم که نابرابری را بپذیریم. این بحث مشوق به‌طور کامل با بحث یکسان‌سازی طبقات در تضاد است. در بحث یکسان‌سازی گفته شده است که هدف رسیدن به برابری است، پس بهترین و مؤثرترین راه ویران کردن و از بین بردن چیزهایی است که باعث نابرابری می‌شود. پس بحث انگیزه می‌تواند به‌عنوان راهی برای جلوگیری از یکسان‌سازی طبقات

که اغلب به عنوان وسیله‌ای برای از بین بردن برابری معرفی می‌شود، مطرح باشد.

۲. اولویت، مطلق و مشروط: واضح است نمایش این نکته که نظریه رالز به عدم تساوی منجر می‌شود، با چیزی که نظریه آن را منع می‌کند، در تضاد قرار می‌گیرد. پارفیت متممی به نام اولویت یا حق تقدم به جای تساوی برای کمک ارائه می‌نماید، وی اولویت را به طبقه پایین‌تر می‌دهد و بر تساوی پافشاری نمی‌کند. تم کین به تازگی از اصطلاحی به نام بشردوستی برای بیان همین نکته استفاده کرده است: نظریه بشردوستی اولویت را به طبقه پایین‌تر می‌دهد. به راستی می‌توان دو نوع اولویت را از هم متمایز نمود: اولویت مطلق و اولویت مشروط. معنی اولویت مطلق این است که اگر بتوانیم باید همیشه وضعیت پایین‌ترین رده را ارتقا دهیم هرچند ممکن است با این عمل ترکیب گروهی که در پایین‌ترین رده قرار می‌گیرند، تغییر کند. در اینجا یک احتمال دیگر نیز وجود دارد که اولویت مشروط نامیده شده است. در شرایط مشخص ممکن است وضعیتی وجود داشته باشد که بهبودی در وضعیت اکثریت بیشتر به وجود آید اما فقط آن گروه کوچکی که در وضعیت بد قرار دارند هزینه‌ای جبران ناپذیر را متحمل شوند. شاید تصور چنین وضعیتی بسیار مشکل باشد، اما باید از این موضع به قضیه نگاه کرد. پرسش این است که آیا اجازه داریم چنین تغییری را انجام دهیم که وضعیت گروهی را که در پایین‌ترین رده قرار می‌گیرند، کمی بدتر می‌کند ولو اینکه اجازه می‌دهد که بگوییم وضعیت سایرین بهتر شده است؟ طرفداران اولویت مطلق در پاسخ خواهند گفت که ما اجازه چنین کاری را نداریم، اما طرفداران اولویت مشروط انجام این کار را مجاز می‌شمارند. گروه دارای وضعیت بد در اولویت تعیین شده در تصمیم‌گیری هستند، اما نه تا آنجا که همه چیز فدای آنها شود. پارفیت کم‌وبیش به اولویت‌گرایی به عنوان نوعی از فایده‌خواهی می‌نگرد و در اولویت قرار گرفتن گروهی که در پایین‌ترین رده قرار می‌گیرند، از فوریت کمتری در مقابل اولویت مطلق برخوردار می‌شود.

۳. کفایت: تا اینجا سه وضعیت شناسایی شده است: تساوی، اولویت مطلق و اولویت مشروط. فرانکفورت چهارمین وضعیت را که کفایت نام گذاشته است، معرفی می‌کند. اعتراض فرانکفورت به نظریه‌های برابری دربرگیرنده این نکته است که عقیده‌ای که بیشتر مردم براساس آن از برابری دفاع می‌کنند، تا حدی مخدوش است. به نظر

فرانکفورت، هدف قابل ستایش مردم این نیست که نابرابری یا فقر را حذف نمایند. مسئله این نیست که مردم دارایی برابر داشته باشند، اما همه باید به اندازه کافی داشته باشند. وقتی همه به اندازه کافی داشته باشند، دیگر کسی به این موضوع که برخی از مردم از سایرین بیشتر دارند، به صورت یک مشکل نگاه نخواهد کرد.

پس به نظر می‌رسد که کفایت وضعیتی مشخص و مهم است که درعین حال پرسش‌هایی را نیز به وجود می‌آورد. مقصود از کفایت چیست؟ آیا می‌توان سطوح کفایت را با مراجعه به دارایی سایر افراد تعریف نمود؟

۴. درآمد پایه غیرشرطی: یکی از رویکردهای مختلف کفایت که درآمد پایه غیرشرطی نامیده شده است، توسط ون پارچیسی و استینر بیان شده است. براساس این رویکرد، دولت باید به هر شهروند، صرف‌نظر از سایر منابع درآمدی وی، درآمد مطمئنی پرداخت نماید. بر این اساس بیکاران و افراد دارای درآمد بالای جامعه، از این منظر، امتیاز مشابهی را دریافت می‌نمایند که در حالت مطلوب، باید آن قدر باشد که جایگزین بسیاری از منافع ممکن شود. پس برخلاف سایر منافع، دیده می‌شود که این درآمد پایه مشروط به نیازها، کارهای گذشته، تمایلات کاری در حال حاضر یا توانایی کار نیست.

نتیجه نخستین چنین رویکردی، با وجود آنکه چنین بحثی را نمی‌توان یک‌طرفه محسوب کرد، این است که جمع بزرگی از کسانی که از ظاهر عدالت و رفتارهایی از قبیل انتقال درآمد از افراد پرکار و سخت‌کوش به افراد تنبل، به‌ویژه در سطحی از مالیات که درآمد پایه بالا باشد و افراد دارای درآمد بالا مالیات بالایی را پرداخت می‌کنند تا افراد تنبل درآمد پایه بالایی از دولت دریافت نمایند، نگران‌اند، تسلیم این رویکرد جدید بشوند. گروهی معتقدند که برای حصول درآمد مطمئن هرکس باید حق استفاده از منابع مادی جهان، به‌ویژه مواد خام و زمین، را داشته باشد. به عبارت دیگر تصویر عملی موضوع، حکایت یک شرکت جهانی است که مالک دنیا است و یکایک افراد سهام‌دار آن محسوب می‌شوند. هرکس که بخواهد از منابع جهانی استفاده نماید، باید اجازه‌های آن را به صندوق جهانی بپردازد و هر فرد جامعه درآمد سهم خود را از محل این پرداخت اجازه دریافت می‌نماید. اگر درآمد حاصل از سهام درآمد پایه‌ای غیرشرطی نامیده شود، یک اصل پایه‌ای جذاب در عدالت ایجاد شده است هرچند که در ظاهر

وضعیتی وجود دارد که به بی‌عدالتی شباهت زیادی دارد. این بحث به معنای آن نیست که استدلال حاضر تنها برای عدالت مبتنی بر درآمد پایه ساخته شده است، اما اشاره به آن دارد که استدلال دوسویه وجود دارد.

دومین خانواده از این مباحث، در مورد احتمال اثرات سودمند تضمین درآمد اقتصادی بررسی و پژوهش می‌نمایند. یکی از بزرگ‌ترین تناقض‌هایی که در سرمایه‌داری مشاهده می‌شود این است که مشاغلی که جذابیت کمتری دارند، پرداختی کمتری نیز دارند. فرض متعارف این است که شرایط فقر کاری باید با پرداخت بالاتر جبران شود، اما درواقع همان عواملی که باعث فقر شرایط می‌شود باعث پایین نگاه داشته شدن دستمزدها می‌شود. در جایی که اضافه عرضه نیروی کار در برابر تقاضا برای بخش نیروی کار غیرماهر وجود داشته باشد، دستمزد کاهش پیدا می‌کند و مادام که جمعیت بیکار آماده برای کار با دستمزد جاری و شرایط جاری وجود داشته باشد، کارفرما انگیزه‌ای برای بهبود شرایط کاری با افزایش دستمزد ندارد. در وضعی که همه افراد درآمد به نسبت کمتری داشته باشند و نرخ مالیات بالا باشد، هیچ‌کس کارهای ناخوشایند را انجام نخواهد داد مگر آنکه دستمزد پرداختی بابت انجام آن کارها بسیار زیاد باشد. پس شاید کارهای ناخوشایند باید به کارهای دارای درآمد بالا در اقتصاد مبدل شوند. بررسی پیامدهای این موضوع فراتر از مقاله حاضر است، اما این موضوع دومین بخش از طبقه‌بندی برای درآمد پایه را فراهم می‌کند هرچند که پیوند آن با عدالت به طور غیرمستقیم از طریق پرداخت عادلانه برقرار می‌شود. در اینجا باید یادآوری کرد که درآمد پایه به‌عنوان یکی از الگوهای گوناگون الگوی کفایت معرفی شده است و البته این یگانه الگو نیست.

۵. الگوهای عدالت و کارایی: موضوع عدالت و موضوع کارایی اغلب درهم‌تنیده و پیچیده‌اند و جدا کردن اینکه هر بحث به کدام یک از آنها می‌پردازد، آسان نیست. برای دستیابی به درک بهتر از این موضوع به‌نظر می‌رسد که جدا کردن عناصر عدالت و عناصر کارایی مفید باشد.

ابتدا باید دید که منظور از یافتن معانی عدالت چیست؟ در اصطلاح متعارف کارایی به معنای جلوگیری از اتلاف است که در همین راستا به‌دست آوردن بیشترین محصول

از کمترین داده را در اصطلاح بهره‌وری گویند. دو اندیشه عمیق که اغلب در متون اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد عبارت‌اند از: حداکثرسازی مطلوبیت و کارایی پره‌تو (بهره‌وری پره‌تو). اولی به معنای آن است که کارآمدترین سیستم، سیستمی است که در مجموع بالاترین مطلوبیت را به‌وجود آورد و دومی وضعیتی را کارایی پره‌تو می‌نامد که در آن بهتر شدن شرایط یک فرد بدون بدتر شدن شرایط فرد دیگر امکان‌پذیر نباشد. یک بهبود شدید پره‌تو وضعیت همه را بهبود می‌بخشد.

تردیدی نیست که الگوی برابری به‌عنوان نظریه ناب عدالت مورد حمایت قرار می‌گیرد. متداول‌ترین انتقاد به این الگو، البته، این است که این الگو به نوعی ناکارایی می‌انجامد. این موضوع بحثی متداول در مورد اولویت مطلق، مانند اصل تمایز رالز است. شاید نخستین خواسته دستیابی به عدالت باشد، اما زمانی که چنین خواسته‌ای تحقق یافت، لازم است بهبود پره‌تو در بیشترین حدی که ممکن باشد، ایجاد شود. رالز خودش ادعا می‌کند که اصل تمایز و کارایی پره‌تو با یکدیگر قابل انطباق‌اند، ولی می‌پذیرد که نتیجه‌گیری وی به فروض خاص نیاز دارد زیرا در حالت عمومی این انطباق حاصل نمی‌شود. زمانی که محقق شد فردی خاص در یک توزیع مشخص، در پایین‌ترین گروه قرار دارد، درحالی‌که در توزیع دیگر این شخص در پایین‌ترین گروه دسته‌بندی نمی‌شود، حالتی ایجاد می‌شود که در زمان بهبود وضعیت فردی که در پایین‌ترین گروه قرار دارد، وضعیت فردی دیگر رو به بدی می‌گذارد. در هر صورت اگر نقطه شروع، استدلال رالز دال بر لزوم حذف رابطه شانس‌های اجتماعی و طبیعی باشد، بسیار مشکل خواهد بود که به‌جای آنکه اصل تمایز را روشی برای تغییر بی‌عدالتی به مزیتی عمومی بدانیم، این اصل را در نفس خود اصلی منصفانه بخوانیم. زیرا این نکته صحت دارد که در جامعه رالزی، کسانی که استعداد ذاتی دارند، وضعیت زندگی بهتری خواهند داشت.

از طرف دیگر اگر تصور کنیم که تنها با تأیید فردی که در بدترین نقطه یک وضعیت قرار دارد، آن وضعیت عادلانه می‌شود، در این صورت اولویت مطلق تأمین شده براساس اصل تمایز، در بسیاری از موارد، اگر نگوییم در تمام موارد، یک نتیجه طبیعی خواهد شد زیرا هدف اصل تمایز این بوده است که وضعیت گروهی را که در پایین‌ترین رده قرار دارند، در حد امکان بهبود بخشد. بنابراین چگونه گروهی که در پایین‌ترین رده قرار

دارند، می‌توانند از تأیید چنین نظریه‌ای خودداری کنند؟ این به‌شرط کنار گذاشتن پیچیدگی‌های آزاردهنده‌ای است که براساس آن فردی که در یک توزیع، در پایین‌ترین رده قرار می‌گیرد، ممکن است در توزیع دیگر در چنین وضعیتی قرار نداشته باشد.

اولویت مشروط برخاسته از این تفکر است که حتی از دیدگاه گروهی که در پایین‌ترین رده قرار دارند، برخی از شکایت‌ها آشکارا بی‌دلیل و غیرمنطقی است. از این دیدگاه، اعتراض نسبت به عوامل ایجاد زیان‌های ناچیز، در حالتی که حاصل رفع آن عوامل این باشد که افرادی که در وضعیت بهتری نسبت به فرد شاکی قرار داشتند، مزیت بسیار زیادتری به‌دست آورند، عملی نادرست است. با وجود این، چنین استدلالی بیشتر به دل‌مشغولی در مورد کارایی در مفهوم فایده‌گرایی، و نه در مفهوم پره‌تویی آن، شباهت دارد تا به نگرانی در مورد عدالت؛ هرچند که برخی مدعی می‌شوند که فایده‌گرایی در نفس خود نوعی از نظریه عدالت است.

در نهایت، می‌توان نظریه کفایت را هم به‌عنوان یکی از نظریه‌های ناب عدالت محسوب کرد؛ البته در این مورد باید بحث رالز را لزوم حذف شانس‌های اجتماعی و طبیعی برای دستیابی به عدالت رد کرد زیرا با چنین معیاری کفایت نابرابری‌های ناعادلانه را نیز مجاز می‌سازد. در عوض باید گفته شود که نکته اصلی یک سیستم عادلانه این است که شانس عادلانه برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی را در اختیار تمام اشخاص قرار بدهد. رسیدن به این استاندارد می‌تواند سبب بروز وضعی شود که در آن همه افراد به‌اندازه کافی داشته باشند و عدالت جامه تحقق بیوشد، هرچند که نابرابری‌های پسماند هنوز می‌تواند وجود داشته باشد.

این نتیجه‌گیری تا حدی تعجب‌برانگیز است. با پذیرش مفهوم عمیق برآورنده از عدالت، هریک از نظریه‌های برابری، اولویت مطلق، و حتی اولویت مشروط و کفایت در نهایت می‌توانند به شکلی از نظریه‌های عدالت مبدل شوند که با مفهوم کارایی آمیخته نشده‌اند. با وجود این، شناختی بی‌طرفانه از هریک از آنها، به‌جز برابری، این است که هریک از آنها تعادل متفاوتی بین عدالت و کارایی (با مفهوم پره‌تو یا فایده‌گرایی) را ارائه می‌نمایند.

۲-۵ مسئولیت، واحد شمارش و تساوی خواهی شانس

۱. **مسئولیت:** اشاره شد که اعتراض دورکین به رالز این بود که رالز راهی برای مشخص کردن نیازهای افراد ناتوان در نظریه خود معین نکرده است. دومین اعتراض مهم این بود که وی منفعتی را برای گروهی که در پایین‌ترین رده قرار می‌گیرند، فراهم نموده است، بدون آنکه مسئولیت آنها برای ایجاد آن وضعیت و گرفتار شدن ایشان در آن وضعیت مدنظر قرار بدهد. واقعیت این است که همان‌طور که پیش از این نیز بیان شد، در محاسبات کالاهای اساسی افراد در تبدیل ابزارهایی که در اختیار دارند، به وسایلی برای دستیابی به هدف‌های ارزشمند خود، مسئول شمرده می‌شوند. با وجود این دورکین معتقد است که در استدلال رالز شکست مسئولیت نیز وجود دارد. اصل تمایز به این پرسش نمی‌پردازد که چرا افراد در وضعیت بد قرار می‌گیرند. شاید قرار گرفتن در این وضعیت به دلیل اشتباه خود آن افراد باشد. شاید آنها به جای آنکه به دنبال پیدا کردن شغلی باشند، تنها در پی بازیگوشی بوده‌اند. اگر چنین باشد، چگونه می‌توان برای برقراری عدالت بار این افراد را بر دوش سایرین انداخت؟ این برداشت از اصل تمایز، درست مثل تمام نظریه‌های دیگری که مباحث توزیع را از مباحث مسئولیت تفکیک می‌کنند، خلاف ادبیات عامیانه در مورد داستان مرغ قرمز کوچک و داستان مورچه و ملخ است. همان‌طور که در بالا دیده شد، همین موضوع است که انتقاد آزادی‌گرایان را نسبت به برابری شدت می‌بخشد.

روشن است که رالز به این مسئله عنایت تام داشته است و با در نظر گرفتن فراغت به عنوان یک کالای اساسی، از پرداختن به موضوع سر باز می‌زند. رالز می‌گوید (رالز، ۱۹۹۳: ۱۸۱-۱۸۲) می‌توان تصور کرد که افرادی که داوطلبانه وقت زیادی را به فراغت می‌گذرانند، مالک بسته بزرگی از کالاهای اساسی باشند و این مالکیت با میزان درآمد یا ثروت این افراد هیچ ارتباطی ندارد. نظر به اینکه رالز این نکته را در سیستم خود تلفیق نکرده است، می‌توان آن را بیشتر در حد یک احتمال تصور کرد تا یک طرح تمام‌عیار.

راه حل خود دورکین در رابطه با این موضوع بسیار متفاوت است. وی می‌گوید افراد جامعه باید در برابر هزینه‌های اجتماعی راستین انتخاب‌های خود مسئولیت داشته

باشند و در نتیجه، توزیع باید نسبت به جاه‌طلبی حساس و نسبت به موجودی تعلق‌یافته غیرحساس باشد. این به معنای آن است که مالکیت افراد نباید تحت تأثیر سطح توانایی طبیعی، قدرت یا استعدادهای آنها قرار بگیرد، ولی باید تحت تأثیر دستاورد انتخاب آزاد آنها باشد، به‌ویژه زمانی که افراد فعالیت‌هایی با خطر زیاد را شروع می‌کنند که سایر افراد جامعه نیز می‌توانستند این فعالیت‌ها را انتخاب نمایند، خطرپذیران باید اجازه داشته باشند که از سود آن فعالیت‌ها لذت ببرند ضمن اینکه در صورت شکست باید هزینه آن را نیز بپردازند. این انحراف از برابری، از جنبه دیگر، راهی برای پی بردن به مفهوم برابری به صورت پویا این است که اگر دیگران فرصتی را که من داشتم دارند، پس نمی‌توانند ادعای رفتاری نابرابر داشته باشند زیرا آنها از این شانس استفاده نکردند اما من کردم. کوهن راهی را که دورکین برای مسئولیت در کنار موقعیت تساوی توانست ارائه دهد را تحسین کرده و می‌گوید: نظریه دورکین ایده انتخاب و مسئولیت است.

تمایز بین شانس انتخاب‌شدنی و شانس قهری در مرکز اصلی الگوی دورکین قرار دارد. براساس شانس قهری چگونگی تغییر موضوعات مشخص می‌شود و شانس انتخابی به موضوع‌هایی می‌پردازد که افراد خود با پذیرش خطر آنها، در جهت اجرای آن موضوع‌ها اقدام کرده‌اند.

نظریه دورکین تأکید دارد که افراد باید در برابر اثرات بد و خوب شانس قهری مورد محافظت قرار گیرند، اما در مورد اثرات بد و خوب شانس انتخابی خودشان باید پاسخ‌گو باشند. مرحله بعدی بحث این است که استفاده از بازار بیمه به افراد امکان می‌دهد که شانس قهری را به شانس انتخابی مبدل کنند. پس اگر بازار بیمه وجود داشته باشد و شخص بتواند خود را در برابر شانس قهری بد بیمه کند ولی این کار را انجام ندهد، تبدیل شانس قهری به شانس اختیاری صورت نگرفته است یعنی آنکه شخص تصمیم گرفته است که خطر را بپذیرد و پول خویش را ذخیره کند. بر این اساس زمانی که اتفاق ناگواری رخ دهد، شخص نمی‌تواند تقاضا کند که خسارت وارد آمده به وی را جبران کنند.

می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد چگونه از نظر دورکین، وجود یک بازار بیمه فرضی

راهی جذاب و خوشایند در جهت روبه‌رو شدن با موضوع ناتوانی است. درواقع، او از فرض بازار بیمه برای روبه‌رو شدن با موضع استعداد پایین‌تر استفاده کرده است. فقط با استفاده از مکانیزم بیمه است که شانس قهری به شانس انتخابی مبدل می‌شود، فرض بیمه، نزدیک‌ترین راهی است که دورکین برای تبدیل همه شانس‌های قهری به شانس‌های انتخابی و گردآوری آنها تحت یک چارچوب مفهومی پیدا کرده است.

پس به‌طور خلاصه، در طرح دورکین، برای رسیدن به برابری، موج‌سواران نباید تقویت شوند زیرا فرض بر این است که افراد در انتخاب زندگی آزادانه عمل می‌نمایند و برای هر انتخاب باید هزینه‌های اجتماعی آن را بپردازند. دورکین از این ملاحظات برای هر دو بحث دفاع از جایگاه مسئولیت در برابری و مقابله با برابری رفاهی (مشکل سلیقه‌گرانی) استفاده می‌کند.

۲. بازبینی واحد شمارش: اگرچه ریچارد آرنسون می‌پذیرد که مسئولیت باید در مبحث برابری مورد توجه قرار گیرد، این استدلال را نیز مطرح می‌نماید که واحد شمارش عدالت تساوی خواه درواقع منابع نیست. استدلال آرنسون این است که بحث دورکین در هواداری از برابری منابع دو تضاد گیج‌کننده دارد. همان‌گونه که دیدیم دورکین برابری منابع را در تضاد با برابری رفاه می‌خواند و موضوع مشکل سلیقه‌گرایی را در دفاع از برحق بودن برابری منابع مطرح می‌کند.

آرنسون به‌درستی به این نکته اشاره می‌کند که تفاوت‌های دیگری نیز در اینجا وجود دارد؛ تفاوت بین برابری نتیجه و برابری فرصت. بازهم فردی را در نظر بگیرید از روی عمد سلیقه‌گران خود را پرورش داده است و در نتیجه از نظر رفاهی در شرایط بدی قرار می‌گیرد. در اینجا اگر ما برابری در رفاه را به‌عنوان حاصل کار بپذیریم، دلیلی غیرموجه برای توزیع دوباره منابع به نفع فردی که سلیقه‌گرایی دارد، فراهم کرده‌ایم. اما فرض کنید که همه باید فرصت برابر برای دسترسی به رفاه داشته باشند. در این مورد فردی که از سر عمد سلیقه‌گران را در خود پرورش داده است، فرصت رفاه و زندگی خوبی را که برایش فراهم شده است، هدر می‌دهد. پس با وجود این واقعیت که رفاه این شخص پایین‌تر از سایرین است، دلیلی برای توزیع دوباره و برابر کردن فرصت برای این شخص در مقایسه با سایرین وجود ندارد. بنابراین، مسئله سلیقه‌گرایی، الزاماً هدفی

جهت برابری منابع ایجاد نمی‌کند. از دیدگاه آرنسون طبیعی‌تر آن است که این مبحث برابری فرصت‌ها برای رفاه نامیده شود. از دیدگاه وی تمایز بین شانس و مسئولیت دلیلی برای هواداری از برخی مفاهیم فرصت‌های برابر پدید می‌آورد. برای دورکین این به معنای برابری فرصت‌ها برای دسترسی به منابع برابر است و از دیدگاه آرنسون بسیار مناسب‌تر است که در مورد برابری فرصت‌ها جهت دستیابی به رفاه برابر بحث شود (آرنسون، ۱۹۸۸).

دورکین انتقاد بالا را نمی‌پذیرد و مدعی می‌شود که دلیلی برای یاری‌رسانی به فردی که حتی به صورت غیرعمدی سلیقه‌گرانی دارد، وجود ندارد (دورکین، ۲۰۰۰: ۳۰۳-۲۸۰). او ادعا می‌کند در جایی که گروهی از کسانی که سلیقه‌گرانی دارند، در آرزوی قرار گرفتن در فهرست افراد نیازمند کمک می‌سوزند، بیشتر افراد معمولی دارای سلیقه‌گران نسبت به جبران آنچه پیشینه سببی‌شان است، رغبت نشان نمی‌دهند.

۳. انتقاد از تساوی‌خواهی شانس: دورکین، آرنسون و کوهن هر سه در این مورد اتفاق نظر دارند که موضوع مسئولیت، مبحثی ضروری در مباحث عدالت است (به راکوفسکی، ۱۹۹۱ مراجعه شود). این وحدت نظر منعکس‌کننده عقیده‌ای اساسی است که عدالت برخاسته از شانس را نادیده گرفته است و شاید جان رومر پیشرفته‌ترین بررسی و تلاش را در بررسی واکنش موضوع مسئولیت انجام داده است (رومر، ۱۹۹۸). با وجود این، الیزابت اندرسون به یک مجموعه‌ای از نتایج عجیب اشاره کرده است. افرادی که در نتیجه انتخاب‌های آزاد خود زیان می‌بینند نمی‌توانند با استناد به عدالت، کمک بجویند. فردی را در نظر بگیرید که در تیم فوتبال یکشنبه بازی می‌کند و پایش می‌شکند. چنین خطری به طور قطع و یقین، خطری مورد انتظار و قابل پیش‌بینی است. اگر فرض شود که این شخص از عهده بیمه قابل دسترس بر نمی‌آید، توانایی پرداخت هزینه‌های درمان را ندارد و به عنوان فردی که نمی‌تواند کار کند، در حمایت از خود ناتوان است، آیا به راستی قضاوت عدالت در این مورد آن است که این شخص نباید هیچ نوع حمایت و کمکی از سوی دولت دریافت کند؟ فردی را در نظر بگیرید که به دلیل یک حادثه که اشتباه خودش بوده، بینایی خویش را از دست داده است. آیا اجرای عدالت ایجاب می‌کند که اعطای هر نوع کمک و مزایا به وی متوقف شود زیرا که مسبب کوری

او اشتباه خودش بوده است؟ به نظر می‌رسد این تبعیض‌گذاری بین افراد ناتوان، پیروی کردن از مسئولیت به شکل افراطی است که از منظر شانس در عدالت برمی‌خیزد و به شدت ترسناک است.

راه حل اندرسون این است که بگوید همه افراد، مستقل از موضوع مسئولیت، مستحق دریافت سطحی از حمایت اولیه‌اند، حال چه در بروز وضعیتی که در آن قرار دارند، مسئولیت داشته باشند و چه مسئول آن وضع محسوب نشوند، اما این سخاوتمندی اندرسون به افرادی که از کار کردن امتناع می‌ورزند کشانیده نمی‌شود. بنابراین فرصت طلبان نمی‌توانند مفت‌خوری کنند. خواهیم دید که روشن نیست این رویکرد به چه دلیل رضایت‌بخش است.

شاید اصولی‌ترین راه برای تلاش در جهت کاهش فشار مسئولیت، در عین باقی ماندن در چارچوب عدالت، استفاده از رویکرد درآمد پایه‌ای مبتنی بر مالکیت مشترک بر جهان باشد. از این دیدگاه دیده می‌شود که همه حق دریافت چیزی را دارند که در مقابل آن پرداختی انجام نمی‌دهند. بنابراین در یک سطح خاص مسئولیت نامربوط است. هرکس یک بار در زندگی خود می‌تواند از این فرصت استفاده کند و مقادیری را به عنوان درآمد اولیه دریافت نماید.

حتی اگر عدالت مستلزم مسئولیت باشد، سایر ارزش‌ها، مانند احترام به افراد، ممکن است مستلزم آن باشد که خودمان با میل زیاد در موضوع مسئولیت تحقیق و کنکاش نکنیم. زمانی که لازمه اجرای عدالت آن باشد که مسئولیت را مدنظر قرار دهد، این کار مستلزم آن خواهد بود که یک سیستم منفعت شرطی ایجاد شود که هزینه اجرایی کردن آن ممکن است به نسبت اثرات آن بسیار زیاد باشد، به‌ویژه در مورد مستمری بیکاری مشروط تلاش برای تمایز بین افرادی که مستحق و سزاوار کمک هستند و افرادی که مستحق نیستند، ممکن است به دخالت و کنکاش در زندگی شخصی این افراد نیاز داشته باشد. در شرایطی که نرخ بیکاری پایین باشد، تنها دلیل موجود برای درخواست مستمری، بیکار بودن است که به احتمالی این بیکاری در نتیجه پایین بودن استعداد ذاتی یا بدشانسی شخصی به وجود آمده است. بنابراین متقاضیان دریافت مستمری از دولت ممکن است به دلیل درخواستی که دارند که واجد شرایط

کمک محسوب شوند، دچار احساس شرمساری شوند (این مسئله، اگر بتوان آن را مسئله نامید، در مورد طرح آندرسون نیز صادق است). بنابراین دلیلی وجود دارد که این قبیل کنکاش‌ها در جریان اجرای عدالت متکی به مسئولیت منع شود. با وجود این، مسئله اصلی این است که برنامه توزیع اقتصادی ممکن است به حساسیت در پاره‌ای از ملاحظات اساسی عدالت نیاز داشته باشد.

در جمع‌بندی این بحث، نظریه‌پردازانی که با عنوان طرفداران سنتی تساوی‌خواهی شناخته می‌شوند، در حال حاضر نظریه‌های تعریف شده جامع و بی‌طرفی را ارائه داده‌اند که می‌توانند از بین آنها انتخاب نمایند. در این چارچوب سه بعد موازی وجود دارد که تغییر هریک از آنها یک نظریه درست می‌شود. این سه بعد عبارت‌اند از: واحد شمارش، الگو و روش نگرش به مسئولیت. به عنوان مثال ریچارد آرنسون یک بار در مورد برابری فرصت‌ها برای رفاه بحث کرده است، اما در حال حاضر در مورد چیزی صحبت می‌کند که وی آن را اولویت‌خواهی - مسئولیت - تدارکات می‌نامد که الگویی از اولویت مشروط است، اولویت دادن به گروه‌هایی که در پایین‌ترین رده قرار دارند مگر آنکه خود آنها مسئول گرفتاری خویش باشند و واحد شمارش آن از این دیدگاه نوعی از رفاه است. دیدگاه ممکن دیگر کفایت قابلیت‌های اساسی، در سطح بالایی از کارایی است که بی‌توجهی به مسئولیت را مدنظر قرار می‌دهد مگر آنکه بتوان در عمل نشان داد که هزینه‌هایی که انجام آن تحمیل می‌کند غیرقابل قبول باشد. این موضوع دامنه وسیع نظریه‌هایی که می‌توان پیشنهاد کرد را نشان می‌دهد.

۶-۲ جبران

پرسش در مورد جبران به ندرت مطرح می‌شود هرچند که تحقیقات و کارهای مهمی در مورد آن انجام شده است. پرسش اساسی این است که فرض کنید براساس نظریه پذیرفته شده، توزیع دوباره می‌تواند نمایانگر بی‌عدالتی در مورد یک فرد باشد. ممکن است افراد از رفاه کمی برخوردار باشند یا موجودی یا منابع محدودی داشته باشند. چه کاری می‌توان انجام داد؟ پاسخ کلی که در ادبیات وجود دارد این است که باید برای این افراد نوعی پرداخت جبرانی وجود داشته باشد.

منظور از پرداخت جبرانی چیست؟ در معنای وسیع، کلمه جبران به معنای اصلاح با هر وسیله ممکن است. معنای دقیق‌تر آن این است که خسارت وارد آمده به شخص آسیب‌دیده از راه پرداخت پول یا سایر کالاها، تا حد ممکن جبران شود. جبران تا حدی است که وضعیت فرد به حد پیش از بروز خسارت برسد. در ادبیات نوزیک جبران کامل شخص آسیب‌دیده نه خشنودی برخاسته از جبران را به همراه دارد و نه تأسف ناشی از خسارت را.

به هر حال پرداخت جبرانی در این معنا تنها راهبرد موجود برای جبران است. نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که چگونه می‌توان آسیب‌های وارد آمده به شخصی که با پرداخت اندک به سطح آموزش پایینی دست یافته و در نتیجه می‌تواند شغلی با درآمد کم پیدا کند و در سطح اجتماعی پایینی قرار گیرد، را جبران کرد؟ چگونه می‌توان این بی‌عدالتی را جبران نمود؟ آیا برای جبران (توازن) بی‌عدالتی باید آن قدر پول به فرد پرداخت کرد که احساس عدم شایستگی از وی سلب شود، یا اینکه می‌توان پرداخت جبران یکسانی را پیشنهاد کرد. به عنوان مثال شاید بتوان با ارائه یک دوره متمرکز آموزشی مرتبه افراد آسیب‌دیده را کم‌وبیش ارتقا داد تا بتوانند درآمد بیشتری داشته باشند. به نظر می‌رسد این نحوه عملکرد بر جبران ترجیح داشته و به صلاح نزدیک‌تر باشد. سومین گزینه قابل تصور این است که رابطه بین درآمد و موقعیت اجتماعی با سطح شایستگی شکسته شود. البته این مسئله مستلزم هماهنگی عملکرد اجتماعی در یک دوره درازمدت است و بنابراین باید به عنوان بخشی از راه حل ریشه‌ای بی‌عدالتی قرار گیرد، نه آنکه از راه حل جبران در موارد خاص استفاده شود. این خواسته تجدید ساختار جهان را در قالبی که هیچ تمایزی در سطوح مختلف آموزش و شایستگی وجود نداشته باشد دعوت می‌کند. ادعا می‌شود که این خود به بی‌عدالتی می‌انجامد. بدون شک موضوع‌های بسیاری در مورد مبحث عدالت و توزیع آموزش وجود دارد، اما باید راهی را پیدا کرد که به توقف بی‌عدالتی در حوزه توزیع آموزش بیانجامد. در مجموع، نباید تصور کرد که پرداخت جبرانی یگانه، تنها راه جبران بی‌عدالتی است. اصلاح و ابطال نیز راه‌های قابل تصور دیگری هستند. این مسئله به‌ویژه در بحث در مورد موضوع ناتوانی مشخص‌تر است. شاید به کسانی که با مشکل ناتوانی مواجه‌اند،

پیشنهاد جبران پزشکی یا پرداخت غرامت یا انجام نوعی حرکت اجتماعی برای تلاش در جهت بیمه کردن آنها در برابر مشکلات فیزیکی و ذهنی کرد، روش بهتری باشد.

۲-۷ طبیعت و اجتماع

بحث حاضر پرسشی را مطرح می‌کند که در برخی از موارد به‌عنوان نقطه آغازین از آن یاد می‌شود اما پرداختن به آن در زندگی بدون داشتن دامنه‌ای از نظریه‌ها مشکل است. پرسش این است: نظریه‌های عدالت در پی تحقق چه چیزی هستند یعنی دستاورد نظریه‌های عدالت چیست؟ در اینجا از سر عمد در مورد یک پاسخ تمرکز شده است: به گفته جان رالز، هدف نظریه‌های عدالت دستیابی به درکی درست از انصاف و برابری است. به‌طور خاص، نباید اجازه بدهیم که توزیع دوباره تحت تأثیر موضوع‌های قراردادی از دیدگاه اخلاقی قرار بگیرد. این مسئله توسط دورکین، کوهن و سایرین، بسط یافته و منجر به تقاضای برابری شانس شد.

در مقابل، براساس دیدگاه ایریس ماریون یانگ که در بسیاری از متون سیاسی مطرح شده است، پیشنهاد شده که عدالت اجتماعی به معنای حذف تسلط نهادها و ظلم مدنظر قرار بگیرد. اینجا، به‌هرصورت بر بخت و اقبال افراد خاص کمتر تمرکز شده است اما ترجیح داده شده است که روش برخورد مردم با یکدیگر در ساختارهای اجتماعی و سیاسی مطرح شود.

به‌عبارت دیگر دیدگاهی وجود دارد که معتقد است تفاوت‌های نامطلوب در برتری باید حذف شود. بسیاری از این برتری‌ها در نتیجه شانس‌های طبیعی حاصل می‌شود. پس دیدگاهی از عدالت وجود دارد که مستلزم حذف فشار و ظلم است. فشار و ظلم البته موضوعی اجتماعی است، پس آیا عدالت موضوعی در رابطه با طبیعت است یا موضوعی در ارتباط با اجتماع؟ به‌یقین پاسخ هر دو مورد است.

به‌نظر می‌رسد که از طریق پرداختن به موضوعی که در زیر مطرح شده است، شناخت موضوع آسان‌تر می‌شود. یک نگاه در زندگی این است که گفته شود همه چیز توسط مهره‌های شطرنجی که با آن بازی می‌کنیم و قوانین حاکم بر این بازی معین می‌شود. این به معنای آن است که هرکس منابع مطمئنی برای خود دارد و نگهداری از

منابعی که فرد خود یافته در یک چارچوب اجتماعی مطمئن قرار دارد. این ساختار مسیرهای احتمالی را مشروط به حفظ حق منابع، خلق می‌کند. همان‌گونه که دورکین اشاره کرده، منابع می‌توانند به دو نوع تقسیم شوند: داخلی (استعدادها و مهارت‌ها) و خارجی (درآمد و ثروت). برای مثال، زنی را در نظر بگیرید که در قرن نوزدهم در لندن زندگی می‌کند و به دلیل هوش و استعدادی که دارد، می‌تواند وکیل شود، جای تأسف است که تقابل منابع و امکانات داخلی او (با این واقعیت که او یک زن است) با ساختارهای اجتماعی که او در اطراف خود می‌یابد، مانع از دستیابی وی به هدفش می‌شود و بر این اساس امید او برای تحقق این آرزو کاهش می‌یابد.

اگر بخواهیم یا احساس کنیم وظیفه بهبود شانس این زن را داریم، چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ فرض می‌کنیم که نمی‌توانیم جنسیت وی را تغییر دهیم (البته اگر امکان این کار نیز وجود داشت، قصد انجام آن را نداریم) در نتیجه می‌بینیم که دو امکان وجود دارد. بدیهی است که یک راه تغییر قوانین به شکلی است که او نیز بتواند وکیل شود. دومین راه پیشنهاد پرداخت جبرانی برای خنثی کردن اثر این موانع اجتماعی است. فراهم آوردن سایر کالاها مانند پول بیشتر به‌عنوان تاوان از بین بردن آرزوی این زن می‌تواند مطرح شود. حتی با وجود سایر جایگزین‌ها، به نظر می‌رسد که تغییر قوانین بیشترین سطح رضایت را می‌تواند ایجاد کند. تغییرات اجتماعی پایان ظلم و ستم است. در این مورد کاری که باید انجام داد این است که بدانیم چه نوع رفتاری شایسته مردم است و چه تغییری باید صورت پذیرد. بدون تردید در تمام موارد افزایش رجحان کفایت نمی‌کند. به‌طور خلاصه، مشکل مطرح شده این است که ساختارهای اجتماعی مانع از شکوفایی استعدادها شده‌اند و برای جبران باید ساختارهای اجتماعی تغییر یابد.

بحث اخیر، مبحث مطرح شده در بخش قبل که تمایز بین جبران، بهبود و ابطال بود را روشن‌تر می‌سازد. در کلی‌ترین شکل، کسانی که بر جنبه اجتماعی بی‌عدالتی تمرکز می‌نمایند، تا حد ممکن به ابطال به‌عنوان نوعی از جبران می‌نگرند. آنها که به بی‌عدالتی برحسب شانس‌های طبیعی نگاه می‌کنند، مایل اند جبران در سطوح مختلف منابع را پیشنهاد کنند که شامل بهبود (منابع داخلی) یا جبران (منابع خارجی) است.

اگرچه در اینجا فقط می‌توانیم به‌طور سطحی به این موضوع پردازیم که البته نیازمند پرداختن به جزئیات بیشتر است، به‌وضوح می‌توان مزیت‌هایی را که در رد این بی‌عدالتی برخاسته از بدشانسی طبیعی است یا مواردی را که از نامساعد بودن شرایط اجتماعی برمی‌خیزد، در شمار مواردی محسوب کرد که باید برطرف شوند و برای برطرف کردن هریک از آنها الگوهای متفاوتی از جبران وجود دارد.

منابع و مأخذ

- Anderson, Elizabeth (1993). *Value in Ethics and Economics*, Cambridge Massachusetts, Harvard University Press.
- _____ (1999). "What is the Point of Equality?", *Ethics* 109, 287-337.
- Arneson, Richard (1989). "Equality and Equality of Opportunity for Welfare", *Philosophical Studies*.
- _____ (2000). *Social Philosophy and Policy*.
- Barry, Norman (1986). *Classical Liberalism and Libertarianism*, London, Macmillan.
- Carens, Joseph H. (1980). *Equality Moral Incentives and the Market*, Chicago, Chicago University Press.
- Cohen, G. A. (1989). "On the Currency of Egalitarian Justice", *Ethics*.
- _____ (1995). *Self-ownership, Freedom and Equality*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Clayton, Matthew and Williams, Andrew (ed.), (2000). *The Ideal of Equality*, London, Palgrave.
- Daniels, Norman (1975). *Reading Rawls*. Oxford, Blackwell.
- _____ (1975). "Equal Liberty and Unequal Worth of Liberty", in Daniels 1975a.
- _____ (1985). *Just Health Care*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Doyal, Len and Gough, Ian (1991). *A Theory of Human Need*. London, MacMillan.
- Dworkin, Ronald (1981). "What is Equality? Part I: Equality of Welfare", *Philosophy and Public Affairs* 10, 185-246, Reprinted in Dworkin (2000).
- _____ (1981). "What is Equality? Part II: Equality of Resources", *Philosophy and Public Affairs* 10, 283-345, Reprinted in Dworkin (2000).
- _____ (2000) *Sovereign Virtue*, Cambridge Ma, Harvard University Press.
- Frankfurt, Harry (1987). "Equality as a Moral Idea", *Ethics* 98, 21-43.
- Frey, Bruno (19). *Not Just for the Money*.
- Friedman, Milton (1962). *Capitalism and Freedom*. Chicago, Chicago, University Press.
- Friedman, Milton and Friedman, Rose (1980). *Free to Choose*, Harmondsworth, Penguin.
- Gauthier, David (1986). *Morals by Agreement*, Oxford, Oxford University Press.
- Gibbard, Alan (1976). "Natural Property Rights", *Nous* 10, 77-86.
- Gordon, David et al. (2000). *Poverty and Social Exclusion in Britain*, New

- York, Joseph Rowntree Foundation.
- Hayek, F. A. Von (1944). *The Road to Serfdom*, London, Routledge and Kegan Paul.
- _____ (1960). *The Constitution of Liberty*, London, Routledge and Kegan Paul.
- _____ (1982). *Law Legislation and Liberty*, London, Routledge Joseph Rowntree Foundation, 2000.
- Kahneman, D. and Tversky, A. (1979). "Prospect Theory: An Analysis of Decision Under Risk", *Econometrica* 45, 1623-1630.
- Kymlicka, Will (1990). *Contemporary Political Philosophy: An Introduction*, Oxford, Oxford University Press.
- Lomasky, Loren (1987). *Persons, Rights and the Moral Community*, New York, Oxford University Press.
- McLeod, Colin (1998). *Liberalism, Justice, and Markets*, Oxford, Clarendon Press.
- Marx, Karl (1875). *Critique of the Gotha Programme*, In *The First International and After*, Harmondsworth, Penguin, 1974.
- Nagel, Thomas (1973). "Rawls on Justice", *Philosophical Review* LXXXII 220-234. Reprinted in Daniels (1975a).
- _____ (1982). "Libertarianism Without Foundations", In Paul.
- _____ (1997). "Justice and Nature", *Oxford Journal of Legal Studies*, Vol. 17, No. 2, p: 303-321.
- Narveson, Jan (1988). *The Libertarian Idea*. Philadelphia, Temple University Press.
- Nove, Alec (1983). *The Economics of Feasible Socialism*, London, George Allen and Unwin.
- _____ (1991). *The Economics of Feasible Socialism Revisited*, London, Harper Collins.
- Nozick, Robert (1974). *Anarchy, State, and Utopia*, Oxford, Blackwell.
- Nussbaum, Martha (2000). *Women and Human Development*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Parfit, Derek (1998). "Equality and Priority", in *Ideals of Equality* Andrew Mason (ed.). Oxford: Blackwell, p. 1-20.
- Paul, J. (1982). *Reading Nozick*, Oxford, Blackwell.
- Radin, Margaret Jane (1996). *Contested Commodities*, Cambridge MA, Harvard University Press.
- Rakowski, Eric (1991). *Equal Justice*, Oxford, Oxford University Press.
- Rand, Ayn (1964). *The Virtue of Selfishness*, New York, New American Library.

- Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*, Oxford, Oxford University Press.
- _____ (1993) *Political Liberalism*, New York, Columbia University Press.
- _____ (1999) *A Theory of Justice* (Revised Edition), Oxford, Oxford University Press.
- Roemer, John (1998). *Equality of Opportunity*, Harvard, Harvard University Press.
- Rosen, Michael, and Wolff, Jonathan (ed.), (1999). *Political Thought* Oxford, Oxford University Press.
- Scanlon, T. M. (1975). "Preference and Urgency", *Journal of Philosophy* 72, 655-669.
- Schmidtz, David, and Goodin, Robert (1998). *Social Welfare and Individual Responsibility*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Schwartz, Adina (1973). "Moral Neutrality and Primary Goods", *Ethics* p. 294-307.
- Sen, Amartya (1973). *On Economic Equality*, Oxford, Clarendon Press.
- _____ (1980). "Equality of What?" in *The Tanner Lectures on Human Values* (ed.). S. M. McMurrin. Salt Lake City, University of Utah Press, Reprinted in Sen 1982.
- _____ (1982). *Choice, Welfare and Measurement*, Oxford, Blackwell.
- _____ (1992). *Inequality Re-examined*, Cambridge MA, Harvard University Press.
- _____ (1997). *On Economic Equality*, Expanded edition, Oxford, Clarendon Press.
- Sen, Amartya and Williams, Bernard (1982). *Utilitarianism and Beyond*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Steiner, Hillel (1994). *An Essay on Rights*, Oxford, Blackwell.
- Temkin, Larry (1993). *Inequality*, New York, Oxford University Press.
- Tremain, Shelley (1996). "Dworkin on Disablement and Resources", *Canadian Journal of Law and Jurisprudence* 9, 343-359.
- Van Parijs, Philippe (1995) *Real Freedom for All*, Oxford, Oxford University Press.
- Van Parijs, Philippe and Van Der Veen, Robert (199?) A Capitalist Road to Communism.
- Von Neumann, J. and Morgenstern, O. (1944). *The Theory of Games and Economic Behaviour*, Princeton, Princeton University Press.
- Walzer, Michael (1983). *Spheres of Justice*, Oxford, Blackwell.
- Williams, Bernard, P. Laslett and W. G. Runciman, (ed.). (1979). "The Idea of

Equality" in *Philosophy, Politics and Society*, 2nd series, Oxford, Blackwell.

Wolff, Jonathan (1991). *Robert Nozick: Property, Justice and the Minimal State*, Cambridge, Polity.

_____ (1992). "Not Bargaining for the Welfare State", *Analysis* 52, 118-125.

_____ (1998). "Justice, Respect and the Egalitarian Ethos", *Philosophy and Public Affairs* 27.

Wolff, Jonathan and Iris Marion (1990). *Justice and the Politics of Difference*, Princeton: Princeton University Press.

فصل سوم

مفهوم عدالت جهانی

نگین عبدالله زاده

این مقاله برگردان گزینشی از مقاله‌ای با عنوان «عدالت جهانی چیست؟» "What is Global Justice?" نوشته توماس و. پوگ (Thomas W. Pogge) است که روز یازده سپتامبر ۲۰۰۳ در سمیناری در شهر اسلو مطرح شده است.^{۱و۲}

با اندکی کنکاش در مورد موضوع **عدالت جهانی** می‌توان پی برد که این عدالت جهانی عبارتی است که به‌تازگی به نام رسیده است. دست‌کم براساس آنچه رایانه‌ها نشان می‌دهند، تعداد کتاب‌ها و مقالاتی که در چندساله اخیر هزاره جدید درباره این موضوع نوشته شده، به‌مراتب بیش از چیزی است که در هزاره گذشته وجود دارد. البته برخی از موضوع‌های فراگیری که هم‌اکنون تحت عنوان **عدالت جهانی** به آنها پرداخته می‌شود، قرن‌هاست که مورد بحث بوده‌اند و تاریخ بحث در مورد آنها به آغاز تمدن می‌رسد، اما این مضامین تحت عناوین مختلف دیگر، همچون عدالت بین‌الملل، اخلاق بین‌الملل و قانون ملل مورد بررسی قرار می‌گرفته‌اند. این تغییر در واژگان به‌نظر من از اهمیت زیادی برخوردار است.

بدیهی است که کاربران مختلف یک مضمون نو می‌توانند انگیزه‌ها و عقاید مختلف داشته باشند که من با همه آنها آشنایی ندارم. بنابراین اعتراف می‌کنم که هرگز کتاب *عیسای پلاستیکی دیگر بس است: عدالت جهانی و زندگی به شیوه مسیحی*، که در سال ۱۹۷۷ انتشار یافته است، را هرگز نخوانده‌ام. همکار فیلسوفم، کلینت ایستوود، یک‌بار

1. <http://www.ebookbrows.com/pogge-what-is-global-justice-pdf-d51575003>.

2. <http://www.pages.uoregan.edu/koopman/courses-readings/pogge-what-is-global-justice-pdf>.

عبارتی به یاد ماندنی با این مضمون گفت که انسان باید محدودیت‌های خود را بشناسد. بنابراین من نیز تظاهر نمی‌کنم که از جانب همه صحبت می‌کنم، اما می‌خواهم کمی درباره پنداره‌های نوظهوری صحبت کنم که مرا وادار کرد اصطلاح عدالت جهانی را در عنوان پایان‌نامه دکترایم استفاده کنم و در نخستین مقاله چاپ شده‌ام در زمینه فلسفه و امور عمومی، که در یک مجموعه شش‌جلدی انتشار خواهد یافت، به کار ببرم.

بحث را می‌توان با متمایز کردن دو موضوع شروع کرد. نخستین موضوع تمایز دو نحوه نگرش متفاوت نسبت به رویدادها در اجتماع پیرامون ماست. از یک سو می‌توانیم این رویدادها را به صورت **متعامل** ببینیم یعنی به صورت اعمال، و اثرهای آن اعمال که توسط عوامل فردی یا جمعی صورت می‌پذیرد. از سوی دیگر می‌توانیم این رویدادها را به **دیده‌نهادی** بنگریم یعنی به صورت اثرهایی برخاسته از ساختار دنیای اجتماعی اطراف ما، قوانین و میثاق‌های ما، و رویه‌ها و نهادهای اجتماعی‌مان. با این دو نحوه از بینش، تعاریف و توضیح‌های مختلفی بر پدیده اجتماع مترتب است، و همچنین دو نوع تحلیل اخلاقی و بر شناخت اخلاقی مختلف را در پی دارد.

یک رویداد اخلاقی مهم را در نظر بگیرید، برای مثال کودکی که دچار سوء تغذیه است، زنی که بیکار است، و مردی که در یک سانحه رانندگی مجروح شده است. به طور معمول می‌توان این گونه رویدادها را در رفتارهای عوامل فردی و جمعی ریشه‌یابی کرد که خود فرد متضرر را نیز دربرمی‌گیرد. این ریشه‌یابی متضمن ساخت عبارات با وجوه شرطی متغیر است که نشان می‌دهد اوضاع با وضعیت کنونی چه فرقی می‌کند یا ممکن بود بکند اگر که این یا آن عامل به نحو دیگری عمل می‌کرد. سپس می‌توان از بین این وجوه شرطی تعیین کرد کدام یک از عوامل مسبب مربوط **می‌بایست** به نحوی متفاوت عمل می‌کرد و در نتیجه از بابت واقعه تأسف‌بار تا اندازه‌ای مقصر است یا آنکه همه تقصیر متوجه او است. این کار متضمن بررسی این نکته است که کدام یک از این عوامل می‌توانسته از **پیش بداند** که رفتار وی منجر به وقوع رویداد تأسف‌بار شده و همچنین می‌توانسته گزند ناشی از آن را بدون آنکه هزینه زیادی برای خود یا اشخاص ثالث دربرداشته باشد به نحو معقولی **دفع کند**. من جستارهایی از این دست را **تحلیل اخلاقی تعاملی و بر شناخت اخلاقی تعاملی** نام نهاده‌ام.

ریشه رویدادهای تأسفبار را می‌توان در خصوصیات بارز جامعه یا نظام اجتماعی هم که رویدادها در آن به‌وقوع می‌پیوندند، به‌عنوان مثال در فرهنگ یا در نظم نهادی آن جامعه جست‌وجو کرد. با این شیوه می‌توان سوء‌تغذیه کودک را حاصل عوارض بالای واردات مواد غذایی، بیکاری را حاصل سیاست پولی محدودکننده و سانحه‌های خودروها را حاصل نبود نظارت سازمان‌یافته بر ایمنی وسایل نقلیه موتوری، دانست. برای انجام این کار باید وجوهی شرطی بیان کرد که نشان دهند اگر این یا آن دسته از قواعد اجتماعی با آنچه که هستند تفاوت داشتند، اوضاع به چه صورتی تغییر می‌کرد. سپس می‌توان با بررسی این وجوه مشخص کرد که آیا قواعد ایجادکننده علل مرتبط باید با آنچه که هستند تفاوت می‌داشتند و چه‌کسی مسئول خطاهای موجود در این قواعد است تا بتوان این شخص یا این مقام را به‌طور کامل یا در حدی محدود، مقصر در وقوع رویداد تأسفبار دانست. برای این کار باید بررسی کرد که آیا افرادی که مسئول طراحی قواعد مربوط هستند - برای مثال، نمایندگان مجلس - می‌دانستند که تصمیم آنان منجر به آسیب می‌شود و می‌توانستند قواعد را به‌نحوی وضع کنند که هیچ‌گونه گزندگی متوجه کسی نشود یا خیر؟ من جستارهایی از این دست را **تحلیل اخلاقی نهادی و برشناخت اخلاقی نهادی** نام نهاده‌ام.

این اولین تمایز بود، تمایز بین روشنگری سبب‌ساز تعاملی و نهادی و، برابر با آن، تمایز بین تحلیل اخلاقی تعاملی و نهادی.

دومین تمایزی که مایلیم مطرح کنم، تمایز بین روابط درون‌کشوری و روابط **بین‌الملل** است. این دو از دیرباز دو دنیای مجزا را تشکیل داده‌اند، اولی توسط افراد، خانوارها، بنگاه‌ها و تشکلهای حقوقی در اجتماعی که محدود به قلمرو کشور است تصرف شده، و دومی در کنترل عواملی انگشت‌شمار یعنی حکومت کشورها قرار دارد. دولت‌ها پیوند بین این دو دنیا را ایجاد می‌کنند. در داخل، چنین دولتی تنها عامل مهم در کشور به‌شمار می‌رود که با افراد، خانوارها، بنگاه‌ها و تشکلهای تعامل داشته و به‌واسطه قدرت و اختیاری که دارد بر خود این عوامل تسلط دارد - که در اصطلاح **حکومت داخلی** نامیده می‌شود. در لایه بیرونی، دولت همان کشور قرار دارد که می‌تواند به نام خود اقدام کند، از جانب خود تعهدات الزام‌آور ایجاد نماید و رفتاری از این دست

داشته باشد - که در اصطلاح **حکومت خارجی** نامیده می‌شود. این دو دنیا اگرچه بدین طریق با یکدیگر پیوند دارند، در عمل دو دنیای مجزا محسوب می‌شوند و ارزیابی‌های هنجاری انجام شده، این جدایی را پذیرفته است و بین دو حوزه نگرشگری اخلاقی، یعنی عدالت در داخل یک کشور و اخلاق بین‌الملل تمایز قائل شده است.

بنا به فرض، تحلیل اخلاقی تعاملی در مراحل آغازین سیر تکامل اندیشه اخلاقی پدیدار شد. تحلیل اخلاقی سازمانی که بر پایه شناخت **ماهیت متعارف** قواعد اجتماعی و همچنین درک تأثیرات تطبیقی، و اغلب آماری این قواعد استوار است، کار بیشتری را می‌طلبد. تا هشتاد سال پیش به فقرا و بیکارها به چشم افراد تنبل نگاه می‌شد. دلیل چنین نگرشی فقط این بود که افرادی که خاستگاه مشابهی با این گروه داشتند، توانسته بودند از سطح کارگران ساده آشپزخانه به مرتبه افراد میلیونر برسند. بسیاری از مردم در آن زمان از **تنگناهای ساختاری** موجود در جابه‌جایی‌های اجتماعی یعنی از محدود بودن مسیرهایی که به ثروت می‌رسد و اینکه ساختار بازارهای غالب برای سرمایه و نیروی کار به‌طور اجتناب‌ناپذیری موجب ایجاد آستان بیکاری و فقر می‌شود، اطلاعی نداشتند و به این نکته نیز واقف نبودند که می‌توان با طراحی دوباره و هوشمندانه قوانین، نرخ بیکاری و فقر را تحت تأثیر قرار داد. امروزه، پس از کینزی‌ها و طرفداران معاملات جدید آمریکایی و تحولات مشابه دیگر که در سطح ملی صورت گرفته، این موضوع بر همگان آشکار است و دولت‌ها در قبال تصمیماتی که از بابت طرح نهادی اتخاذ می‌کنند و تأثیرات این تصمیمات در برآورده ساختن یا عقیم گذاشتن نیازهای انسانی مسئول شناخته می‌شوند. این آگاهی - دیر هنگام ولی تحسین‌برانگیز - در فلسفه در اثر کلاسیک جان رالز به نام **نظریه عدالت** بیان شده است. رالز در اثر بزرگ خود پیوسته تأکید کرده است که نهادهای اجتماعی در ارزیابی اخلاقی جایگاه جداگانه‌ای دارند و برای بیان این جایگاه در ساختار عدالت، عبارت عدالت اجتماعی را مورد استفاده قرار داده است. این ابداع کلامی دست‌کم در فلسفه شفاهی در زبان انگلیسی باقی مانده است. از این جهت، واژه عدالت در حال حاضر به‌طور عمده در ارزیابی اخلاقی از قواعد اجتماعی (قوانین، رویه‌ها، پیمان‌ها و نهادهای اجتماعی) و فقط در موارد معدود در ارزیابی اخلاقی از رفتار و منش عاملان فردی یا جمعی پیروی می‌کند. در پی آنچه که رالز بنیان نهاده است، تمایز

بین تحلیل اخلاقی نهادی و تعاملی به مثابه تمایز بین عدالت و اخلاق تعبیر می‌شود. امروزه بیشتر دست‌اندرکاران فلسفه با مندرجات کتاب رالز و مواردی که وی در مورد آنها تأکید داشته است، آشنایی کافی دارند. در واقع محور اصلی بحث رالز تحلیل اخلاقی - نهادی به کار رفته در سازمان داخلی یک کشور بوده است. با وجود این، آنچه که هنوز ناشناخته باقی مانده، یا به تازگی در چند سال اخیر مطرح شده است، کشانیده شدن دامنه تحلیل اخلاقی - نهادی به عرصه روابط بین الملل است. با توجه به اینکه عرصه روابط بین الملل از دیرباز کوچک‌تر و قابل مطالعه‌تر از اعمال متنوع و بسیار پیچیده‌ای پنداشته می‌شد که در یک اجتماع مدرن رخ می‌دهد، این تأخیر زمانی چندان هم تعجب‌آور نیست. به نظر می‌رسد در جهانی چندعاملی که زمانی که اتفاقات بد در آن رخ می‌دهد، در بیشتر موارد شناخت طرف تقصیرکار مشخص است و بنابراین دیگر نیازی به تحلیل اخلاقی - نهادی وجود ندارد.

یابرجایی این چارچوب سنتی در اثر اخیر رالز درباره روابط بین الملل که *قانون ملت‌ها* نام دارد و چهار سال پیش، یعنی ۲۸ سال پس از انتشار کتاب *نظریه عدالت*، منتشر شد، آورده شده است. در کتاب نخستین رالز تحلیل اخلاقی - نهادی به کار رفته در عرصه روابط داخلی یک ملت نشان داده می‌شود. رالز در این کتاب پیشنهادی برای ارزیابی اخلاقی تطبیقی از روش‌های جایگزین طراحی نظم اجتماعی یک جامعه را ارائه می‌دهد. در کتاب اخیر رالز تحلیل اخلاقی - تعاملی به کار رفته در عرصه بین الملل نشان داده می‌شود. رالز در این اثر قواعدی را ارائه می‌دهد که باید بر رفتار کشورها حاکم باشد. تحلیل اخلاقی - نهادی، یعنی ایده ارزیابی تطبیقی سیستم‌های قواعد جایگزین در پرتو اثرات اخلاقی مهمی که هریک می‌تواند در پی داشته باشد، در نظریه نخست وجود ندارد.

برای روشن شدن مطلب باید اضافه کرد که این عدم تقارن در ساختار هر دو نظریه دیده می‌شود. نظریه بین الملل رالز دولا به‌ای است، در لایه نخست یک تجربه موقعیت اصلی و در لایه دوم فهرستی از قواعد که به‌طور مستقیم در مورد رفتار کشور نسبت به دیگری اعمال می‌شود، وجود دارد. نظریه داخلی وی از سه لایه تشکیل شده است، در لایه نخست یک تجربه موقعیت اصلی، در لایه دوم دو اصل عدالت (استاندارد رالز برای ارزیابی تأثیرات تطبیقی نهادهای اجتماعی جایگزین)، و در نهایت تمهیدات نهادی در

لایه سوم وجود دارد که قواعد رفتاری عوامل فردی و جمعی آن را خدشه‌دار نمی‌کند، اما قواعد تشکیل‌دهنده در آن وجود دارد، قواعدی که عوامل، نقش‌ها، و روابط خاص را ایجاد و تعریف می‌کند، نه اینکه فقط نقش هدایت کردن عواملی را که از پیش موجود است در یک فضای موجود داشته باشد. بدین ترتیب است که رالز نظریه داخلی عدالت خود را با نظریه بین‌الملل اخلاق (نه عدالت) تکمیل می‌کند.

مفهوم عدالت جهانی فاصله‌ای را که از دیرباز بین روابط داخلی و بین‌الملل وجود داشته، درهم می‌شکند و دامنه تحلیل اخلاقی نهادی را به کل موضوع گسترش می‌دهد. چه چیزی سبب انگیزش این جهت‌گیری دوباره شده است؟ یک انگیزه مهم تشخیص این نکته است که برداشت سنتی از جهان و روابط بین‌الملل که در آن فقط کشورها نقش دارند، رضایت‌بخش نیست. بر همگان آشکار است که این برداشت با پدیدار شدن و افزایش مقام عوامل جدید در عرصه بین‌الملل، مانند شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی و تشکلهای منطقه‌ای، و جاهت توضیحی خود را از دست داده است. در هر حال، آنچه که برای موضوع مورد بحث در حال حاضر، بسیار اهمیت دارد، تشخیص این واقعیت است که کفایت اخلاقی این مفهوم سنتی همواره دچار نقصان بوده است. این موضوع هرگز قابل پذیرش نبوده که علایق کشورها، یعنی علایق دولت‌ها، فقط در جهت ملاحظات باشد که از بابت اخلاقی در روابط بین‌المللی دخیل‌اند.

به عنوان مثال فرض کنید که قرارداد درازمدت صادرات نفت خام از نیجریه به انگلستان، که به دور از اجبار از جانب حکومت نظامی نیجریه، سانی آباچا، و دولت انگلستان (یا یک شرکت نفت انگلیسی) عقد شده است، در چارچوبی عقلایی – سنتی، باید بدون تردید عمل شود. بنا به اصل دوم رالز در مورد رفتار ملت‌ها، قرار بر این است که ملت‌ها پیمان‌ها و تعهدات خود را به‌جا آورند؛ اصل سوم نیز می‌گوید که مردم یکسان‌اند و طرف قراردادهایی هستند که آنان را نسبت به یکدیگر متعهد و ملزم می‌سازد، اما واقعیت این است که دولت نیجریه به‌شدت دچار فساد و زورگویی است، و ادامه حکومت این دولت در نیجریه تا حد زیادی به دوام قدرت نظامی متکی است. با این اوصاف، نفتی که دولت نیجریه می‌فروشد، آسیب‌ها و خطرات محیطی برای مردم نیجریه به دنبال دارد و درعین حال هیچ‌گونه منفعت ملموسی برای مردم به ارمغان

نمی‌آورد زیرا بخشی از عایدات آن نصیب یک گروه کوچک سیاسی می‌شود و بخش دیگر هم صرف خرید سلاح‌هایی می‌شود که برای سرکوب نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرد. معامله این سلاح‌ها هم طی قراردادی دیگر، که باز بدون اجبار بین دولت‌های آمریکا و نیجریه بسته شده است، صورت می‌پذیرد.

در اینجا یک پرسش بدیهی پیش می‌آید: کدام توافق آزاد و منصفانه بین یک حکومت دیکتاتوری نظامی و یک دولت یا یک شرکت خارجی، دو طرف قرارداد را محق می‌سازد که یک ملت را از منابع طبیعی خود محروم سازند و ثرویشان را به تاراج ببرند؟ این پرسش مادام که روابط بین الملل به مثابه عرصه جداگانه‌ای پنداشته شود که در آن هر کشور با دولت خود شناخته می‌شود، از دیده پنهان باقی می‌ماند. برعکس، هنگامی که پرسش دیده شود، چارچوب سنتی عقلانی به نحو بارزی به کسوت غیرقابل دفاع درمی‌آید. به این تشخیص نمی‌توان رسید که آن نظام بین‌المللی که حق رهبران کشورها را برای تفویض حقوق مالکیت منابع طبیعی کشور به دیگران و وام‌گیری از مراجع مختلف با شرط بدهکار کردن آیندگان، فقط به دلیل آنکه این رهبران قادرند در کشورهای خود قدرت اعمال کنند، به رسمیت می‌شناسد، از یک کاستی انکارناپذیر برخوردار است. این رسمیت حق وام‌گیری بین‌المللی و تفویض امتیاز منابع به دیگران، تعداد زیادی از دولت‌هایی را هدف قرار می‌دهد که شایسته نام و جایگاهی که به آنها داده می‌شود، نیستند. این امتیازات **فقرکننده**اند، زیرا عمل به آنها مردم یک کشور را که برخورداری از مشارکت سیاسی و مشارکت در منافع حاصل از منابع استقراضی یا حاصل از فروش منابع ملی، از آنها سلب شده است، به فقر می‌کشاند و به برخورداری آنها از امتیازات حاصل از این قراردادهای منجر نمی‌شود. این امتیازها **ظالمانه**اند زیرا به حکومت‌های دیکتاتوری امکان دسترسی به وجوهی را می‌دهند که توان آنها را در تثبیت قدرت خود افزایش می‌دهد و آنها حتی در وضعیت مخالفت تمام مردم سرزمین خود می‌توانند به حکومت ادامه بدهند. این امتیازها **نفاق‌افکن**اند زیرا انگیزه‌های قوی برای کسب و اعمال قدرت سیاسی غیرمردم‌سالارانه را به وجود می‌آورند و حاصل آنها براندازی‌ها و جنگ‌های داخلی است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه متداول است.

همان‌طور که اشاره کردم مفهوم عدالت جهانی جدایی سنتی بین روابط داخلی و

بین‌المللی را از میان برداشته و دامنه تحلیل اخلاقی نهادی را به کل موضوع می‌کشاند. این امر آشکار می‌کند چقدر ما شهروندان کشورهای دارا، در نهان در مورد ترسی دل مشغولی ذهنی داریم که افراد زیادی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته باید با آن به‌سر برند؛ ترسی که در خشونت و گرسنگی که بر آنان می‌رود ریشه دوانیده است.

چارچوب سنتی با آسان‌گیری عمل می‌کند؛ ما مسئولیت نظم نهادی جامعه خود و هرگونه گزند را که ممکن است از بابت این نظم بر شهروندانمان وارد آید، می‌پذیریم. ما مسئولیت اعمال دولت خود را در خارج از کشور هم در چارچوب گردن نهادن بر تعهدات و قوانین بین‌المللی - به‌ویژه آن دسته که در ارتباط با جنگ‌افروزی است - و همچنین به‌دلیل عمل به قراردادهای و پیمان‌نامه‌ها می‌پذیریم. در چنین چارچوبی مسئولیت خشونت و فقری که بر مردم کشورهای دیگر در داخل مرزهای مملکتشان وارد می‌آید، متوجه ما نیست.

چارچوب جدید عقلایی، که با اصطلاح **عدالت جهانی** شناخته می‌شود، سخت‌گیری بیشتری دارد. در کانون این چارچوب تأثیر علی طرح نظم نهادی جهانی بر پایه شرایطی قرار دارد که انسان‌ها در سراسر جهان با آن زندگی می‌کنند. از زمان پایان یافتن جنگ سرد، اجزای اصلی این نظم نهادی جهانی - از جمله سیستم تجارت بین‌المللی و قواعد حاکم بر مداخله نظامی - به‌طور اساسی دچار تحول و طراحی دوباره شده است. درحالی‌که دیگر اجزا - مانند برخورداری از امتیاز تصمیم‌گیری در مورد منابع ملی و وام‌گیری که پیشتر شرح داده شد - همچنان دست‌نخورده باقی مانده است. پس از پایان دوره جنگ سرد، هنگامی که قدرت‌های آتلانتیک شمالی در جایگاه کنترل جهان قرار گرفتند، راه‌های جایگزین متعددی برای شکل دادن و طراحی دوباره نظم نهادی جهانی پیش روی تصمیم‌گیران وجود داشت. بنابراین پرسشی که می‌توان مطرح کرد این است که سایر روش‌های جهانی‌سازی چه تأثیرات متفاوتی می‌توانست بر مردم سراسر جهان داشته باشد، برای مثال، اگر روش‌های دیگری مورد استفاده قرار می‌گرفت، روند خشونت، ظلم و فقر شدید چگونه تغییر می‌کرد و در پرتو چنین ارزیابی تطبیقی چگونه نظم نهادی جهان باید در چارچوب اخلاقی مورد قضاوت قرار گیرد؟

نظم نهادی جهانی به‌طور علی از دو جهت در معرض آسیب‌های مهم اخلاقی قرار

می‌گیرد، نخست آنکه قواعد این نظم به‌طور مستقیم بر مردم تأثیرگذار است. به‌عنوان مثال، معاهده سازمان جهانی تجارت را در نظر بگیرید که اجازه می‌دهد کشورهای دارا با توسل به وضع سهمیه‌ها، تعرفه‌ها و حقوق گمرکی برای محصولات ارزان‌قیمت و دادن یارانه به محصولات داخلی از بازارهای خود در مقابل واردات ارزان (محصولات کشاورزی، منسوجات، فولاد و غیره) حفاظت کنند. این‌گونه موازین انحصارخواه فرصت صادرات برای شرکت‌های کشورهای در حال توسعه را کاهش می‌دهد؛ همچنین با توسل به یارانه‌ها تولیدکنندگان ناکارآمد کشورهای دارا می‌توانند در بازارهای جهانی به قیمت پایین‌تر از تولیدکنندگان کشورهای ندار، محصولات خود را بفروشند و فرصت صادرات را از شرکت‌های مستقر در کشورهای در حال توسعه سلب کنند. طبق گزارش آنکتاد، کشورهای در حال توسعه در صورت نبود این محدودیت‌ها می‌توانستند سالانه هفتصد میلیارد دلار بر درآمد‌های صادراتی خود بیافزایند که این رقم سیزده برابر کل مبلغی است که به‌طور رسمی هر سال صرف کمک برای توسعه می‌شود. بنابراین این جنبه خاص از سیستم معاهده سازمان جهانی تجارت می‌تواند تأثیر عمیقی بر بروز فقر شدید در کشورهای در حال توسعه داشته باشد. اگر برداشت از واژه تأثیر در اینجا یک وجه شرطی به روش تطبیقی باشد و اگر سیستم معاهده سازمان جهانی تجارت جایی برای موازین انحصارخواه باقی نمی‌گذاشت، امروز فقر به‌مراتب کمتری در جهان وجود داشت. این مثال تأثیر مستقیم نظم نهادی جهانی را بر شرایط زندگی مردم سراسر جهان نشان می‌دهد.

قواعد نظم نهادی جهانی می‌تواند به‌صورت غیرمستقیم نیز، از طریق شکل بخشیدن به نظم نهادی داخلی، بر زندگی مردم تأثیرگذار باشد. حق تصمیم‌گیری در مورد امتیاز منابع ملی و وام‌گیری که در اختیار رهبران مستبد قرار دارد، نمونه بارزی از این موضوع است. این‌گونه امتیازات که به رهبران و دسته‌های ظالم اجازه می‌دهد خود را پشت اعمال قدرت و با انگیزه در اختیار نگهداشتن قدرت پنهان کنند، راه را برای دولت‌های فاسد و ظالم در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که منابع آن سهم بزرگی در اقتصاد ملی‌شان دارد و شهروندان عادی آن ابزار مقاومت در برابر ستم را در اختیار ندارند، باز می‌کند.

مطالب بیشتری در مورد این دو مثال وجود دارد که می‌توان گفت و باید گفته شود، اما هدف این مقاله نشان دادن بی‌عدالتی نیست، ولی منظور فقط نشان دادن این موضوع است که تحلیل اخلاقی نهادی به کار رفته در مورد نظم نهادی جهانی چه ماهیتی دارد.

حال که مشخص شد نظم جاری نهادی در جهان دچار خشونت و فقری است که اگر به نوع دیگری طراحی شده بود، تا این حد دستخوش خشونت و فقر نمی‌شد، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چه کسی مسئول شکل‌گیری نظم کنونی است و آیا طرفین مسئول می‌توانستند این مقدار خشونت و فقر شدید را پیش‌بینی و از آن اجتناب کنند؟ نقش اصلی در شکل‌گیری نظم نهادی جهانی در دوره پس از جنگ سرد را بیشتر دولت‌های کشورهای پیشرفته قدرتمند بازی کردند، در این مورد به‌ویژه باید از کشورهای گروه هفت نام برد. در جریان شکل‌گیری این نظم، دولت‌های نام‌برده وزن زیادی به منافع گروه برگزیده کسب و کار در داخل کشور دادند و توجه چندانی به منافع جمعیت ندار و آسیب‌پذیر کشورهای ضعیف معطوف نکردند. ناعادلانه بودن نظم نهادی حاصل را می‌توان با استدلال ثابت کرد. این نظم در چنان درجه‌ای از ناعادلانه بودن قرار دارد که بروز خشونت و فقر شدیدی که پیامد آن بود به مراتب شدیدتر از نظم جایگزینی است که در طراحی آن وزن بیشتر به منافع کشورهای فقیر و آسیب‌پذیر داده می‌شد. ابعاد مردم‌سالاری در کشورهای گروه هفت آن مقدار است که شهروندان آن مسئولیت نظم جهانی را که دولت‌هایشان در ایجاد آن دخالت داشتند و همچنین تأثیر تطبیقی این نظم بر زندگی انسان‌های جهان را می‌پذیرند. دست‌کم این نوعی از شناخت علل و عوامل اخلاقی است که در صورت تغییر جهت بحث‌های قاعده‌مند در مورد روابط بین‌الملل از اخلاق بین‌الملل به عدالت جهانی و گسترش دامنه‌های تحلیل اخلاقی نهادی به بیرون از مرزهای کشور، در کانون توجه قرار می‌گرفت.

اجازه دهید با دو استدلال علیه الگوی جدید عقلایی که ممکن است مدافعان چارچوب سنتی بین‌المللی اخلاق مطرح کنند، سخن را به پایان ببرم.

استدلال نخست می‌گوید که نظم نهادی جهانی تا جایی که کشورهای فقیرتر و ضعیف‌تر با آن موافق باشند، از نقد اخلاقی مصون است. نظر مطرح‌کنندگان استدلال آن

است که در برخی موارد رضایت ابراز شده، به عنوان مثال، به سیستم معاهده سازمان جهانی تجارت، مشکل آفرین بوده است. گروه اخیر مایل اند این امکان در نظر گرفته شود که تعدادی از کشورهای ضعیف، زیر انواع فشارها و از سر اکراه در مذاکرات حضور یافته‌اند و این کشورها برای ارزیابی مزیت پذیرش قواعد نامتقارن دسترسی به بازار که پیش پایشان افکنده شده در مقایسه با نپذیرفتن معاهده از تخصص کافی برخوردار نیستند. اینان مایل اند این نکته در نظر گرفته شود که قدرت معاملاتی کشورهای که وارد مذاکرات می‌شوند به نحو نامتناسبی تحت تأثیر اعمال تاریخی، از جمله استعمارگری، قرار دارد. ولی هنوز بر این ادعا مصرند مادام که کشورها آزادانه و از روی مصلحتشان با قواعد مشترک موافقت کرده باشند، این قواعد از بابت اخلاقی قابل قبول اند یعنی کسی که داوطلبانه خطر را می‌پذیرد، نباید از آسیب بگریزد.

طرفداران چارچوب جدید عدالت جهانی می‌توانند این استدلال را به سه دلیل مستقل از یکدیگر رد کنند:

✓ نخست، موافقت ابراز شده از جانب کشورها توسط دولت آن کشورها بوده است. اعلام رضایت دولت‌ها را نمی‌توان معادل ابراز رضایت از جانب مردمی دانست که آن دولت‌ها بر آنان حکمرانی می‌کنند، مگر آنکه دولت مورد نظر کمترین نیابت را در منافع مردمی که بر آن حکم می‌کند داشته باشد. بسیاری از دولت‌های حاکم بر کشورهای ندار فاقد این جنبه از کمترین نیابت هستند و موافقت آنها با معاهده سازمان جهانی تجارت، یا به صورت گسترده‌تر با نظم نهادی جهانی موجود، این نظم را از نقد اخلاقی مردمی که بر آنان حکم‌فرمایی می‌شود مصون نمی‌دارد. موافقتی که توسط حکومت‌های غیرمردم‌سالار کشورهای در حال توسعه، هر قدر هم که آزادانه و از روی صلاح دید اعلام شده باشد، نمی‌تواند حقوق مردم این کشورها را که به شدت مورد ظلم قرار گرفته‌اند از آنان سلب کند.

✓ دوم، طرفداران عدالت جهانی می‌توانند بگویند که یک دولت، حتی با کمترین نیابت از جانب مردم، نمی‌تواند با ابراز موافقت آزادانه و به مقتضای مصلحت، حقوق تفکیک‌ناپذیر مردم را از آنان سلب کند. این موضوع که این حقوق به دقت از چه اجزایی تشکیل شده است تا اندازه‌ای جای بحث دارد، اما آنچه که در سطح گسترده پذیرفته

شده، آن است که نمی‌توان حقوق افراد را سلب کرد، آنان را شکنجه داد یا به بردگی گرفت و آنان را از بنیادی‌ترین حقوق که برای بقای بشر لازم است، محروم نمود. مادام که نظم نهادی جهانی کنونی مسبب ایفا نشدن این حقوقی باشد که با پیش‌بینی اجتناب از این وضعیت امکان‌پذیر است، این نظم به واسطه ارائه موافقت مستقیم یا غیرمستقیم عده‌ای که حقوق تفکیک‌ناپذیر آنان در حال حاضر زایل شده است، قابل دفاع نیست.

✓ سوم، حتی اگر افرادی وجود داشته باشند که از اساسی‌ترین حقوق خود دست کشیده و به دولت خود این اختیار را بدهند که از جانب آنان این حقوق را سلب کند، این افراد باید در پایین‌ترین رده‌های سنی قرار داشته باشند. دامن‌نداری و خشونت در جهان امروز به زندگی کودکان کشیده شده است. نه کودکان و نه والدین آنان و نه دولت‌ها نمی‌توانند با آنچه که بر این کودکان از بابت نظم نهادی تحمیل شده و بنیادی‌ترین حقوق آنان را به نحو قابل پیش‌بینی و اجتناب‌پذیر زایل کرده است، موافقت کنند.

بنابراین استدلال اول رد می‌شود. نظم نهادی جهانی که - به‌طور قابل پیش‌بینی و اجتناب‌پذیر - خشونت و فقر شدید به دنبال داشته باشد، حتی به دلیل رضایت تمام دولت‌ها توجیه‌پذیر نیست.

استدلال دوم بر این محور استوار است که مقصود و مراد دولت‌ها حفظ و ارتقای منافع ملتشان است و بنابراین کشورهای دارا از هر نظر حق و اجازه دارند که در جهت تغییر نظم جهانی به نحوی منافع شهروندان آنها حفظ شود، تلاش نمایند.

بدون تردید واقعیت‌هایی هم در این استدلال وجود دارد. بدون تردید هیچ دولتی الزام ندارد که به منافع همه انسان‌ها در تمام جهان وزن یکسان بدهد، اما می‌تواند با معطوف ساختن توجه خاص به منافع مردم خود، در زمان حال و آینده آنان، جانب‌داری خود را نشان دهد. این گونه جانب‌داری البته حدود خاص خود را دارد.

جانب‌داری دولت‌ها حدودی اخلاقی و تعاملی دارد که بارز است. همان اندازه که تبعه‌های یک کشور مجاز نیستند مردم بی‌گناه را برای پیشبرد منافع خود بکشند، دولت آن کشورها نیز نمی‌تواند به نیابت از مردم این کار را بکند.

حدودی که برای جانب‌داری مجاز دولت در مورد شکل دادن به نظم نهادی جهانی وجود دارد، کمتر شناخته شده است، هرچند که هنوز برای بحث جا دارد. در حالت کلی، جانب‌داری فقط در چارچوب رعایت اصل عدالت در رفتارها که در سطح گسترده تحت قواعد از هر نظر بی‌طرفانه اعمال بشود، مشروعیت می‌یابد. این یک ایده شناخته شده است و در زمینه‌های متعدد مردم آن را پذیرفته‌اند. به عنوان مثال این نکته از هر نظر مورد قبول است که افراد تلاش خود را بر ارتقای منافع خود یا گروه خود، تیم ورزشی یا اقوام خود متمرکز کنند، مشروط بر آنکه این کار بر پایه رقابت عادلانه صورت بگیرد. از آنجاکه این جایگاه عادلانه پیش شرط اخلاقی برای جانب‌داری مجاز به شمار می‌رود، این جانب‌داری نمی‌تواند در مورد انهدام سطح زمینه عمل نیز صدق کند. برعکس، آن عده که از گروه خود جانب‌داری می‌کنند، به عنوان شرط مجاز بودن این جانب‌داری، باید به حفظ عدالت در جایگاه بزرگ‌تر اجتماعی نیز به طور بی‌طرفانه عنایت داشته باشند. برای مثال، هرکس در انتخاب در درون خانواده خود از هر نظر مجاز وقت و پول خود را صرف دریافت آموزش خوب برای فرزندان کند و موجب ارتقای آموزش کودکان دیگر نیز بشود، اما از نظر اخلاقی پذیرفته شده نیست که با استفاده از نفوذ سیاسی، فرد بتواند آینده کودکان خود را به قیمت زایل شدن دسترسی برابر کودکانی که جنسیت، رنگ یا طبقه اجتماعی‌شان متفاوت از فرزندان اوست، رقم بزند. به طور خلاصه آنکه داشتن تمایلات جانب‌دارانه در محیط کوچک و به طور عادلانه اشکالی ندارد، اما اگر به قیمت زیر پا گذاشتن عدالت خود این محیط کوچک باشد، داشتن این تمایلات جایز نیست. شرط کمترین حد انصاف در یک رقابت نباید خود به هدف رقابت تبدیل شود. از این رو حد عدالت، حد نهادی جانب‌داری دولت از منافع شهروندان خود آن است که هرگز حد انصاف را در نظم نهادی جهانی پایمال نکند. توسل به جانب‌داری مجاز نمی‌تواند تحمیل یک نظم نهادی جهانی ناعادلانه، توسط قدرتمندترین دولت‌های موجود در جهان، را که تحت آن حق شروع زندگی عادلانه اکثریت نوع بشر به نحوی قابل پیش‌بینی و اجتناب‌پذیر از آنان سلب شده باشد، توجیه کند.

در این مقاله تلاش شده است که اصطلاح **عدالت جهانی** در چارچوبی روشن‌گرانه به خوانندگان انتقال داده شود. نکته مجزا از این چارچوب تأکیدی است که بر تحلیل علی

و اخلاقی از نظم نهادی جهانی در تقابل با عوامل امکان‌پذیر جایگزین آن وجود دارد. در این رویکرد کلی بر عدالت جهانی، برداشت‌های متمایز در مورد عدالت جهانی در مقایسه با آنچه که معیارهای خاص از عدالت جهانی ارائه می‌دهد، وجود دارد، اما این معیارها در یک نکته اشتراک دارند و آن تأکید بر این پرسش است که نظم نهادی جهانی فعلی در مقایسه با جایگزین‌های امکان‌پذیر خود، در ارتباط با منافع اساسی انسانی که از دیدگاه اخلاقی مهم است، تا چه اندازه کارکرد خوبی داشته است؟ با گسترده‌تر شدن پوشش تحلیل اخلاقی نهادی به بیرون مرزهای یک کشور، چنین پرسشی بدین‌گونه مطرح می‌شود که چگونه در جهان امروز می‌توان موارد بروز شدید نداری و خشونت را، نه تنها از طریق رفتار بهتر دولت‌ها، در داخل کشور و در سطح بین‌الملل، که به‌طور مؤثرتر از طریق اصلاح‌های نهادی، رفع کرد؟ هدف دستیابی به جهانی که انواع رفتار دولت‌ها را به‌واسطه تعدیل اختیارهایی که در دست دولت‌هاست و مشوق‌هایی که با آن سروکار دارند، تعدیل می‌کند.

اهمیت رویکرد عدالت جهانی فراتر از حوزه فلسفی است. این امر در توانمندسازی شهروندان عادی - به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته - از این بابت اهمیت حیاتی دارد که با موقعیت و مسئولیت‌های اخلاقی خود آشنایی کافی پیدا کنند. عدالت جهانی همچنین برای دانشمندان علوم اجتماعی و به‌ویژه اقتصاددانان توسعه، برای فائق آمدن بر تعصب به آنچه که در این مقاله ملت‌خواهی توضیحی خوانده شده است، و بر تمایلشان برای توجیه وجود نداری و گرسنگی در قالب عوامل علت و معلولی که خاص جوامعی است که در آن اتفاق می‌افتد، بسیار مفید است. این توضیحات ملی‌خواه، هر قدر هم که موثق و مفید باشد، باید با کنکاشی اساسی در تأثیرات تطبیقی عوامل نهادی جهانی بر بروز نداری گسترده در جهان تکمیل گردد. مایه خرسندی است که موضوع توسعه رویکرد عدالت جهانی درست مانند جغد مینروا بال‌های خود را پیش از غروب آفتاب باز کرده است و فلسفه می‌تواند موجب انگیزش ادراکی در اقتصاد، علوم سیاسی و سیاست بشود. اینکه این انگیزش چه تأثیراتی به دنبال خواهد داشت، موضوعی است که در آینده روشن خواهد شد.

منابع و مأخذ

- Aiken, Will and Hugh LaFollette, (eds.). (1996). *World Hunger and Morality*, Upper Saddle River, N. J. Prentice Hall.
- Alesina, Alberto and David Dollar (2000). "Who Gives Foreign Aid to Whom and Why?", *Journal of Economic Growth* 5, p. 33-64, <http://papers.nber.org/papers/w6612>.
- Amdur, Robert (1977). "Rawls's Theory of Justice: Domestic and International Perspectives", In *World Politics* 29:3, 438-461.
- Barry, Brian Roland Pennock and John Chapman, (eds.). (1982). "Humanity and Justice in Global Perspective", In *Ethics, Economics, and the Law*, New York, New York University Press.
- _____ David Miller and Larry Siedentop, (eds.). (1983). "Self-Government Revisited", In *The Nature of Political Theory*, Oxford, Clarendon Press.
- _____ (1989). *Theories of Justice*, Berkeley, University of California Press.
- Beitz, Charles (1979). *Political Theory and International Relations*, Princeton, Princeton University Press.
- _____ (1983). "Cosmopolitan Ideals and National Sentiment", *Journal of Philosophy* 80, 591-600.
- Beitz, Charles et al. (eds.) (1985). *International Ethics*, Princeton, Princeton University Press.
- Cavallero, Eric (2002). "Sovereignty and Global Justice", Doctoral Dissertation, Yale University Philosophy Department.
- Chen, Shaohua and Martin Ravallion (2001). "How Did the World's Poorest Fare in the 1990s?", In *Review of Income and Wealth* 47, 283-300.
- Congressional Research Service (1994-2001). *Conventional Arms Transfers to Developing Nations*, www.fas.org/asmp/resources/govern/crs-rl31529.pdf.
- Correa, Carlos (2000). *Intellectual Property Rights, the WTO and Developing Countries, The TRIPs Agreement and Policy Options*, London, Zed Books.
- Crocker, David A. and Toby Linden, (eds.). (1998). *Ethics of Consumption: The Good Life, Justice and Global Stewardship*, Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
- Danielson, Peter (1973). "Theories, Intuition, and the Problem of World-Wide Distributive Justice", In *Philosophy and the Social Sciences* 3, 331-340.
- Dasgupta, Partha (1993). *An Inquiry into Well-Being and Destitution*, Oxford, Oxford University Press.
- Demarco, Joseph P. (1981). "International Application of the Theory of Justice"

- In *Pacific Philosophical Quarterly* 62, 393-402.
- Diamond, Jared (1999). *Guns, Germs, and Steel: The Fates of Human Societies*, New York, Norton.
- Falk, Richard (1983). *The End of World Order*, New York, Holmes and Meier.
- FAO (United Nations Food and Agriculture Organization), *The State of Food Insecurity in the World 1999*, www.fao.org/news/1999/img/sofi99-e.pdf.
- Goodin, Robert E. (1988). "What Is so Special about our Fellow Countrymen?", *Ethics* 98, 663-86.
- Griffin, Keith (1978). *International Inequality and National Poverty*, London, Holmes Meier.
- Habermas, Jürgen (1995). "Kants Idee des Ewigen Friedens — aus dem Historischen Abstand Von 200 Jahren", *Kritische Justiz* 28:3, 293-319.
- Harrison, Lawrence E. and Samuel P. Huntington, (eds.). (2001). *Culture Matters: How Values Shape Human Progress*, New York, Basic Books.
- Höffe, Otfried (1999). *Demokratie im Zeitalter der Globalisierung*, München, Beck Verlag.
- ILO (International Labor Organization) (2002). *A Future Without Child Labour* www.ilo.org/public/english/standards/decl/publ/reports/report3.htm.
- Kant, Immanuel and Hans Reiss, (ed.) (1970). *Kant's Political Writings*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Lam, Ricky and Leonard Wantchekon (1999). 'Dictatorships as a Political Dutch Disease, Working paper, 19 January, Economic Growth Center, Yale University, Center Discussion Paper No. 795. <http://econpapers.hhs.se/paper/wopyalegr/>.
- Landes, David (1998). *The Wealth and Poverty of Nations: Why Some Are So Rich and Some So Poor*, New York, Norton.
- Mandle, Jon (2000). "Globalization and Justice". *Annals of the American Academy* 570, 126-39.
- Milanovic, Branko (2002). "True World Income Distribution, 1988 and 1993: First Calculation Based on Household Surveys Alone", *The Economic Journal* 112, 51-92, www.blackwellpublishers.co.uk/specialarticles/ecoj50673.pdf.
- Mill, John Stuart (1978). *On Liberty*, [1859], Indianapolis, Hackett.
- Miller, David Andrew Hurrell and Ngaire Woods, (eds.) (1999). "Justice and Global Inequality", In *Inequality, Globalization and World Politics*, Oxford, Oxford University Press.
- _____ (2000). "National Self-Determination and Global Justice", In *Citizenship and National Identity*, Cambridge: Polity Press.

- _____. "National Responsibility and International Justice Forthcoming in Deen Chatterjee", (ed.). *The Ethics of Assistance: Morality and the Distant Needy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Monbiot, George (2003). *The Age of Consent: A Manifesto for a New World Order*, London, Flamingo.
- Murphy, Liam (1999). "Institutions and the Demands of Justice", *Philosophy and Public Affairs* 27, 251-91.
- _____. (2000). *Moral Demands in Non-Ideal Theory*, Oxford, Oxford University Press.
- Nagel, Thomas, Peter Brown and Henry Shue, (eds.) (1977). "Poverty and Food: Why Charity Is Not Enough", In *Food Policy: The Responsibility of the United States in the Life and Death Choices* New York, The Free Press.
- _____. (1979). *Mortal Questions*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Nickel, James (1987). *Making Sense of Human Rights*, Berkeley, University of California Press.
- Nussbaum, Martha and Amartya K. Sen (eds.) (1993). *The Quality of Life*, Oxford, Oxford University Press.
- O'Neill, Onora (1974). "Lifeboat Earth", *Philosophy and Public Affairs* 4, 273-92.
- _____. (1986). *Faces of Hunger*, London, Allen and Unwin.
- Plato (1974). *The Republic*, Translated by G. M. A. Grube. Indianapolis, Hackett.
- Pogge Thomas W. (1983). *Kant, Rawls, and Global Justice*, Ann Arbor, University Microfilms International.
- _____. (1989). *Realizing Rawls*, Ithaca, Cornell University Press.
- _____. (1994). "An Egalitarian Law of Peoples", In *Philosophy and Public Affairs* 23/3 195-224.
- _____. (December 1999). "Understanding Human Rights", <Chinese> In *21st Century* 56, 61-75.
- _____. (2001). "Rawls on International Justice" in *Philosophical Quarterly* 51/203 246-253.
- _____. (ed.) (2001). *Global Justice* Oxford, Blackwell.
- _____. (2002). "Economic Justice, National and Global", <Chinese> in *Dushu* 2002/1, 3-9.

- _____ (2002). *World Poverty and Human Rights: Cosmopolitan Responsibilities and Reforms*, Cambridge: Polity Press.
- _____ (2004). "Assisting the Global Poor", Forthcoming in Deen K. Chatterjee, (ed.) *The Ethics of Assistance: Morality and the Distant Needy*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- _____ Stephen Shute and Susan Hurley, (eds.) (1993). "The Law of Peoples", In *On Human Rights*, New York, Basic Books.
- _____ (1999). *The Law of Peoples*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Richards, David A.J in Roland Pennock and John Chapman, (eds.) (1982). "International Distributive Justice", *Ethics, Economics and the Law*, New York, New York University Press.
- _____ (1996). *Rome Declaration on World Food Security*, www.fao.org/wfs/.
- Ross, Michael L. (1999). "The Political Economy of the Resource Curse", *World Politics* 51, 297-322.
- Scanlon, Thomas M. (1999). *What We Owe to Each Other*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Scheffler, Samuel (2001). *Boundaries and Allegiances*, Oxford, Oxford University Press.
- Sen, Amartya K. (1981). *Poverty and Famines*, Oxford, Oxford University Press.
- Shue, Henry (1996). *Basic Rights*. [1980]. Princeton, Princeton University Press, 1996.
- Simon, Robert L (1983). "Global Justice and the Authority of States", In *Monist* 66/4, 557-72.
- Singer, Peter. "Famine, Affluence and Morality", *Philosophy and Public Affairs* 1, 229-43.
- _____ *One World: The Ethics of Globalization*, New Haven: Yale University Press.
- Stiglitz, Joseph (2002). *Globalization and Its Discontents*. Harmondsworth, Penguin.
- Tan, Kok-Chor (2000). *Toleration, Diversity, and Global Justice*, University Park, The Pennsylvania State University Press.
- _____ (1978). Tobin, James. "A Proposal for International Monetary Reform", *Eastern Economic Journal* 4, 153-159.

- _____ (1992). *UDHR (Universal Declaration of Human Rights in Twenty-Four Human Rights Documents*, New York, Columbia University Center for the Study of Human Rights.
- UNCTAD (United Nations Conference on Trade and Development) (1999). *Trade and Development Report 1999*, New York, UN Publications.
- Unger, Peter (1996). *Living High and Letting Die: our Illusion of Innocence* Oxford, Oxford University Press.
- Unger, Roberto (1998). *Democracy Realized: The Progressive Alternative* London, Verso.
- _____ (2000). *UN Millennium Declaration*, General Assembly Resolution 55/2. (2000), www.un.org/millennium/declaration/ares552e.htm.
- UNICEF (United Nations Children's Fund), (2002). *The State of the World's Children 2002*, New York, UNICEF. [www.unicef.org/sowc02 /pdf/sowc2002-eng-full.pdf](http://www.unicef.org/sowc02/pdf/sowc2002-eng-full.pdf).
- USDA (United States Department of Agriculture) (1999). *U.S. Action Plan on Food Security*, www.fas.usda.gov/icd/summit /pressdoc.html.
- Wallerstein, Immanuel (1979). *The Capitalist World Economy*, Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (2000). *The Essential Wallerstein*, New York: New Press.
- Walzer, Michael (1977). *Just and Unjust Wars*, New York: Basic Books.
- _____ (1980). "The Moral Standing of States", *Philosophy and Public Affairs* 9, 209-29.
- Wantchekon, Leonard (1999). "Why do Resource Dependent Countries Have Authoritarian Governments?" Working Paper, Yale University, 12 December 1999, www.yale.edu/leitner/pdf/1999-11.pdf.
- WHO (World Health Organization) (2001). *The World Health Report 2001* Geneva: WHO Publications. www.who.int/whr/2001.

فصل چهارم

عدالت اقتصادی در

جهان پسانوین

نرگس نجفی

مقاله حاضر ترجمه مقاله‌ای با عنوان "Economic Justice in a Postmodern World" است که توسط Jone E. Johnson در نشریه *Humanism Today* در سال ۱۹۹۳ انتشار یافته است.

در حال حاضر ارائه یک برنامه کلی در خصوص چشم‌انداز انسان‌خواه از عدالت اقتصادی مقدور نیست، اما تلاش می‌کنم خلاصه‌ای از برخی نگرانی‌های جدی و اساسی درباره عدالت اقتصادی که انسان‌خواهان با آنها مواجه هستند را توضیح دهم و برخی موضوعات کلیدی نشئت گرفته از نوگرایی و پسانوینی را نیز به تصویر بکشم تا به آنچه از این مناظره می‌توان آموخت، اشاره‌ای داشته باشم.

مایلم سخنم را با تاریخچه انسان‌خواهی سازمان‌یافته آغاز نمایم. بیانیه انسان‌خواهی سال ۱۹۳۳ در بند چهاردهم خود درباره این موضوع چنین نوشته است که: انسان‌خواهان متقاعد شده‌اند که جامعه زیاده‌خواه و سودپرست موجود، خود را ناتوان جلوه داده است و نیازمند تغییری اساسی در شیوه‌ها، کنترل و انگیزه‌های خود است. سرانجام، یک نظام اقتصادی همگانی و جمعی باید تثبیت شود تا امکان توزیع عادلانه وسایل زندگی وجود داشته باشد. هدف انسان‌خواهان، آزادی و ایجاد جامعه‌ای جهانی است که در آن افراد داوطلبانه و هوشیارانه بتوانند در دستیابی به نفع عمومی با یکدیگر همکاری نمایند. انسان‌خواهان خواستار زندگی جمعی در جهانی شراکتی هستند.

چهل سال پس از نخستین بیانیه، بیانیه دوم انسان‌خواهان نیز در خصوص یک نظام

اقتصادی مردم‌سالار صادر شد. این موضوع در قالب دو نکته مجزا، به شرح زیر مورد بحث قرار گرفته است:

✓ در بند دهم آمده است که جوامع انسانی نباید نظام‌های اقتصادی را تنها با ایدئولوژی و علم معانی و بیان ارزیابی نمایند، اما باید به این نکات نیز توجه داشته باشند که تا چه اندازه درصدد افزایش رفاه اقتصادی برای همه افراد و گروه‌ها هستند و چقدر مایل‌اند فقر و سختی را کاهش دهند یا رضایت انسان را جلب نمایند و کیفیت سطح زندگی را بالا ببرند. از این‌رو راه برای نظام‌های متفاوت اقتصادی باز است. ما باید اقتصاد را به‌صورت مردم‌سالار درآوریم تا چگونگی پاسخ‌دهی آن به نیازهای انسان را ارزیابی کنیم و از این رهگذر نتایج را برحسب نفع عمومی به‌دست آوریم.

✓ در بند پانزدهم در بخش مربوط به جامعه جهانی آمده است که تا زمانی که مشکلات دیگر رشد و توسعه اقتصادی را ملت نتواند حل کند، ملت‌های پیشرفته به لحاظ اخلاقی ملزم‌اند تا با ارائه ابزارهای اقتصادی، کشاورزی، پزشکی و فنی به ملت‌های در حال توسعه مساعدت نمایند. از این نکته می‌توان چنین نتیجه گرفت که فقر جهانی باید متوقف شود و خاتمه یابد. بنابراین، عدم توازن و بی‌تناسبی در ثروت، درآمد و رشد اقتصادی باید براساس یک اصل جهانی کاهش یابد.

در بخش‌های دیگر بیانیه شماره دو انسان‌خواهان، به سایر موضوع‌های مربوط به عدالت اقتصادی پرداخته شده است. شایان ذکر است که دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی محض، خواه سرمایه‌دار و خواه کمونیست، اغلب در قالب اعتقادات مذهبی یا ایدئولوژیک عمل می‌کند. در بیانیه مزبور به توانایی تجاری کردن به‌منظور کم‌ارزش نمودن وجود انسان که موضوعی مشابه با پسانوینی است نیز اشاره شده است. تعهد نسبت به یک جامعه باز و مردم‌سالار، اقتصاد و محل کار را نیز شامل می‌شود. اقدام‌های گسترده در تصمیم‌گیری اقتصادی یک هدف به‌شمار می‌آید.

خواستن برابری اخلاقی مستلزم برابری فرصت‌هاست. افراد را باید تشویق کرد تا در بهبود وضعیت خویش همکاری کنند، اما تا زمانی که این امر تحقق نیابد، جامعه باید وسایل برطرف کردن نیازهای اصلی آنها را در زمینه‌های فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی فراهم سازد. بازگو کردن موضوع دیگر پسانوینی موجب نگرانی افرادی می‌شود که مورد توجه

جامعه نیستند یا به نوعی به‌دست فراموشی سپرده شده‌اند. بیانیه ۱۹۷۳ با نگرانی‌های بوم‌شناختی مرتبط است. در این راستا بیانیه خواستار برنامه‌ریزی مشترک به‌منظور ایجاد ثروت و حفاظت مسئولانه، بدون بهره‌برداری از منابع طبیعی و با توجه به وجدان اجتماعی، شده است.

برشمردن این نگرش‌ها که از دو بیانیه انسان‌خواهان نشئت گرفته، یادآور آن است که انسان‌خواهان در دنیای نوین یا در جهان پسانوین، متفکرانه به عدالت اقتصادی روی آورده‌اند. اما با توجه به اظهارات بسیط بیانیه شماره یک ۱۹۳۳ که به‌تدریج به پیشنهادات اقتصادی یکپارچه‌تر و مفصل‌تر بیانیه شماره دو ۱۹۷۳ منتهی شد، اگر ما امروز همین قدر دریابیم که طرز تفکر انسان‌خواهان در قرن بیست‌ویکم در مورد عدالت اقتصادی چگونه است، حرف‌های بسیاری برای گفتن خواهیم داشت.

پسانوینی، وضعیت اخیر ما را به‌عنوان دوره پسایدئولوژی و حتی پایان تاریخ به تصویر می‌کشد. دولت‌های مارکسیستی سقوط کرده‌اند، اما نظام سرمایه‌داری بازار آزاد همچنان درصدد توسعه ارزش‌هاست تا بتواند آنها را جایگزین ارزش‌های قبلی نماید. سوسیالیسم مارکسیستی، دیدگاه اجتماعی انسان‌خواهی مارکس و انگلس را به یک نظام سیاسی استبدادی مرتبط می‌کند. بدون کمونیسم به‌عنوان یک نکته انحرافی، شاید بتوان دوباره درباره ایده سوسیالیسم مردم‌سالار مجدانه به بحث و گفت‌وگو پرداخت.

من معتقدم که عبارت نفع عمومی مندرج در بیانیه شماره دوم باید به‌عنوان یک اصل راهنما در نظام اقتصادی انسان‌خواهان به‌شمار آید. درواقع، اصل مزبور ایده نوخواهی فرد را با ایده نظم اجتماعی در پسانوینی تلفیق می‌نماید. ارتباط نفع فردی و نفع اجتماعی به نفع عمومی و پی بردن به افزایش منافع فردی و ارتباطات واقعی بین آنها منتهی می‌شود.

ذکر یک مثال می‌تواند مطلب را روشن کند. بیکاری مزمن آشکارترین مشکل اشخاص بیکار است. زمانی که افراد نتوانند با کار کردن نیازهای اصلی اقتصادی خود را برطرف نمایند و هنگامی که دولت به‌اندازه کافی برای رفع نیازهای شهروندان تلاش نکند، به ارزش و اعتبار انسان لطمه وارد می‌شود. پناهگاه، غذا، مراقبت پزشکی به‌اندازه کافی در جامعه جهانی وجود ندارد.

اما بیکاری مزمن، تنها ارزش و اعتبار افرادی را که گرفتار آن شده‌اند، مورد حمله قرار نمی‌دهد و افراد شاغل نیز بسیار نگران می‌شوند که مبدا بیکاری گریبان آنها را نیز بگیرد. میزان بیکاری و دستمزدهای واقعی کارکنان شاغل به نوعی با هم در ارتباط است (هرینگتون، ۱۹۸۰). زمانی که بیشتر نگرانی افراد در مورد خفت و خواری برخاسته از بیکاری یا از دست دادن بیمه درمانی و حتی سرپناه باشد، شاید این افراد در سازمان‌دهی جمعی یا در اعمال حمایت‌های قانونی، مثل قوانین ایمنی نیروی کار، قوانین ضد مزاحمت و آزار و اذیت یا قوانین خلاف کاران نقش کمتری را ایفا نمایند. نظر به اینکه بیکاری مزمن افراد را در نظام از هم جدا می‌کند و به نفع عمومی نیز آسیب می‌رساند، برطرف کردن مشکل بیکاری، یکی از هدف‌های نظام اقتصادی انسان‌خواه است.

در عصر پسانوین، نظام اقتصادی، سیاسی، فلسفی و سایر نظام‌های مربوط به افکار بشر مشروط به علاقه و گرایش فرد است. زمانی که افراد به این تشخیص برسند که خوب و بد و دقت و صحت عملکرد نظام‌ها را تشخیص بدهند، دیگر نمی‌توانند از گرایش‌های خود صرف‌نظر کنند. افراد باید نسبت به نظامی که مدعی واقع‌بینی و انصاف است، مردد و درعین‌حال صادق باشند و گرایش‌های خود را از سر حوصله و با مشورت و دقت انتخاب و معرفی نمایند، زیرا ارزش‌های حکومت‌ها به نوعی با ارزش‌های انسان‌ها هماهنگی و سازگاری باید داشته باشند.

ال گور معاون رئیس‌جمهور ایالات متحد بر این باور بوده است که به‌نظر می‌رسد مقیاس‌های عینی، مانند محصول ناخالص ملی باید دوباره تعریف شود (ال گور، ۱۹۹۲). در عمل ثابت شده است که هر دو نظام سرمایه‌داری و کمونیسم بدون کنترل نتوانسته‌اند کاهش درازمدت سرمایه طبیعی، نظیر منابع طبیعی، را در تعریف بهره‌وری خود مورد توجه قرار دهند. در ساده‌ترین تعریف، بهره‌وری یعنی تولید بیشتر در برابر همان منابع یا همان تولید با کمترین منابع. محاسبات اخیر علاوه بر نادیده گرفتن تأثیر درازمدت زیست‌محیطی، تأثیر بر سرمایه انسانی در صورت بروز بیکاری و استخدام‌های نادرست را نیز مدنظر قرار نداده است. اندازه‌گیری بهره‌وری باید به تفکیک تأثیر عوامل، در کاهش یا نوسازی منابع طبیعی و سرمایه انسانی صورت پذیرد.

علاوه بر این، بحث اخیر درباره کسری‌های مالی، که ماریان رایت ادل من آن را کسری

ملی منابع انسانی می‌نامد را بی‌اساس قلمداد می‌کند (ادل من، ۱۹۹۲). ضعف سرمایه‌گذاری در توسعه اصول اخلاقی، بهداشت، آموزش و امنیت انسان‌ها، سرمایه انسانی ما را به‌هدر می‌دهد و از این رهگذر ارزش و اعتبار انسانی کم‌رنگ جلوه می‌نماید، و درعین حال پتانسیل اقتصادی آینده نیز کاهش می‌یابد.

پسانوینی متضمن نوعی شک‌گرایی شدید نسبت به ایده نوینی و انسان‌خواه فرد مستقل و خودکنترل شده است. فردخواهی افسارگسیخته، موجب بروز مشکلات اقتصادی بسیار زیادی شد که در سال ۱۹۹۲ اقتصادهای پیشرفته با آن مواجه بودند. در نتیجه محققان به این نتیجه رسیده‌اند که این‌گونه فردخواهی با وعده دادن به ایجاد ارتباط متقابل کاذب، بیشتر از آنچه که باید، سود برده است (گالبریت، ۱۹۹۲). تجربه بارزتر انسان‌خواهان با وجود ذره‌گرایی فردی تفکر نوین که سبب شده است تک‌تک افراد گروه‌ها واجد اهمیت ویژه شوند و دیدگاه پسانوین افراطی که هرگز فرد را در نظر نمی‌گیرد، نمایانگر مفهوم ارتباط متقابل افراد یک جامعه است (دالی، ۱۹۹۲).

امروز گفته می‌شود که جامعه صنعتی نوین به‌سمت جامعه پسا صنعتی یا عصر دانش و اطلاعات سوق پیدا کرده است (لیوتارد، ۱۹۹۲). زمانی که پیش‌بینی‌ها در مورد خدمات اقتصادی از ایجاد مشاغل بیشتر با پرداخت بهتر حکایت دارد ولی این حکایت در عمل نادرست از آب درآمد، افزایش مرکزیت اقتصادی دانش و اطلاعات تأثیر بسزایی پیدا می‌کند.

یکی از پیامدهای گردش سرمایه، اطلاعات و قدرت بدون مداخله در سراسر مرزهای ملی، تأسیس شرکت‌های چندملیتی است. خود سرمایه به‌جای اینکه ملموس باشد نامشخص است (دالی و کاب). اگر پسانوینی بتواند ماهیت اشخاص بدون ارتباط را مورد تردید قرار دهد، پس به احتمالی افراد حق دارند این پرسش را مطرح نمایند که آیا در ایالات متحد برخورد با شرکت‌ها مشابه برخورد با افراد خصوصی است و آیا به شرکت‌ها هم حق آزادی بیان داده می‌شود؟ در وضعیتی که کنترل شرکت‌های چندملیتی و رای توانایی دولت ملی باشد، ایجاد شکل‌های جدید سازمان سیاسی به‌منظور گسترش مشارکت متکی به مردم‌سالاری در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی ضرورت دارد.

همچنین عصر اطلاعات، خلوت شخصی را بر هم‌می‌زند و نوعی وابستگی را ایجاد

می‌نماید. به‌طور کلی، با وجود شبکه‌های رایانه‌ای، پایگاه‌های اطلاعاتی و تسهیلاتی مانند کارت‌های اعتباری که امروزه کم‌وبیش در شمار نیازهای پایه‌ای افراد در جوامع پیشرفته محسوب می‌شود، بیشتر زندگی افراد را کتاب‌های عمومی تحت‌اللفظی تشکیل می‌دهند که فقط افراد دارای انرژی، خلاقیت و پول می‌توانند جهت دستیابی به اطلاعات از آنها استفاده کنند. به‌عنوان مثال وقتی شخصی از کارت اعتباری خود برای خرید بلیت هواپیما، غذا یا هدیه استفاده می‌کند، هر کس که بخواهد می‌تواند در صورت لزوم به مکان آن شخص پی ببرد. به‌واقع زندگی خصوصی دیگر مفهوم اصلی عصر نوینی انسان‌خواه خود را از دست داده است. در عصر پسانوین، اطلاعات مربوط به آنچه که در اصطلاح زندگی خصوصی افراد گفته می‌شده است، یک کالای اقتصادی دیگر قلمداد می‌شود.

فرهنگ جمعی، یعنی مبدل شدن فرهنگ به فقط کالای جدید، دستیابی به هدف‌های مربوط به عدالت اقتصادی را پیچیده می‌کند. این کار با ممانعت از تشکیل نظام سیاسی مردم‌سالار خواستار برقراری عدالت اقتصادی و تقویت آن، یا دست‌کم تهدید به ممانعت از تشکیل این نظام، صورت می‌پذیرد.

درست همان‌گونه که صنعت تبلیغات قادر بوده است کمال فیزیکی را به یک جام مقدس مبدل نماید و زنان را وادارد تا زمان و هزینه غیرمعارفی را صرف زیبایی و ظاهر خود کنند (ولف، ۱۹۹۱ و فلودی، ۱۹۹۱)، سیاست هم به یک بازی مبدل شده است که نقطه ضعف و شکننده آن اقتصاد است. سیاست در جهان پسانوین فقط یک کالای دیگر است. هر فرد میلیاردی که در پی دستیابی به بالاترین مقام سیاسی، از جمله ریاست جمهوری باشد، با مناعت می‌تواند رسانه‌های گروهی را در اختیار بگیرد و مبلغی را به مردم بپردازد تا آنها درخواست‌ها و انتظارات خود را از وی از طریق این رسانه‌ها مطرح نمایند. هر تلاش انسان‌خواه در حوزه عدالت اقتصادی، باید روند اصلاحات سیاسی را که همواره در جریان است، مورد توجه قرار دهد.

عصر پسانوین به‌ویژه در تعریف هدف‌های سیاسی سودآوری ندارد. برخی پسانوینی‌ها نومحافظه‌کارانی‌اند که در رد کردن هر نوع نظر و ایده منطقی به پوچگرایی گرایش دارند و به نقد و بررسی جامعه نوین می‌پردازند، اما اجازه نمی‌دهند موضوع مهمی که ممکن است به اقدام سیاسی یا اخلاقی منجر شود، به‌اندازه کافی مورد نقد و بررسی قرار گیرد. سایر

پسانوینی‌ها که مثبت‌خواه‌اند، از گروه‌های فعال، مانند بسیاری از طرف‌داران زنان بومی یا آنهایی که درخصوص به‌کارگیری افراد طرد شده به لحاظ نژادی، جنسیت، توانایی یا طبقاتی فعالیت دارند، تشکیل شده‌اند. با توجه به تأکید بر اعطای اختیار تام به افراد مزبور، گرایشی به‌سوی دیدگاه اقتصادی و سیاسی به‌وجود آمده است که به‌موجب آن لازم است در قرن ۲۱ یک تربیون انسان‌خواه وجود داشته باشد.

آلودگی و خسارت‌های بوم‌شناختی، مانند یک شرکت چندملیتی، توجهی به مرزهای ملی ندارد. بیانیه دوم انسان‌خواهان این موضوع را مدنظر قرار داده است و خواستار برنامه‌ریزی و مساعدت زیست‌محیطی بین‌المللی در روند توسعه شده است. انسان‌خواهان عصر نوین اغلب بدون هیچ پرسشی درباره بالا بردن سطح رفاه بشر، با رشد و توسعه اقتصادی موافقت دارند. نقاد پسانوینی بیشتر درصدد است تا توسعه‌ای را که همواره هدفی مثبت تلقی می‌شود، با آشکار کردن ریشه‌های آن در انجمن‌های دانشگاهی، یعنی جایی که افراد آن ممکن است از ثروت کافی برخوردار نباشند، اما دست‌کم در آسایش به‌سر می‌برند، رد نماید.

یک مفهوم سازگارتر، با توجه به دیدگاه مثبت پسانوینی و نظریه انسان‌خواه در مورد کالای عمومی، مفهوم توسعه پایدار است. توسعه‌ای که بذور نابودی خود را در درون می‌پرورد، توسعه‌ای قابل دفاع و توجیه‌پذیر نیست. در این چارچوب است که دو نظام کمونیسم و سرمایه‌داری بازار آزاد مورد تردید قرار می‌گیرند. از آنجاکه سطح زندگی بیشترین بخش از جمعیت جهان هنوز چنان پایین است که آن را نمی‌توان درخور ارزش و اعتبار انسان شمرد، توسعه بیشتر با هدف بالا بردن سطح زندگی انسان‌ها ضرورت دارد. توسعه زمانی با دیدگاه انسان‌خواهی هماهنگ است که توانایی آن در ادامه توسعه، با بالا بردن ارزش و اعتبار انسانی تمام افراد مربوط، بالا بردن سطح نوسازی در درازمدت، حفظ و نگهداری نظام‌های زیستی و منابع اطلاعاتی مورد نیاز، ارزیابی و سنجیده شود.

اصلاحات سیاسی کالای عمومی - توسعه پایدار - که در تقابل با فرهنگ جمعی قرار دارد و اقتصاد شرکت‌های چندملیتی که افراد را در اولویت قرار می‌دهد، مواردی از ویژگی‌های اقتصاد مکتب انسان‌خواه در عصر پسانوین محسوب می‌شود.

منابع و مأخذ

- Al Gore (1992). *Earth in the Balance: Ecology and the Human Spirit*, Boston, Houghton Mifflin.
- American Humanist Association (1933). Humanist Manifestos.
- _____ (1973). Humanist Manifestos I and II. Amherst, New York, AHA, September/October.
- Daly, Herman E. and John B. Cobb, JR. (1992). *Misplaced concreteness Marian Wright Edelman, The Measure of Our Success: a letter to my children and yours*, Boston, Beacon Press.
- _____ (1992). *For the Common Good: Redirecting the Economy toward Community, the Environment, and a Sustainable Future*, Boston, Beacon Press.
- Etzioni, Amitai (1968). *The Active Society: a Theory of Societal and Political Processes*, London.
- Faludi, Susan (1991). *Backlash: the Undeclared War against American Women*, New York, Crown Publishers.
- Fukuyama, Francis (1992). *The End of History and the Last Man*, New York: The Free Press.
- Galbraith, John Kenneth (1992). *The Culture of Contentment*, Boston, Houghton Mifflin.
- Gilbert, Richard S. (1991). *How Much do We Deserve? An Inquiry in Distributive Justice*, Lanham, New York, University Press of America.
- Harrington, Michael (1970), (1972). *Socialism*, New York, Saturday Review Press.
- _____ (1980). *Decade of Decision*, New York, Simon and Schuster. P. 84-85.
- Harrison, Beverly Wildung [Carol S. Robb (ed.)], (1985). *Making the Connections: Essays in Feminist Social Ethics*, Boston: Beacon Press.
- Hekman, Susan J. (1990). *Gender and Knowledge: Elements of a Post-modern Feminism*, Boston, Northeastern University Press.
- Horkheimer, Max and Theodor W. Adorno (1991). *Dialectic of Enlightenment*, John Cumming, trans, New York, Continuum.
- Lyotard, Jean-François [Charles Jencks (ed.)], (1992). "Answering the Question: What is Postmodernism?", In *The Post-Modern Reader*. London: Academy Editions.
- Rosenau, Pauline Marie (1992). *Post-Modernism and the Social Sciences: Insights, Inroads and Intrusions*, Princeton, New Jersey, Princeton University Press.
- Silverman, Hugh J. (ed.) (1990). *Postmodernism-Philosophy and the Arts*, New York, Routledge.

Sayers, Sean, and Peter Osborne (eds.), (1990). *Socialism, Feminism and Philosophy: a Radical Philosophy Reader*, Introduction by Christopher J. Arthur, London, Routledge.

The Affirmations of Humanism: A Statement of Principles Buffalo, New York, Free Inquiry, [http:// www. secularhumanism.org/index.php?page= affirmations §ion=main](http://www.secularhumanism.org/index.php?page=affirmations§ion=main).

Wolf, Naomi (1991). *The Beauty Myth: How Images of Beauty Are Used Against Women*, New York, William Morrow and Company.

فصل پنجم

عدالت اقتصادی و
مردم سالاری ریشه دار در
عصر پسانوین

دکتر فیروزه خلعت‌بری

پیشگفتار

مقاله حاضر تلاشی است برای نمایش رابطه تنگاتنگ بین مردم‌سالاری، عدالت اقتصادی و تحولاتی که در جهان امروز می‌گذرد. مقاله نشان می‌دهد که شرط لازم برای رسیدن به عدالت اقتصادی این است که مردم‌سالاری در جوامع و نهادهای اقتصادی ریشه‌دار شود. این ویژگی‌ها با خواسته‌های بشر نسل حاضر سازگاری دارد ولی در نهایت ساخت اقتصادی و نهادهایی که می‌توانند این پیوند را در عصر پسانوین به‌وجود آورند، به‌لزوم یک ساخت واحد و مشخص نیست و متفکران اقتصادی دیدگاه‌های مختلفی را نسبت به ماهیت سازمانی اقتصادی که پیوند بین مردم‌سالاری و عدالت اقتصادی را ایجاد می‌کند، ابراز می‌نمایند. در مقاله تلاش شده است که تعاریف به‌دقت بیان شود تا ابهامی در تشخیص مفاهیم بروز نکند. با وجود این، به‌دلیل پیچیدگی بحث‌ها، در موارد متعدد منابع اضافی معرفی شده است تا حوزه پوشش مفاهیم روشن شود.

هدف اصلی مقاله حاضر ارائه نظریه‌ای والا در مورد مردم‌سالاری ریشه‌دار و ارتباط تنگاتنگ آن با عدالت اقتصادی است. بخشی از این والایی به نااطمینانی افراطی بازمی‌گردد که از فلسفه پسانوین برمی‌خیزد. در مقاله نشان داده شده است که در دنیای امروز که عصر پسانوین نام گرفته است، برای رسیدن به عدالت اقتصادی در کامل‌ترین شکل آن، لازم است مردم‌سالاری در تمام ابعاد جامعه پایه بگیرد و ریشه‌دار شود. پیوند بین مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت اقتصادی با تفکر عصر پسانوین سبب شده است که حضور این دو در زمان حاضر به‌عنوان یک شرط لازم برای ثبات اقتصادی و اجتماعی مطرح شود.

۵-۱ عدالت اقتصادی

یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی که باید به آن پرداخته شود این است که عدالت اقتصادی به‌راستی چه معنایی را می‌رساند. امر واقع این است که اگرچه همه بر سر مطلوبیت عدالت اقتصادی هم‌نظر و هم‌عقیده‌اند، این اتفاق نظر و عقیده در مورد معنای عدالت اقتصادی وجود ندارد. قدر مسلم این است که در تمام برداشت‌ها از عدالت اقتصادی نوعی به رسمیت شناختن حق عوامل تولید و کارگزاران وجود دارد. در کلی‌ترین دسته‌بندی‌ها می‌توان گفت که چهار برداشت از عدالت توزیعی وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. **توزیع براساس نقش کارگزار در ایجاد و انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی:** از دیدگاه مدافعان محافظه‌کار نظام سرمایه‌داری، معنای عدالت اقتصادی این است که تمام کارگزاران به‌اندازه نقشی که در انباشت و ایجاد سرمایه فیزیکی و مادی دارند، پاداش دریافت نمایند. به عبارت دیگر، برداشت هر کارگزار از اقتصاد درست به‌اندازه افزوده وی بر سرمایه مادی و سرمایه انسانی جامعه باشد. در این چارچوب یک وضعیت افراطی و عادلانه وضعیتی است که در آن یک فرد بی‌خاصیت و نادان که ثروت قابل ملاحظه‌ای از خانواده خود به ارث برده باشد، درآمد و زندگی بهتری نسبت به دانشمند فقیری داشته باشد که تمام عمر خود را به تلاش و کسب و اشاعه علم می‌گذراند. در این چارچوب گروه بسیاری از محققان اعلام می‌نمایند که برقراری عدالت اقتصادی دست‌کم از منظر اخلاقی مشمئزکننده است. به عبارت دیگر برتری به‌دلیل ثروت موروثی موضوعی است که از دیدگاه منتقدان این بینش از عدالت اقتصادی قابل پذیرش نیست.

۲. **توزیع براساس نقش کارگزار در ایجاد و انباشت سرمایه انسانی:** این دیدگاه در مقابل دیدگاه نخست ایجاد شده است و هدف آن مردود شمردن برتری برخاسته از ثروت موروثی است. کارگزارانی که ویژگی‌های فردی آنها به جامعه نفع بیشتری می‌رساند، باید از مزیت‌های بیشتری در جامعه برخوردار شوند. در همین راستا منتقدان می‌گویند همان‌طور که افراد به‌دلیل داشتن ثروت مادی موروثی نباید در جامعه برتری داشته باشند، ثروت انسانی موروثی هم نباید عامل برتری کارگزاران شود. بنابراین گروهی که هوش و ذکاوت موروثی دارند نباید به‌دلیل این استعداد خدادادی و موروثی نفعی افزون‌بر میزان عادی جامعه داشته باشند. به بیان دیگر، پاداش دادن به آن بخش

از سرمایه انسانی که حاصل تلاش و کوشش فردی کارگزار نبوده است، به همان اندازه ناخواسته است که پاداش دادن به آن بخش از سرمایه مادی که از راه میراث به‌دست آمده است. به این ترتیب آن بخش از سرمایه انسانی که در نتیجه آموزش و کارآموزی حاصل شده باشد، باید پاداش خود را دریافت نماید.

۳. توزیع براساس تلاش و از خودگذشتگی کارگزار: در نگرش دیگر گفته می‌شود که زمانی که صرف فراگیری می‌شود، زمانی است که می‌تواند برای استراحت و کسب درآمد هم مورد استفاده قرار بگیرد. بر این اساس زمانی که جامعه بابت آموزش و جبران هزینه‌های زندگی دانش‌آموزان و دانشجویان منابع مالی پرداخت می‌کند، دیگر دلیلی وجود ندارد که دانش‌آموختگان بخواهند امتیاز مالی بیشتری در زمان استفاده از دانش خود دریافت نمایند. از این نگرش عدالت اقتصادی زمانی برقرار می‌شود که اشخاص بتوانند پاداش اضافی بابت مهارت‌ها و توانایی‌های خود (یعنی افزوده‌شان بر سرمایه انسانی) دریافت نمایند ولی زمان پرداخت این پاداش هرچه باشد، مقدار آن مشخص است و نمی‌توان بیش از حد افزوده کارگزاران بر سرمایه انسانی، دریافت نمود. همان‌طور که دیده می‌شود، این برداشت از عدالت اقتصادی به معنای پرداخت برابر به همه افراد نیست و برابری در سطحی به مراتب عمیق‌تر را مطرح می‌کند. کارگزاران می‌توانند برای رسیدن به این برابری درآمد بیشتر یا استراحت بیشتر را مطالبه کنند و جامعه به آنها حق می‌دهد که نوع پاداش را خود معین نمایند. در این چارچوب جامعه حق ندارد ساعت کار و روش انجام کار را برای کارگزاران معین کند. همه اشخاص با دریافت میزان انتخابی کار و استراحت قادرند پاداش برآورده خود را دریافت نمایند. در مورد گروه‌هایی که به هر دلیل توانایی کار کردن را ندارند، مانند کودکان، کهن‌سالان و گروه‌هایی از معلولان، عدالت اقتصادی باید استثنا قائل بشود.

۴. توزیع براساس نیازهای کارگزار: در این نگرش با عنایت به موارد استثنایی که در بند بالا ذکر شد، اعلام شده است که در اجرای عدالت اقتصادی مردم باید بتوانند مایحتاج خود را به‌دست آورند. با این اوصاف اشخاصی که در مناطق سردسیر زندگی می‌کنند، بیش از اشخاص ساکن مناطق گرمسیر به انرژی برای گرمایش نیاز دارند. از آنجاکه بشر باید برای رسیدن به سطح زندگی درخور شأن خود مواردی از نیازهایش را

تأمین کند، تأمین نیازهای بشر برای رسیدن به یک زندگی شرافتمندانه می‌تواند یک محور برقراری عدالت اجتماعی محسوب شود. با وجود این برقراری چنین وضعی را نمی‌توان منطبق با اصول عدالت اقتصادی محسوب کرد. گروهی بر این باورند که تهیه نیازها ورای نیازهای پایه‌ای افراد، یعنی خوراک، مراقبت پزشکی و امثال آن، را نمی‌توان در چارچوب سیاست اجرای عدالت اقتصادی توجیه کرد. جان رالز (۱۹۷۱) براساس اصل تمایز، نابرابری را زمانی می‌پذیرد که این نابرابری سبب بالا رفتن سطح زندگی گروهی بشود که در پایین‌ترین سطح زندگی قرار دارند. فرض ضمنی این تفسیر آن است که کارایی بیش از برابری ارزش دارد. امر واقع این است که بسیاری از هواداران عدالت اقتصادی بر این باورند که حد فدا کردن برابری در مقابل کارایی هم باید مدنظر باشد تا نابرابری به حدی نرسد که تحمل‌ناپذیر دیده شود. در اینجا مردم باید حق داشته باشند با منشی مردم‌سالار انتخاب خود را بین کارایی و نابرابری اعلام کنند. به بیان دیگر، حد کارایی یکی از مباحثی است که جامعه باید در مورد آن با مردم‌سالاری تصمیم‌گیری کند.

۲-۵ مردم‌سالاری اقتصادی

مردم‌سالاری را در حالت کلی دستیابی تمام افراد یک جامعه به حقوق برابر و آزاد برای مشارکت در نظام حکومتی می‌دانند. به‌عنوان مثال مردم باید حق داشته باشند که با حضور در یک انتخابات آزاد حکومت مطلوب خود را انتخاب کنند. امر واقع این است که مردم‌سالاری مبحثی ورای مشارکت در قدرت سیاسی است. بسیاری معتقدند که مردم‌سالاری مانند تجربه‌ای در زندگی است که پیوسته متحول می‌شود و شکل نخستین آن هر دم در حال دگرگونی است. بنابراین مردم‌سالاری هم مانند زندگی بشر دچار نشیب و فراز می‌شود.

در مورد مردم‌سالاری اقتصادی، محور اصلی و حوزه حضور مردم‌سالاری، نظام تصمیم‌گیری اقتصادی است. در مواردی که نتیجه یک تصمیم تنها به مقام تصمیم‌گیر برمی‌گردد، بهترین کار آن است که آن مقام خود در مورد موضوع تصمیم‌گیری کند ولی وقتی حاصل یک تصمیم بر گروه‌های دیگر هم اثر می‌گذارد، قاعده مردم‌سالاری آن است که اکثریت جامعه اثرپذیر خود درباره آن موضوع به راه‌حل برسند و به نوعی در

مورد آن موضوع حق اظهارنظر داشته باشند. در این چارچوب هم وقتی اثر تصمیم بر همه افراد یکسان باشد، همه باید در رسیدن به تصمیم رأی برابر داشته باشند. حاصل مردم‌سالاری راستین اقتصادی مدیریت جمعی گروه اثرپذیر به شیوه‌ای است که هرکس به‌اندازه میزان اثرپذیری خود در تصمیم‌گیری‌ها مداخله و حق رأی داشته باشد.

در اقتصادهای آزاد تصمیم‌گیری‌های فردی تشویق می‌شود ولی در این تصمیم‌گیری‌ها شدت اثرگذاری تصمیم‌های فردی بر کل جامعه مدنظر قرار نمی‌گیرد. اصل عدم تمرکز سبب می‌شود که ساختاری ایجاد شود که در آن افراد بتوانند در گروه‌های کوچک‌تر نظرها و عقاید خود را مطرح کنند و جایی برای اظهارنظر داشته باشند. در برنامه‌ریزی‌های مرکزی هم این اصل نادیده گرفته می‌شود که گروه‌هایی که بیشترین اثرپذیری را دارند، از حق رأی بزرگ‌تری برخوردار شوند. این تعریف از مردم‌سالاری اقتصادی درواقع چارچوبی را به‌وجود می‌آورد که در جوامع امروز بشری هنوز اجرایی نشده است. هائل در توجیه غیراجرایی ماندن این تعریف مدعی می‌شود که هرگز امکان ندارد بتوان وضعی را به‌وجود آورد که در مورد تمام تصمیمات گروهی مدیریت جمعی گروه اثرپذیر با منظور کردن کامل میزان اثرپذیری یکایک افراد به‌مورد اجرا گذاشته شود. به بیان دیگر هرگز نمی‌توان به مرز کمال در عدالت اقتصادی دست یافت و همیشه لازم است مواردی از تعدیل در خواسته‌ها پذیرفته شود تا وضعیتی به‌نسبت مطلوب حاصل شود و عدالت اقتصادی در مرزی قابل تحمل و قابل پذیرش به‌دست آید.

از این مطالب روشن است که در مردم‌سالاری اقتصادی مردم درست به‌اندازه اثرپذیری خود از هر تصمیم، در مورد آن حق رأی و اعلام نظر دارند. بدیهی است که برای رسیدن به این چارچوب لازم است نهادها چنان اصلاح شوند که بتوانند فعالیت‌های گروه بزرگی از مردم را سازمان‌دهی کنند.

منتقدان حکومت‌های چپ‌گرا، نبود مفهوم راستین عدالت اقتصادی و مردم‌سالاری اقتصادی در این حکومت‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهند. در این چارچوب گفته می‌شود که دسته‌بندی دوگروهی مارکسیست‌ها که تمام جوامع را متشکل از دو گروه سرمایه‌داران و توده مردم محسوب می‌کنند، ناقص است و درواقع دسته سومی هم در

جوامع وجود دارد که باید آنها را هماهنگ‌کنندگان جامعه نامید. این گروه شامل افراد متخصص و حرفه‌ای و مدیران جامعه است. به رسمیت نشناختن نقش سازنده گروه هماهنگ‌کنندگان سبب می‌شود که جوامع سوسیالیست هرگز به ماهیت غیرسوسیالیستی خود پی نبرند.

۳-۵ مردم‌سالاری ریشه‌دار

مردم‌سالاری ریشه‌دار یک پارادایم و روش‌شناسی سیاسی - اجتماعی - روانی است. آرنی میندل نخستین کسی بود که در سال ۱۹۸۸ میلادی این عبارت را مورد استفاده قرار داد ولی گسترش استفاده از عبارت به سال ۱۹۹۲ برمی‌گردد. میندل در روان‌شناسی متکی به جریان‌ها و در نوشته‌ها و مقالات متعدد خود چگونگی ایجاد واقعیت در نتیجه بیداری را مطرح و تحلیل کرده بود. این جریان که در نوشته‌های اولیه میندل در اصطلاح جریان کار نامیده شده بود، از اواخر دهه ۱۹۸۰ با عنوان مردم‌سالاری ریشه‌دار مطرح شد. در مردم‌سالاری ریشه‌دار، برخلاف قاعده اصلی مردم‌سالاری کلاسیک که رأی اکثریت حکومت می‌کند، تمام نظرهای مردم اهمیت دارد و وضعیت هوشیاری جامعه به عنوان یک معیار مهم مورد احترام قرار می‌گیرد. در نتیجه اطلاعاتی که از وضعیت بیداری مردم حاصل می‌شود، یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی است که می‌توان به شناخت جریان‌های تشکیل‌دهنده هر مجموعه کمک کند. بنابراین نظر همه مردم، چه در مجموعه اکثریت و چه در حاشیه آن، حائز اهمیت است و نباید تصور کرد که فقط اکثریت حق دارد اصول و ضوابط حاکم بر جامعه را معین کند. این نوع هوشیاری و بیداری در نهایت محور توجه خود را بر گروه‌ها، نهادها و سازمان‌ها متمرکز می‌کند. تجربه نشان داده است که در موارد متعدد احساسات می‌تواند زنجیره مفیدی از راه‌حل‌ها را ارائه و تضادهای درونی را رفع نماید. میندل با ظرافتی خاص مردم‌سالاری ریشه‌دار را به نمایشی تشبیه می‌کند که در آن بازیگران در جریان بازی سناریوی نمایشنامه را طراحی می‌کنند و بازی آنها براساس هیچ نوشته از پیش معین شده‌ای نیست. میندل باور دارد که مردم‌سالاری ریشه‌دار درواقع وضعیتی است که همه تلاش می‌کنند تا خود را به حد کمال برسانند و با نمایاندن تمام‌عیار خود جهان را در مرحله تمام‌عیاری قرار بدهند.

برای دستیابی به ساده‌سازی، کسانی مانند میرنا لوئیس و همسرش گرگ لوئیس متجاوز از پانزده سال وقت صرف کرده‌اند. نخستین حرکت زمانی آغاز شد که در آفریقای جنوبی و درست پس از انتقال از نژادپرستی از خانم و آقای لوئیس خواسته شد که جریان تعدیل نیروی انسانی را در یک شرکت تولید برق اجرا کنند. کارکنان شرکت که طی سال‌ها به یک بینش سنتی متعصبانه عادت کرده بودند، به‌سادگی به پذیرش رویکردی ساده و نو تن در نمی‌دادند. خانم و آقای لوئیس سه سال وقت صرف کردند تا روش کار جدید را به کارکنان آموختند. بعد از گذشت سه سال، نیروی کار به مردم‌سالاری ریشه‌دار عادت کرد و این گروه آموختند که با استفاده از این نگرش بهتر می‌توانند مشکلات کاری خود را حل و فصل کنند و در جریان تصمیم‌گیری مشارکت همه‌جانبه داشته باشند بدون آنکه تعصب‌های نژادی خود را در تصمیم‌گیری وارد کنند. این تجربه نشان داد که مردم‌سالاری ریشه‌دار را می‌توان حتی در جامعه‌های بحران‌زده و مبتلا به تعصبات نژادی پیاده کرد. در دهه اخیر در کشورهایمانند ایرلند و هندوستان مردم‌سالاری عمیق به دفعات و در زمینه‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. امر واقع این است که امروز جمع بزرگی از مردم به مردم‌سالاری ریشه‌دار به شکل یکی از بهترین راه‌های حل مشکلات نگاه می‌کنند.

مردم‌سالاری ریشه‌دار درواقع به برخی از ویژگی‌های ساختاری مردم‌سالاری که در نگرش رسمی به آن توجه محدودی شده است، نظر دارد. مردم‌سالاری زمانی ریشه‌دار می‌شود که باورهای مردم‌سالاری در نهادهای جامعه ریشه بدواند و نگرش مردم‌سالاری بخشی از زندگی روزمره جامعه بشود. مردم‌سالاری ریشه‌دار درواقع مشابه چیزی است که بنیامین باربر از آن با عنوان مردم‌سالاری قدرتمند نام برده است (باربر، ۱۹۸۴). با وجود این بین دو عبارت تفاوت‌هایی هم وجود دارد که بیشتر تفاوت‌ها به موارد اقتصادی بازمی‌گردد.

هسته اصلی مردم‌سالاری ریشه‌دار را باید در ایجاد نوعی خودآگاهی فردی و جمعی تعریف کرد. استفاده از مردم‌سالاری ریشه‌دار سبب می‌شود که شیوه‌ها و ابزارهای کاربردی و ساده برای حل مشکلات تدوین شود. در نهایت افراد می‌آموزند که چگونه در نفس خود و در درون گروه‌هایی که در آنها قرار می‌گیرند، نقش مؤثرتری را داشته باشند

و تصمیم‌گیری‌هایی که انجام می‌دهند، از کیفیت بالاتری برخوردار شود و درعین حال درجه فراگیری بالاتری داشته باشد. از دیدگاه مردم‌سالاری ریشه‌دار، چالش‌ها درواقع موتور توسعه‌اند. در عمق مردم‌سالاری ریشه‌دار الگوی پیشرفته‌ای وجود دارد که محور اصلی آن را اندیشه‌های نوین فیزیک و نظریه نقش تشکیل می‌دهد.

نظریه مردم‌سالاری ریشه‌دار درواقع می‌تواند درک افراد را درباره روابط و پویایی بین اشخاص گسترش بدهد. نظریه این کار را با تغییر تمرکز از فرد به جمع انجام می‌دهد. به این ترتیب روش‌های والایی برای برخورد با گروه‌ها بروز می‌کند. یکی از نکات مهم در مورد مردم‌سالاری ریشه‌دار گسترش این پنداره است که مجموعه‌ای که درست کار می‌کند، باید تمام افراد خود را در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت دهد. درواقع مردم‌سالاری ریشه‌دار می‌پذیرد که حرف‌های تلخ حتی از جانب اقلیت باید مورد توجه قرار بگیرد و شنیده شود. تصمیم‌ها فقط زمانی پایدار خواهد بود که گروه به این نتیجه برسد که اقلیت باید به‌طور کامل شنیده شود. در نتیجه در مردم‌سالاری ریشه‌دار، نظرهای گروه اقلیت به‌وضوح شنیده می‌شود. هیچ دلیلی وجود ندارد که در تمام موارد همه مردم هم‌عقیده و هم‌نظر باشند و درعین حال هیچ دلیلی هم وجود ندارد که حرف همه شنیده نشود. رویکرد مردم‌سالاری ریشه‌دار سبب می‌شود که اقلیت به حرف اکثریت گوش بدهد و بپذیرد که برای پیش بردن خواسته‌های خود باید اکثریت را به‌دست بیاورد. این وضعیت همان چیزی است که لسلی ژاکوبز از آن با عنوان انصاف در توزیع پاداش یاد می‌کند و می‌خواهد با یک الگوی سه‌بعدی عدالت تساوی‌خواه را نشان بدهد. زمانی که هم برنده و هم بازنده در تقسیم پاداش حضور داشته باشند، وضعیت کلی عدالت‌خواهی ملموس‌تر و شفاف‌تر خواهد شد. جامعه پسانوین نمی‌تواند اقلیت را به‌صرف آنکه در مقایسه با اکثریت آرای کمتری داشته‌اند، به‌کلی کنار بگذارد.

در دنیای امروز گروه‌های مختلف تلاش می‌کنند که مردم‌سالاری ریشه‌دار را در جنبه‌های مختلف زندگی بشر تلفیق نمایند و این تلاش به‌ویژه در رفتارهای سیاسی بسیار مطرح شده است. در موارد متعدد دیده شده که محور و انگیزه اصلی ایجاد گفتمان بین گروه‌های مختلف باور به مردم‌سالاری ریشه‌دار است. در جریان مردم‌سالاری ریشه‌دار مردم همه در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت فعال می‌یابند و مجموعه رفتارها بسیار شفاف

می‌شود به‌طوری‌که امکان تبانی به کمترین حد ممکن کاهش داده می‌شود. مردم‌سالاری ریشه‌دار می‌تواند تهدیدی جدی برای تفکرات سیاسی باشد. یکی از ویژگی‌های آن شفاف شدن وضعیت‌هاست. در تفکرات پسانوینی که تلفیق امری پذیرفته شده است، مردم‌سالاری ریشه‌دار با گریز از دومحوری شدن (برنده در مقابل بازنده) می‌تواند جایگاهی والا داشته باشد زیرا در این پنداره گفتمانی عمیق‌تر بین گروه‌ها در جریان است. درواقع وجود تعداد زیادی سازمان‌های غیردولتی که حق دارند در موارد متعدد در تصمیم‌گیری‌ها مداخله کنند، نشانه مشخصی است که مردم‌سالاری ریشه‌دار گستره پذیرش خود را بسط داده است.

امروز در جوامع مختلف جهان حق نافرمانی مدنی به عنوان یک حق مسلم پذیرفته شده است. ریشه این حق احترام به مردم‌سالاری ریشه‌دار است که در آن همه افراد حق ابراز نظر دارند و حق دارند از جامعه و دیگران بخواهند که عقاید آنها را بدانند و بشنوند. در همین چارچوب است که سازمان‌های غیردولتی متعدد در دفاع از حق اعتراض مسالمت‌آمیز تشکیل شده‌اند و به مردم کمک می‌کنند تا حقوق خود را بشناسند و نگذارند که دولت‌ها در زیر پوشش مردم‌سالاری و حقوق جمعی جامعه، این حقوق مردم را نادیده بگیرند. به‌سادگی دیده می‌شود که مرز بین مردم‌سالاری و مردم‌سالاری ریشه‌دار تا چه اندازه می‌تواند ظریف باشد و چقدر دشوار است که اصول و باورهای پسانوینی جوامع عصر حاضر را در چارچوبی قرار داد که مردم‌سالاری ریشه‌دار در آن به‌روشنی حمایت شود.

نظریه مردم‌سالاری ریشه‌دار بین مردم‌سالاری در مفهوم متعارف و شکل به‌مراتب عمیق‌تر مردم‌سالاری تمایز قائل می‌شود. مردم‌سالاری رسمی بخشی بسیار بااهمیت از مردم‌سالاری ریشه‌دار است ولی درواقع باید آن را نقطه آغازین یا شاید شرط لازم برای ایجاد مردم‌سالاری ریشه‌دار محسوب کرد. در مردم‌سالاری ریشه‌دار، برخوردهای متکی به مردم‌سالاری در سازمان‌ها نهادینه می‌شود و رفتار مردم‌سالار به جزء تفکیک‌ناپذیر رفتارهای اجتماعی مبدل می‌گردد. بنابراین در زندگی روزمره جامعه تمام رفتارهای متکی به مردم‌سالاری جایگاه پیدا می‌کند.

شروط هم‌نهاد برای برقراری مردم‌سالاری ریشه‌دار شامل شروط فرهنگی - سیاسی

و شروط اقتصادی - اجتماعی است. وقتی مردم‌سالاری ریشه‌دار در جامعه برقرار شود، مبانی ارزشی جامعه از معرض انواع آسیب‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مصون باقی می‌ماند. بدون تردید در جوامع برخوردار از مردم‌سالاری ریشه‌دار، تحولات و تغییرات وجود دارد ولی هیچ‌یک از این تحولات و تغییرات نمی‌تواند پایگاه‌های مردم‌سالاری را سست کند. از این منظر مردم‌سالاری پیوندی ناگسستنی با عدالت اقتصادی و اجتماعی پیدا می‌کند. امر واقع این است که برای دستیابی به عدالت اقتصادی لازم است شروط هم‌نهادی مربوط به تعمیق مردم‌سالاری در جامعه متبلور شود. در زیر فهرستی از این شروط آورده شده است:

۱. خاتمه دادن به تمام نابرابری‌های اقتصادی و سایر انواع نابرابری‌های وضعیتی؛
۲. تلاش جمعی برای دستیابی به خودمختاری متکی به مردم‌سالاری، بین‌المللی‌خواهی و حفظ هویت‌های فردی؛
۳. ایجاد درآمد کافی برای تمام مشاغلی که از منظر اجتماعی پذیرفته شده‌اند؛
۴. ایجاد پوشش‌های رفاهی و ایمنی برای کودکان، گروه‌های ناتوان، کهن‌سالان و سایر کسانی که توانایی کار کردن و کسب درآمد را ندارند، با عنایت به خواسته ایجاد برابری در توانایی‌ها؛
۵. احترام به تفاوت‌های موجود بین گروه‌های سیاسی و بیان شفاف این تمایزها؛
۶. ایجاد تشابه‌های مردم‌سالار از بالا به پایین در نهادهای اجتماعی متعارف و از جمله در محل کار؛
۷. بحث در مورد سیر تاریخی و چشم‌انداز آینده جنبش‌های همگانی در جامعه با عنایت به تغییرات ماهوی که در طول زمان در مردم‌سالاری ایجاد خواهد شد؛
۸. ایجاد احترام برای نافرمانی مدنی، اعتصاب و سایر رفتارهای اعتراضی در مورد موضوع‌های عمومی؛
۹. تلفیق رهبران محلی و ملی در زندگی عادی اقتصادی و سیاسی و به‌وجود آوردن فضای انتقادی؛
۱۰. کاهش هر نوع مداخله مستقیم سیاسی در رشته‌های مختلف زندگی شخصی، مثل دین، هنر و سایر ویژگی‌های فردی؛

۱۱. ایجاد نظام حقوقی، سیاست‌گذاری، ارتباطات و انتخابات مستقل و شفاف؛
 ۱۲. گسترش ابعاد و چشم‌انداز ارتباطات و آموزش؛
 ۱۳. استفاده از مراجع متمایز در مورد مباحث و موضوع‌های اصلی؛
 ۱۴. شفاف‌سازی روش‌های تأمین مالی برای کمیته‌های کاری با وظایف مشخص و احزاب سیاسی؛
 ۱۵. انجام برخی از وظایف امنیتی و قضایی توسط سازمان‌های مردم‌سالار محلی و حذف فعالیت‌های متمرکز انتظامی مخفی و موارد مشابه؛
 ۱۶. ارائه خدمات عمومی، خدمات جامعه‌ای و وظیفه همراه با تجدید ساخت نیروی انتظامی و حذف ساختارهای خودکامه از طریق مجاز کردن بحث‌های جدی درباره سیاست‌ها؛
 ۱۷. اعطای نمایندگی به احزاب براساس سهم آنها در کل مجموعه سیاسی؛
 ۱۸. حذف پدرسالاری یا مادرسالاری در رفتارهای سیاسی؛
 ۱۹. گزینش نظام مردم‌سالار برای پرورش کودکان؛
 ۲۰. آزادی کامل در انتخاب همسر و روش تشکیل خانواده؛
 ۲۱. آزادی کامل در بیان خواسته‌های فرهنگی؛
 ۲۲. تشویق هنر و انواع روش‌های ابراز به ترتیبی که هرکس بتواند چالش‌هایی فراروی خود داشته باشد و در جریان این چالش‌ها تحت نفوذ گروه یا شخص دیگری قرار نگیرد؛
 ۲۳. اجرای طرح انقلاب سلولی با استناد به وضعی که به گفته فلیکس گاتاری در آن هرکس بتواند تعصب‌های خود را به معرض نمایش بگذارد، و
 ۲۴. گزینش سیستم‌های دانش فنی و نوآوری که وضعیت بالا را تقویت و تحکیم می‌کند و از تضعیف آن جلوگیری به عمل آورد.
- بحث بیشتر در مورد پنداره توانمندی‌های اجتماعی با عنایت به نوشته‌های سن و ناسبوم می‌تواند مفید باشد. در این چارچوب می‌توان تحلیلی از برداشت حیدرخان از نظریه مردم‌سالاری ریشه‌دار ارائه نمود. بنا به تعریف، توانمندی اجتماعی را می‌توان در قالب مفاهیم زیر بیان کرد:

- ✓ برخورداری از توانایی زندگی در وضع و حدی که در شأن یک انسان والا باشد؛
- ✓ برخورداری از توانایی ابراز شهامت؛
- ✓ برخورداری از توانایی دسترسی به رضایت جسمی و روحی؛
- ✓ برخورداری از توانایی حرکت و نقل مکان؛
- ✓ برخورداری از توانایی گریز از دردهای ناخواسته و غیرضرور و دسترسی به تجربه‌های خوشایند؛
- ✓ برخورداری از توانایی استفاده از تمام پنج حس بشری؛
- ✓ برخورداری از توانایی تصور کردن و خیال‌پردازی؛
- ✓ برخورداری از توانایی فکر کردن و ارائه استدلال؛
- ✓ برخورداری از توانایی دریافت اطلاعات در حد مطلوب و برازنده؛
- ✓ برخورداری از توانایی داشتن پیوندهایی بیرون از وجود شخصی؛
- ✓ برخورداری از توانایی دوست داشتن، ناراحت شدن و احساساتی از قبیل تمنا کردن؛
- ✓ برخورداری از توانایی شکل بخشیدن به تصویری از خوبی‌ها؛
- ✓ برخورداری از توانایی انتخاب، تعریف هدف‌ها، تعهدات و ارزش‌ها؛
- ✓ برخورداری از توانایی برخوردی انتقادی به برنامه‌های زندگی شخصی؛
- ✓ برخورداری از توانایی زندگی کردن برای دیگران، علاقه نشان دادن نسبت به دیگران و ابنای بشر و درگیر شدن در انواع روابط متقابل خانوادگی و اجتماعی؛
- ✓ برخورداری از توانایی دوست شدن با دیگران؛
- ✓ برخورداری از توانایی دیدار کردن با دوستان و گذرانیدن وقت با آنها؛
- ✓ برخورداری از توانایی مشارکت در جامعه؛
- ✓ برخورداری از توانایی مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و عدالت‌جویی؛
- ✓ برخورداری از توانایی علاقه داشتن به حیوانات، گیاهان، طبیعت و محیط زیست؛
- ✓ برخورداری از توانایی خندیدن، بازی کردن، لذت بردن از زندگی و پرداختن به فعالیت‌های خلاق؛
- ✓ برخورداری از توانایی زندگی کردن به شیوه‌ای که برگزیده خود شخص است و دیگران در آن هیچ دخالتی ندارند؛

✓ برخورداری از توانایی گزینش محیط زندگی بدون نفوذ دیگران و انتخاب شیوه رفتار در زندگی؛

✓ برخورداری از توانایی احترام به خویش؛

✓ برخورداری از توانایی حضور در جامعه بدون احساس شرمساری نسبت به وجود و وضعیت خویش؛

✓ برخورداری از توانایی زندگی کردن فراگیر انسانی در حد مجاز طبیعی و بهره‌گیری از تمام امکانات برای رسیدن به والایی در زندگی؛

✓ برخورداری از توانایی دستیابی به عملکردی ارزشمند.

این ملاحظات ابزارهایی را ایجاد می‌کنند که می‌توانند دستور کاری عملی برای ساختن جامعه‌ای به‌واقع مردم‌سالار را تدوین نمایند. براساس این ملاحظات اصول کلی زندگی جمعی می‌تواند تصویری روشن بیابد که در آن چارچوب می‌توان از هموار شدن راه برای رسیدن به مردم‌سالاری ریشه‌دار سخن گفت. در نهایت می‌توان نتیجه‌گیری کرد که اگرچه مردم‌سالاری در مفهوم متعارف تشابه زیادی به مردم‌سالاری ریشه‌دار دارد، در مردم‌سالاری ریشه‌دار پایگاه‌های مردم‌سالاری بسیار نهادینه شده است و تصمیم‌گیری‌های بیشتری با مشارکت در نهادهای مردم‌سالار انجام می‌شود.

۴-۵ فلسفه و عصر پسانوین

امروز بشر در مرحله گذر از دوره نوین به دوره پسانوین به‌سر می‌برد. اجزای پسانوینی را می‌توان در معماری، هنر و رفتار مصرف‌کنندگان به‌وضوح مشاهده کرد. دوره پسانوینی دوره‌ای بدون ایدئولوژی حاکم است که در آن روش‌های جمعی بسیار اهمیت یافته است. از آنجاکه بحث پیوند بین مردم‌سالاری و عدالت اقتصادی باید در فضای حاکم بر جهان امروز مطرح شود، شناخت ویژگی‌های فکری جهان حاضر به‌عنوان یک بحث محوری الزامی می‌شود. با این نگرش تلاش شده است که عصر پسانوین با دقت ارزیابی شود. در حالت کلی، تحولات فنی و اجتماعی چهار شرط حاکم بر دوره پسانوین را ایجاد کرده‌اند که عبارت‌اند از:

✓ عدم تمرکز بازارها و تجربه‌ها؛

✓ واقعیت‌یابی فوق‌العاده محصولات و خدمات؛

✓ تحقق‌یابی ارزش در مراحل بعدی چرخه مصرف و

✓ تجمع تمام اعداد.

جوامع غربی در مرحله دستیابی به عصر پسانوینی زندگی می‌کنند. نظریه‌های جامعه‌شناسی در این مورد سه روند مستقل از یکدیگر را مطرح می‌کنند (فردریش نومان و کلاس هافنر، ۱۹۸۵):

۱. تمایز اجتماعی؛

۲. غیردینی شدن و

۳. فردی شدن.

این مشخصه‌ها ویژگی‌های عصر نوین نیستند و درواقع وجه تمایز عصر نوین را از عصر پسانوین نشان می‌دهند. مشاهده روندها و اختلال‌های دوره حاضر بسیار دشوار است. با وجود این شواهد همه حکایت از آن دارد که بشر از عصر نوین گذر کرده و به عصر پسانوین پا نهاده است. در عصر نوین صنعتی شدن و انقلاب صنعتی به وقوع پیوست و کارکنان کارخانه‌ها، ایدئولوژی، ملت‌خواهی و فرهنگ جمعی محور توجه قرار گرفت. حاصل این روند بروز جنگ و بالا بردن رفاه مالی افراد بود و ملت‌های مختلف از نظر سطح درآمدی با یکدیگر تفاوت پیدا کردند.

عصر پسانوین درواقع عصر اطلاعات است و نیروی کار در اداره‌ها فعالیت می‌کنند. ساختارها متمایز شده‌اند، تفکر جهانی شدن رواج یافته است و فرهنگ‌ها شقه‌شقه شده‌اند. انسان‌های عصر پسانوین پیوسته در حال انتخاب‌اند. هیچ سنتی را نمی‌توان بدون آگاهی فردی برگزید. جمعی‌خواهی درعین حال که یک فرصت است، یک تهدید هم محسوب می‌شود. انفجار اطلاعات در زمان حاضر بیداد می‌کند. با این اوصاف چالش انسان پسانوین جذب و لمس ثروت‌ها و اطلاعات و انتخاب بین آنهاست. امروز **ترکیب‌خواهی و نتیجه‌خواهی** دو عبارت کلیدی باب زمانه‌اند. با این اوصاف مطرح کردن بحث در مورد عدالت اقتصادی در چارچوب پسانوینی نشان‌دهنده این نکته است که بشر، خواهی‌نخواهی از مراحل دیگر گذر کرده است.

در فلسفه پسانوین، موضوع حقیقت و عدالت تردید زیادی برانگیخته است. اگر

واقعیت هیچ حرفی برای گفتن نداشته باشد، مباحثی مانند عدالت، و به‌ویژه عدالت اقتصادی، هم حرفی برای گفتن نخواهند داشت. اقتصاددانان عصر جدید به‌مراتب بیش از سایر اقتصاددانان از اقتصاد توصیفی فاصله گرفته‌اند. حتی در مورد نظریه‌های مطلوبیت، حرکت از جانب پذیرش مطلوبیت ترتیب‌ناپذیر به‌سوی پذیرش مطلوبیت ترتیب‌پذیر بوده است که به‌این‌ترتیب هر نوع مقایسه بین افراد را از تحلیل‌های مطلوبیت حذف می‌کند. به‌تازگی حرکت جدیدی آغاز شده است که براساس آن اقتصاد از شناختی که متکی به مباحث حرفی و گفتاری است، متمایز می‌شود. امروز پذیرفته شده است که ناباوری و نگرش انتقادی به مسائل اقتصادی دست‌کم به‌عنوان شروع تحلیل باید وجود داشته باشد.

به‌نظر می‌رسد که در این مرحله لازم باشد شرح مختصری در مورد فلسفه نوین و فلسفه پسانوین ذکر شود. پس از آن به موضوع توصیف‌خواهی عمومی در فلسفه پسانوین پرداخته می‌شود که جمعی از فیلسوف‌های پسانوینی، مانند پل میشل فوکو، ژان بودریار، ریچارد رورتی و ژان - فرانسوا لیوتارد به آن پرداخته‌اند.

۱-۴-۵ فلسفه نوین در برابر فلسفه پسانوین

ایحس حسن در کتاب چرخش پسانوین: نوشتاری در نظریه پسانوین و فرهنگ نتیجه‌گیری می‌کند که بحث پسانوین از آمریکا به‌سوی اروپا کشانیده شده است. در سال‌های دهه ۱۹۲۰، تفکر نوین به مرزهای نیستی کشانیده شد و تفکر پسانوین برجای آن تکیه زد. شاید شروع اندیشه پسانوین را بتوان در نوشته‌های نویسندگانی مانند کارل بارت، آرته لم و اکرز مشاهده کرد. قدر مسلم این است که بسیاری از ویژگی‌های اندیشه نوین را می‌توان در اندیشه پسانوین هم مشاهده کرد.

مبحث پسانوینی نخستین بار توسط نویسنده اسپانیایی فردریکو دو اونیس در سال ۱۹۳۴ مطرح شد. پس از وی آرنولد توین بی در مطالعه تاریخ خویش که در سال ۱۹۳۸ نوشته شد ولی در سال ۱۹۴۷ و بعد از پایان جنگ انتشار یافت، به عصر پسانوین اشاره کرد. از نظر توین بی، عصر پسانوین یک حلقه تاریخی جدید است که به تسلط غرب خاتمه می‌دهد، فردخواهی، سرمایه‌داری و مسیحیت رو به افول می‌گذارد و فرهنگ

غیرغربی سیر ترقی می‌پیماید. توین بی و هم‌عصران وی این تحولات را به دیده منفی می‌نگریستند و فقدان شیوه و ایدئولوژی جدیدی را که به‌جای ایدئولوژی رو به افول بنشیند، به‌عنوان یک نقطه‌ضعف تلقی می‌کردند. ایچب حسن (۱۹۸۰) سخن‌گوی قائم به نفس عصر پسانوین شد و کوشید تا تکامل عمیق در هنر، معماری و دانش فنی را در شمار مزیت‌های انکارناپذیر عصر پسانوین معرفی کند. از نظر حسن، پسانوینی قطع سلسله‌رفتاری گذشته محسوب می‌شود و وضعیتی است که در نفس خود بسیار عمیق است و ابهامات زیادی را با خود به همراه می‌آورد.

امر واقع این است که نگرش پسانوین به‌شدت به انسانی کردن روابط و خواسته‌ها در زمین وابسته است. این در حالی است که مسائلی مانند وحشت، حکومت خودکامه، نداری و محرومیت، در کنار تمنای قدرت و قدرت‌طلبی، صحن زمین را آلوده کرده است. بازسازی کره زمین درواقع یک خواسته اصولی فلسفه پسانوین است. در بینش پسانوین نوعی هوشیاری نسبت به وقایع وجود دارد که سبب می‌شود سطحی از شفافیت توسط عموم مطالبه شود. جان فرانسوا لیوتارد در کتاب *شرایط پسانوین* خود مدعی شده که در پی تحولات و دگرگونی‌هایی که از قرن نوزدهم تا زمان نگارش کتاب رخ داده است، قاعده بازی بشر تغییر کرده و به‌سوی آنچه که وی آن را فراافسانه‌ای نامیده، سوق یافته است (لیوتارد، ۱۹۷۹). لیوتارد تلاش کرده است که تفاوت بین فلسفه نوین و فلسفه پسانوین را به‌روشنی بیان کند. او عبارت نوین را برای توصیف وضعیتی به‌کار می‌برد که تمام علومی را که بر مآخذ فراگفتمانی مشروعیت می‌یابند، به رسمیت می‌شناسد. از این جمله می‌توان به نظریه روش‌شناسی برداشت یا نظریه تأویل و آزادسازی موضوع‌های عقلایی و کاری یا ایجاد ثروت اشاره کرد.

لیوتارد به مارکس، هگل و تمام فیلسوفان کلان‌ساز انتقاد می‌کند ولی در تحلیل شناخت علمی در مقام روشی برای گفتمان در جامعه بورژوازی از نظریه مدار سرمایه مارکس استفاده می‌نماید. لیوتارد بین پرداخت شناخت و سرمایه‌گذاری شناخت تفاوت قائل می‌شود و بحث خود را بر گردش آنها متمرکز می‌کند. به گفته لیوتارد تصور این نکته که گردش فراگیری هم‌تراز با گردش پول باشد، چندان کار دشواری نیست. به‌نظر نمی‌رسد که گردش فراگیری با ارزش‌های آموزشی یا سیاسی تغییر کند. درواقع تمایز

بین شناخت و فقدان شناخت دیگر تمایز مربوط نیست و لازم است همان‌طور که در مورد پول بین پرداخت و سرمایه‌گذاری تفاوت قائل می‌شویم، در مورد شناخت هم بین پرداخت و سرمایه‌گذاری بر شناخت تفاوت بگذاریم. به گفته لیوتارد، ترکیب‌خواهی نقطه صفر فرهنگ معاصر است که براساس آن پایگاه اصلی حرکت در سرمایه استقرار می‌یابد. زمانی که سرمایه، به‌جای حزب، پایگاه قدرت می‌شود، رویکرد فراتر از نوآوری یا راه‌حل پسانوین روش برتر در مقایسه با ضدنوین دیده می‌شود. ترکیب‌خواهی نقطه صفر فرهنگ عمومی معاصر نیز محسوب می‌شود. انسان عصر پسانوین از موسیقی رگی لذت می‌برد و غذای محبوب وی همبرگر مک‌دونالد است، در توکیو پوشاک فرانسوی را انتخاب می‌کند و با بازی‌های تلویزیونی آشناست. در این عصر ردیابی ترکیب‌خواهی بسیار ساده است. درواقع عصر پسانوینی عصر فقدان تعصب نسبت به سلیقه‌ای خاص است و این گریز از تعصب در تمام شئون زندگی بشر مشاهده می‌شود. بنابراین هنر فقط هنر غربی نیست و ارزش‌های پذیرفته شده در هر نقطه از جهان ترکیبی از ارزش‌های شرقی و غربی است.

لیوتارد درواقع اخلاق را فدای هنر می‌کند و وضعیتی مشابه آنچه را که کانت طلوع می‌نامد، می‌پذیرد، هرچند که در نوشته‌های دوره‌های واپسین خود چهارمین انتقاد بر کانت را مطرح می‌کند. حیدرخان با انتقاد از رویکرد اخیر لیوتارد، رویکرد جایگزینی را که براساس گفتمان غیربنیادی در مورد عدالت اقتصادی تدوین شده است، مطرح می‌کند. این رویکرد به فرض‌های برخاسته از موضوع از هر نظر تلفیق شده نیازی ندارد و کیهانی بودن را به‌طور کامل قابل تعیین می‌شمرد.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا راهی وجود دارد که بتوان نگرش انتقادی و متکی به شک‌گروی فلسفه پسانوین را در مورد عدالت اقتصادی مدنظر قرار داد؟ یافتن این راه و کنار آمدن با همزیستی عدالت اقتصادی با نظرات فلسفه پسانوین کار آسانی نیست. برای شروع کار لازم است تردیدی اولیه به‌دلیل رویکرد پایه‌ای نظریه نوین اقتصادی مطرح شود.

حیدرخان نشان می‌دهد که با تفسیری خاص از وعده‌های بنیادین فلسفه پسانوین می‌توان رویکردی غیربنیادین بر عدالت اقتصادی را ترسیم کرد. با کنار گذاشتن

فرض‌های وابسته به ماهیت شناخت و وابسته به ماهیت هستی از فلسفه پسانوین، می‌توان به مرزهایی رسید که آمادگی بیشتری برای مباحث توصیفی عدالت باقی می‌گذارد. با وجود این، در حالت اخیر مشکلات دیگری که آنها هم از فلسفه پسانوین عارض شده‌اند، بروز می‌کند. مشکلات اخیر به‌طور خلاصه در این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان تمام فرض‌های عصر نوین را کنار گذاشت و به چیزی به‌جز پوچ‌گروی دست یافت؟ وقتی مجموعه نارسایی‌ها در قالب پرسش اخیر مطرح می‌شود، می‌توان دید که به‌واقع جمع بزرگی از پیروان فلسفه پسانوین وجود دارند که رد کردن مطلق را به‌عنوان دستاورد جایگاه خود می‌پذیرند. اگر این گفته صحت داشته باشد، معنی عبارت عدالت اقتصادی، یا هر نوع دیگر از عدالت، را تنها می‌توان با توسل به برگردان و معنی کردن لغوی کلمات دریافت. شاید در این چارچوب عدالت را هم باید از هم پاشید یا حتی نابود کرد.

با این اوصاف با استفاده از نگرشی که با استفاده از منطق دوتایی فلسفه نوین می‌تواند به‌واقع این نکته را که انکار پاره‌ای از فلسفه نوین در نهایت به پوچ‌گروی منجر می‌شود، مورد تردید قرار دهد. به‌این‌ترتیب، می‌توان مباحثی مانند عدالت را در چارچوب فلسفه پسانوین تحلیل و تفسیر کرد. الگوی مشابهی از منطق این امکان را به‌وجود می‌آورد که بدون توسل به نسخه‌های متاگیتی پسانوینی که براساس آن نابودی عدالت اقتصادی یگانه شرط دستیابی به مباحثه‌های سازنده عدالت خوانده شده است، پذیرش عدالت اقتصادی قابل لمس شود. به‌عبارت‌دیگر این امکان وجود دارد که با اصلاحاتی نگرشی بتوان سازشی بین عدالت اقتصادی و خواسته‌های فلسفه نوین و پسانوین برقرار کرد.

در حالت کلی فلسفه پسانوین را می‌توان پنداره‌ای چنان گسترده تصور کرد که بتواند چتری برای بسیاری از متفکران مشابه افراد نام‌برده شده در بالا باشد. از این منظر می‌توان فلسفه پسانوین را از فلسفه نوین متمایز شمرد. در همین راستا می‌توان عدالت اقتصادی را بدون پیشینه فرض‌های نوین و نئوکلاسیک آن مورد بررسی قرار داد. این کاری است که حیدرخان انجام داده است. حیدرخان به این نتیجه رسیده است که عدالت، و به‌ویژه عدالت اقتصادی، آن‌قدر اهمیت دارد که نتوان بحث در مورد آن را تنها

به گروهی از فیلسوف‌های اروپایی و شاید آمریکایی سپرد. لازم است اقتصاددانان هم بتوانند بحثی درباره این موضوع مطرح کنند. در این بحث روشن می‌شود که بحث‌های هگل هم برای اقتصاددانان جالب توجه می‌شود. از دیدگاه خان، برداشتی خاص از گفته‌های هگل می‌تواند بحث‌های مثبتی در مورد حقوق، آزادی و عدالت را مطرح کند.

۱-۴-۵ پسانوینی، مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت

دست‌کم در یک مورد شرایط پسانوینی، بدبینی و نگرش انتقادی را به‌عنوان نوعی از پایگاه در مقابل خودبین‌های تزیینی قرار می‌دهد. به‌نظر می‌رسد که لیوتارد در این مورد توضیحی دارد که تا حدودی وضعیت را تشریح می‌کند. به گفته وی هر آنچه طبیعی باشد، واقعی است و هرآنچه که واقعی باشد، طبیعی است. با استناد به این منطق گفته می‌شود که هرچه مردم‌سالار باشد، برای مردم است و برعکس آنچه برای مردم باشد، مردم‌سالار است. هرچه حاصل تقابل آزاد عرضه و تقاضا باشد، برای دستیابی به ثروتمندی عمومی نقش مثبت بازی می‌کند و اگر دستیابی به ثروتمندی عمومی مدنظر باشد، باید تمام چیزها براساس تقابل آزاد عرضه و تقاضا حاصل شود. در نهایت لیوتارد به این نتیجه‌گیری می‌رسد که بحران‌های سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۲۹ تجدیدنظر پساکینزی را مردود می‌سازد زیرا وعده‌های مندرج در این نظریه در نهایت به بن‌بستی دهشتناک ختم می‌شود.

لیوتارد برای نشان دادن تفاوت‌ها از عبارت تفاوت نظر به‌جای عبارت اختلاف‌نظر استفاده می‌کند و بین تفاوت نظر و دادخواهی نیز از این منظر تفاوت قائل می‌شود که نمی‌توان برای حل تفاوت نظر به مراجع قانونی مراجعه کرد و دادخواهی نمود. آنان که با دیگران تفاوت نظر دارند، نمی‌توانند به دادگاه بروند و تفاوت نظر خود را با سایرین حل‌وفصل کنند درحالی‌که وقتی اختلاف‌نظر وجود دارد، حل اختلاف را می‌توان از مراجع قانونی خواستار شد و در نهایت با دادخواهی به وحدت نظر دست یافت. در حالت وجود تفاوت نظر هیچ‌یک از دو طرف نمی‌توانند استدلال خود را به مراجع قانونی ارائه دهند و از آنها بخواهند که در مورد صحت یا نادرستی آن رأی بدهند. برداشت لیوتارد از نوشته‌های کانت بسیار نامتعارف است. وی آزادی، مردم‌سالاری،

پیشرفت و صلح جاودانه را ظهور چهارمین نقد بر استدلال سیاسی می‌خواند ولی در پی آن با نگرشی هنرمندانه و انتقادی تلاش می‌کند که نقد هنری را به قضاوتی کاربردی ارتباط دهد. در بهترین حالت چنین رویکردی فقط می‌تواند به وضعیتی تأسفبار در زمینه‌های اخلاقی، و از جمله در مورد عدالت و هنجارهای اجتماعی منجر شود.

ژاک دریدا، در نوشته‌های اخیر خود، توانسته است گفتمان مثبتی در مورد عدالت به‌طور عام و عدالت اقتصادی به‌طور خاص به‌وجود آورد. او مدعی شده است که تفاوتی بین تمایز و مرجع از دیدگاه فلسفی وجود ندارد. قابل توجه است که ترکیبی از گفته‌های نوینی هگل با نظرهای پس‌اساختاری دریدا امکان گسترش گفتمان در زمینه عدالت را در چارچوب فرهنگی پسانوین فراهم می‌آورد. حیدرخان با مطرح کردن این مباحث در تقابل با روابط اقتصادی جهان، مبحث عدالت اقتصادی را در چارچوب نگرش پسانوین تعریف و تفسیر کرده است. این نگرش در نفس خود برداشتی نو از مبحث عدالت اقتصادی را ترسیم کرده است که می‌تواند با واقعیت‌های دنیای امروز سازگاری ملموس و مشهودی داشته باشد.

۲-۱-۴-۵ مردم‌سالاری عمیق و عدالت اقتصادی بدون بنیان

اگر قرار باشد که جدال ضدبنیان پسانوینی‌ها به پوچ‌گروی و نسبی‌خواهی منجر شود، چه تغییراتی در ماهیت شناخت باید رخ دهد؟ به بیان دیگر، آیا راهی وجود دارد که بتوان از مراجعه به بنیان‌ها اجتناب کرد ولی از عدالت اقتصادی سخن راند؟ قابل توجه است که هگل در کتاب *فلسفه حق* خود درست همین پرسش را مطرح کرده است. هگل در بحث‌های خود نشان داده است که می‌توان بدون پیش‌فرض مباحث مختلف را بررسی کرد. حیدرخان هم با استفاده از همین روش تلاش می‌کند که از ابهامات بنیان‌خواهان دوری کند. امر واقع این است که از نظر منطقی نمی‌توان مردود شمردن حقوق و عدالت طبیعی با توسل به این نکته که این مباحث مربوط به بنیان‌خواهی است، را با اعلام این نظر که راه جایگزینی برای دستیابی به عدالت وجود ندارد، برابر شمرد. تنها یک منطق دوتایی که دنیای گفتمان را به دو بخش حقوق طبیعی و دیگر هیچ تقسیم می‌کند، می‌تواند به شکلی سازگار مدعی شود که انکار کردن حقوق طبیعی

معادل این گفته است که نمی‌توان تحت هیچ حالتی در مورد حقوق سخن راند. درواقع اگر بتوان راهی برای بحث در مورد حقوق و عدالت در رویکرد غیربنیادین یافت، دیگر نیازی به توسل به رژیم‌های عبارتی وجود نخواهد داشت. درواقع امکان دارد که بتوان رژیم‌های عبارتی اخلاق معاصر را رد کرد ولی در دام پوچگروی هم گرفتار نشد. به بیان دیگر، اندیشه پسانوین از بعضی جنبه‌ها نگرش انتقادی عقلایی اندیشه نوین را پذیرفته است. رمز اجتناب از عقلانیت محدود اندیشه نوین و عقلانیت‌گریزی نامحدود اندیشه پسانوین این است که حق و عدالت در چارچوب تقابل اجتماعی دیده شود. از این منظر تنها می‌توان از حقوقی سخن راند که همه افراد جامعه آن را می‌پذیرند. به این ترتیب، روابط ویژه‌ای که رفتارهای اقتصادی را به وجود می‌آورند، در قالب حقوق قابل توصیف می‌شوند. این حقوق غیربنیادین اند زیرا برای تدوین آنها به هیچ چیز به جز افرادی اجتماعی که بتوانند با تکیه بر خودشان تصمیم بگیرند و با یکدیگر تعامل داشته باشند، نیازی ندارد. نقطه شروع بحث هم پذیرش حق مالکیت با مفهومی نظری است. در این بحث هیچ نیازی به پذیرش فرضی در مورد ماهیت وجودی افراد یا اشاره‌ای به قوانین طبیعی وجود ندارد.

با شروع از نقطه پذیرش نوعی از حقوق مالکیت، می‌توان به سمت شناسایی حقوق در درون خانواده، در جامعه مدنی و حقوق در کشور حرکت کرد. امر واقع این است که با استناد به رویکرد غیربنیادین هگل می‌توان در چارچوبی عقلایی ساختاری برای حقوق ترسیم کرد که در آن حقوق اقتصادی جای ویژه‌ای دارد. حقوق اقتصادی در حوزه خانواده و جامعه مدنی باید تعریف شود. سنگ بنای حقوق و مسئولیت در درون خانوار پذیرش اصل مشارکت توسط بزرگسالانی است که خانواده را به وجود می‌آورند. یک بخش مهم در مشارکت درون خانواری، به حمایت و پرورش فرزندان خانواده اختصاص دارد. درواقع به محض آنکه فرزندان بتوانند به مرحله بلوغ فکری برسند و خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند، در مقام وارثان حقوق خانواده قرار می‌گیرند. یکی از موضوع‌های اصلی عدالت اقتصادی در درون خانواده، مشارکت در منابع اقتصادی خانواده بدون تبعیض جنسی و سنی است. برای رسیدن به این عدالت لازم است حقوق واقعی و عقلانی به رسمیت شناخته شود.

گسترده‌ترین حوزه حضور عدالت اقتصادی، مسیر درون خود حوزه اقتصادی است. در این حوزه بازار کار و سرمایه، از یک سو مکانیزم تصمیم‌گیری متکی به خود را تسهیل می‌کند و از سوی دیگر آن را سرکوب می‌نماید. با وجود این، در سازمان‌های بزرگ خصوصی و در حالت وجود نابرابری‌های گسترده در توزیع ثروت و درآمد، فقط گروه‌هایی خاص قادر خواهند بود از بازار برای تصمیم‌گیری‌های متکی به خود استفاده نمایند. از این گذشته، محاسبات مداوم اقتصادی حتی همین محدود افراد را به سمت اندازه‌گیری ثروتشان برحسب معیارهای پولی سوق می‌دهد. در تلاش بی‌پایان برای افزایش ثروت، رقابت برای کسب پول بیشتر در جامعه شدت می‌گیرد. محصول روش زندگانی متمدن از نظر فرهنگی به رخدادی مبدل می‌شود که در بیشتر موارد ارزش ناچیزی در مقابل تلاش برای کسب ثروت می‌یابد. در این وضعیت عدالت اقتصادی را نمی‌توان با دستیابی به بهینه شدن پره‌تو تعریف کرد. این عدالت را نمی‌توان نوعی عدالت توزیعی دانست که از طریق برابری ارزش نهایی محصول با دستمزد واقعی حاصل می‌شود. در همین چارچوب، چنین عدالتی را نمی‌توان با اصل سقف - کف رالز توصیف کرد، هرچند که اگر نابرابری به حد نهایت برسد، استفاده از این اصل می‌تواند نقطه خوبی برای شروع باشد.

عدالت اقتصادی می‌تواند به برابری منابع بیش از حد موجود نیاز داشته باشد، ولی به عنوان یک اصل، برای برقراری عدالت اقتصادی لازم است که آزادی به مفهوم امکان تصمیم‌گیری متکی به خود در حوزه اقتصادی به وجود آید. نظر به اینکه ساخت مالکیت خصوصی در نظام سرمایه‌داری تنها می‌تواند به آزادی جمع محدودی از اشخاص منجر شود، چنین نظامی نمی‌تواند عادل باشد. نظام سوسیالیستی سابق هم با همین روش نمی‌توانست عادل تلقی شود زیرا در آن نظام منابع توسط گروه سیاسی حاکم کنترل می‌شد و حتی در مواردی که افرادی قادر بودند با تکیه بر خود تصمیم بگیرند، بازارها به شدت زیر فشار بودند. بنابراین به نظر می‌رسد که تعدیل‌هایی در نگرش اقتصادی ضرورت داشته باشد.

در بین دو اصل محوریت تصمیم‌گیری متکی به خود در بازار و اصل تولید ثروت، اصل نخست در نفس خود یک هدف است در حالی که اصل دوم را می‌توان وسیله هم محسوب کرد. در مورد عملیات بازار، عدالت اقتصاد به ایجاد ساختار مالکیت و توزیعی

نیاز دارد که برای رسیدن به هدف‌های خود باید از تصمیم‌گیری متکی به خود حمایت کند. در این راستا لازم است که چارچوب چنان طراحی شود که ایجاد ثروت از نظر کمی به حد کفایت برسد و از نظر کیفی از نوعی باشد که برآورده شدن نیازهای یک جامعه مدنی رو به توسعه را امکان‌پذیر سازد. برای دستیابی به این رویکرد از عدالت اقتصادی لازم است دست‌کم هم نهادی از شروط وابسته به یکدیگر برای ریشه‌دار کردن مردم‌سالاری ایجاد شود (خان، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸). فهرست شروط لازم برای دستیابی به مردم‌سالاری ریشه‌دار در بالا ذکر شده است.

۳-۱-۴ پیروی و جایگاه آن در عدالت اقتصادی

یکی از مباحثی که در عدالت اقتصادی باید مشخص شود، بحث درباره پیروی است. ابتدا باید دید که پیرو کیست. مبحث نمایندگی که پسانوینی‌ها و پساساختارها در فرانسه از آن با عنوان پیروی یاد کرده‌اند، یکی از مهم‌ترین مباحثی است که در بحث عدالت اقتصادی باید به آن پرداخته شود. برای ارتباط بین این موضوع‌ها لازم است شکل خاصی از نمایندگی اخلاقی در نظر گرفته شود که در آن نماینده به حدی نسبت به وضعیت ذهنی خود آشنایی دارد که می‌تواند خود را نماینده اخلاقی محسوب کند. این دید ذهنی و درونی نسبت به خویشتن و جهان سبب می‌شود که نماینده بتواند به آسیب‌پذیری بشر و نیاز به گفتمانی دوبعدی پی ببرد. یک بعد از این گفتمان به گفتمان شخص با خویشتن برمی‌گردد و بعد دوم به گفتمان شخص با جهان بیرونی مربوط می‌شود. در نهایت برای آنکه این نوع نمایندگی و پیروی ایجاد شود، ممکن است در مواردی تحلیل روانی شخص ضرورت داشته باشد. در جوامع عادل و مردم‌سالار منابع لازم برای انجام این قبیل تحلیل‌ها در اختیار همگان و تمام آحاد مردم قرار دارد (خان، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ هر دو مقاله و ۱۹۹۵).

در جامعه و اقتصاد ناعادل، بیشتر مردم قربانی بی‌عدالتی و سرکوبی می‌شوند. در جوامع به نسبت عادل، این نوع بی‌عدالتی سازمان‌یافته از بین می‌رود، ولی هنوز رفتار ناعادلانه از طرف افراد می‌تواند بروز کند. قابل توجه است که در جوامع سازمان‌یافته، دیدگاه عمومی نسبت بزه و مجازات با آنچه در سایر جوامع مشاهده می‌شود، بسیار

تفاوت دارد. در این جوامع به جای پرداختن به موضوع بزه و تعیین مجازات‌های متعارف، روش‌های درمانی متفاوتی برگزیده می‌شود. بنابراین رفتارهای عادلانه با مبانی متفاوتی بروز می‌کند. با این اوصاف رویکرد ضدبنیادگروی می‌تواند با رویکرد فراگیر به عدالت اقتصادی و اجتماعی سازگاری داشته باشد. به عبارت دیگر، چه در سطح ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و چه در مقیاس فردی، رویکرد ضدبنیادگروی به‌لزام به شک‌گروی، نسبی‌خواهی یا در نهایت پوچ‌گروی منجر نمی‌شود.

۴-۱-۵ جمع‌بندی ارتباط بین عدالت اقتصادی، مردم‌سالاری ریشه‌دار و پسانوینی

به‌طور خلاصه، با توجه به رابطه ظریف بین استدلال‌هایی که پسانوینی را شکل می‌بخشد، می‌توان به جایگاه مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت اقتصادی در ساختار پسانوین پی برد. با نفی پوچ‌گروی که بحث را به کلی منتفی می‌کند، روش سازگارسازی مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت اقتصادی با ساختار پسانوین امروزی منطقی و قابل دفاع دیده می‌شود. وجود مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادهای مردم‌سالار که براساس اراده آزاد مردم ایجاد شده باشند، شرط لازم برای دستیابی به عدالت اقتصادی محسوب می‌شود. در فضای تولید، توزیع و مبادله و در توسعه نهادهای برآورنده اقتصادی، وجود آزادی تصمیم‌گیری در فضایی متکی به مردم‌سالاری ریشه‌دار، شرط لازم تکامل و توسعه عدالت اقتصادی محسوب می‌شود.

یک مشکل مهم در این ارتباط سازگاری و یکپارچگی مبحث موضوع اخلاقی است. وقتی نظریه تحلیل روانی پساساختاری به‌دقت بررسی شود، رویکردی با جهت‌گیری پویا به موضوع عدالت اقتصادی قابل شناسایی می‌شود. متفکران پیش از زیگموند فروید، مثل هگل و مارکس، شکل‌گیری افراد را در وضعیت مشکل‌آفرین عمیق آن، نادیده گرفتند. با وجود این پیرو سخن گو، اگرچه ممکن است از هر نظر بی‌گناه نباشد، هنوز می‌تواند در وضعیت‌های خاص اقتصادی و اجتماعی نمایندگی داشته باشد. تداوم پیروی وقتی به نقطه آزادی کامل افراد ختم شود، می‌تواند با نمایندگی اخلاقی در سطوح مختلف سازگار باشد. در سازمان‌دهی ناعادلانه اقتصادی و اجتماعی، تحلیل افراطی و مداخله‌های اجتماعی برای تحقق عدالت الزامی می‌شود.

با این اوصاف، مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت اقتصادی را می‌توان شروطی مثبت و سازگار با یکدیگر محسوب کرد. وجود این دو شرط برای تداوم خودمختاری جهانی الزامی دیده می‌شود. به بیان دیگر، وقتی جهان پسانوین امروزی در نظر گرفته می‌شود، می‌توان گفت که وجود مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت اقتصادی از الزاماتی است که به تفکر پسانوینی پیوند می‌یابد و هر دو شرط می‌تواند در چارچوب پسانوینی تحقق یابد. امر واقع این است که این چارچوب پسانوینی می‌تواند به شکل‌های مختلف ایجاد شود که به‌لزوم همه شکل‌های آن آشنا و شناخته شده نباشد. به روایت دیگر، چارچوبی که تفکر پسانوینی را در خود جای می‌دهد و در نهایت امکان برقراری عدالت اقتصادی را در کنار مردم‌سالاری ریشه‌دار ممکن می‌سازد، در نفس خود موضوع بسیار بااهمیتی است که باید به آن پرداخته شود.

۵-۴-۱-۵ ساختارهای اقتصادی لازم برای پیوند مردم‌سالاری با عدالت اقتصادی

اگر مبنای نگرش به پسانوینی، محوریت دادن به آزادی باشد، باید در مقیاس جهانی و ملی در پی یافتن نهادهایی برآمد که این آزادی را تضمین می‌کنند. در این راستا محققان دو نگرش متفاوت را ارائه داده‌اند. یک نگرش بر مبنای پذیرش جهانی شدن به شکل کامل و تمام‌عیار آن است. بر این اساس گفته شده که در صورتی که مبنای حاکمیت جهانی اصولی شفاف باشد، کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی به‌عنوان دو ستون این نظام عمل خواهند کرد. نگرش دوم بر مبنای پذیرش نظامی نو از اقتصاد است که در اصطلاح به آن اقتصاد مشارکتی گفته می‌شود. این نظام ویژگی‌هایی دارد که در مورد آن بحث خواهد شد. با این اوصاف، پرسش کلی این است که کدام نظام اقتصادی می‌تواند ساختارهای لازم برای پیوند دادن مردم‌سالاری را با عدالت اقتصادی تضمین کند؟

حیدرخان معتقد است که این ویژگی در نگرش جهانی شدن در شکل مطلوب آن می‌تواند وجود داشته باشد ولی به‌لزوم نباید تصور شود که هر نوع جهانی شدن، همان روشی است که نگرش پسانوین آن را توصیه می‌کند. در صورتی که نگرش به جهانی شدن به شکل مطلوب نزدیک نشود، حاصل کار چیزی جز منطقه‌ای شدن یا حمایت‌گروی ملی نخواهد بود. در حالت اخیر لزوم برقراری عدالت جهانی نادیده گرفته می‌شود. مبحث جهانی شدن به ساخت ارتباط بین کشورهای جهان و نگرش بر تولید،

توزیع و مصرف عنایت دارد. با وجود این ساخت درونی اقتصادها نیز از اهمیت ویژه برخوردار است. در نهایت جهانی شد نمی‌تواند وضعیتی باشد که کمال مطلوب را فراهم آورد و برای رسیدن به شکل مطلوب جهانی شدن لازم است مبانی مشترکی در ساخت اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان وجود داشته باشد.

رابین هانل معتقد است که **اقتصاد مشارکتی** درواقع نزدیک‌ترین ساختار درونی اقتصادی است که می‌تواند به عدالت اقتصادی نزدیک شود. هانل مدعی شده است که سرمایه‌داری، برنامه‌ریزی مرکزی و سوسیالیسم بازاری همه در ایجاد عدالت اقتصادی و مردم‌سالاری اقتصادی ناتوان‌اند و مردم‌سالاری اجتماعی و سوسیالیسم آزادی‌خواه هر دو در حفظ دلایل همکاری برابری طلب شکست خورده‌اند و وضعی را ایجاد کرده‌اند که در آن مزیت‌های رقابت و طمع حکم‌فرما شده است. اقتصاد مشارکتی را باید درواقع یک هدف درازمدت یا یک منظر ارشادی محسوب کرد.

جمعی بر این باورند که با اتکا به مردم‌سالاری و همکاری می‌توان فشارهای برخاسته از طمع فردی و رقابت متکی به بازار را کاهش داد و جامعه را به سمتی هدایت نمود که در آن اصول زندگی برای گروه بزرگ‌تری از جامعه قابل پذیرش باشد. این گروه اعتقاد دارند که می‌توان مزیت‌های برخاسته از اقتصاد بازاری را در کنار مطلوبیت‌های عدالت اقتصادی قرار داد و ابزاری که می‌تواند این دو مجموعه را به یکدیگر پیوند دهد، درواقع ابزار مردم‌سالاری ریشه‌دار است. در این صورت زمانی که مردم‌سالاری ریشه‌دار و عدالت اقتصادی به‌عنوان دو محور اصلی اعتقادی جامعه پذیرفته شوند، تضادهای جامعه و اختلافات طبقاتی به‌مراتب محدودتر از زمانی می‌شود که اقتصاد بازاری به تنهایی عمل می‌کند و درهرصورت هیچ دلیلی وجود ندارد که این اقتصاد نتواند مزیت‌های یک اقتصاد رقابتی را در خود جای بدهد.

الگویی که از این طرز تفکر برمی‌خیزد، نوعی اقتصاد مشارکتی است که در حد فاصله بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و نگرشی است که می‌تواند جایگزین هریک از دو نگرش دیگر باشد. میکائیل آلبرت و رابین هنل از نخستین طراحان این طرز تفکر و از پایه‌گذاران الگوی اقتصاد مشارکتی محسوب می‌شوند. نخستین تحقیقات این دو محقق در سال‌های دهه ۱۹۸۰ انتشار یافت و تا نیمه دوم سال ۲۰۰۰ میلادی تداوم یافت.

دسته‌بندی رفتارهای اقتصادی کاری بسیار دشوار است زیرا مبانی دسته‌بندی می‌تواند بسیار متفاوت باشد و با عنایت به مبانی برگزیده دسته‌بندی‌های مختلفی را می‌توان ارائه کرد. با وجود این برای نشان دادن جایگاه رفتارهای اقتصادی لازم است برخی مبانی بنیادین را در نظر گرفت. یکی از این مبانی، ایدئولوژی حاکم بر رفتارهای اقتصادی است. در حالت کلی نظام‌های اقتصادی را از دیدگاه ایدئولوژی حاکم بر آنها می‌توان به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

- ← آنارشیست که اقتصادی با رفتارهای متکی به بینش آنارشیسم است و در آن هر نوع مداخله دولت به هر شکل نفی می‌شود.
- ← سرمایه‌دار که در آن مالکیت ثروت و ابزار ایجاد ثروت در اختیار بخش خصوصی است و دولت در مقام نماینده حاکمیت از مالکیت، کنترل و در اختیار گرفتن ثروت و ابزار ایجاد ثروت منع می‌شود.
- ← کمونیست که در آن مالکیت مشاع ثروت و ابزار تولید ثروت پذیرفته شده است.
- ← شرکتی که در آن قدرت اقتصادی در دست نهادهای مدنی است که فعالیت‌های خود را در قالب اشخاص حقوقی سازمان‌دهی می‌کنند.
- ← فاشیست که در آن سازمان‌دهی رفتارهای اقتصادی در اختیار دولتی با حاکمیت مطلق و ملت‌خواه قرار می‌گیرد.
- ← جرجی که به دنبال نام هنری جرج اقتصاددان آمریکایی نام گرفته است و در آن هرکس مالک تمام چیزهایی است که تولید و ایجاد کرده است.
- ← اسلامی که در آن مبانی دینی اسلام اصول رفتارهای اقتصادی را تعریف و مشخص می‌کند.
- ← آزاد رفتاری که در آن رفتارهای اقتصادی می‌توانند براساس حوادث شکل بگیرند و هر نوع مداخله در هر جهت ناخواسته و نادرست تلقی می‌شود.
- ← سوسیالیست بازاری که در آن دولت مالک نهادهای اصلی اقتصادی و سازمان‌های قدرتمند اقتصادی است که می‌تواند اقتصاد را در کنترل خود درآورد ولی در هر صورت اصول بازار را در رفتارهای اقتصادی خود حاکم می‌کند.
- ← تاجرمسلک که در آن اعتقاد به اهمیت ثروت و انباشت ثروت به‌عنوان یک

محور اصلی رفتاری پذیرفته می‌شود و تجارت مبنای ایجاد ثروت خوانده می‌شود. با وجود این، نظر به ثابت بودن حجم کل تجارت جهانی، شرط توسعه این است که یک ملت بتواند سهم خود را در تجارت جهانی به بالاترین حد برساند.

← نئوتاجرمسلک که نوعی نگرش تاجرمسلک است که برای رسیدن به مطلوب‌ترین وضع توصیه می‌کند که صادرات به بالاترین حد خود برسد و واردات به کمترین حد ممکن کاهش داده شود.

← حمایتی که در آن دولت‌ها با وضع انواع محدودیت مانع از آزادی تجارت می‌شوند و با این اقدام تلاش می‌کنند که فعالیت‌های اقتصادی داخلی را زیر چتر حمایت خود قرار بدهند.

← سوسیالیست که در کلی‌ترین شکل نوعی رفتار اقتصادی است که در آن تولید و مصرف بر سود و کسب سود اولویت دارد.

← سندیکایی که در آن سازمان‌یابی از طریق شبکه‌های مختلف انجام می‌شود و این شبکه‌ها می‌توانند رفتارهای اقتصادی را ترسیم کنند، و

← روش سوم که نامی عمومی برای انواع نظام‌های اقتصادی است که ترکیبی از اقتصاد بازار و مداخله توسط دولت را برای تنظیم رفتارهای اقتصادی توصیه می‌کنند. وقتی مبنای نگرش بخش‌ها و نظام‌ها باشد، دسته‌بندی رفتارهای اقتصادی به شرح

زیر می‌شود:

✓ بسته؛

✓ دیجیتالی؛

✓ دوگانه؛

✓ هدیه‌ای؛

✓ غیررسمی؛

✓ بازاری؛

✓ ترکیبی؛

✓ طبیعی؛

✓ باز؛

✓ مشارکتی؛

✓ برنامه‌ریزی شده؛

✓ معیشتی؛

✓ زیرزمینی؛

✓ مجازی.

در مواردی دسته‌بندی‌های دیگری هم وجود دارد که مجموعه‌هایی را نشان می‌دهد که ویژگی‌های رفتاری مشابه دارند ولی نمی‌توان به‌درستی یک معیار یا مجموعه‌ای از معیارها را برای نمایش یک دسته‌بندی فراگیر مورد استفاده قرار داد. شناخته شده‌ترین موارد عبارت‌اند از:

● انگلوساکسون؛

● فتودالی؛

● جهانی؛

● جذاب شکارچی؛

● اطلاعاتی؛

● تازه صنعتی شده؛

● کاخی؛

● کشت و کاری؛

● پس‌اسرمایه‌داری؛

● پس‌صنعتی؛

● بازار اجتماعی؛

● بازار سوسیالیستی؛

● کوپنی؛

● سنتی و

● در حال گذر.

دسته‌بندی اخیر با عنایت به ویژگی‌های زمانی و مکانی اقتصادها انجام می‌شود که در حال حاضر مدنظر نیست. بنابراین دسته‌بندی متعارف که در ابتدا ذکر شد، در این مرحله مدنظر قرار گرفته است.

در اقتصاد مشارکتی، مالکیت عمومی یا مشاع ابزار تولید با ساختاری مدیریتی و به غایت نامتمرکز پیوند می‌یابد که در آن شوراهای نیروی کار و مصرف‌کنندگان با استفاده از اصول فدراسیونی به واحدهای بزرگ‌تر مبدل می‌شوند که در مدیریت کلان کشور مشارکت می‌کنند. در این اقتصاد تمام پرداخت‌ها فقط براساس شدت تلاش نیروی کار در انجام کارها صورت می‌پذیرد. در مجتمع‌های متوازن کاری از تمام افراد به‌عنوان نیروی کار غیرمتخصص استفاده می‌شود که همه باید وظایفی خاص را انجام دهند و درعین حال در تصمیم‌گیری‌های مختلف مشارکت کنند. در این جریان اطلاعات و مهارت بدون تردید نمی‌تواند به‌صورت انحصاری و احتکار شده باشد و به یک شناخت و آگاهی عمومی و جمعی مبدل می‌شود. به‌عبارت دیگر اطلاعات و مهارت‌ها در اختیار یک گروه مدیریتی خاص متمرکز نمی‌شود. برنامه‌های اقتصادی توسط نیروی کار و مصرف‌کنندگان تدوین می‌شود و هیئت‌های تسهیلی که وظیفه آنها گردآوری داده‌های اقتصادی و خلاصه کردن پیشنهادات ارائه شده است، تمام نظرات را برای رأی جمعی آماده می‌سازند. چنین نظامی می‌تواند در قالب هر مجموعه نهادی دولتی به شکلی خودمختار اداره شود. در این نظام انگیزه تولید، مصرف است و کسب سود در این انگیزه مطرح نمی‌شود. آلبرت و هنل با ارائه بحث‌هایی قانع‌کننده نشان داده‌اند که نظام اقتصاد مشارکتی به شکلی کارآمد به هدف‌های خود می‌رسد و در این راه اصول مردم‌سالاری را از هر نظر رعایت می‌نماید و می‌تواند هزینه‌های اجتماعی را که بازارهای سرمایه‌داری نمی‌توانند جایگاهی برای آن داشته باشند، پرداخت نماید. به این ترتیب در اقتصاد مشارکتی تمام تصمیم‌گیری‌های مربوط به تولید، مصرف و تخصیص منابع در جامعه به‌صورت مشارکتی انجام می‌شود. خواسته‌های ارزشی این اقتصاد به‌طور خلاصه عبارت است از برابری، وحدت، متنوع‌سازی، خودمدیریتی نیروی کار و کارایی. در نهایت اقتصاد مشارکتی در قالب عوامل زیر می‌تواند سازمان‌دهی شود:

- ✓ شوراهای متشکل از نیروی کار و گروه‌های مصرف‌کننده که با استفاده از روش‌های خودمدیریتی تصمیم‌گیری می‌کنند؛
- ✓ مجتمع‌های کاری متوازن؛
- ✓ پرداخت به نیروی کار و جبران خدمات نیروی کار براساس تلاش و فداکاری این نیرو در جریان تولید، و

✓ برنامه‌ریزی مشارکتی.

ازمنظر عدالت، اقتصاد مشارکتی برخوردی عادلانه با افراد دارد زیرا تمام افراد حق دارند در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته باشند. مادام که تصمیم‌گیری‌های گروه‌ها اثر منفی بر سایر گروه‌ها نداشته باشد، آن گروه‌ها قادر خواهند بود تمام تصمیم‌های خود را به مرحله اجرا بگذارند. مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها درواقع جایگزین آزادی اقتصادی می‌شود و از این منظر اقتصاد مشارکتی نظرهای میلتون فریدمن را در مورد آزادی اقتصادی به معارضه می‌طلبد. در اقتصاد مشارکتی شوراهای محور اصلی تصمیم‌گیری‌ها هستند و افراد با تشکیل شوراهای می‌توانند منافع خود را تضمین کنند. این شوراهای هم به‌نوبه خود در زنجیره‌های فدراسیونی در یکدیگر سازمان‌دهی می‌شوند تا واحدهای تصمیم‌گیری بزرگ‌تر را ایجاد کنند. به‌عنوان مثال شوراهای مناطق شهری در یکدیگر جمع می‌شوند تا شورای شهر را ایجاد کنند و شوراهای شهرها در نهایت شوراهای استان‌ها را به‌وجود می‌آورند. این زنجیره اتصال در تمام مراحل باید پیوند یابد تا سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری در سطح کل جامعه ایجاد شود.

هواداران اقتصاد مشارکتی معتقدند که مکانیزم‌های فعال در این اقتصاد قادر است مسائلی مانند حفظ محیط زیست، توسعه پایدار، جلوگیری از پول‌شویی و رفتارهای زیرزمینی، تضمین رفاه گروه‌های آسیب‌پذیر و حفظ سلامت جامعه را در چارچوب تصمیم‌گیری‌های مشارکتی حل کند. این کاری است که در اقتصادهای آزاد به‌سادگی امکان‌پذیر نمی‌شود. در همین راستا تخصیص منابع محدود و نادر به شکلی کارآمد انجام می‌شود زیرا در تخصیص هزینه فرصت کاربردهای مختلف مدنظر قرار می‌گیرد. در نهایت باید پذیرفت که هنوز توافقی جمعی در مورد این نکته که کدام ساخت می‌تواند به تداوم پیوند بین مردم‌سالاری و عدالت اقتصادی منجر شود، وجود ندارد و دو دیدگاه ارائه شده در شمار دیدگاه‌های منسجم در این زمینه‌اند. قدر مسلم این است که امروز می‌توان تصور کرد که در وضعیت‌های خاص عدالت اقتصادی و مردم‌سالاری می‌توانند مبانی اصلی ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه باشند و درعین حال اقتصاد در سطحی عمل کند که کارایی اقتصادی زایل نشود.

منابع و مأخذ

- Abbott, Kenneth (1985). *The Trading Nation's Dilemma: The Functions of the Law of International Trade*, Harvard International Law Review.
- Albert, Michael. (). *Parecon: Life after Capitalism*, Chapter 19 Individuals / Society.
- Anderson, Elizabeth (1993). *Value in Ethics and Economics*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Arye, L. Ph.D. and Audergon. A. Ph.D. (2005). *Transforming Conflict into Community: Post-war Reconciliation in Croatia*, Psychotherapy and Politics International. 3(2). pdf.
- Audergon, A. (2004). *The War Hotel*, London, Whurr Publishers.
- Audergon, A. Ph.D. (2004). *Collective Trauma: The Nightmare of History*, Psychotherapy and Politics International, 2(1). 16-31. pdf
- _____ (2005). *Psychological Dynamics in Violent Conflict: Presentation to Ministry for Peace Meeting*, January 18, Grand Committee Room, House of Commons, London. Retrieved August 12. Ministry for Peace pdf.
- Bailey, Ronald (2003). *Parecon Lost: Disorganizing the World*, Reason Magazine.
- Barber, Benjamin. (1984). *Strong Democracy*, Berkeley, UC Berkeley Press.
- Barbieri, Katherine (1996). "Economic Interdependence: A Path to Peace or a Source of Interstate Conflict?", *Journal of Peace Research* 33, 1: 29-49.
- Barry, Brian M. (1989). *Theories of justice*. Berkeley, University of California Press.
- Baudrillard, J. (1975). *The Mirror of Production*. St. Louis, MO: Telos.
- _____ (1981). *For a Critique of the Political Economy of the Sign*, St. Louis. MO: Telos.
- Bauman, Z. (1992). *Intimations of Postmodernity*, London/ New York, Routledge.
- Beitz, Charles. (1979). *Political Theory and International Relations*, First edition, Princeton, N. J. Princeton University Press. Beitz, Charles et al. (eds.) 1985, *International Ethics*. Princeton, Princeton University Press.
- _____ (1999). *International Liberalism and Distributive Justice: A Survey of Recent Thought*, World Politics, 51.
- _____ (1999). Social and Cosmopolitan Liberalism, *International Affairs*, 75:3.
- _____ (1999). *Political Theory and International Relations*, Revised Edition. Princeton, N. J. Princeton University Press.
- Belk, R.W. M. Wallendorf and J.F. Sherry. Jr. (1989). "The Sacred and the

- Profane in Consumer Behavior: Theodicy on the Odyssey", *Journal of Consumer Research*. 16, p. 1-38.
- Bell, Daniel (1960). *The End of Ideology: On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties*. Glencoe, Ill.: Free Press. Bolick, Clint (1994). *European Federalism: Lessons from America*. London, Institute of Economic Affairs, Occasional Paper 93.
- _____ (1962). *The End of Ideology, On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties*, New York, The Free Press. Revised Edition.
- Bonabeau, Eric (2002). *Predicting the Unpredictable*, Harvard Business Review.
- Bourdieu, P. (1979). *La Distinction. Critique Sociale du Jugement* [The Distinction. Social Critic of Evaluation]. Paris, Minuit.
- Boyer, Robert and Daniel Drache (eds.). *States Against Markets: The Limits of Globalization*. New York, Routledge.
- Bull, Hedley (1977). *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, New York: Columbia University Press.
- Bull, Hedley and Adam Watson, (eds.) (1984). *The Expansion of International Society*. Oxford, Clarendon Press.
- Bull, Hedley et al. (eds.) (1990). *Hugo Grotius and International Relations*, Oxford, Clarendon Press.
- Butterfield, Herbert and Martin Wight (1966). "Diplomatic Investigations: Essays in the Theory of International Politics", London, Allen & Unwin.
- Carr, Edward Hallett (1961). *The Twenty Years Crisis, 1919-1939: An Introduction to the Study of International Relations*. London, Macmillan.
- Carter, P. (1978). Speech to Parliament of India. Retrieved 3 October 2004, Jimmy Carter Library from <http://www.jimmycarterlibrary.org/documents/>
- Chambers, I. (1990). "Border Dialogues", *Journeys in Postmodernity*, Comedia Book, London/ New York, Routledge.
- Cohen, Jonathan (1994). "A View of the Moral Landscape of Psychoanalysis". *Journal of the American Academy of Psychoanalysis*. 22(4). P. 695-725.
- Cohen, Marshall (1984). *Moral Skepticism and International Relations*, *Philosophy and Public Affairs* 13:4.
- Collin, Marks. S. (2000). *Watching the Wind: Conflict Resolution During South Africa's Transition to Democracy*. Washington, DC: United States Institute of Peace.
- Danielson, Peter (1973). Theories, Intuitions and the Problem of World-Wide Distributive Justice. *Philosophy of Social Sciences*, 3, p. 33 1-340.
- Dasgupta, Partha (1993). *An Inquiry into Well-Being and Destitution*, Oxford,

Clarendon Press.

Davis, Lance Edwin and Douglass C. North (1971). *Institutional change and American economic growth*, Cambridge, Cambridge University Press.

Davis, Nancy J. and Robert V. Robinson. (2001). Theological Modernism, Cultural Libertarianism and Laissez-Faire Economics in Contemporary European Societies, *Sociology of Religion*. Vol. 62. No. 1 (Spring). PP. 23-50 (Article Consists of 28 Pages), Published by: Association for the Sociology of Religion. Inc.. Stable URL: <http://www.jstor.org/stable/3712229>

Deacon, Bob. (1999). *Global Social Policy*, In Hurrell, Andrew and Ngaire Woods (eds.) *Inequality, Globalization, and World Politics*, Oxford: Oxford University Press.

Deleuze, G. and F. Guattari. (1977). *Anti-Oedipus*. New York, NY, Viking Press.

_____. (1986). *Kafka: Towards a Minor Literature* Translated by Dana Polar. University of Minnesota Press.

_____. (1987). *A Thousand Plateaus*, Translated by Brian Massumi, University of Minnesota Press.

Derrida, J. (1981). *Positions*. Chicago, University of Chicago Press.

_____. (1966). *La Structure, le signe et le jeu dans le discours des sciences humaines*, Presented at the Johns Hopkins Symposium.

Deutsch, Karl (1957). *Political community and the North Atlantic Area: International Organization in the Light of Historical Experience*, Princeton, Princeton University Press.

Diamond, J. and Jones. L. (2005). *A Path Made by Walking*, Portland. OR: Lao Tse Press.

Doyle, Michael (1986). *International Distributive Justice*. PS, Fall (1986).

_____. (2000). *Global Economic Inequalities: A Growing Moral Gap in Wapner, Paul and Lester Ruiz* (eds.) *Principled World Politics: The Challenge of Normative International Relations*. Blue Ridge PA: Rowman and Littlefield.

Dreze, Jean et.al. (1994). *The Political Economy of Hunger: Selected Essays*, Oxford, Clarendon Press.

Dunoff, Jeffrey (1996/1997). Trade and: Recent Developments in Trade Policy and Scholarship And Their Surprising Political Implications, *Northwestern Journal of International Law and Business*, 17:2/3.

Etzioni. Amitai (1968). *The Active Society: a Theory of Societal and Political Processes*, London, n.p.

Evans, Peter, Dietrich Rueschemeyer and Theda Skocpol (eds.) (1985). *Bringing the State Back in* Cambridge, Cambridge University Press.

Falk, Richard (1995). *On Humane Governance: Toward a New Global Politics*:

- the World Order Models Project Report of the Global Civilization Initiative, Cambridge, Polity Press.
- Firat, A. F. (1992). *Postmodernity: A marketing Age*, Journal of Marketing.
- Friedman, Milton (1962). *Capitalism and Freedom*.
- Friedman, Milton and Rose Friedman (1980). *Free To Choose*
- Fukuyama, Francis (1992). *The End of History and the Last Man*, New York, The Free Press.
- Fuller, R. B. (1981). *Critical Path*, NYC: St. Martin's Press.
- Galtung, J. and Ikeda D. (1995). *Choose Peace: A Dialogue Between Johan Galtung & Daisaku Ikeda*, Sterling, VA: Pluto Press.
- Gilbert, Richard S. (1991). *How Much do We Deserve? An Inquiry in Distributive Justice*. Lanham New York, University Press of America.
- Goffman, E. (1973). *The Presentation of the Self in Everyday Life*, Woodstock, NY, The Overlook Press.
- Goodbread, J. (1997). *Dreambody Toolkit*. Portland, OR: Lao Tse Press.
- Goodin, Robert. (1988). *Reasons for Welfare: the Political Theory of the Welfare State*. Princeton, N. J. Princeton University Press.
- Gray, John, (1992). *The Moral Foundations of Market Institutions*. London, Institute for Economic Affairs.
- Greene, J. (1999). *Deep Democracy*. Rowman and Littlefield Publishers, Inc. Community, Diversity, and Transformation edition.
- Guattari, F. (1984). *Molecular Revolution*, Penguin.
- Hametner, K. and W. Melzer (1988). Hundertwasser-Haus [Hundertwasser House], Vienna, Orac.
- Hahnel, Robin (2004). *Protecting the Environment in a Participatory Economy*, Accessed February 13. 2006.
- _____ (2005). *Economic Justice and Democracy: From Competition to Cooperation*, Routledge. ISBN: 9780415933452, February.
- Harrington, Michael (1970) and (1972). *Socialism*, New York, Saturday Review Press.
- Harrison, Beverly Wildung (1985). *Making the Connections: Essays in Feminist Social Ethics*, Carol S. Robb. (ed.) Boston: Beacon Press.
- Harvey, D. (1990). *The Condition of Postmodernity*, Oxford, Basil Blackwell.
- Hassan, Ihab Habib (1980). "The Question of Postmodernism". in: *H. R. Garvin (ed.)*. *Romanticism, Modernism, Postmodernism*, Lewisberg, PA: Bucknell University Press, p. 117-126.
- _____ (1987). *The Postmodern Turn: Essays in Postmodern Theory and*

Culture, Columbus, Ohio State University Press.

_____ (1982). *The Dismemberment of Orpheus: toward a Postmodern Literature*, 2nd (ed.). Madison, University of Wisconsin Press.

Hegel, Georg Wilhelm Friedrich (1821). *Grundlinien der Philosophie des Rechts*, Translated as: Elements of the Philosophy of Right.

T. M. Knox. (1942).

H. B. Bisnet. ed. Allen W. Wood. (1991).

Hegel, G. W. F. (1952). *Phenomenologie des Geistes*, Hamburg, Meiner.

_____ (1991) *Elements of the Philosophy of Right*. Allen W. Wood (ed.) Cambridge, Cambridge University Press.

Hekman, Susan J. (1990). *Gender and Knowledge: Elements of a Postmodern Feminism*, Boston, Northeastern University Press.

Hirst, Paul and Grahame Thompson (1996). *Globalization in Question: the International Economy and the Possibilities of Governance*, Cambridge, UK. Polity Press.

Hoffman, Mark (1994). Normative International Theory, in A J R Groom and Margot Light (eds.) *Contemporary International Relations: a Guide to Theory*. London: Pinter Publishers.

Holmes, O. W. (1919). *Abrams v. United States*. 250 U.S. 616. 630. Retrieved 3rd Oct. (2004). US Department of State from US Department of State, <http://usinfo.state.gov/usa/infousa/facts/democrac/43.htm>

Honnet, K. (1988). *Contemporary Art*, Cologne, Germany, Taschen.

Horkheimer, Max. and Theodor W. Adorno (1991). *Dialectic of Enlightenment*, John Cumming, Trans, New York, Continuum.

<http://www.deepdemocracyinstitute.org/>.

<http://www.deepdemocracymovement.net/>.

<http://www.globalprocessinstitute.org/>.

<http://www.processwork.org/>.

<http://www.aamindell.net/>.

<http://www.maxfx.net/>.

<http://www.deep-democracy.net>.

http://en.wikipedia.org/wiki/Deep_democracy.

http://en.wikipedia.org/wiki/Theory_of_Deep_Democracy.

Hume, David (1775) (1777). *Enquiries Concerning Human Understanding and Concerning the Principles of Morals*, Oxford, Clarendon Press.

_____ (1778) (1739-1740). *A Treatise of Human Nature*, Oxford, Clarendon Press.

- Gilpin, Robert, with the assistance of Jean Gilpin (1987). *The Political Economy of International Relations*. Princeton, Princeton University Press,
- Hanel (2005). *Economic Justice and Democracy: From Competition To Cooperation*, p. (198-200, Hahnel, Routledge).
- Inglehart, R. (1977). *The Silent Revolution, Changing Values and Political Styles Among Western Publics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- _____ (1989). *Culture Shift in Advanced Industrial Society*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Jackson, P. (1989). *Maps of Meaning: an Introduction to Cultural Geography*, Lorimer Program on Human Geography, London, Unwin Hyman (2005; 29: 741-743).
- _____, (1997). *Maps of Meaning, An Introduction to Cultural Geography*.
- Jackson, Robert H. (1990). *Quasi-States: Sovereignty, International Relations and the Third World*, New York, Cambridge University Press.
- Jackson, Thomas F. (2008). *Martin Luther King, Economic Justice and Multiracial Democracy*. <http://www.iwj.org>.
- Jencks, C. (1987). *What is Post-Modernism?* New York, Academy Editions, Second Printing.
- Jones, R. J. Barry (1995). *Globalization and Interdependence in the International Political Economy: Rhetoric and Reality*. London, Pinter Publishers.
- Kant, Immanuel (1991) (1724-1804). *Political Writings*, Hans Reiss (ed.). translated by H.8. Nisbet, Cambridge, Cambridge University Press.
- Kenen, Peter (ed.) (1995). *Understanding Interdependence: The Macroeconomics of the Open Economy*, Princeton: Princeton University Press.
- Keohane, Robert and Joseph Nye (1989). *Power and interdependence: World Politics in Transition*. Second Edition, Glenview, Ill., Scott, Foresman.
- Khan, Haider A. (1992). *Language and Democracy*, Voice of Bangladesh, October.
- _____ (1993). *Democracy, Markets and the New Social Movements*, Presented at the Conference on Democratization, Denver, April.
- _____ (1993). *Markets, Structural Adjustment and Democracy*, *Relaciones Internacionales*, 45.
- _____ (1994). *The Fragility of Freedom*. Presented at the Democracy Conference, Denver, April.
- _____ (1995). *Economic Justice and Democracy*, Presented at the Democracy Conference, Denver, April.
- _____ (1998). *Technology, Development and Democracy*, Edward Elgar.

- _____ (2007), *A Theory of Deep Democracy and Economic Justice in the Age of Postmodernism*
- _____ (2008). *Making Globalization Work: Towards Global Economic Justice*, Unpublished.
- Kindleberger, Charles. (1973). *The World in Depression, 1929-1939*, London, Allen Lane.
- _____ (1978). *Manias, Panics, and Crashes: A History of Financial Crises*, New York, Basic Books.
- Kitschelt, Herbert et al. (eds.) (1999). *Continuity and Change in Contemporary Capitalism*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Krasner, Stephen (1985). *Structural Conflict: the Third World against Global Liberalism*, Berkeley, University of California Press.
- Kristeva, J. (1974). *La Revolution du Langage Poetique*, Paris, Editions du Seuil.
- Kundera, M. (1990 [1984]). *The Unbearable Lightness of Being*, London, Faber and Faber.
- Lacan, J. (1975). *Le Seminaire*, Paris: Editions du Seuil.
- Lear, J. (1990). *Love and Its Place in Nature*, New York, Farrar, Strauss and Giroux.
- Liotard, Jean François (1979). *La Condition Postmoderne: Rapport sur le Savoir*, Les Editions de Minuit.
- _____ (1984), *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*, Manchester Manchester University Press. [original in French], (1979).
- _____ (1986). *L'enthousiasme. La Critique Kantienne de l'histoire* [Enthusiasm. The Kantian Critique of History], Paris, Editions Galile.
- _____ (1988). *The Differend: Phrases in Dispute*, University of Minnesota Press.
- _____ (1988). *The Differend: Phrases in Dispute*, Translated by Goerges Van Den Abbeele, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- _____ (1993). *Toward the Postmodern*. R. Harvey and M. Roberts (ed). Atlantic Highlands, N. J.: Humanities Press.
- McCloskey, Donald N. (1994). *Knowledge and Persuasion in Economics*, Cambridge, Cambridge University Press.
- McCloskey, Deirdre N. (1998). *The Rhetoric of Economics*, Madison, University of Wisconsin Press, 2nd (ed.).
- McLuhan, M. (1964). *Understanding Media*, London, Routledge and Kegan Paul.
- Mill, J. S. (1859). *On Liberty*, NY, Norton.

- Miller, David and Michael Walzer (eds.) (1995). *Pluralism, Justice, and Equality*, Oxford, Oxford University Press.
- Mindell, Amy (1992). *The Leader as Martial Artist: An Introduction to Deep Democracy* (1st ed.), San Francisco: Harper San Francisco.
- _____ (1994/2001.) *Metaskills: the Spiritual art of Therapy*, New Falcon/Lao Tse Press.
- Mindell, Amy (1994/ 2001) *Metaskills: the Spiritual Art of Therapy*. New Falcon/Lao Tse Press.
- Mindell, Arnold (1995). *Sitting in the Fire: Large Group Transformation using Conflict and Diversity* (1st ed.), Portland, Or. Lao Tse Press.
- _____ (2002). *The Deep Democracy of Open Forums*. Charlottesville, VA: Hampton Roads.
- Mindell, Arnold (2008). <http://www.youtube.com/watch?v=zJ8eaxq4-Es&feature=related>. 2008 Worldwork Conference in London.
- _____ (2008). Deep Democracy and Worldwork; Worldwork Conference in London. <http://www.youtube.com/watch?v=lbg2hMuhi3s>
- Mittelman, James (ed.) (1996). *Globalization: critical reflections*, Boulder, Co: Lynne Rienner Publishers.
- Morgenthau, Hans (1973). *Politics among Nations*, New York, Knopf.
- Naisbitt, J. (1984). *Megatrends*, London, Futura.
- Nussbaum, Martha and Amartya Sen (1993). *The Quality of life*, Oxford: Oxford University Press.
- Naumann, J. and Klaus. Hüfner. (1985). Evolutionary aspects of individual and Social Development. in: J. Naumann and K. Hüfner (eds.). *Individual Development and Social Change*, New York, Academic Press.
- Nichols. (1996). "Realism, Liberalism, Values, and the World Trade Organization", University of Pennsylvania, *Journal of International Economic Law*.
- Nietzsche, Friedrich Wilhelm (1969). *Thus Spoke Zarathustra*, Translated by R. J. Hollingdale, Baltimore, Penguin Books.
- Norris, Christopher (1990). *What's Wrong with Postmodernism: Critical Theory and Ends of Philosophy*, Baltimore, Johns Hopkins University Press.
- North, Douglass Cecil (1990). *Institutions, Institutional Change, and Economic Performance*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Ogilvy, J. (1990). This Postmodern Business. *Marketing and Research Today*. 18(1). February. 4-21.
- Ohmae, Kenichi (1995). *The End of the Nation State: the Rise of Regional*

- economies*, New York, Free Press.
- Oneal, John and Bruce Russett, (1997). The Classical Liberals Were Right: Democracy, Interdependence and Conflict (1950-1985). *International Studies Quarterly* 41, 2:267-293.
- _____ (1999). The Kantian Peace: The Pacific Benefits of Democracy, Interdependence, and International Organizations, 1885-1992, *World Politics* 52, 1: 1-37
- O'Neill, Onora (1975). Lifeboat Earth, *Philosophy and Public Affairs*, 4:3.
- _____ (1991). "Transnational Justice in Held", David (ed.). *Political Theory Today*. Cambridge: Polity Press. Peterson, Paul, (1995). *The Price of Federalism*. Washington, D.C. Brookings Institution.
- Peace X Peace. (2004). Retrieved 14 October 2004 from <http://www.peacexpeace.org/originalcircle.htm>.
- Pogge, Thomas (1989). *Realizing Rawls*. Ithaca, Cornell University, Press.
- Pogge, Thomas. (1992). Cosmopolitanism and sovereignty. *Ethics*.
- _____ (1994). An Egalitarian Law of Peoples, *Philosophy and Public Affairs*. Ratner, Steven. 1998. *International Law: The Trials of Global Norms*, Foreign Policy.
- Postman, N. (1985). *Amusing ourselves to Death*, Public Discourse in the Age of Show Business. New York: Penguin Books.
- Rawls, John. (1971). *A Theory of Justice*, First Edition, Cambridge, Harvard University Press.
- _____ (1999). *A Theory of Justice*, Second Edition, Cambridge, Harvard University Press.
- _____ (1999). *The Law of Peoples*. Cambridge, Harvard University Press.
- Rodrik, Dani (1997). *Has Globalization Gone Too Far?* Washington DC: Institute for International Economics.
- Rorty, Richard (1993). *Human Rights, Rationality, and Sentimentality* in Shute, Stephen and Susan Hurley (eds.) *On Human Rightism The Oxford Amnesty Lectures 1993*. New York, Basic Books.
- _____ (1998). *Justice as a Larger Loyalty in Cheah, Pheng and Bruce Robbins (eds.)* *Cosmopolitics*, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- Rosenau, Pauline Marie (1992). *Post-Modernism and the Social Sciences: Insights. Inroads, and Intrusions*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Ruggie, John Gerard, (1982). International Regimes, Transactions and Change, Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order, *International Organization*.
- Rumi, J. (1995). *The Essential Rumi* (C. Barks. With. J. Moyne. A. J. Arberry &

- R. Nicholson. Trans.), San Francisco, Harper San Francisco.
- Sayers, Sean. and Peter Osbome. (eds.) (1990). *Socialism. Feminism and Philosophy: a Radical Philosophy Reader*, Introduction by Christopher J. Arthur, London, Routledge.
- Schweickart, David (2006). *Nonsense on Stilts*, Michael Albert's Parecon.
- Sen, Amartya (1985). *Commodities and capabilities*, New York, Elsevier Science Publishers.
- _____ (1987). *On Ethics and Economics*, Oxford, Basil Blackwell.
- _____ (1997). *On Economic Inequality*, Oxford, Clarendon Press, Enl. Ed.
- _____ (1999). *Development Asfreedom*, New York, Knopf.
- Shue, Henry (1996). *Basic Rights: Subsistence, Affluence and US, Foreign Policy*, Second edition, Princeton, Princeton University Press.
- Siver, S. (2004). *Shadows of Peace*. Paper presented at the Russian Academy of Science Conference on Conflictology Sponsored by NATO. April. St. Petersburg, Russia.
- _____ (2006). *Process Work and the Facilitation of Conflict*. Cincinnati, Union Institute and University. PhD Psychology of Conflict: 420.
- Sherman, Nancy (Undated). *The Moral Perspective and the Psychoanalytic Quest*, Unpublished Paper. Dept, of Philosophy, Georgetown University.
- Silverman, Hugh J. (ed.) (1990). *Postmodernism-Philosophy and the Arts*, New York, Routledge.
- Slaughter, Anne-Marie, Alec Stone Sweet, and J.H.H. Weiler. (eds.) (1998). *The European Court and National Courts- Doctrine and Jurisprudence: Legal Change in its Social Context*.
- Smith, Adam (1776). *Wealth of Nations*.
- _____ (1786). Oxford, *Hart Publications. An inquiry Into the nature and Causes of the Wealth of Nations*, London: Printed for A. Strahan; and T. Cadell, 4th ed. Smith, Adam. 1761. *The Theory of Moral Sentiments*. London, Printed for A. Millar, A. Kincaid and J. Bell in Edinburgh, 2d ed. Wendt, Alexander. (1992). *Anarchy is What States Make of it: the Social Construction of Power Politics*. *International Organization*, 46: 2.
- Snyder, M. (1987). *Public, Appearances. Private Realities*, New York, Freeman.
- Stiglitz, J. E. (2003). *Globalization and Its Discontents*. New York, W. W. Norton & Co. Inc.
- Toffler, A. (1970). *Future Shock*, Toronto: Bantam Books.
- _____ (1980). *The Third Wave*, Toronto, Bantam Books.
- Toms, M. (2002) *A Time for Choices: Deep Dialogues for Deep Democracy*,

- New Society Publishers.
- Toynbee, A. (1934-1954). *A Study of History*, Oxford. U.K., Oxford University Press, (12 Volumes).
- Vol I: *Introduction; the Geneses of Civilizations*.
- Vol II: *The Geneses of Civilizations*.
- Vol III: *The Growths of Civilizations*.
- Oxford University Press (1934)
- Vol IV: *The Breakdowns of Civilizations*.
- Vol V: *The Disintegrations of Civilizations*.
- Vol VI: *The Disintegrations of Civilizations*.
- Oxford University Press (1939).
- Vol VII: *Universal States; Universal Churches*.
- Vol VIII: *Heroic Ages; Contacts between Civilizations in Space*.
- Vol IX: *Contacts Between Civilizations in Time; Law and Freedom in History; The Prospects of the Western Civilization*
- Vol X: *The Inspirations of Historians; A Note on Chronology*
- Oxford University Press (1954).
- US Department of State (1919). Abrams v. United States. 250 U.S. 616. 630. Retrieved 3rd October (2004). <http://usinfo.state.gov/usa/infousa/facts/democrac/43.htm>.
- _____ (2004). What is Democracy? Retrieved 21st September 2004. US Department of State from <http://usinfo.state.gov/products/pubs/whatsdem/whatdm8.htm>.
- Van Raaij, W. F. and T. M. M. Verhallen (1992). *Domain-specific market segmentation*, Papers on Economic Psychology, Nr. 93. Rotterdam, Erasmus University.
- _____ (1993). Postmodern Consumption: Architecture, Art and Consumer Behavior. European Advances in Consumer Research Volume 1. (eds.). W. Fred Van Raaij and Gary J. Bamossy, Provo. UT: Association for in Consumer Research, p. 550-558.
- Veblen, T. (1899). *The Theory of the Leisure Class*, New York, Funk & Wagnalls.
- Virtual Museum of Printing. (2004). Retrieved 5th October 2004. Virtual Museum of Printing from <http://www.imultimedia.pt/museuvirtpress/ing/hist/1700/1700.html>
- Wallwork, E. (1991). *Psychoanalysis and Ethics*, New Haven, Yale University Press.

- Walzer, Michael. (1983). *Spheres of Justice*, New York, Basic Books.
- _____ (1989). *Nation and Universe in The Tanner Lectures on Human Values*, Vol. XI, ed. G Peterson.
- Walzer, Michael. (1994). *Thick and Thin: Moral Argument at Home and Abroad*. Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Wight, Martin. by Gabriele Wight and Brian Porter (eds.) (1991). *International Theory: The Three Traditions*. Leicester, Leicester University Press for the RIIA, London.
- Winfield, Richard (1988). *Reason and Justice*. Albany, SUNY Press.
- Woolley, B. (1992). *Virtual Worlds. A Journey in Hype and Hyperreality*, Oxford, Blackwell.
- Webster (ed.). (1983). *Webster's New Twentieth Century Dictionary* (2nd ed.), NYC: Simon and Schuster.
- Zelizer, Viviana, (1997). *The Social Meaning of Money*, Princeton, N.J. Princeton University Press.

فصل ششم

نظریه‌های عدالت اقتصادی
با جهت‌گیری‌های
خودخواهانه

دکتر حسین راغفر

پیشگفتار

آزادی و عدالت دو مقوله‌ای است که بسیاری از متفکران آنها را ویژگی‌های ذاتی و طبیعی انسان نامیده‌اند. از همین رو این مفاهیم به ارزش‌های عام و جهانی مبدل شده است و هیچ نظام فکری حاضر نیست به قربانی کردن یکی در راه نیل به دیگری متهم شود زیرا عدالت بدون آزادی و آزادی بدون عدالت معنا ندارد. با وجود این، در طول قرون متمادی همواره این دو ویژگی به صورت توأم، یا یکی از این دو، یا هریک از این دو به نسبتی، قربانی قدرت بوده‌اند. به علاوه، در موارد متعدد حتی حکومت‌هایی که با شعار دفاع از یکی، بدون ذکر تردید نسبت به دیگری، به قدرت رسیده‌اند چه بسا نه تنها مورد تردید را قربانی کرده‌اند، که به مورد مطلوب نیز جفا روا داشته‌اند. چه بسیارند حکومت‌هایی که به نام آزادی، آزادی را قربانی کرده‌اند و در دفاع از عدالت، ظلم‌ها بر عدالت روا داشته‌اند. از همین رو اصلاح‌طلبان و متفکران جوامع مختلف، در جهت ابهام‌زدایی از این دو مفهوم تلاش‌های خستگی‌ناپذیری را صرف کرده‌اند.

سه مفهوم **عدالت توزیعی، عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی** که گاه مترادف در نظر گرفته می‌شود، با وجود گستردگی کاربرد در زمان حاضر همواره از جمله دغدغه‌های همه جوامع بشری بوده است. ارسطو مطالبی در باب عدالت توزیعی نگاشت و افلاطون در باب اینکه در یک جامعه آرمانی دارایی چگونه باید تخصیص داده شود، سطوری به رشته تحریر درآورد. با وجود این، مراد آنها از عدالت توزیعی با آنچه نظریه‌های مدرن درصدد ارائه آن هستند، تفاوت جوهری دارد. مباحث مربوط به عدالت اجتماعی، در گسترده‌ترین معنای خود، وقتی بروز می‌کنند که تصمیماتی موجب

می‌شوند تا بر توزیع منافع و هزینه‌ها بین افراد یا گروه‌های مختلف اثر می‌گذارند. به این ترتیب موضوع عدالت اجتماعی چگونگی توزیع عادلانه است که در سه قلمرو قدرت، ثروت و درآمد، و منزلت بررسی می‌شود. نظریه‌های عدالت اجتماعی مدرن را می‌توان به دودسته کلی تقسیم‌بندی کرد. نظریه‌هایی که جهت‌گیری خودخواهانه و فردگرا دارند و نظریه‌هایی که جهت‌گیری اجتماعی دارند. دسته نخست نظریه‌ها بر مفهوم فرد به عنوان واحد بنیادی علایق و توجه اخلاقی استوار است. در این برداشت تقدس زندگی فردی، احترام به شأن او براساس برابری اخلاقی انسان‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. این دسته از نظریه‌های عدالت اجتماعی فردخواه هستند. دسته دوم نظریه‌های عدالت اجتماعی افراد را نسبت به یکدیگر متعهد می‌بیند و از همین رو ماهیت اجتماعی این نظریه‌ها شکل می‌گیرد. افراد نسبت به یکدیگر وظایفی دارند که ناظر بر حقوقی است که منافع شخصی آنها را تأمین می‌کنند.

این مقاله به دسته نخست از نظریه‌های عدالت اجتماعی می‌پردازد. ابتدا نظریه‌های عدالت توزیعی سرمایه‌داری مبتنی بر سهم مشارکت عوامل مورد بررسی قرار می‌گیرند که در این دسته از نظریه‌ها به تعیین سهم عوامل شرکت‌کننده در تولید توجه می‌شود. نظریه متداول و معروف بهره‌وری نهایی بررسی می‌شود. نظریه بهره‌وری متوسط در نظریه مارکسیستی سهم مشارکت هر عامل را می‌توان در این دسته از نظریه‌های عدالت توزیعی بررسی کرد. سپس نظریه‌های مبتنی بر حقوق طبیعی و استحقاق مطالعه می‌شود که در این ارتباط نظریه‌های تامس هابز و جان لاک به عنوان پایه‌گذاران نظریه حقوق طبیعی مرور می‌شوند. سپس آرای رابرت نوزیک و نظریه استحقاق او بررسی می‌شود. نظریه‌های عدالت به مثابه آزادی دسته دیگری از نظریه‌های عدالت اجتماعی خودخواهانه‌اند که در این مجموعه از نظریه‌ها آرای میلتون فریدمن بررسی می‌شود. اگرچه بخش پایانی به جمع‌بندی اختصاص داده شده است، اما جمع‌بندی نهایی را باید در پایان مقاله دیگری موکول کرد که به بررسی نظریه‌های عدالت اجتماعی با جهت‌گیری‌های اجتماعی بپردازد.

۶-۱ نظریه‌های عدالت اجتماعی با جهت‌گیری خودخواهانه

۶-۱-۱ قید فردخواهی

در تفکر لیبرال سنتی، مفهوم فرد به‌عنوان واحد بنیادی در کانون توجه اخلاقی قرار دارد. چه این برداشت مبتنی بر اصول دینی یا عرفی استوار باشد، تقدس حیات فرد، احترام برای شأن او مبتنی بر مبانی برابری اخلاقی به رسمیت شناخته شده، حمایت از آزادی اراده و عمل فرد، و درستی اساسی جست‌وجوی او برای خوشنودی شخصی پیامدهای این مفهوم بنیادی از تمامیت شخصیت، یعنی فردیت موجود اخلاقی است. مبنای این دیدگاه در ریشه تقدس روح انسان در اعتقاد مسیحی و در آموزه حقوق طبیعی قرار دارد و به‌عنوان یک گزاره اصل موضوعی پذیرفته می‌شود که از آن قضایای دیگری استخراج می‌شود (نوزیک، ۱۹۷۴: ۵۱-۴۸). هر نظریه قابل قبول و بالقوه مفید درباره عدالت اقتصادی که برای جوامع غربی طراحی شده باشد، باید با این اصل ایمانی ایدئولوژیکی جامعه لیبرالی منطبق باشد. بخش حاضر از این تحقیق به بررسی نظریه‌های عدالت اقتصادی فردخواه به این مضمون می‌پردازد.

نوعی از فردخواهی که با این برداشت از فرد مرتبط است، در یک زمینه اجتماعی ریشه دارد و با آن وضعیت مشروط می‌شود. نوعی از حقوق اجتماعی که از به رسمیت شناختن منحصربه‌فرد بودن فرد ناشی می‌شود، حامل تعهداتی است که به حقوق مشابه دیگران تجاوز صورت نگیرد. وقتی آن تعهدات توجه خود را به رفاه دیگران بسط می‌دهد فردخواهی دوگانه نامیده می‌شود. در این صورت مطالبات استقلال فردی مبتنی بر یک تفسیر اجتماعی منفعلانه از فردخواهی محدود می‌شود و این محدودیت هم متوجه کسانی است که برای توجه و نگرانی اجتماعی از خودگذشتگی می‌کنند و هم برای کسانی است که از آن منتفع می‌شوند. با پذیرش این نگرانی اجتماعی فعال، به‌عنوان مثال برای رفاه فردی، شاید برای اجتماع درست باشد که دسترسی به مواد مخدر محدود شود، یا استفاده از کمربند ایمنی در خودروها الزامی شود، از خودکشی جلوگیری شود، و نیز از منابع حاصل از طریق بازار مالیات اخذ شود تا برنامه‌هایی را برای کسانی اجرا کنند که جامعه آنها را مستحق می‌شناسد.

نظریه‌های عدالت اجتماعی در تخصیص وزن‌های نسبی به تفسیر خودخواهانه یا

غیراجتماعی، یا جامعه‌گریز از حقوق فرد و به تفسیر مبتنی بر احساس شفقت و همدردی اجتماعی فعال به‌طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت‌اند. با عنایت به جهت‌گیری غالبی که این نظریه‌ها در این بعد نشان می‌دهند، می‌توان این نظریه‌ها را به دو طبقه‌بندی با جهت‌گیری‌های فردخواه خودخواهانه و اجتماعی تقسیم‌بندی کرد. بدون تردید این دوشاخگی تا حدودی از دلبخواهی بودن رنج می‌برد، اما یک چارچوب تحلیلی مفید فراهم می‌آورد. مشکل اساسی در بنا کردن یک نظریه عدالت اقتصادی که ظرفیت اجماع و پذیرش همگانی را داشته باشد این است که بتواند یک توازن بین شاخه‌های خودخواهانه و مبتنی بر شفقت اجتماعی از عدالت برقرار کند. این طبقه‌بندی، با عطف توجه به این توازن در نظریه‌ها، به قضاوت در قابل قبول بودن درون‌بینی‌های آنها کمک خواهد کرد.

این مقاله به ارائه نظریه‌های عدالت اجتماعی تخصیص یافته است که در آن جهت‌گیری خودخواهانه که تأکید بر استحقاق فردی دارد وجه غالب را داراست. چنین نظریه‌هایی جامعه را به‌صورت یک وسیله به‌نسبت خنثی در نظر می‌گرفتند که در درون آن فرد هدف‌های خودخواهانه را دنبال می‌کند، البته که وجودش ضروری است اما مثل هوا، باید مسلم فرض شود و تقاضاهای اندکی روی عامل فردی اعمال می‌کند. هر جا که مناسب باشد اقدام اجتماعی اغلب به‌صورت حامی حقوق فردی دیده می‌شود، که البته این اقدامات اجتماعی اگرچه از سر بی‌میلی اما درعین حال از سر شفقت، به‌عنوان کارکردهای اصلاحی پذیرفته می‌شوند.

۲-۶ نظریه‌های عدالت توزیعی سرمایه‌داری مبتنی بر سهم مشارکت عوامل

در شرایط آرمانی اقتصاد رقابت کامل چنین فرض می‌شود که خدمات هر عامل پاداشی دریافت می‌کند که برابر است با میزان مشارکت آن در تولید، شامل قیمت پایاپای‌کننده بازار. نظریه‌های مشارکتی مستقیم یا غیرمستقیم تأکید می‌کنند که محروم کردن یک فرد از آنچه که تولید کرده است، بدون آنکه خدمات او به‌طور مناسب جبران شود، به لحاظ اخلاقی نادرست است. به‌طور کلی درباره ماهیت قیمت دریافتی توسط خدمات عامل در سرمایه‌داری به‌عنوان یک شاخص مشارکت چه می‌توان گفت و چه توجیهی براساس عدالت می‌توان ارائه کرد؟

۱-۲-۶ نظریه بهره‌وری نهایی

اگر بنا به فرض بازدهی نزولی نسبت به خدمات عامل متغیر وجود داشته باشد که منظور این است که عاملی که به مجموعه‌ای از تمامی عوامل دیگر، که مقدار آنها ثابت فرض می‌شود، افزوده شود، تولید اضافی مثبت خواهد بود، اما هرچه عامل متغیر بیشتر شود، اندازه تولید اضافی کمتر خواهد شد. بنگاه‌های حداکثرکننده سود تا جایی خدمت هر عامل تولید را به کار می‌گیرند که آخرین واحد به کار گرفته شده به‌دقت آنچه به درآمد می‌افزاید برابر باشد با آنچه به هزینه می‌افزاید. اقتصاددانان این درآمدهای افزوده شده‌ای که در لبه یا حاشیه مقادیر منابع متغیر به کار گرفته شده رخ داده‌اند را درآمد نهایی محصولات می‌نامند. بنابراین در جواب تعادل نظام رقابتی آرمانی، خدمات هر عامل، درآمد نهایی تولید خود را کسب می‌کند، به این معنا که مبلغی که به او پرداخت می‌شود درآمدی است که اگر آن عامل تولید بیرون کشیده شود، با ثابت بودن سایر واحدهای خدمات عوامل باقی‌مانده به کار گرفته شده در موقعیت‌های جاری آنها، از بین می‌رفت.

بنابراین توزیع محصول اجتماعی از ضرب قیمت خدمت عامل، که با درآمد نهایی محصول مساوی است، در تعداد واحدهای آن خدمت، که توسط هر فرد کنترل می‌شود، و جمع این محصولات بر روی مجموعه انواع عوامل تحت تملک به‌دست می‌آید. در این صورت هر فرد نسبت به محصول کل اجتماعی و قیمتی که به آخرین واحد، با کمترین تولید، تعلق می‌گیرد مطالباتی را مطرح می‌کند. هرچه میزان منابع موجود بیشتر باشد، با ثابت بودن مقادیر سایر عوامل، به دلیل بازدهی‌های نهایی نزولی فیزیکی و نیاز به کاهش اندکی از قیمت محصول برای فروش محصول فیزیکی اضافی، درآمد نهایی محصول کوچک‌تر خواهد بود. حائز اهمیت است که بازدهی نسبت به هر واحد از آن منبع در اقتصاد کوچک‌تر خواهد بود زیرا هر واحد درآمد اضافی دریافتی که در صورت بیرون کشیده شدن آن واحد از منبع، ایجاد نخواهد شد، هم در نفس خود کوچک است. البته میزان منبع موجود به مقدار موجود در آغاز دوره زمانی و نیز آمادگی صاحبان آن برای فروش خدمات آن در بازار بستگی دارد.

در تفکر بعضی از اقتصاددانان به‌طور مستقیم، و به‌نظر بسیاری از نظریه‌پردازان معتقد به آزادی اقتصادی به‌طور غیرمستقیم، این واقعیت که بازار به عوامل مولد، درآمد

نهایی آنها، یعنی، درآمد حاصل از تولید واحدهای نهایی آنها را پاداش می‌دهد، تنها شاهدی بر کارایی اقتصاد سرمایه‌داری نیست و نشانه‌ای از عدالت آن نیز محسوب می‌شود. این حامیان سرمایه‌داری درآمد نهایی محصول را به صورت سهم مشارکت آن عامل به محصول اجتماعی ارزیابی می‌کنند، و با یک فرض اضافی که اغلب بیان نشده باقی می‌ماند، مبنی بر اینکه عدالت ایجاب می‌کند که خدمت هر عامل درست معادل آنچه را که به صورت بهره‌وری به جامعه داده است، از جامعه دریافت کند. بنابراین توزیع عادلانه درآمد، از طریق مالکیت چنین عواملی، منعکس کننده این پاداش‌های عادلانه خدمات عوامل است.

به عنوان مثال، جان بیتس کلارک، که مفهوم بهره‌وری نهایی را در آغاز قرن بیستم مطرح کرد چنین نوشت: هدف این کار نشان دادن این نکته است که توزیع درآمد به وسیله یک قانون طبیعی کنترل می‌شود، اگر این قانون بدون اصطکاک کار کند، به هر عامل تولید میزان ثروتی را که آن عامل خلق کرده است می‌پردازد ... محصولات نهایی به لحاظ نظری نرخ‌هایی طبیعی هستند که علم در جست‌وجوی آنها بوده است (کلارک، ۱۹۳۸: vii v).

با در نظر داشتن تفوق نظریه‌های حقوق طبیعی در قرون هفدهم، هجدهم، و نوزدهم، از نظر کلارک این یک قدم کوچک از قانون طبیعی به عدالت بود. درواقع این همانی، قانون طبیعی و عدالت، بدیهی بود همان‌طور که برای بسیاری از حامیان بازار آزاد با وضوح کمتر، یا ناهوشیارانه، چنین است (باوئر، ۱۹۸۱).

۲-۲-۶ نظریه مارکسیستی سهم مشارکت: نظریه بهره‌وری متوسط

شاید تا حدودی تناقض‌گونه باشد که کارل مارکس، یعنی پرنفوذترین منتقد اقتصاد سرمایه‌داری، به ثابت‌قدم‌ترین حامیان سرمایه‌داری در قبول یک نظریه سهم مشارکتی در عدالت اقتصادی ملحق شود. اینکه آیا کل نظام تحلیلی او این امکان را به او می‌دهد که از چنین نظریه‌ای حمایت کند یا خیر موضوع مورد مناقشه محققان مارکسیست است (به عنوان مثال مراجعه شود به کوهن، نیگل، و اسکانلون، ۱۹۸۱)، اما قرائت ساده کتاب سرمایه و آثار بعدی او چنین باوری را به این تفسیر از نظریه استثمار او بخشیده

است و این موضوع مسلط در نقدهای حامیان او از اقتصاد بازار بود تا اینکه محبوبیت روشن‌فکرانه نظریه از خودبیگانگی پس از جنگ جهانی دوم در تفکر غربی بر آن سایه افکند (یفر، ۱۹۹۰: فصل ۵).

مارکس سرمایه‌داری را به‌عنوان یک شیوه متمایز تولید بر مبنای وجود دو نهاد منحصر به فرد در درون آن شناسایی کرد، که این دو عبارت‌اند از بازاری که در آن نیروی کار به قیمت ارزش مبادله واقعی آن به‌طور دلبخواهی توسط کارگران به فروش می‌رسد و یک طبقه سرمایه‌دار مالک ابزار تولید است که بدون آنها نیروی کار کارگران غیرقابل استفاده باقی می‌ماند. به‌نظر مارکس اگرچه کالاهای سرمایه‌ای به لحاظ فیزیکی مولدند، این ابزارها فقط می‌توانند ارزش نیروی کار مستهلک شده‌ای را که از خودشان کاسته‌اند، به محصولاتشان منتقل کنند. از این‌رو، کالاهای سرمایه‌ای، که فقط کار متبلور شده در مقابل کار زنده‌اند، به ارزش محصول اجتماعی تنها ارزش مستهلک شده را می‌افزایند. هیچ بازدهی خالصی به سرمایه‌دار به‌عنوان سهم مشارکت او تعلق نمی‌گیرد. از نظر مارکس یکی از مهم‌ترین تناقض‌های سرمایه‌داری این واقعیت است که تولید کالاهای ضرورت یک کوشش اجتماعی است، اما ابزار اساسی به‌کارگیری بهره‌وری نیروی کار به‌صورت مالکیت خصوصی می‌ماند.

تمام ارزش خالص محصول نیروی زنده است، که به تنهایی ظرفیت حیاتی کردن کالاهای سرمایه‌ای و خلق ارزش مبادله را دارد. از این‌رو، مبتنی بر یک پایه مشارکتی، کل ارزش محصول اجتماعی، پس از کسر استهلاک، فقط ارزش نیروی کار است، که می‌توان گفت برای برقراری عدالت، نیروی کار باید متوسط محصول خالص خود را دریافت کند. بنابراین بهره، یا سود، در سرمایه‌داری نتیجه استثمار است که خود برخاسته از مالکیت خصوصی ابزار تولید است زیرا تمام سهم‌های دیگر در توزیع درآمد مشتقات حاصل از ارزش اضافی است. در این مجموعه می‌توان انواع اجاره یا بهره مالکانه، سود حاصل از عمده و خرده‌فروشی، دستمزدهای تبلیغات و امثال آن نام برد. مارکس به‌شیوه‌ای که در آن سایر سهم‌های درآمدی تعیین می‌شدند و زمان اندکی را صرف ابزاری می‌کردند که به‌وسیله آنها این فرایند سلب مالکیت از سلب‌کنندگان مالکیت انجام می‌شود علاقه‌ای نداشت.

تحلیل مارکس از توزیع سرمایه‌داری او را به این تأکید هدایت کرد که اگرچه نیروی کار زنده کل ارزش خالص تولید اجتماعی را خلق می‌کند، نهادهای مالکیت سرمایه‌داری که مالکیت خصوصی ابزار تولید را مجاز داشته‌اند سرمایه‌دارها را نیز مجاز کرده‌اند که بخشی از این محصول را که ارزش اضافی نامیده می‌شود برای مصارف شخصی مصادره کنند. پرسشی که در مورد نظریه توزیع عادلانه مطرح می‌شود این است که آیا نظریه تکامل اجتماعی مارکس او را مجاز می‌دارد که نظام سرمایه‌داری را به‌عنوان یک نظام ناعادلانه به این دلیل مورد انتقاد قرار دهد که سهم مشارکت کارگران در تولید به‌طور کامل در شکل دستمزد پرداخت نمی‌شود. این استثمار کارگر نتیجه نهادهای اصلی سرمایه‌داری است و مادام که شیوه تولید سرمایه‌داری وجود دارد، ادامه خواهد یافت، اما پرسش بعضی از محققان این است که آیا از نظر مارکس استثمار ناعادلانه بوده است یا خیر؟ به‌عنوان مثال مارکس چنین می‌نویسد: عدالت معاملاتی که بین عوامل تولید برقرار می‌شود، بر این واقعیت استوار است که این معاملات به‌صورت پیامدهای طبیعی ناشی از روابط تولیدی بروز و ظهور می‌کنند. اشکال حقوقی که در آنها این معاملات اقتصادی به‌صورت اقدامات ارادی و داوطلبانه شرکت‌کنندگان ظاهر می‌شوند، به‌عنوان موارد تجلی اراده مشترک آنها و قراردادهایی است که می‌توانند توسط دولت به‌عنوان یک طرف منفرد به اجرا درآیند. این اشکال حقوقی تنها تجلی آن روابط هستند. محتوای آن چیزی است که از هر نظر با شیوه تولید متناظر و با آن متناسب است. هر چیز که در تعارض با آن باشد، ناعادلانه است. برده‌داری بر مبنای شیوه تولید سرمایه‌داری ناعادلانه است. تقلب در کیفیت کالاها هم در همین مقوله قرار می‌گیرد. (مارکس، سرمایه، جلد ۳: ۳۳۹).

مفاهیم عدالت، مثل همه نظام‌های ارزشی و اعتقادی و دستگاه نهادی حامی آنها در نظام مارکسیستی محصولات شیوه تولیدی است که به دستاورد فنی آن عصر مربوط می‌شود. مارکس مطالب به‌نسبت کمی در مورد برداشت‌هایش درباره توزیع درآمد در شیوه‌های تولید سوسیالیستی و کمونیستی نوشته است و آنچه هم که نوشته است، به‌نسبت ساده و سطحی است. در نقد برنامه گوتا، یعنی جایی که بیشترین بخش تفکر او در این باره مطرح شده است، مارکس برای تعیین سهم مشارکتی توزیع درآمد در شیوه

گذار سوسیالیستی از سرمایه‌داری به کمونیسم، نقش قائل بود. مارکس در هر دو جامعه سوسیالیستی و کمونیستی پیش‌بینی می‌کرد که محصول اجتماعی کل پیش از اینکه توزیعی به کارگران انجام گیرد، به دلیل استهلاک، سرمایه‌گذاری خالص و بیمه یا وجوه ذخیره، کاهش می‌یابد و مبالغی نیز برای خیرخواهی و کمک به هدف‌هایی همچون حمایت از آنهایی که قادر به کار کردن نیستند، کسر خواهد شد. به علاوه، مخارج انجام شده بابت کالاهای عمومی به مقدار زیادی افزایش می‌یابد. پس از کسر این هزینه‌ها، آنچه باقی می‌ماند بین کارگران قابل توزیع است. در شیوه سوسیالیستی که به دلیل رسوبات خلف سرمایه‌داری خود، توزیع این محصول خالص مبتنی بر سهم مشارکت است، هر کارگر یک برکه گواهی دریافت خواهد کرد که میزان و شدت یا کیفیت کار ارائه شده توسط وی را تأیید می‌کند. درآمدهای نابرابر برخاسته از مواهب نابرابر، مانند تفاوت در توانایی و ظرفیت برای کار کردن است، اما مارکس بر این وضعیت تأکید داشت و آن را شکلی از برابری می‌دانست زیرا چنین نابرابری‌هایی از تفاوت‌های طبقاتی ناشی نمی‌شد و عامل آن کاربرد برابر معیاری متعارف و مشترک برای همه بوده است. این مبنای مشارکتی برای تقسیم محصول اجتماعی تنها به معنای مارکسیستی آن برای این شیوه تولید در حال گذار عادلانه است و علت آن نیاز به انگیزه‌بخشی به کارگرانی است که هنوز به وپروس سرمایه‌داری آلوده‌اند. عدالت هرگز نمی‌تواند فراتر از ساختار اقتصادی جامعه و توسعه ضمنی فرهنگی آن پیش برود.

با وجود این، در شیوه تولید کمونیستی، نظریه سهم مشارکتی را می‌توان رد کرد. در این شیوه، تقسیم کار حذف می‌شود و تمایز بین نیروی کار جسمانی و فکری از بین می‌رود. کار یک وسیله خودشکوفایی است و به انگیزه‌بخشی به کارگران نیاز ندارد. چنین تغییرات نگرشی موجب ارتقای محصول اجتماعی به سطوحی خواهد شد که اجازه می‌دهد عدالت مساوات‌طلب برقرار شود. در چنین شرایطی، راهنمای توزیع اصلی خواهد شد که توسط لویی بلان اعلان شد: از هرکس به قدر تواناییش، به هرکس مطابق با نیازش. نگرش‌های مارکس در جهت نظریه مشارکتی عدالت به دلیل پیچیدگی‌هایشان نگرش‌های مشکل هستند، اما می‌توان آنها را به صورت زیر خلاصه کرد. سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی مستلزم استثمار ناعادلانه طبقه کارگر است، کارگری که

نمی‌تواند سهم مشارکت خود از ارزش خالص محصول اجتماعی دریافت کند. در دوره گذار سوسیالیستی یک پایه مشارکتی توزیع باید استقرار گیرد، وضعیت اخیر به این معنا عادلانه است که استعمار طبقاتی را از بین می‌برد و چنین نابرابری‌هایی که از تمایزهای بین کارگران برمی‌خیزد، منعکس‌کننده استفاده از یک معیار مشترک برای همه است. به علاوه چنین نابرابری‌هایی با استناد به ضرورت انگیزه‌بخشی و کسب محصول اجتماعی بیشتر توجیه می‌شوند. در این راستا گفته می‌شود که شکل کامل عدالت فقط می‌تواند در یک جامعه به کلی مبتنی بر همکاری و تعاون ظهور و بروز کند. از این رو اختلاف اصلی مارکس با سرمایه‌داری برحسب جنبه‌های مشارکتی آن به صورت یک پدیده طبقاتی است، نه به دلیل پیامدهای غیرمساوات طلب آن برای افراد در درون طبقه. سرانجام اینکه مرحله اوج تکامل اجتماعی، یعنی کمونیسم، با جامعه بدون طبقه آن، سهم مشارکتی کارگران در تولید را مطابق با توانایی‌های آنها برجسته می‌کند، اما از تولید مطابق نیازشان به صورتی تعریف نشده از محصول تولید شده برداشت می‌نماید.

۶-۲-۳ نظریه‌های حقوق طبیعی یا استحقاق

نظریه‌های عدالت اجتماعی که بر مبنای حقوق طبیعی استوارند، بر این نکته تأکید می‌کنند که قانون طبیعی فرد را در مقابل اخاذی و اقدامات مستبدانه، یا مداخله در رفتار و سلوک توسط افراد دیگر یا دولت حمایت می‌کند. چنین مداخله‌هایی در مالکیت فرد یا فضای اقدامات او فقط وقتی پذیرفتنی است که فرد با آنها موافقت کرده باشد و مداخله‌های عامل مداخله‌کننده مطابق با تعهداتی صورت گیرد که ممکن است در قراردادی مشخص شده باشد. مورد دولت، اثبات موفق یک حق است که فرد را متعهد می‌کند که موافقت ارادی و صریح خود را اعلام نماید و بر آن اساس مشروعیت دولت پذیرفته شود (مکینتایر، ۱۹۶۶: ۱۵۶-۱۵۵).

۶-۳ چالش‌های

با گذر از دوره قرون میانه و از هم‌گسیختگی وحدت روحانی مسیحیت که با جنبش دین‌پیرایی - اصلاح دینی - متجلی شد، فلسفه اخلاق جست‌وجو درباره تبیین‌های خیر و

شر، درست و نادرست، عادلانه و ناعادلانه را در چارچوبی آغاز کرد که به‌طور کامل بر اراده اختیاری خداوند قرار نمی‌گرفت. آیا وجه دیگری از جوهر الهی نبود که از آن اصول اخلاق و عدالت سرچشمه گرفته باشد - وجهی که تجلیات آن با سهولت بیشتری توسط ذهن ناقص انسان درک شده بود؟ آیا درواقع خداوند خود را خارج از خیر نامتناهی خود به اصولی که نه مستبدانه بود و نه هوسبازانه و خودرأی محدود نکرده بود؟

فلاسفه در قرن شانزدهم از طریق تفکر مدرسی به رواقیان، سیسرو آگوستین و توماس آکیناس برگشتند و توجه خود را به قانون طبیعی به‌مثابه اصول الهی منطق درستی معطوف کردند که مستقل از وحی بودند و انسان‌های عقلایی می‌توانستند آنها را به‌طور مستقیم درک کنند. نظر به اینکه اصول مورد بحث به‌سادگی قابل درک بودند، برای همه انسان‌ها با قوه ذهنی سالم الزام‌آور بودند و منعکس‌کننده مجموعه‌ای از حکمت الهی بودند که جهان را شکل بخشیده بود. گروتیوس (۱۶۴۵-۱۵۸۳) متفکر نافذی در قرن هفدهم بود که انسان را موجودی می‌دید که به‌وسیله طبیعتش هدایت می‌شود و در جست‌وجوی همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگانش براساس شناختی است که از قانون طبیعی دارد. بنابراین، انطباق انسان با قانون طبیعی و توانایی او برای تشکیل جوامع بر قوه منطق درستی که توسط خالق او در درون وی نهاده شده بود، استوار بودند. انسان قوانین طبیعت را شناخته بود، درصدد فرمان‌برداری از آنها بود و ممکن بود مجبور به انطباق خود با آنها براساس قوه فاهمه و عقل باشد که این قوه نیز مستقل از وحی بود.

هابز آموزه قانون طبیعی و توانایی عقل انسان را در تشخیص آن پذیرفته بود، اما در کتاب *لویاتان* معتقد به سائقه‌های خودپرستی انسان در کسب لذت به‌وسیله اعمال قدرت بر انسان‌های دیگر می‌شود و به‌این‌ترتیب او را وامی‌دارد تا برخلاف تمایلات طبیعی‌اش به زندگی مسالمت‌آمیز عمل کند (هابز، ۱۹۱۴). با این اوصاف، انسان با لذت و قدرت وسوسه می‌شود و درحالی‌که در وضعیت طبیعی هابزی در اساس توانایی یکسانی با سایر هم‌نوعانش دارد، موجودی غیراجتماعی، سنگدل در رفتار با دیگران، به‌کلی خودخواه در هدف‌هایش و هراسان از پیامدهای انگیزه‌های دیگران نسبت به زندگی و آزادی خویش است. زندگی در چنین شرایطی **جنگ همه علیه همه**، گوشه‌گیر، بیچاره، کریه، ددمنش و کوتاه است، اما در این وضعیت حق طبیعی افراد است که از

قدرتشان برای دفاع از خود استفاده کنند و درواقع بنا به قانون طبیعی لازم است که از حیات خود دفاع کنند. نخستین رشته از قانون طبیعی - قاعده عمومی تشخیص داده شده به وسیله عقل - این است که فرد در جستجوی آرامش است، اما رشته دوم این است که انسان به هر وسیله از حیات خود دفاع می کند. به طور کلی تر، به این ترتیب قوانین طبیعت نه نیاز به تدوین و نشر دارند و نه به اعلان، همان طور که در این جمله گنجانده می شود مورد تأیید همه جهان است، آن را که به خود نمی پسندی، با کس مکن ای برادر من. این جمله هر دو رشته های قانون نخست را درون خود جای می دهد.

اما در وضعیت طبیعی، جنگ همه علیه همه ناعادلانه و نادرست نیست زیرا چنین واژه هایی در چنین وضعیتی کاربرد ندارد. قانون اخلاقی ساخته انسان است و انسان ها باید بر سر فرد یا افرادی که باید این قانون را بسازند توافق کنند. ترس از مرگ، که شور قدرتمندی در همگان است، استقرار یک عاملیت را که بتواند قانون اخلاقی را تعریف و آن را اجرا کند القا می کند. جواب آماده در انتقال متقابل قدرت به وسیله قرارداد به یک طرف قرارداد (قانونگذار یا پادشاه) است که به او اقتدار انحصاری در تدوین قانون طبیعی در یک قانون اساسی می دهد و اینکه کسانی را که متعرض آن می شوند تنبیه می کند. هابز معتقد است که پایبندی به قرارداد قانون طبیعی دیگری است و درواقع، عدم پایبندی به یک قرارداد فقط یک بی عدالتی است.

هابز یکی از پرسش های بنیادین اخلاق را مطرح می کند و آن این است که وقتی احکام اخلاقی در تعارض با منافع شخصی فرد قرار می گیرند، چرا فرد باید از این احکام تبعیت کند؟ پاسخ او سازش ناپذیر است، وقتی زور نباشد افراد فشارهای قانون طبیعی را تحت چنین شرایطی نادیده خواهند گرفت. بنابراین، قدرتی که قوانین حمایت از هرکس را در مقابل همگان تعریف و اجرا می کند باید در قدرتش مطلق باشد تا تنبیه کند و به فرمان برداری امر نماید.

با تصویب حق الهی سلاطین، تحلیلگران اجتماعی در جستجوی منشأ حاکمیت و محدودیت های قدرت دولت بودند و هابز هر دو را در پذیرش خود از خودپرستی تسکین نیافته سرشت بشر یافت. افراد در وضعیت طبیعی هابزی یک جامعه را فقط به یک دلیل تشکیل خواهند داد و آن حمایت در مقابل هموعان است. قانون طبیعی فقط

وقتی حاکم می‌شود که نظام سیاسی مجازاتی را بر کسانی که از آن تبعیت نمی‌کنند اعمال کند. بنابراین دولت از یک قرارداد اجتماعی ظهور می‌کند که در آن حاکمیت به‌وسیله افراد به دولت داده می‌شود تا هریک از آنها را از غارت و یغمای هم‌شه‌ری‌هایشان حفظ کند. به‌علاوه، برای حصول اطمینان از رعایت کامل و جامع قوانین، اعطای حاکمیت باید به‌طور مطلق باشد، یعنی فقط زمانی که احکام دینی، سایر سازوکارهای اجتماعی و وجدان فرد تحت انقیاد احکام مطلق دولت درآیند، فقط با مجموعه‌ای از قانون طبیعی محدود شوند که درصدد اعمال آن هستیم، فرد می‌تواند مطمئن شود که تحت حمایت است.

خواسته اصلی، استقرار قانون طبیعی است، که هابز آن را به شکل منفی قاعده طلایی مذکور در فوق مرتبط می‌سازد. اما اخلاقیات قانون طبیعی تمام و کمال به‌وجود حاکمیت مطلق دولت و نهادهای قضایی که بر پا می‌کند، وابسته است (سایجویک، ۱۹۶۱: ۱۷۰-۱۶۳). به‌نظر می‌رسد که هابز در این نکته دچار تناقض شده باشد: انسان قادر به شناخت قانون طبیعی از طریق منطق و عقل است، اما حاکم، صاحب قدرت می‌شود که آن قانون را به شکل قانون اساسی بنا و تفسیر کند. حاکم، به‌عنوان بنده خدا، تحت انقیاد قانون طبیعی است، اما او نمی‌تواند قرارداد را نقض کند زیرا یک طرف پیمان اجتماعی نیست. فرد مجبور به اطاعت از آن قانون است، حتی اگر معتقد باشد که آن قانون مخالف قانون طبیعی است. تنها شرطی که طی آن می‌توان دیگر از حاکم تبعیت نکرد، وقتی است که او قدرت حمایت از افراد را از دست بدهد هرچند که معلوم نیست چگونه فرد باید تصمیم بگیرد که در چه زمانی این ناتوانی بروز می‌کند.

هابز چیزی برای گفتن درباره عدالت توزیعی اقتصادی ندارد، چون در جامعه مدنی عدالت توزیعی اقتصادی به‌طور تمام و کمال در قلمرو حاکم قرار دارد. قانون نخست، توزیع زمین اموال عمومی است آن‌گونه که قانونگذار یا سلطان مناسب می‌داند. فراتر از آن، همه‌چیز متعلق است به اموال عمومی، یعنی، به حاکم، تا به هر شیوه که مناسب بداند آنها را توزیع کند، هر نوع قرارداد بین افراد تحت حاکمیت، مانند قراردادهای خرید، فروش، مبادله، استقراض، وام دادن، اجاره کردن و گرفتن، باید توسط حاکمیت مشخص شود و ماهیت کلمات و علائمی سبب اعتبار آن قراردادها می‌شود، توسط

حکومت معین می‌گردد. در همین راستا توزیع تغذیه، یعنی مقدار مواد غذایی کافی برای مصرف هریک از افراد کشور، با در نظر گرفتن الگوی کل کار، هم در شمار وظایف حاکمیت است.

اما هابز در وضعیت طبیعی یک مساوات طلب است چون همه افراد در این وضعیت برابرند، منابعی را که نمی‌توان به‌طور مساوی تقسیم کرد، تا حدی که امکان‌پذیر باشد، باید در تملک عمومی نگاه داشت و هر جا که به‌قدر کافی وجود دارد هیچ حدی نباید برای مصرف و استفاده قائل شد. در صورت عدم تحقق چنین وضعیتی، اگر لازم باشد کالاهای کمیاب را باید سهمیه‌بندی کرد، توزیع برابر به‌عنوان قانون طبیعت حکم می‌کند که توزیع بین افراد از طریق قرعه‌کشی صورت گیرد. در نظریه هابز تدارک برای خلق مالکیت خصوصی در وضعیت طبیعی بیان نشده است و وجود آن در جامعه مدنی در اختیار حاکم قرار دارد. تفکر هابز در طرح سه پرسش اساسی در قرون هفدهم و هجدهم و تعمیق بخشی به آنها، نقش تفکر تکوینی ایفا کرده است. این سه پرسش عبارت‌اند از:

۱. آیا انسان در وضعیت طبیعی تا این حد تحت تأثیر خودپرستی قرار دارد که انگیزه‌هایش تا این حد تحت سلطه سائقه‌های لذت و قدرت قرار بگیرد، و وضعیت روان‌شناختی او تا این اندازه تحت تسلط هراس از مرگ قرار دارد؟ آیا سرشت بشر در نوعی از بازی معمای زندانیان قرار دارد که به‌طور منطقی به نقض قانون طبیعی که این قانون آن را برای بقای انسان مطلوب می‌شناسد، منجر شود؟

۲. آیا اعطای ضروری حاکمیت به دولت توسط قرارداد اجتماعی امری مطلق است و فقط با تفسیر خودش از یک قانون طبیعی که به‌عنوان اصول اخلاقیات وضع شده، محدود شده است؟

۳. آیا مقدر است که جامعه ناهماهنگ باشد تا یک دولت مطلقه پیوسته در تقلای ممانعت کردن شهروندان از درگیر شدن در جنگ و خصومت برای قدرت و دارایی باشد؟ آیا نباید انتظار چالش‌های ادواری در مقابل چنین دولتی را داشت که به ازهم‌گسیختگی آن منجر شود؟ آیا نوع بشر باید در جست‌وجوی چنین جامعه مقید به ناسازگاری و نزاع و ناهماهنگی باشد؟

۴-۶ حقوق طبیعی از دیدگاه جان لاک

واکنش به چالش‌های هابزی فوری و با رویکردهای متنوع بود. فلاسفه اخلاق افلاطونی کمبریج، به‌ویژه کادوورث و هنری مور، معتقد بودند که واقعیت اخلاقی همان‌قدر عینی است که قوانین ریاضی. این واقعیت از هر دو اراده الهی و اراده انسانی مستقل است، اما در عقل الهی ریشه دارد و توسط عقل انسانی قابل درک است. مور تأکید داشت که یک قوه کنش‌پذیر نسبت به تعالی روح یا حس فضیلت، منجر به یک حس لذت واقعی می‌شود؟ در شرایطی که فلاسفه مفهوم هابزی اخلاقیات را آن‌گونه که به‌وسیله اراده دولت بنا شده باشد و نظرهای مور در چارچوب مکتب احساساتی را به چالش می‌کشیدند، دلایلی برای اینکه چرا افراد سائقه‌های خودپرستی را برای لذت و قدرت سرکوب می‌کنند (سایجویک، ۱۹۶۰: ۱۷۴-۱۷۰) نمی‌توانستند ارائه دهند.

شفتسبری (۱۷۱۳-۱۶۷۱) با برداشت هابز از سرشت بشر به مقابله پرداخت و به‌طور مستقیم تأکید می‌کرد که عواطف انسان با عقل او همزیستی دارد و سبب می‌شود که او نسبت به هموعان خود احساس عاطفه داشته باشد و سائقه‌های خودپرستی او را معتدل و سائقه‌های بدنهاد را سرکوب می‌کند. مبانی روان‌شناختی برای اخلاق به القای دینی نیاز نداشت و «احساس اخلاقی» جبران‌کننده‌ای فراهم آورد که اجازه می‌داد خودپرستی و نوع‌دوستی با یکدیگر همزیستی داشته باشند. فرانسیس هاپسون (۱۷۴۷-۱۶۹۴) نیروی روان‌شناختی توانمندکننده برای یک جامعه هماهنگ، یک حس فضیلت در نظر می‌گرفت که اگر با پنج حس جسمانی همزیستی داشته باشد، به‌صورت مستقیم به عمل خیرخواهانه منجر می‌شود. دانشجوی او آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) وجود هر قوه اخلاقی جداگانه را نفی می‌کرد و در مقابل اصرار داشت که این توانایی انسان در همدلی با دیگران است که پایه در تخیل دارد و بنیان یک جامعه هماهنگ را فراهم می‌آورد. این مفهوم همچنین مفهوم عدالت کیفری را به‌عنوان تقاضای متناسب قربانی جنایت پایه‌ریزی کرد. وجدان اشتقاقی فرد او را به انتخاب زندگی اخلاقی به‌جای یکی از انواع خودپرستی هابزی هدایت می‌کند.

ژوزف باتلر (۱۷۵۲-۱۶۹۲) یکی دیگر از متفکران متنقد هم معتقد است که در این گرایش احساساتی وجود دارد که چالش آن ترسیم محدود هابز از سرشت انسان

است. باتلر هم مانند شفتسبری معتقد است که وجدان اجتماعی، اگرچه ضعیف‌تر از خودپرستی است، در روان انسان وجود دارد و انسان را به انتخاب اقدامات خیرخواهانه و نیز خودخواهانه هدایت می‌کند، اما برخلاف شفتسبری باتلر معتقد بود که وجدان یک شکل از عقل و منطق است که از طریق تفکر درباره نتایج اقدامات به‌دست می‌آید. دولت و نهادهای آن برای هدایت فرد عقلانی برای انتخاب اخلاق غیرضروری‌اند. وجدان یک خودشیفتگی منطقی را تعریف می‌کند که فرد را به رضایت‌خاطر بیشتر از اقدامات خیرخواهانه رهنمون می‌شود.

تلاش همه این نظریه‌پردازان آن بود که در روان انسان قوایی به‌جز عقل، به معنای محدود ظرفیتی منطقی که به مشارکت انسان‌ها در جامعه رهنمون می‌شود، بیابند، به‌نحوی که فراتر از ملاحظات نفع شخصی تنگ‌نظرانه آنها برود و رفاه هموعان آنها را نیز در نظر بگیرد. به یک معنا آنها معتقد بودند که انسان‌ها از نوعی توانایی ذاتی برخوردارند که برای پذیرش تعهدات انسانی شخص در قوه تعقل او نهاده نشده است. این تعهدات را می‌توان تحت عنوان رشته شفقت و ترحم انصاف دسته‌بندی کرد.

با وجود این، جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) به‌عنوان پرنفوذترین معمار اخلاق عصر خود در واکنش به هابز و اصلاح بنیاد جدیدی برای نظریه قرارداد اجتماعی این مسیر را انتخاب نکرد. در مقابل او نظریه قانون طبیعی و عدالت اجتماعی خود را بر قوه محدود عقل بشر استوار ساخت. ذهن انسان هیچ مفهوم و اندیشه ذاتی را که توسط خداوند در درون او نهاده شده باشد، در خود جای نمی‌دهد، اما ذهن انسان شهودی دارد، که با آن فرد از وجود خود آگاه می‌شود و با قوه عقل است که انسان حقیقت را از شواهد حسی و از قوه درک درونی استنتاج می‌کند (لاک، ۱۹۴۷: ۲۹۸-۲۹۷ و ۳۲۹-۳۲۵). در وضعیت طبیعی ترسیم شده توسط لاک، که مقدم بر استقرار یک جامعه مدنی توسط قرارداد اجتماعی است، انسان‌ها قادرند قانون طبیعی را از طریق عقل و شهود (نه مفاهیم درونی و ذاتی) بشناسند و تصدیق کنند. اصول این قانون شامل موارد زیر است:

۱. همه انسان‌ها آزاد و برابر زاده می‌شوند. منظور لاک این است که در وضعیت طبیعی فرد این آزادی را دارد که اراده خود را در هر چیز که آن قاعده (یعنی قانون طبیعی) توصیه نمی‌کند دنبال کند، و تحت انقیاد اراده بی‌ثبات و دمدمی مزاج، نااطمینان،

ناشناخته، و خودرأی انسان دیگری نباشد، چون آزادی طبیعت باید تحت هیچ قیدی به‌جز قانون طبیعی، قرار نگیرد. (لاک، ۱۹۲۴، رساله دوم: ۱۲۷).

۲. هر فرد الزام دارد که به هیچ فرد دیگری آسیب نزند و درواقع تا جایی که حفظ و صیانت از خود او به مخاطره نیافتد، اقداماتی را برای حفظ افراد دیگر اتخاذ کند. فرد این حق را دارد که تخطی از قانون طبیعی را به میزانی از زور مجازات کند که متناسب با شدت تخطی و ضروری برای ممانعت از تخطی‌های بعدی باشد.

۳. قراردادهایی باید محترم شناخته شوند که افراد آزادانه وارد آنها می‌شوند، اما، چون هیچ فردی قدرت خاتمه بخشیدن به زندگی خود را ندارد و چون بردگی فقط وقتی می‌تواند وجود داشته باشد که برده‌دار قدرت حیات و ممات برده را در اختیار داشته باشد، هر قراردادی که در آن یک فرد خود را تحت قدرت مطلقه فرد دیگر قرار دهد فاقد اعتبار است (همان: ۱۸۷-۱۸۶).

۴. در وضعیت طبیعی مواهب طبیعت دارایی مشاع همه افراد است مگر اینکه هر عضو جامعه نیروی کار خود را با چنین مواهبی تلفیق و ترکیب کند، که در آن زمان نتیجه حاصل دارایی آن عضو جامعه می‌شود؛ اما این حق برقراری ادعای مالکیت خصوصی مشروط به قیود و محدودیت‌های مهمی است که در زیر به آنها پرداخته می‌شود.

۵. اولیا بر فرزندان تا زمانی سلطه دارند که آنها به بزرگی و بلوغ برسند، اما در زمان سلطه، اولیا ملزم‌اند که فرزندان را تا مرحله بلوغ پرورش دهند.

بنابراین وضعیت طبیعی از نظر لاک وضعیتی است که در آن جامعه در خانواده‌ها سازمان‌دهی می‌شوند، که در آن عقد قرارداد وجود دارد و شهروندان تعهدات خاصی را نسبت به همسایگان محروم‌تر اختیار می‌کنند. این وضعیت از هر نظر با هرج و مرج خشونت‌طلبانه که پیوسته تهدیدکننده حیات است و هابز آن را تصویر می‌کرد، تفاوت دارد. با وجود این مشاجره‌های افراد مبنی بر اینکه انگیزه غالب فرد کمک به خود اوست، آن‌گونه که هابز معتقد بود، بروز می‌کنند و نحوه قضاوت در مورد آنها از هیچ نظر رضایت‌بخش نیست. تجاوز به حقوق طبیعی بدون مجازات باقی می‌ماند و بنابراین مشاجره‌ها ظرفیت حل خشونت‌بار را دارند. با چنین تهدیدهایی که نسبت به آرامش فردی و صلح اجتماعی وجود دارد، قراردادهای اجتماعی نهادینه می‌شود که در آن افراد

به عنوان یک مجموعه آن قدر از حاکمیت خود را به دولت واگذار کنند که به او اجازه دهند ایمنی جسمانی و امنیت دارایی های آنها را حفظ کند (همان: ۱۸۰-۱۷۹، ۲۰۶). محدودیت های وضع شده در مورد مرجعی که قدرت به او واگذار شده است، به وسیله مجموعه ای از قدرت هایی معین می شوند که تنها برای اعمال قانون طبیعی بر تمامی ساکنان آن جامعه ضروری اند. وقتی دولتی از انجام تعهداتش در اعمال قانون طبیعی ناتوان شود، مشروعیت خود را از دست می دهد. از سوی دیگر آنهایی که مزایای حمایت های مشروع دولت را می پذیرند، ممکن است نخواهند در قرارداد اجتماعی شرکت کنند چون با پذیرش حمایت های دولت، افراد به طور ضمنی به این قرارداد رضایت می دهند.

با وجود درک عقلانی از قانون طبیعی توسط شهروندان جامعه، ضمانت های اجرایی مدنی و مذهبی ضروری اند. نظر به اینکه لاک مجموعه قانون طبیعی را احکام خدا می دانست. استقرار و مشروعیت آنها از دیدگاه وی، به نهادهای مدنی وابسته نبودند، اما بر پایه های مجموعه ای از احکام الهی استوار بودند که در عملی کردن آنها دولت نقش کارگزار را داشت. بنابراین در نظریه لاک، وجود قوه دیگری به جز عقل، که با تجربه تقویت و با تأمل عمیق تر شود، در هدایت افراد برای پذیرش قاعده قانون طبیعی در تعریف عدالت و انصاف اجتماعی ضرورت ندارد. لاک در کتاب *رساله ای در باب شناخت انسان* تأکید می کند که مفاهیم اخلاقی از طریق حس ها درک می شوند، اما ناظر منطقی در درون فرد آنها را در قانون اخلاقی، یعنی قانونی که با اتخاذ دیدگاه افلاطونی کمبریج با دقت متکی به ریاضیات قابل اثبات است، ادغام می کند. همگان قاعده این قانون را می پذیرند. در این قانون، تلاش فرد برای حداکثر کردن نفع شخصی خود، حداکثر کردن خیر فردی به صورت لذت و اجتناب از درد و آلم را در پی دارد و معنای این تلاش برای حداکثر کردن نفع شخصی، معادل پایمال کردن مفهوم رفاه اجتماعی نیست. در این مفهوم از نفع شخصی، توانایی پذیرش مقداری از مسئولیت رفاه دیگران در جامعه وجود دارد و نیازی به اجحاف و اخاذی دولت در آن وجود ندارد. خیر اخلاقی، یا انطباق با قانون اخلاقی، شامل یک لذت متعالی تر ناشی از این انطباق است.

تفکر لاک به ویژه در مورد عدالت اقتصادی، کم و بیش به حقوق طبیعی مالکیت

خصوصی مرتبط می‌شود، هرچند که ساختار نظریه او در این موارد روشن نیست. این احساس وجود دارد که لاک از نظریه خود درباره حقوق مالکیت راضی نبوده است زیرا این نظریه را ناقص می‌پنداشته است. در وضعیت طبیعی، ابتدا همه مواهب طبیعت در مالکیت مشاع همه است، اما هرکس می‌تواند با افزودن نیروی کار خود به این منابع، موقعیت آنها را به مالکیت خصوصی تغییر دهد، البته باید یک شرط اصلی هم وجود داشته باشد: «در این صورت هر آنچه را که او از وضعیتی که طبیعت فراهم آورده است و به‌جا گذاشته است برمی‌گیرد، او نیروی کار خود را با آن آمیخته است و به آن چیزی افزوده است که به‌خود تعلق دارد و بدین‌وسیله آن را تبدیل به دارایی خود می‌کند. این منبع توسط او از وضعیت دارایی مشاع وضعیت طبیعی کنده می‌شود و آن را با افزودن نیروی کار خود و خارج کردن آن از حقوق مشترک انسان‌های دیگر، به‌خود متعلق می‌کند. برای اینکه کوشش وی دارایی بلامنازعش شود، هیچ‌کس دیگر جز او حقی نسبت به آن چیزی که زمانی دارایی مشترک بود ندارد، دست‌کم جایی که (منابع) به‌اندازه کافی و با کیفیتی به همان خوبی از دارایی مشاع برای دیگران باقی مانده باشد» (لاک، ۱۹۲۴، رساله دوم: ۱۳۰).

انسان‌ها دارایی‌هایی در خود دارند که کار به‌عنوان انعکاسی از آن کیفیت طبیعی مبنای مالکیت خصوصی را در وضعیت طبیعی فراهم می‌آورد، اما لاک به‌دلیل توجه به مبنای مالکیت خصوصی، عمده بحث خود را به شرایط یک جامعه کشاورزی معطوف کرد که در آن زمین کالایی رایگان است، یا دست‌کم به‌وفور وجود دارد. بنابراین وضعیت عادی این است که به‌اندازه کافی و با کیفیتی به همان خوبی، برای دیگران باقی بماند. اما حتی وقتی این امر درست باشد، حق طبیعی انسان نسبت به مالکیت خصوصی در زمین به‌وسیله نیازش محدود می‌شود؛ هیچ فردی نسبت به زمینی که محصول آن، حتی اگر ثمره نیروی کار خود او باشد، بیش از ظرفیت مصرف باشد و این محصول مصرف نشده بماند تا بیوسد و فاسد شود، استحقاق مالکیت ندارد (همان: ۱۳۱). از این‌رو بحث لاک از مبنای قانون طبیعی مالکیت محدود به کشت زمین یا نگهداری دام در یک اقتصاد معیشتی است و با توانایی مصرف فرد یا خانواده مقید می‌شود. بر این اساس برآورد لاک این است که نیروی کار حدود ۹۰ درصد ارزش خام محصولات زمین را

تولید و حدود ۹۹ درصد از محصول کشاورزی را مصرف می‌کند. درک این نکته که چرا وقتی زمین یک کالای رایگان است، مالکیت بدون قید و شرط زمین با حقوق طبیعی سازگاری ندارد، مشکل است، اما روشن است که حتی در چنین شرایطی لاک با مفهوم یک حق طبیعی به اکتساب نامحدود مشکل دارد.

شرط لاک حد روشن مالکیت خصوصی وضع می‌کند. وقتی که زمین در وضعیت طبیعی کمیاب باشد و برای اینکه همه انسان‌ها زنده بمانند، لازم است زمین را سهمیه‌بندی کرد. در این صورت قانون طبیعی بنا به فرض حکم خواهد کرد که هیئت قانونگذار مستقر شده براساس قرارداد اجتماعی، مالکیت زمین را به حد کفایت برای بقا محدود کند. به گفته لاک وقتی اجتماع پول را به‌عنوان یک وسیله مبادله و یک ذخیره ارزش ابداع می‌کند، یک مسئله غامض بروز می‌کند، چون در این صورت تولیدی را که در دوره تولیدش مصرف نشود می‌توان برای مصرف آینده و به‌صورت مطالبات معوق ذخیره کرد. از آنجاکه در وضعیت طبیعی حد تملک دارایی با اندازه تعریف نشده و با فاسد و تباه شدن محصول تعریف شده بود، معرفی پول به‌عنوان ابزار مبادله سبب می‌شود که حد تعریف شده لغو و حذف شود. در این صورت چه چیزی در اقتصاد پولی حدود اکتساب مالکیت خصوصی را معین خواهد کرد؟ لاک از این سؤال ناراحت شد و نتوانست به آن پاسخ دهد چون پول فقط وقتی مفید است که مورد قبول عامه باشد و در وضعیت طبیعی وجود ندارد. استفاده از پول یکی از شروط قرارداد اجتماعی نیست و از این رو یک مبنای روشن در قانون طبیعی ندارد. بنابراین، قیود مالکیت دارایی در جوامع پیشرفته‌تر به‌وسیله مقام قانونگذار مشخص می‌شوند، که با قوانین طبیعی مقید می‌شوند و این مقام یک مالکیت نامتناسب و نابرابر زمین را پذیرفته است (همان: ۱۴۰).

این واقعیت که توانایی ذخیره کردن ارزش اجازه می‌دهد که زمین بیشتری برای تولید محصول بیشتر مورد استفاده قرار گیرد تا رفاه جامعه را ارتقا بدهد، در توجه لاک به عدالت مالکیت خصوصی مورد عنایت او قرار نگرفته است. او با مفهوم اکتساب نامحدود دارایی، و به‌طور کلی زمین، راحت نبوده است، اما او اندیشه‌های خود را فراتر نمی‌برد و به جامعه پس‌اقرارداد اجتماعی نمی‌پردازد. این واقعیت، علاوه بر محدود بودن تحلیل او، کم‌وبیش به‌طور کامل، به زمین و محصولات زمین، به معنای این است که او

بنیاد قانون طبیعی را برای وجود مالکیت خصوصی در جامعه مدرن، بدون اتکا و معلق رها می‌کند. لاک برای سردرگمی بیشتر، حق ارث را به‌عنوان یک حق طبیعی پذیرفته است (همان: ۲۱۴).

سرانجام در رساله نخست، که به احتمالی بعد از رساله دوم نگاشته شده است، لاک ازمنظر شفقت و ترحم اجتماعی عدالت اقتصادی به عنوان حقوق خودخواهانه فراگیر در موارد محنت و درماندگی آشکارا دفاع می‌کند. نقل قول زیر در تأکید عدالت تولید صنعت درستکار و موارث اکتساب عادلانه از اجداد و نیاکان جالب توجه است. می‌دانیم که خداوند انسان را به ترحم و شفقت دیگران وانگذاشته است که یکی اگر بخواهد بتواند دیگری را گرسنگی دهد. خداوند، مالک و پدر همه، به هیچ‌یک از فرزندان این ویژگی را در قسمت خاص او از امور و دارایی‌های این جهان، اعطا نکرده است، اما به برادران نیازمند، حقی در مازاد کالاها داده است، به‌طوری‌که در مقابل خواست‌های مبرم او نمی‌توان به‌طور عادلانه او را از آن منع کرد و بنابراین هیچ انسانی هرگز نمی‌تواند قدرت عادلانه‌ای بر زندگی انسان دیگر با حق مالکیت در زمین یا دارایی‌ها داشته باشد، چون برای یک انسان صاحب ملک و مستغلات گناه است که کسی بگذارد برادرش به این دلیل بمیرد که وی از کمک از محل دارایی فراوانش خودداری کرده است زیرا همان‌طور که عدالت به همه انسان‌ها حق می‌دهد که از محصول سعی و کوشش صادقانه خود برای کسب منصفانه دارایی‌هایی که از اجدادشان به آنها رسیده است، استفاده کنند، در جایی که یک انسان وسیله دیگری برای زنده ماندن ندارد صدقه برای چنین انسانی آن‌قدر در مال فراوان دیگری حق قائل است که خواست شدید او را تأمین کند (همان: رساله نخست بخش ۴۲، ۳۰).

۵-۶ نظریه استحقاق نوزیک

در بین نظریه‌های عدالت توزیعی با جهت‌گیری پرحرارت‌تر خودخواهانه، نظریه استحقاق نوزیک نظریه‌ای است که مورد حمایت آزادی‌خواه‌هاست. در بین نظریه‌هایی، که مبنای وجود دولت و قدرت‌های مشروع آن در حق طبیعی فرد در سازمان‌دهی برای صیانت از نفس است. متن‌فدترین نظریه، نظریه رابرت نوزیک (۱۹۷۴) است که بحث خود را با

پذیرش وضعیت طبیعی و حقوق طبیعی لاک آغاز می‌کند. نظریه آزادی‌خواه در درون این چارچوب ارائه خواهد شد. اثر نوزیک اثری در فلسفه سیاسی است و او در آن سه مجموعه از قضایا را از حقوق طبیعی موجود در وضعیت طبیعی لاک، استنتاج می‌کند:

۱. دولت به‌عنوان یک نهاد، در یک چنین وضعیت طبیعی، در نتیجه روابط قراردادی بین افراد ظهور می‌کند که در آن افراد به‌طور داوطلبانه وارد آن می‌شوند تا بتوانند از حقوق فردی خود حمایت کنند. بنابراین دولت به این دلیل مشروعیت به‌دست می‌آورد که حقوق طبیعی هیچ کسی را نقض نمی‌کند. هیچ قدرتی مستقل از قدرت اعطا شده توسط افرادی که آن را تشکیل داده‌اند، وجود ندارد.

۲. تنها دولتی که با حقوق طبیعی افراد سازگاری دارد دولت کمینه است، که در اساس حمایت خود را محدود به افرادی می‌کند که از تلاش‌های هموعانشان در تجاوز به حقوق آنها بدون اجازه یا جبران مصون باشند.

۳. در تحلیل هدف‌های نظریه‌پردازان آرمان‌شهری، این نکته مشاهده می‌شود که تنها چارچوبی که هدف‌های آنها را به انجام می‌رساند، همان دولت کمینه است.

دو مورد نخست به نظریه عدالت اقتصادی مرتبط می‌شوند. نوزیک از این قضایا اصول عدالت اقتصادی خود را به‌شرح زیر استخراج می‌کند:

۱. **اصل عدالت در اکتساب:** می‌گوید وقتی دارایی‌های فرد (یعنی دارایی‌هایی که وی از آن درآمد کسب می‌کند و ثروتی که از آن درآمد حاصل نمی‌شود) به شیوه‌ای عادلانه کسب شده باشد، به‌طور عادلانه به او تعلق دارد.

۲. **اصل عدالت در انتقال:** تأکید می‌کند که اگر فردی داوطلبانه دارایی‌هایی را، چه از طریق پرداخت بهای کالاها و خدمات یا از طریق هدیه یا ارث، به فرد دیگری منتقل کند، آن دارایی‌ها به شکلی عادلانه به گیرنده آنها تعلق دارد.

۳. **اصل اصلاح عدالت:** در تملک اعلام می‌کند که اگر دارایی‌های حال حاضر فردی با روش‌های ناعادلانه، یعنی با توسل به تقلب، زور، دزدی، یا هرگونه نقض درک داوطلبانه بودن، به‌دست آمده باشد، عدالت ایجاب می‌کند که دارایی‌های حاصله به صاحبان اصلی آنها عودت داده شود، یا به صاحبان آنها به شکل ارث برگردانیده شود، یا از طریق پرداخت خسارت به آن افراد جبران شود.

وجه برجسته نظریه عدالت نوزیک در دارایی‌های اقتصادی این است که یک نظریه فرایندی است تا یک نظریه وضعیت غایی که چارچوبی ساختاری برای توزیع مطلوب دارایی‌ها (چه برای یک برهه از زمان یا در درازمدت) فراهم آورد که بتوان در مورد انطباق توزیع واقعی با توزیع عادلانه قضاوت کرد. بنابراین اصل استحقاق در دارایی‌ها یک اصل تاریخی از عدالت است که به‌طور کامل به عدالت فرایندهایی بستگی دارد که به‌وسیله آنها ساختار توزیع شکل گرفته است و به شکل خود ساختار پدید آمده وابستگی ندارد. نوزیک نیز نظریه استحقاق خود را به‌عنوان یک فرایند تاریخی از آنچه که او آن را نظریه‌های انگاره‌ای می‌نامد، متمایز می‌کند، این نظریه‌ها تأکید دارند که توزیع عادلانه با توزیعی انطباق دارد که با یک متغیر یا صفت، یعنی ارزش اخلاقی، مشارکت، هوش، و از این قبیل، یا متوسط موزون مجموعه‌ای از این صفات بستگی دارد. نوزیک به شیوه‌ای معماگونه، چنین نظریه‌هایی را زیرمجموعه‌ای از نظریه‌های تاریخی می‌داند، اما این نظریه‌ها به‌خوبی با نظریه‌های وضعیت غایی یا نظریه‌های الگویی انطباق دارند.

تصور نوزیک مبنی بر اینکه عدالت اقتصادی را باید به‌طور کامل با فرایند، و نه با نتیجه غایی، تعریف و اندازه‌گیری کرد، نظریه او را به یک آموزه غیرنتیجه‌جو، مبدل کرده است. هرکس که به‌طور جدی به اخلاق اقتصادی در جامعه آزادی‌خواه علاقه‌مند باشد، باید از نتیجه‌گرایی محض بپرهیزد. از طریق این اخلاق اقتصادی توزیع کالاهای مادی به‌طور کامل از هر مفهوم شایستگی جدا می‌شود و آنچه می‌ماند اراده‌جویی و توزیع داوطلبانه و از روی اراده است. این اراده‌جویی نوعی همبستگی منطقی بین نقطه آغاز نوزیک در وضعیت طبیعی لاک و تفسیر او از حقوق طبیعی است که به‌صورت محدودی معطوف منافع فردی است. این چیزی است که نوزیک آن را رشته خودپرستانه عدالت اقتصادی نامیده است. فقط نهادهایی عادلانه است که از طریق اقدامات داوطلبانه افرادی که از هر نظر خارج از نفع شخصی عمل می‌کنند و فقط با محدوده‌هایی که برای حمایت از همان حقوق طبیعی افراد دیگر طراحی شده‌اند مقید شود.

به گفته نوزیک چرا نپذیریم که بعضی افراد باید هزینه‌هایی را متحمل شوند که بعضی از افراد دیگر به‌دلیل خیر اجتماعی کلی منافع بیشتری از آن کسب کنند؟ اما هستی اجتماعی با خیری که متحمل یک فداکاری برای خیر خود شود وجود ندارد.

فقط افراد وجود دارند، افراد متفاوت، با زندگی‌های فردی خودشان. استفاده از یکی از این افراد برای منافع دیگران، از او برای منافع دیگران استفاده می‌کند، نه چیزی بیشتر. آنچه اتفاق می‌افتد این است که به خاطر دیگران چیزی در مورد او انجام می‌شود. صحبت از خیر کلی اجتماعی این نکته را مخفی می‌کند. استفاده از یک فرد به این وجه به‌اندازه کافی این واقعیت را که او انسان متفاوتی است و اینکه زندگی او تنها زندگی متعلق به اوست را محترم نمی‌شمارد و به حساب نمی‌آورد. او از فداکاری خود خیری کمتر از آنچه استحقاق دارد، دریافت نمی‌کند و هیچ‌کس، به‌ویژه حکومت یا دولتی که خواهان تبعیت این فرد است، این حق را ندارد که او را به چنین کاری وادارد. در این چارچوب، دولت باید بین شهروندانش هیچ تبعیضی قائل نشود (همان: ۳۳-۳۲). بنابراین نوزیک تفسیر محدودتری از فردخواهی را اختیار می‌کند که با جامعه به‌صورت منفعل رفتار می‌کند. او به نتیجه‌ای هدایت می‌شود که مجبور کردن فرد به پذیرش درجه‌ای از مسئولیت رفاه اقتصادی دیگران، یا جنبه ترحم اجتماعی عدالت اقتصادی مطالبه به‌زور ناعادلانه‌ای است که به‌وسیله دولت غیربی‌طرف اعمال می‌شود.

حقوق دارایی تملک شده توسط فرد فقط با محدودیت‌های مناسب دولت به کمترین میزان محدودیت می‌رسد. اگر فردی دارایی‌هایی را در انطباق با اصول اول، دوم و سوم کسب کرده باشد، آن دارایی‌ها به‌طور عادلانه به وی تعلق خواهد داشت. از آنجاکه حقوق مالکیت در نهایت حقوقی است که استفاده از آن را محدود می‌کنند، استفاده فرد از مالکیت فقط با وضع محدودیت‌هایی بر تحمیل اثرات خارجی منفی بر دیگران مقید می‌شود. اگر چنین نقض مرزهای حقوق طبیعی دیگران باید ممنوع نشود، لازم است جریمه جبرانی برای آن پرداخت شود و دولت ناظر وظیفه دارد که این محدودیت‌ها را اعمال کند. از این‌رو، عدالت اقدامات دولت در اعمال رشته اصلاحی عدالت اجتماعی دست‌کم در دولت کمینه به رسمیت شناخته می‌شود.

اما نوزیک در تعریف حدهای این تعهد اصلاحی باید با پیامدهای اجتماعی پرمشقت و دشوار مالکیت خصوصی دارایی که لاک را دچار گرفتاری کرده بود دست‌وپنجه نرم می‌کرد. نخستین مسئله مشکل به ریشه مالکیت دارایی در وضعیت طبیعی برمی‌گردد. اصل نخست نوزیک، که عدالت اصل و منشأ دارایی‌ها را بنا می‌کند، توضیحی در این مورد

نمی‌دهد که چه چیزی عدالت دارایی‌های اولیه را معین می‌کند. لاک تأکید کرد که هرکس حقی طبیعی نسبت به ترکیب تلاش و نیروی کار خود با منابع تملک نشده دارد، اما بلافاصله لاک شرط اخیر را به این نکته مشروط کرد که «به‌اندازه کافی و با کیفیتی به همان خوبی از دارایی مشاع برای دیگران باقی مانده باشد».

مبنای لاک برای مشروعیت‌بخشی به مالکیت خصوصی یک تفسیر منسوخ برای اقتصادهای مدرن است. نوزیک در اساس دلایل خود را درباره مشروعیت مالکیت خصوصی بر فرایندهای انتقال داوطلبانه استوار کرد و در پاسخ به پرسش مبنای دارایی‌ها، کاربرد اصل اصلاح عدالت در دارایی‌ها را به تعداد اندکی از نسل‌های گذشته محدود کرد. اما زمان بیشتری مصروف تفسیر شرط لاک در درون محدوده‌های نظریه استحقاق خود از عدالت اقتصادی کرد. سؤال این است که چگونه این شرط در قیودی که بر پیگیری نفع شخصی توسط فرد اعمال می‌شود و از این‌رو در تعهدات دولت کمینه در اعمال کارکردهای اصلاحی آن جا داده می‌شود؟

نکته حائز اهمیت این است که نوزیک تأکید می‌کند که هیچ نظریه پوشش‌دهنده به عدالت نمی‌تواند بدون یک تفسیر ضعیف از شرط لاک وجود داشته باشد. نوزیک کارکرد آن را به‌صورت بیمه‌ای تفسیر می‌کند که وضعیت دیگران به‌دلیل کسب دارایی به‌وسیله یک فرد بدتر نمی‌شود. این یک قضیه مبهم است و نوزیک آن را با به‌کار بردن در نظریه استحقاق خود صریح‌تر می‌کند. او می‌گوید فرایندی که در حالت عادی منجر به یک حق دائمی برای به ارث گذاشتن دارایی‌هایی می‌شود که پیشتر مالک نداشته است، اگر موقعیت دیگران به این دلیل بدتر شود، دیگر مجاز نیست. وقتی قابلیت استفاده و کاربرد آن تعیین شود، فرد باید آنهایی را که آسیب خورده‌اند جبران کند یا از کسب آن دارایی‌ها باید ممانعت به‌عمل آید. اما سؤال این است که چه زمانی موقعیت دیگران بدتر می‌شود؟

در جوامع پیشرفته، نوزیک معتقد است که شرط لاک در مورد شرایطی تحت تغییرات بزرگ کاربرد دارد، وقتی که فردی یک ماده مهم حیاتی را انحصاری می‌کند. به‌عنوان مثال، اگر فردی تنها منبع یک ماده جدید را کشف کند که وجود آن پیش‌ازین، ناشناخته بوده است، دیگران از آن آسیب نمی‌خورند چون پیش از انحصاری

شدن آن ماده از آن استفاده نمی‌کردند. یا اگر یک محقق پزشکی، درمانی را برای یک بیماری بسیار نادر کشف کند و از استفاده از آن برای درمان کسانی که از آن بیماری رنج می‌برند امتناع ورزد، شرط لاک به همان دلایل نقض نمی‌شود. اما در مواردی مثل مورد دوم، از آنجاکه وقتی حقوق مالکیت مبتنی بر اکتشافات جدید است، کسب این حقوق مالکیت حقوق نسل‌های آینده را برای انجام همان اکتشافات محدود می‌کند. بنابراین، قابل پذیرش است که یک محدودیت زمانی برای چنین حقوقی قائل شویم، همان‌طور که در مورد حق اختراع‌ها انجام می‌شود، یا با منع کردن حق به ارث گذاشتن آن حقوق را به زمان حیات مکتشف محدود کنیم.

اما در مجموع نوزیک به این نکته اعتراف می‌کند که شرط لاک در یک اقتصاد بازار در موارد بسیار نادر کاربرد دارد: «من معتقدم که عملیات آزاد یک نظام بازار با شرط لاک در عمل کار نخواهد کرد» (همان: ۱۸۲). بنابراین اصول اساسی نظریه استحقاق نوزیک با شرط لاک تغییر نمی‌کنند. اگر اکتساب دارایی‌های فرد در پرتو سه اصل اکتساب عادلانه باشد، این دارایی‌ها در بستر جامعه‌ای با یک دولت کمینه عادلانه هستند، و مداخله دولت در این دارایی‌ها با هدف بازتوزیع آنها ناعادلانه است. نظریه‌های انگاره‌ای یا وضعیت غایی عدالت اجتماعی فرض می‌کنند که کالاها به‌صورت مائده الهی از بهشت نازل می‌شوند، و به این دلیل می‌توان اقدامات بازتوزیعی را به‌صورت عادلانه انجام داد. اما در نظریه نوزیک چنین کالاهایی متعلق به افرادی هستند که استحقاق آنها را دارند، و بنابراین توزیع مجدد آنها نقض آن حقوق طبیعی مبتنی بر استحقاق است. اینکه بخواهیم به دیگران نیز حقوق چنین کالاها یا خدماتی را بدهیم که بدون تردید اهمیت زیادی برای حیات انسان به‌صورت مراقبت‌های پزشکی یا سرپناه یا تلاش برای برابر کردن فرصت‌ها برای محرومین دارند و به این منظور دولت بر استحقاق‌های عادلانه نیکوکاران غیرداوطلب مالیات وضع کند این مالیات‌ها ناعادلانه هستند. در عمل اخذ چنین مالیات‌هایی اعطای بخشی از حقوق مالکیت فردی که از او مالیات اخذ شده به دیگران است که به این ترتیب او را تبدیل به یک برده می‌کند. اگر قرار باشد که عدالت حاکم باشد چنین منافعی به دیگران باید به‌صورت اختیاری اعطا شود. نوزیک بحث خود را چنین جمع‌بندی می‌کند:

«از هرکس مطابق با آنچه که انتخاب می‌کند انجام دهد، به هرکس مطابق آنچه که او برای خود انجام می‌دهد (شاید با کمک مبتنی بر قرارداد دیگران) و آنچه که دیگران انتخاب می‌کنند برای او انجام دهند و انتخاب می‌کنند به او آنچه را که پیشتر (تحت این اصل) داده بودند و هنوز خرج یا منتقل نشده باشد بدهند».

و به‌طور فشرده‌تر: «از هرکس آن‌گونه که انتخاب می‌کنند، به هرکس آن‌گونه که انتخاب می‌شوند» (همان: ۱۶۰).

استفاده اکید نوزیک از این تفسیر اجتماعی منفعلانه از فردخواهی منجر به یک نظریه حقوق مالکیت می‌شود که لاک آن را نمی‌پذیرد. لاک تعهدات صدقه اجتماعی را فقط برای گروهی می‌پذیرد که به‌شدت نیازمند دریافت این نوع صدقه‌ها باشند. اما آیا بعضی اقدامات قابل قبول دولت کمینه بازتوزیعی نیستند؟ به‌عنوان مثال ارائه خدمات آتش‌نشانی یا خدمات نیروی انتظامی به کسانی که بیش از اندازه فقیرند و توان پرداخت مالیات را ندارند، در عمل مالیات گرفتن از بعضی‌ها برای ارائه منافع به دیگران است. پاسخ نوزیک این است که تعریف «بازتوزیعی» به نیت برنامه وابسته است و نه به اثرات آن چون نیت ارائه چنین خدماتی به آنهایی که بیش از حد فقیرند و نمی‌توانند بابت دریافت آن خدمات پرداخت کنند، پرداخت به‌جای آنها توزیع مجدد کالاها نیست ولی نتایج ناشی از طبیعت کالاهای عمومی است، این اقدامات را می‌توان در شمار اقدامات قابل قبول دولت‌ها محسوب کرد.

۶-۶ نظریه‌های عدالت به‌مثابه آزادی

گروهی از نظریه‌های عدالت اقتصادی که بلندپروازی کمتری در معماری آنها وجود دارد و در نتیجه با دقت کمتری ساخته شده‌اند در حول مفهوم سازوکار یک جامعه به‌عنوان ابزاری که هدف اصلی عدالت آن صیانت از یا حداکثر کردن شعاع انتخاب آزادانه خودخواهانه فرد است. نظر به اینکه چنین هدفی می‌کوشد مانع از رشته‌های اصلاح اجتماعی و رأفت و شفقت عدالت اقتصادی شود، این نظریه‌ها در نظریه اجتماعی به‌سمت مواضع آزادی‌خواهی یا آزادی‌خواهی مقید میل می‌کنند.

بنابراین طرف داران آنها کم و بیش به طور ثابتی حامیان سرمایه‌داری با بازار آزاد و یک دولت محدود، اگر نه حداقل، هستند. آزادی انتخاب برای افراد در هر جنبه از رفتار - اجتماعی، سیاسی، مذهبی، و از این قبیل - راه حل همه مسائل مربوط به عقاید، ترجیحات، و سلیقه‌های متعارض است. این مکتب فکری از نوعی سازوکارهای اجتماعی دفاع می‌کند که چنین تعارض‌هایی را حل می‌کنند و همکاری را در شیوه‌هایی که زور و به طور خاص زور دولت، را حداقل می‌کنند ترغیب می‌کنند. بنابراین رفتار عادلانه با فرد دلالت بر حداقل کردن نقش‌های نهادهای قهری و جابر دارد. به لحاظ تاریخی، چنین نهادهایی دارای ماهیت مذهبی، سیاسی و اقتصادی بوده‌اند و بنابراین عدالت مستلزم آن است که این نهادهای بالقوه ستمگر با ابزارهای نهادی مسدود شوند. از آنجاکه در جوامع غربی در دوران مدرن تهدیدهای سوءاستفاده‌های مذهبی از آزادی انتخاب فرد در اساس از بین رفته است، کانون توجه این فلاسفه بر محدودیت‌های قدرت سیاسی و اقتصادی دولت است.

تعداد به نسبت زیادی از متفکران که بسیاری از آنها را اقتصاددانان تشکیل می‌دهند می‌توان در این طبقه‌بندی تا حدودی گسترده قرار داد، اگرچه بیشترین میزان تأکید آنها در درون این طبقه‌بندی متفاوت است. مکتب موسوم به اتریشی به رهبری لوودویگ فون میسز و فردریک فون هایک وجه برجسته این طبقه‌بندی را تشکیل می‌دهند. مکتب شیکاگو متشکل از اقتصاددانان برجسته‌ای همچون فرانک نایت، هنری سایمون، میلتون فریدمن و جرج استیگلر از جمله این گروه از اقتصاددانان اند. از آنجاکه در اینجا تأکید بر اخلاق اقتصادی است، تحلیل حاضر محدود به این محققان و با تأکید ویژه بر آثار میلتون فریدمن می‌کنیم، که پرنفوذترین عنصر روشن فکری آمریکا بوده است و مفاهیم عدالت اقتصادی را به روشن‌ترین وجه توسعه بخشیده است.

۶-۷ اخلاق اقتصادی فریدمن

فریدمن در تعریف فرض خود از خیر مطلق حیات بشر صریح و روشن است: خیر مطلق حیات بشر تدارک فرد با فرصت زندگی کردن با حداکثر شعاع آزادی عمل است که با حقوق مشابه دیگران سازگاری دارد (فریدمن، ۱۹۶۲: ۱۲). بنابراین، ساختار جامعه باید

به چنان شیوه‌ای شکل بگیرد که کمترین مداخله ممکن برای اعمال همزیستی مسالمت‌آمیز لازم باشد؛ هر جا که مناسب باشد اثرات خارجی را تصحیح کند؛ هرگاه امکان ارائه کالاهای عمومی برای افراد مقدور نباشد آنها را ارائه کند و تا حدودی، رشته شفقت عدالت را اجرا کند (سارتر، ۱۹۷۳).

از نظر فریدمن، مادام که اقتصاد بازار آزاد برای تمرکززدایی از قدرت اقتصادی مستقر است، قدرت دولت در محدود کردن حوزه انتخاب فرد و به‌طور بالقوه تهدید آزادی‌های اساسی تنها منبع قدرتی است که باید از آن ترسید. فریدمن براساس تجربیات خود تأکید می‌کند که اقتصاد آمریکا، با چنین قدرت انحصاری موجود که یا به خاطر رفتار ترجیحی و جانب‌دارانه دولت از گروه‌های ذی‌نفع ایجاد شده‌اند یا به خاطر رقابتی فعال به‌طور مؤثری مقهور و رام شده‌اند، به‌صورت یک اقتصاد از هر نظر رقابتی و کارآمد عمل می‌کند (فریدمن، ۱۹۶۲: ۱۲۰). چنین تمرکززدایی، درحالی‌که یک شرط کافی برای آزادی سیاسی نیست، یک شرط لازم است. او معتقد است که دلیل بروز چنین وضعی این است که تمرکززدایی تضمین می‌کند که فرد متمرکز یا مخالف سیاسی را نتوان با یک قدرت سیاسی که کنترل متمرکزی بر اقتصاد دارد، از امرار معاش محروم کرد. یکی از جاذبه‌های بنیادین اقتصاد بازار برای یک فرد لیبرال با این اعتقاد این است که اقتصاد بازار تنها شیوه مؤثر برای جدا کردن قدرت سیاسی از قدرت اقتصادی است، که بدین‌وسیله منبع اصلی بالقوه بی‌عدالتی اجتماعی ریشه‌کن می‌شود.

بی‌نامی بازار، یعنی فردخواهی غیرشخصی نهاد بازار، این اجازه را می‌دهد که ناهمسازهای سیاسی یا اجتماعی هم به شغل برازنده خود دست یابند. فریدمن می‌گوید اقتصاد بازار از کارگر در مقابل کارفرمای بی‌انصاف، با فراهم آوردن این امکان حمایت می‌کند که کارگر بتواند جای دیگری شغل بگیرد. اقتصاد بازار به فرد مصرف‌کننده اجازه می‌دهد که کالاهایی را به‌دست آورد که به وضعیت آرمانی او نزدیک باشد چون بازار می‌تواند با سلیقه‌های متعارض از طریق متمایز کردن محصولات، یک بار دیگر، این امکان را فراهم آورد که انتخاب فردی را حداکثر کند و مهم‌تر از همه اینکه انگیزه سود که به اقتصاد بازار نیرو می‌بخشد از آزادی‌های مدنی حمایت کند، به این معنا که می‌کوشد تا برابری رقابت برای پاداش ثمربخش باشد. ویژگی‌های بی‌ارتباط فردی در

جست‌وجو برای کارآمدترین عامل مختلط، یا ارزان‌ترین قیمت، یا بالاترین پیشنهاد قیمت در وضعیت مبادله، نادیده گرفته می‌شوند. فریدمن همچنین اقتصاد بازار را به‌صورت تنها ابزار کسب تخصیص و مدیریت کارآمد منابع ارزیابی می‌کند، اما این بخش از استدلال او به عدالت اجتماعی ارتباطی ندارد و به همین دلیل به آن پرداخته نمی‌شود. با وجود این باید گفت که چون هر نظریه کافی عدالت اقتصادی باید منطبق با سایر هدف‌های اجتماعی باشد، این تأکید مرتبط با کارکرد سرمایه‌داری را نمی‌توان نادیده گرفت هرچند که به‌دلیل تأکیدی که فریدمن بر نظام سرمایه‌داری به‌عنوان حداکثرکننده آزادی فردی دارد، باید این نکته را در نظر گرفت که حتی اگر نشان داده شده باشد که بسیار ناکارآمد است، دفاع از نهادهای آن در جامعه هنوز قدرتمند است.

ازیک‌سو، دولت کم‌وبیش به شیوه‌ای مستمر، آزادی‌های فردی را محدود می‌کند. وقتی تصمیماتی توسط دولت اتخاذ می‌شود، نتایج آن دوتایی است یعنی یا باید اقدامی صورت گیرد یا نباید اقدامی صورت گیرد و درواقع طیفی از گزینه‌های ممکن وجود ندارد که در مورد آن تصمیم‌گیری شود. این وضع در تصمیم‌گیری‌های بازار حاکم است. بنابراین براساس قاعده حداکثر ۴۹/۹ درصد مردم باید با آنچه ۵۰/۱ درصد مردم تصمیم می‌گیرند که عملی شود موافقت کنند، هرچند که البته این موافقت به معنی ناشنیده ماندن صدای اقلیت نمی‌تواند باشد و حاکمیت ابدی برای بازار ایجاد نمی‌کند زیرا هر زمان که اقلیت بتواند به اکثریت برسد، قاعده‌های خود را می‌تواند حاکم کند. ازاین‌رو، بهتر است بهبود کارایی، تأمین نیاز غالب برای حداکثر کردن انتخاب فرد و بسیاری از کارکردهای دیگر تحت کنترل بازار درآیند. به‌عنوان مثال، دیگر ضرورتی ندارد که آموزش‌وپرورش همگانی آموزش‌وپرورش دولتی باشد. این فریدمن بود که مفهوم حواله‌های اعتباری آموزشی را مطرح کرد که دولت در اختیار اولیا قرار دهد تا به‌جای آموزش‌وپرورش که مورد تعدی دیوان‌سالاری آموزشی دولتی باشد، افراد حق انتخاب داشته باشند و متقاضیان آموزش بتوانند در نهادهای آموزشی خصوصی شرکت کنند. در مقابل این نهادها نیز مجبور باشند بر سر کیفیت و قیمت خدمات ارائه شده با یکدیگر رقابت نمایند.

وضعیت بدتر آن است که دولت تصمیم بگیرد از طریق وضع محدودیت‌های صدور پروانه یا مقررات منطقه‌بندی، در حق انتخاب شغل توسط فرد مداخله کند. این اقدامات

فرد را از آزادی‌هایش محروم می‌کند و حق انتخاب مصرف‌کننده را محدود می‌کند. از این‌رو، صدور مجوز فعالیت توسط دولت برای لوله‌کش و پزشک، یا نهاد دولتی مقررات مربوط به ساختمان‌ها اغلب به دستور گروه‌های ذی‌نفع حاکم که می‌خواهند عرضه محدود باشد، صورت می‌گیرد (همان: ۱۳۸). اقدامات اصلاحی همچون پیگردهای قانونی ضدتراست یا حمایت‌های قیمتی یا آزمایش داروها عملیات کارآمدتر رقابت را نادیده می‌گیرند، هزینه‌های بیشتری از منافع آنها ایجاد می‌کنند، همگی برای حفظ منافع گروه‌های ذی‌نفع و صاحب‌نفوذ صورت می‌گیرند و انتخاب فردی را محدود می‌نمایند.

فریدمن آن‌چنان از مداخله دولت در محدود کردن رجحان‌های فردی وحشت‌زده بود که در دادن قدرت به دولت برای اعمال بدون تبعیض قانون اساسی یا حتی کنترل انحصارهای طبیعی مانند آب و برق دولتی تردید داشت. در مورد اعمال بدون تبعیض فریدمن معتقد است که دولت حق تحمیل رجحان‌های خود به افراد را ندارد، ولو اینکه به لحاظ اخلاقی تعصب‌های آن فرد بسیار هم مورد انزجار باشد. به لحاظ اخلاقی بهتر است که اجازه داده شود تعصب‌های جنسی، مذهبی، یا نژادی وجود داشته باشد و قدرت دولت برای جلوگیری از آنها مورد استفاده قرار نگیرد (همان، ۱۱۸-۱۱۰). تا جایی که به مقررات‌گذاری و نظم‌بخشی انحصارها مربوط می‌شود، فریدمن معتقد است که مداخله دولت در کارکردهای آنها یا تعیین نرخ‌های فعالیت - مثل قیمت یا نرخ سرمایه‌گذاری - به ناکارایی بیشتر منجر می‌شود و اختلال حاصل بیش از وضعی است که به مردم اجازه داده شود که بدون رعایت هر نوع مقررات کار کنند.

در آن حوزه محدود شده مقررات‌گذاری دولت که لازم و ضروری است، تشخیص مصلحت‌های اداری باید به کمترین حد برسد. به نام عدالت به حاکمیت قانون نیازمندیم و حاکمیت انسان‌ها نمی‌تواند به معنی حاکمیت قانون باشد. مقررات باید به‌طور مشروح روشن باشند تا آنکه هیچ کارگزار دولتی نتواند بر تفسیرهای قانونی اثر گذارد. کارکرد فرد تحت پوشش قدرت دولت، به‌ویژه وقتی که دامنه قدرت با محدودیت‌های دقیق مشخص نشده باشد، تهدیدهای جدی به آزادی فردی وارد می‌آورد.

پرسشی که مطرح می‌شود این است که نقش دولت در اجرای عدالت اقتصادی، فراتر از کارکردهای حداقلی اصلاحی، چه می‌تواند باشد؟ آیا این نقش به حمایت شفقت

اجتماعی از عزت نفس فردی بسط می‌یابد؟ در این مورد تمایل‌های فریدمن آزادمنشانه‌تر از تمایل‌های نازیک دیده می‌شود. به عنوان مثال، فریدمن معتقد است که اقدامات اولیه امداد و کمک در طرح قرارداد جدید اقداماتی ضروری بوده است (همان: ۸۵). این فریدمن بود که پیشنهاد کرد حمایت رفاهی به شکل یک مالیات منفی بر درآمد صورت گیرد تا انتخاب مصرف‌کننده را حداکثر کند و کارایی را در حمایت از ارائه کمک به آنهایی که استحقاق دریافت آن را دارند، افزایش دهد. جاذبه چنین روشی این است که ضمن تضمین حداقل معیشت لازم، به شخصیت یا استقلال فرد آسیب نمی‌زند و انگیزه‌های او را حفظ می‌کند. فریدمن معتقد بود که با ارائه مالیات منفی بر درآمد و تبدیل تدریجی برنامه‌های تأمین اجتماعی به برنامه‌های داوطلبانه و اختیاری، سایر خدمات اجتماعی لازم و مورد نیاز را می‌توان به وسیله خیریه‌های خصوصی ارائه کرد (فریدمن، فریدمن، ۱۱۴-۱۱۰).

از نظر فریدمن برابری فرصت‌ها به معنای عام آن - برنامه‌های اجتماعی فعال برای تصحیح یا اصلاح محرومیت‌هایی که می‌توان آنها را این چنین معالجه کرد - در شمار تعهدات جامعه نیست. افراد باید از یک اقتصاد بازار در درون قیود طبیعی توانایی‌های آنها و از فرصت‌هایی که افراد به طور متفاوت می‌توانند استفاده کنند بهره‌گیرند تا فرصت‌های برابر را توسعه بخشند. فریدمن مسئله را با شناسایی برابری فرصت‌ها با آنچه که برابری رقابت برای پاداش نامیده می‌شود تعریف می‌کند: «هیچ مانع دلبخواهی و مستبدانه‌ای نباید مردم را از دستیابی به موقعیت‌هایی که استعدادهای آنها مناسب آنهاست و ارزش‌هایشان آنها را به جست‌وجوی آن موقعیت‌ها هدایت می‌کنند، منع نماید. تولد، ملیت، رنگ، مذهب، جنسیت و هیچ مشخصه بی‌ارتباط دیگر نباید تعیین‌کننده فرصت‌هایی باشد که در مقابل افراد گشوده می‌شود، تنها توانایی‌های فردی افراد باید تعیین‌کننده باشد» (همان: ۱۲۳).

سرانجام اینکه نگرش فریدمن نسبت به عدالت توزیعی که به وسیله توزیع درآمد سرمایه‌داری - به طرز شگفت‌آوری - مقید و محافظت شده است. اصل اخلاقی ضمنی، اصل مشارکت بهره‌وری نهایی است: اصل اخلاقی که به طور مستقیم توزیع درآمد را در یک جامعه اقتصاد آزاد توجیه می‌کند، عبارت است از اصلی که براساس آن به هرکس

مطابق با آنچه او و ابزار متعلق به او تولید می‌کنند، پرداخت شود. حتی عملیات این اصل به‌طور ضمنی به اقدام دولت بستگی دارد. حقوق مالکیت موضوعات قانون و عرف اجتماعی است ... و تعریف و اجرای آنها یکی از کارکردهای اصلی دولت است. توزیع نهایی درآمد و ثروت به استناد عملیات کامل این اصل می‌تواند به‌طور کامل به قواعد مالکیت اتخاذ شده، بستگی مشخص و قابل تمایزی داشته باشد» (فریدمن، ۱۹۶۲: ۱۶۲-۱۶۱).

انتظار نمی‌رود که یک لیبرال به اصول قانون طبیعی متوسل شود، اما به‌نظر می‌رسد که یک معتقد به آرای هابز که حق دولت به اتخاذ نهادهای مالکیت را به رسمیت می‌شناسد، حقی برای درآمدهای حاصل از دارایی منابع در بازار قائل نباشد. حتی اگر شرط لاک که نوزیک آن را برگزیده است، مدنظر باشد، هنوز این یک تفاوت برجسته با آزادی‌خواهی به شیوه نوزیک محسوب می‌شود. فریدمن پس از بحث درباره بعضی از اعتراضاتی که دیگران به اصول توزیع سرمایه‌داری کرده بودند، همچون حق ارث، چنین ادامه می‌دهد: «این واقعیت که استدلال‌های علیه به‌اصطلاح اخلاق سرمایه‌داری فاقد اعتبارند، ثابت نمی‌کند که اخلاق سرمایه‌داری یک اخلاق پذیرفته شده است. برای من توجیه قبول یا رد آن، یا توجیه هر اصل جایگزین دیگر، مشکل است. من به این دیدگاه رسیده‌ام که این اصل را از خودش و به‌خودی‌خود نمی‌توان به‌عنوان یک اصل اخلاقی در نظر گرفت، اما باید آن را به‌عنوان ابزار یا قضیه فرعی یک اصل دیگر، مثلاً آزادی، محسوب کرد» (همان: ۱۶۵-۱۶۴).

فریدمن سپس ادامه می‌دهد و تأکید می‌کند که مبنای مشارکتی ضمنی برای توزیع، یک جنبه از هسته اصلی ارزش‌ها در جامعه است و به‌عنوان یک اصل مطلق، و نه فقط به‌عنوان یک نهاد ابزاری (که بنا به فرض برای تخصیص کارآمد ضرورت داشته باشد)، پذیرفته شده است (همان: ۱۶۷). این گزاره تأیید دوباره موضع برتری است که فریدمن برای آزادی فردی در قضاوت نسبت به نهادهای اجتماعی قائل است، اما این گزاره همچنین یک عدم پذیرش اخلاقی الگوها و انگاره‌های توزیعی است که به دلایلی مانند حداکثر کردن آزادی و کارایی در آثار فریدمن با شدت و حرارت از آنها دفاع شده است. فریدمن در جوهر این خواسته‌ها مبنایی در حقوق طبیعی یا فردخواهی یا

استحقاق‌هایی که چنین انگاره‌ها و الگوهایی را توجیه کنند، نیافته است. تشخیص او مبنی بر اینکه دفاع فقط ابزار آنها را در دستیابی به هدف‌های اجتماعی دیگر و پایه اخلاقی آنها را به شدت تضعیف می‌کند، او را سرانجام به تأکید این نکته هدایت کرد که پایه مشارکتی بهره‌وری نهایی برای توزیع مورد پذیرش جامعه آمریکا نوعی اصل نهادی فاقد پشتوانه فلسفی است. به نظر می‌رسد که استدلال او با اندکی سردرگمی همراه باشد. موارد زیر این بحث را روشن‌تر می‌کند:

۱. اقتصاد بازار باید به عنوان شرطی ضروری برای نیل به خیر غایی، که حداکثر کردن آزادی برای فرد (خانواده) است، پذیرفته شود.
۲. نمی‌توان از توزیع درآمد در چنین اقتصادی - که به یقین یکی از مهم‌ترین احکام اجتماعی آن است - به طور مستقل با استناد به عدالت دفاع کرد، اما باید آن را با مشارکت‌های ابزاری آن در نیل به خیر غایی توجیه نمود.
۳. پذیرش اجتماعی توزیع درآمد فراتر از نقش ابزاری آن است و باید با حضور در هسته‌ای از ارزش‌ها «تبیین» شود که مبنای آنها مبهم است.

در این طبقه از متفکران، محققان دیگری حضور دارند که نظریه‌های عدالت اقتصادی آنها از اهمیت مشابهی با اخلاق فریدمن برخوردار است، اما حکایت از تنوع مهمی دارند. به عنوان مثال، فردریک هایک در کتاب *جاده بردگی* که در خاتمه جنگ جهانی دوم به چاپ رسید، بعضی از مباحث فریدمن را برای تأکید بر این ارائه می‌کند که هر حرکتی به سمت دولت رفاه، آغازی است که در پایان آن از دست رفتن آزادی فردی قرار گرفته است. هایک در آثار بعدی خود با تمامی تلاش‌هایی که برای تغییر الگوی توزیع بازار صورت می‌گرفت مخالفت کرد زیرا به گفته او بازار به هر کس همان ارزش منافی را می‌دهد که آن شخص از طریق بازار به دیگران اعطا می‌کند (هایک، ۱۹۶۰: ۸۷-۸۸). هایک بر یک نظریه مشارکتی اکید تأکید نمی‌کند، در این اثر هایک تلاش نمی‌کند که این نظریه را در قالب یک معنای غایت‌انگارانه مشارکت عملی فرد نسبت محصول اجتماعی، مبدل کند و درعین حال نمی‌خواهد نظریه استحقاق نوزیک را مورد تأکید قرار دهد یا به طور مستقیم سخنی از هدایا یا موارثت بیان نماید، اما، استدلال او با هر دو نظریه نوزیک و فریدمن روح مشترکی دارد.

۸-۶ جمع‌بندی

مفاهیم فردخواهی و اراده‌گرایی در کانون تفکر اجتماعی لیبرال غربی در مورد اصول به‌وجودآورنده جوامع متکی به عدالت، قرار دارند. دو جنبه دوگانه فردخواهی در شکل‌دهی به فلسفه و سیاستگذاری اجتماعی، در تعارض با یکدیگر قرار گرفته‌اند. هر دوی این رشته از تفسیرها بر حفظ حرمت سرشت شخصیت انسان، یعنی احترام به منحصره‌فرد بودن مشخصه‌های انسان، آسیب‌پذیری نسبت به آزار و صدمه که از خودآگاهی او ناشی می‌شود و شایستگی ذاتی جست‌وجوی او در تحقق امیال او با تأکید بر رجحان‌های فردی، استوارند. بنابراین، نهادهای اجتماعی و اصولی که ساختار و کارکرد آنها را تعریف می‌کنند، باید به شیوه‌ای شکل داده شوند که منطبق با اهمیت محوری فرد در اولویت‌های اخلاقی جامعه باشند. البته، این نکته نیز به رسمیت شناخته شده است که حقوقی که از این اصول موضوعه و مفروضات اساسی ناشی می‌شوند مشروط به تعهد و پایبندی هر فرد به رعایت همین حقوق برای دیگران است.

رشته نخست این تفسیر بر درستی انجام خواهش‌های نفس توسط فرد، انتخاب ارادی و داوطلبانه هدف‌های فردی و مالکیت و انتقال دارایی تأکید دارد. هم‌زمان، و بر همان مبنای فلسفی، تفسیر اخیر این تعهد را وضع می‌کند که افراد برای تدارک رفاه مادی برای خود و بستگانشان مسئول‌اند و نسبت به اجرای تعهدات قراردادی که آزادانه منعقد کرده‌اند، وفادارند.

رشته دوم فردخواهی، که این تفسیر نیز از تقدس شخصیت فردی سرچشمه می‌گیرد، دلالت بر تعهد به صیانت از حیات و عزت نفس آن دسته از افرادی دارد که قادر به تدارک رفاه مادی خود و وابستگانشان، بنا به دلایلی که خارج از کنترل و توانایی آنهاست، نیستند. این رشته دوم با محدودتر کردن تمایلات خودپرستانه، شفقت را وارد تفسیر خود می‌کند.

نظریه‌های عدالت اقتصادی در جست‌وجوی یافتن اصول موضوعی برای تعیین تأکیدهایی هستند که باید برای حقوق و تعهداتی قائل شد که توسط این دو وجه از فردخواهی بیان می‌شوند. درعین حال، تأکیدهای مورد بحث باید بر نقش اصلاحی دولت در نظارت بر استقرار و کارکرد سازوکارهایی که آن تأکیدها را عملی کند، اصرار داشته

باشد. به عبارت دیگر، چارچوب‌های اساسی عدالت اقتصادی اصول زیر را مورد تأیید قرار می‌دهند:

● **اصل خودپرستی:** شیوه‌هایی که در آن فرد باید از منابعی که برای منافع خودش به کار می‌گیرد، منتفع شود.

● **اصل شفقت اجتماعی:** از خودگذشتگی در بخشی از منافع فردی که حق اخلاقی محرومان محسوب می‌شود و

● **اصل اصلاح اجتماعی:** حفظ حرمت‌ها از طریق مدیریت و اقدامات ضروری دولت به نحوی که مانع از اقداماتی شود که موجب واژگونی این اصول شوند.

در این مقاله نظریه‌های برجسته عدالت اقتصادی که حمایت اصلی خود را به اصل خودپرستی معطوف می‌کنند، بررسی شده‌اند. سه رویکرد اصلی چنین اصولی عبارت‌اند از:

۱. نظریه‌های سهم مشارکتی؛

۲. نظریه‌های حقوق طبیعی یا استحقاق و

۳. نظریه‌های حداکثر کردن آزادی.

مبنای اصل موضوعی مشترک نظریه‌های مشارکتی این درک شهودی است که هر فردی نسبت به آنچه که بتوان نشان داد که سهم مشارکت او در محصول اجتماعی است، به درستی صاحب حق است و هرگاه پرداخت به این شخص در حدی کمتر از این سهم مشارکت باشد، نسبت به این شخص بی‌عدالتی روا شده است. هرچند ممکن است این گفته بسیار متناقض دیده شود، امر واقع این است که بسیاری از توجیه‌های اقتصاد بازار آزاد و جایگزین‌هایی که کارل مارکس برای آنها پیشنهاد می‌کند، بر این اصل موضوع استوارند.

نظریه‌های حقوق طبیعی بر پایه اصل موضوعی استوارند که در قرون هفدهم و هجدهم میلادی بنا شد و از تحقیق در سرشت دولت و مکان هندسی مشروعیت حاکمیت آن پدید آمد. این مناظره‌ها در حول سرشت بشر در جهانی بدون نهادها و انواع چنین صنعت بشری که از طریق همکاری ارادی و داوطلبانه و توافق‌های قراردادی بین افراد بروز می‌کنند، متمرکز شدند. استنتاج محققان این بوده است که دولت‌ها از هر نوع که باشند، در اصل با هدف صیانت از حیات و دارایی فرد بنا می‌شوند، و از جمله

وظایف و محدودیت‌های قانونی در ارتباط با چنین دولت‌هایی اصول عدالت اقتصادی است. بلندپروازانه‌ترین نظریه از این نوع نظریه استحقاق نوزیک است که اصول آن به‌طور مشروح بسط داده شد. این نظریه تأکید دارد که عدالت اقتصادی را باید به‌وسیله ماهیت فرایندهایی که به‌وسیله آن افراد دارایی‌های مادی خود را به‌دست می‌آورند ارزیابی کرد و نه به‌وسیله الگوی چنین دارایی‌هایی که در یک زمان خاص ارائه شده‌اند. معیاری که مشروعیت آن فرایندها را معین می‌کند، اراده‌خواهی اقداماتی است که آن فرایندها را تعریف می‌کنند. شرایطی که تعریف می‌شود بر فقدان تقلب، زور و بی‌کفایتی دلالت دارند. کارکردهای اصلاحی دولت باید در کمترین حد محدود شود، و مطالبات خیریه‌ای و صدقه‌ای که به‌زور از طریق اقدامات دولت از افراد اخذ شود، ناعادلانه است. اصول عدالت اقتصادی نوزیک به‌صراحت بیشترین جهت‌گیری‌ها را به‌سمت خودپرستی دارد.

نظریه‌های حداکثرسازی آزادی پیامد فردخواهی را به‌عنوان ضرورت حداکثر کردن شعاع آزادی اراده عامل فردی تفسیر می‌کنند و در درون محدودیت‌های طبیعی آن و قیود تحمیل شده توسط سایر عواملی که در حال پیگیری همین اقدام هستند، عمل می‌کنند. از چنین حداکثرسازی مقید باید با قدرت تمرکززدا در جامعه صیانت کرد زیرا این قدرت می‌تواند مستبدانه درصدد مداخله در امور فرد برآید. از تمام عواملی که در جست‌وجوی کسب منفعت از اقدامات ارادی و داوطلبانه دیگران باشند، باید صیانت شود، به‌ویژه در مقابل خرید خدمات عامل نیروی کار که در اختیار دارد. دولت، به‌عنوان بزرگ‌ترین تهدید نهاده‌ی نه کردن چنین مداخلات ناعادلانه در آزادی فردی، باید به‌شدت در اقداماتش محدود و مقید شود. اقتصاد بازار سرمایه‌داری، که قدرت اقتصادی را در جامعه از قدرت سیاسی تقسیم می‌کند و قدرت اقتصادی را غیرمتمرکز می‌سازد، بزرگ‌ترین حمایت را از حق انتخاب آزادانه فرد فراهم می‌آورد.

با استناد به شرط‌های اصول عدالت توزیعی، نظریه‌های سهم مشارکت در محدود کردن برداشت خود از استحقاق نسبت به مطالبات و ادعاهای قابل اثبات محصول یا خلق ارزش و جدا کردن هدایای داوطلبانه یا موارثت تعلق گرفته به فرد، را باید از نظریه‌های استحقاق متمایز شمرد. نظریه‌های حداکثر کردن آزادی تأکید خود را در اصول توزیعی بر اراده‌خواهی اقدامات فردی که بر توزیع اثر می‌گذارند، قرار می‌دهد. در

همین راستا نظریه‌های استحقاق قرار دارند که چنین توزیع‌هایی را به‌عنوان یک هدف فرعی برای نیل به هدف اصلی حداکثر کردن آزادی اراده می‌پذیرند. تفاوت دو نظریه در نقطه تأکیدشان است؛ یکی روی فرایند از طریق اراده‌خواهی متأثر می‌شود و دیگری روی درجه‌ای که اراده‌خواهی حاصل تأکید می‌گذارد.

مقاله حاضر به نقد مشروح این نظریه‌ها نپرداخته، اما نشان داده است که برای آنکه نظریه‌ای در توصیف عدالت اقتصادی کفایت داشته باشد، لازم است دربرگیرنده نوعی توازن بین رشته‌های خودپرستی و اجتماعی که با فردخواهی و اراده‌خواهی منعکس می‌شوند، برقرار کند. در این راستا باید ماهیت توازنی که در نظریه‌های مختلف بین این رشته‌ها وجود دارد، مورد مطالعه و بررسی قرار بگیرد. بنابراین لازم است نظام‌های مهم عدالت توزیعی مطالعه شود و تأکید هریک بر رشته‌های اجتماعی مورد بررسی و نقد قرار بگیرد.

منابع و مآخذ

- Bauer, Paul T. (1981). *Equality, The Third World and Economic Delusion*, Cambridge, Mass. Harvard University Press.
- Clark, John Bates (1938). *The Distribution of Wealth*, New York, Macmillan.
- Cohen, Marshall, Thomas Nagel and Thomas Scanlon (eds.) (1980). *Marx, Justice and History*, Princeton, N. J. Princeton University Press.
- Freud, Sigmund (1961 [1930]). *Civilization and Its Discontents*, vol. 21, Standard Edition, Hogarth Press.
- Friedman, Milton (1962). *Capitalism and Freedom*, Chicago, University of Chicago Press.
- Friedman, Milton and Rosa Friedman. (1979). *Free to Choose*. New York. Avon.
- Hayek, Friederich Von (1960). *The Constitution of Liberty*. Chicago, University of Chicago Press.
- Hobbes, Thomas (1914). *Leviathan*, London, J. M. Dent & Sons.
- Locke, John (1947). *An Essay Concerning Human Understanding*, London, Dent and Sons.
- _____ (1924). *Of Civil Government* (First and Second Treatises), London, J. M. Dent and Sons.
- _____ (1988). *Two Treatises of Government*, P. Laslett (ed.), Cambridge, Cambridge University Press.
- Macintyre, Alasdair (1966). *A Short History of Ethics*, New York, Macmillan.
- Marx, Karl. (1967). *Capital*, Vol. 3. New York, International Publishers.
- _____ (1978). *The Critique of the Gotha Program* from R. C. Tucker, *Marx-Engels Reader*. New York. Norton.
- Peffer, R. G. (1990). *Marxism, Morality and Social Justice*. Princeton, N. J. Princeton University Press.
- Sartre, Jean-Paul (1973). *Existentialism and Humanism*, London, Eyre Methuen.
- Sidgwick, Henry (1960). *Outline of the History of Ethics*, 6th edition. Boston. Beacon Press.

فصل هفتم

فرصت‌های برابر به مثابه
آرمان تنظیمی

کامران نیکی اسکویی

مقاله حاضر ترجمه فصل دوم، صفحات ۱۰ تا ۴۷ از کتاب پیگیری فرصت‌های برابر: نظریه و کاربرد عدالت تساوی‌خواه *Pursuing Equal Opportunities, The Theory and Practice of Egalitarian Justice*، نوشته لسلی ای. ژاکوبز (Lesley A. Jacobs) است که در سال ۲۰۰۴ میلادی توسط مؤسسه انتشاراتی دانشگاه کمبریج (Cambridge University Press) انتشار یافته است.

مقدمه

در پیگیری فرصت‌های برابر چه نوع از برابری باید مورد توجه قرار گیرد؟ چگونه باید در مورد شدت تساوی‌خواهی نهادها و فعالیت‌ها در جامعه قضاوت کرد؟ در این فصل الگویی پیشنهاد می‌شود که برای پاسخ‌گویی به این دو پرسش طراحی شده است. برابری فرصت‌ها در شکل عمومی خود، شاید شناخته شده‌ترین معیار عدالت تساوی‌خواه باشد. از دیدگاه من هسته اصلی برابری فرصت‌ها مفهومی است که در رویکردهای رقابتی به‌منظور تخصیص منابع نادر و توزیع منافع و دشواری‌های زندگی اجتماعی طراحی شده است. این رویکردها باید توسط معیارهایی که در ارتباط با کالاهای خاص، که در معرض خطر نوعی رقابت قرار گرفته‌اند، کنترل شوند و ملاحظات غیرمرتبط مانند نژاد، مذهب، طبقه زندگی، جنسیت، ناتوانی جسمی، تمایلات جنسی، قومی یا دیگر عواملی که مخفی‌کننده برخی از فرصت‌های رقبا در موفقیت محسوب می‌شوند، نباید در کنترل این رویکرد دخیل باشند. این مفهوم برابری فرصت‌ها بسیار گسترده است و به‌صورت یک تفکر کلی مطرح شده که به تفسیر بیشتر نیازمند است تا درک آن تسهیل شود. الگوهای برابری فرصت‌ها هرکدام تفسیر ویژه‌ای از این مفهوم کلی‌اند. الگوهای

برابری فرصت‌ها می‌توانند هم با توجه به عناصر اصلی برابری فرصت‌ها و هم با توجه به آنچه به‌عنوان مفاهیم ضمنی از برابری فرصت‌ها اطلاق می‌شود، تغییر یابند.

در بین تمام فیلسوف‌هایی که روی نظریه‌های عدالت تساوی‌خواه تحقیق می‌کنند و کسانی که بر اصلاحات قانونی و توسعه سیاست اجتماعی پیشرفته تمرکز دارند، دیدگاهی که در آن هدف از جامعه تساوی‌خواه، برابری فرصت‌ها باشد، در حاشیه گذاشته شده است و به‌ویژه در سی سال اخیر، این دیدگاه آشکارا مردود شناخته شده است. این موضوع برخلاف عمومیت رایج و مداومی است که مفهوم برابری فرصت‌ها بین شهروندان جوامع مردم‌سالار پیدا کرده است. چرا برابری فرصت‌ها اشتباه است؟

دو انتقاد قوی در مورد برابری فرصت‌ها در بین برابری‌خواهان وجود دارد که به‌صورت خاصی بر موضوع تأثیرگذار بوده است. انتقاد نخست این است که برابری فرصت‌ها فقط یک آرمان برابری ظاهری است و به‌ظاهر فاقد تعهدی در قبال برابری قائم به ذات یا واقعی است. برابری فرصت‌ها همانند یک اصل حقوقی و قانونگذاری اغلب، اعمال تبعیض‌آمیز را مورد هدف قرار می‌دهد و براساس این فرض عمل می‌کند که صرف‌نظر از تبعیض، یک برابری فرضی بین اشخاص وجود دارد. مسئله این است که یک سری نابرابری‌های قائم به ذات و واقعی بین افراد وجود دارد، مانند رده‌های نژادی، طبقه‌ای و جنسیت افراد، که به‌نظر می‌رسد برابری فرصت‌ها در عمل این نابرابری بسیار حقیقی را نادیده گرفته است. دومین انتقاد این است که برابری فرصت‌ها یک نظریه کامل نیست. به‌عنوان نمونه توماس ناگل در مورد ناکامل بودن نظریه برابری فرصت‌ها می‌گوید که این نظریه به پیشامدهای غیرمرتبط طبیعی تولد و استعداد اجازه می‌دهد که اثرگذاری شدیدی بر شخص داشته باشند. با توجه به مجاز شمردن تأثیر طبیعت در تخصیص منابع محدود و توزیع منافع و دشواری‌های زندگی اجتماعی، برابری فرصت‌ها به‌دلیل بنا شدن بر نابرابری‌های طبیعی و بزرگ‌تر جلوه دادن نابرابری‌های طبیعی، مورد اتهام قرار گرفته است.

در این فصل، الگویی از برابری فرصت‌ها ارائه می‌گردد که فقط صوری نیست و با نابرابری‌های قائم به ذات نیز مرتبط است. این الگو، همانند یک نظریه، با مفهوم گسترده برابری فرصت‌ها که به‌تازگی مورد توجه قرار گرفته است، سازگاری دارد و شامل

اصلاحات و بینش‌های موجود در تحقیقات جدید در مورد عدالت تساوی خواه است. هدف این است که نشان داده شود که فرضیه پنهان این انتقاد از مفهوم برابری فرصت‌ها - در وضعیتی که نابرابری‌های طبیعی وجود دارد - به‌شدت مسئله‌ساز است و درواقع تمام نابرابری‌ها، همانند یک پدیده اجتماعی، به بهترین وجه مدنظر قرار می‌گیرد.

بحث این نوشته یک سهم علمی است که به منظور بازیابی برابری فرصت‌ها به عنوان یک طرح جدی از عدالت تساوی خواه، مطرح می‌گردد. در بین فیلسوفان، این علاقه احیا شده نسبت به برابری فرصت‌ها اغلب در پاسخ به واژه‌ها از این موضوع بوده است که پیگیری برابری، اهمیت مسئولیت‌پذیری فردی را به حاشیه رانده است. مدافعان عدالت تساوی خواه به‌تازگی بر آن شده‌اند تا نشان دهند که چگونه نظریه‌های مختلف برابری توزیعی قادر به ایجاد جایگاهی برای قضاوت اخلاقی عقل سلیم درباره این موضوع است که سهم هر شخصی از منابع نادر جامعه تا حدودی باید تابعی از انتخاب‌های وی باشد. برخی از تساوی خواهان بانفوذ، به‌ویژه ریچارد آرنسون و جان رومر در اصل نظریه‌های برابری فرصت‌ها را توسعه داده‌اند، زیرا آنها در خطوط اصلی برخی از تصورات مسئولیت فردی را نیز الحاق می‌کنند. به عنوان مثال دیدگاه آرنسون، نوعی توزیع فرصت استاندارد زمینه‌ای برای نتایج نهایی ایجاد می‌کند تا از طریق انتخاب‌های فردی که افراد مسئول آن‌اند، به شکلی شفاف تصحیح شوند. در همین راستا، رومر ادعا می‌کند که آن چیزی که جامعه متکی به سیاست برابری فرصت‌ها را مدیون اعضایش می‌کند، دسترسی برابر است، اما افراد مسئول‌اند تا با به‌کارگیری این دسترسی، دسترسی به منافع واقعی را امکان‌پذیر سازند.

اگرچه من در دیدگاهی که در آن مسئولیت فردی جایگاه بااهمیتی در هر معیاری از سهم‌های منصفانه منافع و دشواری‌های زندگی اجتماعی داشته باشد، با برخی از تساوی خواهان سهمیم هستم، در مورد رویکردی که - چه در عمل و چه در نظریه - ایده مسئولیت فردی را ساده و آسان می‌پندارد، تردید دارم. پس در نتیجه من به دفاع از برابری فرصت‌ها براساس استدلال‌های متصل به مسئولیت‌پذیری، تردید دارم. نگرشی جایگزینی که در این نوشته ارائه می‌دهم، نوعی تساوی خواهی است که برای احیای

برابری فرصت‌ها از پتانسیل‌های متمایز برای تنظیم نابرابری‌های مسلط در نهادها و فعالیت‌های جامعه مدنی نشئت می‌گیرد.

۷-۱ یک طرح کلی از الگوی سه‌بعدی

الگوی سه‌بعدی برابری فرصت‌ها، مانند یک آرمان تنظیمی است که بر استفاده منصفانه از رویکردهای رقابتی به مثابه ابزاری برای دستیابی به توزیع تساوی‌خواه بعضی از منابع نادر و کالاها، متمرکز می‌شود. رویکردهای رقابتی به این معنی است که، مثل بسیاری از بازی‌ها، در آنها، هم برنده وجود دارد و هم بازنده. برندگان از منابع و کالاهای شرط‌بندی شده بهره‌مند می‌شوند؛ ولی بازندگان از این منابع و کالاها بهره‌ای نمی‌برند یا دست‌کم بهره‌گیری بسیار محدودی در مقایسه با برندگان دارند. برابری فرصت‌ها در اساس یک آرمان تنظیمی برای رقابت است، یعنی برخی از کالاها و منابع - برای مثال مراقبت‌های بهداشتی و آموزش ابتدایی و ثانویه - نباید از طریق رویکردهایی تخصیص یابند که از الگوی برابری فرصت، که در این مقاله مطرح شده است، پیروی کنند، هرچند که بعد رقابتی برابری فرصت‌ها برخی وقت‌ها کم‌اهمیت دیده می‌شود، به‌نظر می‌رسد که واقعیت متمایز مفهوم برابری فرصت‌ها، درست همان کاربرد آن در مکانیسم‌های رقابتی توزیع باشد و همچنین درحالی‌که یک الگوی غیررقابتی برابری فرصت‌ها به طور کلی قابل تصور نیست، الگوهای برابری فرصت‌های متکی به رقابت منصفانه، آن را به قوی‌ترین و واضح‌ترین شکل ارائه می‌دهند که دست‌کم مثل یک شکل از عدالت تساوی‌خواه است.

سه خصیصه به‌شدت مرتبط با برابری فرصت وجود دارد که وقتی بعد رقابتی آن مورد توجه قرار می‌گیرد، برجسته می‌شوند. نخستین خصیصه شامل تفکر درباره عدالت تساوی‌خواه است که در اساس بر رویکردها و مقررات تمرکز دارد.^(۱) چه موضوع‌هایی - مانند تقاضای عدالت - در اساس در شکل قوانین و مقررات و رویه‌ها بیان می‌شوند. خصیصه دوم این است که برابری فرصت‌ها یک اعتقاد از پیش معین شده به برنده یا نتیجه ندارد. قیاس مناسب تمرکز بر توضیح یک بازی فوتبال براساس قوانین است. هیچ‌کس ادعا نمی‌کند که قوانین آن بازی تمام جنبه‌های مسابقه را دربرمی‌گیرد، ولی

این قوانین دست‌کم یک جنبه از بازی را دربرمی‌گیرد. اهمیت قوانین بازی وقتی آشکار می‌شود که بازی خاصی انجام گیرد و برنده تابعی از قوانین آن بازی باشد.

نتیجه این است که قوانین یک رقابت در شرایط برابری فرصت‌ها، مهم‌ترین کانون هر الگوی برابری فرصت‌هاست که به‌مثابه یک نظریه عدالت تساوی‌خواه است. سومین خصیصه این است که برابری فرصت در اساس یک استاندارد هنجاری برای تنظیم انواع معینی از رقابت است.

قوانین و رویه‌ها در یک الگو رقابتی برابری فرصت‌ها چگونه باید شکل بگیرند؟ بدین‌منظور دو رویکرد مهم قابل تمایز است.^(۲) یکی رویکرد چشم‌اندازنگر است: بدین‌مفهوم که موقعی می‌توان گفت که دو شخص از برابری فرصت‌ها برخوردارند که از احتمال و شانس یکسان برای تشخیص فرصت‌ها برخوردار باشند. قرعه‌کشی‌هایی که در آنها تعداد بلیت‌های در دست تمام افراد با یکدیگر برابر است، نمونه‌ای از رقابتی را نشان می‌دهد که از استاندارد برابری فرصت‌ها تبعیت می‌کند. رویکرد دیگری که از رقابت در شرایط برابری فرصت‌ها تبعیت می‌کند با عنوان زمین بازی هم‌سطح خوانده می‌شود. مفهوم اصلی در اینجا این است که هر شخص باید با موقعیت اولیه کم‌وبیش مساوی وارد رقابت گردد. این الگو به‌عنوان فرض اصلی در مقاله حاضر مورد استفاده قرار گرفته است.

این الگویی سه‌بعدی از مقررات هنجاری رقابت را که در برابری فرصت‌ها مورد نیاز است، مشخص می‌کند.^(۳) این سه بعد که انصاف رویه‌ای، انصاف پس‌زمینه‌ای و انصاف در توزیع پاداش نامیده شده است، به‌خوبی می‌تواند با استفاده از مثالی از یک مسابقه بوکس توضیح داده شود. مسابقات بوکس به‌طور مشخص با قوانین معینی که تحت عنوان قوانین مارکیز کویینزبری نامیده می‌شوند، تنظیم می‌گردند. این مجموعه قوانین در سال ۱۸۷۶ میلادی وضع شده است. برخی از این قوانین انصاف رویه‌ای را می‌تواند بیان کند، به‌عنوان نمونه مجاز نبودن به از پای درآوردن حریف، مجاز نبودن به ضربه زدن به سر حریف، مجاز نبودن به مبارزه بعد از به صدا درآمدن زنگ خاتمه هر دور و غیره. در همین راستا، مسابقه با یک برنده از قبل معین شده شروع نمی‌شود؛ برعکس برنده مسابقه براساس قوانین بازی مشخص می‌شود و کسی که حریف خود را در زمان مسابقه شکست دهد یا بیشترین امتیاز را در مسابقه از آن خود نماید، برنده می‌شود.

ملاحظات انصاف رویه‌ای بدین مفهوم، شاید به صورت کامل شناخته شده باشد، اما مسابقه بوکس به همان خوبی ابعاد دیگر انصاف را نیز رعایت می‌کند. در رقابت‌هایی مانند المپیک، بوکسورها براساس وزن بدنی طبقه‌بندی می‌شوند و با بوکسورهای هم‌رده خود مبارزه می‌کنند. اهمیت این عمل زمانی مشخص می‌گردد که بوکسور سنگین‌وزنی که ۱۲۵ پوند وزن دارد با بوکسور سنگین‌وزنی که ۲۰۰ پوند وزن دارد، وارد مبارزه می‌شود. با فرض اینکه بوکسور سنگین‌وزن مسابقه را به نفع خود تمام کند، گفته می‌شود که نتیجه غیرمنصفانه است، هرچند که بوکسور سنگین‌وزن تمام قوانین و مقررات مسابقه را رعایت کرده باشد. انصاف پس‌زمینه‌ای مواردی را بازتاب می‌دهد که بوکسورها با رعایت شرایط کم‌وبیش مساوی از نظر وزنی وارد مبارزه می‌شوند. انصاف پس‌زمینه‌ای به بیان دیگر زمانی ملاحظه می‌گردد که زمین بازی هم‌سطح برای تمام رقابت‌کننده‌ها وجود داشته باشد.

سومین بعد از انصاف در ارتباط با جایزه‌ها یا آن چیزی است که در شرط‌بندی مسابقه بوکس حاصل می‌شود. تقسیم‌بندی‌ها بدین صورت است که ۷۵ درصد پول به برنده مسابقه تعلق می‌یابد و ۲۵ درصد آن به بازنده مسابقه؛ یعنی در یک مسابقه یک میلیون دلاری، ۷۵۰ هزار دلار را برنده و ۲۵۰ هزار دلار را بازنده دریافت می‌کند. رعایت عدالت در این نوع تقسیم‌بندی جایزه، منصفانه‌تر از حالتی است که برنده تمام جایزه، یعنی یک میلیون دلار را ببرد. این بعد از انصاف که در اینجا شکل می‌گیرد، در اصطلاح انصاف شرط‌بندی نامیده می‌شود.

این الگوی سه‌بعدی از فرصت‌های برابر، یک پیشرفت خلاق و در چگونگی نگرش به مفهوم برابری فرصت‌ها در رفتارهای عدالت تساوی‌خواه است. دیدگاه سنتی در مورد برابری فرصت‌ها یک دیدگاه یک‌بعدی است. این دیدگاه تنها بر انصاف رویه‌ای تمرکز دارد. در دهه ۱۹۶۰، تعدادی از فیلسوفان سیاسی مهم - معروف‌ترین آنها، جان رالز و برایان بری - یک دیدگاه دوبعدی از برابری فرصت‌ها را مطرح نمودند. دیدگاه دوبعدی انصاف رویه‌ای را در کنار انصاف پس‌زمینه‌ای مدنظر قرار می‌دهد. این دیدگاه دوبعدی یک پیشرفت اساسی نسبت به الگوی یک‌بعدی خلق کرده است، زیرا این دیدگاه نسبت به گستره‌ای که در آن توزیع فرصت‌ها تا حدودی تابعی از زمینه اجتماعی - اقتصادی

متفاوت بین افراد است، حساس است. همچنین دیدگاه دویبعدی می‌تواند یک مفهوم بازتوزیعی مهم را دربرداشته باشد، زیرا به‌منظور تأمین انصاف پس‌زمینه‌ای، بازتوزیع برخی از منابع نادر جامعه اغلب ضروری است. دیدگاه دویبعدی براساس پیش‌فرض‌های عمده و مهم برابری فرصت‌ها تداوم می‌یابد. الگوی سه‌بعدی برابری فرصت‌ها یک الگوی ریشه‌ای است زیرا این الگو، انصاف در توزیع پاداش را نیز اضافه می‌کند.^(۴)

چه استانداردهایی این سه بعد از انصاف را مشخص می‌کند؟ در اینجا لازم است خلاصه‌ای از استانداردهایی که این سه بعد از انصاف را مشخص می‌کند، ارائه شود. استانداردهای انصاف رویه‌ای اغلب به رقابت‌های ویژه اختصاص دارند. آنچه که از لحاظ رویه‌ای منصفانه محسوب می‌گردد، اغلب به آنچه که در شرط‌بندی وجود دارد، بستگی پیدا می‌کند. در بسیاری از رقابت‌ها، الزامات اساسی انصاف رویه‌ای، به‌ویژه الزاماتی که اغلب یک اتفاق نظر عمومی را منعکس می‌کنند و در طول زمان توسعه یافته‌اند، با تعمق کافی مواجه نمی‌شود. البته، گاهی اوقات قوانین حاکم بر یک رقابت، غیرمنصفانه شناخته می‌شوند و انصاف رویه‌ای را زیر پا می‌گذارند. آشکارترین نوع نقض از انصاف رویه‌ای، مستثنا کردن گروهی خاص از افراد از شرکت در رقابت است. شواهد و مثال‌های تاریخی مشهور و فراوانی از این نوع نقض در حرفه‌های گوناگون مانند حقوق، پزشکی و تدریس یافت می‌شود.

انصاف در توزیع پاداش مسئله مربوط به توزیع مزایا و معایب یک رقابت را منعکس می‌کند. مسئله اصلی این است که طرحی مانند، دریافت همه منافع توسط برنده چگونه منصفانه تلقی می‌شود؟ تسویه مالی در جریان طلاق یک نمونه قابل تصور از این نوع طرح است. در بیشتر موارد اعتراض این است که یکی از دو طرف بیشترین سهم را از منابع به‌دست می‌آورد. البته ممکن است همه قبول کنند که برنده یک مسابقه منافع بیشتری ببرد، ولی غیرمنصفانه است که فرد بازنده هیچ‌چیزی دریافت نکند. همین نگرش را می‌توان درباره بازار کار مورد استفاده قرار داد. اشتغال در بازارهای کار رقابتی نیز بدین طریق اطلاق می‌گردند؛ آنها که شغل پیدا می‌کنند از دستمزد و انواع منافع حاشیه‌ای منتفع می‌گردند. یک روش برای افزایش انصاف رویه‌ای در مقابل تعلق تمام مزایا به فرد برنده در بازار کار، به‌کارگیری گستره‌ای از برنامه‌های بیمه بیکاری برای

افرادی است که در این بازار بازنده می‌شوند و نمی‌توانند شغلی پیدا کنند. دیدگاه کلی این است که آرمان برابری فرصت‌ها به‌عنوان یک آرمان تنظیمی به‌منظور توجیه امتیازها و نابرابری‌هایی طراحی نشده‌اند که اغلب مردم آنها را به‌عنوان نتایج مشخص رقابت‌های فاقد مقررات می‌شناسند. طراحی این آرمان به‌عنوان استاندارد هنجاری از انصاف رویه‌ای و در توزیع پاداش و با هدف انتقاد از امتیازها و نابرابری‌های ساختاری بوده است. شاید انصاف پس‌زمینه‌ای شناخته شده‌ترین جنبه برای مسائل مربوط به فرصت برابر در یک رقابت منصفانه باشد. این بعد از انصاف بر شرایط و موقعیت‌های ابتدایی شروع رقابت یا پس‌زمینه کسانی که به‌صورت بالقوه می‌خواهند وارد یک رقابت شوند، تمرکز می‌کند. بینش مهم این بعد از انصاف این است که ساختار موقعیت‌ها کسانی را که در رقابت قرار می‌گیرند و ماهیت پیش روی آنها در رقابت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ازمنظر برابری فرصت‌های رقابتی، ازآنجا که نابرابری‌ها از قبل موجود بوده است، انصاف فرایند رقابت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بنابراین وضع نوعی مقررات برای تنظیم این فرایند مورد نیاز است و فرایند مورد بحث باید از حساسیت لازم برای اصلاح این نابرابری‌ها برخوردار باشد.

از مشاهدات مقدماتی درباره ماهیت انصاف در توزیع پاداش و انصاف پس‌زمینه‌ای چنین برمی‌آید که الگوی سه‌بعدی برابری فرصت‌ها می‌تواند مانند یک آرمان تنظیمی، ایرادی را مورد ملاحظه قرار دهد که تمام الگوهای برابری فرصت‌ها از آن برای یک استاندارد تساوی خواه ظاهری پیروی می‌کنند. این ایراد را می‌توان به الگوهای یک‌بعدی که فقط به انصاف رویه‌ای توجه دارند، وارد کرد، اما وقتی برای الگوهای دو‌بعدی که انصاف پس‌زمینه را هم تشخیص می‌دهند، به کار گرفته شود، ایرادگیری اشتباه به‌نظر می‌رسد. وقتی الگوی سه‌بعدی که انصاف در توزیع پاداش را نیز به آن اضافه می‌کند، مدنظر قرار بگیرد، این ایراد مفهوم خود را از دست می‌دهد. هر دو نوع الگوهای دو‌بعدی و سه‌بعدی T از این ادعا حمایت می‌کنند که در جوامع، یک نوع توزیع اساسی دوباره ثروت و منابع جامعه ضروری است تا فرصت برابر واقعی را برای همه تأمین کند.

استفاده معروف برنارد ویلیامز از جامعه سلحشور برای نشان دادن خلأ بالقوه برابری فرصت‌ها قابل توجه است. جامعه‌ای را تصور کنید که رتبه بسیار بالایی را برای رده افراد

سلحشور قائل است و شرط عضویت در رده افراد سلحشور نشان دادن قدرت فیزیکی بالاست، اما در پاسخ به تقاضای برابری فرصت‌ها، استخدام در این رده برای تمام افراد جامعه امکان‌پذیر است. این تغییر در شرایط استخدام اثر بسیار ناچیزی دارد زیرا در عمل تمام افراد سلحشور از ثروتمندترین خانواده‌ها هستند، چون تنها آنها از تغذیه خوب و مناسب برخوردارند تا بتوانند قدرت بالای فیزیکی خود را نشان دهند. تغذیه بقیه افراد به‌قدری نامناسب است که حتی از لحاظ نیروی فیزیکی رنج می‌برند. نکته این مثال آن است که با اینکه در این جامعه سلحشور فرضی علایم انصاف رویه‌ای مشاهده می‌شود، برابری فرصت‌ها یک نمای صرف از تساوی خواهی است. استنباطی که ویلیامز می‌کند این است که این نوع فرض شده برابری فرصت‌ها به‌کلی تهی است. درواقع، می‌توان گفت که درواقع هیچ نوع برابری فرصت‌ها وجود ندارد، مگر آنکه خواسته اصلی بسیار مؤثرتر اعمال گردد. تفکر انصاف پس‌زمینه‌ای، مثال جامعه سلحشور را مورد ملاحظه قرار می‌دهد که در این جامعه بدون ایجاد فرصت برابر مؤثر و واقعی، انتظار دارند که افراد بیشتری از خانواده‌های فقیر در رده افراد سلحشور قرار گیرند. درواقع، چیزی که در مثال جامعه سلحشور غیرمنصفانه است، عضویت در رده افراد سلحشور نیست که گستره وسیعی از یک جامعه را شامل می‌شود؛ ولی مورد غیرمنصفانه‌تر رقابت برای عضویت در این جامعه است که یک زمین بازی هم‌سطح برای همه وجود ندارد. مکان‌های شروع برای آنها که از خانواده‌های فقیرند بسیار عقب‌تر از آنهایی است که از خانواده‌های ثروتمندند.^(۵) در الگوی سه‌بعدی برابری فرصت‌ها به‌مثابه یک آرمان تنظیمی، الگوی جایگزین برای جامعه سلحشور، الگویی است که در آن به بیان جان رالز، آنهایی که در یک سطح استعداد و توانایی قرار دارند و اراده‌ای یکسان برای استفاده از آن توانایی‌ها نشان می‌دهند، باید از یک چشم‌انداز موفقیت یکسان برای رسیدن به هدف، بدون توجه به جایگاه ابتدایی آنها در نظام اجتماعی، یعنی، نادیده گرفتن طبقه درآمدی که این افراد در آن متولد شده‌اند، برخوردار باشند.

ایرادی را که برابری فرصت‌ها بیش از حد صوری است می‌توان به اشتغال یا موانع قانونی در اکثر الگوهای برابری فرصت‌ها ربط داد. این تأکید بر قانون در نظریه‌های برابری فرصت‌ها بیانگر فرضیه‌ای است که ادعا می‌کند موانع و مشکلات قانونی منشأ

اصلی نابرابری‌ها هستند. اما این فرضیه مسئله‌ساز است، زیرا بیشتر نابرابری‌ها در جامعه در ظاهر در فرهنگ یا ساختار اجتماعی - اقتصادی، نه در قانون، ریشه دارند. مشکل اصلی این نوع سبک انتقادی در این است که به تفکری بسیار محدود و بسیار ساده اثبات‌گرایی از قانون می‌انجامد. این نوع تفکر از قانون با یک محدوده وسیع از پندارهای متناقض از قانون در تضاد است، مجموعه‌ای را دربرمی‌گیرد که از آن جمله می‌توان به دیدگاه مؤثر رونالد دورکین که معتقد است قانون موضوع حقوق قابل مدافعه در دادگاه است، ادعای روبرتو آنگر که اصول و قوانین حقوقی، مقررات سازمانی جامعه را تعریف می‌کنند و موضع پسانوینی آلن هاجسون که قانون به شکلی پایان‌ناپذیر نامعین است، اشاره کرد. بدون اتفاق آرا راجع به اینکه قانون چیست، اعمال یک مورد زیان‌بار علیه هر الگوی برابری فرصت‌ها دشوار دیده می‌شود، زیرا این امر اهمیت قانون را تشخیص می‌دهد.

آنچه درواقع در مورد قانون اهمیت دارد، گستره قانون به‌عنوان منشأ نابرابری‌ها نیست، اما چگونگی استفاده از قانون برای اصلاح فرصت‌های نابرابر در جامعه مدنی است. قانون یگانه وسیله‌ای است که دولت از آن برای تنظیم رقابت‌ها در جامعه مدنی استفاده می‌کند. این فرضیه کلی وجود دارد که تغییر قانونی می‌تواند عامل افزایش تساوی در جامعه مدنی گردد. می‌توان گفت که کاربرد الگوی سه‌بعدی فرصت‌های برابر، پتانسیل قابلیت تغییر قانون را به‌عنوان یک فرض می‌پذیرد.

تا اینجا توصیف الگوی سه‌بعدی برابری فرصت‌ها به‌عنوان یک آرمان تنظیمی هیچ اشاره‌ای به مزیت یا مزیت‌سالاری نکرده است. این امر ممکن است تعجب‌آور باشد به این دلیل که اغلب، برابری فرصت‌ها با سیستم مزیت‌سالاری برابر محسوب می‌گردد، که در آن مواضعی که یک فرد در جامعه قبول می‌کند و برتری‌هایی که این فرد از آنها بهره‌مند می‌گردد؛ کاربردی است که فقط و فقط به سود این فرد است. به‌عنوان مثال رالز اظهار می‌کند که مزیت‌سالاری از این اصل که حرفه‌ها در اختیار استعدادها باشد، تبعیت می‌کند و برابری فرصت‌ها را به‌عنوان روشی برای آزاد کردن انرژی افراد در جست‌وجوی رفاه اقتصادی و سلطه سیاسی به کار می‌برد ... برابری فرصت‌ها به معنی ایجاد شانس مساوی برای افراد کم‌اقبال در جست‌وجوی فردیشان برای یافتن نفوذ و جایگاه اجتماعی است. آیریس ماریون در استدلال مشابهی می‌گوید: امروزه منظور از

فرصت مساوی این است که نمی‌توان مانع وارد شدن هیچ‌کس به صحنه رقابت برای چندین جایگاه به‌نسبت ممتاز شد. اصل مزیت با فرض کردن یک تقسیم‌بندی بین جایگاه‌های نادر و بسیار ارزشمند در مقابل جایگاه‌های بی‌شمار ناخوشایند حال حاضر، بیان می‌کند که این تقسیم‌بندی کار زمانی منصفانه است که هیچ گروهی چه از طریق وراثت و چه به‌صورت قانونی به این جایگاه‌های ممتاز دست نیافته باشد. به همین ترتیب ویل کیملیکا توضیح می‌دهد که در جامعه‌ای که برابری فرصت‌ها وجود دارد، درآمد نابرابر منصفانه است، زیرا موفقیت دارای برتری است، این متعلق به کسانی است که شایسته آن باشند.

به نظر می‌رسد که این رابطه نزدیک بین برابری فرصت‌ها و مزیت‌سالاری در درک کامل این امر ریشه دارد که برابری فرصت‌ها یک آرمان هنجاری برای تنظیم منصفانه هر نوع رقابت است. مزیت‌سالاری یک نوع خاص از رقابت است، رقابتی که به میزان زیادی به تفکر بستگی دارد، ولی تمام رقابت‌ها از نوع مزیت‌سالاری نیستند. بعضی از آنها حول‌وحوش استانداردهایی تنظیم شده‌اند که با مزیت هیچ ارتباطی ندارند. برابری فرصت‌ها، دست‌کم در این الگوی سه‌بعدی، یک استاندارد هنجاری برای اداره کردن این دسته از رقابت‌ها فراهم می‌نماید. برابری فرصت‌ها برای یک قسمت منسجم مزیت‌سالاری، استاندارد مستقلاً از عدالت برای ارزیابی و انتقاد آن فراهم می‌سازد. در حال حاضر، مبنای هر دادخواهی از حقوق مدنی مبهم است، گرچه مواردی وجود داشته است که در مورد آنها تصمیماتی اتخاذ شده است. با استفاده از الگوی سه‌بعدی فرصت مساوی به‌عنوان یک آرمان هنجاری برای تنظیم رقابت پذیرش و بورسیه دانشگاه‌ها براساس مزیت، نشان داده شده است که چرا حقوق مدنی باید برخی از مواقع وابستگی به نمرات آزمون‌های استاندارد شده را از بین ببرد یا کاهش دهد و چگونه این عمل در هدایت مواردی که در سال‌های اخیر با مراجعه به دادخواهی حقوق مدنی، تصمیم‌گیری شده است، به‌طور ضمنی آشکار می‌شود.

همین نکته را می‌توان در مورد رابطه بین برابری فرصت‌ها و بنگاه‌های بازار اعمال کرد. بازارها نباید به‌واسطه مزیت‌سالاری یا هر نوع رقابت خالص مبتنی بر مزیت مغشوش شوند. مکانیسم‌های قیمت‌گذاری بازار اغلب منجر به تخصیص‌هایی می‌شود که به دنبال

افرادی می‌گردند که خوش‌شانس باشند، نه اینکه چه کسی دارای مزیت است. از لحاظ تاریخی، برخی از مدافعان پرحرارت از ایده برابری فرصت‌ها استدلال‌هایشان را به حمایت از اقتصاد مبتنی بر بازار ربط می‌دادند. به‌تازگی تلاش‌های بسیار پیچیده‌ای برای قرار دادن مکانیسم‌های قیمت‌گذاری بازار در رأس نظریه‌های عدالت تساوی‌خواه به‌عمل آمده است. در تنظیمات انتزاعی عدالت تساوی‌خواه، پرسش اصلی این است که آیا بازارها برای تعریف آنچه که سهم مساوی نام دارد عملکردی دارند یا اینکه آنها فقط ابزار ارزشمندی در تحقق بخشیدن به سهم مساوی محسوب می‌شوند؟

در این مقاله، محور توجه بازارهای فعلی، یعنی میدان‌های رقابت برای کالاها و منابع خاص است. پرسش این است که تأثیر الگوی سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک آرمان تنظیمی هنجاری بر این بازارها چیست؟ مرکز توجه مؤسسات هنجاری برای بعضی از مداخله‌ها و ابتکارهای سیاست اجتماعی در بازارهای کار است. به‌سادگی می‌توان دید که چگونه سیاست‌های بحث‌انگیز به‌راحتی از الگوی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک آرمان تنظیمی بر بازارهای کار استفاده می‌کنند. در این راستا به‌طور خاص موضوع انصاف در توزیع پاداش و انصاف پس‌زمینه‌ای می‌تواند بررسی شود.

۷-۲ هدف از فرصت‌های برابر چیست؟

در تشکیل الگوی برابری فرصت‌ها، تأکید من بر فرصت‌های برابر است، نه بر فرصت برابر. این تغییر مشابه تغییری است که امروزه به‌طور گسترده‌ای در بین فلاسفه سیاسی لیبرال با توجه به تباین بین آزادی و حق آزادی مورد قبول قرار گرفته است. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بیشتر لیبرال‌ها به دفعات این بحث را مطرح می‌کردند که همه افراد در حقوق آزادی برابرند یا باید از آزادی یکسان بهره‌مند شوند. اگرچه در اصطلاحات مهمی که نسبت به مبنای نظری لیبرالیسم انجام شد، چند تن از لیبرال‌های برجسته، به‌ویژه جان رالز و رونالد دورکین، استدلال کردند که ایده حق عمومی در قبال حق آزادی یا آزادی مساوی از یک تصور غلط برخاسته است. نکته مهم این است که آزادی به‌خودی‌خود مطرح نیست ولی دسترسی به برخی از آزادی‌های اساسی، از قبیل آزادی بیان، آزادی مذهبی، آزادی وجدان، آزادی تجمع و آزادی گرایش جنسی باید

مطرح شود. به‌جای آنکه جهت‌گیری خواسته‌ها به‌سمت برخورداری از حقوق یکسان آزادی باشد، مسیر خواسته‌ها به‌سمت دفاع از حق برخورداری برابر از بعضی از آزادی‌های اساسی بوده است. مقاله حاضر نیز با استدلالی مشابه به‌جای پیگیری الگوی فرصت برابر در پی یافتن الگوی فرصت‌های برابر است. استدلال انجام این تغییر بسیار ساده است: تفکر انتقادی بر مفهوم برابری فرصت‌ها از دیر زمان به ما آموخته است که تنظیم تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی از طریق آن استاندارد هنجاری یک اشتباه است. آر. اچ. تاوونی جامعه‌شناس انگلیسی، در کتابش در دهه ۱۹۳۰ می‌گوید: «برابری فرصت‌ها به مفهوم برقراری شرایطی است که به نفع کل انسان‌ها، برای نمایش جایگاه خودشان در رقابت‌های بازار و به‌دست آوردن پاداش رقابت‌های موفق است. همچنین ویژگی‌هایی که، گرچه کمتر از شرایط ذکر شده، ستودنی نیستند، در یک نزاع رقابتی نمی‌توانند به‌درستی جایگاه بیابند ... اگر به‌درستی تعبیر شود، این بدین‌معناست که، آنچه که در اذهان عمومی به‌عنوان پاداش زندگی تلقی می‌شود باید در اختیار همه باشد و هیچ‌کس نباید در معرض جرایم خودسرانه قرار بگیرد. کافی نیست که فقط افرادی خاص آزادی اعمال قدرت‌های خاص خودشان را داشته باشند، اما لازم است افراد عادی هم آزادی استفاده بهینه از عادی بودنشان را داشته باشند».

آنچه که تاوونی پیشنهاد می‌کند این است که برابری فرصت‌ها در بهترین حالت خود این مفهوم را می‌رساند که برخی از مزایا و دشواری‌های زندگی نباید وارد عرصه رقابت گردد و بنابراین نباید در چارچوب آرمان‌ها تعدیل و تنظیم شود. میکائیل والزر بعد از تاوونی به نکته مشابهی اشاره و بیان می‌کند: «برابری فرصت‌ها استاندارد است برای توزیع برخی شغل‌ها، نه همه شغل‌ها ... وجود چنین شغل‌هایی راه را برای نوعی از موفقیت که مردم برای کسب آنها به داشتن صلاحیت‌ها نیاز ندارند - و درواقع کسب این صلاحیت‌ها غیرممکن است - باز می‌گذارد و بنابراین بر قدرت افراد دارای صلاحیت محدودیت‌هایی وضع می‌کند». در زندگی اجتماعی - اقتصادی مواردی وجود دارد که حکم آنها معتبر نیست. محدوده‌های دقیق این موارد همیشه عامل بروز مشکلات خواهند شد، ولی واقعیت آنها در اصل این‌گونه نیست. آنچه که والزر و تاوونی، هر دو، به این‌گونه تمایز تأکید می‌کنند، این نکته است که فرصت، یک پدیده همگن و ساده

نیست، اما انواع متعدد فرصت‌ها وجود دارد. می‌توان پیشنهاد کرد که یک الگوی قابل دفاع برابری فرصت‌ها باید تنوع این فرصت‌ها را به رسمیت بشناسد و فرصت‌هایی را که باید از طریق آرمان برابری فرصت‌ها تنظیم گردند، معین می‌نماید.

این قضیه دست‌کم از دو جنبه اساسی نظریه و عمل، پیروی از برابری فرصت‌ها را آشکار می‌کند. نخست اینکه قضیه بینشی را فراهم می‌کند که چرا مفهوم برابری فرصت‌ها یک ابزار تحلیلی قدرتمند برای تفکر انتقادی در مورد نابرابری‌ها در نهادها و فعالیت‌های جامعه مدنی است. جامعه مدنی با استفاده تنوع و چندگانگی گسترده در فرصت‌های پیشنهادی آن مشخص می‌شود. به نظر می‌رسد که هیچ‌گونه نهادینه‌سازی یا مشخصه بارز نهادها و فعالیت‌هایی که جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند وجود نداشته باشد. بنابراین زمانی که تساوی خواه‌ها آرمان تنظیمی برای جامعه مدنی در نظر می‌گیرند، انتخاب آنها باید آن آرمانی باشد که نسبت به این چندگانگی و تنوع در فرصت‌ها حساسیت نشان بدهد. انتقال موضوع از برابری فرصت به برابری فرصت‌ها این نیاز را برآورد می‌کند. در جامعه مدنی پیگیری تساوی به معنی تمرکز بر نهادها و فعالیت‌های ویژه و فرصت‌های ایجاد شده توسط آنهاست. درواقع عامل اساسی که باید تنظیم گردد، تأثیر نتایج در هریک از این رقابت‌هاست. به‌طور مثال اثرات شکست‌های یک پدر در بازار کار بر چشم‌انداز دانشگاهی فرزند او - قسمتی از موضوع اصلی در این مثال را می‌توان از طریق همان تفکر انصاف در توزیع پاداش فهمید - تأکید بر رقابت‌های فردی به‌صورت مؤثری به این باور منتج می‌گردد که پیگیری جامعه تساوی خواه شامل اتخاذ یک مرحله در یک زمان جداگانه است و اینکه پیگیری یک تساوی یک تلاشی همه - یا - هیچ نیست. تصویر ذهنی در مورد پیگیری تساوی شبیه یک دایره همیشه در حال توسعه است که در آن استاندارد هنجاری فرصت‌های برابر بر مجموعه‌ای از رقابت‌های پیوسته در حال توسعه در جامعه مدنی حاکم است. هر نوع گسترش الگوی سه‌بعدی نیازمند توجه به جزئیات و ویژگی‌های خاص رقابت‌های فردی است و در یک مرحله خاص شامل پیشرفت‌های جدید می‌شود.

دومین موضوع مهمی که انتقال از فرصت مساوی به فرصت‌های مساوی مطرح می‌کند این است که آیا بعضی از فرصت‌ها خارج از حوزه تنظیمی مفهوم مساوی فرصت

قرار گرفته‌اند یا خیر؟ چه چیزی پایه و اساس چنین تمایزی بین فرصت‌هاست؟ یک تمایز ممکن، تمایز بین فرصت‌های رقابتی در برابر فرصت‌های غیررقابتی است. فرصت‌های رقابتی آن دسته از فرصت‌هایی است که باید از طریق رقابت تخصیص یابد، درحالی‌که فرصت‌های غیررقابتی باید از طریق سایر فرایندها تخصیص یابد. نکته قابل توجه در این است که الگوی سه‌بعدی فقط برای تنظیم فرصت‌های رقابتی طراحی شده است. پس چگونه می‌توان فرصت‌های غیررقابتی را مشخص کرد؟ مثال خدمات بهداشتی را می‌توان در نظر گرفت. امر واقع این است که همه شهروندان - همانند اکثر مردم سالاری‌های توسعه‌یافته غربی - بدون توجه به طبقه اجتماعی اقتصادی، نژاد یا جنسیت باید حق دسترسی به بعضی از خدمات یا کالاهای ویژه مراقبت‌های بهداشتی را داشته باشند. این همان موضوعی است که اغلب به‌عنوان دسترسی جهانی به مراقبت‌های بهداشتی از آن یاد می‌شود. بیشتر سیاستگذاری‌ها و مراقبت‌های بهداشتی پیشرفته - حتی در ایالات متحد آمریکا - مستلزم تعهد به دسترسی جهانی به مراقبت‌های بهداشتی می‌شود. اکثر نظریه‌پردازهای عدالت تساوی خواه به‌طور کلی فرض نموده‌اند که این تعهد به‌آسانی ریشه در عدالت تساوی خواه آنها دارد. به‌تازگی هم چندین تلاش مهم برای گسترش پیشرفت‌ها در نظریه‌های عمومی عدالت تساوی خواه به مراقبت‌های بهداشتی انجام شده است. می‌توان نشان داد که این تلاش‌ها - زمانی که یک رویکرد برابری فرصت‌ها یا هر رویکردی که بر رقابت تأکید می‌کند، مدنظر باشد - به‌طور کلی در توضیح دسترسی جهانی به مراقبت‌های بهداشتی شکست خورده‌اند. دسترسی به سطح پایه‌ای مراقبت‌های بهداشتی یک نوع فرصت غیررقابتی است، پس بنابراین نباید بر پایه رقابتی که دارای برنده و بازنده است، تخصیص یابد و این امر حتی بدون توجه به اینکه آن رقابت در معرض یک آرمان تنظیمی مانند برابری فرصت‌ها قرار گرفته است یا نه، صادق است. این نکته می‌تواند برای مدافعان فرصت برابر پندآموز باشد تا بتوانند محدودیت‌های کاربرد آن آرمان تساوی خواه را تشخیص دهند. تاوونی بیش از نیم قرن پیش بر این نکته تأکید کرد و موضوع فقط در این مقاله تکرار شده است زیرا به‌نظر می‌رسد که این نکته به‌طور کامل درک نشده باشد. ایجاد تمایز کاربرد برابری فرصت‌ها بین فرصت‌های رقابتی و غیررقابتی در سایر زمینه‌های سیاسی نیز از پتانسیل تشریحی

قابل توجهی برخوردار بوده است. به‌طور اخص می‌توان به دو حوزه مداخله‌های بازار کار و نتایج اقتصادی طلاق اشاره کرد. آنچه که به مبحث نابرابری جنسی در درون خانواده انسجام می‌بخشد عواملی است که بر فرصت‌هایی که زنان در بازار کار و بعد از طلاق با آن مواجه می‌شوند، تأثیر بسزایی دارد. اقداماتی از قبیل عمل تصدیقی و برابری دستمزد را که در بازار کار نقش مداخله‌ای دارند، می‌توان به‌عنوان پاسخ‌های سیاستی بر بی‌عدالتی‌های درون خانواده به‌شمار آورد. به همین طریق پیشرفت‌های اساسی در حقوق مربوط به خانواده حول و حوش استقرار اقتصادی بعد از طلاق، با توجه به تقسیم اموال و هزینه نگهداری از فرزندان را می‌توان به‌عنوان پاسخی به حساسیت فزاینده به بی‌عدالتی‌های درون خانواده در نظر گرفت. باید توجه داشت که بسیاری از محققان از هیچ‌گونه اقدام سیاستی برای مداخله در درون خانواده با هدف عادلانه ساختن وضعیت افراد، حمایت نمی‌کنند. این گروه بر سیاست‌هایی تأکید می‌کنند که به بیان ساده اثرهای انواع بی‌عدالتی‌ها را بر فرصت‌های زنان در خارج از خانواده محدود می‌سازند.

با این اوصاف، روشن است که یک مبنای اصولی و منطقی برای کاربرد آرمان‌های فرصت برابر برای زنان در بازار کار و طلاق وجود دارد و این قضیه در مورد یک خانواده به تنهایی نمی‌تواند مصداق داشته باشد. درست مانند وضعیتی که در بازار کار وجود دارد، در زمان انحلال خانواده - یعنی در امر طلاق - موضوع را می‌توان به‌عنوان یک فرایند رقابتی در نظر گرفت و بنابراین آن را می‌توان در زمره آرمان تنظیمی فرصت‌های برابر قرار داد.^(۵) امر واقع این است که خانواده یک رقابت نیست و بنابراین نباید از طریق یک آرمان برابری فرصت‌ها رقابتی تنظیم گردد. این دیدگاه در تضاد کامل با عقاید برخی از طرفداران لیبرال حقوق زنان، مانند سوزان مولر اوکین، است که با اشتیاق به دنبال اعمال برابری فرصت‌ها در درون خانواده‌اند. این امر منعکس‌کننده ناکامی در درک حوزه محدود برابری فرصت‌ها به‌عنوان آرمان تنظیمی برای رویکردها و نهادهای رقابتی است. اگر برابری فرصت‌ها قرار است بخشی از یک پاسخ هنجاری به ضررهای جنسیتی باشد، لازم است به‌عنوان یک آرمان تنظیمی هم برای مردان و هم برای زنان عملکرد داشته باشد و این دو را افرادی بداند که رقابت می‌کنند، نه اینکه اعضای درون یک خانواده باشند.

انتقال مفهوم به برابری فرصت‌ها، به‌ترتیب بالا، به یک مقایسه مهم با سایر الگوهای برابری فرصت‌ها، مانند نظریه فرصت برابر برای رفاه ریچارد آرنسون، منجر می‌شود. به عقیده آرنسون برای اینکه فرصت مساوی منجر به ایجاد رفاه بین تعدادی از افراد بشود، هر کدام باید با یک سری از گزینه‌ها مواجه شوند که این گزینه‌ها برای افراد دیگر نیز برابر است و از لحاظ چشم‌انداز رسیدن به رجحان است که این گزینه‌ها پیشنهاد می‌شود. مطلب اصلی در اینجا این نکته است که اگر کسی طرح‌هایی را برای هر فرد مجسم کند که نشان‌دهنده انتخاب‌های مختلف زندگی برای آن فرد باشد و سپس گزینه‌های مختلفی که آن انتخاب‌ها به آنها منجر می‌شوند و غیره ... و تمام گزینه‌ها نیز با استفاده چشم‌اندازهای رفاهی درک شده از لحاظ رسیدن به رجحان رده‌بندی گردد، این نظریه مستلزم طرح‌های یکسانی است تا اینکه «تمام افراد به‌طور مؤثر به انواع برابر گزینه‌ها دست بیابند». بیشتر انتقادات نظریه آرنسون و بقیه که مشابه آن‌اند، بر این واقعیت تأکید می‌کند که آرنسون از رفاه به‌عنوان عامل انتشار عدالت تساوی‌خواه استفاده می‌نماید. این پرسش‌های انتقادی صحت رفاه درک شده را از لحاظ رسیدن به رجحان و به‌عنوان روشی برای تعیین آن قسمت از مزایا و دشواری‌های جامعه که هر فرد باید از آن بهره‌مند گردد، مورد تردید قرار می‌دهد و تلاش عمده آرنسون در پاسخ به این نوع انتقادات بوده است.

با وجود این می‌توان روش انتقادی دیگری را بر به‌کارگیری نظریه آرنسون در مورد تفکر فرصت در نظر گرفت که مبنای آن رفاه نباشد. در نظر آرنسون «بحث فرصت به‌عنوان جانشینی برای هر عامل تأثیرگذار بر ایجاد اولویت‌هایی است که افراد در مورد آنها تصمیم می‌گیرند و باید آنها را به‌عنوان موضوعات مسئولیت‌پذیری فردی تلقی نمود». در همین راستا برای خود آرنسون، «فرصت، شانس به‌دست آوردن کالایی است که شخص به دنبال آن است». منظور او این است که از طریق مقایسه با یک نظریه که مستلزم تساوی آسایش است، فرصت برابر برای آسایش سبب به‌وجود آمدن مسئولیت‌پذیری فردی می‌شود که به‌نوبه خود دستاوردهای تساوی توزیعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌نظر می‌رسد که نکته مبهم در نظریه آرنسون چشم‌انداز برابرسازی

فرصت باشد. زمانی که تنوع فرصت‌ها درک شود، مسئله اصلی این است که به‌منظور برابرسازی مجموعه‌های کامل فرصت‌ها برای دو یا چند فرد، ضروری است که همه این فرصت‌ها تناسب‌پذیر باشند و نوعی استاندارد مقایسه‌ای وجود داشته باشد. آرنسون چنین می‌پندارد که رفاه یا رسیدن به رجحان می‌تواند به این هدف کمک کند زیرا اگر هر فرصت شامل پتانسیل آسایش بشود، این امر می‌تواند مبنایی برای مقایسه فرصت‌ها را فراهم سازد. این اقدام به‌طور جدی مسئله تنوع فرصت‌ها را در نظر نمی‌گیرد زیرا آنچه که در مخاطره است، فقط تنوع پتانسیل آسایش فرصت‌های مختلف نیست، اما تنوع موارد دیگر است برای مثال آنچه که یک فرد باارزش می‌پندارد درحالی‌که آن چیز در تعارض با آسایش آن فرد است.^(۶)

گرچه آرنسون بعضی مواقع درباره فرصت‌های برابر بیشتر از فرصت برابر قلم می‌زند، گمان می‌رود که او در برابر تغییر کلی به مورد دومی مقاومت نشان می‌دهد. این مسئله زمانی مطرح می‌شود که یک نظریه تساوی‌خواه عدالت توزیعی یک دسته از کالاهای متفاوت و غیرقابل تقلیل را به‌عنوان بخش‌های مکمل در سهم عادلانه فرد از منافع و دشواری‌های زندگی اجتماعی تشخیص می‌دهد.

مسئله شاخص به دنبال این است که چگونه می‌شود به جمع‌آوری چنین کالاهای متفرقه دست یافت تا اینکه مقدار کاملی از ابعاد سهم هر فرد به‌دست آید. آرنسون می‌پندارد که مسئله شاخص غیرقابل حل است. با در نظر گرفتن تنوع فرصت‌ها در نظریه او از عدالت تساوی‌خواه، این نظریه ناگزیر با یک مسئله غیرقابل حل مواجه خواهد شد.

الگوی سه‌بعدی برابری فرصت‌ها به‌عنوان آرمان تنظیمی به طریق دیگر از بروز مسئله شاخص اجتناب می‌کند. این الگو برای استاندارد هنجاری فرصت‌های برابر به‌عنوان معیاری مبتنی بر عدالت برای کنترل کردن رقابت‌های فردی برای دستیابی به کالاها و منابع نادر مناسب است. در این الگو نیازی نیست که در مورد فرصت‌های یک فرد در رقابت‌ها در جامعه مدنی و درواقع تمام دوره حیات وی، اطلاعات کامل گردآوری شود. بنابراین مسئله جمع‌آوری فرصت‌های مختلف مطرح نمی‌گردد. درواقع، تنها روش درک سهم مساوی در طول حیات یک فرد در الگوی رقابتی برابری فرصت‌ها این است

که باید این نکته را پذیرفت که تمام زندگی یک فرد را می‌توان به‌عنوان یک رقابت بسیار بزرگ تلقی نمود. تردیدی نیست که چنین تصویری نامعقول است.

آنچه که این الگو فرصت‌های مساوی به‌عنوان آرمان تنظیمی فرض می‌کند، این است که رقابت‌های معلومی برای تخصیص بعضی از مزایا و مشکلات زندگی اجتماعی وجود دارد. فرصت‌های رقابتی جامعه مدنی موضوع این رویکرد تساوی‌خواه است. برابری فرصت‌ها در اصل به‌عنوان یک آرمان تنظیمی برای آن رقابت‌ها عمل می‌کند. به‌نظر می‌رسد که از طریق پذیرش این رقابت‌ها در حالت فعلی، الگوی سه‌بعدی فرصت‌های مساوی به‌عنوان یک آرمان تنظیمی بسیار دور از دسترس است و منتقد اصلی هم شرایط فعلی جامعه مدنی برای تشکیل طرح واقعی عدالت است. رونالد دورکین این موضوع را با شیوایی بیان می‌کند: «بخش مهمی از زندگی سیاسی ما این حقیقت است که عدالت منتقد ماست نه آئینه ما».

با وجود این، الگوی فرصت‌های برابر به‌عنوان آرمان تنظیمی منعکس‌کننده رقابت‌هایی نیست که قرار است آنها را کنترل کند، ولی به‌عنوان یک منتقد اخلاقی فعالیت‌ها در آن رقابت‌ها عمل می‌کند. با این اوصاف تشخیص ماهیت تکاملی نهادها و فعالیت‌های جامعه مدنی حائز اهمیت است. جامعه مدنی در واکنش به تنظیم‌های هنجاری و شیوه حکومت سیاسی تغییر می‌کند.

قسمتی از چالش نظریه‌پردازی در مورد عدالت اجتماعی در این است که رابطه بین تقاضاهای عدالت و ساختار نهادها و فعالیت‌های اجتماعی را منطبق سازد.^(۷)

۷-۳ انصاف پس‌زمینه‌ای و برابری وضعیت

در الگوی ارائه شده، تمایز سه‌گانه بین انصاف رویه‌ای، پس‌زمینه‌ای و توزیع پاداش، انسجام‌دهنده فرصت‌های برابر است. توجه به انصاف پس‌زمینه‌ای و توزیع پاداش، الگو را از این اتهام تبرئه می‌کند که آن فقط یک نظریه صوری یا تهی از عدالت تساوی‌خواه مطرح شده است. انصاف پس‌زمینه‌ای نشان‌دهنده اهمیت مندرج در زمین بازی هم‌سطح است که افراد از نقاط شروع تحت کنترل انصاف، رقابت می‌کنند. چه چیزی به‌دقت برای افراد لازم است تا بتوانند از نقاط شروع تحت کنترل انصاف رقابت کنند؟

چه زمانی این میدان بازی در نهادها و فعالیت‌های جامعه مدنی هم‌سطح خواهد شد؟ چه نوع اصلی باید قضاوت‌های ما را در مورد انصاف پس‌زمینه‌ای در الگوی سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک آرمان تنظیمی هدایت کند؟

تنها اصل انصاف پس‌زمینه‌ای بر این مبناست که نقاط شروع اولیه افراد در هر رقابت زمانی عادلانه است که همگی از تساوی وضعیتی بهره‌مند شوند. اصل تساوی وضعیت به‌لزوم نیازمند این نیست که تمام افراد رقابتی را با یک سرمایه یکسان یا هرگونه منابع اقتصادی دیگر شروع کنند و همچنین مستلزم این نیست که تمام افراد از یک سطح مساوی از عملکرد انسانی برخوردار باشند یا از یک استاندارد عینی رفاه برخوردار شوند. در همین راستا، اصل بدان معنی نیست که همه دارای توانایی یکسان برای تأثیرگذاری بر درآمدشان باشند. به ساده‌ترین بیان، واژه وضعیت در زبان لاتین به معنی جایگاه در جامعه است. تساوی وضعیت به‌عنوان اصل انصاف پس‌زمینه‌ای مستلزم این است که تمام افراد از جایگاهی یکسان در رقابت بهره‌مند باشند.

پیش از پرداختن به شرح این نیاز، ارائه یک نمونه واقعی از تساوی وضعیت برای آشکار ساختن این نکته اساسی ممکن است مفید باشد. مثال مشخص پیش‌فرض بی‌گناهی محکومان در محاکمه‌هاست. در رأس عدالت جنایی انگلستان و آمریکا این پیش‌فرض وجود دارد که مادام که گناهکار بودن متهمان به اثبات نرسیده باشد، این متهمان از همان جایگاه بی‌گناهی برخوردارند که همه افراد دیگر. همه افراد بدون در نظر گرفتن ثروت، طبقه، نژاد، ناتوانی، مذهب، آیین، جنسیت یا ملیت از این جایگاه بهره‌مندند. به این پیش‌فرض، اصل برائت گفته می‌شود. علاوه بر آن، حتی اگر متهم در گذشته جنایتی مرتکب و محکوم شده باشد، در هر محاکمه جدید این فرد یک‌بار دیگر از همان وضعیت بی‌گناهی که دیگران در دادگاه جنایی بهره‌مندند، برخوردار خواهد شد. پذیرش فرض بی‌گناهی، در این مورد، تخطی‌ناپذیر است. این وضعیت را نمی‌توان تغییر داد یا از آن سرپیچی کرد مگر اینکه خلاف آن اثبات شود. تساوی وضعیت نشان داده شده در فرض بی‌گناهی شکل‌دهنده قضاوت در مورد محاکمه‌های عادلانه و رویکردهای آنها با توجه به تعهد سند، افشا، قوانین شاهد و غیره است. به عبارت دیگر، زمانی که آن محاکمه‌ها به‌عنوان رقابت‌هایی بین افراد متهم و حکومت تلقی شود، تساوی

وضعیت به‌عنوان آرمان تنظیمی انصاف پس‌زمینه‌ای برای محاکمه‌های جنایی است. همین ایده وضعیت را می‌توان از طریق مقایسه و تطبیق آن با هویت نیز آشکار کرد. به گفته چارلز تیلور، هویت «تعیین‌کننده چیزی است که براساس آن فرد درک می‌کند کیست و مشخصه بارز اصلی وی به‌عنوان یک انسان چیست». بنابراین هویت یک موضوع اصلی در همان مفهومی است که آن عملکرد درک خود انسان است، گرچه این درک ممکن است توسط سایر افراد تا حدی تغییر یابد. این موضوع درست برعکس وضعیت عملکرد سایر عوامل به‌جز درک خود انسان است. وضعیت موضوعی است که دیگران آن را تشخیص می‌دهند. در حالت کلی فرض بی‌گناهی یک وضعیت است زیرا به شکلی انحصاری تابع رأی دادگاه در قبال فرد خاطی است. در اینجا بین وضعیت اخلاقی و وضعیت اجتماعی باید تمایز قائل شد. از لحاظ تاریخی جامعه‌شناسان وضعیت اجتماعی را به طبقه‌بندی اجتماعی ربط داده‌اند. نکته اصلی در این است جوامع بین جایگاه‌های مختلفی که افراد می‌توانند آنها را تصدی کنند، تمایزی قائل‌اند. معروف‌ترین عواملی که در این جایگاه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد در زیر آورده شده‌اند: درآمد، مالکیت ابزار تولید، نژاد و قومیت، مذهب، جنس و جنسیت، گرایش جنسی، آموزش و ناتوانی. وضعیت اجتماعی انعکاس جایگاه هر فرد در جامعه است با توجه به یکی از روش‌های تمایز. وضعیت اجتماعی یک فرد، جایگاه او در این نظام طبقه‌بندی اجتماعی است.^(۸) برای اکثر جامعه‌شناسان، به‌دلیل وجود رابطه مفهومی بین طبقه‌بندی اجتماعی و وضعیت اجتماعی، بحث تساوی وضعیت اجتماعی بی‌معنی به‌نظر می‌رسد.

این امر منجر به مقایسه دقیق با وضعیت اخلاقی می‌گردد. در بیشتر هدف‌های افراد، وضعیت اجتماعی یک فرد جایگاه او در سیطره اخلاقیات است. در تاریخچه اخلاقیات، جهان اخلاقی در نظر فلاسفه زمان‌های دور به همان روشی طبقه‌بندی می‌شد که جامعه‌شناسان در جوامع کنونی طبقه‌بندی اجتماعی را تفسیر می‌کنند. با این وجود در دویست سال گذشته، تحت تأثیر فلسفه اخلاقی کانت، جهان اخلاقی - دست‌کم از منظر فلسفه سیاسی - اخلاقی لائیک - به طرز چشمگیری به‌عنوان جهانی در نظر گرفته شده است که همه افراد از یک انسانیت عادی و از یک جایگاه یکسان برخوردارند و هیچ چیز دیگر در این جهان اخلاقی از جایگاه بالاتری برخوردار نیست.^(۹)

در این جهان اخلاقی تساوی وضعیت برای همه افراد از یک سو از هر نظر منطقی است و از سوی دیگر یک کلیشه اخلاقی است.^(۱۰) اصل تساوی وضعیت در واقع ادعایی در مورد وضعیت اخلاقی است. با وجود این، باید به این نکته توجه داشت که این اصل در واقع به انصاف پس‌زمینه‌ای متکی است. تساوی وضعیت نشان‌دهنده جایگاهی برای شروع است: یعنی همان وضعیت اخلاقی یکسان برای همه. تصور هرگونه جایگاه اخلاقی دیگر در اینجا ناممکن است.

در رقابتی که تمام افراد باید از آن بهره‌مند گردند، وضعیت به‌عنوان معیاری برای اندازه‌گیری انصاف پس‌زمینه‌ای تلقی می‌شود، اما نباید فراموش کرد که از این نقطه شروع ممکن است رقابتی به‌وجود آید که نتیجه اساسی آن برنده شدن بعضی از رقبا و بازنده شدن گروه دیگر باشد و در جریان رقابت تفاوت‌های موجود در وضعیت اجتماعی ظاهر شود. از دیدگاه انصاف پس‌زمینه‌ای، این نتیجه به‌واسطه تساوی وضعیت که در ابتدای رقابت مشخص شده بود، عادلانه است.^(۱۱) مثال پیش‌فرض بی‌گناهی را می‌توان برای توضیح نیروی گواهی از این استدلال مهم به‌کار برد. در حالتی که دو فرد متهم در انتظار محاکمه برای یک جرم مشابه به‌صورت هم‌زمان و مشابه در دادگاه‌های متفاوت حضور می‌یابند، پیش‌فرض بی‌گناهی برای هریک از آنها، نیازهای تساوی وضعیتی را برآورد می‌سازد. در آغاز محاکمه هریک از آنها بی‌گناه فرض می‌شوند و این امر روش برخورد با پرونده آنها را در طول محاکمه تحت تأثیر قرار می‌دهد. در جریان محاکمه یکی از این دو متهم گناهکار و دیگری بی‌گناه اعلام می‌شود. در پایان محاکمه‌ها، وضعیت این دو نفر بسیار متفاوت است، ولی با وجود این، نتیجه حاصل که برخلاف انصاف پس‌زمینه‌ای است، چندان تعجب‌آور نیست. عامل تشخیص دادگاه از تصور بی‌گناهی برای هر دو نفر سبب ایجاد وضعیت جدید شده است.

گرچه اصل تساوی وضعیت به انتشار وضعیت اخلاقی مربوط می‌شود، پی بردن به این نکته مهم است که رابطه بین وضعیت اجتماعی و وضعیت اخلاقی مشابه روشی است که بیشتر نظریه‌پردازان حقوق رابطه بین حقوق قانونی و حقوق اخلاقی را در نظر می‌گیرند. به‌طور معمول حقوق قانونی و اخلاقی ساختار یکسانی دارند و این همان علتی است که سبب ایجاد دو نوع حق می‌شود. درحالی‌که حقوق قانونی به‌واسطه یک سیستم

قانونی به‌وجود می‌آید، حقوق اخلاقی مستقل از قانون اثباتی است. با وجود این، عملکرد حقوق اخلاقی فراهم کردن یک دیدگاه انتقادی به قانون اثباتی است. منظور این نیست که تمام حقوق اخلاقی باید به تشخیص قانون برسد. در مورد بعضی از حقوق اخلاقی معمولی روشن است که نمی‌توان به این تشخیص رسید. دو جنبه بسیار مهم از بینش وجود دارد که حقوق اخلاقی را از دیدگاه انتقادی با قانون اثباتی مرتبط می‌سازد. نخستین جنبه این است که حقوق اخلاقی اغلب الهام‌بخش حقوق قانونی است. به‌عنوان مثال در بسیاری از نظریه‌های قانون اساسی، آزادی بیان در چارچوب یک نظریه اخلاقی متکی حق آزادی بیان به‌وجود می‌آید. جنبه دوم این است که شکست‌ها و بی‌عدالتی‌های حقوق قانونی فعلی، برخلاف سکوت قانون، بارزترین کانون توجه برای دیدگاهی انتقادی است که حقوق اخلاقی به قانون اثباتی ارائه می‌دهد.

در رابطه بین وضعیت اخلاقی و وضعیت اجتماعی دو بعد مشابه وجود دارد. نخست آنکه طرح وضعیت اخلاقی برای موضوعات مربوط به طبقه‌بندی و وضعیت اجتماعی به‌عنوان یک منبع الهام‌بخش عمل می‌کند. ساختار وضعیت در جهان اخلاقی می‌تواند به‌عنوان طرح اولیه برای ساختار وضعیت در جامعه باشد. دوم، نیازهای اصلی تساوی وضعیت را می‌توان به بهترین شکل از لحاظ طبقه‌بندی اجتماعی و بی‌عدالتی موجود در آن درک کرد. این نوع وضعیت‌ها جایگاه‌های اصلی نابرابری‌ها در جامعه مدنی‌اند. زمانی که تقاضاهای انصاف پس‌زمینه‌ای تساوی وضعیت برآورده نمی‌گردد، شاخص‌های وضعیت اجتماعی، یعنی نابرابری‌ها در ثروت و درآمد، قدرت و امتیاز، شواهدی را فراهم می‌کنند.

ممکن است پرسیده شود چرا تساوی وضعیت؟ چه عاملی سبب می‌شود که این روند انصاف پس‌زمینه‌ای صحیح در الگوی سه‌بعدی فرصت‌های مساوی به‌عنوان یک آرمان تنظیمی عمل کند؟ به‌یقین، در بین فلاسفه و اقتصاددانان، زمانی که مسائل انصاف پس‌زمینه‌ای مطرح می‌شود، تمرکز اصلی بر نابرابری‌های مادی، بدون توجه به روش اندازه‌گیری آنهاست.^(۱۲) بدین‌منظور تأکید آنها بر درآمد و ثروت، دسترسی به منابع آموزشی، کنترل بر روش‌های تولید و غیره است. این نوع نگرش به نابرابری‌های مادی به دور از چالش نمانده است. در عوض بعضی افراد به اهمیت رفاه یا مطلوبیت تأکید ورزیده‌اند، گرچه هنوز مبهم است که چگونه رفاه و مطلوبیت می‌تواند برای اصل

انصاف پس‌زمینه‌ای مفید باشد. بقیه افراد، از قبیل آمارتیا سن و مارتا ناس‌بام ابراز کرده‌اند که توجه اصلی باید بر قابلیت‌ها و عملکردهای افراد باشد و توجه بر منابع و کالاها باید فقط در حدی باشد که آنها برای توانایی‌ها و عملکردها مفیدند. اصل تساوی وضعیت مسیر دیگری را برای به چالش کشیدن تأکید تساوی خواه قراردادی بر نابرابری‌ها در کالاها و منابع مادی تشکیل می‌دهد. اصل تساوی وضعیت ساده است. اگر تحلیل ارائه شده در مورد انصاف پس‌زمینه‌ای در یک رقابت صحیح باشد، موضوع اصلی با جایگاه‌های شروع رقبا خواهد بود. وضعیت، روند مکان‌های شروع است؛ اصل تساوی وضعیت تعیین‌کننده استاندارد تساوی خواه آن روند است.

منابع یا کالاها، مانند درآمد، نماینده محض برای روند واقعی انصاف پس‌زمینه‌ای است. این بدان معنی نیست که همیشه آنها نماینده بسیار مناسبی از انصاف پس‌زمینه‌ای هستند. با این همه نباید فراموش کرد که آنها هنوز به‌عنوان نماینده انصاف پس‌زمینه‌ای هستند. اصل تساوی وضعیت به مراتب متفاوت و پیچیده‌تر از اصل به‌اصطلاح عدم تبعیض است. این اصل بسیار معروف است و در دادخواهی حقوق برابری در کانادا، بریتانیا و ایالات متحد آمریکا رواج گسترده‌ای دارد. در هسته اصل عدم تبعیض این تفکر وجود دارد که با موارد مشابه باید مشابه برخورد کرد. این امر فرض می‌کند درحالی‌که نحوه برخورد اجتناب‌ناپذیر است، بخشی از این تبعیض موجه و بخش دیگر اختیاری است. اصل عدم تبعیض مانع تبعیض تصادفی می‌شود. بیشتر کاربرد اولیه اصل عدم تبعیض در مورد مسئله نژاد بوده است. بنابراین به‌طور مثال، پل برست در یکی از بانفوذترین دفاعیه‌های خود از این اصل می‌گوید: «منظور من از اصل عدم تبعیض، اصل عمومی نادیده گرفتن طبقه‌بندی‌ها و سایر تصمیمات و فعالیت‌هایی است که به نژاد یا منشأ قومیتی طرفین حاضر بستگی دارد».

به‌تازگی و به‌ویژه خارج از ایالات متحد آمریکا، اصل ضد تبعیض به‌آسانی در مورد سایر طبقه‌بندی‌ها مانند جنسیت، ناتوانی، گرایش جنسی، مذهب و سن به‌کار رفته است. اصل عدم تبعیض را می‌توان با سهولت تبدیل به اصل انصاف پس‌زمینه‌ای کرد. جایگاه‌های شروع در یک رقابت زمانی منصفانه است که هیچ رقیبی با تبعیض تصادفی مواجه نشود. تأثیر رو به رشد اصل ضد تبعیض در دادخواهی حقوق تساوی به‌طور دقیق

با پیشرفت‌های مهم در فلسفه سیاسی، به‌ویژه در آثار رالز منطبق است. چه عواملی سبب به‌وجود آمدن تبعیض تصادفی می‌شود؟ حدفصل بین تصادفی و غیرتصادفی کجا قرار دارد؟ رالز در کتاب *نظریه عدالت* معروف‌ترین پاسخ را ارائه کرده است. به عقیده رالز، این تمایز به‌لزوم یک تمایز اخلاقی است. بنابراین از دیدگاه اخلاقی، تصادفی به چه مفهومی است؟ واضح‌ترین موارد شامل عواملی می‌شود که در تولد یک فرد انعکاس دارد. نژاد، طبقه و جنس اغلب به‌عنوان نمونه‌هایی از موارد تلقی می‌گردند. هویت والدین یک فرد از دیدگاه اخلاقی تصادفی است. هیچ فردی شایسته داشتن والدین غنی یا فقیر یا از یک نژاد خاص نیست. به همین روش کروموزوم‌های تعیین‌کننده جنسیتی که هرکس از بدو لقاح دریافت می‌کند به‌نظر از هر نظر تصادفی است. آنچه که مابین این عوامل مشترک به‌نظر می‌رسد این است که این عوامل پیامدهای احتمالات وقوع هستند، احتمالاتی که رالز آن را تصادفی بودن شانس می‌پندارد که فرد هیچ‌گونه کنترل یا حق انتخاب در مورد آنها را ندارد. نتیجه منطقی این است که خط تعیین‌کننده حدود تبعیض تصادفی به دسته‌بندی‌هایی مانند نژاد، طبقه و جنسیت که همگی نتیجه این تصادفی بودن شانس هستند، بستگی دارد.^(۱۳)

مقایسه هنجاری بین اصل تساوی وضعیت و اصل عدم تبعیض زمانی محسوس می‌شود که بر موضوع بحث‌انگیز نمایه‌برداری نژادی در نیروهای پلیس تمرکز شود. رایج‌ترین نمونه این نوع نمایه‌برداری نژادی عمل پلیس در متوقف کردن رانندگان متعلق به برخی از نژادها با استناد به این منطق است که نژاد آنها زمینه سوءظن جنایی است. اغلب چنین نمایه‌برداری نژادی ضعیف یا محکم است؛ نمایه‌برداری نژادی ضعیف زمانی پیش می‌آید که پلیس به‌دلیل نژاد، رانندگان را متوقف کند. نمایه‌برداری نژادی محکم زمانی است که پلیس به چندین دلیل مانند نژاد، رانندگان را متوقف کند. به‌عنوان مثال یک افسر پلیس ممکن است به دلایل مختلف، مثل نژاد یک فرد، راننده سیاه‌پوستی را متوقف کند، اما امکان دارد به عقیده این افسر پلیس، راننده با بی‌دقتی رانندگی می‌کرد. علاوه بر آنکه این متوقف‌سازی‌های پلیسی به دلایل نژادی، توجه عمومی زیادی را در ایالات متحد آمریکا به‌خود جلب کرده است، این عمل یک موضوع

اساسی در کانادا و بریتانیاست. مسئله بحث‌انگیز راجع به نمایه‌برداری نژادی زمانی گسترش می‌یابد که پلیس، بنابر گفته صریح رندال کندی، از نژاد یک فرد به عنوان نماینده احتمال بالای سوءرفتار جنایی استفاده می‌نماید. هدف از واژه نماینده فهمیدن این نکته است که چرا مأموران پلیس راننده‌های سیاه‌پوست را بیشتر از راننده‌های سفیدپوست متوقف می‌کنند. آنها راننده‌ها را به دلیل نژاد متوقف نمی‌کنند، اما به دلیل اینکه نژاد این راننده با ویژگی احتمال ارتکاب به جرم هم‌بستگی بالا دارد، متوقف می‌نمایند. محیط پس‌زمینه‌ای این است که در ایالات متحد آمریکا، سیاه‌پوستان جوان، در مقایسه با درصد کل جمعیت، براساس بیشتر تحلیل‌های آماری به‌راستی جنایات زیادی را مرتکب می‌شوند. نکته قابل توجه این است که استفاده پلیس از این نوع نماینده، ظاهر مسئله را به‌طور کامل منطقی نشان می‌دهد.

درواقع، کندی در بررسی اخیر از یک پرونده حقوقی در آمریکا به این نتیجه رسید که دادگاه‌ها به‌طور گسترده‌ای از استفاده پلیس از نماینده نژادی براساس ادعای واقع‌گرا بودن این راهبرد، در بین سایر علت‌ها، دفاع کرده‌اند. دادگاه‌های کانادا نیز سابقه محکمی از مؤاخذه نمایه‌برداری نژادی ندارند. درحالی‌که به‌احتمال زیاد نمایه‌برداری نژادی، برای تساوی‌خواهان از لحاظ اخلاقی نفرت‌انگیز است و سابقه دادگاهی ناامیدکننده‌ای دارد، اما نمایه‌برداری به استناد اصل عدم تبعیض پرسش‌های مهمی را مطرح می‌کند که استفاده پلیس از آن را موجه می‌سازد. مدافعان استفاده پلیس از نمایه‌برداری نژادی، به‌ویژه نمایه‌برداری نژادی محکم، اغلب تأیید می‌کنند که این عمل تبعیض‌آمیز است، اما بر این اعتقادند که با در نظر گرفتن مبنای آماری برای استفاده از نمایه‌های نژادی، این تبعیض را می‌توان توجیه کرد. به گفته جفری گولدرگ از سندلی جلویی ماشین گشت پلیس، نمایه‌برداری نژادی، نمی‌تواند تبعیض نژادی محسوب گردد. این یک وسیله است و پلیس‌ها قصد ندارند که آن را رها کنند. اصل عدم تبعیض این توجیه را به‌صورت جدی در نظر می‌گیرد و در ظاهر سابقه ضعیف دادگاه‌های آمریکا و کانادا راجع به نمایه‌برداری نژادی نشان‌دهنده تأثیری است که این اصل بر تصمیم‌گیری ایجاد کرده است.

اصل تساوی وضعیت مستلزم یک دیدگاه بسیار متفاوت در مورد نمایه‌برداری نژادی

توسط پلیس است. اعتماد کردن به نماینده‌های نژادی توسط پلیس در اصل موضوعی است که به جایگاه مربوط می‌شود. تأیید نماینده نژادی همسان با تخصیص جایگاه‌های مختلف به افراد در بررسی‌های جنایی بر مبنای نژادشان است. به عبارت دیگر، افراد از یک زمین بازی هم‌سطح با نقاط شروع مساوی بهره‌مند نیستند. بعضی از افراد فقط به دلیل نژادشان، دیرتر از بقیه شروع می‌کنند. نمایه‌برداری نژادی توسط اصل تساوی وضعیتی منع می‌گردد زیرا در اصل آن همسان با وضعیت نابرابر برای افراد است. بنابراین با در نظر گرفتن الگوی سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک آرمان تنظیمی که تساوی وضعیت اصل مناسب انصاف پس‌زمینه‌ای است، اقدامات سیاستی مانع استفاده از ابزار نماینده‌های نژادی خواهند شد. نیازی برای دربرگیری کارایی یا اثربخشی، مانند بعضی از دادگاه‌ها، ابزار برای تصمیم‌گیری این موضوع که آیا رفتار پلیس عامل تبعیض موجه منطبق با تقاضاهای اصل عدم تبعیض می‌گردد یا نه، وجود نخواهد داشت. نتیجه مربوطه این است که اصل تساوی وضعیت مرز روشنی براساس جایگاه ایجاد می‌کند که فعالیت‌های نیروی پلیس مانند نمایه‌برداری نژادی از آن خط فراتر می‌روند.

۷-۴ تفکر انصاف در توزیع پاداش

انصاف در توزیع پاداش بر تنظیم نتیجه یا تأثیر یک رقابت تأکید می‌کند. این تأکید سبب تمایز از انصاف رویه‌ای و هم انصاف پس‌زمینه‌ای می‌گردد. مشخصه بارز الگوی سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان آرمان تنظیمی، رجوع به انصاف در توزیع پاداش است. در اصل، انصاف در توزیع پاداش در الگوهای برابری فرصت‌ها به صورت مناسب شناخته و درک نشده است و اغلب می‌توان اثبات کرد که این موضوع در رأس بعضی از مسائل تنظیمی قرار گرفته است که با توجه به نابرابری‌ها در جامعه مدنی مطرح می‌شوند، اما مفهوم انصاف در توزیع پاداش با سایر نظریه‌های عدالت اجتماعی که باید به رسمیت شناخته شوند، در ویژگی‌های خاصی مشترک است. انصاف در توزیع پاداش دارای دو جنبه‌ای است که برای الگوی سه‌بعدی فرصت‌های مساوی به‌عنوان آرمان تنظیمی مفید است؛ توجه به اینکه چه چیزی و تا چه اندازه‌ای در یک رقابت فردی به‌راستی به خطر می‌افتد و همچنین توجه به محدود کردن تأثیر نتیجه یک رقابت بر دیگری.

هدف واقعی تصور انصاف در توزیع پاداش این موضوع است که در یک رقابت فردی چه چیز و تا چه حد در معرض خطر قرار گرفته است. طرح این نوع انصاف در مقاله حاضر با مثال مسابقه مشت‌زنی بود که هنجار مشت‌زنان حرفه‌ای سهام‌شکن در جایزه، تفاوت بین برنده و بازنده به‌عنوان سهم آنها از جایزه است. این مثال بینشی را بیان می‌کند که اگر تمام پول‌های شرط‌بندی شده در حیطه فرصت‌های رقابتی به برنده تعلق گیرد، این امر به‌ندرت منصفانه تلقی می‌شود.^(۱۴)

آن بینش اصلی نقش انصاف در توزیع پاداش شده را در الگوی سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان آرمان تنظیمی تعریف می‌کند. با اشاره به انصاف در توزیع پاداش می‌توان نتیجه گرفت که این نوع انصاف در اصل یک وسیله تنظیمی برای تجویز توزیع گسترده جوایز شرط‌بندی شده در یک مسابقه است تا یک طرح تمام جوایز برای برنده. محدود کردن یک نتیجه یا سود با نگرش گسترش دامنه توزیع، یک اصل مهم اقتصاد نوین و فلسفه سیاسی بوده است، گرچه این موضوع در گذشته به شکل یک نظریه برابری فرصت‌ها توسعه نیافته است. برخی از معروف‌ترین اصول اقتصاد رفاه، مانند بهینه پارتو و قانون کالدور - هیکس به‌یقین انعکاس این موضوع‌اند. تنها بیان مهم فلسفی این قضیه توسط جان رالز ارائه شده است. نظریه عدالت به‌عنوان انصاف رالز نمونه خاصی از یک مفهوم عمومی‌تر عدالت است که او با این کلمات بیان می‌کند: تمام ارزش‌های اجتماعی - آزادی و فرصت، درآمد و ثروت و مبنای اجتماعی حرمت نفس - باید به‌طور یکسان توزیع گردند، مگر اینکه توزیع نابرابر، یکی یا همه، این ارزش‌ها به نفع همه باشد.

نکته روشنی وجود دارد که این درک کلی از عدالت بیانگر اصل احتمالی انصاف در توزیع پاداش است. نکته اصلی، به عقیده رالز، این است که بی‌عدالتی فقط نابرابری‌هایی است که به نفع همه نیست. اما این عقیده به‌عنوان استاندارد انصاف در توزیع پاداش در ساختار برابری فرصت‌ها رقابتی بسیار مسئله‌ساز است. رقابت‌ها هم برنده دارند و هم بازنده؛ این یک ویژگی ساختاری الگوهای رقابتی فرصت برابر است. ورزش المپیک مانند اسکیت‌بازی نمایشی را در نظر بگیرید. جوایز رقابت واضح است: مدال طلا، نقره، برنز. این سه نوع مدال دربرگیرنده یک توزیع گسترده‌تر در مقایسه با مفهوم همه

سرمایه به‌نفع برنده است. نتایج این رقابت به طور کامل با دیدگاه‌های کلی انصاف در توزیع پاداش هماهنگ است، اگرچه نابرابری‌هایی حاصل از این رقابت به سود همگان نیست.^(۱۵)

مسئله عمیق‌تری با این مفهوم عمومی عدالت به‌عنوان اصل انصاف در توزیع پاداش در الگو فرصت برابر رقابتی را نیز می‌توان پیدا نمود. رقابت‌ها برنده یا بازنده از پیش پنداشته شده ندارند. در یک الگوی رقابتی فرصت برابر، برنده تابع یک سری از قوانین منصفانه است و اگر برنده‌ها با یک نوع آرمان هماهنگ نباشند، پیشنهاد تغییر یک سری از قوانین منصفانه به‌منظور تحت تأثیر قرار دادن یک تغییر در این نتیجه ناخوشایند به‌نظر می‌رسد. اگر قوانین منصفانه باشد، نتیجه هم بایستی منصفانه باشد. هر نوع اصل انصاف در توزیع پاداش بایستی با این ساختار عمومی هماهنگ باشد. با این وجود، این خودش مشکل جدی را برای درک کلی رالز از عدالت مطرح می‌کند، زیرا منطقی به‌نظر می‌رسد که رقابت دارای یک نتیجه منصفانه از پیش پنداشته شده است. خط مینا تساوی است و انحراف‌ها از این خط پایه زمانی مجاز است که به نفع همگان باشد.^(۱۶)

قوانینی برای ایجاد این نتیجه باید طراحی شود و اگر آنها به این نتیجه منجر نشوند، بایستی تغییر یابند. پس مسئله به هماهنگی مربوط می‌شود. انصاف در توزیع پاداش مستلزم نوع خاصی از اصول است و درک عمومی از عدالت به‌نظر می‌رسد که با این نوع هماهنگی ندارد. حال نظریه خود رالز درباره عدالت به‌عنوان انصاف دو اصل زیر را مطرح می‌کند:

الف) هر فرد دارای یک ادعای القاشدنی به طرح، نظر هریک از انواع آزادی‌های اساسی، برابر شمرده می‌شود. طرحی که با طرح آزادی‌ها برای همگان منطبق است.

ب) نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی برای ارضا کردن دو شرط هستند: نخست، آنها بایستی به ادارات و پست‌های همگانی تحت شرایط برابری فرصت‌ها عادلانه الحاق گردند؛ دوم، آنها باید دارای بیشترین سود برای کم‌بضاعت‌ترین اعضای جامعه باشند (اصل تفاوت).^(۱۷)

اگرچه رالز عدالت به‌مثابه انصاف را به‌عنوان مورد خاصی از درک عمومی از عدالت می‌پندارد، او تأکید می‌کند که برخی از جوانب درک عمومی سؤال‌برانگیزند، به‌ویژه

اینکه در مقایسه با عدالت، نابرابری‌های بیشتری را مجاز می‌داند. به عقیده او این دو اصل به‌منظور اصلاح این اشتباه است. او می‌گوید: درک عمومی از عدالت هیچ محدودیتی بر نوع نابرابری‌های مجاز تحمیل نمی‌کند و فقط مستلزم این امر است که جایگاه هر فرد بهبود یابد. ما نیاز به فرض موارد شدیدی از قبیل برده‌داری به‌منظور رضایت خاطر نداریم. در عوض اگر بنا به فرض، به‌ظاهر، مردم مایل باشند که برخی از حقوق سیاسی را - زمانی که بازدهی‌های اقتصادی بالاست - کنار بگذارند. این نوعی مبادله است که آن دو اصل از بین می‌رود. به‌استثنای شرایط تقلیل‌دهنده، زمانی که این دو شرط به‌صورت پیاپی منظم می‌گردند، مانع مبادلات بین آزادی‌های اساسی و سودهای اقتصادی و سیاسی می‌شوند.

این نکات چه کاربردی می‌توانند برای انصاف در توزیع پاداش داشته باشند؟ واقعیتی که رالز بین اصل تفاوت و درک کلی از عدالت تمایز می‌گذارد، این امکان را به‌وجود می‌آورد که اصل تفاوت اصل قابل درک از انصاف در توزیع پاداش است، گرچه درک کلی از عدالت این‌گونه نیست.

درواقع ممکن است فردی بخواهد اصل ثانویه عدالت رالز را به‌عنوان الگوی سه‌بعدی برابری فرصت‌ها بیان کند. به‌طور کلی، نخستین قسمت از اصل ثانویه، یعنی برابری منصفانه فرصت، شامل رجوع به انصاف رویه‌ای و انصاف پس‌زمینه‌ای می‌شود و قسمت دوم اصل تفاوت - را می‌توان به‌عنوان انصاف در توزیع پاداش تفسیر کرد. آیا این عمل یک برداشت منطقی از گفته‌های رالز است؟

به‌نظر می‌رسد که دو دلیل وجود دارد که این‌گونه نیست. نخست این است که اگرچه رالز ترکیب برابری فرصت‌های منصفانه با اصل تفاوت را تساوی مردم‌سالار می‌نامد، به‌طور منطقی، او یک اصل تفاوت را به‌عنوان استاندارد انصاف، مستقل از برابری فرصت‌ها ارائه می‌دهد. این در حالی است که با هرگونه تنوع در الگوی سه‌بعدی انصاف در توزیع پاداش بخش لاینفک برابری فرصت‌هاست.^(۱۸) برای رالز، اصول عدالت به‌عنوان انصاف و بخش‌های سازنده آن در هماهنگی با یکدیگر طراحی شده‌اند اما آنها ارزش‌های مجزای آزادی و تساوی را منعکس می‌کنند. در اصل ثانویه او چنین فرض می‌کند که مقتضیات تساوی منصفانه و اصل تفاوت مسیرهای کاملاً مختلفی را طی می‌کنند.^(۱۹)

به عقیده رالز زمانی تناقض‌های مربوط به برابری فرصت‌ها منصفانه مطرح می‌شود که نابرابری فرصت وجود داشته باشد. پرسش برای او این است که چه زمانی تناقض‌های برابری فرصت‌ها منصفانه توجیه می‌شود؟ اصل تفاوت فقط یک نوع از تناقض موجه را تأیید می‌کند: نابرابری فرصت باید فرصت‌های افراد کم‌فرصت را افزایش دهد.^(۲۰) بنابراین باید توجه داشت که نقش اصلی اصل تفاوت توجیه کردن فرصت‌های نابرابر است. این تضاد با نقش اولیه انصاف در توزیع پاداش در الگوی سه‌بعدی است که نقش آن تعیین یک بعد تنظیمی از نیازهای فرصت‌های برابر است.

دلیل دوم این است که اصل تفاوت با نوع اصل مورد نیاز از انصاف در توزیع پاداش هماهنگ نیست. هرگونه اصل انصاف در توزیع پاداش در صورتی که قوانین و نتایج منصفانه باشد، باید ساختار کلی آن را در نظر داشته باشد. به‌نظر نمی‌رسد که درک کلی از عدالت با این حالت سازگاری داشته باشد. همان‌طور که خود رالز اشاره کرده است، اصل تفاوت همانند درک کلی از عدالت شکل یکسانی دارد. درواقع رالز می‌نویسد: درک کلی همان اصل تفاوت اعمال شده بر تمام کالاهای اولیه، شامل آزادی و فرصت، بوده و هیچ‌وقت توسط سایر قسمت‌های درک نوعی محدود نمی‌شود. در این صورت آیا می‌توان همان ایراد را در نظر گرفت؟ پاسخ به این پرسش مثبت است، ولی بدون تردید موضوع بسیار پیچیده است. رالز به‌طور کلی و به دفعات عدالت به‌عنوان انصاف را نوعی از عدالت رویکردی خالص خوانده است که مشخصه ذاتی عدالت رویکردی خالص همان چیزی است که از طریق نتیجه این رویکرد، به هر شکل ممکن، مشخص می‌گردد. هیچ‌گونه معیار قبلی و فعلی برای کنترل این نتیجه نمی‌توان پیدا نمود.

نکته درخور توجه این است که اگر تمام بخش‌های سازنده دو اصل عدالت به‌عنوان انصاف نشان‌دهنده عدالت رویکردی صرف باشند، به‌نظر می‌رسد که اصل تفاوت برای انصاف در توزیع پاداش مناسب باشد. با وجود این، رالز از عدالت رویکردی خالص در اصل برای مشخص کردن برابری فرصت‌های منصفانه^(۲۱) و جایگاه اولیه استفاده می‌کند. متأسفانه رالز در مورد این نکته به‌صراحت سخن نمی‌گوید، اما به‌نظر می‌رسد که این یک تعبیر به‌نسبت صحیح از دیدگاه رالز باشد. بنابراین، جای تردید است که رالز اصل تفاوت را به‌عنوان نوعی از عدالت رویکردی خالص در نظر بگیرد، و درواقع، اصل تفاوت

فقط تجسم نوع محدودتر درک عمومی از عدالت است. نتیجه این است که گرچه انصاف در توزیع پاداش و اصل تفاوت رالز انعکاس موضوعات مشابهی هستند، مورد آخری را نمی‌توان به‌عنوان انصاف در توزیع پاداش تعبیر کرد.

لازم به تذکر است که تفکر انصاف در توزیع پاداش در الگوی سه‌بعدی دو جنبه دارد، یکی انعکاس توجه به مقدار در توزیع پاداش در یک رقابت و دیگری پرداختن به محدود کردن تأثیرات یک رقابت بر دیگری است. با توجه به مورد دوم، انصاف در توزیع پاداش، نکته اصلی در این است که برد و باخت در یک فرصت رقابتی در جامعه مدنی نباید چشم‌اندازهای یک فرد را در یک رقابت برای فرصت دیگر تحت تأثیر قرار دهد. به‌عنوان مثال، موفقیت مالی نباید به چشم‌اندازهای تحصیلات بهتر منجر شود: توانایی پرداخت پول یا هرگونه اقدام مشابه نباید فرصت‌های آموزشی در اختیار یک فرد را تحت تأثیر قرار دهد.

به چند دلیل، این جنبه انصاف در توزیع پاداش سبب ایجاد ابهام در تفاوت بین این بعد از انصاف و انصاف پس‌زمینه‌ای می‌گردد. درواقع، این موضوع را می‌توان به‌عنوان موضوع مربوط به جایگاه ابتدایی افراد در یک رقابت در نظر گرفت، هرچند که در این مقاله از عبارت انصاف در توزیع پاداش استفاده شده است زیرا به‌نظر می‌رسد که این مؤثرترین روش پرداختن به موضوع اساسی در بحث حاضر و با استفاده از تنظیم فرصت‌های در توزیع پاداش در هر رقابت باشد. این همان بینش اصلی است که روسف به خاطر توجه به تأثیر مخرب ثروت پیشنهاد می‌کند: «هیچ شهروندی نباید تا حدی ثروتمند باشد که بتواند شهروند دیگری را بخرد یا اینکه تا حدی فقیر باشد که مجبور شود خودش را بفروشد».

جنبه دوم انصاف در توزیع پاداش با بینش میشل والزر از طرز تساوی پیچیده مقداری شباهت دارد به عقیده والزر: «تساوی پیچیده به این معناست که جایگاه هیچ شهروند در یک قلمرو با در نظر گرفتن برتری دیگری، یا با توجه به یک برتری اجتماعی را نمی‌توان به‌واسطه جایگاه او در قلمرو دیگر به زیر قیمت فروخت. بنابراین ممکن است شهروند X را بتوان برای پست سیاسی به شهروند Y ترجیح داد و در این صورت هر دوی آنها در قلمرو سیاست نابرابر خواهند بود، اما آنها به‌طور کلی تا زمانی برابر تلقی

خواهند شد که پست X به او در مقایسه با Y در قلمرو دیگر هیچ گونه برتری در زمینه‌هایی مانند مراقبت‌های بهداشتی بهتر، دسترسی به مدارس بهتر برای فرزندان، فرصت‌های کارآفرینی و غیره ندهد».

اگرچه بینش والزر از تساوی پیچیده و ملزم‌کننده است، ولی شک‌گرایان او را وادار کرده‌اند که راجع به مرز قلمروهای متفاوت عدالت توضیح دقیق‌تری ارائه کند. عده کمی وجود دارند که پیشنهادهایی را در مورد این موضوع ارائه کرده باشند که چگونه معانی اجتماعی برتری‌ها می‌تواند ما را در تعیین ماهیت قلمروها و محدوده‌های آنها هدایت کند. در پایان، آن‌چنان که خود والزر اذعان می‌کند،^(۲۲) رویکرد او بر بی‌عدالتی عبور از مرزها بین قلمروها تأکید می‌کند و مسائل مربوط به انصاف تأثیر یا نتیجه در آن قلمرو رقابتی را در حاشیه باقی می‌گذارد. مورد دومی وجود دارد که - جنبه دیگر انصاف در توزیع پاداش بحث شده - در مرکز انصاف در توزیع پاداش قرار دارد. بعد الحاقی انصاف در توزیع پاداش در الگوی سه‌بعدی آن را یک موضوع برابری فرصت‌ها به جای الگوهای دوبعدی تلقی می‌کند. رومر در زمره آن تساوی‌خواه‌هایی است که پیشگام در علاقه احیا شده به برابری فرصت‌ها هستند.

چندین نکته مهم هم‌گرا بین نظریه رومر و الگوی سه‌بعدی فرصت‌های مساوی به عنوان آرمان تنظیمی (که من ارائه کرده‌ام) وجود دارد. ما در این دیدگاه سهیم هستیم که برابری فرصت‌ها بایستی از یک چشم‌انداز زمین بازی هم‌سطح در نظر گرفته شود. همچنین این توافق وجود دارد که برابری فرصت‌ها، دیدگاه جامعی راجع به سهام عادلانه نیست بلکه آرمانی است که می‌توان در قلمروهای متفاوت زندگی اجتماعی به کار برد. علاوه بر این، رومر در مورد اهمیت تفکیک برابری فرصت‌ها از مزیت‌سالاری حساس است. با وجود این او مسئولیت‌پذیری را در رأس نظریه خود قرار می‌دهد. اساسی‌ترین تفاوت در این است که نظریه برابری فرصت‌های رومر یک دیدگاه دوبعدی است در حالی که الگوی ارائه شده در این مقاله، یک الگوی سه‌بعدی است. می‌توان نشان داد که نقاط ضعف نظریه رومر از نادیده گرفتن بعد سوم انصاف ناشی می‌شود.

در این مقاله استفاده از مثال مسابقه مشت‌زنی برای نمایش اهمیت تمایز سه‌وجهی بین انصاف رویه‌ای، انصاف پس‌زمینه‌ای و انصاف در مورد توزیع پاداش مورد استفاده

قرار گرفت. گرچه رومر از مثال مشت‌زنی در تشریح نظریه خود استفاده نمی‌کند، از این مثال می‌توان برای توضیح عناصر نظریه استفاده کرد. به نظر می‌رسد که رومر در مورد این عمل در مسابقه بوکس به نکته بسیار مفیدی رسیده است. او چنین می‌پندارد که تقسیم‌بندی کل جمعیت مربوطه به دسته‌هایی صورت می‌گیرد که این دسته‌ها شبیه رده‌بندی‌ها در مسابقه بوکس است مثل رده‌بندی سبک‌وزن در مقابل سنگین‌وزن. آنچه که تعیین‌کننده عضویت فرد در یک دسته خاص است، توانایی این فرد است که به نظر رومر واژه‌ای هنری است که معنی آن گرایش به تبدیل شرایط به موفقیت است. شرایط یک فرد را می‌توان به عنوان عواملی از قبیل ژن‌های این فرد، زمینه خانوادگی، فرهنگ و محیط عمومی اجتماعی در نظر گرفت که از کنترل او خارج است. توانایی همان کاری را در تعیین دسته افراد انجام می‌دهد که وزن بدنی در رده‌بندی مسابقات بوکس. توانایی با تلاش فرق دارد که به نظر رومر نماینده‌ای است که انسان هیچ کنترلی بر آن ندارد. نتیجه تقسیم‌بندی افراد به دسته‌ها براساس توانایی آنها این است که تحت شرایط رقابت کامل، هر گونه اختلاف در موفقیت به خاطر تفاوت‌ها در به کار بردن تلاش است. رومر می‌نویسد:

ما می‌توانیم مشاهده کنیم که - با در نظر گرفتن تمام احتمالات - توزیع سطوح تلاش در هر دسته وجود دارد ... که براساس آن توزیع فردی، جایگاه او، از لحاظ ساختاری، به دلیل انتخاب تلاش است ... سیاست فرصت مساوی - در مفهوم عادی که باید تعریف شود - باید با موفقیت‌های هر دسته مساوی شود، اما نباید با موفقیت‌های درون دسته‌ها مساوی باشد. مورد اخیر برحسب تلاش فرق می‌کند.

در مثال مسابقه مشت‌زنی، استدلال این است که اگر توانایی در مشت‌زنی فقط عملکرد وزن بدن باشد، موفقیت یا شکست در مسابقات بین مشت‌زن‌های هم‌ردیف باید براساس تلاش معین شود و برابری فرصت‌ها مستلزم برابری جوایز برای صرف تلاش در رده‌بندی‌های وزنی است. چگونه رومر برای برابر کردن مزایای موفقیت در دسته‌ها عمل می‌کند؟

روش پیشنهادی این است که توزیع منابع در دسته‌ها برای هر صدم J انتخاب شود تا اینکه سطوح موفقیت تمام افراد در سطح J صدم توزیع تلاش صرف شده آنها

مساوی شود. اگر چنین توزیع منابع وجود داشته باشد، آن را می‌توان به‌عنوان سیاست فرصت مساوی تلقی کرد. این پیشنهاد برابر با حالتی است که فرد، به‌عنوان مثال، در سطح ۸۰ درصد از لحاظ تلاش در دسته خود قرار داشته باشد. در این صورت مزایای موفقیت برای او باید مانند افرادی باشد که در سطح ۸۰ درصد دسته‌های دیگر قرار دارند. نکته اصلی در این است که مزایایی که فرد دریافت می‌کند باید براساس تلاش وی معین شود نه بر مبنای توانایی او. رومر اعلام می‌کند هم‌سطح‌سازی زمین بازی به معنی این تضمین است که افراد در مقابل تلاش برابر به موفقیت‌های برابر می‌رسند که این جایگاه به شرایط آنها ارتباطی ندارد.

حال اگرچه نظریه برابری فرصت‌های رومر به‌دلیل دقت فنی در آن مورد تحسین قرار گرفته است، اعمال فشار بر بینش گسترده فرصت‌های مساوی به‌عنوان آرمان تنظیمی ارائه شده توسط آن امکان‌پذیر است. نظریه او بر ورودی‌های یک رقابت تمرکز می‌کند. به عقیده رومر آن ورودی‌ها یا به‌عنوان تلاش یا شرایط طبقه‌بندی می‌شود. موفقیت در رقابت چنان طراحی می‌شود که تابع تلاش ورودی باشد، اما صرف‌نظر از اینکه این عوامل تا چه حد تعریف شوند، ماهیت رقابت‌هاست که اغلب نتایج تحت تأثیر عواملی به‌جز عوامل ورودی قرار می‌گیرند. درواقع بخشی از شور و هیجان مسابقه‌هایی که نتیجه آنها، حتی وقتی که تمام عوامل ورودی پدیده‌های شناخته شده باشد و قسمتی از تصویر محکم فرهنگ‌ها در پیروزی‌ها در پیوندهایی که به حریف فرصت حمله داده نمی‌شود انعکاسی از همین حالت باشد، برخلاف انتظار است. نظریه رومر در نحوه تجسم فرصت‌های رقابتی و پویایی موجود در تعیین برنده و بازنده بی‌نتیجه است. این بی‌فایده‌گی از تمرکز دویبعدی بر انصاف رویه‌ای و انصاف پس‌زمینه‌ای ناشی می‌شود. انصاف پس‌زمینه‌ای، درواقع، در ذات خود موضوع تنظیم نقاط شروع یا عوامل ورودی در یک رقابت است، اما زمانی که انصاف در توزیع پاداش به جعبه ابزار یک نظریه فرصت برابر اضافه شود، تصور تنظیم هنجاری رقابت‌ها امکان‌پذیر می‌گردد، به‌نحوی که آن به‌خوبی منعکس‌کننده پویایی و غیرقابل پیشگویی بودن نتایج می‌شود. این عمل در اصل توسط سرمایه شرط‌بندی شده در رقابت عملی می‌شود که تضمین‌کننده توزیع گسترده‌تر جوایز و محدود کردن نحوه برد و باخت بازنده‌ها می‌گردد. بعد الحاقی انصاف

در توزیع پاداش به فرد امکان می‌دهد که با رقابت‌هایی که نظریه رومر در کنترل آنها ناتوان است به خوبی برخورد شود. به‌ویژه رومر رقابت‌های بین‌دسته‌ای را تأیید نمی‌کند. هدف او توزیع یکسان موفقیت در داخل هر دسته است، اما بعضی مواقع لازم است که رقابت‌هایی با رقاباتی از شرایط متفاوت برگزار شود نه به خاطر اینکه رقاباتی که بهترین زمینه را دارند، به لزوم برنده خواهند شد ولی به این دلیل که نتیجه یک رقابت واقعی که از پیش تعیین شده نیست این امکان را می‌دهد که فرد ضعیف بتواند برنده شود. تونی مریسون برنده جایزه نوبل در ادبیات و نخستین زن آمریکایی این کار را انجام داد. یا تیم هاکی روی یخ ایالات متحد آمریکا که ۱۹۸۰ در بازی‌های المپیک زمستانی در لیک‌پلاسید توانست شوروی را با مدال طلا شکست دهد. این نتایج الهام‌بخش است، ولی به عقیده رومر، شامل رقابت‌های بین‌دسته‌ای می‌شود. انصاف در توزیع پاداش سبب ایجاد چنین رقابت‌هایی می‌شود درحالی‌که این نوع انصاف تنظیم‌کننده فرصت‌ها در توزیع پاداش است.

۷-۵ نتیجه‌گیری

در این فصل الگوی سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک آرمان تنظیمی به‌صورت به نسبت گسترده‌ای مورد بررسی قرار گرفت. استدلال شد که از طریق مقایسه با دیدگاه‌های تک‌بعدی و دوبعدی برابری فرصت‌ها، این الگوی سه‌بعدی بهتر می‌تواند با موضوعات تساوی‌خواه به تنظیم هنجاری رقابت‌ها در جامعه مدنی برای کالاها و منابع نادر بپردازد. در این بحث ناتوانی الگوی فرصت‌های برابر در بررسی موضوعات عدالت قائم‌به‌ذات رد شد. در همین راستا نشان داده شد که ابعاد الحاقی انصاف پس‌زمینه‌ای و در توزیع پاداش، نظریه برابری فرصت‌ها را از مرحله به‌کلی صوری به مرحله توانایی پرداختن به نابرابری‌های واقعی نژادی، طبقاتی و جنسیتی در جامعه مدنی به‌صورت کامل انتقال داده است. با گسترش الگوی سه‌بعدی می‌توان نشان داد که چرا این ادعا که برابری فرصت‌ها سبب بزرگ‌تر جلوه دادن نابرابری‌های طبیعی می‌شود، ادعایی نادرست است.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که تمام موارد را نمی‌توان رقابت محسوب کرد. برخی از موارد فاقد قوانین و مقررات هستند، درحالی‌که تمام رقابت‌ها براساس قوانین و مقررات اداره می‌شوند. به‌عنوان مثال می‌توان به تقابل بین یک مبارزه آزاد و مسابقه مشت‌زنی اشاره نمود. مسابقه مشت‌زنی در چارچوب قوانین مارکیز کینزبری اداره می‌شود درحالی‌که مبارزه آزاد فاقد هرگونه قوانین و مقررات است.
۲. تمایز مطرح شده در اینجا شبیه تمایز بین رویکرد چشم‌اندازنگر در مقابل رویکرد مفهوم‌نگر برابری فرصت‌هاست که توسط داگلاس رائه، داگلاس یتس، جنیفر هاجس چایلد، جوزف مورونه و کارل فلیسر مطرح شده است؛ ولی به‌طور کامل با آنها یکسان نیست.
۳. انصاف پس‌زمینه‌ای و انصاف رویه‌ای تفسیر برابری فرصت‌های منصفانه جان رالز را در کتاب *نظریه عدالت* و بحث عدالت رویه‌ای برایان بری در کتاب *بحث سیاسی، انتشاری دوباره* و همچنین نظریه جیمز فیشکین در کتاب *عدالت، برابری فرصت‌ها و خانواده* را منعکس می‌کند؛ اما به‌طور کامل با آنها یکسان نیست.
۴. این تمایز بین دیدگاه‌های یک، دو و سه‌بعدی برابری فرصت‌ها، تمایز سه‌بعدی دیدگاه‌های قدرت استیون لاکس در کتاب *قدرت* را تقلید می‌کند.
۵. این بدین معنی نیست که طلاق به‌لزوم خصمانه است، ولی به‌طور کامل با روندهای راه‌حل موازی هماهنگی است. اینها شامل تأمل بر دادخواهی در اکثر موارد طلاق می‌شود درحالی‌که هنوز از آنها به‌عنوان رقابت یاد می‌شود.
۶. به‌منظور تأکید بر اهمیت تنوع، به کتاب *بازبینی نابرابری‌ها* نوشته آمارتیا سن مراجعه شود. سن به تنوع فرصت‌ها تأکید نمی‌ورزد، اما این تنوع یک استدلال منطقی از موضع خودش دارد، به‌ویژه اگر عقیده آرنسون پذیرفته شود که تساوی قابلیت سن مفهومی در خانواده دیدگاه‌های برابری فرصت‌هاست، خانواده‌ای که شامل تفکر فرصت مساوی است می‌تواند مورد دفاع باشد.
۷. این قسمتی از انگیزه اساسی برای بازنگری‌های عدالت به‌عنوان انصاف است که جان رالز آن را در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* معرفی می‌کند.
۸. با پذیرش خطر اشاره به موضوعات پیچیده در نظریه و تحقیق درباره طبقه‌بندی اجتماعی، هیچ دلیلی وجود ندارد که چرا این طرح وضعیت اجتماعی را نمی‌توان در مورد گروه‌ها نیز به‌کار برد.
۹. جی. بی. شین. ویند راجع به نسخه جدید جهان اخلاقی کانت چنین می‌نویسد: ادعای حیرت‌آور

او این است که الهی ما می‌توانیم در یک جامعه اخلاقی واحد عضویت داشته باشیم فقط اگر همگی ما قانونی را که قرار است از آن پیروی کنیم، وضع کنیم ... به عقیده کانت، آگاهی از حقیقت مستقل و ابدی اخلاقی نیست که ما را در جامعه اخلاقی با خداوند همسان می‌پندارد بلکه توانایی ما برای وضع و زندگی با قانون اخلاقی، ابداع استقلال نویدبخش آنچه را که در نظر کانت تنها نظریه رضایت‌بخش اخلاقی انسان‌ها در یک جهان مشترک با خداوند بود، به ارمغان آورد.

۱۰. برخی از مفسران تاریخ فلسفه اخلاقی، که شاید مهم‌ترین آنها پیتر برگر باشد، بر این عقیده بوده‌اند که این توسعه نشان‌دهنده جدایی از مفهوم وضعیت اخلاقی و حرکت به سمت مفهوم شأن انسان است. از دیدگاه انصاف پس‌زمینه‌ای، آنچه که مفهوم وضعیت اخلاقی به آن می‌رسد و آنچه که مفهوم شأن از دست می‌دهد، همان مرکزیت جایگاه است.

۱۱. این یک نمونه از آن چیزی است که رالز آن را عدالت رویه‌ای خالص می‌نامد. این زمانی به وجود می‌آید که هیچ معیار مستقلی برای نتیجه واقعی وجود نداشته باشد و به جای آن یک رویکرد منصفانه یا صحیح وجود داشته باشد که نتیجه به واسطه آن و بدون در نظر گرفتن خود نتیجه صحیح یا منصفانه باشد.

۱۲. جامعه‌شناسان به عمد از این دسته‌بندی بیرون آورده شده‌اند.

۱۳. هدف اینجا تأکید مفصل بر انتقادهای رالز یا اصل عدم تبعیض نیست، ولی علاقه اصلی مقایسه و تطبیق بین اصل عدم تبعیض و اصل تساوی وضعیت است. اما باید به این نکته توجه کرد که بقیه افراد انتقادات مربوط و ارزنده‌ای در مورد اصل عدم تبعیض ارائه کرده‌اند. منتقدان طرفداران حقوق زنان ادعا می‌کنند که در یک جامعه جنسیتی، تفاوت بین تبعیض اختیاری و تبعیض موجه اغلب استاندارد مذکر را فرض می‌کند. این امر به تدریج تبدیل به چالشی برای قضیه رالزی شده است که تبعیض موجه را می‌توان به انتخاب‌های شخصی زنان نسبت داد، تبعیض علیه زنان حامله هنوز غیرمنصفانه است. و این امر در حال حاضر در قوانین موضوعه به رسمیت شناخته می‌شود، اما واقعیتی که اقدامات قانونی که از زنان حامله حمایت می‌کنند، اغلب به عنوان نحوه برخورد ویژه تلقی می‌شوند، این نکته را آشکار می‌سازد که تجربه مذکر به ظاهر هنجار است، و انحراف از این هنجار نوعی استثناست اگرچه اکثر زنان، و درعین حال هیچ‌یک از مردان - در طول حیاتشان - حاملگی را تجربه نخواهند کرد. سایر منتقدان در اشاره کردن به نقص اساسی دیگری با این روش انصاف پس‌زمینه‌ای بسیار مؤثر عمل کرده است. عیب در این است که زمانی تفکر باطل کردن احتمالات وقوع طبیعی و اجتماعی در مکان‌های ابتدایی شروع با نتیجه منطقی آن ارتباط پیدا می‌کند، هر نوع الگوی برابری فرصت‌ها که به آن بستگی دارد از دیدگاه نظریه تساوی

نتایج غیرقابل تشخیص می‌گردد. علت این است که در یک مرحله‌ای، عملاً هر نوع تفاوت بین افراد مانند تفاوت‌ها در استعداد و مهارت‌ها و تلاش، به‌عنوان عامل پیش‌بینی است. از این‌رو برایان بری نتیجه‌گیری می‌کند که از آنجاکه هر عاملی که منجر به ایجاد نتایج متفاوت برای پدیده‌های غیرقابل تشخیص می‌شود ... از لحاظ اخلاقی اختیاری است، بنابراین می‌توان این تفکر فرصت برابر را برای تساوی‌ها با توجه به تفکر تساوی ساده نتایج تقلیل دهیم.

۱۴. تشبیه دیگری براساس یک موضوع بحث‌انگیز عمومی شاید تفکر انصاف در توزیع پاداش را روشن‌تر سازد. مثال مجازات اعدام را در نظر بگیرید. بعضی از مخالفان مجازات اعدام بر این عقیده‌اند که اجازه دادن حکومت به مسئولان برای کشتن یک انسان از هر نظر اشتباه است. دیگر افراد ادعا می‌کنند که دو عمل اشتباه منجر به عمل صحیح نمی‌شود. ولی در بین عامه مردم، بیشترین علت ذکر شده راجع به محافظه‌کاری‌ها درباره مجازات اعدام مربوط به محکومیت‌های غلط می‌شود. هیچ‌کدام از دو دلیل ذکر شده در اینجا قادر به درک کامل محافظه‌کاری‌های مبتنی بر توجه محکومیت‌های غلط نیست و آنها هر دو عقیده دارند که مجازات اعدام در هر شرایطی صحیح نمی‌باشد. موضوع مجازات اعدام را از دیدگاه انصاف در توزیع پاداش در نظر بگیرید. مجازات اعدام در یک سیستم قانونی پیشرفته محکومیتی است که از یک سیستم محاکمه رقابتی بین فرد متهم و حکومت سرچشمه می‌گیرد. پرسش مطرح شده این است که آیا مجازات اعدام، سرمایه در توزیع پاداش را در این رقابت افزایش می‌دهد؟ و تصور اینکه چرا اکثر مردم ممکن است در این خصوص هم‌عقیده باشند بسیار ساده است: آنچه که محکومیت اشتباه انجام می‌دهد برجسته‌تر کردن این امر است که سرمایه قابل توزیع به‌عنوان پاداش در زمان مجازات اعدام چقدر بیشتر، و غیرمنصفانه است. مجازات اعدام به‌عبارت ساده‌تر سرمایه شرط‌بندی شده نهایی است که متعلق به برنده است.

۱۵. ایجاد سناریویی که همه در آنجا سود می‌برند ممکن است، اما این امر حس مشترک ما را محدود می‌سازد. رالز بر این نوع نقش برای حس عمومی در تمام آثارش تأکید می‌کند.

۱۶. این شبیه نکته‌ای است که رالز راجع به سودگرایی بیان می‌کند: سودگرایی ساختار اساسی را به‌عنوان طرح عدالت از هر نظر رویکردی تعبیر نمی‌کند. برای اینکه سودگران در اصل، استاندارد مستقلی برای قضاوت تمام توزیع‌ها دارند یعنی اینکه آیا آنها بیشترین توازن خالص رضایت را تولید می‌کنند یا نه. به گفته رالز اصل مربوط به تفاوت به‌طور خیلی جدی، یک اصل به حداکثر رساننده است. رابرت نوزیک از دیرباز به این نوع وضعیت اشاره کرده بود.

۱۷. رالز این دو اصل را به روش‌های مختلف ویرایش کرده است. در این مقاله جدیدترین ویرایش مدنظر بوده است.

۱۸. در تمام این بحث‌ها، اصل تفاوت فقط به بخش دوم اصل ثانویه عدالت به‌عنوان انصاف مربوط می‌شود. این نکته با اصرار رالز در استفاده از عبارت عدالت به‌مثابه انصاف، هماهنگی دارد.
۱۹. دلیل این ممکن است انعکاس تنشی باشد که درک پرفیت بین اصول تساوی و اصولی که منعکس‌کننده اعطای اولویت به افراد کم‌بضاعت است، مشخص می‌کند.
۲۰. رالز در کتاب *نظریه عدالت* می‌نویسد: «تناقض‌های فرصت مساوی منصفانه توسط مقدار انبوه مزایای دیگران یا جامعه به‌عنوان کل توجیه نمی‌شوند».
۲۱. رالز در کتاب *نظریه عدالت*، ویرایش بازبینی شده می‌نویسد: «نقش اصل فرصت منصفانه تضمین این امر است که سیستم همکاری یک نوع عدالت رویکردی خالص است».
۲۲. رجوع کنید، به‌ویژه، به تفاوتی که والزر بین دیدگاه خودش از تساوی پیچیده و درگیری بیشترین فلاسفه سیاسی با امتیاز انحصاری دارند.

فصل هشتم

برابری فرصت‌ها بدون
نابرابری‌های طبیعی

بهزاد محمودی

این مقاله برگردان نوشته‌ای با عنوان «برابری فرصت‌ها بدون نابرابری‌های طبیعی» "Equal Opportunities without Natural Inequalities" برگرفته از فصل سوم کتابی به نوشته لسلی ای. ژاکوبز (Lesley A. Jacobs) با عنوان در پی فرصت‌های برابر: نظریه و کاربرد عدالت تساوی‌خواه *Pursuing Equal Opportunities: The Theory and Practice of Egalitarian Justice* از انتشارات دانشگاه کمبریج در مجموعه مطالعات کمبریج در فلسفه و سیاست‌های عمومی (Cambridge Studies in Philosophy and Public Policy) در ۲۸۰ صفحه در سال ۲۰۰۴ با شماره شابک ISBN: 052182320X برای کتاب جلد مقوایی انتشار یافته است.

مقدمه

تساوی‌خواهان دو اشکال مهم بر مفهوم کلی برابری فرصت‌ها وارد آورده‌اند. نخستین مورد که درواقع نقطه اصلی تمرکز فرمول اولیه برای مدل سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک نمونه واقعی تنظیم‌کننده بود، بر این اساس قرار دارد که برابری فرصت‌ها به‌عنوان یک توجیه و روایت از عدالت تساوی‌خواهان کفایت ندارد، زیرا نسبت به برابری ذاتی هیچ اعتقاد و تعهدی ندارد. اشکال دوم این ادعا را مطرح می‌کند که برابری فرصت، با برابری طبیعی و ذاتی بین افراد ظاهر شده و بزرگ نمایانده می‌شود و به همین دلیل توجیهی واقعی و صحیح از عدالت مورد نظر تساوی‌خواهان نیست. اشکال دوم بسیاری از تساوی‌خواهان آزادی‌خواه مدرن را متقاعد کرده است که به کمال مطلوب برابری فرصت‌ها تسلیم شوند و به آن قناعت کنند.

جان شار در سال ۱۹۶۷ در نقدی، برابری فرصت‌ها را چنین توصیف می‌کند:

«برابری فرصت‌ها صرفاً یک تقاضا برای یک حق و فرصتی برای نابرابر شدن است ... این مسئله خود شرایط اجتماعی را ترتیب می‌دهد که هر فردی می‌تواند تا بدان‌جا که توانایی‌های طبیعی وی اجازه می‌دهد پیش رود». بر همین مبنا رونالد دورکین بیان می‌کند که برابری فرصت‌ها یک موضوع جعلی و ساختگی است که به‌عنوان یک ایدئال پذیرفته شده است، ساختگی و جعلی به این جهت که در اقتصاد بازار، مردمی که توانایی کمتری برای تولید آنچه دیگران می‌خواهند، دارند، فرصت‌های برابر ندارند.

به این مسئله در کتاب جان رالز که در سال ۱۹۷۱ تحت عنوان *نظریه عدالت* انتشار یافت نیز اشاره شده است. با توجه به نظریه جان رالز، برابری فرصت‌ها به معنی داشتن شانس برابر برای واگذار کردن کامیابی کمتر، با پویش و تلاش فردی برای کسب تفوق، اعتبار و موقعیت اجتماعی و امثال آن است. این مسئله در نفس خود ناقص به نظر می‌رسد. در وهله نخست حتی اگر این مسئله در حذف و کنار گذاشتن تأثیر وابستگی اجتماعی به‌طور کامل تأثیرگذار باشد، همچنان توزیع ثروت و درآمد، به استناد توزیع طبیعی توانایی‌ها و استعدادها را مجاز می‌داند.

بر مبنای روال گذشته در یک دامنه معین و مشخص، سهم‌های توزیعی، با استناد به نتیجه یک قرعه‌کشی طبیعی معین می‌شود و نتیجه آن برای یک افق ترسیم شده ذهنی به دلخواه است. هیچ دلیل دیگری برای روا ساختن توزیع ثروت و درآمد با تکیه بر توزیع دارایی‌های طبیعی و براساس کامیابی اجتماعی و تاریخی، وجود ندارد.

برای موارد مورد نظر ما، نکته قابل توجه این است که انتقاد جان رالز، که از این پس در این مقاله با عنوان **ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها** نامیده می‌شود، بر پایه دو ادعای مجزا از هم قرار دارد: ادعای نخست این است که نابرابری طبیعی تائیدهای که تفاوت‌های بین افراد — برحسب مواهب، استعدادها و توانایی‌ها — نابرابری‌های مشهود در طبیعت مستقل را از اثرات فعالیت‌ها و بنیان‌های اجتماعی به‌وجود می‌آورد، وجود دارد. ادعای دوم این است که توزیع مشخص این تفاوت‌ها به‌گونه‌ای است که مزایای موجود، با وجود برخی استعدادهای طبیعی به‌وسیله مقایسه با دیگر افراد، به‌دلیل مشکلات مربوط، با دیگر استعدادهای طبیعی حذف یا نادیده انگاشته نمی‌شوند. فقط ترکیب این دو فرضیه است که **ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها**، دال بر غیرمنصفانه و

ناعادلانه بودن نابرابری برخاسته از هر رویه و الگوی برابری فرصت‌ها را توجیه می‌کند. به‌عنوان مثال یکی از یافته‌های جامعه‌شناسان و اقتصاددانان نشان می‌دهد که زمینه‌ای که در آن نابرابری‌های طبیعی در استعدادها و توانایی‌ها نقش مهمی در خلق نابرابری‌های اقتصادی به استناد عواملی نظیر ثروت و فرصت‌های موروثی؛ بازی می‌کند، اغلب به ایفای نقش بیشتر در خلق نابرابری اقتصادی منتج می‌شود.

به‌نظر می‌رسد که مدافعان اخیر برابری فرصت‌ها، هنگامه را بیش از حد به ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها واگذارده‌اند. در ادامه نشان می‌دهیم چرا به اشتباه این ایراد اساسی به برابری فرصت‌ها وارد شده است. در این مقاله هر دو ایراد طرفداران نظریه جان رالز را به چالش گرفته شده است. اگر هریک از این چالش‌ها به ایرادهای طرفداران نظریه جان رالز به نتیجه برسد، ایراد این گروه مردود می‌شود. مسئله اصلی در رد ایراد طرفداران نظریه جان رالز به برابری فرصت‌ها این است که تکیه و اتکای آن را به این فرض اولیه که نابرابری طبیعی و ذاتی به دلیل استعدادها و مهارت‌ها و دیگر مواهب طبیعی وجود دارد، نادیده می‌گیرند. خطمشی اصلی این مقاله این است که نشان داده شود نابرابری‌های طبیعی یا آنچه که طرفداران نظریه جان رالز آن را گاهی نابرابری در مواهب طبیعی می‌نامند، یک افسانه است و زمانی که توانستیم نشان دهیم این باور یک افسانه است، ایراد طرفداران نظریه جان رالز به برابری فرصت‌ها مردود خواهد شد، چرا که برابری فرصت‌ها را نمی‌توان به تقویت و بزرگ کردن یا ایجاد نابرابری‌های طبیعی متهم کرد.

تمام نابرابری‌هایی که شناخته شده‌اند اجتماعی‌اند و درخصوص آنها نظریه عدالت تساوی‌خواهان برای شناسایی این واقعیت مورد نیاز است. درواقع موضوع جدیدی درخصوص رد نظریه نابرابری طبیعی وجود ندارد. بیش از دویست سال پیش ژان ژاک روسو در مورد نابرابری‌ها چنین نوشت که نابرابری‌های بین افراد که ذاتی و طبیعی به نظر می‌رسند، درواقع بر اثر عملکرد عادات و روش‌های متفاوت زندگی افراد در جامعه، ایجاد شده است. نکته جالب و تعجب‌برانگیز این است که در پاسخ به ایراد طرفداران نظریه جان رالز، مدافعان نظریه تساوی‌خواهی درخصوص برابری فرصت‌ها به این موضوع اشاره‌ای نکرده‌اند.

در نهایت، هدف این مقاله گسترش نظریه تساوی خواهان از برابری فرصت‌هاست که در سایه نگرانی از نابرابری طبیعی قرار نگیرد. وقتی جان رالز به این نگرانی با توسل به تکمیل و الحاق برابری فرصت‌های منصفانه به اصل تفاوت، در اصل دوم عدالت خود، پاسخ داد، تساوی خواهان برای مقابله با وی، بسیاری از نظریه‌های مربوط به نابرابری‌های طبیعی را مورد تردید قرار دادند. در اینجا می‌توان نشان داد که تمام نابرابری‌ها نتیجه الگوهای اجتماعی است و به این دلیل می‌توانند به یک کمال مطلوب تنظیمی از مدل سه‌بعدی برابری فرصت‌ها، مربوط شوند.

۸-۱ فرضیه نابرابری‌های طبیعی و ذاتی

این فرضیه که نابرابری‌های طبیعی و ذاتی بارزی بین مردم وجود دارد، یک الگوی مهم در تاریخ سیاسی از زمان افلاطون بوده است. پنداره اصلی چنین است که افراد معین و مشخص از صفات یا مواهب، در مواردی از قبیل توان فیزیکی یا هوش و استعداد برخوردارند و این تفاوت‌ها عامل ایجاد نابرابری‌هایی می‌شود که مستقل از زمینه‌ای است که به واسطه نهاده‌ها یا افعال اجتماعی واقع شده‌اند. این فرضیه - قطع نظر از روسو - توسط چهره‌های مطرح تاریخ و متفکران سیاسی دیگر نیز مورد بررسی و موشکافی قرار گرفته است.

فرضیه نابرابری‌های طبیعی به روش‌های مختلف توسط فیلسوفان سیاسی مورد استفاده قرار گرفت تا ترتیبات بنیادی و سازمانی استقرار یابد، حال چه این ترتیبات برای یک قانونگذاری استبدادی توسط نخبگان استبدادگر روشن فکر وضع شده باشد و چه برای یک دولتی مشروطه‌خواه در چرخه‌ای از معادله **بایدها و حقوق** طراحی شده باشد. در ادامه روشی جست‌وجو می‌شود که در آن فرضیه نابرابری طبیعی در یکی از انتقادهای تساوی خواهان بر مفهوم برابری فرصت‌ها به کار رفته است.

همان‌طور که در پیش هم اشاره شد، جان رالز در کتاب *نظریه عدالت* این نظریه را اشاعه داد که توزیع توانایی‌ها و استعدادها بین افراد مانند بخت‌آزمایی طبیعی است و زمانی که سهم‌های توزیعی درآمد و ثروت نتیجه این بخت‌آزمایی باشد، چنین نتیجه‌ای از یک دیدگاه و منظر ذهنی اختیاری است. از نظر وی هیچ‌کس سزاوار چیزی بیش از ظرفیت طبیعی خود نیست و استحقاق جایگاهی مطلوب‌تر را در جامعه ندارد. اشخاصی

که طبیعت آنها را مورد لطف خود قرار داده است، هرکس که باشند، می‌توانند از شانس و بخت خوب خود فقط در مواردی که بتوانند موقعیت‌های ازدست‌رفته دیگران را بهبود بخشند و از آن استفاده کنند، بهره ببرند. این دیدگاه که یک بخت‌آزمایی طبیعی وجود دارد، به‌خودی‌خود به فرضیه نابرابری‌های طبیعی منجر نمی‌شود. در اصل ایده بخت‌آزمایی طبیعی به‌واقع یک تأیید محض بر این مدعاست که تفاوت طبیعی و ذاتی، بیش از حد تصور بین افراد بشر وجود دارد. اصل نابرابری طبیعی برای جان رالز، یا آنچه که وی آن را گاهی اوقات **نابرابری در کسب مواهب طبیعی** می‌نامد بر یک نظریه دیگر هم درخصوص تولید ثروت اجتماعی تکیه دارد.

نابرابری ذاتی طبیعی برای جان رالز دربرگیرنده این ادعاست که افرادی که با سطح مهارت‌ها و استعدادهای معین در یک بخت‌آزمایی طبیعی توزیع شده‌اند، در خلق ثروت اجتماعی بسیار ارزشمندتر از آنهایی هستند که به نوعی از مواهب کمتری برخوردارند. باور به نابرابری طبیعی متکی بر این شرط نیست که داشتن مواهب طبیعی خاص مانند هوش سرشار، شرط کافی برای تولید ثروت اجتماعی است، اما سایر شرایط نظیر امتیازات و خواست‌های دیگران، هم مورد نیاز است.

باور و عقیده بر وجود نابرابری‌های طبیعی با این اعتقاد که ثروت اجتماعی نباید به نسبت آنهایی که در تولید بسیار کارسازند توزیع شود، ناسازگار است. درضمن، همان‌طور که جان رالز مشخص نموده، قسمتی از وظیفه بنگاه‌ها و مؤسسات برای جبران قسمتی نابرابری‌های طبیعی و ذاتی است هرچند که بنگاه‌ها و مؤسسات مورد بحث، کل این نابرابری‌ها را نمی‌توانند جبران کنند.

ازمنظر اصولی، در نقطه‌نظر و دیدگاه بحث‌برانگیز جان رالز درخصوص اینکه چگونه باید مزایا و سود اقتصادی بخت‌آزمایی طبیعی در مهارت‌ها و استعدادها توزیع شود، تمایزی بین قواعد تولید ثروت - که قوانین و قواعد واقعی طبیعت‌اند و بسته به خواص موضوع‌ها و حالت توزیع آنها نسبت به شرایط معینی به خواسته‌ها و مطلوبیت‌های بشری وابسته‌اند - وجود داشت که نخستین بار جان استوارت میل در سال ۱۸۴۸ این تمایز را شناسایی و مطرح کرد.

نقطه‌نظر جان استوارت میل این است که هنگامی که یک ارتباط علت و معلولی

بین سرمایه و تولید ثروت طبیعی و ذاتی و غیرقابل تغییر وجود داشته باشد، توزیع ثروت بین مردم به یک موضوع اجتماعی و یک گزینه سیاسی مبدل می‌شود. علاوه بر آن، از دیدگاه جان رالز آنان که کم‌شانس‌ترند، در مقایسه با گروهی که طبیعت به آنها نفع رسانیده است، ظرفیت بزرگ‌تر و بیشتری برای تشریک مساعی در تولید اجتماعی ثروت دارند؛ ولی این مسئله می‌تواند تابعی از ماهیت نظریه عدالت در مورد شناسایی توزیع عادلانه ثروت اجتماعی باشد. با این دیدگاه برخی افراد و گروه‌های جامعه به دلیل برخورداری از هوش بیشتر یا شانس زیادتر در مقایسه با دیگران ظرفیت بیشتری برای شرکت در تولید ثروت اجتماعی دارند.

نکته دیگر - به رغم کم‌اهمیت دیده شدن در ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها - این است که توزیع معین و مشخص تفاوت‌های طبیعی و ذاتی بین افراد به گونه‌ای است که مزایای مربوط به برخی مواهب طبیعی، در مقایسه با افراد دیگر به دلیل معایب مرتبط با دیگر مواهب طبیعی، حذف و بی‌اثر نشده است.

بدون در نظر گرفتن این فرضیه در خصوص توزیع نابرابری‌های طبیعی، موضوعات مورد نظر جان رالز در خصوص نابرابری طبیعی، مشکل جدی برای بحث در خصوص برابری فرصت‌ها به وجود نمی‌آورد، چرا که برابری فرصت‌ها یک امکان منطقی برای فردی است که با استفاده از آن با توجه به برخی نابرابری‌های طبیعی، مزیتی به دست می‌آورند که در عین حال مضراتی را نیز با توجه به برخی دیگر از نابرابری‌های ذاتی طبیعی به دست خواهند آورد. در هر حالت نمی‌توان برابری فرصت‌ها را به تقویت و پایه‌گذاری نابرابری طبیعی متهم کرد.

این تحلیل استدلال اصولی ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها را شفاف و روشن می‌کند. مدل‌های برابری فرصت‌ها حذف توزیع قراردادی بر مبنای وابستگی‌های اجتماعی را می‌جویند، ولی از اثرات بخت‌آزمایی طبیعی چشم‌پوشی می‌کند. برای جان رالز بخت‌آزمایی طبیعی بدین معنی است که افراد از مواهب طبیعی متفاوتی برخوردارند که با توجه به قوانین موجود تولید ثروت، برخی از آنها ظرفیت بیشتری برای مشارکت در تولید ثروت دارند و ثروت و درآمد بیشتری را برای خود خلق می‌کنند، بنابراین با چشم‌پوشی از اختیارات اخلاقی و معنوی برای بخت‌آزمایی طبیعی، مدل‌های برابری

فرصت‌ها به نابرابری‌های طبیعی این اجازه را می‌دهند که برای تقویت و استحکام، از بخت‌آزمایی طبیعی نشئت بگیرند و چنین وضعی این نتیجه را اثبات می‌کند که بخت‌آزمایی طبیعی به خلق یک فرصت برابر، برای نابرابر شدن منجر می‌شود.

۸-۱-۱ افسانه نابرابری‌های طبیعی

با وجود باور و اعتقاد معقول و خردمندانه جان رالز در مورد وجود نابرابری‌های طبیعی بین افراد، به نظر می‌رسد که نابرابری‌های طبیعی افسانه‌ای بیش نیست. تفاوت ریشه‌ای بین نابرابری‌های طبیعی و نابرابری‌های اجتماعی در اصل و بنیاد پایه‌ای و اولیه آنها ریشه دارد. چنین گفته می‌شود، درحالی‌که نابرابری‌های اجتماعی در عملکردهای فعالیت‌ها و بنگاه‌های اجتماعی ریشه دارد، نابرابری‌های طبیعی از طبیعت برمی‌خیزد. پافشاری این مقاله در مورد افسانه بودن نابرابری‌های طبیعی منجر به این ادعا می‌شود که ریشه هیچ نابرابری در طبیعت نیست. نتیجه چنین ادعایی آن است که ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها، بی‌اثر و خنثی است.

ممکن است پرسیده شود که چرا هیچ نابرابری از طبیعت سرچشمه نمی‌گیرد؟ استدلال مطرح شده در اینجا به موازات ساختار معروفی به نام استدلال از جعلی بودن است که جان مکی در مقابل افراد معتقد به وجود ارزش‌های عینی، آن را مطرح کرد. هدف این نوشته تأیید دیدگاه ذهنی مکی در خصوص اصول اخلاقی نیست ولی فقط روال وی در خصوص این استدلال مورد استفاده قرار گرفته است. در نتیجه وقتی تفاوت‌های بین افراد از طبیعت نشئت بگیرد، توصیف آنها با عنوان نابرابری تعجب‌آور خواهد بود. تمام نابرابری‌ها باید برخاسته از فعالیت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی باشد. نابرابری‌هایی که در طبیعت ریشه دارد، ماهیتی بسیار غیرمعمول و عجیب دارد. البته نمی‌توان وجود مجموعه‌ای از پدیده‌های مشخص و معین را که در طبیعت ریشه دارند، تکذیب کرد، ولی این مجموعه فقط نابرابری‌ها را شامل نمی‌شود.

به احتمالی، تفاوت‌های ژنتیکی مهم‌ترین دلیل قابل استناد برای وجود نابرابری‌های طبیعی باشد و اگر نابرابری‌های طبیعی یک افسانه نباشد، بهترین مدرک برای وجود آنها، ترکیب ژنتیکی متمایز و منحصر به فرد انسان‌ها خواهد بود. اکنون بهتر است به

چالش چگونگی تفکر متکی به اصول اخلاقی در مورد نقش و دخالت ژنتیک در زندگی بشر که به استناد گسترش سریع تحقیقات و مطالعات در حوزه ساختار ژنتیکی بشر قابل طرح است، نظری افکنده شود.

چهار فیلسوف برجسته آمریکایی — دن بروک، نورمن دانیلز، دانیل ویکلر و آلن بوکانن — در کتاب خود با نام *از شانس تا گزینش: ژنتیک و عدالت*، این پرسش را مطرح کرده‌اند که بامحتواترین اصول اولیه‌ای که سیاست عمومی و انتخاب افراد را با در نظر گرفتن نقش و دخالت ژنتیک در یک جامعه انسانی و منصف هدایت می‌کند چیست؟ برای نویسندگان مذکور تفاوت‌های ژنتیکی بین افراد تاندازه‌ای عملکرد شناختی نابرابری‌های طبیعی را تشکیل می‌دهد.

مانند جان رالز، این نابرابری‌ها برای این گروه نیز یک نگران‌کننده تلقی شده است زیرا که نتیجه بخت‌آزمایی طبیعی است و فرصت‌های در دسترس برای افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. حالت جالبی که نویسندگان یافته‌اند، کاربرد نقش و دخالت ژنتیک برای تغییر نتایج بخت‌آزمایی طبیعی است. به عبارت دیگر، تجسم ایشان چنین بود که نابرابری‌های طبیعی بین افراد را می‌توان از طریق نقش و دخالت ژنتیک کاهش داد و سرانجام ایشان این نظریه را رد کردند که دخالت و تأثیر ژنتیک باید برای حذف تمام نابرابری‌های مشهود در سرمایه و دارایی‌های طبیعی و ذاتی به کار رود و مورد استفاده قرار گیرد.

برعکس، نتیجه‌گیری این گروه چنین بود که سیاست عمومی قابل قبول و مدلل باید از یک روال محافظه‌کارانه پیروی کند که بیشتر در دوری‌گزینی از آنچه که به‌وضوح یک کاستی تلقی می‌شود، تکیه کند تا بر روالی که متمرکز بر کوشش و تنازع برای دستیابی به بزرگ‌ترین سهم برابر از منابع، سرمایه‌ها و دارایی‌های طبیعی باشد. در عمل این به معنای تعهد و التزامی اجتماعی و قدرتمند جهت استفاده از پیشرفت‌ها و مداخله ژنتیک با هدف پیشگیری یا اصلاح جدیدترین ناتوانایی‌هایی است که فرصت‌های افراد را محدود می‌کند.

آنچه که در کتاب *از شانس تا گزینش* به آن پرداخته نشده، علت‌یابی دقیق از این نکته است که چرا تفاوت‌های ژنتیکی، نابرابری‌های طبیعی را در زمان تضاد با نابرابری‌های اجتماعی، افزایش می‌دهد؟ ممکن است تفاوت‌های ژنتیکی راستین، طبیعی

باشند، ولی نابرابری‌هایی که مورد توجه نویسندگان کتاب بوده در اصل اجتماعی است و طبیعی نیست. در تمام مواردی که نویسندگان مقایسه کرده‌اند، شاید تفاوت‌های جنسیتی در شمار نابرابری‌های طبیعی دسته‌بندی شود ولی هیچ‌کس به‌طور جدی در خصوص تبعیض‌های جنسی ابراز نگرانی نکرده است و این عامل را به‌عنوان مدرکی دال بر وجود نابرابری طبیعی در مقابل نابرابری اجتماعی به رسمیت نشناخته است. درواقع تبعیض جنسیتی از درون اجتماع، و نه از بطن طبیعت، نشئت می‌گیرد. در کتاب *از شانس تا گزینش* حساسیت بسیار زیادی نسبت به مسئله تشخیص مواردی که تفاوت ژنتیکی را بتوان به‌دقت نوعی دارایی‌هایی طبیعی به‌حساب آورد، وجود دارد.

در این مرحله باید دید که چرا فرض می‌شود که مداخلات ژنتیک نسبت به نابرابری‌های اجتماعی، بیشتر از نابرابری‌های طبیعی مورد توجه قرار می‌گیرد. می‌توان مطلب را روشن‌تر بیان کرد. مثالی از نقش و تأثیر ژنتیک که نویسندگان مطرح می‌کنند، ژن‌درمانی به‌منظور درمان ناشنوایی در جنین است. نویسندگان چنین می‌گویند: یگانه ادعای ما این است که دیدگاه مناسب برای ارزیابی و تصمیم‌گیری در مورد پیشگیری یا ترمیم کم‌شنوایی یا ناشنوایی در فردی که صلاحیت و کفایت تصمیم‌گیری برای خود را ندارد (یعنی جنین یا کودک)، همان دیدگاه فرد بالغ است که با انتخاب بین دو وضعیت ناشنوا بودن یا نبودن مواجه شده است. البته این امکان دارد که دنیایی را تصور کنیم که در آن یک فرد بالغ و عاقل که با چنین انتخابی مواجه شود و ناشنوا شدن را انتخاب کند، ولی بدون تردید آن دنیا، دنیای ما نخواهد بود.

برای مستدل کردن چنین انتخابی برای بیشتر مردم لازم است که تخصیص و واگذاری هنگفت و عظیم دیگری از منابع اجتماعی صورت گیرد، ضمن اینکه یک بازسازی بنیادی از روش‌های ما برای تولید و تغییر آداب و رسوم اجتماعی نیز با هدف واقعی و قابل استفاده کردن آن برای بیشتر ناشنوایان نیز مورد نیاز است که در این صورت مزایای حاصل از عضویت در جامعه ناشنوایان می‌تواند مهم‌تر و ارزشمندتر از محدودیت‌های ناشی از ناشنوایی باشد. گمان می‌رود موضوع قابل توجه در این بحث و فرض‌های آن تلاشی باشد که در جهت نمایش ناشنوایی به‌عنوان عامل ایجادکننده نابرابری اجتماعی صورت می‌گیرد، درحالی‌که معایب ناشی از ناشنوایی از عملکردها و

آداب و رسوم اجتماعی ریشه می‌گیرند و نه از طبیعت و این همان نابرابری‌های اجتماعی است و بنابراین می‌توان گفت نابرابری طبیعی افسانه‌ای است که در مورد مثال ناشنوایی به‌وضوح نشان می‌دهد که چرا نتیجه مداخله ژنتیکی برای پیشگیری از ناشنوایی در کودکان و جنین توجیه‌پذیر است.

نکته‌ای که در خصوص بنیان‌های اجتماعی نابرابری مطرح شد، به‌شدت بر مبانی جامعه‌شناسی بنا نهاده شده که چندان مورد توجه فیلسوفان سیاسی تساوی‌خواه قرار نگرفت و آنها به آن نپرداختند. جان رالز در دفاع از این مسئله که یک ارتباط علی طبیعی بین مواهب و سرمایه‌ها و دارایی‌های طبیعی معین و تولید ثروت وجود دارد، از جی. اس. میل دنباله‌روی کرده است، ولی این موضوع بر ادعایی تکیه دارد که در بیشتر موارد نامحتمل و غیرقابل قبول دیده می‌شود. اقتصاد کشورها، بیش از آنکه بر مبنای اجتماع در نظر گرفته شود، بر اساس قوانین طبیعت اداره می‌شود. بسیاری از تساوی‌خواهان که تحت تأثیر ایراد جان رالز نسبت به برابری فرصت‌ها قرار گرفته‌اند، به سهولت تصدیق می‌کنند که بسیاری از نابرابری‌هایی که به عنوان نابرابری طبیعی شناخته می‌شوند به‌واقع نابرابری‌های اجتماعی است، ولی کماکان روی این مسئله که برخی نابرابری‌های طبیعی بنیادی و عمیق در مواهب، مهارت‌ها و سطح درک و هوش افراد وجود دارد، پافشاری می‌کنند.

واقعیت وجود نابرابری‌های طبیعی بنیادی برای مردود شدن مفاهیم برابری فرصت‌ها در عدالت تساوی‌خواهان کفایت می‌کند. اگرچه چنین دفاعی از اعتقاد به نابرابری‌های طبیعی به‌راحتی قابل پیش‌بینی است، هرچند که چنین نابرابری‌هایی از هیچ شیوه بیان فلسفی دقیقی تبعیت نمی‌کند. این مسئله بیشتر از پافشاری طرفداران جان رالز بر این مسئله برمی‌خیزد که نابرابری‌های طبیعی به‌دقت بررسی و موشکافی نشده است.

بهترین راه برای درک علت این پافشاری تأکید بر این حس مشترک است که می‌گویند برخی از نابرابری‌های طبیعی پایه‌ای و بنیادی بین افراد وجود دارد. شاید دستگاه‌مندترین روش برای درک بهتر این دیدگاه در راهکار سازمان جهانی بهداشت برای تعریف **ازکارافتادگی** در ۱۹۸۰ اتخاذ و به‌عنوان مفهومی در طبقه‌بندی بین‌المللی

بیماری‌ها ارائه شد. در تعریف ناتوانی فیزیکی و جسمی سازمان جهانی بهداشت بین اختلال، ناتوانی و معلولیت تمایز قائل شده است.

اختلال به عنوان یک کاستی یا ناپهنجاری در ساختار یا عملکرد روانی، حسی یا فیزیولوژیکی تعریف می‌شود. اختلال بینایی یا آشفستگی عملکرد بصری، مثال‌هایی از این مورد است. **ناتوانی** معادل محدودیت یا کمبود در توانایی برای انجام فعالیت در رفتار یا در دامنه‌ای معین و عادی انسان‌هاست. قادر نبودن به دیدن، زمانی یک ناتوانی است که ناشی از یک اختلال بینایی باشد. یک اختلال بینایی به‌خودی‌خود یک ناتوانی نیست، زیرا که به‌لزم یک فعالیت را دربرمی‌گیرد (دیدن یک فعالیت است).

معلولیت وضعیت زیان و اثر نامساعد در مورد هر فرد است که با عنایت به عواملی مانند سن، جنس و عوامل فرهنگی و اجتماعی، از یک اختلال یا ناتوانی که ایفای یک نقش را که برای آن فرد عادی است محدود یا از انجام آن جلوگیری می‌کند. بدین‌مضمون، یک معلولیت هزینه‌های اجتماعی یک فرد است که تحت تأثیر داشتن این ناتوانی، مثل ندیدن، قرار دارد. بدین‌ترتیب این رویه طبقه‌بندی پیرامون شناسایی برخی ابعاد ناتوانی که نابرابری اجتماعی را دربرمی‌گیرد ساخته شد. معلولیت‌ها به‌صورت منحصربه‌فردی در این مضامین تعریف می‌شوند، ولی در مورد ناتوانی‌ها جای شک و تردید وجود دارد؛ هرچند که به‌نظر می‌رسد که آنها در مقایسه‌های معیار که از نظر اجتماعی و فرهنگی به هم مرتبط‌اند محو می‌شوند. به‌نظر می‌رسد مفهوم اختلال، پاسخ به نظریه نگارنده مبنی بر نابرابری براساس الگو - مانند برخی نابرابری‌های بنیادین و اساسی در مهارت‌ها، موهبت‌ها و استعدادها - را دربرمی‌گیرد. به‌عنوان مثال به‌نظر می‌رسد اختلال بصری نمونه حقیقی کاملی از نابرابری طبیعی بدون استناد به هر نوع نتیجه‌ای باشد که از ناتوانی یا معلولیت برمی‌خیزد. اگر این دیدگاه در مورد اختلال‌ها درست باشد، انتقاد نگارنده در باور به نابرابری‌های طبیعی به خطا رفته است.

خوشبختانه اختلالات از این منظر، می‌توانند مسئول نشان داده شوند. مشکل اینجاست که تمام مصادیق اختلال به‌گونه‌ای، مقایسه با دیگران را دربردارد. قضاوت در مورد کمبود یا ناپهنجاری برای مقایسه به برخی معیارها نیاز دارد. برای مثال گفته می‌شود افراد مبتلا به اختلال در بینایی نمی‌توانند مانند سایرین افراد را ببینند، ولی

اساس این معیارها چیست؟ مبنای معیارگذاری می‌تواند توافق‌هایی باشد که در مورد نظرات اجتماعی درخصوص هنجارها وجود دارد یا پاره‌ای از ادراک‌ها و تصورات در مورد عملکردهای اولیه و اساسی بشر باشد.

هیچ‌یک از رویکردهای مورد بحث با این ادعا که اختلالات موجود برخاسته از نابرابری‌های طبیعی است، سازگاری ندارند. رویکرد توافق نظر اجتماعی به‌روشنی اعمال و رسوم و عرف خاص اجتماعی را پیش‌فرض قرار می‌دهد.

بوکنان این رهیافت را اتخاذ کرد. برای مثال، بیان نمود منظور ما از یک اختلال ذهنی یا جسمی اختلال در برخی جنبه‌های عملکرد عادی برای هموعان ماست. باین‌حال تعبیر و تفسیر اولیه ایشان از عملکرد انسان داشتن ویژگی‌های لازم برای اینکه یک رقیب عادی برای موقعیت‌های اجتماعی مطلوب باشد است. به عبارت دیگر آنچه که عملکرد انسان را می‌سازد، از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند که این تفاوت به الگو و طرح همکاری‌ها و رقابت‌ها برای مناصب و موقعیت‌های مطلوب بستگی مستقیم دارد. به‌رغم این مشکلات و مسائل روشن و واضح در معرفی و نشان دادن اختلالات به صورتی که به معنی وجود نابرابری‌های طبیعی باشد، ممکن است برخی تردیدها درباره انتقاد از این معرفی به‌وجود آید. چگونه می‌توان در مورد این تردیدها توضیح داد. در نهایت به‌نظر می‌رسد برای درک کامل این موضوع که تمام نابرابری‌ها اجتماعی‌اند، لازم است به این درک برسیم که اختلالات در اصل و ریشه، در بیشتر موارد نادرست معرفی شده‌اند به این صورت که مختص افراد هستند و مشکل را به‌دلیل ماهیت و هویت وجودی خود، برای همان فرد به‌وجود می‌آورند.

به‌عنوان مثال دو مورد ناشنوایی و اختلال در بینایی را در نظر بگیرید. هر دوی این موارد به‌عنوان جزئی از یک فرد شناخته می‌شوند. به عبارت دیگر مثلاً فردی یک اختلال بینایی دارد یا ناشنواست. همان‌طور که مارتا مینو بیان نمود، اینکه چنین فردی در موقعیت‌های مشروع و قانونی دیده می‌شود امری طبیعی و عادی است پرسش درست با یکی از موارد زیر تطابق دارد. آیا فردی با چنین اختلالی با استاندارد قابل قبول تطابق دارد؟ فرض کنید که ما یک دیدگاه متفاوت را روی عارضه‌ای نظیر اختلالی در بینایی یا ناشنوایی اتخاذ کنیم. به‌جای آنکه آن را به‌عنوان مشکلی که در افرادی خاص به‌منصه

ظهور می‌رسد، ببینیم، تصور کنید که این مورد مشکلی است که در روابط بین افراد به‌وجود می‌آید. با توجه به این دیدگاه در بسیاری از نمونه‌های واقعی، تضاد بین اکثریت بزرگ و اقلیت کوچک وجود دارد. برای مثال در یک کلاس ناشنوا بودن و یک روش تدریس نظیر اعتماد به زبان اشاره مشکل به‌وجود می‌آورد زیرا به‌نظر نمی‌رسد چنین روشی برای اکثریت مفید باشد. در این حالت برای بیان اینکه فردی خاص در کلاس دچار مشکل ناشنوایی است، راهگشایی خاصی ندارد. مشکل در وجود تفاوت در افرادی است که بنا به فرض مشابه فرض شده‌اند.

چنین دیدگاهی را یکی از صاحب‌نظران نظریه عدالت در چارچوب تساوی‌خواهی بیان کرد و در نهایت این نگرش مورد توجه آمارتیا سن هم قرار گرفت. سن بخش‌های زیادی از فلسفه برابری را به‌دلیل در نظر نگرفتن یک مفهوم مهم از تنوع بنیادی بین انبای بشر، به باد انتقاد گرفت. هدف اصلی وی پیشنهاد جان رالز است که وقتی توزیع مزایا و منافع و بار مسئولیت یا هزینه‌های عمومی اجتماع مورد نظر قرار گیرد، سهم افراد براساس آنچه که جان رالز آن را کامیابی‌های اجتماعی اولیه می‌نامد، اندازه‌گیری می‌شود که این به‌عنوان منابع - نظیر درآمد، اختیارات و آزادی‌های اولیه - شناخته می‌شود.

در فرمول‌بندی معروف جان رالز، حتی اگر افراد در برنامه‌های مختلف زندگی خود تغییر کنند، کامیابی‌های اولیه همان چیزهایی هستند که تمام این برنامه‌ها برای اجرایی شدن به آن نیاز دارند. به گفته سن، تنوع مربوطه که مسائل و مشکلات را برای کامیابی‌های اولیه و دیگر مفاهیم مشابه به‌وجود می‌آورد، عبارت‌اند از تفاوت‌ها و تغییرات در توانایی ما برای تغییر و تبدیل منابع به آزادی‌های حقیقی. تنوع مربوط به مواردی چون جنس، سن، مواهب ژنتیکی و بسیاری موارد دیگر از این دست، به ما نیرو و توان می‌دهد که با گرایش‌های مختلف برای ساختن و احیای آزادی در زندگی - حتی زمانی که تجهیزات و داشته‌هایی مشابه کامیابی‌های اولیه داریم - تلاش کنیم. ما باید تنوع و گوناگونی افراد را در تبدیل کامیابی‌های اولیه (و منابع در حالت کلی) به توانایی‌های مربوطه، در پیگیری هدف‌ها و خواسته‌ها آزمون کنیم. مواردی که سن بیان می‌کند، درواقع رابطه بین کامیابی‌ها و اشخاص را نشان می‌دهد.

من با انتقادات دلسوزانه افرادی نظیر جی. ای. کوهن موافقم. به گفته کوهن اگرچه

تأکید سن بر تنوع و تفاوت بین افراد بشر صحیح است، وی در استنباط و نتیجه‌گیری از اینکه تنوع تنها نقطه مربوط و مرتبط که این موارد اختلاف برای عدالت تساوی‌خواهان در مقوله توانایی صلاحیت و استعداد برای اتخاذ فرجام و اهداف است، دچار اشتباه شده است. آنچه که کوهن بیان می‌دارد، این است که نقش کامیابی‌های اولیه برای مردم با آنچه که مردم می‌توانند با این کامیابی‌های اولیه انجام دهند، تناظر یک‌بریک ندارد. در هر حال من فکر می‌کنم استنباط‌های افراط‌گرایانه‌تری از موضوع طرح شده توسط سن وجود دارد که نه سن و نه کوهن هیچ‌یک آن را تأیید نمی‌کنند. سن فرض می‌کند که مردم از نظر نقشی که برای کامیابی‌ها در زندگی خود قائل‌اند، با یکدیگر بسیار تفاوت دارند، اما برای یک تساوی‌خواه، مثل سن، این مسئله نمی‌تواند صحت داشته باشد. اهمیت تنوع که وی کم‌وبیش به‌درستی روی آن تأکید می‌ورزد، این است که مردم در مقایسه با مردمان دیگر متفاوت‌اند، اما در این مورد، تفاوت بین افراد درخصوص تبدیل کامیابی‌ها و منابع در مقوله‌های مرتبط معنی‌دار است. از دیدگاه منطق، با وجود تنوع بین مردم، افراد دیگری که مقایسه با آنان صورت پذیرفته است، بر دامنه نابرابری اثر خواهند گذاشت. بنابراین چرا برخی از تساوی‌خواهان هنوز روی مفهوم معنوی مالکیت اختلال در افراد و دیگر انواع تفاوت‌ها و اختلاف‌ها پافشاری می‌کنند. به‌نظر می‌رسد موجه‌ترین و متقن‌ترین پاسخ این باشد که اگر این نوع از مالکیت در نظر گرفته نشود، مشکل خواهد بود که رفتارهای متفاوت و درعین‌حال سودبخش افراد خاص و معین را توجیه کنیم. برنامه‌هایی نظیر فعالیت‌های خیرین که افرادی از گروه‌های معین را منتفع و کمک می‌کند، و به‌نظر تحمل‌ناپذیر و دشوار می‌رسند نمونه‌ای از این مورد است

۲-۸ نابرابری با طرح؛ یادگیری از بحث ضریب هوشی

یک نتیجه و دستاورد مهم از پافشاری روی عدم وجود نابرابری‌های طبیعی این است که این مسئله امکان آن را فراهم می‌آورد که با فعالیت‌ها و سنت‌های اجتماعی متفاوت در زمینه‌های مختلف نابرابری‌های اجتماعی مربوط به آنها وجود نداشته باشند. نظریه نابرابری بر مبنای طرح بیان می‌کند که ریشه‌های اصلی نابرابری در الگوها، امور و رویدادهای اجتماعی است. از منظر دیدگاه مدل سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک ایدئال تنظیمی

این مسئله پراهمیت است چرا که برای قاعده‌مند کردن آن طرح منظور می‌شود. نظریه نابرابری براساس طرح توجه و دقت جامعه‌شناسان را به‌خصوص در بحث **ضرب هوشی** جلب کرد. بحث **ضرب هوشی** یک چالش مهم را در مورد فرضیه جان رالز درخصوص توزیع تفاوت‌ها که بین افراد در بخت‌آزمایی طبیعی وجود دارد تقویت کرد. عمده مباحث مطروحه اخیر درخصوص **ضرب هوشی** با انتشار کتابی در سال ۱۹۹۴ به نام *نمودار زنگوله‌ای هوش و ساختار طبقاتی در زندگی آمریکایی* نوشته ریچارد جی هرستین و چارلز مورای آغاز شد. با توجه به گفته‌های ایشان نمودار زنگوله‌ای درخصوص تفاوت‌های ظرفیت عقلانی و عقلایی بین مردم و گروه‌ها و آنچه این تفاوت‌ها برای آینده آمریکایی معنی می‌دهد، می‌باشد. آینده‌ای که ایشان انتظار دارند و ریشه‌هایی که ایشان فکر می‌کنند که در جامعه امروز و موجود آمریکایی‌ها جای گرفته، آینده‌ای است که وجود دو بخش کوچک جامعه یک تقابل نمایشی و چشمگیر درخصوص شکل کلی جامعه دارد. بنابراین این آینده روی بخش عمده‌ای از شهروندان که به‌جای خاصی تعلق ندارند، تأثیری نمی‌گذارد این دو بخش از یک سو یک گروه کوچک از نخبگان هستند که در این جامعه آمریکا قرار دارند و بدون توجه به دارایی و ثروت خانواده خود، در دانشگاه‌های ممتاز و برگزیده می‌روند، در مشاغل و حرفه‌های معتبر مشغول به تحصیل می‌شوند و درآمدهای کلان به‌دست می‌آورند. از سوی دیگر یک گروه کوچک در پایین‌ترین بخش جامعه وجود دارد که در زندگی آنها مشکلاتی از قبیل فقر، مواد مخدر و جرم و جنایت حکم‌فرماست. گرایش در هر دو گروه‌های به‌انزوا و جدایی بیشتر از جریان اصلی است ولی با این نتیجه‌گیری متناقض که آنها در جریان و مسیر اصلی جامعه زندگی خود را به‌طور روزافزونی به‌وسیله اندازه‌های طراحی شده برای حفظ ایشان از طبقات کم‌درآمد و پایین جامعه تحت نفوذ آنها و تصمیم‌های تحمیلی به‌وسیله گروه نخبگان قدرتمند بالاتر از آنها، شکل یافته می‌بینند.

هرستین و مورای زمانی را پیش‌بینی می‌کنند که در آن بافت شکننده مدنیت شروع به خرد شدن کرده و توجه و تعهد و الزام دوجانبه در بطن هر جامعه رو به زوال می‌گذارد. اصرار چالش سیاست اجتماعی آمریکایی، از نظر آنها، ممانعت کردن و جلوگیری از وقوع این امر است. اما برای طراحی سیاست اجتماعی با این هدف، لازم است که اول توضیح و

تغییری برای موجودیت این دو بحث کاملاً منفک در جامعه آمریکا داشته باشیم.

توضیح اولیه هرستین و مورای در کتاب نمودار زنگوله/ی ارائه شده این است که عضویت در این دو بخش بازخوردی از آنچه که ایشان آن را مؤتلفه اصلی شناخت توانایی‌ها یا هوش می‌یابند، می‌باشد. اگرچه به نظر می‌رسد که ایشان فکر می‌کنند ارجاع به هوش تنها توان محدودی برای توضیح و توجیه موفقیت اقتصادی و اجتماعی بسیاری از مردم دارد، ولی با این وجود نقطه نظر ایشان این است که عضویت در بخش هوشمند و نخبه جامعه نشان از قرار گرفتن در گروهی که امتیاز بالاتر از ۹۵ درصد را از بهره هوشی یا به گفته ایشان **ضریب هوشی** به دست آورده‌اند دارد و عضویت در گروه پست جامعه نیز نشان از قرار گرفتن در گروه زیر ۵ درصد امتیاز هوش دارد.

به عبارت دیگر افرادی که در گروه نخبگان جامعه قرار گرفتند، به‌لزوم نمره بهره هوشی بالاتر را از آن خود کرده‌اند و بالطبع افرادی نیز که در گروه پست جامعه قرار گرفته‌اند نیز به‌لزوم نمره بهره هوشی پایین‌تر را به دست آورده‌اند.

از نظر هرستین و مورای نکته کلیدی در اینجا است که در اصل می‌توان عضویت فرد در این دو بخش را به وسیله اندازه **ضریب هوشی** وی توجیه نمود تا اینکه بخواهیم آن را به وسیله مواردی از قبیل جنس، رنگ، پوست، گرایش جنسی وی و یا وضعیت اقتصادی — اجتماعی وی توجیه کنیم.

برای هر فرد آشنا با تفکر در خصوص عدالت اجتماعی در بین فیلسوفان سیاسی معاصر، باید امتیازاتی که هرستین و مورای برای لیبرال‌های تساوی‌خواه نظیر جان رالز می‌سازند قابل توجه باشد. برای جان رالز توزیع توانایی و هوش بین افراد مانند یک بخت‌آزمایی طبیعی است و زمانی که سهم‌های توزیعی درآمد و ثروت نتیجه این بخت‌آزمایی باشد چنین دستاورد و نتیجه‌ای از یک دیدگاه اخلاقی بر پایه ترجیح فردی است همچنان که جان رالز می‌نویسد: «هیچ کس نه ظرفیت طبیعی بزرگ‌تر خود را سزاوار است و نه استحقاق جایگاه مقبول‌تری در جامعه دارد».

آنهایی که مورد لطف طبیعت قرار گرفته‌اند، هرکسی که باشند، فقط از شانس و بخت خوب خود منتفع می‌گردند آن هم در زمینه‌هایی که موقعیت افرادی که شکست خورده‌اند و موقعیتی نیافته‌اند، برای ایشان فراهم گردد.

در نتیجه دیگر تساوی خواهان لیبرال پرنفوذ نیز دیدگاه مشابهی را مطرح می‌کنند و می‌گویند که نظریه عدالت اقتصادی، نیازمند آن است که مردم مقادیر متفاوت از ثروت را داشته باشند چرا که ایشان ظرفیت‌های ذاتی متفاوتی برای تولید آنچه که دیگران می‌خواهند، دارند و یا به صورت متنوعی از شانس بهره‌مند شده‌اند. به صورت مشابهی هرستین و مورای بیان می‌دارند که به صورت عقلانی، موهبت یافتن خود یک موهبت است و هیچ کس لیاقت آن را ندارد. پاداش‌های مالی و اجتماعی که به عنوان یک هدیه و عطیه، به دلایلی که می‌توان به راحتی آنها را غیرمنصفانه نامید، و به افراد تعلق می‌گیرد در طول زمان رو به افزایش و فزونی است. از دیدگاه ایشان، دارایی‌های طبیعی نظیر هوش و استعداد موجودی مربوط به بخت و شانس کور و بی‌خرد است و هر تدبیر و تمهید توزیعی که چنین دارایی‌هایی را پیگیری می‌کند، قائم بر یک رجوع و توسل به سزاواری و شایستگی نیست. بنابراین تفاوت اصلی و بنیادین بین جان رالز از یک‌سوی و هرستین و مورای از سوی دیگر در این است که توزیع هوش و استعداد و یا دیگر موهبت‌های طبیعی به طور اخلاقی بر پایه ترجیح فردی عمل نمی‌کنند ولی به طور اخص به چگونگی منافع اقتصادی این توزیع که باید توزیع شود گرایش دارند.

برخلاف جان رالز که اعتقاد بر آن دارد که توزیع اقتصادی باید برای برآوردن حداقل نیک‌بختی عمل کند. دیدگاه هرستین و مورای بر این است که تمرکز باید نه روی نخبگان و نه روی طبقه پایین جامعه باشد، بلکه باید روی اکثریت جامعه آمریکایی‌ها باشد.

مانند ایراد جان رالز به برابری فرصت، بحث مطروحه در منحنی زنگوله‌ای بر این باور استوار است که اصولاً نابرابری طبیعی وجود دارد. به عنوان مثال هرستین و مورای بیان می‌کنند که نابرابری در موهبت‌ها، از جمله هوش و استعداد یک واقعیت است. تلاش برای وانمود کردن اینکه نابرابری در واقعیت وجود ندارد به فاجعه منجر خواهد شد. برخلاف جان رالز نقش بنیادی که هرستین و مورای به باور به نابرابری طبیعی نسبت می‌دهند عمیقاً شناخته شده و پاسخ‌هایی را به انتقادات بسیاری که به منحنی زنگوله‌ای وارد شده، داده‌اند. این حملات به منحنی زنگوله‌ای بسیار محکم و متقن و متقاعدکننده بوده و به تقویت انتقادات مطروحه در خصوص نابرابری طبیعی منجر شد.

از نظر منتقدین، نابرابری در بین آمریکایی‌ها (در جامعه آمریکا) که در ربع قرن اخیر گسترش یافته غیرقابل اجتناب است. با توجه به طبیعت و فطرت انسان‌ها و با توجه به طبیعت بازار و به خاطر طبیعت جامعه مدرن آمریکایی‌ها که به‌لزوم به نژادها و گروه‌های مختلف اجتماعی تقسیم می‌شوند، فلسفه منحنی زنگوله‌ای مردود است. تحقیقات نشان داده که طبیعت نه سطح نابرابری در آمریکا را تعیین می‌کند و نه اینکه کدام‌یک از آمریکایی‌ها اساساً مصون و دارای امتیاز ویژه یا غیرمصون و بدون امتیاز ویژه باشند را تعیین می‌کند. آنچه که تعیین‌کننده است درواقع همان، شرایط اجتماعی و سیاست‌های ملی و داخلی است. نابرابری به این مضمون و ترتیب و از این زاویه می‌تواند مطرح شود.

این نظریه درخصوص نابرابری براساس طرح و الگو نه تنها منحنی زنگوله‌ای بلکه در حالت کلی این فرضیه را که نابرابری‌های طبیعی وجود دارند، به‌تبع آن ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها را زیر سؤال برده و به چالش می‌کشد. هسته و درون‌مایه نابرابری براساس طرح و الگو در نوع خود پیچیده است. فیشر بین دو بعد طرح نابرابری از طریق یک استعاره تمایز قائل شد. تصور اینکه رتبه‌بندی در یک جامعه بسان یک نردبان است. یک مسئله این است که چرا برخی از افراد روی یک پله بالاتر خود را نگه می‌دارند درحالی‌که برخی از افراد روی یک پله پایین‌تر خود را نگه می‌دارند. کسانی که به نابرابری‌های طبیعی اعتقاد دارند بر این باور هستند که موهبت‌های طبیعی دست‌کم نقشی در جایگاهی که فرد را نگه می‌دارند، ایفا می‌کند. مسئله دیگر این است که چرا برخی از جوامع نردبان‌های بلند و باریک دارند، نردبان‌هایی که فواصل عظیمی بین پله‌های پایین و بالا دارند و بنابراین در بالای آن برای افراد کمی جا وجود دارد، درحالی‌که جوامع دیگر نردبان‌های کوتاه و پهن دارند به‌صورتی که فاصله کمی بین بالا و پایین وجود دارد و جای زیادی برای بسیاری از مردم در بالا وجود دارد.

مبحث نابرابری براساس طرح و الگو به این می‌پردازد که هم امکان رفتن به پله‌های پایین‌تر و بالاتر است و هم اینکه تمایز بین پله‌ها تابعی از سیاست‌ها، رسوم و ساختارهای اجتماعی و سیاسی است.

هرستین و مورای برای مثال تأیید می‌کنند که جوامع می‌توانند نردبان‌ها را به

طرق مختلف ساختاربندی کنند. کتاب ایشان یک دلیل برای ساختاربندی این نردبان‌ها از یک راه نسبت به راه دیگر است. ساختار اولیه ایراد ایشان به باور داشتن نابرابری‌های طبیعی در بخشی از کتاب *نابرابری براساس طرح و الگو* بیان شده است. چرا برخی از افراد پیش می‌روند و برخی دیگر عقب می‌مانند؟ به‌طورقطع، موهبت ژنتیکی ایشان در این زمینه تأثیرگذار است. بلندقد بودن، خوش‌قیافه بودن، سلامت بودن، مرد یا زن بودن و یا سفیدپوست بودن به موفقیت کمک می‌کند. تمام یا بخشی از این ویژگی‌ها به‌صورت ژنتیک مشخص می‌شوند. با وجود این، در جوامع مختلف، در حدی که ساختار جامعه اجازه بدهد، برخورداری از این ویژگی‌ها می‌تواند به یک مسئله خوب یا بد مبدل شود. به‌این ترتیب دیده می‌شود که در یک جامعه خاص هرقدر شخص خوش‌قیافه‌تر باشد، از ارج و احترام بیشتر برخوردار می‌شود. به همین ترتیب دیده می‌شود که در جوامعی، سفیدپوست بودن می‌تواند عامل برتر شمرده شدن باشد. به‌عبارت دیگر، موضوع ایراد این است که برخی خوش‌اقبال‌ها از داشتن پاره‌ای از موهبت‌های طبیعی سرچشمه می‌گیرند و به موهبت‌هایی که به طبیعت ارتباط ندارند، مرتبط نیستند. در چنین مواردی میزان خوش‌اقبالی به این موضوع بستگی دارد که جامعه چگونه و با چه معیارهایی موهبت‌های مورد بحث را ارزیابی می‌کند. به‌این ترتیب، آنچه که جان رالز و دیگران از آن با عنوان نابرابری‌های طبیعی در هوش و مهارت‌ها نام می‌برند، به‌واقع انواع مختلف نابرابری‌های اجتماعی‌اند.

منطق موضوع این است که ارزیابی‌های مربوط به چه‌چیز مزیت است و چه‌چیز مزیت نیست، نیازمند مکانیزمی برای ارزش‌دهی است و تمامی چنین مکانیزم‌هایی اجتماعی‌اند، بنابراین هر ادعایی درخصوص نابرابری در توزیع مزایا و معایب نیز به‌لزوم اجتماعی خواهند بود. نابرابری‌های طبیعی به‌دلیل اینکه برخی از انواع استانداردهای طبیعی ارزش را پیش‌فرض می‌گیرند و چنین استانداردهایی نیز وجود ندارد غیرممکن هستند.

این ایراد کلی به نابرابری‌های طبیعی به‌وضوح در دیدگاه مربوط به رابطه بین نژاد و ضریب هوشی که در کتاب *نابرابری براساس طرح و الگو* از آن دفاع شده بیان گردیده است. نظریه جنجال‌برانگیز ارائه شده به‌وسیله فیش این است که موقعیت گروه‌های نژادی در جامعه بیشتر تعیین‌کننده میزان هوش اندازه‌گیری شده است تا حالت عکس.

به گفته فیشر گروه‌های نژادی در طبقات پایین‌تر بیشتر تمایل دارند فقیر محسوب شوند، چرا که جایگاه آنها در نهایت به محرومیت اقتصادی اجتماعی و تبعیض نژادی منتهی می‌شود. هریک از این موارد کاربرد اندازه‌گیری هوش را زیر سؤال می‌برند.

این توضیح با دو مثال شناخته شده و معروف ضریب هوشی مهاجران به ایالات متحد آمریکا در دهه ۱۹۲۰ و تفاوت‌ها در هوش اندازه‌گیری شده بین گروه‌های نژادی مشابه در کشورهای مختلف، سازگاری دارد. در طول جنگ جهانی اول و در دهه ۱۹۲۰ در آغاز فراگیر شدن آزمون‌های هوش استاندارد، متخصصان برجسته که معروف‌ترین آنها اچ. اچ. گودارد بود، به نقل از برخی نتایج، مشاهده کردند که مهاجران یهودی ضریب هوشی بسیار پایینی دارند. با نگاه به گذشته، این نتایج بسیار تعجب‌برانگیز بود. اگرچه مدافعان آزمون ضریب هوشی از قبیل هرستین و موری هرگونه رابطه آن را با مباحث خود تکذیب کردند ولی این ناسازگاری چالش بزرگی برای ایشان به حساب می‌آمد. آنچه که اکنون به ذهن می‌رسد این است که هم توانایی‌های شناختی نسبی سریع‌تر از آنچه که هرستین و موری فکر می‌کنند تغییر می‌کنند و هم برآوردهای موجود از آنها کمتر از آنچه که فکر می‌کردند، قابل اعتماد است.

یک تحلیل سیستماتیک از نتایج اچ. اچ. گودارد و برایهام حاکی از آن است که به‌جای به‌کارگیری آزمون‌های ضریب هوشی با هدف کشف ضریب هوشی مهاجران یهودی این محققان فرض را بر آن قرار دادند که این مهاجران ضریب هوشی پایین دارند و آزمون‌هایی با قصد تأیید کردن این فرضیه طراحی و اجرا نمودند. فیش در کتاب *نابرابری براساس طرح و الگو* به این مثال معروف یک رویکرد متفاوت داد. فرض کنیم نتایج آزمون ضریب هوشی در دهه ۱۹۲۰، به‌جای اینکه به‌صورت جعلی معتبر شناخته شود، واقعی باشد. چه‌چیزی می‌تواند اختلاف بین نتایج برای آزمون‌گیرندگان از یهودیان در حال حاضر و پس از آن را توضیح دهد. در سال‌های دهه ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ مهاجران یهودی بسیار فقیرتر بودند و در محل‌های معینی از حومه شهرها جداسازی شده نگهداری می‌شدند و از دسترسی به خدمات عمومی، مؤسسات و مشاغل تخصصی محروم بودند و در مجموع به‌شدت تحقیر شدند.

در زمانی که در ایالات متحد آمریکا هنوز تفکرات ضدیهود از بین نرفته بود،

هیچ‌چیز قابل مقایسه با امروز نبود. تفسیری که به‌وسیله نویسندگان کتاب *نابرابری براساس طرح و الگو* انجام شده این است که موقعیت اجتماعی خفیف و پست مهاجران یهودی، نتایج ضعیف ایشان در آزمون‌های ضریب هوشی را توجیه می‌کند و زمانی که موقعیت و منزلت اجتماعی ایشان بهبود یافت آزمون‌های ضریب هوشی ایشان نیز نتایج بهتری را نشان داد. این نتیجه‌گیری به‌وسیله مقایسه‌های بین کشورها نیز تأیید شده است. درخصوص فرضیه فیشر، مثال کره‌ای‌ها را در نظر بگیرید. کره‌ای‌ها در ایالات متحد آمریکا به عنوان گروهی که در آزمون‌های ضریب هوشی نمرات خوبی بالاتر از میانگین را کسب کرده‌اند شناخته می‌شوند. امتیازات ایشان عموماً با امتیازات آمریکایی - ژاپنی‌ها قابل مقایسه است. این مسئله عمیقاً با امتیازات ضریب هوشی کره‌ای‌هایی که در ژاپن زندگی می‌کنند در تضاد است. در ژاپن، کره‌ای‌ها از آزمون‌های استاندارد نتایج ضعیفی کسب می‌کنند. تفاوت در چیست؟ در ژاپن، کره‌ای‌ها از وضعیت اجتماعی سطح پایینی برخوردارند. کودکان کره‌ای اغلب در مدارس جداسازی شده درس می‌خوانند و از اکثریت جامعه ژاپنی دور نگاه داشته می‌شوند. ایشان از نظر اقتصادی به عنوان یک گروه ضعیف شناخته شده‌اند. نکته در اینجا است که مانند حالت مهاجران یهودی که در ابتدای قرن از بخش شرقی اروپا مهاجرت نمودند، نتایج آزمون‌ها در میان کره‌ای‌های مقیم ژاپن نیز پایین بود و این نتیجه تابعی از شرایط آنها در جامعه ژاپن بود.

به‌عنوان یک انتقاد، می‌توان گفت چگونه می‌توان هوش اندازه‌گیری شده را همان‌طور که توسط هرستین و مورای معرفی شد به‌درستی شناخت. این انتقاد دو ادعای مرتبط به هم را که کاملاً به موضع منفی درخصوص ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها وجود دارد را تقویت می‌کند. ۱. ضریب هوشی هر فرد را نمی‌توان با یک عدد تنها بیان کرد. ۲. توزیع ضریب هوشی در بین گروهی از مردم را نمی‌توان با منحنی زنگوله‌ای نشان داد.

این دیدگاه که ضریب هوشی توان توضیح‌دهی مناسب و قابل قبولی دارد، از مشاهده و حس مشترکی که مردم را می‌توان باهوش نامید و اینکه برخی نسبت به برخی دیگر باهوش‌تر هستند، منبعث شده است. هرستین و مورای کتاب خود یعنی *نمودار زنگوله‌ای* را بادقت، با این مدل مشاهدات آغاز کردند. لغت هوش برخی چیزها را

واقعی توصیف می‌کند و از فردی به فرد دیگر متفاوت است و به همان قدمت و فراگیری در دنیاست که هر دانش دیگری درخصوص وضعیت انبای بشر دارد. مشکل جامعه‌شناسان نیز درواقع از همین نقطه یعنی تغییر دیدگاه از این مشاهده و حس مشترک به این ایده که هوش را می‌توان اندازه‌گیری کرد، شروع می‌شود.

اگرچه هرستین و مورای تصدیق کردند که مفهوم هوش در حال حاضر دامن‌های از مفاهیم مرتبط با رقابت را به‌وجود می‌آورد، ایشان به ادراکی که از آیین کلاسیک روان‌شناسی، که هوش را به‌عنوان یک توانایی ذهنی کلی می‌انگارد که بیشتر از آنکه به‌عنوان انواع واقعی از دانش اکتسابی یا به‌عنوان موضوعی مربوط به فراوری اطلاعات شناخته شود، جنبه‌ای ساختاری را در نظر گرفتند.

با پیروی از چارلز اسپیرمن ایشان این عامل ذهنی را «g» نام نهادند، و به‌نظر می‌رسد «g» را به‌عنوان یک ظرفیت کلی برای استنتاج کردن و به‌کار بردن روابط حاصل از تجربیات در نظر می‌گیرند. برخی از روان‌شناسان برجسته امروزی ادراک دیگری از هوش را مورد توجه قرار دادند. به‌عنوان مثال هوارد گاردنر یک مدل چندبعدی از هوش را توسعه داد که تحرک بدنی، درک زبانی، موسیقایی، منطقی - ریاضی، طبیعی و ... را دربرمی‌گرفت. هوارد گاردنر چنین بیان داشت که هوش در نمودار زنگوله‌ای به‌مثابه جعبه سیاه عمل می‌کند که نیازی نیست درخصوص آن توضیحی داده شود و می‌تواند از یافته‌های مدرن امروزی چشم‌پوشی کند.

برای هرستین و مورای، «g» عاملی است که به‌وسیله تمام آزمون‌های استاندارد اندازه‌گیری می‌شود منطق مسئله در اینجاست که برخلاف ابعاد و جنبه‌های مجزای هوش مانند خلاقیت که در مدل هوارد گاردنر تعیین و مشخص شده به‌نظر می‌رسد «g» نقطه کانونی تمام آزمون‌های استاندارد شده است. این مسئله برای ایشان چنین ادامه می‌یابد که امتیازات هر آزمون، ارزشی در اندازه هوشی دارد. تصور هوارد گاردنر بر این است که باور به «g» یک عمل و حرکتی ناشی از اعتقاد است.

چرا روی هوش، نظارت و بررسی آن، به‌عنوان یک توانایی منفرد بشری پافشاری می‌شود؟ پاسخ صریح و روشن به این سؤال این است که این دیدگاه هوش را نسبت به

اندازه‌گیری آن در افراد و کمیت بخشیدن به آن با یک عدد ملموس‌تر می‌کند. هرچه برای هوش ابعاد بیشتری قائل شویم کار کمیت‌بخشی به هوش و رتبه‌بندی ضریب هوشی در میان افراد مختلف، مشکل‌تر می‌شود. از نقطه‌نظر هوارد گاردنر باید به‌جای ضریب هوشی به نماگرهای هوش روی آوریم، این ادعا که هوش یک مقوله چندبعدی است و به‌وسیله یک عدد تنها قابل بیان نیست. به این اصل که توزیع هوش اندازه‌گیری شده در یک جامعه معین به شکل یک منحنی زنگوله‌ای است ایراد وارد می‌کند. اگر بیان جان رالز در توصیف فرض‌های وی در مورد توزیع مواهب ملاک قرار بگیرد، می‌توان فرض کرد که مشکل خاصی از توزیع دارایی‌های طبیعی وجود دارد که این شکل مشابه دیدگاه هرستین و مورای در مورد توزیع ضریب هوشی است. حال اگر پذیرفته شود که توزیع دارایی‌های طبیعی چندبعدی باشد، ترتیب توزیع مفروض در بخت‌آزمایی توزیع دارایی‌های طبیعی در الگوی جان رالز غیرممکن به‌نظر می‌رسد. تنها راه معقول برای حفظ فرضیه جان رالز تشخیص و شناخت برخی از روش‌های طبیعی است که تنوع وسیعی از دارایی‌های طبیعی، مواهب و تفاوت‌ها را مبنا قرار می‌دهد.

۳-۸ دو موضوع دیگر درخصوص طبیعت و عدالت

این موضوع که نابرابری‌های طبیعی وجود ندارد باید به‌دقت از دو جستار مهم دیگر درخصوص عدالت تشخیص داده شود. موضوع اول گستره عدالت را مدنظر دارد. آیا زمانی که عملکرد طبیعت اثرات ناخوشایند برجای می‌گذارد، با بی‌عدالتی روبه‌رو هستیم؟ یا از نقطه‌نظر دیگر آیا گستره عدالت محدود به دربرگرفتن آداب و رسوم و عملکردهای اجتماعی است؟ این سؤالات دامنه‌ای از پاسخ‌ها را دربردارد که هیچ موردی در تردید و رد کردن نابرابری‌های طبیعی باقی نمی‌گذارد.

از آنجاکه موضوع عدالت تساوی‌خواه به نابرابری محدود می‌شود. آنگاه این مورد به‌صورت منطقی از این نظر تبعیت می‌کند که گستره عدالت مساوات‌گرا به طبیعت عمومیت و گسترش نمی‌یابد.

این مسئله با پیگیری کردن این موضوع که عدالت مساوات‌گرا به‌طور کامل فضای آنچه عدالت است را پر می‌کند ضدشهودی است. درواقع موضوع عدالت بیش از برابری

را شامل می‌شود. به‌خصوص آنکه آزادی و اجتماع از ارزش‌های ساختاری عدالت هستند. این ارزش‌های دیگر عدالت برای این امکان منطقی که گستره عدالت به طبیعت گسترش می‌یابد حتی اگر ارزش برابری چنین نباشد، منظور می‌شود. جستار دیگری که در این زمینه مطرح می‌شود این است که کدام دامنه عدالت محدود به اصلاح و رفع کردن بدقابالی‌هاست. در اینجا ایده اصلی این است که نابرابری‌ها در صورتی که ریشه در انتخاب و گزینه‌های فردی داشته باشند قابل تعدیل شدن هستند ولی در صورتی که نتیجه بدقابالی باشند قابل تعدیل نیستند. یک حس روشن وجود دارد که این دیدگاه راهی برای بازنگری رابطه بین عدالت و طبیعت باز می‌کند. طبیعت معمولاً در صدد است که چیزی فراتر از کنترل بشر باشد. پس منطق آن است که تأثیرات طبیعت را موضوعی مربوط به خوش‌شانسی و یا بدشانسی و نه گزینه‌ای و انتخابی بدانیم و به دلیل آنکه دامنه عدالت به بدشانسی متصل خواهد شد، اثرات و تبعات مضر و مشکل‌ساز طبیعت مشمول گستره عدالت می‌شود.

۴-۸ عدالت تساوی‌خواهان بدون نابرابری طبیعی

هدف عمده در این مقاله حفظ مفهوم برابری فرصت‌ها در کل از ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها به‌وسیله آشکار کردن نقص و اشکال در فرضیه اساسی آن است. ممکن است برای بسیاری هم‌نظری با نظر جان رالز مبنی بر اینکه نابرابری طبیعی وجود دارد، به‌نظر عجیب برسد. نظریه جان رالز در خصوص عدالت به‌صورت یک چالش در برابر نابرابری‌های طبیعی و اجتماعی به حساب می‌آید. آنچه یک نظریه عدالت باید قانونمند سازد نابرابری‌ها از منظر زندگی بین شهروندان است که خود ناشی از موقعیت‌های شروع زندگی، کسب منافع طبیعی و نتایج حاصل از رویدادها و اتفاقات تاریخی است. سایر تساوی‌خواهان لیبرال سعی بر آن داشتند که موقعیتی برای دیدگاه‌های خود در خصوص عدالت تساوی‌خواه فراهم سازند و این کار را با نشان دادن اینکه نظریات ایشان رهیافت بهتری نسبت به نظریات جان رالز در خصوص عدالت و مبحث نابرابری‌های طبیعی و اجتماعی دارد. ولی در اصل چه تفاوت ذاتی و واقعی بین رویکردی که جان رالز ارائه داده است و آنچه که در این مقاله مطرح شده وجود دارد؟

به جرئت می‌توان گفت رویکرد جان رالز در پاراگراف زیر از کتاب یک نظریه عدالت کاملاً گویا و شفاف و صریح ارائه شده است.

توزیع طبیعی (هوش و استعدادهای طبیعی) نه عدالت و نه بی‌عدالتی است. این مسئله که افراد در جامعه در یک موقعیت خاص متولد می‌شوند هم بی‌عدالتی نیست. این موارد تنها حقایق طبیعی هستند آنچه که از آن به عدالت و یا بی‌عدالتی تعبیر می‌شود چگونگی برخورد سازمان‌ها و مقامات با این حقایق و واقعیت‌هاست. این پاراگراف منطقی را که در ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها وجود دارد به‌خوبی در خود جای داده است.

اگر نابرابری طبیعی وجود نداشته باشد، نیازی به یک علت مستقل برای مکمل شدن نقاط ضعف فرصت‌های برابر، با توجه به نابرابری عامل طبیعی، نیست. مدل سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک ایدئال تنظیمی به‌عنوان یک نظریه تساوی‌خواهان که ابعاد چندگانه انصاف که در دومین اصل عدالت جان رالز وجود دارد پیشنهاد می‌شود که البته تمام اینها در چارچوب آشنای برابری فرصت‌ها مطرح می‌شوند.

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از تکذیب و نادیده انگاشتن وجود نابرابری طبیعی حاصل می‌شود این است که این مسئله موجب خواهد شد که تمام مزایا و منافع در جامعه مدنی از پایه و اصل اجتماعی منبعث شوند. از نقطه‌نظر یک ایدئال تنظیمی این به معنی آن است که هر آنچه و هرکسی که از یک مزیت بهره می‌برد، همواره به نوعی از یک گزینه اجتماعی بهره‌مند است. در اصل نابرابری‌ها به‌دلیل تدبیر و طرح به‌وجود می‌آیند. نظر به اینکه نابرابری‌ها به‌دلیل تدبیر و طرح هستند، جوامع مدنی مختلف به‌صورت ذاتی گزینه‌های مختلفی را انتخاب می‌کنند که به‌حق شقوق گوناگون و متغیری را در پی دارند (این تدبیر طرح ممکن است آگاهانه نباشد ولی در عوض می‌تواند در طول زمان به‌عنوان عرف و سنت مطرح شود).

۵-۸ رویکرد اقلیت آسیب‌پذیر

پافشاری بر اینکه تمام نابرابری‌ها براساس طرح مورد ملاحظه قرار گیرند روی نقش ایدئال تنظیمی فرم و ماهیت آن الگو متمرکز است.

تمام نابرابری‌ها نسبی هستند. مسئله‌ای که در ارتباطات بین همه افراد و نه در بین افراد خاص نهفته است. از این دیدگاه، نابرابری‌ها براساس طرح عمدتاً بازتاب تنش و کشمکش بین گروه‌های عمده اکثریت و گروه‌های کوچک اقلیت است. چگونه باید یک تساوی خواه نابرابری‌ها براساس طرح را در سایه این کشمکش و بحران‌ها ببیند؟

اگرچه این کشمکش‌ها و تنش‌ها برای بخش وسیعی از گروه‌های اقلیت شامل فقرا، اقلیت‌های مذهبی و ناتوانان وجود دارد ولی بارزترین زمینه چنین تنش‌هایی در برخورد با اقلیت‌های نژادی وجود دارد. اقلیت‌های نژادی عموماً به‌عنوان گروه‌هایی که از مشکلات نژادی، به‌دلیل ویژگی وضعیت اقلیت بودن رنج می‌برند، شناخته می‌شوند. در اینجا باید به مسئله نژاد اشاره‌ای کنیم تا بتوان از جنبه و دیدگاه یک ایدئال تنظیمی بین دو راهکار عمومی درخصوص اینکه چگونه یک جامعه تساوی خواه باید برای تعیین الگوی مشخص خود جهت توزیع مزایا و معایب نابرابری‌های اجتماعی منتج از آنها عمل کند تمایز قائل شد.

وقتی وجود نابرابری‌های طبیعی به‌صورت یک امکان فرض می‌شوند، نابرابری‌های تجربه شده برای گروه اقلیت به تفاوت‌های طبیعی بین اقلیت و اکثریت منتسب می‌شوند و شاهی بر این موضوع نیز مبحث **ضریب هوشی** است.

رویکرد اول، زمانی پیش گرفته می‌شود که یک نژاد در یک جامعه خاص سهمی از مزایا و معایبی را که متناسب با تعداد کل آنها در جامعه است به‌دست می‌آورد. عدم مزیت نژادی از این رویکرد از آنجا ناشی می‌شود که آن نژاد خاص سهم کمتری را از آنچه که استحقاق اوست به‌دست می‌آورد. این رویکرد (عکس آن را رویکرد استحقاق متناسب می‌نامم) با نتایج شهودی ما در برخی یافته‌های آماری به‌خوبی مطابقت دارد. برای مثال نرخ‌های بالای فقر را در بین آمریکاییان آفریقایی تبار در نظر بگیرید. در سال ۱۹۹۶، ۲۹/۶ درصد از این گروه در فقر به‌سر می‌بردند و این در حالی بود که این گروه تنها، ۱۲/۷ درصد از کل جمعیت ایالات متحد آمریکا را تشکیل می‌دادند. همچنین در سال ۱۹۹۰، ۲۳۰۰۰ نفر از مردان آمریکایی آفریقایی تبار درجات عالی تحصیلی را کسب کردند درحالی‌که در آن زمان ۲۲۸۰۰۰ نفر از ایشان زندانی یا در حال سپری کردن دوره کارآموزی در زندان و یا به قید ضمانت آزاد شده بودند. نسبت ۱ به ۹۹ در بین

ایشان قابل مقایسه با نسبت ۱ به ۶ برای مردان سفیدپوست است. به نظر می‌رسد این یافته‌ها تلویحاً این دیدگاه که سهم آمریکاییان آفریقایی‌تبار از مزایای اجتماعی متناسب با تعدادشان است را رد می‌کند.

اگرچه رویکرد استحقاق متناسب با عدم مزیت نژادی منطقی‌تر به نظر می‌رسد، این روش از برخی نقص‌ها و کاستی‌ها رنج می‌برد. بدون شک جدی‌ترین نقص این است که این روش گونه‌ای روش قابل تشخیص را برای تعریف مفهوم نژاد پیش‌فرض قرار می‌دهد. با توجه به اهمیت تفاوت‌های نژادی که پایه ژنتیک دارند، این نقش قانون است که در ساخت و تشکیل تفکرات نژادی یا دیگر موضوعات بحث‌برانگیز که در آن نژاد در موارد قانونی برای حمایت از وضعیت یا تغییرات اجتماعی مورد توجه قرار گرفته، بازسازی شده است. یک نقص دیگر بر رویکرد استحقاق متناسب این است که این رویکرد از آنچه که به‌طور اعم پیش‌فرض می‌شود که فرم‌های درخشان و مشهور از معایب نژادی باشند، چشم‌پوشی می‌کند. برای مثال تفکرات ضدیهود را در آمریکا در نظر بگیرید. تحت رویکرد استحقاق متناسب، این مسئله که اگر یهودیان آمریکایی از سهمی از مزایا و منافع در جامعه آمریکا برخوردار باشند که به‌طور متناسب بزرگ‌تر و بیشتر از میزان مجاز برابر با تعداد آنهاست، یک عدم مزیت نژادی نیست. در نهایت باید توجه داشت که این رویکرد با استدلال و مباحثات عمومی کلی درخصوص مدل سه‌بعدی در کشمکش و تضاد است.

برخی از چیزها باید بر یک مبنای رقابتی توزیع شود و در نتیجه هر فردی به‌طور مساوی نمی‌تواند از سهم متناسب از آنها بهره‌مند شود.

رویکرد دیگر به زیان‌ها و شرایط نامساعد نژادی (که من آن را رویکرد اقلیت آسیب‌پذیر می‌نامم) با تصور تساوی خواهان که مدل سه‌بعدی را برای فرصت‌های برابر به‌عنوان یک ایدئال نظارتی و تنظیمی ارائه می‌دهد، سازگاری دارد.

ایده اصلی و ریشه‌ای این است که چون تمام نابرابری‌ها در توزیع زیان و شرایط نامساعد و منافع اجتماعی است و این نابرابری‌ها اصالتاً و ذاتاً تابعی از مکانیزم‌های الگو و طرح بر پایه اندیشه عوام و مردم‌پسند و دیدگاه اکثریت است، اقلیت آسیب‌پذیر باید از ارزش‌گذاری‌های اجتماعی که تبعات و اثرات غیرمتجانس و نامتناسب دارند محافظت شوند.

زیان‌ها و شرایط نامساعد نژادی زمانی رخ می‌نماید که تعصب پیش‌داوری نژادی علیه یک اقلیت آسیب‌پذیر گزینه‌های اجتماعی در خصوص ارزش‌گذاری و طراحی برای آنچه که منافع و زیان‌ها را شکل می‌دهد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای روشن‌تر ساختن منظور تعریف زیر در خصوص تعصب و پیش‌داوری نژادی کفایت می‌کند.

تعصب و پیش‌داوری نژادی چنین است که دربرگیرنده احساسات، ارزش‌ها و باورهایی است که به یک یا چند طریق مصالح و وابستگی‌های یک فرد را صرفاً به خاطر نژاد وی محدود کرده و کاهش می‌دهد.

عداوت و بغض نژادی نیز در میان چنین رفتارهایی جای می‌گیرد ولی باید فرم‌های محدودتر تعصب و پیش‌داوری نیز شناسایی شوند. برای مثال بی‌تفاوتی معمولی و ساده به مشکلات و گرفتاری‌های افراد تنها به خاطر نژادشان گونه‌ای از این تعصبات و پیش‌داوری‌های نژادی است. همچنین باورهای بی‌اساس و بی‌پایه و استنباط و فرضیات در مورد کیفیت و توانایی‌های ذهنی و عقلی کمتر برای چنین گروهی از افراد از یک تیره و نژاد خاص نیز در این گروه قرار می‌گیرند. تعصب نژادی تنها یک رفتار نیست بلکه مجموعه‌ای از آنها را دربرمی‌گیرد که از طریق بستگی آنها با ایده‌ها و رفتارهایی که علایق و دلبستگی‌های افراد در گروه‌های خاص نژادی کمتر از سایر گروه‌های نژادی اکثریت، به حساب می‌آورد مشخص می‌شود. ولی این ذکر علت شرایط نامساعد نژادی بدون یک تعبیر و تفسیر از اقلیت‌های آسیب‌پذیر منفرد که در مقابل گزینه‌های اجتماعی در خصوص طرح و الگوی مزایا و زیان‌ها قرار دارند، کامل نیست. بدیهی است این بینش که افراد و اقلیت‌های خاصی در مقابل اقلیت‌های مقتدر آسیب‌پذیر هستند ریشه در نظریه سیاسی دارد.

مسئله به این سادگی نیست که اکثریت به دنبال اجرای نیات و خواسته‌های خود است. درواقع مسئله درخصوص وارد شدن تعصب به اجرای آن خواسته‌ها و نیات است. شاید معروف‌ترین تعبیر قانونی در قضیه هارلن استون در سال ۱۹۲۸ بود وقتی که وی به رسیدگی قضایی بیشتر قانونگذاری در زمانی که تعصب در برابر اقلیت‌های منزوی و گسسته از هم وجود داشت رای داد. استدلال وی این بود که اگرچه ممکن است گونه‌های مختلف تعصب هر نوع از گزینه‌های اجتماعی را در مورد منافع و زیان‌ها وارد

کنند، اقلیت‌ها نسبت به تعصب موجود نزد اکثریت، زمانی که برخی تعبیرات از اصول و مضامین موجود در حکومت اکثریت پایه و اساس برای دستیابی به تصمیم‌ها درخصوص الگوی نابرابری‌هاست، آسیب‌پذیرند.

رویکرد اقلیت آسیب‌پذیر به شرایط نامساعد نژادی فرض را بر آن قرار می‌دهد که نژاد یک مفهوم روشن و قابل درک است. این فرضیه در هر حال تضادی با شکاکیت در مورد خاستگاه‌های تفاوت نژادی ندارد. اکنون شنیدن فراخوان‌ها برای کنار گذاشتن به یک‌باره مفهوم نژاد به ویژه در ایالات متحد امری رایج و متعارف خواهد بود. اگرچه این فراخوان‌ها به‌طور انکارناپذیری ریشه در جنبش حقوق شهروندی ۱۹۶۰ دارند که توسط مارتین لوتر کینگ هدایت می‌شد، ولی در حال حاضر زمینه‌هایی برای احتیاط در پرداختن بر آن وجود دارد. طبقه‌بندی نژادی به‌طور انکارناپذیری خائنه و دسیسه‌آمیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، و نژاد به‌خودی‌خود یک ساختار اجتماعی است، برخلاف افکار عمومی یک مفهوم مهم از هویت آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار است؛ نژاد از این نقطه‌نظر بخشی از میراث فرهنگی ایشان است که برای معنی بخشیدن به گزینه‌هایی که ایشان در مورد زندگی خود در نظر می‌گیرند به‌کار می‌رود. این پیشینه برده‌داری در کشور یک سد نژادی شکست‌ناپذیر برای سیاهان نیست، ولی میراث روشن‌فکری را از اجداد در بند کشیده شده ایشان به خاطر می‌آورد. آنان شکل و فرم نهایی و واپسین نژادپرستی را سپری کردند. هویت نژادی به وحدت گروه‌های که از نژادپرستی رنج می‌برند، در مقابله با آن کمک می‌کند.

اهمیت هویت نژادی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار بسیار با هویت نژادی سفیدها در ایالات متحد متباین است. همان‌طور که پی ویلیامز بیان نمود که سفیدپوست بودن بی‌نام، خنثی و فراتر از قلمرو نژاد است یک قانون نانوشته به سفیدپوستان اجازه پذیرفتن این مفهوم که نژاد سفید در برج عاج قرار دارد را می‌دهد. دیدگاه خانم پی ویلیامز به این است که منسوخ نمودن و مدنظر نگرفتن نژاد کمتر به معنی هویت سفیدپوستان است چرا که هویت ایشان مقید به آن نمی‌شود، یا حداقل تا حد قابل مقایسه‌ای مقید به آن نمی‌شود.

نکته کلی این است که این فرضیه که نژاد در چارچوب رویکرد اقلیت آسیب‌پذیر به

اثرات نامساعد نژادی اشاره می‌کند، فرضیه‌ای قابل درک است هرچند که فرضیه تفاوت‌های نژادی را الزامی و مبهم نمی‌کند، ولی فقط وضعیت اقلیت آسیب‌پذیر را درخصوص گروه‌بندی، مانند آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، تقویت می‌کند. این امکان وجود دارد که بتوان بین دو قلمرو و حیطه مجزایی که رویکرد اقلیت آسیب‌پذیر در اثرات نامساعد نژادی تلویحات معنی‌داری دارد، تمایز قائل شد.

قلمرو، همان قلمرو و حیطه سیاسی آن است که در بیان رسمی با مواردی که با انتخابات قانونی احراز پست نمایندگی، تصویب قوانین و امثال آن سروکار دارد شناخته می‌شود. موضوعاتی که با مسئله تعصب نژادی برمی‌آیند بسیار پیچیده هستند و مکرراً بحث‌ها و گفت‌وگوهای بسیاری در حال حاضر پیرامون استنباط تلویحات درخصوص برابری سیاسی مطرح می‌شود. سؤالات موجود درباره موضوعات بسیاری از ترفیق رأی دادن نژادی به رابطه بین هویت اجتماعی نمایندگان و کیفیت نمایندگان آنها نشئت می‌گرفت در سطح گسترده‌ای چنین می‌باشد که این موارد از دسته موضوعاتی هستند که درخصوص حقوق سیاسی یا انتخاباتی مطرح می‌شوند.

۸-۶ نتیجه‌گیری

در این فصل نشان دادیم که این باور که نابرابری‌های طبیعی وجود دارند، افسانه‌ای بیش نیست و بنابراین ایراد جان رالز به برابری فرصت‌ها بی‌پایه و اساس است. برابری فرصت‌ها را نمی‌توان با بزرگ‌نمایی نابرابری‌های طبیعی مورد حمله قرار داد چرا که چنین نابرابری‌هایی وجود ندارند. تمام نابرابری‌ها به‌لزاماً اجتماعی هستند. این نتیجه‌گیری زمینه کاری را برای تحلیل جزئی و تفصیلی از یک دامنه از موضوعات مربوط به سیاست اجتماعی با این دیدگاه که مدل سه‌بعدی فرصت‌های برابر به‌عنوان یک ایدئال تنظیمی به کار رود، فراهم می‌آورد.

منابع و مأخذ

- Arneson, R. J. (1989). "Equality and Equal Opportunity for Welfare", *Philosophical Studies* 56: 77-93.
- _____ (1999). "Equality of Opportunity for Welfare Defended and Recanted", *Journal of Political Philosophy* 7: 488-497.
- Brickman, P. D. Coates, and R. Janoff-Bulman (1978). "Lottery Winners and Accident Victims: is Happiness Relative?", *Journal of Personality and Social Psychology* 37: 917-927.
- Carter, A. (2001). "Can We Harm Future People?", *Environmental Values* 10: 429-454.
- Cohen, G. (1989). "On the Currency of Egalitarian Justice", *Ethics* 99: 906-944.
- Fishkin, J. (1983). *Justice, Equal Opportunity, and the Family*, New Haven, Yale University Press.
- Fleurbaey, M. (1995). "Equal Opportunity or Equal Social Outcome?", *Economics and Philosophy*, 11: 25-55.
- _____ (2001) "Egalitarian Opportunities", in *Law and Philosophy* 20, 499-530.
- Goldman, A. (1987). "The justification of Equal Opportunity", In E. Frankel Paul (ed.). *Equal Opportunity*, Oxford: Basil Blackwell.
- Jacobs, Lesley A. (2004). *Pursuing Equal Opportunities: the Theory and Practice of Egalitarian Justice*. Cambridge, UK, New York, USA, Cambridge University Press.
- John, A. (1995). Primary Policy Objectives. In O'Hagan, J. W. (ed.). *The Economy of Ireland- Policy and Performance of a Small European Country*, Gill & Macmillan, Dublin.
- Kershnar, S. "Why Equal Opportunity is not a Valuable Goal", *Journal of Applied Philosophy*, 21: 159-172.
- Levin, M. (2004). Equality of Opportunity. In R. Stewart (ed.). *Readings in Social and Political Philosophy*, Oxford, Oxford University Press, (1986), PP. 270-272.
- Mason, A. (2001). Equality of Opportunity, Old and New *Ethics* 111.
- _____ (2004). "Equality of Opportunity and Differences in Social circumstances", *The Philosophical Quarterly* 54, 368-388.
- Munoz-Dardé, Véronique (1999). Is the Family to be abolished then? *Proceedings of the Aristotelian Society* 99: 37-56. See also J. Schwarz, "Rights of Inequality: Rawlsian Justice, Equal Opportunity, and the Status of the Family", *Legal Theory* 7 (2001), 83-117.
- Neilson, K. (1985). *Equality and Liberty*, Rowman and Allenheld.

- Nozick, R. (1974). *Anarchy, State and Utopia*, Basic Books, New York.
- Olson, M. (1965). *The Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups*. Harvard University Press, Cambridge MA.
- Pojman, L. (1997). On Equal Human Worth: A Critique of Contemporary Egalitarianism. in L. Pojman and R. Westmoreland (eds.) *Equality: Selected Readings* Oxford, Oxford University Press, PP. 282-298; R. Arneson, "What, if Anything, Renders all Humans Morally Equal?", In D. Jamieson (ed.) *Singer and His Critics*, Oxford, Blackwells, 1999b: PP. 103-128.
- Rawls, J. (1975). A Kantian Conception of Equality. In Freeman, S. (ed.) (1999). *John Rawls - Collected Papers*. Harvard University Press: Cambridge MA.
- _____ (1972) *A Theory of Justice*. Oxford University Press: London.
- Sen, A. (1973). *On Economic Inequality*, Clarendon Press, Oxford.
- Sher, G. (1988). "Qualifications, Fairness and Deserts" in N. Bowie, (ed.), *Equal Opportunity*, Westview Press.
- Williams, B. (1962). The Idea of Equality, Reprinted in Williams, *Problems of the Self*, Cambridge, Cambridge University Press, p. 230-249.

فصل نهم

معمای عدالت اقتصادی
در نظریه رالز

مراد پورفتحی

مقاله حاضر برگردانی از مقاله‌ای است با عنوان "A Puzzle about Economic Justice in Rawls' Theory: The Rawlsian Thesis" (Jan F. Narveson) نوشته یان اف ناروسون (http://www.arts.uwaterloo.ca/~jnarveso/articles/Puzzle_in_Rawls'_Theory.pdf) که در فصل دوم کتابی از این مرجع ارائه شده است: http://www.arts.uwaterloo.ca/~jnarveso/articles/Puzzle_in_Rawls'_Theory.pdf این فصل نخستین بار در شماره ۴ سال ۱ (۱۹۷۶) نشریه نظریه اجتماعی و کارکرد *Social Theory and Practice* انتشار یافت و با مجوز ویراستاران در کتاب حاضر درج شده است. مقاله‌ای در همین موضوع در نشست جامعه فلسفه دقیق (Society for Exact Philosophy) دانشگاه واین (Wayne University) در ماه مه سال ۱۹۷۶ ارائه شد و سپس با تفاهم کامل ویراستاران آن مقاله همراه با سایر مقالات ارائه شده در نشست، در مجموعه‌ای با عنوان «رالز در باب توزیع برابر ثروت» "Rawls on Equal Distribution of Wealth" در شماره ۲، در تاریخ ژوئن ۱۹۷۸ در نشریه فیلسوفیا *Philosophia* انتشار یافت. در سایت مشخصات دقیق کتاب وجود ندارد ولی مقاله ناروسون یکی از مقالات معروف در نقد نوشته‌های جان رالز است و به همین دلیل در این مجموعه ارائه شده است.

۹-۱ رساله رالز

شاید مهم ترین ویژگی نظریه عدالت رالز از نظر بینش آزادمنش غربی، سازش آمیخته به نبوغ سرشار و آشکاری باشد که بین دو تقاضای متضاد یعنی تقاضا برای برابری و تقاضا برای نابرابری، برقرار کرده است. واضح است که ما هر دو تقاضا را در جامعه داریم. با وجود این نفس بشر در همه حال رغبت دارد که بگوید تمام افراد بشر برابر خلق شده‌اند و حق دارند در برابر قانون یکسان شمرده شوند، از فرصت‌های برابری برخوردار شوند و موارد مشابهی را تجربه کنند. شاید بشر در عمق وجود خود مایل باشد که تمام کالاهای

اجتماعی قابل تقسیم را به صورت برابر در جامعه توزیع کند تا همه سهم برابری از آن کالاها در اختیار داشته باشند. تردیدی نیست که این خواسته به موارد قابل تملک مادی، مادی درآمد و ثروت، هم کشانیده می شود. این تقاضا را رالز بسیار باشکوه در شروع عمومی عدالت بیان کرده است که بر این اساس مدعی می شود تمام ارزش های اجتماعی، حقوق آزادی و فرصت ها، درآمد و ثروت، و مبانی احترام به خود باید به صورت برابری توزیع شود. از طرف دیگر،^(۱) همه افراد تمایلات مشخصی برای آنچه پول می تواند خریداری کند، دارند و به شدت از اینکه پند عیسی مسیح به اشخاص ثروتمند را بپذیرند که می گوید اگر می خواهی به کمال برسی، هرچه داری بفروش و آن را به ندارها بده گریزان اند، درواقع^(۲) باید اعتراف کرد که در مواقعی افراد مایل اند که از روی چشم و هم چشمی از اطرافیان خود برتر دیده شوند. در هر صورت همه افراد دوست دارند مال خود را، حتی اگر بیش از اموال دیگران است و حتی اگر بیش از نیاز خود این اشخاص است، در تملک داشته باشند. این خواسته را گروهی از نهادهای متفاوت مجری عدالت پشتیبانی می کنند و می پذیرند که بعضی از مردم لیاقت یا حق آن را دارند که در مقایسه با دیگران مال و اموال بیشتری داشته باشند.^(۳) این بخش از خواسته های افراد بشر در چارچوب برداشت کلی رالز که در بالا به آن اشاره شد، در جریان توزیع برابر بودن مگر در مواردی که نابرابری به نفع یک یا همه افراد باشد.^(۴)

اگرچه موضوع تفاوت به صورت مشروط بیان شده، واضح است که هدف این بوده است که نابرابری مجاز شمرده شود و دست کم گهگاه وجود نابرابری پذیرفته شده باشد. برداشت عمومی رالز که به آن اشاره شد، البته، دربرگیرنده برداشتی خاص است که در آن دو اصل متمایز وجود دارد: اصل حق آزادی که براساس آن هرکس باید برای برخورداری از گسترده ترین حقوق پایه حقی برابر و مشابه سایرین داشته باشد^(۵) و اصلی در زمینه نابرابری های اجتماعی و اقتصادی که براساس آن این نابرابری ها باید چنان باشد که در حدی قابل درک انتظار داشته باشیم به نفع همه افراد جامعه است^(۶) و این اصل پس از دقیق تر شدن به اصل معروف اصل تمایز مبدل می شود که به استناد آن نابرابری های اجتماعی و اقتصادی باید چنان سازمان دهی شود که به نفع ضعیف ترین گروه های جامعه باشد.^(۷) این اصل دوم هم بر فرصت برابر و در دسترس بودن امکانات

تکیه دارد که بخش اخیر موضوع بحث مقاله حاضر نیست.^(۸) علاوه بر این شرط معروفی هم وجود دارد که این دو اصل متواترند و ترتیب آنها را نمی‌توان بر هم زد. این شرط سبب شده است که نظریه سازش کاری بیش از پیش تقویت شود زیرا در اینجا مشخص می‌شود که حق آزادی که بشر نسل اندر نسل آن را بسیار عزیز شمرده است، باید به طور مطلق به صورت مساوی در اختیار همگان قرار داشته باشد، در حالی که اصل تمایز بر نابرابری‌های بین مردم حکم براند و این نابرابری‌ها را که مثل نابرابری ثروت است، در حدی نگاه دارد که باز هم برای همه مردم بسیار عزیز شمرده شود.

به طور خلاصه موضوع بحث این است که شهادت داده شود که چنین سازشی کارکرد ندارد و سرانجام نمی‌پذیرد. حاصل چنین سازشی این است که اصول گفته شده به یکی از سه محور زیر ختم خواهد شد:

۱. اصول به صورت سراسری حاکم می‌شود ولی هیچ تمایل پذیرفته شده جمعی برای برابری توزیع ثروت برقرار نمی‌شود. یا

۲. اصول به صورت سراسری در جهت خلاف بند بالا حاکمیت می‌یابد و اندرز عیسی مسیح را شعار خود قرار می‌دهد و حکومت تمام عیار کمونیستی را برقرار می‌کند. یا

۳. از منظر نظری هیچ راه حلی شناخته نمی‌شود و حاصل چنین وضعیتی این خواهد بود که یا هرکس برای خود نظریه‌ای خواهد داشت یا آنکه هرکس نظریه متفاوتی را خواهد پذیرفت.

در زیر به هریک از سه محور بالا پرداخته خواهد شد.

۹-۱-۱ محور یکم

اگر فرض نظم ترتیبی اصول به عنوان یک شرط جدی^(۹) پذیرفته شود، به کلام رالز این دستاورد حاصل می‌شود که حق آزادی تنها برای حق آزادی محدود شده است^(۱۰). حال اگر فرض شود که اصل مورد بحث فقط برای حفاظت از حق آزادی طراحی شده باشد، در آن صورت افراد حق خواهند داشت هرچه دلشان بخواهد انجام دهند بدون آنکه نگران باشند دیگران در کارهای آنها مداخله می‌کنند.^(۱۱) اگر معنای گفتار رالز چنین باشد، اصول رالز باید آزادی اقتصادی را هم شامل بشود. به این ترتیب، کارگزاران

اقتصادی، که بی‌تردید در تمام جوامع، و به‌ویژه در جامعه رالزی مورد بحث، محدودی از آنها وجود خواهند داشت که مایل باشند برای افزایش ثروتشان تلاش کنند. این افراد برای افزایش ثروت خود از فعالیت خریدوفروش استفاده خواهند کرد و با خرید ارزان و فروش هرچه گران‌تر، سود خود را خواهند افزود. اگر فرض آزادی جامعه پذیرفته شده باشد، عمل خریدوفروش این افراد نیز در آزادی تمام صورت خواهد پذیرفت. اگر دستمزد حسن پایین است و دستمزد حسین بالاست، این یک قاعده سرنوشت است و افت‌وخیز زندگی است. هیچ‌کس حسن را از تلاش برای یافتن شغل بهتر یا شغلی که پاداش زیادتری می‌پردازد، منع نمی‌کند. اگر حسن بخواهد می‌تواند خویش‌فرما شود که شاید پول کمتری داشته باشد. در همین راستا هیچ‌کس مانع نمی‌شود که حسین، اگر توان آن را داشته باشد، کم‌فروشی کند. نکته مهم در مورد اصل حق آزادی این است که وقتی به مسائل اقتصادی کشانیده می‌شود، به گفته رابرت نوزیک یک اصل الگودهنده نخواهد بود و اصلی روش‌دهنده خواهد بود. کاربرد اصل سبب محدود شدن روش‌هایی می‌شود که اشخاص ممکن است با استفاده از آنها بخواهند به ثروت برسند ولی هیچ‌یک از این موانع به حد ثروتمند شدن اشخاص کاری نخواهد داشت.

درست برخلاف این وضع، اصل تمایز رالز یک اصل الگودهنده است و درواقع در الگودهی هم بسیار اصرار دارد. در این اصل آورده شده است که فاصله بین پایین‌ترین گروه درآمدی با سایر گروه‌ها باید در حد امکان کاهش داده شود که البته حد نهایی این الگو آن است که هیچ تفاوتی وجود نداشته باشد. نوزیک جدیدترین منتقد در فهرست طولانی منتقدانی است که به این نکته اشاره کرده‌اند که اگر افراد آزاد باشند که هر کار که بخواهند بکنند، حاصل کار اختلال در هر نوع الگویی خواهد بود که شخص نسبت به برقراری آن در جامعه رغبت داشته باشد.^(۱۲)

بنابراین، مسئله این است که اگر به‌راستی اصل حق آزادی به‌عنوان یک پایه باورهای شخص می‌خواهد باقی بماند، شمول حضور اصل به فعالیت‌های اقتصادی فقط می‌تواند به این معنا باشد که شخص مایل است اصل دوم را کنار بگذارد، زیرا هیچ راهی وجود ندارد که وزن‌دهی اجتماعی توزیع ثروت به جانب کم‌درآمدترین گروه‌های جامعه، بدون زیر پا نهادن اصل آزادی اقتصادی با روش‌هایی مانند اخذ مالیات بیشتر، انجام

شود. با وجود این اولویت جدی رالز در مورد تأکید بر این نکته که حق آزادی استفاده از چنین روش‌هایی را منع می‌کند، زیرا حق آزادی را فقط می‌شود برای حق آزادی محدود کرد و محدود کردن حق آزادی برای کسب منافع مادی و اقتصادی مجاز نیست. البته بازتوزیع را با استفاده از ابزارهای اختیاری و داوطلبانه می‌توان انجام داد که شرط آن وجود تعداد کافی افراد داوطلب برای انجام این بازتوزیع است. بدیهی است که اگر مردم بخواهند ثروت خود را به دیگران بدهند، کسی منعی برای آن ندارد و این موضوع در مقاله حاضر مدنظر نیست. موضوع مورد پرسش این است که آیا عدالت مردم را ملزم می‌کند که جهت‌گیری بازتوزیع را به سمت برابری بکشانند یا خیر؟ اگر گفته شود که این الزام وجود دارد، معنای این گفته آن است که ممکن است از مردم خواسته شود برابری را ترغیب کنند و فقط به این حد محدود نشوند که بدانند حرکت در جانب برابری آزاد است. این بدان معنی است که بازتوزیع در مقام یکی از الزامات اجرای عدالت با حق آزادی نامحدود اقتصادی ناسازگار است. به این ترتیب می‌توان گفت که اگر در چارچوب باور جدی به اصل یکم رالز، آزادی اقتصادی پذیرفته شود، دیگر هیچ نهادی را برای پذیرش و اجرای قانونی اصل دوم رالز نمی‌توان ایجاد کرد.

برای جلوگیری از سوء تفاهم، در اینجا مواردی از انتقادات وارد آمده به این بحث را باید ذکر کرد. شاید عده‌ای چنین استدلال کنند که وضع مالیات بر درآمد محدود کردن حق آزادی اقتصادی نیست زیرا این مالیات مردم را از انجام فعالیت‌های قانونی اقتصادی باز نمی‌دارد و فعالیت هرچه باشد، مالیات بر درآمد فقط بخشی از عواید آن را دریافت می‌کند. حال می‌توان اعتراف کرد که این روش از استالینسم به مراتب برتر است و گفته نوزیک را که اخذ مالیات را معادل کار اجباری می‌خواند می‌توان مردود شمرد.^(۱۳) با وجود این، نمی‌توان گفت که اخذ مالیات از هیچ نظر حق آزادی اقتصادی را محدود نمی‌نماید. اگر شخص به مجموعه‌ای از فعالیت‌ها پردازد که هدف آن دستیابی به نتیجه‌ای خاص، مثل تحصیل مقدار خاصی منابع مالی باشد، و در مرحله نهایی که منابع به دست آمد، دولت بر سر شخص نازل شود و رقمی مثل یک‌سوم آن را بدون مجوز شخص اخذ نماید، دولت بدون تردید حق آزادی عمل آن شخص را مخدوش کرده است و این امر حتی در حالتی که دولت تا زمان اخذ مالیات به آن شخص هیچ کاری نداشته

باشد، مصداق دارد. فعالیت‌های انسان‌ها با هدف است و مداخله در جریان تحقق هدف‌ها درواقع مداخله در هدف‌های شخص است. در همین راستا، برخی از مردم بدون تردید اصرار خواهند کرد که آزادی بنگاه‌ها دربرگیرنده حق آزادی اقتصادی نیست و درواقع حتی با آن سازگاری ندارد. بنابراین گروه‌های اخیر مدعی خواهند شد که نظامی که در آن نقش‌های اقتصادی از مرکز و به‌زور تخصیص یافته باشد، درواقع به نفع حق آزادی عمل می‌کند.

بحث در مورد این موضوع بسیار طولانی است و با نهایت تأسف در این مقاله جا نمی‌گیرد. در اینجا تنها به ذکر دو مورد بسنده می‌شود. برای بیان چنین رساله‌ای به‌لزام باید حق آزادی را دوباره تعریف کرد که این کار مرسوم است، ولی سبب پیشبرد بحث درباره چنین موضوع‌هایی نمی‌شود. پرتف‌دارترین بحث این است که اگر علی درواقع برای انجام یک کار خاص به تقی کمک نمی‌کند، باید گفت که او را از این کار بازداشته است.^(۱۴) با کمک این گفته می‌توان توجیه کرد که واداشتن علی به کمک کردن به تقی که درواقع برای اصلاح رفتار مداخله‌آمیز پیشین علی در زندگی تقی بوده است، عمل مفیدی محسوب می‌شود. ناگفته پیداست که در این جریان، خطی که برای تعریف حق آزادی به‌عنوان یک ارزش برجسته ضرورت داشت، از بین رفته است. اگر هدف تشویق بحران‌های بیانی باشد، چنین رفتاری تحسین‌برانگیز است. در غیر این صورت شناخت هدف و منظور از چنین خط استدلالی بس دشوار است. گذشته از همه چیز، اگر کسی هوادار بازتوزیع اجباری ثروت برای دستیابی به رفاه عمومی گسترده‌تر یا کالاهای عمومی بیشتر باشد، چه دلیلی وجود دارد که این هواداری را اعلام نکند؟ چرا باید اصرار کرد که هدف شخص از چنین راه پیچیده‌ای مشخص شود که شخص همه را به این توهم بکشانند که با مردم سر سازگاری دارد وقتی با آنها مخالف است؟

اظهارنظر مشابهی در مورد بحث رالز و تأکید^(۱۵) وی در مورد این موضوع که حقوق آزادی باید به‌عنوان یک مجموعه هماهنگ دیده شود و در انزوا مدنظر قرار نگیرد، کاربرد دارد. رالز می‌گوید که سایر حقوق آزادی را نمی‌توان از آزادی اقتصادی تفکیک کرد و وقتی این موضوع در نظر گرفته شود، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که توزیع اقتصادی نادرست در حق آزادی سایرین که می‌خواسته‌اند براساس اصل یکم حقی برابر با سایرین داشته باشند، مداخله ناروا داشته است. در این راستا وقتی کسی آن‌قدر دارا

باشد که بتواند یک کانال تلویزیونی خریداری کند و شخص دیگری نتواند این کار را بکند یا منابع مالی خود را ناگزیر در راه دیگری هزینه نماید، اگر نفر اول به نفر دوم فرصت ندهد که در کانال تلویزیونی او هر چه می‌خواهد بگوید، نفر اول آزادی نفر دوم را سلب کرده است. به یقین باید پذیرفت که آنچه با عنوان اجبار و زور نامیده می‌شود، عبارت‌های ساده‌ای نیست. با این اوصاف، در مورد کارآفرین موفق که، نه از راه کاربرد شیوه‌های غیرمنصفانه، ولی فقط با استفاده از عرضه محصول بهتر با قیمتی پایین‌تر، به مرز انحصار در بازار محصول خود می‌رسد و کارآمدتر از رقبای خویش محسوب می‌شود، چه می‌توان گفت؟ آیا می‌شود گفت که رقبای این کارآفرین به‌زور از بازار رانده شده‌اند؟ به‌راستی چه کسی به‌زور آنها را بیرون کرد؟ مصرف‌کنندگان در این بازار حق انتخاب خود را داشتند و همه بدون استثنا خرید محصول این کارآفرین را بر خرید محصولات رقبای وی آزادانه ترجیح دادند. حال اگر دولت در این مرحله قانونی بگذراند که این کارآفرین را وادارد که بخشی از بازار خود را به رقبایش بسپارد، یا اگر دولت با پرداخت یارانه، برخی از رقبای ناکارآمد این کارآفرین را به بازار بازگرداند، یا با اخذ مالیات این کار را به ترتیبی انجام دهد، مشخص است که از زور استفاده شده است.

با وجود این روشن نیست که کارآفرین مورد بحث، هیچ اقدامی که بتوان آن را با عقل سلیم زور یا فشار دانست به افراد وارد آورده باشد. به‌روشنی، در مواردی به‌اجبار وضعیت، محیط جغرافیایی یا وضعیت جوی می‌توان برای انجام کارها فشار وارد آورد، ولی چنین مواردی را نمی‌توان زورگویی اجتماعی محسوب کرد. شخص می‌تواند به‌طور مستقل استدلال کند که هر شخص حق دارد مقدار محدودی از منابع جهانی را مطالبه کند. حاصل چنین نظریه‌ای می‌تواند نوعی پایه دستمزد باشد که هر شخص حق مطالبه کردن آن را به‌خود بدهد.^(۱۶) با وجود این، چنین مجموعه‌ای را نمی‌توان نظریه رالز به شرحی که شناخته شده است، محسوب کرد و استفاده از این رویکرد راه به جایی که حتی نزدیک اصل تمایز باشد، پیدا نمی‌کند.

عاقبت، باید ملاحظه کرد که سایر تعاریف حق آزادی، هر مزیتی هم داشته باشند، نظریه رالز نیستند. در مقابل رالز یک نکته نهایی را نیز بیان می‌کند. ناتوانی در بهره‌گیری از حقوق و فرصت‌های فردی به‌دلیل فقر و جهل، و به‌طور کلی فقدان امکانات،

چیزی است که باید آنها را بدون تردید در شمار محدودیت‌های آزادی محسوب کرد. نگارنده بر این باور نیست ولی معتقد است که چنین مواردی بر ارزش حق آزادی اثر می‌گذارد، یعنی ارزش‌هایی که افراد براساس حقوق تعریف شده در اصل یکم باید از آن برخوردار باشند.^(۱۷) چنین عبارت‌گزینی به شخص امکان می‌دهد که به روشنی منظور خود را بیان نماید. اکنون نیز نکته‌ای به نسبت تکان‌دهنده در مورد سیستم رالز می‌تواند اشاره شود: این نکته آن است که حقوق آزادی به شرح تعریف شده در نوشته‌های رالز در نفس خود زیر پوشش دفاعی قرار ندارند. حال که حق آزادی و ارزش این حق شناخته شده است، رالز به وضوح باید در پی یافتن نظامی اجتماعی برآید که بتواند پاسداری از ارزش حق آزادی را هدف خود بشمارد و تصور نکند که حق آزادی به خودی خود می‌تواند پایدار شود. وقتی دو اصل در کنار هم قرار داده می‌شود، ساختار پایه‌ای چنان سازمان‌دهی شده است که ارزش حق آزادی را برای گروهی که در پایین‌ترین رده‌های نظام کامل حق آزادی برابر برای همه، قرار گرفته‌اند، به بالاترین مقدار برساند. این وضعیت هدف عدالت اجتماعی را بیان می‌کند.^(۱۸) درواقع از نظر گروهی که تحقیقات رالز را بادقت و تعمق می‌خوانند، این نتیجه هیچ تعجب‌آور نیست، زیرا کل نظریه در این پنداره تحکیم شده است که افرادی که از سر عقلانیت در پی بیشینه کردن رضایت درازمدت خود برمی‌آیند، در چارچوب مبحث عدالت، به دلیل ثابت ماندن انگیزه خود محدود شده‌اند،^(۱۹) ولی وحدانیت فردی آنها در هاله‌ای از فقدان شناخت پوشیده شده است.

حقوق آزادی و مالکیت‌ها هر دو، البته، وسایل دستیابی به هدفی مشابه‌اند و بنابراین حرف از پیگیری یکی بدون دیگری مطرح نیست. درواقع، شروع عمومی عدالت، که دو اصل به عنوان مشخصه آن محسوب می‌شوند، به تمام کالاهای اولیه، شامل حق آزادی و ثروت هر دو، اشاعه می‌یابد. بنابراین تا آنجا که به عدالت مربوط می‌شود، هیچ محدودیتی برای مبادله این کالاها وجود ندارد و با این اوصاف مقدار کمتری از حقوق آزادی را می‌توان با مقدار بیشتری از منافع اجتماعی و اقتصادی جبران کرد.^(۲۰) جدا کردن این دو نوع کالا و مبدل کردن آنها به خواسته‌های اصول جداگانه به بحثی خاص نیاز دارد تا نشان داده شود که یکی از دو کالا بر دیگری ارجح است. امر واقع این است که بحثی که فقط می‌تواند در مواقع ویژه کاربرد داشته باشد، همان شرایط مساعد است.^(۲۱) پس تصور

اینکه اولویت کلامی حق آزادی امری غایی و عمومی است، نادرست است. نظر به وجود چنین وضعی، رالز می‌تواند از نخستین محور مطرح شده در اینجا، با سهولت نسبی بگریزد. مفهوم اصل نخست به‌طور کامل همان چیزی که در نگاه نخست از آن برداشت می‌شود، نیست. دامنه کاربری اصل یکم به حق آزادی به‌طور عام و در همان شکل خود، کشانیده نمی‌شود و بیشتر به حق آزادی پایه‌ای محدود می‌شود که عبارتی است که در کامل‌ترین بیانیه اصول از آن نام برده شده است.^(۲۲) و هر جا که رالز این حقوق آزادی را فهرست می‌کند، فقط حقوق مدنی استاندارد را می‌توان مشاهده کرد: حقوق اخلاق، آزادی انتخاب باور دینی، آزادی بیان، آزادی اجتماعات و موارد مشابه. نزدیک‌ترین معنایی که برای حق آزادی ناب اقتصادی مشاهده می‌شود، حق تملک اموال شخصی است.^(۲۳) که در آن اموال مولد به‌طور خاص حذف شده است. به‌طور خلاصه، حق آزادی اقتصادی در حالت کلی، به بیان ساده در شمار گروه پایه محسوب نمی‌شود. به‌این‌ترتیب رالز با خارج کردن حق آزادی اقتصادی از گروه آزادی‌هایی که اصل یکم در مورد آنها مصداق می‌یابد، از محور نخست می‌گریزد. به‌نظر می‌رسد که وقتی اصل یکم به حق آزادی، به‌خودی‌خود، مربوط شود، اصل مورد بحث در معرض اتهام دلبخواهی بودن قرار می‌گیرد.

اما نظر به اینکه اصل دلبخواهی نیست، بحث را می‌توان در مورد برخی از انواع حقوق آزادی مطرح کرد ولی دامنه آن به سایر موارد کشانده نمی‌شود و درواقع بحث‌های طولانی هم در راه خواهد بود. این بحث‌ها شامل نوعی ارزیابی از دیدگاه بشر عقلایی، مطلوبیت نسبی - یا ارزش اگر این عبارت ترجیح داده شود - حق آزادی (یعنی سایر انواع حقوق آزادی) در مقایسه با ثروت، خواهد بود. گفته می‌شود شخص عقلایی در صورتی که اطمینان داشته باشد که می‌تواند از قاعده بیشینه - کمینه^(۲۴) پیروی کند، چیزی ورای کمترین منابع لازم برای گذران زندگی را انتخاب نخواهد کرد. این رجحان تحلیلی است.^(۲۵) در این مقاله مضامین بیشتری از این موضوع دنبال نمی‌شود که چگونه حضور بسیار عمیق رالز برای نمایش موضوع به‌صورت معکوس گروه مطلوبیت‌خواهان، درواقع همراه با این بینش است.^(۲۶) مقاله نمی‌خواهد تحقیقی عمیق در مورد ساختار نظریه رالز انجام بدهد، ولی در مقابل قصد دارد پرسش‌هایی را در مورد معانی و برداشت‌های حاصل از دو اصل نظریه

رالز، در شکل مطرح شده، بیان نماید. واضح است که این پرسش باید مطرح شود که بنیادهای بحثها و استدلالهای رالز تا چه اندازه قانع کننده اند؟

به عنوان مثال، بنیادی ترین موضوع این است که ممکن است پرسیده شود چرا چنین ارزیابی هایی را می توان در طراحی یک سیستم اجتماعی مشروع دانست. موضوع کم اهمیت تر ولی شاید خوشایندتر این پرسش است که آیا می توان ارزیابی یکپارچه ای از این قبیل را انجام داد و نیز آیا ضرورتی برای انجام این نوع ارزیابی وجود دارد؟^(۲۷) در حال حاضر تمام این موارد را می توان کنار گذاشت. با مشاهده این نکته که رالز می تواند محور یکم را با هزینه محدود بگذراند، اینک می توان به مرحله دوم بحث رفت. در این مرحله گریز به سادگی مرحله یکم نخواهد بود.

۹-۱-۲ محور دوم

بر اساس اصل تمایز نابرابری های اقتصادی فقط زمانی مجاز خواهد بود که در درازمدت این نابرابری ها عاملی باشد که کم مزیت ترین گروه های جامعه از آن به بیشترین حد سود ببرند. در این حالت جایگاه کم مزیت ترین گروه ها به بالاترین حد ارتقا داده شده است. رالز برای توضیح بیشتر در این زمینه می افزاید که: باید بین دو مورد تمایز قائل شد. مورد نخست موردی است که در آن انتظارات کم مزیت ترین گروه به بیشترین حد می رسد ولی هیچ تغییری در انتظارات سایر گروه ها نمی تواند انتظارات کم مزیت ترین گروه ها را بهبود بخشد. بهترین ترتیبات به وضعیتی منجر می شود که آن را می توان طرح از همه نظر عادلانه نامید. مورد دوم وضعی است که در آن انتظارات تمام گروه های بهتر از کم مزیت ترین گروه، بر رفاه گروه اخیر تأثیر دارد. به این ترتیب اگر انتظارات این گروه ها کاهش داده شود، انتظارات کم مزیت ترین گروه هم ناگزیر کاهش خواهد یافت.^(۲۸) به طور خلاصه، عدالت، زمانی حاصل می شود که گروهی که در پایین ترین رده قرار دارد، در حدی که بتواند، از زندگی بهتر برخوردار شود. حال اگر با بهبود زندگی گروه های بالاتر وضع گروه های پایین تر باز هم بهتر می شود، می توان این بهبود را هم مجاز شمرد. اما اگر وضعیتی وجود داشته باشد که گروه ها تضاد منافع داشته باشند و وقتی یک گروه بیشتر دریافت کند، گروه های کم درآمدتر دریافتی کمتر خواهند داشت،

این تضاد منافع را باید به نفع گروه‌های پایین‌تر خاتمه داد. در این موارد باید از داراها مالیات اخذ کرد یا سیاستی از این دست را به کار گرفت تا نقطه‌ای که یا برابری مطلق حاصل شود که در آن کاهش از دارایی داراها عامل بهبود وضعیت ندارها نشود یا آنکه اختلاف از بین برود.

استدلال در مورد این رابطه به شدت برابری‌خواه چیست؟ البته مانند موارد پیشین، اصل حاکم این است که انتخاب اصول اجتماعی توسط گروهی صورت پذیرد که درواقع انتخاب‌کنندگانی عقلایی‌اند که هویت خود را به‌طور کامل نادیده می‌گیرند و به‌رغم برخورداری از علاقه به‌خود، انتخاب را با این فرض انجام می‌دهند که هرکس می‌تواند در هر مکان از سلسله‌مراتب اشخاص دارا تا ندار جایگاه بیابد. در این وضعیت، به گفته رالز هرکس که بر مبنای عقلانیت عمل می‌کند به‌ترتیب زیر انتخاب خواهد نمود: نظر به اینکه هیچ‌کس با عقل سلیم در این وضعیت نباید تصور کند که از کالاهای اجتماعی سهمی به‌جز سهم برابر را به‌دست می‌آورد و نظر به اینکه پذیرش مقداری کمتر از سهم مساوی خلاف عقلانیت است، رفتار منطقی این شخص به رسمیت شناختن اصل یکم عدالت است که توزیع عادلانه را درست و عقلایی می‌شمرد ... ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که این به رسمیت شناختن نهایت امر باشد. اگر در ساختار پایه‌ای فعال در امر بهبود زندگی همگان در مقایسه با معیار هدف که وضعیت برابری است، نوعی نابرابری وجود داشته باشد، چرا این نابرابری مجاز شمرده نشود؟^(۲۹)

جالب توجه است که با چه سرعتی اصول رالز در جهان فلسفه پذیرفته شده است و این پذیرش را تنها براساس این فرض می‌توان تفسیر کرد که مردم بر این باورند که نابرابری تدوین شده درواقع وضعیتی است که آنها به دفعات با آن مواجه شده‌اند. حال در وضعیتی که وجود نابرابری برای بهتر کردن وضع همه در مقایسه با وضعیت توزیع برابر، ضرورت پیدا می‌کند، گردآوری انواع موارد توجیه برای پذیرش این وضعیت نابرابر بسیار ساده خواهد بود. با وجود این باید پرسیده شود که آیا هرگز چنین وضعی ضرورت خواهد داشت؟ با استدلال ارائه شده، اینکه وضعیت باید ضرورت داشته باشد، به‌اندازه کافی روشن است. زیرا اگر وجود نابرابری ضرورت نداشت و شخص می‌توانست راه دیگری بیابد که زندگی همه را بهبود ببخشد، هیچ دلیلی وجود نداشت که با

استدلال‌های دفاعی از وضعیت برابری، این وضعیت برابری جدید ترجیح داده نشود. اظهارات رالز در مورد موضوع به وضوح نشان می‌دهد که او هیچ مشکلی ندارد که فرض کند وضعیت نابرابری می‌تواند به تحقق بپیوندد. با وجود این، چنین باوری موضوعی است که می‌تواند مورد تردید قرار بگیرد.

برای روشن شدن موضوع لازم است ابتدا مفهوم معیار هدف مشخص شود. به نظر می‌رسد که منظور رالز یک نقطه از گذشته باشد که در آن جامعه در وضعیتی برابر قرار داشته است و سپس از این نقطه تحولات در وضعیت منظور شده است و وضعی ایجاد شده است که در آن هیچ‌کس نسبت به گذشته‌ای که در آن برابری حاکم بود، وضعیت بدتری ندارد. امر واقع این است که نمی‌توان چنین برداشتی را پذیرفت. نخست اینکه پرا واضح است که گزینش چنین نقطه‌ای از حاکمیت برابری در گذشته آن هم به صورت غیردلبخواهی، ناممکن است. در هر صورت انتخاب تحولات مادی هم به صورت غیردلبخواهی و در حالت توزیع برابر محصول ناخالص داخلی برای پذیرش به عنوان معیار هدف به شرحی که توضیح داده شد، ناممکن است. از این گذشته، نکته بااهمیت‌تر این است که هیچ دلیلی وجود ندارد که انتخاب‌کننده‌ای که در پس هاله‌ای از فقدان شناخت عمل می‌کند، چنین طرحی را برای ارزیابی خود انتخاب نماید. به بیان ساده، استدلالی که این شخص براساس گفته‌های رالز دارد، این است که همه چیز باید در تمام زمان‌ها، به صورت برابر توزیع شود، مگر آنکه توزیع نابرابر وضعیت همه را در مقایسه با توزیع برابر بهبود ببخشد. موضوعی که باید در این رابطه شناخته شود، این فرض است که برقراری برابری در نفس خود عادلانه تلقی می‌شود و بنابراین انتخاب آن به عنوان معیار هدف عملی منطقی است. در این چارچوب، نابرابری به مجوزی ویژه نیاز دارد که یک نوع آن توسط رالز بیان شده است. موضوع این است که چگونه می‌توان شروط توجیه‌کننده پیشنهادی را دریافت.

در مورد اظهاریه بهبود زندگی همه افراد هم ابهام بااهمیتی وجود دارد.^(۳۰) دو مورد

زیر قابل اهمیت است:

۱. بهبود زندگی همگان یعنی اینکه زندگی هیچ‌کس بدتر نمی‌شود، هرچند که زندگی

افرادى که خارج از دایره شمول این بحث قرار دارند، ممکن است هیچ تغییری نکنند.

۲. بهبود زندگی همگان یعنی اینکه زندگی هرکس در مقایسه با پیش از تغییر

بهبود یافته است و در این جریان زندگی افرادی که خارج از دایره شمول این بحث قرار دارند هم در جهت مثبت تغییر کرده است.

اگر اصل تمایز براساس بند ۱ در بالا تفسیر شود، به این نتیجه منتهی می‌شود که هر نوع مبادله‌ای بین دو گروه که برای هر دو گروه نفع دارد و بر اشخاص بیرونی هیچ تأثیری نمی‌گذارد، مبادله‌ای مجاز شناخته می‌شود. البته در این حالت، اصل تمایز را نمی‌توان اصل الگودهنده خواند و در این صورت همان نتیجه‌ای حاصل می‌شود که در مرحله یکم حاصل شده بود یعنی مادام که اصلاحات برخاسته از مبادله اجباری نباشد، هیچ انگیزه‌ای برای پیشنهاد کردن در این چارچوب وجود ندارد و هیچ‌کس به دلبخواه خود چنین مبادله‌ای را انجام نمی‌دهد.

واضح است که چنین وضعی نمی‌توانسته است مدنظر بوده باشد. بنابراین باید موضوع بند ۲ هدف بوده باشد. در این مورد هم موضوعی که مطرح می‌شود این است که طرفین چقدر باید سود ببرند. بازهم امکان دارد که اصل را از نظر اهمیت بسیار محدود کرد تا بتواند هر سطح بهبود را هر قدر هم ناچیز باشد، مدنظر قرار بدهد یا به عنوان مثال مدعی شود که صرف وجود جامعه نفعی است که در اثر وجود آن هر نوع مزیتی که به یکی از افراد جامعه داده می‌شود، در نهایت به تمام افراد جامعه می‌تواند تسری بیابد زیرا زمینه را برای بهبود امکانات سایرین مطلوب‌تر می‌سازد. واضح است که هیچ‌یک از این دو برداشت هم دردی را دوا نمی‌کند و چاره‌ساز نیست. انتخاب‌کننده متکی به عقلانیت که در هاله‌ای از فقدان شناخت عمل می‌کند، اگر دریابد که چیزی جز یک اظهاریه افزوده نشده است، با ضربه‌ای بسیار ناگوار مواجه می‌شود.

حال حد بالایی بهبود برای گروه دارای ناگوارترین وضعیت، دستیابی به برابری است و اگر بنا باشد تمام کالاهای اجتماعی فقط در جهت نفع عدالت توزیعی برابر داشته باشند، با چه منطقی می‌توان توجیه کرد که اگر قرار باشد این گروه بسیار ناتوان، منابع بیشتری در اختیار داشته باشند و زندگی‌شان بهبود پیدا کند، لازم است نوعی نابرابری در جامعه برقرار گردد؟ دو پاسخ رسمی بر این پرسش‌ها ارائه می‌شود:

✓ نیاز به پس‌انداز و انباشت سرمایه، و

✓ نیاز به انگیزه.

انباشت سرمایه برای تمام جوامعی که آرزو دارند از نظر مادی پیشرفت کنند، الزام‌آور است و لازمه این امر اخذ تصمیم‌های درست در مورد سرمایه‌گذاری است. اما ممکن است فرهاد از کوروش در امر سرمایه‌گذاری عملکرد بهتری داشته باشد. بنابراین نابرابری ایجاد می‌شود چون فرهاد در جریان سرمایه‌گذاری از کوروش عملکرد بهتری دارد. وجود انگیزه هم ضروری است تا فرهاد را همچنان در امر سرمایه‌گذاری علاقه‌مند نگاه دارد و توسعه‌ای که در نتیجه این سرمایه‌گذاری حاصل می‌شود، در نهایت زندگی همه، و از جمله زندگی کوروش، را بهبود می‌بخشد. به روشنی می‌توان استدلال کرد که هیچ‌یک از دو استدلال بالا برای توجیه نظریه رالز کفایت نمی‌کند.

دلیل آنکه توسل به انباشت سرمایه نمی‌تواند نابرابری ذکرشده در نوشته‌های رالز را توجیه کند، بسیار ساده است؛ در این توجیه کالاهای سرمایه‌ای که در ادبیات رالز در اصل کالا محسوب نمی‌شوند، با کالاهای مصرفی که در ادبیات رالز تنها نوع کالا هستند، مخلوط شده است. می‌توان فرض کرد که توزیع نابرابر استعدادها سبب می‌شود که گروهی از نظر مدیریتی برتری مشهود داشته باشند و اینان قادرند در مورد کمیت و کیفیت کالاهایی که باید تولید شوند، تصمیم بگیرند، ولی این وضع بدین معنی نیست که مدیران مورد بحث باید بیشتر بخورند، خانه‌های بزرگ‌تر داشته باشند، خودروهای زیباتر سوار شوند و به همین ترتیب ... در همین راستا نمی‌توان از وضعیت مورد بحث چنین برداشت کرد که این مدیران باید ابزار تولید را هم در تملک خود داشته باشند. می‌توان مالکیت را به کل جامعه اعطا کرد. بنابراین در اصل کل حوزه سرمایه را می‌توان از کل کالاهای سرمایه‌ای تفکیک کرد و ضوابط متفاوتی را در مورد هریک از این دو به کار گرفت. هیچ الزام منطقی وجود ندارد که با استفاده از آن گفته شود هرکس که بیشتر تولید می‌کند باید سهم بزرگ‌تری از محصول تولیدی را در مالکیت خود داشته باشد. درواقع موضوع مورد بحث در اینجا فقط کالاهای مصرفی است. قدرت، که رالز به تازگی در دسته‌بندی‌های خود وارد کرده است، یک کالای اولیه نیست.^(۳۱) به زبان اقتصادی، توزیع درست قدرت در جامعه، توزیعی است که در آن تولید با عنایت به محدودیت آزادی‌های مدنی به بیشترین حد می‌رسد. هدف از تولید، دستیابی به کالاهای مصرفی است، ولی توزیع کالاهای مصرفی براساس چه اصلی باید انجام شود؟

این موضوع محوری اصل تمایز است و پاسخی که تاکنون به دست آمده این است که کالاها باید توزیع برابر داشته باشد.

در این مرحله موضوع انگیزه مطرح می‌شود. دیدگاه رسمی به این شرح است که اگر به عنوان مثال این نابرابری‌ها انواع انگیزه‌ها را در راه دستیابی به تلاش بیشتر در راه تولید، ایجاد می‌کند، فردی که در جایگاه اولیه قرار دارد، ممکن است به وجود این انگیزه‌ها به عنوان یک امر ضروری برای پوشش دادن به هزینه فراگیری و عملکرد بنگرد.^(۳۲) هم‌اکنون روشن شده است که پوشش دادن به هزینه فراگیری موضوعی انحرافی است زیرا این هزینه در شمار هزینه‌های سرمایه‌ای است. موضوعی که باید پرسیده شود این است که آیا دانشجویان علوم پزشکی در مقایسه با پزشکان متخصصی که سال‌ها تجربه را پشت سر گذاشته‌اند، باید دستمزد کمتری داشته باشند؟ رالز باید توضیح دهد که چرا پاسخ مثبت به این پرسش پاسخ درست است. اگر چنین باشد، انگیزه در نفس خود موضوع حائز اهمیت است یعنی تشویق به عملکرد با استفاده از پاداش نابرابر. چرا این پاداش باید از منظر نظریه رالز مشکل‌آفرین به نظر آید؟ پاسخ این است که انگیزه در شمار موضوع‌های روانی دسته‌بندی می‌شود که به اصول حاکم بر اعمال شخص بازمی‌گردد. اگر شخصی بابت خدماتی که انجام می‌دهد، پاداش بیشتری درخواست کند یا بپذیرد، آن شخص به دلبخواه خود و داوطلبانه به نابرابری رضایت می‌دهد. آن شخص نمی‌تواند استدلال کند که پرداخت اضافی الزامی است و او به اجبار باید دستمزد بیشتر را بپذیرد. از طرف دیگر، شخص مورد بحث می‌تواند دستمزد بیشتر را بپذیرد ولی مازاد دریافتی خود را به کسانی بدهد که کمتر دارند. موضوع مورد بحث این است که آیا در چارچوب عدالت شخص مورد بحث باید چنین نابرابری را بپذیرد و اگر گفته شود که انگیزه برای این منظور ضروری است، درواقع شخص به ایجاد نوعی سردرگمی یا خودفریفتن مبادرت ورزیده است.

می‌توان تصور کرد که در مواردی قوانین طبیعت نابرابری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. شاید توزیع ثروت شخص بین افرادی که در بیابان‌های دور زندگی می‌کنند یا در قبایل ناشناخته سکونت دارند، ناممکن باشد، ولی این توجیهی نیست که شخص مدنظر داشته باشد. نکته‌ای که باید روشن شود این است که آیا پرداخت بیشتر به اشخاص برای

دریافت محصول تولیدی بیشتر از آنها ضروری است؟ و البته در ظاهر ماجرا پاسخ به یقین منفی است. شخص می‌تواند تمام آنچه را که دارد بفروشد و عواید آن را به افراد ندار بدهد. آیا کسی وجود دارد که بتواند به‌طور جدی به انکار این گفته بپردازد؟ شاید طرفداران نظریه‌های مارکس در این مرحله اعلام کنند که این یک ضرورت تاریخی است که افراد رغبت ندارند آنچه را که سیستم اقتصادی به آنها اعطا کرده است، از خود دور کنند. شاید گروهی باشند که بخواهند موضوع تعیین تاریخی باورهای اخلاقی را هم مطرح نمایند. با وجود این، هر دو گروه شرمسار باقی خواهند ماند. استدلال گروه نخست از آن جهت نامربوط است که این کاری نیست که مردم انجام می‌دهند، ولی چیزی است که اگر اختیار کامل داشته باشند، به‌نظر می‌رسد به آن مبادرت خواهند ورزید. بیشتر مردم دست کشیدن از ثروت خود را انتخاب نمی‌کنند و این یک واقعیت است، ولی اینکه اصرار شود که مردم حتی این حق انتخاب را ندارند که از ثروتشان دست بکشند، حرف دیگری است. در هر صورت، آیا کسی می‌تواند به‌طور جدی اظهار کند که کارل مارکس که روشن است می‌توانست یک حقوق‌دان یا یک تاجر موفق باشد، براساس محیط اقتصادی خود مصمم شده بود که در مقابل به یک نظریه‌پرداز سوسیالیست مبدل شود؟ آیا وی انگیزه‌ای اقتصادی برای این کار داشت؟

مورد دوم هم نامربوط است، زیرا موضوع مورد بحث این نیست که اشخاص چه فکر می‌کنند یا چه چیز آنها را به چنین افکاری می‌کشاند. موضوع بحث فقط این است که اگر اصول رالز مبنای رفتار باشد، مردم چگونه باید فکر کنند.

با این اوصاف می‌توان به پرسش اصلی برگشت. اگر بنا باشد که کالاهای قابل تقسیم از نظر اجتماعی به‌صورت مساوی تقسیم شوند مگر آنکه توزیع نابرابر برای بهبود چشم‌انداز ناتوان‌ترین عضو جامعه ضرورت داشته باشد، و اگر بنا به فرض همه حق انتخاب داشته باشند، اگر همه افراد وضعیتی را انتخاب کنند که توزیع برابر در آن حاکم باشد، آیا این انتخاب به معنی ناعادل بودن همه افراد نیست؟ باید توجه کرد که اگر گفته شود که شخصی برای ایجاد انگیزه در خود به منابع بیشتر نیاز دارد، این گفته عبارتی گمراه‌کننده از خواسته‌ای است که شخص بگوید اگر به او مقدار بیشتری داده نشود، وی آن قدر که امکان و توان دارد، تلاش نخواهد کرد. برای رک‌گویی باید اضافه

شود که وقتی شخصی چنین رفتاری می‌کند، آن شخص به صورتی داوطلبانه خودخواه شده است. به دشواری می‌توان گفت که این وضع به نابرابری به شرحی که رالز اعلام کرده است، نیازمند است. شاید از برخی نظرها، توسل به لزوم نابرابری را بتوان بهانه‌ای برای این وضعیت تلقی کرد، شاید بشود گفت که خودخواهی یک نوع مرض است که شخص مبتلا به آن می‌تواند خود را معذور بشمرد، درست مانند وضعی شخصی که یک دزد ممکن است با توسل به داشتن بیماری لاعلاج خود را معذور نماید یا کسی که دیر به سرقراری می‌رسد اعلام کند که چون سرماخوردگی داشته است، سر وقت در قرار حاضر نشده است. اما توجیه باید به استناد مباحثی باشد که در پرسش درج شده است و چنین مباحثی در نوشته‌های موجود دیده نمی‌شود.

به نظر می‌رسد که نتیجه بحث این باشد که اگر اصل تمایز در واقع اصلی درست برای توزیع کالاهای اقتصادی باشد، در هر جامعه‌ای که نابرابری و رای حد اجتناب‌ناپذیر طبیعی وجود داشته باشد، آن نابرابری ناعادلانه است. آیا این نتیجه‌گیری در نظام رالز قابل‌گریز است؟ باید دید چه نوع اعتراض‌هایی به بحث اخیر می‌تواند به رالز کمک کند که از این نتیجه‌گیری بگریزد. ممکن است برخی این پاسخ را با خوشحالی بپذیرند ولی تردیدی نیست که رالز در شمار این گروه قرار ندارد. اصرار رالز در مورد موضوع اولیه عدالت در ساخت عمومی جامعه یعنی نهادها و کارکردها و نه افراد، عاملی است که اعتراض وی را در مورد بحث بالا به دنبال خواهد داشت. رالز در نخستین جمله کتاب خود اظهار می‌نماید که: «عدالت نخستین ویژگی نهادهای اجتماعی است، درست همان‌گونه که واقعیت در نظام فکری جایگاه دارد».^(۳۳) و به دفعات این ادعا تکرار شده است که این اصول را نمی‌توان به تفصیل در مورد افراد به کار گرفت. چنین مواردی را باید به دست عدالت روش‌دهنده سپرد تا راه‌حلی برای آن بیابند. بنابراین رالز می‌گوید که همان‌طور که دیده می‌شود، وظیفه عدالت روش‌دهنده این است که موضوع عدالت و انصاف را به کار بگیرد تا موارد احتیاطی و اضطراری خاص را با آن حل و فصل نماید. سیستم اجتماعی باید چنان طراحی شود که توزیع حاصل از آن درست چیزی باشد که انتظار آن می‌رود. برای رسیدن به این منظور ضرورت دارد که جریان‌های اقتصادی و سیاسی چنان سازمان‌دهی شوند که برازنده نهادهای سیاسی و قانونی باشند. بدون

سازمان‌دهی درست این نهادهای زمینه‌ای، حاصل جریان توزیعی عادلانه نخواهد بود.^(۳۴) علاوه بر این، نوع نگرش به نهادهای اجتماعی چنان نیست که در آنها اشخاص به صورت افراد مشخص دیده شوند ولی در واقع سیستم‌های اجتماعی را باید در چارچوب انسان‌های نماینده آنها دید که نسبت به انجمن‌ها و گروه‌های مختلف علاقه نشان می‌دهند.^(۳۵) با این اوصاف دو موضوع متفاوت ولی مربوط به یکدیگر وجود دارد:

۱. نخست آنکه باید بین اصول روش‌دهنده که شکل نتایج را معین نمی‌کنند و فقط روش رسیدن به آن را مشخص می‌نمایند، و اصول الگودهنده که خواهان نوع خاصی از نتایج می‌شوند، تمایز قائل شد، و

۲. تضادهای بین خرد و کلان، تفاوت بین نهادهای زمینه‌ای و افراد خاص، ساختارهای پایه‌ای و تفصیلی، باید به وضوح مشخص باشد.

چرا باید شخص خود را به اینها محدود نماید؟ به نظر می‌رسد که آنچه دو نوع تضاد را از منظر نظری، توجیه می‌کند، سادگی بیان موضوع باشد. اگر بنا باشد که وضعیت‌های متعدد در نظر گرفته شود، دستیابی به نظریه‌ای سازگار و قابل اداره ناممکن می‌شود. ارزیابی موارد متعدد ادعا ناممکن است.^(۳۶)

دست آخر، تمایلی عمومی برای بازگشت به وضعیت‌های عدالت یعنی شروطی که سبب ایجاد کل موضوع می‌شود، وجود دارد. اینها مواردی است که هیوم و سایرین به آن اشاره کرده‌اند و رالز آنها را چنین توصیف می‌کند: وضعیت‌های عدالت را می‌توان به عنوان شروطی عادی توصیف کرد که با برقراری آنها همکاری انسان‌ها با یکدیگر ممکن و لازم می‌شود. با این اوصاف اگرچه جامعه یک بنگاه سهامی است که برای دستیابی به مزیت دوجانبه ایجاد شده است، در آن تضاد و تعارض و نیز وحدت منافع به صورت عمومی وجود دارد. وحدت منافع از این نکته ناشی می‌شود که در زندگی جمعی وضعیت همه بهتر از حالتی است که هرکس بخواهد به تنهایی در جهان زندگی کند. تضاد منافع از این نکته برمی‌خیزد که افراد نسبت به توزیع دستاورد همکاری جمعی خود بی تفاوت نیستند و نظر به اینکه همه مایل اند به هدف‌های خود دست یابند، همه افراد سهم بزرگ‌تر را به سهم کوچک‌تر ترجیح می‌دهند.^(۳۷)

با روشن شدن وضعیت زمینه‌ای، رالز بیان مواردی از قبیل زیر را توجیه شده

می‌بیند: «شخص تصور می‌کند که کمال مطلوب آن است که افراد بخواهند در خدمت یکدیگر باشند، اما از آنجاکه بنا به فرض حزب‌های مختلف علاقه‌ای به منافع حزب‌های دیگر ندارند، پذیرش نابرابری فقط در وضعی صورت می‌گیرد که شخص وضعیت ایجاد نابرابری را درک کند. افراد هیچ توجیهی ندارند که از انگیزه‌های یکدیگر شکایت کنند. بنابراین شخصی که در جایگاه اولیه قرار دارد، به این نابرابری‌ها تن درمی‌دهد.»^(۳۸) بدون تردید تأکید بر این مضامین تصویر و توقف نظریه رالز را پیچیده می‌سازد ولی آیا می‌توان گفت که این تصویر راهگشای مشکلاتی است که در بالا به آنها اشاره شد؟

بهرتر است شروع بحث از موضوع آخر باشد. آیا صحت دارد که به رسمیت شناختن موارد عدالت، و از جمله علایق برخاسته از شخصیت علاقه‌مند به خود انسان‌ها، به نابرابری پذیرفته شده ثروت منجر می‌شود؟ آیا با استدلال ارائه شده مردم به راستی هیچ دلیلی ندارند که از انگیزه‌های دیگران شکایت کنند؟ پاسخ به این پرسش منفی است. در وضعیت اولیه، هیچ‌کس نمی‌داند در چه جایگاهی قرار دارد، یگانه چیزی که می‌داند این است که جایگاه وی هر جا که باشد، مایل است هرچه بیشتر داشته باشد. درست به دلیل همین ناآگاهی است که شخص رفتاری محافظه‌کارانه نشان می‌دهد که زمینه را برای اصل تمایز باز می‌کند. بنابراین پرسیده می‌شود که چه چیزهایی قابل قبول نیست و چگونه آن چیزها پذیرفته نمی‌شود. باید پذیرفت که تفاوت در توانایی امری طبیعی است و بنابراین باید پذیرفته شود، اما تفاوت در دارایی‌های مادی رفاه‌آفرین تفاوت‌هایی اجتماعی است. با این اوصاف در بدو کار چنین تفاوت‌هایی قابل پذیرش نخواهد بود. آیا وجود انگیزه‌های متکی به خودخواهی را می‌توان با این استدلال که وجود آنها برای دریافت پاداش‌های اجتماعی متفاوت الزامی است، مورد قبول قرار داد؟ چه انگیزه‌ای برای این پذیرش می‌توان مطرح کرد، بدون تردید این خواسته عادلانه نیست زیرا فقط یک انگیزه است. گذشته از همه چیز، انسان‌ها انگیزه‌های بسیاری را محکوم می‌کنند. درواقع موارد متعددی از این نوع انگیزه را با نام‌های طمع، خودخواهی، حرص و آز، و امثال آن مردود شمرده شده‌اند. حال یا باید پذیرفت که علاقه به خود یک انگیزه قابل معامله است یا چنین نیست. اگر پاسخ مثبت باشد، استدلال این است که در وضعیت اولیه باید در مورد آن قراردادی عقد می‌شد و این انگیزه، از منظر هرکس که شخص

درواقع در آن جایگاه قرار می‌گیرد، تا آنجا که سبب کاهش رفاه سایرین، و به‌ویژه پایین‌ترین گروه‌های جامعه، می‌شود، مورد نکوهش و لعن قرار بگیرد. به این ترتیب، اگر این انگیزه قابل معامله باشد، افراد آن را در نقطه شروع نخواهند پذیرفت و دلیلی خواهند داشت که در مورد آن شکایت داشته باشند. اگر انگیزه قابل معامله نباشد، دیده می‌شود که همان‌طور که بسیاری ذکر کرده‌اند، رالز در مورد ذات بشر در نظریه خود دچار مشکلی واقعی شده است.^(۳۹) او معتقد است که افراد بشر نسبت به سایرین بی‌علاقه‌اند و درواقع این بی‌علاقگی امری عقلانی است. به عنوان مثال رالز می‌گوید که: «یک مشخصه عدالت به عنوان انصاف این است که احزاب در وضعیت اولیه عقلانی و نسبت به یکدیگر بی‌علاقه باشند. این بدان معنی نیست که چنین احزابی فقط به خود می‌اندیشند و علایق آنها به انباشت ثروت، مقام و نفوذ بر سایرین محدود می‌شود، ولی فرض می‌شود که این احزاب به علایق سایر احزاب علاقه‌ای نشان نمی‌دهند.»^(۴۰) با وجود این، رالز نظریه‌ای دارد که به شدت در موارد اساسی، بی‌علاقه به خود است. موضوع مهم این است که فرض‌های نظریه چنان وضعی را ایجاد می‌کند که به دشواری می‌توان دید چطور این نظریه در عمل تحقق می‌یابد. چرا افرادی که عقلانیت را می‌پذیرند و عقلانیت در اصل علاقه‌مند به خود بودن را قبول دارد، باید به آن چیزی که عدالت در این موارد ایجاد می‌کند تن در دهند وقتی که با این کار منافعی را از دست می‌دهند؟ اگر چنین انتقادهایی درست باشد، که به نظر درست هم می‌آید، در این صورت اشخاصی که در پس هاله‌ای از فقدان شناخت قرار گرفته‌اند، به سادگی موضوع هاله را فراموش می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که همکاری هیچ دستاورد قابل دوست‌داشتنی را حاصل نمی‌کند، یا به مشارکت با این نگاه ادامه می‌دهند که در آینده درصد بزرگی از افراد را برای مدتی دراز ناعادل خطاب خواهند کرد و به این دلیل آنها را محکوم خواهند نمود. اقدام اخیر بدون تردید ناآشنا نیست و به نظر می‌رسد که دستاورد نظریه رالز هم همین باشد. آنچه به رسمیت شناختن این واقعیت‌ها به عنوان ماهیت ذات بشر انجام نخواهد داد، ایجاد توانایی برای تفسیر اصل تمایز به شرح بیان شده، به عنوان راهی برای مجاز شمردن مقداری نابرابری در محدوده‌ای بین بازار آزاد و برابری کامل است. باز هم شاید چنین وضعی شخص را با نابرابری‌هایی باقی بگذارد که وی بتواند از آنها به عنوان

عذر و بهانه استفاده نماید و با استفاده از عبارتی که رالز به دفعات مورد استفاده قرار داده است، اعلام نماید که برخی از چیزها ورای توان طبیعی بشر است. اما به رسمیت شناختن این نوع عذر و بهانه‌ها، شباهت زیادی به راهزنی دارد. از همه چیز گذشته ناتوانی در چشم‌پوشی از بخشی از درآمد فردی را نمی‌توان با اعتیاد و بیماری‌های لاعلاج مقایسه کرد. البته این وضعیت هم نکته مقاله را به اثبات می‌رساند که نابرابری‌ها را نمی‌توان با چنین استدلال‌هایی توجیه کرد و در بهترین حالت فقط می‌توان آنها را بهانه کرد. بهانه کردن به این دلیل است که توجیهی برای آنها وجود ندارد و نمی‌توان گفت که نابرابری معیار هدف برای عدالت است.

در همین راستا نمی‌توان روش مورد استفاده مکرر رالز را که استفاده از پنداره عدالت و بی‌تفاوتی آن بین گزینه‌های مختلف در مورد زندگی، مورد قبول قرار داد. به‌عنوان مثال گفته شده است که عدالت به‌مثابه انصاف، برای اندازه‌گیری و بیشینه کردن رضایت، فراتر از کاربردی که شخص برای حقوق و فرصت‌های فراهم شده پیش روی خود دارد، نمی‌نگرد. در همین راستا عدالت تلاش نخواهد کرد که برداشت‌های مختلف در مورد کالاها را تحلیل و تفسیر کند. به همه اطمینان داده شده است مادام‌که که تقاضاهای عدالت را نقض نکنند، همه حقوق آزادی برابری دارند تا بتوانند برنامه‌های زندگی خود را دنبال کنند. مشارکت افراد در کالاهای اولیه بر این اصل استوار است که همه می‌دانند اگر تلاش کنند وضعیت کسی را که در بدترین جایگاه قرار دارد، بهبود ببخشند، همه از وضعیت بهتری برخوردار خواهند شد.^(۴۱) این امر از مشکل اجتناب می‌کند و موضوع را به حالت التماس مطرح می‌نماید. برای شروع، البته باید گفته شود که هر چیز که عادلانه باشد، مادام‌که تقاضای عدالت را مختل نکند، عادلانه باقی خواهد ماند. پرسش اصلی این است که عدالت چه چیزی را تقاضا می‌کند؟ در همین راستا کفایت نمی‌کند که گفته شود انسان‌ها قادرند برنامه‌های زندگی‌شان را دنبال کنند مشروط بر آنکه این برنامه‌ها با محدودیت‌های عدالت سازگاری داشته باشد. مشکل این است که محدودیت‌های برخاسته از اصل تمایز سبب می‌شود که ثروتی را که شخص می‌تواند تملک کند، در حد ثروت سایرین محدود می‌سازد. درواقع بیان موضوع در این چارچوب روش درستی برای بیان این نکته نیست که گفته شود اشخاص می‌توانند

هرچه بخواهند خرج کنند، آنچه را که دوست دارند به دست آورند، مشروط بر آنکه در اصل حق آزادی مداخله نکنند. بازهم باید به خاطر داشت که اصل تمایز یک اصل الگودهنده است و اصل روش دهنده نیست.

عاقبت، و از همه مهم‌تر اینکه باید به تضاد بین خرد و کلان هم اشاره شود. این تمایز وضعیتی محو و لغزان برای کاربرد در مبحث مورد بحث دارد و نوزیک در مورد آن بحث زیادی کرده است.^(۴۲) با وجود این می‌توان با روش مطلوب‌تری به اصل موضوع پرداخت و فقط به این نکته اشاره کرد که تضادی که رالز از آن استفاده کرده است، تأثیرهای لازم برای تسکین توجیه نابرابری ثروت را ندارد. دلیل این امر فقط این نیست که نمی‌توان گفت چرا افراد در وضعیت اولیه محدودیت وضع شده در اصول اجتماعی قابل‌گزینش دال بر ممنوعیت استفاده از اصول در مورد اشخاص و پذیرش کاربرد آن در مورد نهادها را باید بپذیرند، حتی اگر به‌واقع بتوان این شرط را یک محدودیت محسوب کرد که به‌یقین این کار هم دشوار است. اگر شخص مجاز باشد که فرض کند یکی از اعضای کم‌مزیت‌ترین گروه اجتماعی باشد و اصول را بر این مبنا انتخاب کند، در مقام یکی از اعضای دارای وضعیت بد، یعنی گروهی که با وجود مزیت کمی که دارند، جامعه در حالت کلی بسیار مراقب وضعیتشان است، اینکه به وی گفته شود که «در هر صورت برخی از انتظارات افراد کم‌مزیت‌ترین گروه به‌صورت انباشته مدنظر قرار خواهد گرفت»، کار ساده‌ای نخواهد بود.^(۴۳) بدتر اینکه این کار فقط با هدف حفظ سادگی موضوع انجام شده است! البته رالز اعلام نمی‌کند که افراد نسبت به گروه اجتماعی خود حساسیت خاصی دارند و می‌پذیرد که افراد حاضرند چشم‌انداز آینده خود را فدای جامعه بکنند. اما چرا باید کسی به این فداکاری دست بزند؟^(۴۴) بحث بیشتر در مورد این موضوع ضرورتی ندارد زیرا مطالبی که در مورد نهادها گفته شد، کفایت می‌کند. دو واقعیت در اینجا وجود دارد: نخست اینکه نهادها می‌توانند دل‌مشغولی خود را از تمام جهات به افراد عضو خود محدود نمایند و دوم اینکه ساخت بشرند و این هویت درواقع برای بیان اصول آنها الزامی است. در اینجا باید دو مورد را با ذکر مثال‌های مناسب در نظر گرفت.

اگر فرض شود که کسی عضو نماینده در کم‌مزیت‌ترین گروه جامعه باشد، و اگر کسی در مقام سیاسی پیشنهاد کند که حقوق قانونی این افراد را در مورد دریافت

کمترین مقدار پرداختی سالانه حفظ خواهد کرد و این پرداخت در زمان این پیشنهاد در سطح ملی باشد، با استفاده از یک سیستم مالیاتی می‌توان مازاد دریافتی افراد در مقایسه با متوسط ملی را محاسبه کرد تا هرکس که بیش از این رقم دریافت می‌کند، مازاد را به عنوان مالیات بپردازد و مالیات به گروه‌هایی که دریافتی کمتر از این رقم دارند، انتقال داده شود. این می‌تواند یک مکانیزم انتقالی باشد ولی در حال حاضر چندان مشکلی ایجاد نمی‌کند. حتی اگر حزبی هم نباشد که این پیشنهاد را ارائه کند، هنوز موضوع چندان تغییر نخواهد کرد. اگر حزبی وجود نداشته باشد، موضوع مهم نیست زیرا همین موضوع را می‌توان در مورد افراد منفرد هم مورد استفاده قرار داد.

حال می‌توان پرسید که با قبول استدلال رالز آیا افراد باید نسبت به گفته رالز رأی مثبت بدهند؟ چیزی که عدالت از وی طلب می‌کرده است وقتی که با عدالت مواجه می‌شوند، به راستی چیست؟ البته اگر این شخص باید رأی بدهد، درست همان‌طور که سایرین رأی می‌دهند. البته موضوع ابزارهای دیگر هم می‌تواند مطرح شود. فرض بر این است که همه رأی می‌دهند و این کار انجام خواهد شد. اما اگر سایرین تمایلی ندارند، واضح است که پرسش باید مطرح شود که ابزارهای خشونت‌آمیز توسط یک گروه اقلیت، چرا باید مطرح باشد. در اینجا چنین مشکلاتی نادیده گرفته شده است.

دو پرسش باید مطرح شود: نخست آنکه اگر چنین مجموعه‌ای درواقع جامه عمل بپوشد، آیا می‌توان آن را عادلانه نامید؟ و دوم آنکه در اصل آیا می‌توان فرض کرد که چنین سیستمی کارکرد دارد؟ حال می‌توان گفت که نظر رالز این است که دو پرسش را تأیید می‌کند. امکان دارد که درآمدها برابر شود بدون آنکه میزان محصول ناخالص داخلی را به شدت کاهش بدهند. اگر لازمه عدالت این باشد که نهادهای عمده جامعه وضعیت پایین‌ترین گروه را به بالاترین حد ممکن برسانند، چنین وضعیتی باید اقدامی عادلانه باشد. و از آنجاکه معیار پیشنهادی یک نهاد اجتماعی است، هیچ اعتراضی در چارچوب خرد و کلان در این مورد مطرح نخواهد شد. بنابراین موضوع فقط به مورد دوم اعتراض برمی‌گردد که آیا چنین مجموعه‌ای می‌تواند کارکرد داشته باشد؟

حال کم‌وبیش تمام خوانندگان بلافاصله پاسخ خواهند داد که البته چنین طرحی نمی‌تواند کارکرد داشته باشد، ولی چرا؟ و همه پاسخ به این مورد را نیز می‌دانند. دیوید

هیوم و نیکیتا خروشچف هم به این گروه می‌پیوندند و از این نظر رأی مشترکی دارند. ... با وجود این، هر قدر برابری جذاب دیده شود، در نهایت این نظرها غیراجرایی است. نمی‌توان اموال را تسلیم کرد تا همه مال برابر داشته باشند. تفاوت درک مردم از هنر، دلسوزی نسبت به دیگران، صنعت و امثال آن، سبب می‌شود که بلافاصله برابری مردود شود. به بیان دیگر، حتی وقتی مزیت‌ها برشمرده می‌شود، بازهم جامعه باید به حد نهایی فقر و نداری کشانیده شود و به جای ممانعت از خواسته‌ها و گدایی در مواردی چند، جامعه به وضعیتی کشانیده شود که از نظر جامعه ناموجود دیده شده است.^(۴۵)

اگر بنا باشد که همه مردم کار کنند و عواید آن را به‌طور مساوی بین همه قسمت کنند، آنها هیچ انگیزه‌ای نخواهند داشت که به رفاه دیگران بپردازند. اما اگر به فرض، چنین انگیزه‌ای وجود داشته باشد، با عنایت به نظریه‌ای که مدنظر قرار دارد، فقدان علاقه و دلسوزی را چگونه باید تحلیل کرد؟ پاسخی که می‌توان داد این است که براساس این اصول، فقدان دلسوزی معادل بی‌عدالتی است. کسانی که حاضر نباشند حمایت خود را نسبت به نهادهایی که به‌یقین هدف عدالت اقتصادی را دنبال می‌کنند، اعلام نمایند، همان‌طور که نظریه ذکر می‌کند، در گروه ناعادل در نفس خود قرار می‌گیرند. اما اگر یگانه دلیلی که چرا نهادها به هدفی دست نمی‌یابند این باشد که افراد میلی نسبت به حمایت از آن ندارند، نمی‌توان گفت که اشخاص حامی این اصول‌اند، منتها مشکل در این است که چنین روالی کارکرد ندارد.

به‌طور خلاصه، هیچ عاملی وجود ندارد که نهادها را از مداخله در بازار در حدی که به برابری اقتصادی، در سطح فردی برسد، بازدارد. نهادهای زیادی وجود دارد که با افراد سروکار دارند. محدودیت‌های رالز در مورد اصول نمی‌تواند از این مداخله جلوگیری کند، در هر صورت نهادها آن قدر به هم پیوسته نیستند که بتوانند چنین کاری را بکنند. اگر به فرض گفته شود که نهادها بر این باورند که بیکاران، به‌عنوان یک گروه اجتماعی، حق دارند، پوشش بیکاری را دریافت کنند، ولی البته این توافق نیازی ندارد که نهادها خودشان بخواهند تک‌تک افراد بیکار را تحت حمایت و پوشش خود نگهدارند. البته نهادها را نمی‌توان به هیچ عنوان از مداخله در زندگی هریک از اشخاص بازداشت و هیچ‌چیزی وجود ندارد که نهادها در مقابل وظایف افراد نقشی داشته باشند. بازهم

غیرمنطقی است که گفته شود که به هر روشی که به اندازه کافی عمومی است، این استدلال شکست خواهد خورد. البته مردم خواهند گفت که این کار مسئولیت آنها نیست. بگذارید سازمان‌های خیریه و مسئول بیمه درمان و بیکاری به این امور بپردازند. اما آیا کسی که خودش هیچ چیز به هیچ سازمان خیریه نمی‌پردازد یا آنکه با خدمات بیمه درمان مخالف است یا تصور نمی‌کند در کشور سازمانی باید باشد که به امور مهاجران بپردازد، چنین حرفی را می‌زند؟ به یقین پاسخ منفی است. این شخص یا چنین هدفی را نمی‌پردازد یا درواقع ازطرف این سازمان‌ها به دروغ‌گویی متهم می‌شود. در همین چارچوب، شخص ثروتمندی که اصل رالز را می‌پذیرد، تا آنجا که آنها می‌توانند ببینند، باید با ایجاد نهادهایی توافق کند که برنامه جدی آنها برقراری برابری اقتصادی باشد. اغلب مردم، دارا و ندار، موافق چنین برنامه‌هایی نیستند. با وجود این، می‌توان گفت که بیشتر مردم برخلاف ادعای رالز در مورد حمایت ضمنی از سیستم او، اصول رالز را نمی‌پذیرند و حتی وقتی مدعی پذیرش این نظر می‌شوند، به روشنی نمی‌دانند در پس آنچه پذیرفته‌اند، چه تعهداتی نهفته است.^(۴۶)

نتیجه این بحث آن است که لازمه پذیرش اکید اصل تمایز تعهدی است توزیع برابر ثروت باید در تمام نهادها، و از جمله هر نهادی که هدف آن پیشبرد مادی در هر سطح باشد، برقرار شود. در این حالت، و فقط در این حالت، می‌توان گفت که شرایط بیشینه کردن رفاه کم‌مزیت‌ترین گروه‌ها می‌تواند تحقق داشته باشد. این نکته که آیا چنین نتیجه‌ای مطلوب است یا خیر، البته، موضوع دیگری است که در مورد آن حرفی زده نمی‌شود. در این لحظه باید به محور سوم پرداخته شود.

۳-۱-۹ محور سوم

تا این مرحله، استدلال این بوده است که بسته به نیازی که برای اصل یکم رالز وجود دارد، اصل دوم یا قابل کنار گذاشتن است و هیچ وزنی در راه برابری اقتصادی ندارد، یا آن‌قدر وزن دارد که باید از برابری به‌قدری حمایت شود که اصل دوم محور اصلی باشد. به‌طور طبیعی این فکر مطرح می‌شود که شاید لازم باشد از ابتدای امر برنامه‌ای طراحی شود که در آن نسبت‌های درست ادعاها مشخص شود و بنابراین نوعی برنامه

مصالحه که در اینجا مورد نیاز است، ایجاد شود. به عنوان مثال، ممکن است گفته شود که نقطه مصالحه بین برابری و نابرابری بازار آزاد موضوعی سیاسی است که باید در جریانی مردم سالار در مورد آن تصمیم گیری شود. و در واقع، این چیزی است که بیشتر مردم، به جز گروه های بسیار افراطی، آن را می پذیرند. با وجود این می توان استدلال کرد که چنین راه حلی به عنوان پاسخی در چارچوب رویکرد رالز ناممکن است.

شروع بحث باید با اشاره به این نکته باشد که اصول مردم سالاری جایگاه بی دردمسری در کنار اصل یکم رالز نمی تواند داشته باشد. همان طور که همه می دانند، اگر مردم سالاری به معنی رأی اکثریت باشد، این رأی باید بسیار محدود شود تا نهادی را ایجاد کند که بتواند خواسته های حقوق بشر را در آن جای بدهد. واضح است که اکثریت می تواند رأی دهد که هر نوع رفتار نابسامان را با اقلیت بداقبال داشته باشد.^(۴۷) در این حالت اصل حق آزادی رالز می تواند بسیاری از این محدودیت ها را ایجاد کند، ولی هدف برابری اقتصادی براساس اصل تمایز چه می شود؟ وضعیت بدون تغییر باقی می ماند. یا حق آزادی اقتصادی در بین حقوق حفاظت شده است که در این حالت قاعده حاکمیت اکثریت تحت این قاعده و نیز در چارچوب حقوق مدنی متعارف، باید تنظیم شود. اگر چنین نباشد، این پرسش مطرح خواهد شد که آیا اصل تمایز خودش براساس قاعده حاکمیت اکثریت محدود می شود؟ پاسخ هر چه باشد، وضع درست مانند موارد پیشین است. با وجود این، وقتی پاسخ منفی باشد، نتیجه گیری مانند بالا خواهد بود، زیرا هر توزیع اقتصادی را که اکثریت اعلام کند، جامعه باید بپذیرد و در این چارچوب می توان تصور کرد که امکان کنار گذاشتن اصل تمایز هم وجود دارد.

واضح است که در حالتی به نسبت منطقی و عقلانی نمی توان گفت که محدودیت های برخاسته از اصل تمایز در چارچوب روبه های قاعده حاکمیت اکثریت تعریف شده اند، این بدان معنی است که مفهوم عبارت «هر قدر مرفه بتوان بود» معادل مفهوم عبارت «هر قدر مرفه که اکثریت اجازه بدهد» باشد. یک دلیل برای آنکه چنین پیشنهادی می تواند مطرح شود این است که بنا به فرض، اصول عدالت باید چارچوب راهنمای موضوع باشند. ممکن است مردم در مورد کارهایی که باید انجام شود، با یکدیگر توافق نداشته باشند و یک مورد خاص هم مفهوم عدالت است. فرض بر این است که اصول عدالت این عدم

توافق را خاتمه بدهد یا آنکه به هر ترتیب مکانیسم دستیابی به توافق را مشخص کند. حال که اصل تمایز چنین دیده می‌شود، این اصل همان‌طور که گفته شد، در مراحل مختلف فراتر از اصلی الگودهنده است. بنابراین اگر به‌جای وضعیت ترسیم شده، پیشنهاد شود که حل اختلاف‌نظرها در مورد پایه‌های عدالت به اکثریت سپرده شود، از این نقطه به بعد، اصل تمایز به اصلی روش‌دهنده مبدل می‌شود. این تفسیر وضعیتی نیست که در حال حاضر وجود دارد. ممکن است گفته شود که توزیع کامل باید با استفاده از موزون کردن انگیزه عدالت - که کمال مطلوب آن دستیابی به برابری است - در کنار سایر انگیزه‌های مردم در ساختار سیاسی به نسبت قابل قبول، به‌دست آید. در این حالت اصل تمایز وجود دارد ولی می‌تواند با سایر موارد ناسازگار شود زیرا براساس روش پیشنهادی، کار عادلانه چیزی است که از ترکیب موزون خواسته‌های متکی به عدالت‌خواهی با سایر انواع خواسته‌ها حاصل می‌شود. نامیدن این نظریه با عنوان نظریه عدالت کاری بیهوده است و در هر صورت به یقین حاصل کار نظریه رالز نیست. حاصل چنین پیشنهادی هم توزیع قابل تعیین نیست. حاصل می‌تواند هر نوع توزیعی باشد که دو وضعیت حدی که در بالا به آنها اشاره شد نیز در شمار این مجموعه قرار می‌گیرد. با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت مادام که محدوده معین شده توسط رالز و استدلال‌های وی در چارچوب آن محدوده مدنظر قرار بگیرد، هیچ انتخاب دیگری وجود نخواهد داشت. به این ترتیب وضعیت یا برابری کامل است یا الگوی عدالت اقتصادی توزیعی و چیزی بین این دو وجود نخواهد داشت.

۹-۲ یادداشت پایانی

در این مقاله سه محور بحران نظریه رالز مورد بحث قرار گرفته است که حاصل بحث این بوده است که هر سه محور نشان‌دهنده ناکفایی نظریه رالز بوده است. این محورها از نظر رالز نیز باید ناخوشایند باشند زیرا اگر استدلال‌های ارائه شده درست باشد، رالز نمی‌تواند مدعی شود که نظریه‌ای راغب نسبت به برابری‌خواهی که بتواند تا حدودی عقلایی نابرابری اقتصادی را هم تضمین کند، طراحی کرده است. با وجود این روشن است که در بین انتخاب‌های ممکن، جریان اصلی نظریه رالز به سمت برابری و گریزان از

بازار آزاد است. دلیل این امر، همان طور که توضیح داده شد، این است که در نظریه رالز حق آزادی و ثروت هر دو به عنوان عوامل ایجاد مطلوبیت تحت حمایت قرار می گیرند. به این ترتیب با افزایش ثروت، مطلوبیت نهایی ثروت افزوده شده کاهش می یابد. انتخاب کننده متکی به عقلانیت در محدوده پایین ترین مبلغ معیشت، از افزایش دریافتی، مطلوبیت زیادی کسب می کند و بنابراین از رعایت اصل سقف - کف می توان اطمینان داشت.^(۴۸) یک راه واضح برای حل این مشکل آن است که دیدگاهی با محافظه کاری محدودتر در مورد مطلوبیت نهایی ثروت برگزیده شود که براساس شدت توسل به مطلوبیت خواهی بیش از حدی باشد که رالز طالب آن بوده است و اصل تمایز با شرطی به مراتب ضعیف تر که براساس آن کمترین مقدار کمک اقتصادی مشخص باشد، جایگزین شود تا گروهی که در بازار عملکردی بسیار خوب داشته اند، بخشی از ثروت خود را بابت این حمایت عرضه کنند. با وجود این تنظیم چارچوب های تفصیلی چنین الگویی از حوصله مقاله حاضر خارج است.^(۴۹)

در این فاصله، موضوع ضمنی بودن اصل تمایز هم باید مطرح شود. مقاله نشان داده است که باید در محدوده امکانات یک الگو برگزیده شود. بدون تردید یک محدوده برای هواداران نهادها مطلوب تر از محدوده دوم است. اگر عدالت بیش از مباحثی از کیفیت های اخلاقی، مانند مهربانی، شفقت، همدردی با هموعان و موارد مشابه، مدنظر باشد، به راستی اعلام این نکته که هر زمان که کسی بیش از دیگری منابع مالی به دست می آورد، نسبت به او بی عدالتی کرده است، بسیار ناراحت کننده است. برابری به مثابه مبحثی که عدالت در توزیع ثروت را به هر صورت که باشد، مدنظر قرار بدهد، بدون تردید عملی نیست و نادرست هم دیده می شود. البته نابرابری در برخورد و رفتار وجود دارد که به طور تمام عیار ناعادلانه است و بسیاری از این موارد نتایج اقتصادی هم به بار می آورد، به عنوان مثال وقتی به کسی اجازه داده نمی شود که از فرصتی استفاده کند زیرا از نژاد یا دین خاصی است، نتایج اقتصادی حاصل به یقین ملموس است، ولی برابری مورد نظر رالز به انواع ذکر شده محدود نمی شود. از نقطه نظر والایی جایگاه اصلی، تمام تفاوت ها، شامل توانایی طبیعی، جغرافیایی، خانوادگی و امثال آن، در قالب تفاوت های دلبخواهی از منظر اخلاقی دسته بندی می شود و بنابراین باید تحت پوشش تعدیل قرار داده شود. این موضوع، همان طور که نوزیک به درستی

معتراض شده است،^(۵۰) مداخله‌ای بسیار عصبانی‌کننده است. اگر عباس و علی دو حسابدار شاغل در یک شرکت خصوصی‌اند که بابت خدماتی که به شرکت می‌دهند، دستمزد دریافت می‌کنند و اگر عباس به دلیل برتری در ریاضیات می‌تواند شش برابر علی به شرکت خدمات ارائه نماید، در این صورت توانایی شخصی عباس موضوعی است که شایسته دریافت پاداش بیشتر از شرکت است و این یک موهبت طبیعی است که عباس در مقایسه با علی از آن برخوردار است که هیچ تمایلی هم به مخدوش کردن نتیجه این مقاله ندارد.^(۵۱)

نکته‌ای که در اینجا مطرح شده است، نباید نادرست درک شود. نابرابری‌های واقعی اقتصادی به یقین می‌تواند تابعی از مشخصه‌های دیگری باشد که در جامعه وجود دارد و به یقین این مشخصه‌ها می‌تواند ناعادلانه هم باشد. در تلاش برای برقراری عدالت برخی از موارد مورد بحث را می‌توان اصلاح کرد. دلایل دیگری هم می‌تواند وجود داشته باشد که به استناد آنها شخص از برابری اقتصادی حمایت کند. اینکه گفته شود که عدالت اقتصادی در واقع در شمار معیارهای پایه‌ای عدالت نیست، یک حرف است ولی اینکه بگویند معیارهایی که برای حمایت از برابری اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند و حتی ممکن است استفاده از معیارهای مورد بحث با زور همراه شود، مانند اخذ مالیات، در نفس خود ناعادلانه‌اند، حرفی به کلی متفاوت است. در این مقاله مورد نخست گفته شده است و مورد دوم مدنظر نبوده است. ممکن است با منطق استدلال کرد، به عنوان مثال، که مردم حق دارند با ایجاد برنامه‌های اجتماعی، مانند بیمه اجتماعی، پوشش بیکاری، کمترین رقم دستمزد یا هر برنامه دیگر،^(۵۲) خود را از نااطمینانی‌های برخاسته از بازار آزاد مصون نگاه دارند. ممکن است به سادگی استدلال شود که جامعه‌ای که در آن برابری تا حد زیادی برقرار است، حتی اگر این برابری تا حدی در اثر زور ایجاد شده باشد، در وضعیت بهتری قرار دارد و حفظ منافع عمومی بیش از احساس آزادی حاصل از بازار ارزش دارد. با وجود این، برای برقراری وضعیت ذکر شده به طراحی نظریه‌ای که شرط آن عدالت باشد، ضرورت ندارد و لازم نیست گفته شود که اگر جامعه به شروط ذکر شده گردن نهد، بی‌عدالتی حاکم شده است. نگارنده این رویکرد را آزاردهنده می‌شمرد هر چند که چنین رویکردی در نوشته‌های رالز وجود دارد. به نظر می‌رسد که اگر گفته‌های این مقاله درست باشد، یک جای کار به شدت خراب است.^(۵۳)

پی‌نوشت‌ها

1. Rawls John (1971). *A Theory of Justice*, Cambridge, Mass: Harvard University Press, P. 62.
 2. New Testament: Gospel According to St. Matthew 19:21.
 ۳. انحراف قابل ملاحظه بین مباحث حق داشتن و اتلاف کردن موضوع کوچکی برای یک نظریه اجتماعی نیست. اگر کسی خانه پدری را که به ارث برده باشد، هر قدر هم که شخصیت این فرد نابسامان باشد، هنوز وی حق داشتن میراث را دارد و اینکه آن شخص لایق مالکیت آن اموال نیست، هنوز حق وی را بر میراث زایل نمی‌کند. اگر کسی بخواهد با توسل به این نکته که فرد لایق آن اموال نیست، آنها را از وی بگیرد، بی‌عدالتی در روال متعارف تفکر در هر مقیاس و معیار رخ داده است. مراجعه شود به نوشته Joel Feinberg تحت عنوان *Justice and Personal Desert* از انتشارات دانشگاه پرینستون، سال ۱۹۷۰ یا به مقاله Robert Nozick's *Anarchy, State and Utopia*, New York: Basic Books, 1974
 4. Rawls, *A Theory of Justice*, 62.
 5. Rawls, *A Theory of Justice*, 60.
 6. Rawls, *A Theory of Justice*, 60.
 7. Rawls, *A Theory of Justice*, 83.
 ۸. باید تأکید کرد که رالز به این نکته پی برده است که اگر به دو نفر فرصت برابر داده شود و اگر دفاتر برارنده به افراد داده شود، به‌لزام این وضع به نظریه عدالت و اصل برابری مربوط نیست. برعکس اگر مردم تفاوت‌های قومی را در ارزیابی استعدادها مدنظر قرار بدهند، پاداش بهتری به جامعه داده خواهد شد. در مواردی این پرسش مطرح شده است که آیا به‌راستی چنین وضعی رخ خواهد داد یا خیر، ولی این موضوع در مقاله حاضر مدنظر نبوده است و انکار کردن تفاوت‌های برخاسته از توانایی‌های قومی و هر نوع دیگر مطرح نشده است. مبحث برابری فرصت بادقت بسیار زیاد در تحقیق زیر بررسی شده است:
- Alistair MacLeod, in J. Narveson, in "Equality of Opportunity", (ed.), *Moral Issues Toronto and New York: Oxford University Press*, 1983, 370-378.
- مک لئود نشان داده است که سه سطح متفاوت کاربری اصل برابری فرصت وجود دارد: استعدادها به هر شیوه‌ای که حاصل شده باشد، استعدادها براساس آنچه در بدو تولد حاصل شده باشد و استعدادها براساس اصلی که بتوان به‌صورت ژنریک برابری‌ها را محاسبه کرد. تنها نوع سوم در جهان نوین شجاع می‌تواند کاربرد داشته باشد و در نتیجه آن برابری ثروت به‌عنوان یک دستاورد فرعی مطرح شده است.

۹. دلایل خوبی وجود دارد که این موضوع جدی تلقی نشود. نخست آنکه رالز موافق است که اولویت کلامی مادام که محیط مناسب عدالت نباشد، چندان قابل پیروی نیست و برخی از موارد پیشرفت‌های اقتصادی در این شمار قرار دارد (۱۵۱ تا ۱۵۲، ۲۴۴ تا ۲۴۵ و ۵۴۲). بحث‌های مفصلی در مورد جنبه‌های مختلف نظریه رالز مطرح شده است که به‌عنوان مثال می‌توان به فصل هفتم کتاب Brian Barry, *The Liberal Theory of Justice* (Oxford Clarendon Press, 1973) و نوشته David Braybrooke's Critical Notice in *Canadian Journal of Philosophy* 3 (December, 1973) اشاره کرد. درواقع به‌خوبی می‌توان استدلال کرد که اولویت‌ها طرف دیگر موضوع هستند زیرا کمترین میزان ثروت به‌طور مشخص نخستین هدف است چون اعتراف شده است که حق آزادی را می‌توان تا زمان دستیابی به آن قربانی کرد و زمانی که حاصل شد، دیگر اولویت اصل تمایز هیچ اثری بر آن ندارد. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به بری، صفحه ۷۲.

10. Rawls, *A Theory of Justice*, 302.

11. Rawls, *A Theory of Justice*, 202.

در متن گفته شده است که: حق آزادی همیشه می‌تواند با مراجعه به سه مورد توضیح داده شود: کارگزاری که آزادند، محدودیت‌ها یا بازدارندگی‌هایی که آنان از آن آزادند و آنها آزادند چه بکنند یا چه نکنند ... محدودیت‌ها از حد وظایف و ممنوعیت‌های قانونی تا نفوذهای متکی به‌زور و برخاسته از نظرات عمومی و فشارهای اجتماعی کشانیده می‌شود. از نظر رالز ویژگی‌های مادرزادی و ناتوانی‌های قومی و بومی در شمار این محدودیت‌ها نیست. برداشت وی از سنت کلاسیک لیبرال منفی است.

12. See Nozick, *Anarchy, State and Utopia*, esp. 155.

13. Nozick, *Anarchy, State and Utopia*, 169.

یک استدلال در مخالفت با این نکته در کتاب نوزیک دیده می‌شود که در صفحات ۲۹۸ تا ۳۲۸ با مشخصات زیر آورده شده است: Nozick, *Anarchy, Dialogue* (1977). XVI, No. 2.

۱۴. برای بررسی موارد عمده مراجعه شود به:

C. B. McPherson who, in *Democratic Theory* (Oxford: Clarendon Press, 1973)

به‌ویژه مقالات فصل‌های پنجم تا هفتم جذاب است. به‌عنوان مثال در صفحه ۱۴۶ مک‌فرسون استدلال کرده است که وجود محض یک گروه که فقط نیروی کار خود را برای فروش دارد و گروه دیگری که فقط سرمایه دارد، می‌تواند به این معنا باشد که گروه نخست گروه دوم را استثمار می‌کند. این موضوع که دارندگان سرمایه چطور به آن رسیده‌اند، موضوع دیگری است که در این رابطه هنوز مطرح نشده است.

15. Rawls, *A Theory of Justice*, 203.

۱۶. نگارنده در Lockean Provis موضوع بند ۱۳ در بالا، در این مورد صحبت کرده است. می‌توان به فصل هشتم کتاب و یادداشت اضافه شده در سال ۲۰۰۱ مراجعه کرد.

17. Rawls, *A Theory of Justice*, 204.

18. Rawls, *A Theory of Justice*, 205.

۱۹. برای بررسی نظریه عقلانیت مراجعه شود به بخش‌های ۶۱، ۶۳ و به‌ویژه ۶۴ از کتاب نظریه عدالت رالز. اینکه استفاده از هاله‌ای از فقدان شناخت صورت گرفته، از همان ابتدای کار روشن است (به‌عنوان مثال مراجعه شود به صفحات ۱۳ و ۱۴). تحمیل هاله موضوعی است که برای نمایش بی‌طرفی یا از خودگذشتگی در نظریه دیگری استفاده شده است. برخی بر این باورند که برانگیختن دوباره اصول افلاطونی هشدار جدیدی ایجاد می‌کند و شاید رالز یکی از این گروه باشد. با وجود این، این نکته که اصل به شرحی که به صورت مشخص و مجزا در متون رالز ذکر شده است (مثل صفحه ۴۲۶) این مفهوم را می‌رساند که مردم فقط می‌توانند از تحقق ظرفیت‌های پیچیده‌تر خود برخوردار شوند. در کتاب گفته نشده است که افراد باید در تحقق این امور فعال شوند یا حتی از آن لذت ببرند. راستش این است که این یک اصل روانی است، یعنی اصلی که ممکن است واقعیت نداشته باشد ولی سایر نظریه‌پردازان هوادار بیشینه کردن مطلوبیت آزادند آن را بپذیرند. این اصل مبحث محوری عقلانیت را تغییر نمی‌دهد.

20. Rawls, *A Theory of Justice*, 150.

21. Rawls, *A Theory of Justice*, 245.

22. Rawls, *A Theory of Justice*, 302.

23. Rawls, *A Theory of Justice*, 61.

24. Rawls, *A Theory of Justice*, 154.

25. Rawls, *A Theory of Justice*, 542.

۲۶. بحث من در این مورد در مقاله زیر ارائه شده است. در زمان نگارش مقاله حاضر یادداشت‌های آن نوشته نشده بود.

Rawls and Utilitarianism in H. Miller and W. Williams, *The Limits of Utilitarianism*, (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1982), 128-143.

۲۷. جای تعجب دارد که رالز نظریه مطلوبیت‌خواهی را در این راستا نقد می‌کند و به‌عنوان مثال می‌گوید که: ناممکن است که فرض انتقال مطلوبیت اجتماعی از یک سطح به سطح دیگر را به شکلی مشابه برای یکایک افراد پذیرفت. با وجود این، انتخاب دو اصل به عمومیت دادن وابسته است که خود به تمایل بیش از حدی خاص اشخاص نسبت به دارایی‌های مادی بستگی دارد.

اجباری وجود ندارد که اشخاص در وضعیت نخستین به چیزی کمتر از آزادی برابر رضایت بدهند (رالز، ۵۴۳). واضح است که شرط این امر فرض برابری مطلوبیت نسبی این کالاها برای افراد عقلایی متفاوت است. کموبیش واضح است که درواقع چنین وضعی نمی‌تواند برقرار شود و چگونه می‌توان ثابت کرد که مطلوبیت چیزی برای شخصی عقلایی چنین وچنان باشد، درحالی‌که جمع بزرگی از افراد عقلانی، چنین وچنان را اطاعت نکرده‌اند؟

28. Rawls, *A Theory of Justice*, 78.

29. Rawls, 150-151.

۳۰. این ابهام برای ارزیابی بحث در مخالفت با رالز بااهمیت است. در پاراگراف دوم پانویس نوزیک درباره حسد، هرج و مرج و وضعیت کمال مطلوب در صفحه ۲۲۹ مطلب آورده شده است. اگر اصرار شود توزیعی که در آن حسن ۱۰ امتیاز و حسین ۵ امتیاز می‌گیرد، بدتر از توزیعی است که در آن حسن ۸ امتیاز و حسین ۵ امتیاز می‌گیرد، شخص ممکن است به حسد متهم شود. حرکت حسن از ۸ امتیاز به ۱۰ امتیاز به شرطی مجاز است که این تحول به هیچ‌کس آزاری نرساند. این بدان معنی نیست که بالا رفتن امتیاز حسن باید به امتیاز حسین بیافزاید تا حسن بتواند امتیاز بالاتری را به‌دست آورد.

۳۱. مراجعه شود به: Fairness to Goodness, *Philosophical Review* 84 (October 1975)

نگارنده هرگز نگفته است که قدرت سیاسی و اقتصادی یک کالای اولیه است. اگر متن حاضر در مواردی چنین برداشتی را ایجاد می‌کند، باید برداشت را اصلاح کرد (یادداشت ۸، صفحات ۵۴۲ تا ۵۴۳). این نکته در همه حال باید محرز باشد. دلیل حذف قدرت درست همان دلیلی است که عامل حذف حسد می‌شود: زیرا اینکه شخصی از کالایی بهره‌مند باشد و آن کالا فقط یکی باشد و دیگری نتواند از آن بهره‌مند شود، درست در مورد قدرت مصداق دارد. وقتی کسی بر دیگری قدرت دارد، دیگری نمی‌تواند بر آن کس قدرت داشته باشد. یک نظریه بیشینه‌ساز در مورد وضعیت‌های بین اشخاص می‌تواند با این نوع کالاها هرگز به نتیجه نرسد. آیا این دلیل خوبی برای حذف قدرت است؟ اگر هدف این باشد که فهرستی از اقلامی که می‌تواند در قالب مسائل اجتماعی حل و فصل شود، تهیه شود، این کار سودمند نیست، ولی دلیلی باشکوه برای حذف قدرت از فهرست چیزهایی است که می‌توان در مورد آنها در چارچوب‌های اجتماعی تصمیم‌گیری کرد زیرا وجود قدرت در فهرست سبب فاسد شدن کل موضوع می‌شود.

32. Rawls, *A Theory of Justice*, 151.

33. Rawls, *A Theory of Justice*, 3.

34. Rawls, *A Theory of Justice*, 274-75.

35. Rawls, *A Theory of Justice*, 96-97.

36. Rawls, *A Theory of Justice*, 96.
37. Rawls, *A Theory of Justice*, 126.
38. Rawls, *A Theory of Justice*, 151.

۳۹. به‌طور بسیار خاص به موارد زیر مراجعه شود:

David Gauthier, "Justice and Natural Endowment: Toward a Critique of Rawls' Ideological Framework", *Social Theory and Practice* 3, (Spring 1974).

John Marshall, "The Failure of Contract as Justification", *Social Theory and Practice* 4, (Fall 1975).

40. Rawls, *A Theory of Justice*, 12-13.
41. Rawls, *A Theory of Justice*, 94.
42. Nozick, *Anarchy, State and Utopia*, esp. 204 and following.
43. Rawls, *A Theory of Justice*, 98.

۴۴. به‌اندازه کافی واضح است که در نظریه عدالت رالز، گروه‌های اجتماعی در نفس خود، از نظر افراد متکی به عقلانیت، موضوع علاقه ویژه نیستند ولی عجیب است که برخی از منتقدان دارای سابقه متکی به بینش مارکسیستی، این برخورد را مورد انتقاد قرار داده‌اند. به‌عنوان مثال مراجعه شود به:

Milton Fiske (1974). "History and Reason in Rawls' Moral Theory", In N. Daniels, *Reading Rawls*, New York: Basic Books.

فیسک به شیوه‌ای باورنکردنی استدلال می‌کند که: اگر من عضوی از گروهی بودم که کمترین مزیت را داشت، می‌توانستم تشخیص بدهم که چنین ترتیباتی حمله مستقیم متمایل به گروه من است تا این گروه را سرکوب کنند (صفحه ۷۲). چیزی که این گفته را ناباورانه می‌سازد این است که براساس اصل تمایز اعضای این گروه به‌اصطلاح سرکوب شده باید آن‌قدر که امکان دارد، از رفاه برخوردار شوند. موضع فیسک، اگر به‌طور جدی منظورش همان حرفی باشد که زده است، این الزام را برای وی فراهم می‌آورد که بگوید به‌عنوان یک عضو آن گروه سرنگون کردن گروه‌های بالاتر عقلانی است، حتی اگر بعد از این کار هنوز گروه وی دارای کمترین مزیت باشد.

45. David Hume (1957). *An Inquiry Concerning the Principles of Morals*, Indianapolis, Ind.: Bobbs-Merrill, Library of Liberal Arts, 25.

46. I am grateful to David Gauthier and Kenneth Arrow for pressing the objection to my argument along the lines I have been discussing here, having to do with the object of the theory's being institutions and not individuals, in discussions at an earlier presentation of it (Wayne State University, May 1976). I do not, however, know whether they would regard these rejoinders as adequate.

۴۷. این برداشت مترجم به زمان نگارش برمی‌گردد که فلسفه حاکم مردم‌سالاری به شیوه پذیرفته شده عصر نوین بوده است. در عصر پسانوین، مردم‌سالاری ایجاب می‌کند که صدای اقلیت شنیده

شود و به این ترتیب دیگر اکثریت فقط به صرف اکثریت بودن، نمی تواند هر کار که بخواهد در مورد اقلیت انجام دهد. از این منظر به نظر می رسد که مطالب قابل بازبینی باشد - م.

48. Rawls, *A Theory of Justice*, 154.

۴۹. به ویژه اصلاح این وضع با فرضی که در بند ۲۷ در بالا به آن اشاره شد، صورت گرفت و گفته شد این اصلاح مهم ترین کار محسوب می شود. واضح است که شخصی در پس هاله ای از فقدان شناخت نشسته باشد در پی توزیعی خواهد بود که با نیازها یا مطلوبیت وی سازگاری داشته باشد و به توزیع برابر در نفس این موضوع، کاری ندارد. رغبت مطلوبیت خواهان برای بررسی تفصیلی موارد خاص در اینجا یک نقطه قوت است نه یک نقطه ضعف.

50. Nozick, *Anarchy, State and Utopia*, esp. 189-197.

۵۱. در ادبیات عدالت گروه بزرگی بر این عقیده اند که برتری خواهی به دلیل موهبت های طبیعی هم عادلانه نیست و درواقع حکومت یا مرجعی باید وجود داشته باشد که به جبران نابرابری بپردازد زیرا آن کس که از مواهب طبیعی محروم شده است، درواقع خود گناهی نداشته است - م.

۵۲. از نظر نوزیک، آنها چنین حقی را ندارند و از نظر رالز سایرین وظیفه دارند که آن چیزها را فراهم کنند حتی اگر آن افراد اصراری در فراهم آوردن آن چیزها نداشته باشند. در این نظریه چنین رویکردی از هر نظر پذیرفته شده است که مردم چنین کاری را انجام بدهند و فرض های مشابه فرض های هابس که به هاله ای از فقدان شناخت یا هر نوع محدودیت برخاسته از حقوق طبیعی لاک وابسته نباشد هم می توان همین چارچوب را فراهم کرد. برای محاسبه این نظریه به مرجع زیر مراجعه شود:

Gauthier, "Reason and Maximization", *Canadian Journal of Philosophy* 5 (March 1975).

همچنین مراجعه شود به بخش های پیشین یادداشت نگارنده در مورد نوزیک که در بند ۶ آورده شده است. این یادداشت در سال ۲۰۰۱ افزوده شد و از آن زمان تاکنون می توان خوانندگان را به مرجع زیر ارجاع داد:

Gauthier's Morals by Agreement (Oxford: Oxford University Press, 1986).

۵۳. مقاله جدیدتری که همین مفهوم را گسترش داده است، مقاله زیر است که خواندن آن به علاقه مندان توصیه می شود.

Parijs, Philippe Van (1993). "Rawlsians, Christians and Patriots: Maximin justice and individual ethics", *European Journal of Philosophy* 1(3).

فصل دهم

عدالت اقتصادی کانت

دکتر فیروزه خلعت‌بری

این مقاله برگردان مقاله‌ای انتشارنیافته است با عنوان «عدالت اقتصادی» کانت "Kant on Economic Justice" نوشته هلگا واردن (Helga Varden) از دانشگاه ایلینوی در آربنا — شامپانی (Urbana-Champaign).

پیشگفتار

بیشتر هواداران کانت نظرهای وی را در مورد عدالت اقتصادی به‌عنوان میراثی از پاشنه آشیل در نظر می‌آورند.^(۱) چه عدالت اقتصادی در سطح جهانی مدنظر باشد و چه عدالت اقتصادی در سطح ملی در نظر گرفته شود، عموم بر این باورند که کانت از فقر مادی اطراف خود تکان نمی‌خورد و نظر وی به‌طور کامل در جهت مخالفت با بازتوزیع منابع مادی در جهت کاهش نابرابری‌ها در جامعه است. عامل ناراحتی فقرا هرچه باشد، و از جمله بی‌عدالتی‌های فراگیر، که براساس آن بازتوزیع ضرورت داشته باشد، از نظر اغلب محققان موضوعی است که با نگرش کانت و طرح‌های وی بیگانه است. به عنوان مثال کانت به‌طور مشخص این پنداره را که لازمه عدالت می‌تواند بازتوزیع منابع در واکنش به نیازها باشد، مردود می‌داند (۲۷: ۵۱۷ و ۵۲۷)^(۲) و تأکید می‌کند که خیریه و خیرخواهی از سر رحم وظیفه‌ای نارساست که قابلیت اجرایی ندارد (۶، ۲۲۲ به بعد). درواقع اگر گفته شود که کانت به‌روشنی با نوع دیدگاهی که در حال حاضر به رابرت نوزیک نسبت داده شده است، موافقت دارد، چندان گزافه‌گویی نشده است. نوزیک معتقد است که اگر به یک نفر به استناد اینکه نیازمند است یا می‌خواهد توانمندی‌هایش را افزایش دهد، حق دسترسی به اموال دیگری داده شود، درواقع به این شخص حق داده شده است که آن شخص دیگر

را به بردگی بکشاند.^(۳) بنابراین بی‌منطق نیست که جمع بزرگی از هواداران کانت به این نتیجه رسیده‌اند که استدلال‌هایی که توزیع منابع مادی را با هدف دستیابی به برابری توجیه می‌کند و می‌خواهد توانمندی فقرا را در جهت تعیین هدف و پیگیری آن، افزایش دهد، بسیار فراتر از دسترس کانت است.

در واکنش نسبت به این جنبه کم‌وبیش بی‌رحمانه دیدگاه کانت، اغلب هواداران معاصر کانت یا این پنداره را که جایگاه کانت می‌تواند هر نوع بازتوزیع منابع مادی را در جهت تقویت جایگاه گروهی که از امکانات محدودتر برخوردارند، به‌نوعی توجیه کند، به‌طور کامل رها کرده‌اند^(۴) یا روش‌هایی یافته‌اند که براساس آنها بتوانند جنبه‌های هسته‌ای جایگاه خود کانت را در مورد عدالت اقتصادی در سطح ملی، بازنویسی کنند. بیشتر تلاش‌هایی که برای بازنویسی نظر کانت، در مورد نظر او در زمینه عدالت در سطح ملی بوده است. به‌عنوان مثال، اونیورا اونیل، آلن دی روزن و جان رالز در این نکته هم‌نظرند که ریشه مشکل در این است که نگرش کانت نسبت به جنبه‌های مادی وضعیت بشر بی‌اعتناست. واکنش اونیل و روزن با این استدلال همراه شده است که حکومت می‌تواند فعالیت‌های خیریه برخاسته از دل‌رحمی را تشویق کند،^(۵) درحالی‌که رالز می‌کوشد تا اطمینان یابد که این جنبه‌های کاربردی از وضعیت بشر به شیوه درستی در فهرست کالاهای اولیه وی درج شود.^(۶) درست برعکس، پل گایر^(۷) استدلال می‌کند که با بازنویسی رساله حقوق کانت می‌توان جایی برای ملاحظات مربوط به عدالت اقتصادی یافت درحالی‌که هناه آرنه^(۸) و الکساندر کوفمن^(۹) برای یافتن وسیله‌ای که بتوانند نظریه کانت را نسبت به نیازهای مادی بشر حساس‌تر کنند، کتاب تقدی بر قضاوت کانت را مورد کنکاش قرار داده‌اند.

این تلاش‌ها برای بازنویسی جایگاه کانت، چند مشکل دارد. به‌عنوان مثال در چارچوبی که محدوده عدالت براساس حقوقی باشد که به‌زور تحمیل شود، امکان تدوین یک برداشت منسجم از عدالت به‌عنوان آزادی وجود ندارد. بنابراین همان‌طور که نوزیک گفته است، چنین جایگاهی نمی‌تواند به طبیعت - نیاز، ظرفیت‌ها یا کالاهای اساسی که توسط افرادی مانند آرنه، گایر، کوفمن و رالز نام برده شده است - اجازه بدهد که محدوده این جایگاه را مشخص کند، زیرا دستاوردی که حاصل می‌شود این است که

نتیجه به دست آمده درواقع متکی بر آزادی نیست ولی جایگاهی است که در نهایت، دست کم یک بخش آن، به دست طبیعت تعریف و تدوین شده است. البته نوزیک دوست دارد که به این موضوع اشاره کند که مشکل چنین وضعی این است که نمی توان آن را وضعیتی نامید که براساس آن تمام افراد بتوانند هدف های خود را دنبال کنند و در مقابل حقوق افراد برای دنبال کردن خواسته هایشان بر هدف های طبیعت – یعنی هدف های نهایی – تکیه کرده است^(۱۰). علاوه بر آن، اگر تلاش شود که خیریه به امری اجباری مبدل گردد، که این کاری است که اونیل و روزن انجام داده اند، کاری صورت گرفته است که از نظر کانت ناممکن شمرده شده است. خیریه ایجاب می کند که شخص فقط یک شعار نهایی، یعنی اینکه بهبود زندگی دیگران یک خواسته فرد است، نداشته باشد، ولی براساس آن شعار چنان رفتار کند که بگوید باور دارد آن شعار درواقع موردی درست است و شخص وظیفه دارد که به آن گردن بندد (۴: ۳۹۷ به بعد، ۴۴۰ و ۴۴۹ و ۵: ۲۲۵، ۲۲۰ و ۳۹۷). از طرفی، شعار و انگیزش های اخلاقی، یا وظیفه، نمی تواند بر اجبار متکی باشد و در نتیجه صفت خوب و رای دسترس عدالت است (۶، ۲۱۹ به بعد و ۲۳۹). با این اوصاف، هر کاری که شخص انجام می دهد، وقتی توزیع منابع مالی از سر اجبار رخ دهد، نمی توان عمل انجام شده را اجرای خیریه و نوع دوستی محسوب کرد.^(۱۱)

در این مقاله نگارنده تحلیلی متفاوت در مورد برداشت کانت از عدالت اقتصادی در سطح ملی و بین المللی ارائه داده است.^(۱۲) به جای آنکه جایگاه کانت در زمینه عدالت به عنوان یکی از نقاط ضعف وی دیده شود، موضوع به عنوان یکی از موارد به ویژه قابل دفاع عقاید کانت دیده شده است. برای این کار، نگارنده توجه عموم را به این نکته جلب می کند که چقدر برداشت های ساین در باز نویسی نظرهای کانت – شامل آرنت و کوفمن تا اونیل و روزن و تاگایر و رالز – بر فرض های متکی به برداشت های آنها در مورد جایگاه کانت تکیه دارد درحالی که کانت خود این جایگاه را مردود می شمرد که جایگاه وی برای تداوم حضور برحق حکومت^(۱۳) یا هر نهاد سازمانی عمومی دیگر^(۱۴)، الزامی باشد. زمانی که چنین بحثی بادقت بیشتر مورد بررسی قرار می گیرد، می توان دید که عدالت اقتصادی موضوعی به کلی مخالف نظرات کانت نیست و درست برعکس در قلب این نظرها جا دارد.^(۱۵)

در بخش های نهایی این مقاله، نگارنده تحلیل مختصری از برداشت کانت در زمینه

عدالت جهانی ارائه کرده است. ملاحظاتمانی مانند کمک‌های مربوط به کاهش بار فقر و حمایت‌های سازمانی در جهت تأمین جایگاه شهروندی فعال در مرکز نظریه‌های کانت جای دارد، درست همان‌طور که رالز در کتاب *قانون ملت‌های خود*^(۱۶) به شکلی بنیادی به این موضوع می‌پردازد. با وجود این، شرح کانت برخلاف رالز، دلایلی نهایت مطلوب ارائه می‌دهد که دیده شود چرا این موضوع مبحثی حکومتی است و چرا حکومت برای آنکه بتواند شرایط برحق را برای ایجاد احتمال تقابل آزاد جهانی و تجارت فراهم آورد، باید در پی ایجاد نهادهای جهان‌شمول - مانند دفتر عالی پناهندگان سازمان ملل متحد، دادگاه جنایی بین‌المللی، سازمان جهانی تجارت، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - باشد. در این موارد و نیز در مواردی که لازم باشد نشان داده شود چگونه حکومت بقای خود را حفظ می‌کند، نگارنده تلاش خواهد کرد که مضامین گفته‌های کانت را بیان کند و فقط به یافته‌های برخاسته از نوشته‌های متون موجود بسنده ننماید. با وجود این، منصفانه است که گفته شود که این روش جلو رفتن با پروژه کانت در مورد رساله حقوق به‌طور مشخص توسط خود کانت هم در پیشگفتار و هم در مقدمه تشویق شده است.

در پیشگفتار رساله حقوق کانت بر این نکته تأکید ورزیده است که بخش‌های نوشته وی در مورد حقوق عمومی، شامل حقوق ملی، بین‌المللی و جهان‌شمول، ناقص است: «تا حدی دلیل این امر آن است که به‌نظر من به‌سادگی می‌توان آنها را از نوشته‌های پیش از خودشان استنتاج کرد و تا حدی نیز به این دلیل است که بخش‌های اخیر - که به حقوق عمومی مربوط است - در حال حاضر در جریان بحث و اظهارنظر بسیار قرار دارد، و هنوز نکته بسیار مهم این است که می‌توانند به‌خوبی به تأخیراندازی تصمیم قاطع در مورد آنها را توجیه کنند» (۶، ۲۰۹). شرح تکمیلی نگارنده در مورد بحث کانت در مورد عدالت اقتصادی جهانی و تقویت جمهوری ملی براساس نیازها انجام شده است. هدف نگارنده در این بخش‌ها فقط گسترش بحث‌های کانت است و در مواردی این کار با کنکاش در مورد روشی که مباحث کلیدی در جایگاه کانت هویت یافته‌اند، انجام شده است. علاوه بر آن، به‌نظر می‌رسد که کانت در مقدمه‌ای بر رساله حقوق چنین رویکردی نسبت به دستورهای خود را، که نشانه مهمی در مورد روش تمرکز بر شرح‌های فلسفی در قوانین رفتاری است، ترغیب کرده باشد. او به‌وضوح

می‌گوید که قوانین رفتاری (نهادهای قانونی) می‌تواند به‌عنوان راهنمایی عالی برای رهنمون شدن به سمت آنچه درست است، به کار گرفته شود ولی درعین حال برای نمایش اینکه چه چیز درست است هنوز می‌تواند نارسا باشد زیرا برای این کار به نقد فلسفی نیاز دارد.^(۱۷) نهادی که در زمان کانت حائز اهمیت بود و لایق آن بود که بتواند نقدی فلسفی درباره عدالت بین‌المللی داشته باشد، انجمن عمومی کشورها در لاهه بود (۶: ۳۵۰). این نهاد به‌طور عمده در زمینه مباحث مربوط به مرزهای درست بین کشورها اظهار نظر می‌کرد. همان‌طور که کانت شرح داده است، انجمن مشابه داور بین کشورها عمل می‌کرد و نسبت به حمله‌های هر کشور به کشور دیگر نظر می‌داد. نگارنده استدلال می‌کند که در مورد عدالت اقتصادی جهانی^(۱۸)، سازمان جهانی تجارت، اتاق بین‌المللی تجارت، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول کم‌وبیش به یک اندازه اهمیت دارند. بنابراین چالش هواداران کانت در این است که نقدی فیلسوفانه بر این نهادها بگذارند که بتوانند وظایف مدنظر آنها را در تحقق عدالت اقتصادی جهانی به‌وجود آورند. در این راستا پیشنهاد نگارنده این است که شرح کانت پایه و اساس چنین نقدی را فراهم می‌سازد. این شرح اعجاب‌انگیز است زیرا می‌تواند کمال مطلوب نیازها را برای چنین نهادهای جهانی شناسایی کند و درعین حال قادر است توضیح بدهد چرا این نهادها نمی‌توانند، مانند نهادهای ملی مشابه خود، انحصاری برای وارد آوردن فشار در جهتی خاص ایجاد کنند زیرا چنین مجوزی به این نهادها داده نشده است.

۱-۱۰ حقوق خصوصی و عدالت اقتصادی

از نظر کانت، حق فقط چیزی است که به رفتار مردم در زمان و مکان مربوط است یا درواقع همان چیزی است که کانت آن را استفاده بیرونی از انتخاب، می‌نامد (۶، ۲۱۳ و ۲۲۴ به بعد).^(۱۹) وقتی انسان‌ها یکدیگر را باور داشته باشند و بدانند که قادرند انتخاب کنند، یا خود و دیگران را طراحان رفتارهای خویش بدانند، می‌توانند رفتارهای خود و دیگران را محاسبه کنند. کانت استدلال می‌کند که چنین محاسبه‌ای نشان می‌دهد که انسان‌ها در مورد خود و دیگران به‌عنوان انسان‌هایی که می‌توانند شایسته آزادی متکی به قانون باشند، قضاوت می‌کنند که قادرند انتخاب بیرونی داشته یا آزادی بیرونی را

به‌طور خلاصه بپذیرند (۶، ۲۲۷). علاوه بر آن، زمانی که رفتارهای متقابل اتفاق می‌افتد، معمای افزوده شده در این است که انسان‌ها به این نیاز دارند که آزادی متقابل را فعال سازند، یعنی راهی برای رفتار متقابل را فعال سازند که با آزادی بیرونی همه سازگار باشد. و این درست نقطه‌ای است که عدالت یا آنچه که کانت آن را حق می‌شمرد، وارد می‌شود. حق رابطه بین انسان‌هایی است که رفتار متقابل در مورد استفاده بیرونی از انتخاب دارند به صورتی که آزادی متقابل تحقق یابد (۶، ۲۳۰). به این دلیل است که کانت می‌گوید یک تقابل برحق تقابلی است که با حق درونی و ذاتی هرکس به آزادی، یعنی حق آزادی از محدود شدن به وسیله انتخاب‌های سایرین، سازگاری داشته باشد و بتواند با آزادی سایر افراد براساس قانون کیهانی همزیستی داشته باشد (۶، ۲۳۷).

از نظر کانت، عدالت ایجاب می‌کند که قانون کیهانی، به‌جای انتخاب‌های فردی، استفاده بیرونی از انتخاب را مدیریت کند.^(۲۰) نخستین بخش اصل رساله حقوق، شرحی از حقوق خصوصی آورده شده است. کانت در تشریح موضوع چنین می‌گوید که حق خصوصی یک «وضعیت طبیعت است»، یعنی حق خصوصی، به شرحی که گفته شد، حقی است که فقط می‌توان آن را به افراد خصوصی، و نه به هریک از مقامات دولتی یا مدنی، ارجاع داد (۶، ۲۴۲). علاوه بر آن، حق خصوصی درباره چیزی است که به‌صورت برون‌زا به هریک از ما تعلق دارد (۶، ۲۴۵). ممکن است شخص آن‌قدر آزادی داشته باشد که بتواند هدف‌های خود را در زمان و مکان معین کند مشروط بر آنکه بتواند چیزهایی را که برایش برون‌زاست، به‌دست آورد. این چیزها از وجود آن شخص بیرون است ولی شخص می‌تواند بگوید که آن چیزها به وی تعلق دارد. پیشنهاد کانت شامل سه مورد است: اموال شخصی، خدمات دریافتی از دیگران براساس قراردادهای مختلف و سایر افراد از خانواده به سایرین (۶، ۲۴۷).^(۲۱)

در مورد هریک از این حوزه‌های حقوق خصوصی، استدلال کانت این است که افراد مطالبات هنجاری خود را از طریق اظهاراتی مانند «آن خودروی من است»، «شما باید بابت توپ فوتبالی که از من گرفته‌اید، ۲۰ دلار به من بپردازید» یا «فرزندم را به شما معرفی می‌کنم»، بیان می‌نمایند. در رساله حقوق خصوصی، کانت اصول نظری مربوط به این حقوق را در جهت دستیابی به کمال مطلوب حقوق خصوصی، در زمان مطرح شدن

این مطالبات هنجاری را مشخص می‌نماید. بنابراین، چالش در این است که شخص ببیند چگونه می‌تواند شرحی از چگونگی مطالبات و روش اعمال آن یا اصول مربوط به چیزهای برون‌زا را به صورتی بیان کند که به آزادی دیگران احترام بگذارد. و کانت در این زمینه در تمام موارد مربوط به حقوق خصوصی مدعی شده است که چنین کاری در چارچوب وضعیت طبیعی ناممکن است. به عبارت دیگر، اصول نظری حاکم بر حقوق خصوصی نمی‌تواند در این شرایط به شکل برحق محدودیت‌های اجباری را اعمال نماید. این حقوق تنها می‌توانند به چیزی که کانت آن را عدالت موقت و نه یقینی نامیده است، جامه تحقق ببوشانند (۶، ۲۶۷).

ادامه بحث در مورد استدلال اخیر در مقاله حاضر ناممکن است ولی فقط می‌توان به این موضوع اشاره کرد که دو نوع مشکل اساسی در این کار وجود دارد: تضمین و تعیین‌ناپذیری در مورد ویژگی‌ها و کاربرد اصول حقوق خصوصی به تقابل‌های واقعی در زمان و مکان. نظر به اینکه مشکلات اخیر در وضعیت طبیعی فاقد راه‌حل‌اند، کانت در مورد رساله حقوق خصوصی چنین نتیجه‌گیری کرده است که باقی ماندن در چنین وضعی به شدت غلط است و بنابراین همه وظیفه اجراشدنی دارند که به جامعه مدنی وارد شوند یا مقامی عمومی را ایجاد کنند که با واسطه آن مقام اصول حاکم بر مالکیت، قرارداد و وضعیت داخلی را به صورتی درست قابل اجرا نمایند (۶، ۳۰۷ به بعد، ۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۳۱۲ به بعد، ۳۴۵ به بعد، ۳۵۱ به بعد و ۳۷۱).^(۲۲) در شرح کانت از حقوق عمومی آورده شده است که چگونه حاکمیت می‌تواند چنین شرطی را به شکلی درست برقرار کند و چارچوب نهاد قانونی مجری را طراحی نماید.

۲-۱۰ حقوق عمومی و عدالت اقتصادی

حقوق عمومی، به شرحی که کانت در شروع بخش دوم رساله حقوق خود بیان می‌کند، مجموعه‌ای از قوانین است که باید به صورت عمومی انتشار داده شود تا شرایط درست را برقرار نماید (۶، ۳۱۱). از نظر کانت حقوق عمومی شامل سه گروه است: حقوق حاکمیت (۶، ۳۱۱ تا ۳۴۲)، حقوق ملت‌ها (۶، ۳۴۳ تا ۳۵۱) و حقوق جهان‌شمول (۶، ۳۵۲ تا ۳۵۳). در تحلیل نوشته‌های کانت، چالش در این است که دیده شود چگونه بحث در

مورد حقوق خصوصی، به مباحث حقوق عمومی اطلاع‌رسانی می‌کند و درک شود که به‌درستی مرزبندی بین حقوق خصوصی و حقوق عمومی - یعنی مجموعه حقوقی که دربرگیرنده وضعیت برحق است - کجاست. هر دو ملاحظه در ارتباط با سه گروه برای درک شرح کانت در مورد عدالت اقتصادی حیاتی است. در بخش بعد این دو چالش در مورد حقوق حکومت‌ها مورد بررسی قرار گرفته است و پس از آن بحث مشابهی در مورد حقوق ملت‌ها و حقوق جهان‌شمول انجام شده است.

۱-۲-۱۰ حقوق عمومی حاکمیت

یکی از تفاوت‌های اصلی بین کانت و جمع بزرگی از متفکران آزادمنش معاصر در این واقعیت است که کانت استدلال می‌کند که از نظر اصولی افراد نمی‌توانند در وضعیت طبیعی به عدالت جامه عمل بپوشانند. همان‌طور که در بالا اشاره شد، کانت به‌صراحت این پنداره را که اشخاص، هر قدر هم که نیکاندیش باشند، بتوانند چنان رفتار کنند که حقوق آزادی یکدیگر را رعایت نمایند، مردود می‌شمرد.^(۲۳) به گفته کانت، فقط مقام‌های عمومی قادرند این مشکل را به صورتی حل کنند که حقوق خصوصی همگان را با یکدیگر سازش بدهند. به همین دلیل است که کانت بحث را با حقوق عمومی حاکمیت آغاز می‌کند و به‌عنوان نخستین نکته می‌گوید که هر قدر افراد برازنده و شیفته حق باشند^(۲۴)، باز هم پیش‌شرط پنداره عقلایی این است مادام که شرایط برحق برقرار نشود، افراد هرگز نمی‌توانند در مقابل خشونت سایرین در امان باشند، زیرا هر کس حق دارد^(۲۵) هر کاری را که از نظر او درست و برحق است انجام دهد و در این زمینه به عقاید دیگران در مورد رفتار خود نیاندیشد (۶، ۳۱۲). در این چارچوب هیچ تعهد و الزام برحقی در وضعیت طبیعی وجود ندارد زیرا قدرت - خشونت یا قضاوت‌های دلبخواهی و اظهارنظر درباره آنچه برحق و خوب دیده می‌شود - به‌جای برحق بودن - یعنی حقوق کیهانی - در نهایت بر تقابل‌ها و رفتارهای متقابل حاکم است. به گفته کانت، تنها با برپایی مقام عمومی و استدلال با واسطه این نهاد می‌توان اطمینان یافت که تقابل‌ها به‌گونه‌ای باشد که با حقوق فردی ذاتی در مورد آزادی و حق دسترسی انسان به حقوق فردی در مورد اموال، قرارداد و رابطه‌ها سازگاری داشته باشد. کانت با برخوردی روسومنه‌اشانه استدلال

می‌کند که مقام عمومی نماینده اراده جمعی همه است و با وجود این، نماینده اراده فردی هیچ‌کس نیست. این یک قدرت فراگیر یا قدرت مشترک است و به همین دلیل است که فقط با واسطه این قدرت می‌توان مشکلات مربوط به تضمین و تعیین ناپذیری را بدون بر هم زدن حقوق فردی مردم حل کرد.^(۲۶) بنابراین، جامعه مدنی، یا حاکمیت، یگانه وسیله‌ای است که با استفاده از آن افراد می‌توانند تقابل‌های خود را کیهانی سازند. تفاوت دیگر بین کانت و هم‌عصران وی، از جمله تفکر آزادمنش کانتی، در این است که کانت فرض آزادمنش - مشخصه ولی ضمنی - را دال بر آنکه استدلال و رفتارهای مقام عمومی باید مشابه یا تقلیدی از استدلال و رفتارهای نیکاندیش یا تابع حق افراد خصوصی باشد، به چالش می‌کشد. در این شرح، مقام عمومی در بهترین حالت به صورتی استدلال می‌کند که تمام افراد نسبت به حقوق یکدیگر احترام می‌گذارند یا آنکه افراد نیکاندیش می‌توانند در عالم فرضی در مورد چنین رفتاری رضایت داشته باشند.^(۲۷) کانت در مقابل، پیشنهاد می‌کند که استدلال و عملکرد مقام عمومی باید درست و به‌واقع عمومی باشد یعنی چنان باشد که تمام شهروندان (پاک یا غیر آن) بتوانند در فضای فرضی نسبت به آن اعلام رضایت کنند. بنابراین نکته مهم‌تر این است که رضایت ضمنی یا فرضی شهروندان فقط در مقام شهروندی آنها اعتبار دارد (۶: ۳۱۴).^(۲۸)

برای نمایندگی درست استدلال‌های شهروندی، مقام عمومی باید اتباع خود را به‌عنوان اعضای جامعه‌ای محسوب کند که در قدرت‌بخشی به قانون یا در شهروندی حکومت اتحاد دارند (۶: ۳۱۴)، و از آنجاکه حق ذاتی برای برخورداری از آزادی، از آزادی افراد در مقابل سلطه انتخاب‌های دلبخواهی دیگران که در مورد آنها محدودیت‌ها یا اصول باید بر تقابل آنها حاکم شود، دفاع می‌کند - مانند آزادی تنظیم هدف‌های شخصی فقط در چارچوب قوانین و به همین ترتیب یا در همین تقابل، مانند قرار گرفتن در شمول قانون کیهانی در تقابل با دیگران - کانت در ادامه می‌افزاید که شالوده شهروندی را می‌توان در حق وی به برخورداری از آزادی، برابری و استقلال می‌توان دید.^(۲۹) بنابراین چشم‌انداز مقام عمومی چشم‌انداز برخاسته از منظر متجلی حقوق فردی یا قداست نیست ولی چشم‌اندازی کم‌وبیش متعارف عمومی از شرطی متکی به حق

است که هدف آن تضمین چارچوبی نهادی است که در درون آن حق ذاتی شهروندان برای برخورداری از آزادی، که به عنوان شهروندان برای آزادی، برابری و استقلال شناخته شده است، فعال و تضمین شده است.^(۳۰)

به بیان دقیق‌تر، بحث کانت در مورد حقوق عمومی با این استدلال آغاز می‌شود که برای آنکه مقام عمومی همان مشکلات پیوسته به حقوق خصوصی را در وضعیت طبیعی ایجاد نکند، این مقام باید به عنوان یگانه مقام دارای قدرت اعمال زور (انحصارگر زور) برقرار شود و درعین حال در جهت درست مقامی بی طرف باشد. اینکه چنین مقامی – در قالب مقام عمومی – باید در اصل بی طرف باشد، به دو ویژگی نیاز دارد. نخست آنکه کانت تأکید دارد که برای برآورده کردن شروط تحقق یک مقام راستین عمومی که فقط نماینده شهروندان باشد، آن مقام نمی‌تواند هیچ نوع نفع خصوصی را دنبال کند، این مقام نمی‌تواند مالک زمین یا اموال خصوصی باشد (۶، ۳۲۳ به بعد). اگر این مقام نفع خصوصی داشته باشد، فقط می‌توان آن را یک شخص خصوصی بسیار پر قدرت محسوب کرد. دوم آنکه چنین مقامی باید در قالب قانونی وضع شده حاکمیت داشته باشد یعنی باید مقامی باشد که قدرت از یک قرارداد اجتماعی، یعنی یک قانون اساسی، برخیزد و چنین قانونی باید سه جانبه باشد تا از نظر نهادی بین قوای مقننه (وضع قوانین) قضائیه (اجرای قوانین) و مجریه (اعمال قوانین) تمایز بگذارد. در چنین حالتی است که سازمان‌های عمومی براساس منطق بی طرف عمومی، و نه به دست اشخاص خصوصی، اداره خواهد شد.^(۳۱) دست آخر برای آنکه مقام عمومی بر مشکلات پیوسته با حقوق خصوصی چیره شود، قوانین وضع شده باید به طور طبیعی با حقوق درونی و ذاتی هریک از شهروندان برای برخورداری از آزادی و حقوق اکتسابی آنها برای داشتن اموال خصوصی، قرارداد و رابطه سازگاری داشته باشد (۶، ۳۱۳ و ۳۱۵).

هم‌اینک در مورد این نکته دیده می‌شود که چگونه، حتی وقتی حقوق عمومی به شکلی بنیادی بر پایه حقوق خصوصی بنا شده باشد، حقوق عمومی از حقوق خصوصی متمایز می‌شود، با وجود این کانت مدعی نشده است که وضعیت بالا شروع کامل حقوق عمومی است زیرا راه‌های دیگری هم وجود دارد که براساس آنها حقوق حاکمیت‌ها به حقوق افراد ختم نمی‌شود.^(۳۲) بنابراین مقام عمومی باید اطمینان حاصل کند که

چارچوب نهادی‌اش به‌عنوان یک مجموعه کامل، با حقوق ذاتی یکایک شهروندان برای برخورداری از آزادی - که اکنون برحسب حقوق آزادی، برابری و استقلال مطرح شده است - سازگاری دارد. بنابراین کافی نیست که حکومت حقوق خصوصی را نهادینه کند و باید این نهادها بخشی از چارچوبی نهادی، یعنی مجموعه‌ای از قوانین، باشد که حق ذاتی هر شخص را برای برخورداری از آزادی از راه فراهم آوردن شروطی که براساس آن اشخاص بتوانند آزاد، برابر و مستقل باشند، تضمین نماید. فقط از این راه است که حکومت می‌تواند قدرت انحصاری اعمال زور خود را با حقوق ذاتی هریک از شهروندان برای برخورداری از آزادی پیوند دهد و به‌این ترتیب اطمینان یابد که شهروندان فقط بر قدرت برحق نافذ حکومت تکیه می‌کنند. با عنایت به تأکید نگارنده بر عدالت اقتصادی در این مقاله، بحث بر چگونگی کاربرد استدلال بالا در مورد کنترل ویژه حکومت در مورد نهادهای حاکم بر زمین، اقتصاد و منابع مالی، تسکین‌های بدون قید و شرط رهایی از فقر، و تسهیلاتی که براساس آنها شهروندان منفعل می‌توانند به شهروندان فعال مبدل شوند، محدود شده است. به‌نظر می‌رسد که بحث بالا دو جنبه داشته باشد: ازیک‌سو لازم است مقام عمومی راه را برای فعال شدن هیچ‌یک از شهروندان در خرد جمعی نبندد و ازسوی دیگر لازم است که مقام عمومی پیوسته فرصت‌های آنها را برای دستیابی به چنین توانمندی‌هایی تقویت نماید. به این دلایل است که کانت پنداره برابری حقوق حاکمیت‌ها با حقوق خصوصی شهروندان آنها را مردود می‌شمرد و استدلال می‌کند که حقوق عمومی فقط نهادینه کردن حقوق خصوصی است.^(۳۳)

برای شروع، کانت استدلال می‌کند که برای دیدن اینکه چگونه باید حکومت را شکل بخشید، باید پیوسته به یاد داشت که یگانه کارکرد حکومت ایجاد یک مجموعه جمعی، یعنی یک جمع، قوانین است که تقابل برحق شهروندانی را که در حد امکان آزاد، برابر و مستقل اند، امکان‌پذیر بسازد.^(۳۴) برای این کار لازم است که حکومت اطمینان حاصل کند که هریک از شهروندان می‌تواند آزادانه با هریک از شهروندان دیگر تقابل، از نوع دیدار ساده یا تجارت، داشته باشد و درعین حال این شهروندان در زمان اعمال آزادی خود، محدودیت‌های متقابل و برابری داشته باشند. با این اوصاف لازم است که حکومت به صورتی نهادینه، آزادی در مورد زمین، اقتصاد و منابع مالی را تضمین

کند. به این دلیل است که حکومت باید راه‌های قابل استفاده برای عموم را بسازد، بازارهای عمومی را ایجاد کند و موارد مشابهی را انجام دهد که در تمام موارد قابل دسترس برای عموم باشد و تمام اشخاص برای استفاده از آن، از قوانین مشابهی پیروی کنند. بنابراین به همین دلیل است که دولت از مالکان زمین مالیات می‌گیرد تا برای استفاده عمومی زمین خریداری کند، یا آنکه حکومت خود را یگانه مقام کنترل‌کننده پول قانونی می‌شمرد و با استفاده از حقوق قانونی خود بر بازارها کنترل اعمال می‌کند. اگر حاکمیت به هر شخص خصوصی اجازه دهد که هریک از ساختارهای ذکر شده را در کنترل خود داشته باشد، به وجود آمدن وضعی که در آن همه افراد براساس قانونی کیهانی از آزادی برابر برخوردار شوند، ناممکن می‌گردد، زیرا در حالت اخیر به یک نفر حق داده می‌شود که دیگران را با عنایت به انتخاب دلبخواهی خویش، محدود کند. زمانی که حاکمیت انحصار اعمال نفوذ خویش را برقرار کند، باید هر نوع تبعیت خصوصی یک نفر را از انتخاب‌های دلبخواهی شخص دیگر ممنوع کند و این کار را با کنترل نهادی بر زمین، اقتصاد و منابع مالی و از طریق ایجاد محدودیت یکسان برای همه، انجام بدهد. فقط در چنین وضعی است که آزادی همه افراد از قوانین کیهانی تبعیت خواهد کرد و به انتخاب‌های دلبخواهی دیگران بستگی نخواهد داشت و این آزادی‌ها تقابل برحق در حد امکان خواهد بود (۶، ۳۲۵). حال دیده می‌شود که به‌رغم ظاهر موضوع، استدلال در مورد وظیفه حکومت در تأمین تسکین برای گریز از فقر هم از هر نظر مشابه استدلال بالاست.

در مورد فراهم آوردن تسکین در برابر فقر، کانت استدلال می‌کند که این کار وظیفه غیرمستقیم حکومت در مقابل ملت است (۶، ۳۲۵ و بعد از آن). دلیل این تعلق آن است که اراده عمومی مردم خود را در جامعه‌ای متحد ساخته است که باید تداوم خود را حفظ کند و با این هدف خود را تسلیم قدرت داخلی حکومت نموده است و باید این نکته درک شود که حکومت نمی‌تواند بر پرداخت‌های دلبخواهی برای انجام تعهدات خود تکیه کند. با این استدلال لازم است که حکومت نظام مالیاتی خود را راه‌اندازی نماید یا آنکه از بهره منابع مالی عمومی برای مصارف خود استفاده کند تا بتواند نیازهای مردم را تأمین نماید (۶، ۳۲۶). از این گذشته، کانت استدلال می‌کند که حکومت این

تعهدات را با ایجاد سازمان‌های حامی انجام می‌دهد که برای فقرا، یتیم‌خانه‌ها و سازمان‌های تأمین سرپناه را می‌سازد (۳۲۶، ۶). طبیعی است که ممکن است خواننده با مطالعه این نوشته‌ها به این نتیجه برسد که کانت از سر اشتباه نیاز به تسکین فقر را برای حصول اطمینان از تداوم و بقای حکومت مورد استفاده قرار داده است. اشتباه شمرده شدن کار از آن جهت است که حکومت نیازی ندارد که همه را نجات بدهد. از طرف دیگر، ممکن است شخص برای پذیرش این باور وسوسه شود که کانت با این گفته به شکلی نامنتظر و ناسازگار به نیازهای مردم متوسل شده است تا تسکین فقر را توجیه نماید. ناسازگاری کار با این منطق است که وضعیت حاصل دیگر وضعیتی نیست که بتوان آن را آزادی نامید. عاقبت، ممکن است شخص به این فکر بیافتد که کانت به روشنی اشتباه کرده است زیرا حکومت باید یک نظام مالیاتی اجباری را برقرار کند تا از آینده خود اطمینان یابد. اشتباه هم در این است که بقای حاکمیت به لزوم معادل بقای همگان نیست و نظر به اینکه در استدلال مطرح شده وضعیت عدالت به شرح توصیف شده توسط هیوم، یعنی فقدان عمومی منابع و تقدس در بین مردم، مدنظر قرار گرفته است.

با وجود این، در این بخش و مشابه وضعیتی که در بیشتر موارد در نوشته‌های کانت اتفاق می‌افتد، باید به بحث در چارچوب هدف کلی نگریست تا آنکه معنای گفتار کانت به روشنی معلوم شود. اگر مباحث به صورت مجزا در نوشته‌های کانت مدنظر قرار بگیرد، بحث به بیراهه کشانیده خواهد شد. کانت در این بخش مربوط به حقوق عمومی بیش از حد در مورد موضوع کنکاش می‌کند تا بتواند حقوق عمومی را به عنوان مجموعه‌ای از حقوق بنامد که تقابل برحق براساس حقوق کیهانی آزادی را ممکن می‌سازد. مشکل فقر از این منظر نیاز، بقای آینده حکومت یا محدودیت منابع همراه با سخاوتمندی نیست، ولی برقراری روابط برحق بین شهروندان است و لازمه روابط برحق این است که چارچوب اجبارآفرین نهاد اعمال‌کننده به‌طور کلی با حقوق هریک از شهروندان برای برخورداری از آزادی، یعنی استقلال از انتخاب‌های دلبخواهی سایر اشخاص و تحت شمول قانون کیهانی قرار گرفتن، سازگاری داشته باشد. بنابراین حکومت نمی‌تواند بگذارد وضعیتی بروز کند که در آن استفاده از آزادی برون‌زای یک

شخص خاص بر انتخاب‌های دلبخواهی شخص دیگر اثر بگذارد - حال ماهیت این اثر خیریه باشد یا سخاوتمندی یا دلسوزی - برای آن شخص. وقتی آزادی یک شخص به انتخاب دلبخواهی شخص دیگر بستگی داشته باشد، این وضعیت نوعی رابطه وابستگی خصوصی است که با حق ذاتی شخص برای برخورداری از آزادی سازگاری ندارد. در مقابل هریک از شهروندان باید در وضعی قرار داشته باشند که آزادی آنها به استناد قانون کیهانی، که یک قانون عمومی است، تضمین شده باشد. با این اوصاف وظیفه حکومت در تضمین حقوق درونی اشخاص برای دستیابی به آزادی ایجاب می‌کند که حکومت تسکین بدون قید و شرط فقر را تضمین نماید. سازش دادن انحصار حاکمیت برای ملزم کردن شهروندان با حقوق هریک از آنها دلیلی است که چرا دولت باید تضمینی حقوقی برقرار کند که به استناد آن هرکس بتواند از آزادی انتخاب برخوردار شود. این کار با تضمین دسترسی به ابزارهایی صورت می‌پذیرد که اشخاص با استفاده از آنها می‌توانند هدف‌های خود را دنبال کنند.^(۳۵)

دست آخر، کانت در بخش حقوق عمومی به‌طور مشخص به این موضوع می‌پردازد که چگونه حقوق درونی و ذاتی هر شخص برای برخورداری از آزادی، حقی است که براساس آن استقلال آن شخص از انتخاب‌های دلبخواهی اشخاص دیگر مستقل می‌شود.^(۳۶) طبیعی است که از آنجاکه هر نوع محدودیت اجباری بر هر شهروند، در نهایت براساس حقوق عمومی صورت می‌گیرد، و همه برای برخورداری از تسکین فقر تضمین شده‌اند، از این منظر همه از انتخاب‌های دلبخواهی سایرین مستقل شمرده می‌شوند. کانت در ادامه استدلال می‌کند که اگر از این وضعیت نتیجه‌گیری شود که تمام شهروندان قادرند به کامل‌ترین شکل استقلال مدنی - یعنی نسبت دادن وضعیت به‌وجود و نگهداری حقوق شخص وی و قدرت‌های او در مقام عضو جامعه دارای ثروت مشترک که به انتخاب‌های اشخاص دیگر بستگی ندارد - دست یابند، راه غلطی طی شده است (۶، ۳۱۴). به‌طور خاص، کانت استدلال می‌کند که برخی از شهروندان قادر نیستند از حق فعال شهروندی خویش استفاده کنند و فقط می‌توانند در حال انفعالی حقوق شهروندی خود را استفاده نمایند. کانت در مبحثی بحث‌برانگیز استدلال می‌کند که تمام کودکان، کارکنان خانه، تمام خانم‌ها و به‌طور کلی هرکس که حق زندگی او به

دریافت تغذیه و حمایت فقط به مدیریت شخص او در زندگی بستگی ندارد و به ترتیباتی وابسته است که شخصی دیگر، به جز حکومت، باید برای وی فراهم آورد (۶، ۳۱۴) در گروه شهروندان منفعل قرار می‌گیرد. در مفهومی اساسی، مدیریت آنها در مورد زندگی خصوصی و توانایی آنها برای حفاظت از خود و دریافت هزینه این کار تحت کنترل شخص خصوصی دیگری قرار می‌گیرد که این شخص می‌تواند والدین این اشخاص، همسران آنها یا رؤسا و اربابان آنها باشد.^(۳۷) از آنجاکه این شهروندان قادر نیستند شهروندی خود را به شکلی فعال مورد استفاده قرار بدهند، نمی‌توان به آنها اجازه داد که با رأی دادن در مباحث سیاسی، در مقام عمومی مشارکت داشته باشند. براساس استدلال کانت، یگانه شرط هویت‌یابی به‌عنوان شهروند فعال این است که شخص برازنده و واجد شرایط رأی دادن باشد. اما پیش‌شرط واجد شرایط بودن برای رأی دادن این است که استقلال مدنی وجود داشته باشد (۶، ۳۱۴). بنابراین چالش اصلی این است که چگونه حکومت بتواند تشخیص واجد شرایط بودن برای رأی دادن را نهادینه کند و بین شهروندی فعال و منفعل تمایز بگذارد تا همه بتوانند به‌سادگی این تمایز را مشاهده کنند و تشخیص بدهند و درعین حال این تمایز با حق درونی و ذاتی اشخاص برای برخورداری از آزادی در تضاد نباشد.

پیش از پرداختن به موضوع دیگر، شاید ارزش داشته باشد به این نکته اشاره شود که به‌طور خاص از اظهارات کانت در مورد زنان، به‌طور مثال در مردم‌شناسی، چنین برداشت شده است که کانت باور نداشته است که زنان توانایی برخورداری از استقلال مدنی را داشته باشند و همیشه زنان را تحت کنترل مردان در نظر گرفته است. اگر این به‌راستی نظر کانت باشد، باید گفت که او در یک صفحه حرف‌های متضاد زده است. چند جمله بعد از متنی که او در آن زنان و خدمتگزاران را شهروندان منفعل نامیده است، او تأکید نموده است که شهروندان فعال، مانند بزرگسالان و مردان مستقل، باید به قوانینی رأی بدهند که با قوانین طبیعی آزادی و برابری همگان در مقابل این آزادی، در تضاد نباشد. این بدان معنی است که همه‌کس می‌تواند راه خود را از وضعیت انفعالی به وضعیت فعالیت تغییر دهد (۶، ۳۱۵). اگر کانت بر این باور بود که زنان باید در تمام موارد و برای ابد در مقام شهروندان منفعل و تحت کنترل باقی بمانند، نمی‌توانست در

قالبی سازگار مدعی شود که همه باید فرصت داشته باشند که به شهروند فعال مبدل شوند. نظری که کانت مطرح کرده این بوده است که قانون مفروض باید با وضعیت کودکان، خدمتگزاران خانگی و زنان سازگاری داشته باشد تا اینان هم امکان داشته باشند راه خود را برای مبدل شدن به شهروندان مستقل فعال بیابند.

طبیعی است که عقل حکم کند که شهروندان منفعل نتوانند حق رأی دادن داشته باشند.^(۳۸) اگر به این گروه حق رأی دادن داده شود، دیری نخواهد گذشت که اصلاحات اجتماعی لازم برای برقراری استقلال به احتمال زیاد در پی خواهد آمد. هنوز، نگارنده بر این باور است که موضوع جالب‌تر در مورد بحث اخیر این است که به نظر کانت نباید شهروندی فعال را که تمام حقوق مشارکت در خرد عمومی و پذیرش پست‌های عمومی را به شخص اعطا می‌کند، از هیچ‌کس دریغ داشت و رسیدن به این شهروندی نباید برای کسی ممنوع شود. این بدان معنی است که حکومت نمی‌تواند فرصت مبدل کردن خویشتن به مشارکت‌کنندگان تمام‌عیار در خرد جمعی را از گروهی از شهروندان بگیرد و این رأی حتی در مورد شهروندانی که در ساختار جاری وضعیت اقتصادی – اجتماعی در وضعیت انفعالی قرار داشته باشند، مصداق دارد. بنابراین حاکمیت باید اطمینان حاصل کند که کل قواعد شهروندان منفعل را وادار به باقی ماندن ابدی در وضعیت انفعالی نکند و درواقع دستیابی به شهروندی فعال خواسته‌ای باشد که همه شهروندان برای رسیدن به آن تلاش نمایند.^(۳۹)

عاقبت، این نکته حائز اهمیت بسیار است که مقام‌های عمومی از قوانین وضع شده بخواهند با احتمال حرکت هریک از شهروندان به سمت شهروندی فعال سازگاری داشته باشد و این تلاش با استدلال دیگری همراه شود که براساس آن حکومت می‌تواند قوانینی را مصوب کند که براساس آنها فرصت‌های شهروندان برای تقویت خود در راه مبدل شدن به شهروندان فعال افزوده شود.^(۴۰) به گفته کانت، زمانی که حکومتی متولد می‌شود، اراده عمومی ملت برای ایجاد جامعه‌ای که باید تا ابد باقی بماند، متمرکز شده است (۳۲۶، ۶). حکومت باید یقین داشته باشد که ساختار نهادی الزامی برای باقی ماندن شهروندان و نسل‌های آینده در آن آب و خاک را فراهم آورده است. از آن گذشته، هدف غایی برای هر حکومت آزادمنش این است که اصلاحات را به سمتی بکشاند که

به‌درستی نماینده جمهوری باشد و در آن ملت‌ها خود بر سرنوشت خویش حاکمیت داشته باشند و این کار را از راه مشارکت در خرد جمعی انجام بدهند. خوب یا بد، از نظر کانت مردم‌سالاری کمترین شرط مشروعیت حاکمیت محسوب نمی‌شود.^(۴۱) برعکس، موضوع اساسی از نظر کانت این است که خرد جمعی بر نهادهای سازمانی مقام حاکم باشد. قانون خود حکم می‌راند و به هیچ شخص خاصی وابسته نیست. جمهوری‌های راستین می‌توانند مجموعه‌ای باشند که نماینده ملت محسوب شوند و به‌واقع نیز چنین‌اند. این جمهوری‌ها برای حفاظت از حقوقی که به نام آنها ایجاد می‌شود، از همه شهروندان می‌خواهند که با واسطه نمایندگان خود این کار را انجام دهند (۶، ۳۴۱).^(۴۲) برای تحقق چنین امری، به گفته کانت، حکومت باید در طول زمان هر نوع پنداره حق موروثی نسبت به قدرت سیاسی را مردود نماید و باید به مردم اجازه بدهد که پست‌های عمومی و جایگاه‌های والامرتبه را فقط بر پایه شایستگی خود اشغال کنند (۶، ۳۲۸). منظور کانت از شایستگی، توانایی پذیرش مسئولیت در پست‌های عمومی، به‌عنوان مثال مانند پست کارمندی دولت و وکالت، است. معنی چنین وضعی آن است که موضع کانت این است که فقط حکومت می‌تواند برای تقویت چارچوب نهادی از قدرت زور استفاده کند و در نتیجه هر روز بیش‌ازپیش همه قادر می‌شوند که از حالت شهروندی انفعالی به شهروندان فعال مبدل شوند و شهروندانی با قدرت سیاسی باشند.

یک جامعه روشنگر، یعنی جامعه‌ای که با خرد جمعی بر خود حکومت می‌کند، پیش‌شرط حق در شکل تحقق کامل آن از منظر کانت است. و یک جامعه روشنگر دربرگیرنده تمام کسانی است که قادرند به گفته کانت استدلال شخصی داشته باشند (۸، ۳۷ به بعد) که این نوعی توان استدلال است که وجود آن برای اجرای وظایف عمومی براساس قواعد عمومی ضرورت دارد.^(۴۳) علاوه بر آن، لازمه چنین وضعی این است که مردم برای حاکمیت بر خود براساس خرد جمعی چهره محقق دانشگاهی به‌خود بگیرند یعنی آنکه قادر باشند هویت جمعی را در مورد عملیات واقعی در ساختار نهادی عمومی، مورد نقد و بررسی قرار بدهند. بنابراین، حاکمیت حق و وظیفه دارد که خود را به‌تدریج اصلاح کند تا آنکه به تمام شهروندان اجازه بدهد به قدرت سیاسی برسند. نگارنده همراه با استدلال کانت در مقاله‌ای با عنوان «روشنگری چیست؟» معتقد است که چنین وضعی به

شرطی قابل دستیابی است که حاکمیت به آموزش دادن شهروندان بپردازد. بررسی‌ها هر روز بیش‌ازپیش نشان می‌دهد که رالز هم همین نکته را به شیوه‌ای مشابه مدنظر داشته است، هرچند که رالز خود را هم‌نظر با کانت محسوب نکرده است. از نظر رالز، تضمین آموزش از طرف مقام عمومی در وهله نخست وسیله‌ای برای حصول اطمینان از این نکته است که کودکان به شهروندان فعالی مبدل شوند که بتوانند در خرد جمعی مشارکت کنند و پست‌های عمومی را بپذیرند^(۴۴) ولی برای رسیدن به این وضع، شهروندان باید به اندازه کافی دانش آموخته باشند و ساختار نهادی که چنین آموزشی را امکان‌پذیر می‌سازد باید تمام شهروندان را برابر بشمرد. با این اوصاف، باید فرصت‌های برابر برای کسب مهارت‌های مورد نیاز و آموزش، وجود داشته باشد و قوانین عمومی باید بر نهادهای آموزشی حاکم شود. این بدان معنی است که حکومت وظیفه و حق دارد که تحصیلات پایه‌ای را برای همه و فرصت‌های برابر را برای دستیابی به آموزش‌های عالی، برای همه تضمین کند. رالز در این مورد توضیح می‌دهد که چنین کاری را می‌توان به شیوه‌های مختلف انجام داد. به عنوان مثال، حکومت ممکن است وام‌های ویژه آموزش در اختیار شهروندان قرار دهد، یا نهادهای آموزشی را از محل بودجه‌های عمومی تأمین کند یا روش‌های مشابه را مدنظر قرار بدهد. نکته اصلی این است که حکومت در پی تحقق شرطی باشد که براساس آن کودکان بتوانند آن‌قدر بیاموزند که بدون تکیه بر شخص خصوصی دیگر (پدر و مادر یا سایرین)، خود به‌طور مستقل در خرد جمعی مشارکت داشته باشند و در این راه نگران توان پرداخت بابت آموزش خود نباشند.^(۴۵)

نکته اصلی این است که تحقق شهروندی فعال هریک از افراد، از طریق مشارکت در خرد جمعی برای حکومت یک حق و وظیفه محسوب شود و تحقق آن منوط به فراهم آوردن فرصت‌های برابر برای آموزش همگان باشد.^(۴۶) از این راه دفاع کانت از حق درونی اشخاص برای دسترسی به آزاد ایجاب می‌کند که حکومت شرایطی را فراهم آورد که در آن هرکس بتواند خود را در استقلال کامل به شرحی که رالز در مورد وظیفه حکومت برای فراهم آوردن امکان آموزش برای همگان بیان کرده است، قرار دهد. هدف این بخش مشخص کردن چارچوبی است که در آن خرد جمعی به حقوق خصوصی می‌انجامد و این کار را از طریق قرار دادن قوانین حاکم بر روابط بین سه فضای حقوق

خصوصی و نیز از راه حصول اطمینان از این نکته که مجموعه قوانین با شیوه‌هایی که با حقوق همگان در برخورداری از آزادی درونی سازگار باشد، انجام دهد. نظر به اینکه تمرکز بر عدالت اقتصادی بوده است، در این مقاله فقط مباحثی که به زمین، اقتصاد و منابع مالی، تسکین فقر، تضمین انتقال از شهروندی از وضعیت انفعالی به وضعیت فعال و تضمین حکومت به‌عنوان یک وضعیت برحق و پایدار مربوط بوده است، پرداخته شده است.

با وجود این باید توجه داشت که اگر نوشته‌های کانت از ذره‌بین به‌اصطلاح مدافعان رفتارهای دلبخواهی مورد تحلیل قرار بگیرد، هیچ‌یک از ویژگی‌های ذکر شده از شرح کانت، قابل رؤیت نخواهد بود. فقط هنگامی که درک شود که از دیدگاه کانت حقوق جمعی را نمی‌توان به حقوق خصوصی کاهش داد، می‌توان شروع به دیدن این نکته کرد که چرا و چگونه جایگاه کانت می‌تواند این مباحث بااهمیت را در مورد عدالت اقتصادی بیان کند. بنابراین، کانت برخلاف نظر افراد مختلف، برای آنکه بتواند حرف بااهمیتی در مورد بی‌عدالتی فراگیر بیان نماید، به بازنگری روابط نیازی ندارد. علاوه‌بر آن دیده می‌شود که شرحی که ارائه شده است، به‌راستی یک شرح از آزادی است. این شرح در هیچ نقطه به جنبه‌های طبیعی از وضعیت انسان یا اخلاقیات برای تأیید گفته‌های خود نمی‌پردازد. به‌نظر نگارنده، این وضع نسبت به شرح گروه‌های آزادمنش از مزیت بیشتری برخوردار است، زیرا از یک‌سو نادرستی شرح ارائه شده توسط آزادمنشان‌گرایش راست (مثل نوزیک) را براساس مستندات خود آنها رد می‌کند و از سوی دیگر می‌تواند نقدی بر برخی از مشکلات بسیار اثرگذار در مورد نهادهای هسته‌ای که انسان‌ها در درون آنها زندگی می‌کنند، ارائه نماید و این مشکلات را برخلاف سایر گروه‌ها مفروض نشمرد.

۳-۱۰ عدالت اقتصادی جهانی

بخشی از چالش در مورد درک خوب از برداشت کانت از عدالت جهانی به‌طور عام و عدالت اقتصادی جهان به‌طور خاص، به درک از این نکته برمی‌گردد که چگونه بخش‌های مختلف بحث حقوق خصوصی کانت، به تمایز وی در مورد حقوق ملت‌ها (یعنی حقوق بین‌الملل) و حقوق جهان‌شمول مربوط می‌شود.^(۴۷) همان‌طور که دیده خواهد شد، حصول اطمینان از وجود عدالت جهانی، و از جمله عدالت اقتصادی جهانی،

به وجود نهادی در اختیار مقام عمومی نیاز دارد که هم حقوق کشورها را تضمین کند و هم به عنوان یگانه وسیله، تقابل برحق بین اشخاص خارجی و کشورها را امکان پذیر سازد. نگارنده به این نتیجه رسیده است که هر دو مورد از اجزای تشکیل دهنده برداشت کانت از عدالت جهانی است هرچند که تحقیقات اولیه در مورد عدالت اقتصادی جهانی در شرحی که وی در قالب حقوق جهان شمولی بیان کرده است، منظور شده است. از آنجاکه جمع بزرگی به این نتیجه رسیده اند که نظریه آزادمندان در مورد عدالت جهانی باید بین دو رویکرد ایستا یا جهان شمول یکی را انتخاب کند، یک دستاورد برجسته از جایگاه کانت این است که نادرستی این دوراهی شدن را نشان می دهد. برداشت کانت از عدالت جهانی را می توان به عنوان تلفیق تأکید ایستا در مورد رابطه بین ملت های مستقل و تأکید متکی بر جهان شمولی در مورد رابطه بین افراد دید. بنابراین، کانت ابزاری با اهمیت برای نظریه جدید آزادمندان در مورد عدالت اقتصادی فراهم می آورد که نمایانگر شق سومی در این ارتباط است.^(۴۸)

مزیت دیگر رویکرد کانت در این است که نشان می دهد چرا مقام عمومی جهانی از سر احتیاط مورد نیاز است ولی درعین حال از نظر اصولی برای راه حل برحق مشکلات برون کشوری و تضمین مرز بین کشورها، تجارت بین آنها و بازدیدکنندگان از این کشورها، الزامی است. یک حکومت قدرتمند نمی تواند از سر حق این وظایف را انجام دهد زیرا از نظر اصولی نمی تواند بی طرف باشد و نمی تواند جایگاهی برحق در حل اختلافات بین چند کشور داشته باشد. دلیل این وضع آن است که هر حکومت خاص فقط می تواند نماینده قدرت متحد ملت خود باشد. بنابراین هر تصمیمی که توسط یک حکومت اتخاذ شود که بر شهروندان کشور دیگری اثر بگذارد، نمی تواند نسبت به این شهروندان بی طرف باقی بماند. در مورد مباحث بین حکومت ها با عنایت به این استدلال است که باید نهادی مانند دادگاه بین المللی عدالت وجود داشته باشد تا تصمیمات برحق در مورد مرز بین کشورها اتخاذ نماید.^(۴۹)

با تمرکز بیشتر بر مباحث مشخص تر عدالت اقتصادی جهانی، به نظر می رسد که شرح کانت در مورد بازدیدکنندگان جهان شمول و تجارت از بالاترین درجه اهمیت برخوردار باشد. نظر نگارنده بر این است که بین این مباحث و بحث هایی که در سطح

ملی در مورد حق وجود در یک نقطه و حقوق قراردادی می‌شود، تشابهی ساختاری وجود دارد و درست مانند مشکلاتی که در مورد مباحث مربوط به مرزهای ملی مطرح شد که به استناد آن دیده شد حل مشکلات بدون وجود نهادی بین‌المللی مانند دادگاه بین‌المللی عدالت ناممکن است، دلایل خوبی وجود دارد که تصور شود روابط بین اشخاص، یا حقوق جهان‌شمولی، هم به یک مقام عمومی مثل دفتر کمیسیونر عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان، دادگاه بین‌المللی جنایی و سازمان جهانی تجارت نیاز دارد. به نظر می‌رسد که اظهارات کانت در این مورد که حقوق جهان‌شمول یک صلاحیه لازم بر حقوق عمومی افراد به‌طور عام است، (۸، ۳۶۰) و این ادعا که حقوق جهان‌شمول به احتمال اتحاد تمام ملت‌ها با عنایت به برخی قوانین کیهانی برای انجام مبادلات تجاری بین این ملت‌ها نیاز دارد (۶، ۳۵۲) وجوه تشابه زیادی وجود دارد.

به‌عنوان مثال می‌توان شرح کانت در مورد بازدیدکنندگان را در نظر گرفت. در این مورد کانت استدلال می‌کند که هر حکومت حق عمومی دارد که جلوی ورود برخی از بازدیدکنندگان را به خاک خود بگیرد، ولی این کار را نمی‌تواند در مواردی انجام دهد که بدون نابود کردن بازدیدکنندگان، نمی‌توان دست رد به سینه آنها زد (۸، ۳۵۸). دلیل این امر آن است که وقتی با رد کردن درخواست یک شخص وی به نابودی کشانیده می‌شود، آن شخص از حقوق برحق ذاتی خود برای زندگی در یک نقطه محروم شده است. علاوه بر آن، مادام که حکومتی اشخاص بی‌سرزمین یا متعلق به کشورهای سرکوب شده را از ورود به کشور خود محروم نکرده باشد و مادام که بازدیدکنندگان به قوانین کشوری که به آن وارد شده‌اند، احترام بگذارند، آن حکومت‌ها در مورد آن بازدیدکنندگان عدالت موقتی را رعایت کرده‌اند (۸، ۳۵۷ تا ۳۶۰). به استناد چنین برداشتی، نگارنده پیشنهاد کرده است که دلیل آنکه چنین رابطه‌هایی فقط به‌صورت موقت برحق باقی می‌ماند، این است که بازدیدکنندگان نمی‌توانند رابطه‌هایی برحق با حکومت‌هایی که از کشورهای آنها بازدید می‌کنند، داشته باشند زیرا آنان شهروندان آن کشورها محسوب نمی‌شوند و بنابراین تحت شمول قانون کیهانی در رابطه خود با آن حکومت‌ها قرار نمی‌گیرند. اراده عمومی حکومتی که شخصی خاص از کشور آن بازدید می‌کند، در حالت کلی اراده عمومی پایه قانونی مورد قبول آن شخص نیست و بنابراین

آن شخص در رابطه‌ای برحق با آن حکومت قرار ندارد. یگانه راه حصول اطمینان از اینکه اراده عمومی دربرگیرنده بازدیدکنندگان بشود این است که مقامی جهان‌شمول، مانند دفتر کمیسیونر عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان، در جایگاه مقام عمومی قرار گرفته باشد زیرا فقط چنین مقامی از طریق نمایندگی اراده همگان ولی نه اراده هیچ شخص خاص، می‌تواند جایگاهی بی‌طرف داشته باشد که شرط لازم تحت پوشش قرار دادن تمام گروه‌های در تقابل، شامل حکومت‌ها و اشخاص خصوصی، با یک قانونی کیهانی است.

استدلال بالا شبیه یک پیشنهاد برانزده هم دیده می‌شود و به همین دلیل است که نیاز به دادگاه بین‌المللی جنایت بروز می‌کند. حکومتی که مصوبات این دادگاه را تأیید می‌کند، به دادگاه اجازه می‌دهد در مورد صحت برخورد حکومت با اتباع خارجی در چارچوب حکومت قضاوت کند. تأیید مصوبات دادگاه بین‌المللی جنایت وسیله‌ای است که با استفاده از آن نظام‌های حقوقی مختلف می‌توانند یقین حاصل کنند که زوری که نسبت به خارجیان اعمال می‌نمایند، با حقوق درونی و ذاتی برخورداری از آزادی در مورد آنها سازگاری دارد. بنابراین، این نهادهای جهان‌شمول — یعنی دفتر کمیسیونر عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان و دادگاه بین‌المللی جنایت — بازتاب مقامی عمومی‌اند که برای برقراری رابطه‌های برحق بین اشخاص و حکومت‌ها باید وجود داشته باشند. ویژگی‌های اخیر از شرح حق جهان‌شمول برای توجیه این نکته که چرا ساختار یک مقام عمومی فقط یک واکنش احتیاطی نسبت به مشکل پناهندگان و بازدیدکنندگان در حالت کلی نیست و در مقابل بخشی پایه‌ای از ساخت قانونی پنداره‌ای است که می‌کوشد تا تقابل جهانی برحق را ایجاد کند. دست آخر، منصفانه است که استدلال شود که با رابطه‌های جهانی تجارت می‌توان با روشی مشابه برخورد کرد. در حوزه ملی، شرح کانت بر این محور استوار است که برای آنکه قراردادهای تجاری قابل اجرا شود، لازم است قاضی بی‌طرفی وجود داشته باشد تا مانع پس‌روی موجود در تسویه حساب خصوصی با شخص ثالث شود. مجاز کردن تسویه حساب خصوصی فقط سبب کاهش مشکلات اولیه قرارداد تجاری می‌شود زیرا هریک از دو طرف درگیر در یک اختلاف می‌تواند در چارچوبی عقلانی با راهی که قاضی برای وظیفه قراردادی خود در جریان حل اختلاف انتخاب کرده است، مخالفت داشته باشد. فقط یک

قاضی بی طرف در شکل خود، یعنی یک قاضی عمومی مانند سازمان جهانی تجارت می تواند به صورت اصولی بر این مشکل چیره شود.

به دلایلی که به اختصار در بحث های پیشین ذکر شد، کانت مدعی شده است که باقی ماندن در یک وضعیت طبیعی جهانی هم به بالاترین مرتبه نادرست است (۶، ۳۴۴) زیرا حکومت های همسایه متعهدند که از این حالت خارج شوند و حقوق جهان شمول اصلاحیه ای نانوشته بر مفاد حقوق ملی و بین المللی است که برای حقوق عمومی افراد به طور کلی ضرورت دارد (۸: ۳۶۰-۳۵۰ و ۳۵۴ به بعد). با این وصف، به رغم وجود چنین تأکیدی، ایجاد مقام های عمومی دربرگیرنده تمام تقابلهای برحق، و از جمله تقابل جهانی، است. ذکر این نکته ارزشمند است که کانت، با نهایت تعجب، به این نتیجه گیری نرسیده است که حکومت ها حقی قابل اعمال و وظیفه دارند که برای ایجاد و حفظ یک جمهوری فراگیر جهانی یک بار و برای همیشه اقدام کنند. در مقابل، بارها و به دفعات، کانت تأکید کرده است که مقام جهانی نمی تواند دربرگیرنده هیچ مقام حاکم ملی باشد ... ولی ... باید متحدی باشد که هر زمان که ضرورت داشته باشد، کنار گذاشته شود (۶، ۳۴۵ و ۸، ۳۸۳ به بعد) و رضایت واقعی شهروندان، به عنوان مرجع نهایی، باید برای جنگ و موارد مشابه آن اخذ شود (۶، ۳۴۵ به بعد و ۸، ۳۵۱). حال از اصرار به ظاهر ناسازگار کانت در مورد کسب رضایت شهروندان در مواقعی مانند جنگ، این نکته که مقام جهانی نباید یک مقام حاکمیتی ملی باشد و ادعای معماگونه وی در مورد اینکه مقام عمومی بین المللی می تواند در هر زمان که لازم باشد، معزول شود، چگونه می توان برداشت کرد؟ به یقین چنین ادعاهایی با عنایت به بحث هایی که شرط لازم مقام عمومی در سطح ملی بوده است، بسیار گیج کننده دیده می شود. درواقع شاید هیچ اغراق نباشد که گفته شود این ادعاها بیشترین اصطکاک را برای تحلیلگران نوشته های کانت از بسیاری جهات فراهم آورده است زیرا این نوشته ها از نظر فلسفی با انبوه نوشته های کانت سازش ناپذیرند.

سازگار با تحلیل های فرضی که تا این مرحله ارائه شده است، به جای آنکه چنین ادعاهای عجیب و غریب با سایر بخش های نظریه های کانت ناسازگار دیده شود، این مطالب را می توان از منظر کل پروژه کانت با این نظریه دید که کانت حرفی نو و جالب

برای گفتن ارائه کرده است. به‌طور خاص، نگارنده پیشنهاد می‌کند که در صورتی که سه مشخصه نظریه کانت مدنظر قرار بگیرد، این ویژگی‌های شرح کانت را می‌توان بسیار شفاف‌تر نمایش داد. مشخصه‌ها عبارت‌اند از: نخست آنکه هیچ‌کس با ایجاد یک حکومت مرتکب خطایی نمی‌شود، دوم برداشت کانت از ماهیت قدرتی است که یک مقام حکومتی عادل می‌تواند روی شهروندان خود داشته باشد و سوم پیشنهاد کانت در مورد درست بودن روابط طبیعی است.

نکته یکم این است که کانت بر این نکته تأکید دارد که یک ملت، یا گروهی از اشخاص دارای تقابل که در یک ناحیه زندگی می‌کنند، حقی اولیه دارند که خود را در قالبی مشترک‌المنافع سازمان‌دهی کنند (۶، ۳۴۹). هیچ‌کس را نمی‌توان به‌صرف آنکه با یک گروه در وضعیتی برحق متحد شده است، خطاکار خواند و بنابراین تأسیس یک حکومت نمی‌تواند به‌صورت برقراری عدالتی موقتی محسوب شود. در مورد تقابل در یک منطقه خاص از کشوری، باید توجه داشت که کشور یک حق عمومی قاطع برای شهروندانش ایجاد می‌کند. به همین ترتیب در سطح بین‌المللی، هیچ حکومتی را نمی‌توان به‌درستی وادار کرد که خود را برکنار کند تا عدالت جهانی را تضمین و تأمین نماید. با وجود این، می‌توان حکومت‌ها را وادار کرد که به حقوق بین‌المللی و جهان‌شمول حقوق عمومی در مورد تقابل بین حکومت‌ها و بین حکومت‌ها و اشخاص خارجی، احترام بگذارند. به بیان دیگر، اگرچه باقی ماندن در وضعیت طبیعی در مورد حقوق عمومی بین‌المللی و جهانی معادل مرتکب شدن بالاترین خطاهاست، راه‌حل این مشکل انحلال و حذف ابزارهایی نیست که با استفاده از آنها برقراری رابطه‌های برحق در حوزه‌های ملی ممکن می‌گردد. بنابراین یک حکومت جهانی با حق انحصار در اعمال زور از نوعی که حکومت‌های ملی از آن برخوردارند، ابزاری نیست که بتواند به برقراری عدالت جهانی، و از جمله عدالت اقتصادی جهانی، منجر شود.

نکته دوم این است که باید روشن شود چرا کانت مدعی شده که مباحثی مانند جنگ به جلب رضایت شهروندان نیاز دارد و چرا مقام سیاسی جهانی نمی‌تواند انحصار دائمی برای اعمال زور داشته باشد. در این مورد لازم است تأکید شود ابتدا در مورد محدوده حضور مقام‌های حکومتی تأکید شود. وظیفه حکومت راه‌اندازی رابطه‌های

برحق شهروندان و نیز بین حکومت، شهروندان و سایر مردم به شکلی دائمی است. حکومت در مفهوم صریح و واقعی کلمه، منافعی خاص خود ندارد و قدرت برحق حکومت همیشه از راه‌های مهم فقط به محدوده خود حکومت محدود می‌شود. بنابراین، اگرچه حکومت، و از آن مهم‌تر مردم آن، زیر فشار سایرین ممکن است رأی یک مقام بین‌المللی را، همان‌طور که در بالا دیده شد، بپذیرند، هیچ دولتی نمی‌تواند مردم خود را وادار کند که در دفاع از حقوق خود، براساس تصمیم‌گیری در مورد ماهیت آن حقوق، به جنگ حکومت دیگری بروند مگر آنکه شهروندان آن تصمیم‌گیری را بپذیرند و در مورد ورود به جنگ رضایت داشته باشند. برخورداری از چنین حقی معادل آن است که گفته شود حکومت به شهروندان خویش به چشم اموال شخصی می‌نگرد، یعنی علایق خاص خود را دنبال می‌کند که این امر ناممکن است. هیچ حکومتی حق ندارد زندگی شهروندانش را در پیگیری چیزی که از نظر حکومت حقوق برحق شهروندان در ارتباط با سایرین است، به مخاطره بیندازد. به عنوان مثال حکومت نروژ حق ندارد به مردم فرمان بدهد که با روسیه وارد جنگ شوند تا از مرزهای نروژ دفاع کنند زیرا این موضوع به سادگی از طریق دادگاه بین‌المللی عدالت قابل پیگیری است. بنابراین تصمیم‌گیری در مورد دفاع از حقوق شهروندان با وارد شدن به جنگ در چنین مواقعی باید همیشه براساس انتخاب خود شهروندان انجام شود (۶: ۲۳۴ و ۳۴۵ به بعد). یگانه حقی که حکومت دارد این است که به مردم فرمان بدهد از مرزهای کشور در شکلی که در نهایت توسط یک مقام جهانی تعریف شده باشد، در مقابل حمله و تهاجم سایرین دفاع کنند. به عنوان مثال اگر روسیه به شمال نروژ حمله کند، حکومت نروژ می‌تواند به مردم فرمان دهد که از خاک خود در مقابل تهاجم خارجی دفاع کنند.

موضوع سوم این است که حکومتی که شهروندانش را از سر اجبار وادار به جنگیدن و ورود به جنگ در سایر نقاط جهان می‌نماید، شهروندان را از حقوق آزادی درونی و ذاتی آنها محروم کرده است. حق در طبیعت به عنوان یک رابطه تعریف شده است، یعنی حق رابطه‌ای بین اشخاص دارای تقابل با یکدیگر است. در نتیجه، یک حکومت حق ندارد که شهروندانش را وادار کند به سایر حکومت‌های عادل که شهروندان با آنها تقابل یا درگیری ندارند، کمک کنند. در نتیجه، چنین پروژه‌های تقابل باید به‌طور کامل بر

رضایت شهروندان متکی باشد. در همین راستا، اگرچه حکومت باید شهروندانی را که به خارج سفر می‌کنند یا با خارجیان دادوستد دارند، در قالب یک حق جهان‌شمول پاسخ‌گو بشمرد، حکومت نمی‌تواند سایر شهروندان را که چنین روابط یا ارتباط‌هایی را ندارند مسئول اجرایی کردن حقوق شهروندان مسافر در خارج از خاک کشور محسوب کند.

محدودیت‌های بالا در مورد قدرت اعمال زور توسط حکومت در سطح جهانی کمک می‌کند تا این نکته درک شود که چرا کانت اظهار کرده است که مقام عمومی جهانی، برخلاف مقام عمومی ملی، نمی‌تواند انحصاری دائمی در اعمال زور داشته باشد. اگر ملتی خود را به یک حکومت مبدل کند، هیچ خطایی انجام نشده است و حکومت فقط ابزاری است که با استفاده از آن ملت‌ها می‌توانند تقابل‌های برحق خود را انجام بدهند و حق در طبیعت رابطه‌ای است. بنابراین، به همان دلیلی که در بالا اشاره شد، مادام‌که حکومت یکی از طرفین درگیر در یک اختلاف بین‌المللی نباشد، خودداری حکومت از ورود به آن درگیری را نمی‌توان خلاف دانست. با این اوصاف، مقام عمومی جهانی، که کانت آن را جمهوری جهان نامیده است، که همتای مقام مدنی ملی در سطح جهانی محسوب می‌شود، حتی اگر یگانه مقام برحق مجازکننده اعمال زور در محدوده جهانی باشد، هرگز نمی‌تواند یک انحصار دائمی و پایدار زور را ایجاد کند.

به این ترتیب، اگرچه فقط یک مقام جهانی می‌تواند اقدامی را برضد یک حکومت خاص مجاز نماید، درست مثل وضعی که بعد از حمله عراق به کویت پیش آمد، این مقام نمی‌تواند هیچ حکومتی را وادار کند که شهروندانش را برای جنگ عرضه نماید. در همین راستا، اگرچه مقام جهانی می‌تواند تصمیم بگیرد که نیروی صلح سازمان ملل متحد را به کشوری، مانند رواندا، که در آن به کلام مفید رالز هرج و مرج و آشوب برقرار شده است، روانه کند، نمی‌تواند حکومت‌های ملی را وادارد که سربازان خود را به عنوان نیروهای صلح سازمان ملل به آن کشور روانه کنند. تصمیم در مورد ورود به جنگ‌های خاصی که کشورهای مورد بحث در آن مداخله‌ای ندارند و در شمار طرفین درگیر در جنگ قرار نمی‌گیرند، همچنان در اختیار شهروندان، و نه در اختیار حکومت‌های آنها باقی می‌ماند. بنابراین وقتی با این برخورد به ادعای معماگونه کانت نگریسته می‌شود، نوری تازه بر این موضوع افکنده می‌شود که چرا کانت می‌تواند با سازگاری بگوید که

حکومت‌ها باید همیشه حق داشته باشند که از خواسته‌های جامعه جهانی سر باز زنند تا حقوق اولیه خود را حفظ کنند و به جنگ با سایر کشورها وارد نشوند (۶، ۳۴۵) و با این اوصاف قرار گرفتن در وضعیت طبیعی جهانی معادل مرتکب شدن یکی از نادرست‌ترین اشتباهات است.

با عنایت به آنچه در بالا دیده شد، شرح کانت، نقدی بر چندین نهاد مرکزی سازمان ملل متحد است که نشان داده می‌شود چرا این نهاد نمی‌تواند یک بار و برای همیشه انحصار اعمال زور در سطح بین‌المللی را به خود اختصاص بدهد ولی درعین حال سازمان ملل متحد یگانه مرجعی است که حق دارد اعمال زور را در محدوده جهانی و در راه حق جهان شمول مجاز بداند. به عقیده نگارنده، این دستاوردی بارزش است که کانت به آن رسیده است. اگرچه هنوز لازم است تحقیقات دیگری انجام شود، این نکته هم دیده می‌شود که جایگاه سازمان ملل متحد در ارتباط با نهادهای مرکزی در شرف اصلاحاتی قرار دارد که از بسیاری جهات مجذوب‌کننده است.

یکی از اصلاحات محوری ایجاد نهادهایی است که در شکل بی‌طرف باید باشند و به نظر می‌رسد که بسیاری از نهادهای سازمان ملل که در حال حاضر در معرض حمله و سرزنش قرار دارند، درواقع ویژگی بی‌طرفی به شرح کانت را برآورده نمی‌کنند. توسعه بحث در این زمینه‌ها خارج از حوزه مقاله حاضر است. در مقابل لازم است در اینجا بحث با پیشنهادی در مورد ماهیت نهادهای اقتصادی لازم برای مقام بین‌المللی برای اجرای درست وظایفش خاتمه داده شود. در نگاه نخست به نظر می‌رسد که ایجاد این نهادها ورای سازمان حقوق خصوصی در مورد حقوق جهانی و جهان شمول است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دو نمونه از این سازمان‌هاست. ازمنظر جایگاه کانت به شرحی که در بالا ذکر شد، دلیل ضرورت ایجاد چنین نهادهایی این است که به نظر می‌رسد وجود آنها برای ایجاد چارچوبی نهادی برای تقابل - یعنی مجموعه‌ای از قوانین - در جهت توانمند کردن تمام حکومت‌ها در امکان دادن به شهروندانشان برای سفر به سایر کشورها و داشتن تقابل با خارجی‌ان در درون اقتصاد جهانی، ضرورت داشته باشد. ازاین گذشته وجود چنین سازمان‌هایی سبب می‌شود که نظام‌های جهانی اقتصادی و مالی یک مجموعه نهادی کلی را به وجود آورند که تقابل برحق را امکان‌پذیر سازند.

چنین نهادهایی ابزارهایی هستند که با استفاده از آنها حکومت‌ها می‌توانند اطمینان داشته باشند که با مجاز کردن شهروندانشان به پرداختن به تجارت جهانی، از جمله با ایجاد امکان تجارت به پول‌های خود به وضعی ختم می‌شود که وابستگی به دیگران محدود شود و شخص بتواند چارچوبی نهادی و باثبات در کشورش ایجاد نماید. بنابراین، وجود این نهادها کمکی است به توانمندی حکومت‌ها برای حفظ ثبات نظام‌های اقتصادی و مالی خودشان تا آنکه تقابل برحق جهانی و تجاری، یعنی چارچوبی نهادی برای تقابل جهانی، به وجود آید. این کاری است که هیچ حکومتی نمی‌تواند به تنهایی برای شهروندانش فراهم آورد زیرا شهروندان تحت تأثیر انتخاب‌های دلبخواهی سایرین قرار خواهند گرفت.^(۵۰)

پی‌نوشت‌ها

۱. به‌عنوان مثال مراجعه شود به:

Mary, Gregor (1963). *Laws of Freedom*, Basil Blackwell: Oxford, P. 36f; Otfried Höffe: Immanuel Kant, Transl. by M. Farrier, SUNY Press: Albany, PP. 184ff
Jeffrie G. Murphy: Kant. The Philosophy of Right, Mercer University Press: Macon, P. 144ff.

Onora O'Neill: *Bounds of Justice*, Cambridge University Press: Cambridge, England, P. 65.

Rawls John (1989). "Themes in Kant's Moral Philosophy", in Kant's Transcendental Deductions, E. Förster, (ed.) Stanford University Press: Stanford, P. 81-95, Ch. 40.

John Rawls (1999). "The Kantian Interpretation of Justice as Fairness", in *A Theory of Justice*, rev. (ed.). Harvard University Press: Cambridge, Massachusetts, P. 221-227.

John Rawls, B. Herman (ed.) (2000). Lectures in the History of Moral Philosophy, B. Herman, P. 217-234.

Allen D. Rosen, *Kant's Theory of Justice*, Cornell University Press: New York, P. 197, Howard L. Williams (1983) *Kant's Political Philosophy*, St. Martin's Press: New York, P. 196ff.

۲. تمام منابع مرجع کارهای کانت در مقاله حاضر توسط آکادمی صفحه‌بندی پروس (Prussian Academy Pagination=PAP) داده شده است. مورد اخیر به شرح زیر است:

Notes on the Lectures of Mr. Kant on the Metaphysics of Morals, PAP 27: 479-732, in Lectures on Ethics, P. Heath and J. B. Schneewind (ed.), Cambridge University Press: New York, P. 249-452.

The Metaphysics of Morals. PAP 6: 203-492, transl. and ed. By M. Gregor, Cambridge University Press: New York, 1996.

۳. به‌ویژه مراجعه شود به فصل هفتم از:

Distributive Justice; in *Anarchy, State and Utopia*, Basic Books, 1974, P. 149-232. Similar Kinds of Arguments are Found in Jan Narveson, Erick Mack and F. A. Hayek.

۴. به‌عنوان مثال مراجعه شود: به صفحات ۱۵۳ و ۱۶۴ به بعد از:

Wolfgang Kersting's "Kant's Concept of the State", in Essays on Kant's Political Philosophy, ed. H. L. Williams, University of Chicago Press: Chicago, P. 143-166.

۵. به‌عنوان مثال مراجعه شود به:

Rosen 1993: 173-208 and O'Neill: 1989, ch. 10 and 12; 1998: Ch. 5-7; and 2000.

6. Rawls 1989: 81-95; 1999: 221-27, and 2000: 217-234.

7. Paul Guyer (2000). *Kant on Freedom, Law, and Happiness*, Cambridge University Press, New York.

8. Hannah Arendt (1992). *Lectures on Kant's Political Philosophy*, R. Beiner, (ed.), University of Chicago Press: Chicago (IL).

9. Alexander Kaufman (1999). *Welfare in the Kantian State*, Oxford University Press: New York.

۱۰. به‌ویژه مراجعه شود به فصل هفتم از:

Distributive Justice, in *Anarchy, State and Utopia*.

۱۱. در نوشته زیر، نگارنده این مطالب را به تفصیل شرح داده است. مقاله حاضر تکامل بیشتر موضوع و بحث ارائه شده در آن نوشته است.

Kant and Dependency Relations: Kant on the State's Right to Redistribute Resources to Protect the Rights of Dependents, in *Dialogue XLV* (2006): 257-284.

مقاله "Kant's Non-Absolutist Conception of Political Legitimacy" که در حال حاضر برای Kant-Studien در حال بازنگری است، بحث در مورد عدالت اقتصادی ملی در چارچوب رساله حق عمومی در مورد حق حکومت مطرح می‌کند.

۱۲. نزدیک‌ترین تحلیلی که از استدلال کانت در مورد فقر وجود دارد که می‌تواند به بحث مقاله حاضر تشابه داشته باشد، مقاله‌ای است که سارا ویلیامز هولتمن نوشته است. مشخصات مقاله در زیر آورده شده است. در جریان بحث در مقاله حاضر به تفاوت‌های بین این دو نوشته پرداخته خواهد شد.

✓ Sarah Williams Holtman, "Kantian Justice and Poverty Relief", *Kant-Studien*, 95: 86-106.

۱۳. دلیل ذکر وظایف کامل و حق خصوصی این است که چندین نفر از تحلیلگران عقاید کانت، که شاید معروف‌ترین آنها رالز باشد، در شرح برداشت کانت از عدالت به رساله حقوق کانت اشاره نمی‌کنند و برداشت کانت از اخلاقیات را مبنا قرار می‌دهند که پایه کار متافیزیک و اخلاقیات بوده است. با وجود این تعداد تحلیلگرانی که به شرح کانت در مورد عدالت به صورتی که در رساله حقوق به آن پرداخته شده است، می‌پردازند، رو به افزایش نهاده است، هرچند که وقتی این رساله با فرض‌هایی که به شکل بنیادی آزادمنشانه است، بررسی شود، قدرت زور حکومت همراه با حقوق اشخاص (حقوق خصوصی) افزایش می‌یابد. در این حالت است که محققان چیزی از

برداشت کانت در مورد حکومت، به شرحی که در حقوق عمومی گفته است، درک نمی‌کنند. درواقع بسیاری از هواداران کانت با تأیید فرض‌های مربوط، جایگاه آزادمنشانه کانت را مورد تأیید قرار می‌دهند: یعنی می‌گویند که دلیل اصلی اینکه افراد به حکومت نیاز دارند، احتیاطی است که در واکنش نسبت به چوب خم شده (warped wood) در افراد وجود دارد و این چیزی است که لاک آن را ناراحتی‌های وضعیت طبیعی خوانده است. نگارنده از این برداشت سنتی در مقاله خود استفاده کرده است. این مقاله به شرح زیر است:

✓ "Kant's Non-Voluntarist Conception of Political Obligations, Kantian Review, Forthcoming".

شاید موضع نوزیک از مجموعه کانت و لاک واضح‌ترین شرح باشد. برای مشاهده برداشت نوزیک به مرجع زیر مراجعه شود:

✓ Nozick's Position in *Anarchy, State and Utopia*.

در نوشته نوزیک، حقوق حکومت به صورت قابل تفکیک به حقوق اشخاص بدون باقی گذاشتن پسماند، توصیف شده است، ولی نوزیک تأکید کرده است که موضع وی با موضع کانت و لاک هر دو، سازگاری دارد.

۱۴. این بخش دوم رساله حقوق کانت است که نوزیک به آن هیچ توجهی مبذول نکرده است. با وجود این، نکته جالب این است که نوزیک کم‌وبیش به استدلال مشابهی در بحث خود در مورد جبران نزدیک می‌شود و خودش هم به این تعجب می‌افتد که چگونه عاقبت به وضعی رضایت داده است که در آن حکومت باید در بازتوزیع مداخله کند تا انحصار خویش در زور را در ارتباط با هم بستگی توجیه نماید (۱۹۷۴: ۱۱۵). نظر به اینکه نوزیک در مورد نگذشتن از این پنداره که حقوق حکومت گسترش حقوق فردی است، پافشاری زیادی نشان می‌دهد، بحث وی به وضعیتی کم‌وبیش گیج‌کننده و مخدوش منجر می‌شود. نگارنده این بحث را در پاسخ به نوزیک مورد نقد قرار داده است. برای بررسی بیشتر به مقاله زیر مراجعه شود:

✓ "Nozick's Reply to the Lockean Anarchist: What He Said and what He Should Have Said".

۱۵. خرد جمعی به شرحی که شناخته شده است، به این موضوع برمی‌گردد که مقامات دولتی و نامزدهای مناسب دولتی باید برای معین کردن رابطه‌های سیاسی بین شهروندان استدلال و خرد داشته باشند. برای بررسی در مورد این موضوع مراجعه شود به:

✓ John Rawls (2003). *The Idea of Public Reason Revisited*. In: *The Law of Peoples*, Harvard University Press: Cambridge, P. 132f.

تفاوت‌های حائز اهمیت دیگری در مورد خرد عمومی در این مقاله ارائه شده است که با آنچه در

نوشته‌های کانت وجود دارد، متفاوت است. به احتمالی، بااهمیت‌ترین تفاوت از این واقعیت برمی‌خیزد که شرح کانت در مورد خرد عمومی به‌شدت تحت تأثیر شرح حقوق خصوصی قرار دارد، درحالی‌که رالز این رابطه را مطرح نکرده است. موضوع دیگر این است که شرح کانت فقط به‌عنوان یک نقد داخلی بر مردم‌سالاری قانونی دیده و مطرح نشده است، درحالی‌که نقد فلسفی رالز این ویژگی را در خود گنجانیده است.

16. John Rawls (1999). *The Law of Peoples*, Harvard University Press: Cambridge, Massachusetts.

۱۷. مانند پرسشی که می‌پرسد واقعیت چیست؟ متفکران این پرسش را مطرح می‌کنند که حق چیست؟ اگر بنا باشد که ماجرای بحث به تکرار کشیده نشود، موضوع می‌تواند سبب شرمساری شود، یا به‌جای ارائه راه‌حل کیهانی، به قوانینی مراجعه می‌کند که در برخی از کشورها در برخی از موارد تجویز می‌نمایند. او در مقابل می‌تواند بگوید چیزی که مطرح شده است، حق است، یعنی آنچه قوانین در مکان و زمان خاص می‌گویند یا گفته‌اند. اما آیا چیزی که این قوانین تجویز می‌کنند هم برحق است یا خیر، این نکته از نظر او پنهان باقی مانده است، مگر آنکه او این اصول کاربردی را برای مدتی کنار بگذارد و در پی یافتن منبع این قضاوت‌ها فقط در لایه‌لای خرد باشد تا بتواند پایه هر قانون کاربردی ارائه شده را بشناسد، هرچند که قوانین کاربردی می‌توانند به‌عنوان راهنمایی عالی برای این موضوع باشند. درست مانند سر چوبی در قصه فدر (Phaedrus)، یک رساله فقط کاربردی حقوق مانند همان سر است که شاید زیبا باشد ولی به‌یقین مغز ندارد (۶، ۲۲۹ به بعد).

۱۸. دادگاه معاصری که به این موضوع می‌پردازد، دادگاه بین‌المللی عدالت است.

۱۹. تمام مراجع ذکر شده در این مقاله براساس صفحه‌بندی آکادمی پروس است. نگارنده ترجمه‌های ماری گره گور از کتاب *متافیزیک/اخلاقیات* کانت و سایر نوشته‌های کانت را مورد استفاده قرار داده است. شرح کتاب در زیر آورده شده است.

Gregor Mary (Translation) (1996). *Kant: The Metaphysics of Morals*, Cambridge University Press: Cambridge.

Gregor Mary (Translation) (2006). *Kant: Practical Philosophy*, Cambridge University Press: New York.

۲۰. حاصل این برداشت از حق هر چیزی است که به اخلاقیات مربوط می‌شود که این ورای وضعیتی است که قابل درک باشد زیرا حق فقط به چیزی مربوط است که بتوان آن را در فضا و زمان مشخص کرد یا چیزی که بتوان به‌زور اعمال نمود. کانت اخلاقیات را از حق متمایز می‌شمرد و معتقد است در حق عامل آزادی در مورد استفاده درونی از انتخاب (اخلاق) وجود

دارد. لازمه آزادی درونی این است که شخص براساس شعارهایی رفتار کند که این شعارها قابلیت کیهانی شدن را داشته باشند و این کار را براساس وظیفه‌ای که انگیزه معین می‌کند، انجام بدهند (۶، ۲۲۰ به بعد) و هیچ‌یک از این دو مورد را نمی‌توان به‌اجبار به اجرا گذاشت. به این دلیل است که کانت استدلال می‌کند که فقط آزادی در مورد انتخاب برون‌زای شخص طرف تقابل - حق - می‌تواند به‌اجبار به اجرا گذاشته شود. آزادی در مورد انتخاب درونی و بیرونی، اخلاقیات، را نمی‌توان به‌اجبار به اجرا گذاشت. و این هم دلیلی است که همان‌گونه که در بالا ذکر شد، کانت برخلاف روزن و اونیل منکر این نکته می‌شود که مهربانی و خیرخواهی را می‌توان به‌اجبار به اجرا گذاشت.

۲۱. درواقع در نهایت فقط سه گروه از این چیزها وجود دارد. کانت در ادامه استدلال خود می‌افزاید که این سه عامل با استفاده از سه گروه درک مربوط به یکدیگر، یعنی محتوا (مالکیت خصوصی)، علیت (قرارداد) و جامعه (رابطه وضعیت) ساخته شده‌اند (۶، ۲۴۷).

۲۲. نگارنده تحلیلی جامع‌تر در مورد شرح کانت درباره حق خصوصی را در مقاله‌ای با عنوان «برداشت غیردلبخواهی کانت در مورد تعهدات سیاسی»، بیان کرده است که این مقاله در نشریه بررسی‌های کانتی به‌زودی انتشار خواهد یافت.

۲۳. تحلیل این وضع توسط نگارنده در مقاله زیر ارائه شده است:

Helga Varden. "Kant's Non-Voluntarist Conception of Political Obligations" Forthcoming in Kantian Review.

۲۴. کلمه آلمانی که در اینجا مورد استفاده قرار گرفته، کلمه *Rechtlich* است که ماری گره گور آن را معادل قانون مطیعی برگردان کرده است که به گمان نگارنده عبارتی گمراه‌کننده است زیرا کانت بر این باور نبوده است که قانون مطیعی یک وضعیت طبیعی باشد. در این وضعیت فقط می‌توان حق را دوست داشت. بنابراین در مقاله حاضر عبارت دوستدار حق مورد استفاده قرار گرفته است.

۲۵. در این مورد هم گره گور به‌جای عبارت آن مرد یا آن زن عبارت آن چیز را مورد استفاده قرار داده است ولی نگارنده عبارت آن زن را به‌کار برده است تا از گیج کردن خوانندگان جلوگیری شود.

۲۶. به این دلیل است که کانت استدلال می‌کند که فقط اراده‌ای که از پیش متحد باشد (یعنی فقط از طریق اتحاد انتخاب همه کسانی که رابطه‌ای عملی با یکدیگر دارند) و بتواند به‌طور مطلق حکمرانی کند، می‌تواند اکتساب‌های برون‌زا را توجیه نماید زیرا اراده‌ای یک‌بعدی (و حتی دوبعدی که هنوز یک‌بعدی عمل می‌کند) نمی‌تواند همه را زیر این تعهد نگاه دارد که خودش در نفس خویش سازگاری دارد. لازمه چنین وضعی این است که اراده همه‌جانبه باشد و اتحاد آن نه فقط به‌صورت احتیاطی، ولی از پیش و بنابراین به‌لزام انجام شده باشد و فقط این اراده است که

قانون را معین می‌نماید. زیرا فقط براساس چنین اصلی است که اراده برای انتخاب آزاد همگان ممکن می‌شود و وضعی به‌وجود می‌آید که آزادی همه تضمین شود و بنابراین این امکان به‌وجود می‌آید که انتخاب آزاد وجود داشته باشد و این انتخاب با آزادی همه تطابق داشته باشد و بنابراین این امکان ایجاد می‌شود که حقی ایجاد شود و در آن وضعیت یک چیز برون‌زا به هرکس بتواند تعلق داشته باشد (۶، ۲۶۳).

۲۷. براساس یک نظر برجسته، خرد جمعی مترادف است با منطق استدلال افراد نیک در حالت کلی و بنابراین از نظر اصولی هیچ نیازی وجود ندارد که مباحث مربوط به عدالت به محدوده خاص که به‌عنوان مثال با استفاده از اصولی خاص مشخص شده است، محدود شود. نگارنده بر این اعتقاد است که منصفانه است گفته شود که مطلوبیت‌خواهی و نظریه نیک‌خواهی هر دو در شمار این گروه قرار می‌گیرند. نظریه برجسته دومی هم وجود دارد که مدعی می‌شود خرد جمعی فقط در چارچوب پاره‌ای از محدوده‌های اخلاقیات با منطق استدلال افراد نیک مترادف می‌شود و این محدوده‌هایی است که به‌طور کامل زیر پوشش عدالت در چارچوبی که اصول حقوق خصوصی مشخص می‌کند، قرار می‌گیرد. از این منظر، بنابراین خرد جمعی دامنه محدودتری می‌یابد. نگارنده چنین برداشت می‌کند که فقط نظریه لاک و سایر نظریه‌های آزادمنش در این گروه قرار نمی‌گیرند و نگرش میل در مورد مطلوبیت‌خواهی هم می‌تواند به‌دلیل تلاش‌های سازگاری که در قسمت مربوط به حق آزادی ارائه کرده و تا حدودی هم در مورد مطلوبیت‌خواهی بیان نموده است، به‌عنوان یک نظریه نماینده باشد. در این نظریه هم مشخص شده است که فضای اصلی باید فضایی باشد که با حقوق خصوصی حفاظت می‌شود و بنابراین در این فضا هیچ مقام عمومی هیچ جایگاه درستی ندارد.

۲۸. به گمان نگارنده، این مشخصه نقطه مشترک بین رالز و کانت است. رالز به‌ویژه به جهت نوشته‌های اخیرش که بعد از کتاب *آزادمنشی سیاسی* نوشته شده است، از این منظر شهرت یافته است زیرا او به شیوه روزافزونی بر این نکته تأکید دارد که چگونه این نظریه بر دو ظرفیت اخلاقی شهروندان و جنبه‌های عمومی نظریه وی تکیه دارد.

۲۹. استدلال کانت این است که: «براساس حقوق، مشخصه‌های هویتی هر شهروند، که از شالوده وی در مقام شهروندی قابل تفکیک نیست، عبارت است از **آزادی متکی به قانون**، مشخصه هویتی که آن شهروند از هیچ قانونی به‌جز قانونی که به آن رضایت داده است، اطاعت نمی‌کند، **برابری مدنی** که براساس آن هیچ شهروندی نسبت به دیگری برتری ندارد و ظرفیت اخلاقی وی را چنان متعهد کرده است که او نمی‌تواند نسبت به هیچ‌چیز دیگر در این حد متعهد شود، و سوم مشخصه هویتی **هم‌بستگی مدنی** که براساس آن هر شهروند می‌پذیرد که هستی و دوام وی به حقوق و

قدرت او در مقام عضوی از مجموعه مشترک المنافع بستگی دارد و برخاسته از انتخاب شخصی دیگر از گروه مردم نیست» (۶، ۳۱۴). طبیعی است که با عنایت به تأکید کانت بر وجود رضایت، ممکن است شخص به این باور اغواکننده کشانیده شود که در این مورد کانت از مردم‌سالاری دفاع کرده است. با وجود این، چنین باوری درست نیست. در قسمت‌های بعدی همین متن، کانت این موضوع را انکار می‌کند که مردم‌سالاری شرط لازم برای مشروعیت حکومت باشد (۶، ۳۳۸ تا ۳۴۱). امر واقع این است که به باور کانت سه نوع حکومت مشروع وجود دارد که عبارت‌اند از دیکتاتوری مطلق، اشراف‌سالاری و مردم‌سالاری (۶، ۳۳۸). به نظر نگارنده این فرض که پیشنهاد کانت این است که برای هر نوع حکومت یک نوع فعالیت در عملیات واقعی مقام عمومی وجود دارد و این مقام به شیوه براننده حکومت عمل می‌کند، می‌تواند فرض خوشایندی باشد زیرا وضعیتی را مجسم می‌کند که مانند رأی دادن برای دستیابی به پست‌های مختلف (مردم‌سالاری یا اشراف‌سالاری)، با رأی دادن در مورد قوانین در مقام نماینده (در اشراف‌سالاری یا در مردم‌سالاری)، یا در ایفای نقش به‌عنوان مقام عمومی دارای حق اعمال زور، قدرت سیاسی (مانند قضات) و امثال آن است. این نکته که مطالب گفته شده درواقع نظر کانت است با نوشته‌های وی در پاراگراف بعد از بیان این موضوع تأیید می‌شود. کانت بین شهروندی فعال و انفعالی تمایز قائل می‌شود و استدلال می‌کند که باید برای رأی دادن براننده بود (۶، ۳۱۴) که این حرف به‌نوبه خود برحسب استقلال قابل درک است. نظر به اینکه کانت مدعی نیست که مردم‌سالاری شرط لازم برای مشروعیت حکومت است، منصفانه است از نوشته وی چنین برداشت شود که ماهیت رأیی که کسی در مقام شهروند فعال می‌دهد، به شکل حکومتی که وی در آن زندگی می‌کند، بستگی دارد. با وجود این، شهروندان با برخورداری از حق رأی دادن، در عملیات مقام عمومی به‌طور مستقیم مشارکت می‌کنند و با انجام این کار جایگاه خود را به‌عنوان هویت‌های آزاد، برابر و مستقل تثبیت می‌نمایند. برعکس، شهروندان منفعل از چنین حقی برخوردار نیستند. در نتیجه، بخشی از چالش به این موضوع برمی‌گردد که شخص از این گفته کانت که می‌گوید مشروعیت حکومت به این موضوع ارتباط می‌یابد که شهروندان بتوانند فعال (یعنی آزاد، برابر و مستقل) شوند، هرچند که همه شهروندان فعال نخواهند بود چه می‌فهمد. نگارنده در بخش‌های بعد به این گفته باز خواهد گشت.

۳۰. کانت رساله حقوق عمومی را با این توضیح آغاز می‌کند که مجموع قوانینی که در حالت کلی بین عموم رواج یابد تا وضعیت برحق ایجاد شود، مجموعه‌ای از قوانین لازم برای مردم است (۶: ۳۱۱). مجموعه قوانینی که حکومت عادل را ایجاد می‌کند، همیشه فقط برای مردم است زیرا یگانه هدف آن فراهم آوردن ابزاری است که با استفاده از آن شهروندان می‌توانند تقابل برحق

داشته باشند. شرح کانت از آنچه در چشم‌انداز عمومی باید قرار داشته باشد، شامل ماهیت چارچوب نهادی قانون اعمال زور، نشان‌دهنده این نکته است که این چیزها باید به‌عنوان الزامات مورد تأیید باشد و این مهم‌ترین وظیفه بخش دوم رساله حقوق است. این بخش دوم، در مقابل، به سه قسمت تقسیم شده است: حقوق حکومت (۶، ۳۱۱ تا ۳۴۲)، حقوق ملت‌ها (۶، ۳۴۳ تا ۳۵۱) و حقوق جهان‌شمول (۶، ۳۵۲ تا ۳۵۳). نظر به اینکه نگارنده فقط در پی شناسایی برداشت کانت از خرد عمومی به‌شرحی است که به حکومت یک ملت منجر می‌شود، فقط بخش نخست حقوق عمومی در این مقاله مدنظر قرار می‌گیرد.

۳۱. در زیر به این نکته اشاره شده است. در اشاره دیده می‌شود که تمایزی که کانت بین منطق عمومی و خصوصی قائل شده است، درواقع همان چیزی است که در مقاله «روشنگری چیست؟» آورده شده است.

۳۲. بخش اعظم این استدلال‌ها در بخشی با عنوان اظهارات عمومی در مورد حقوقی که از ماهیت اتحاد مدنی برمی‌خیزد، آورده شده است. در همین چارچوب، بخشی که با حرف A تا E در (۶، ۳۱۹ تا ۳۳۸) آمده است، مطالب مشابه را نشان می‌دهد. طبیعی است که نگارنده به تمام این بخش‌ها مراجعه نمی‌کند ولی فقط تنها از آن جهت به این موارد می‌پردازد که با استناد به آنها بتواند برداشت کانت از عدالت اقتصادی را درک کند. علاوه بر آن، نگارنده یادداشت‌های اظهارنظر کانت را درباره این نکته که چگونه شهروندان منفعل باید با محدودیت‌های اجباری مواجه شوند تا وادار شوند که خود را به شهروندان فعال مبدل نمایند (۶، ۳۱۴ به بعد)، بررسی می‌کند.

۳۳. نگارنده در مقاله دیگری با تفصیل بیشتر به هریک از بحث‌های کانت پرداخته است. مراجعه شود به:

Kant's Non-absolutist Conception of Political Legitimacy.

۳۴. تا آنجا که بشود گفت، بحث اخیر از این نکته که شهروندان فعال یا منفعل باشند، فارغ است.

۳۵. اینکه انتخاب چنین کاری با تکیه بر حمایت فراهم آمده توسط نهادهای خیریه صورت بگیرد یا خیر، در چارچوب حق قرار دارد و فقط این شرط است که می‌تواند تضمین حقوقی بدهد.

۳۶. این نگرانی پیش از هر اظهار عمومی، به رساله حقوق ارتباط دارد (۶، ۳۱۴ به بعد).

۳۷. بنابراین گروه شهروندان منفعل به حزب ضعیف‌تر کانت، در بحث‌های وی، در مورد وضعیت روابط در حقوق فردی، ارجاع داده شده است (۶، ۲۷۶ تا ۲۸۴).

۳۸. یعنی آنکه به‌رغم این واقعیت که نگرانی کانت در اینجا ممکن است از آن ناشی شده باشد که گروه‌های اجتماعی فاقد استقلال مادی لازم برای رسیدن به عقاید مستقل خود بودند. گذشته از

همه چیز به عنوان مثال جنون نیست که استدلال شود اگر کسی از آموزش بسیار کمی برخوردار باشد، اتخاذ تصمیم در مورد مباحث پیچیده سیاسی برای او دشوار خواهد بود و ممکن است خدمتگزاران در حدی معقول نگران فشار خانواده‌هایشان در مورد برخی از تصمیم‌گیری‌های آنها باشند که حاصل این وضع می‌تواند این باشد که زمین‌داران بزرگ بیش از زمین‌داران کوچک رأی به دست می‌آورند.

۳۹. همان گونه که در بالا اشاره شد، تحلیل هولتمن از کانت شاید تحلیلی بسیار نزدیک به تحلیل نگارنده باشد. با این اوصاف لازم است چند وجه تفاوت و تشابه بین دو تحلیل ذکر شود. هولتمن هم پیشنهاد می‌کند که اظهار نظر عمومی C کانت در مورد فقر و اظهار نظر وی در مورد چگونگی مبدل شدن شهروندان منفعل به شهروندان فعال، مواضع غریبی برای کانت نیستند ولی مواردی طبیعی و با اهمیت در مورد برداشت وی در مورد حکومت محسوب می‌شوند. تفاوت اصلی تحلیل هولتمن با تحلیل نگارنده در روشی است که برای حمایت از این نکته مورد استفاده هریک از دو گروه قرار گرفته است. همان طور که دیده خواهد شد، نظر نگارنده این است که هولتمن در تأکید خود در مورد برداشت کانت در مورد آزادی، برابری و استقلال شهروندان به کلی بر حق است، هر چند که پیشنهاد نگارنده این است که برداشت اخیر از کانت، و نیز برداشت عمومی کانت در مورد عدالت اقتصادی، این الزام را ایجاد می‌کند که دقت بالاتری در مورد تمایز بین حقوق خصوصی و عمومی، نسبت به آنچه که هولتمن در نظر داشته است، اعمال شود. از آن گذشته، هولتمن پیشنهاد می‌کند که نیاز به حکومت به این دلیل است که انسان‌های ناکامل در شناسایی، حل درگیری‌های بین خود، و حفظ حقوق فردی به حکومت نیاز دارند و بر این اساس حکومت به شخص توانمندی می‌دهد که یقین داشته باشند با آنها با عدالت برخورد خواهد شد و آنها هم رفتاری عادلانه با دیگران خواهند داشت. تعهد و الزام به اطاعت از آن قوانین است که سبب می‌شود حکومت با استفاده از آنها بتواند با مشروعیت اجرای عدالت در حق همه اعضای جامعه را تضمین کند. به گفته هولتمن، عدالتی که توسط حکومت تضمین می‌شود، شامل حق هر کس به برخورداری از آزادی، برابری و استقلال است. برعکس، نگارنده معتقد است که استدلال کانت برای حکومت یک وضعیت کمال مطلوب است و وضعیتی احتیاطی نیست. از نظر اصولی حکومت برای تقابل برحق در زمینه حقوق خصوصی الزامی است. علاوه بر آن، نگارنده بر این باور نیست که ارائه استدلال برای برپایی حکومت به نمایش محدوده کامل اعمال زور از طرف دولت منجر می‌شود. هولتمن از این نکته با عنوان امنیت یاد می‌کند. حکومت وظایفی دارد که ورای چیزی است که براساس حقوق خصوصی مشخص می‌شود زیرا لازم است حکومت انحصار خود در زمینه اعمال زور را با حق یکایک شهروندان برای برخورداری از آزادی، برابری و استقلال پیوند بدهد تا انحصار حکومت در مورد اعمال زور برحق شمرده شود.

۴۰. یک تفاوت عمده بین دو بحث این است که به نظر نگارنده فقط مورد پیشین (که براساس آن حکومت تغییر وضع از موضع انفعالی به موضع فعال را برای شهروندان ناممکن نمی‌کند) می‌تواند به‌عنوان یک ویژگی مقبول برای مشروعیت حکومت باشد.

۴۱. در آنجا کانت فرض می‌کند که سه نوع حکومت وجود دارد: تک‌حاکمی (حاکمیت یک نفر به تنهایی)، اشراف‌سالاری (حاکمیت اشراف و نجیب‌زادگان) و مردم‌سالاری (حکومت جمعی متعدد) که مورد اخیر را می‌توان حکومت مدنی نامید (۶، ۳۴۰).

۴۲. طبیعی است که ممکن است فردی با رد لزوم مردم‌سالاری به‌عنوان هدف غایی حکومت‌های اصلاح‌طلب و طالب جریان‌های اصلاحی توسط کانت موافق نباشد، ولی این بحث به مقاله حاضر ارتباط ندارد و مورد بررسی مقاله حاضر قرار نگرفته است.

۴۳. نگارنده در مقاله «نظر کانت در مورد بیان آزاد»، به این نکته اشاره کرده است.

۴۴. به نظر می‌رسد که تفاوت اصلی بین کانت و رالز در مورد آموزش در این باشد که کانت مداخله کامل حکومت در آموزش را در جهت توانمندسازی کودکان به تغییر خود به شهروندان فعال، محدود نمی‌کند. علاوه بر این، حکومت در روابط مادر و پدری جایگاهی برازنده دارد زیرا روابط برحق بین فرزندان و مادر و پدر آنها در وضعیت طبیعی ناممکن است. بنابراین در شرح کانت نیازی در حد کمال مطلوب برای وجود قوانین خانواده وجود دارد و حکومت حق دارد که در مورد نحوه آموزش دادن فرزندان توسط مادران و پدران آنها از جایگاه قانونی اعلام نظر نماید. به نظر می‌رسد که تفاوت بین کانت و رالز از تفاوتی به مراتب عمیق‌تر ناشی شده باشد، یعنی رالز بحثی مشخص در مورد حقوق خصوصی در تحقیقات خود ندارد و به همین دلیل است که رالز هرگز به این بحث نمی‌پردازد که در اصل به چه دلیل وجود حکومت لازم و ضروری است. در مقابل، رالز در وهله نخست به بحث حقوق عمومی می‌پردازد که نشان بدهد حکومت چه کارهایی باید انجام بدهد و در نتیجه چشم‌اندازی که وی ترسیم می‌کند نمی‌تواند شرحی مبسوط‌تر در مورد آموزش عمومی ارائه بدهد.

۴۵. به این دلیل است که کانت فقط در این مورد تأکید ندارد که اگر حقوق مبنا قرار گیرد، مشخصه هویتی شهروندان که از اصل وجود آنها در مقام شهروندی، تفکیک‌ناپذیر است، قانونی محسوب می‌شود، اما می‌افزاید که مشخصه‌های دیگری هم وجود دارد که بر آن اساس شهروندان فقط از قوانینی اطاعت می‌کنند که نسبت به پذیرش آنها رضایت داده‌اند که این قوانین عبارت‌اند از برابری مدنی، به رسمیت نشناختن هیچ مقامی برتر از ظرفیت اخلاقیات برای متعهد کردن شهروندان به ترتیبی که نتوانند نسبت به قانون دیگری بیش از این متعهد شوند، و نیز شرط

سومی وجود دارد که مشخصه هویتی استقلال مدنی است و براساس آن بقای شهروندان به حفظ حقوق و قدرت‌های خود به شکل مشترک‌المنافع و نه براساس انتخاب دلبخواهی سایر شهروندان مربوط است (۶، ۳۱۴). پنداره تلاش در این سمت، وضعیتی است که در آن هر شهروند در وضعیت آزادی، برابری و استقلال در محدوده و نسبت به چارچوب نهادی عمومی قرار می‌گیرد.

۴۶. حکومت به‌عنوان قسمتی از بخش عمومی که تنظیم و مدیریت آموزش را برعهده دارد، از تمام نهادها و اشخاصی که آموزش را برای مردم تأمین می‌کنند می‌خواهد که مجوز و گواهی دریافت نمایند. بخشی از این مجوزها به نمایش توانمندی در آموزش اشخاص برمی‌گردد که حاصل آن دستیابی به وضعی در آینده است که اشخاص آموزش‌دیده بتوانند به‌عنوان قسمتی از بدنه مدنی فعال شوند. بنابراین آموزشگاه‌ها نمی‌توانند فقط هرچه را که بخواهند آموزش بدهند و باید برخی از ویژگی‌ها را در مورد مطالبی که باید تدریس کنند و روش برخورد معلمان در جریان آموزش، برآورده کنند. در همین راستا، معلمان هم آزاد نیستند هرچه را که بخواهند بگویند و هرچه را که راغب باشند آموزش بدهند. استدلال این گروه در مقام معلم این است که آنها موظفانند در چارچوب محتوایی که به آنها اعلام شده و قانون آن محتوا را تأیید کرده است، به مردم آموزش بدهند و خواست خصوصی آنها در این مورد حاکم نیست. این چارچوب به‌رغم اجازه‌ای است که محققان حق دارد در قالب نقدهای علمی هر طور که درست می‌بینند اعلام نظر کنند. بنابراین شهروندان منتقد حق دارند نظرهای خود را با آزادی بیان کنند (۸، ۳۷ به بعد). نکته در این است که اگرچه معلمان تشویق می‌شوند که در خارج از کلاس درس، در مقام محقق، به مباحث مختلف به دیده نقد بنگرند، وقتی در کلاس هستند، باید چیزهایی را آموزش بدهند که قانون عمومی و مقررات نهادی که در آن به آموزش می‌پردازند، ناظر بر آنهاست. به‌عنوان مثال، نمی‌توانند به میل خود تصمیم بگیرند که به‌جای تکامل، خلاقیت را تدریس کنند ولی این معلمان می‌توانند در بحث‌های عمومی نظرهای خود را خارج از کلاس درس اعلام کنند و از این کار آنها هم استقبال می‌شود. محتوای دقیق این الزامات در زمان‌های مختلف، با عنایت به وضعیت‌های تاریخی و در واکنش به بحث‌های عمومی رایج در هر زمان، فرق می‌کند. با وجود این، هدف این است که اطمینان حاصل شود که با پیگیری آموزش مردم قادر خواهند شد که در خرد عمومی مشارکت داشته باشند.

۴۷. حتی اگر نگارنده مطالبی نو را پیشنهاد کرده باشد، رویکرد اخیر برای روشن کردن نظریه کانت در مورد عدالت جهانی به استناد مستندات کتبی متعدد و بحث‌های فلسفی گوناگونی که وجود دارد، این رویکرد هنوز تشویق می‌شود. فقط برای آنکه اشاره‌ای به مستندات کتبی برای استفاده از این امکانات شود، ارزش دارد که دوباره بر این نکته تأکید شود که برخورد کانت با روابط بین‌الملل

در حقوق ملت‌ها و حقوق جهان‌شمول، شامل فصل‌های II و III از شرح کانت در مورد حقوق عمومی در رساله حقوق است. فصل I از رساله حقوق دربرگیرنده استدلال کانت در مورد حقوق عمومی ملی است که بلافاصله پس از آن حقوق خصوصی بازگو شده است. از این روش چنین برمی‌آید که چیزی که کانت می‌خواسته است در مورد روابط جهانی بگوید در فصل‌های II و III از رساله حقوق آورده شده است و مواردی از حقوق خصوصی را هم به آن افزوده است. علاوه بر آن، تحلیل اخیر در پاراگراف نخست حقوق ملت‌ها تأکید شده است که در آن کانت می‌گوید بحث در مورد حقوق ملت‌ها از نظر ساختاری مشابه چیزی است که در مورد حقوق خصوصی در سطح ملی به آن اشاره شده است (۶، ۳۴۳ به بعد، ۸، ۳۰۷ تا ۳۱۳ و ۸، ۳۴۱ تا ۳۸۶). این به شخص امکان می‌دهد که به این فکر بیافتد که بخشی از معمای تحلیل شامل درک این موضوع است که تشابه از کجا پیدا شده است. در این زمینه، نگارنده پیشنهاد می‌کند که بحث‌هایی که در مورد حقوق خصوصی حکومت در فصل II حقوق عمومی در سرفصل حقوق ملت‌ها ذکر شده است، به بحث حقوق خصوصی در مورد حصول اطمینان، بدنه و مالکیت خصوصی به شرح کانت در چارچوب عدالت ملی، استناد می‌کند. علاوه بر آن، رابطه بین اشخاص و حکومت و بین افراد کشورهای مختلف در فصل III حقوق عمومی تحت سرفصل حقوق جهان‌شمول بحث شده است. در اینجا بحث کانت در مورد تجارت بین‌الملل و بازدیدکنندگان - یا شرح او در مورد حقوق جهان‌شمول - دیده می‌شود. وضعیت هم‌تراز با حقوق خصوصی در مورد وضعیت ملی، مباحثی است که کانت در مورد حقوق قرارداد در چارچوب تجارت بین‌الملل مطرح می‌کند و موضوع‌های کانت در مورد اینکه چگونه حقوق درونی خروج از مباحث را برای اشخاص خصوصی مجاز می‌سازد، مشابه حرف‌هایی است که وی در مورد بازدیدکنندگان بیان می‌کند. حق میهمان‌پذیری در نوشته‌های سیاسی کانت می‌تواند به عنوان مکملی بر بحث‌های او در مورد حقوق ملت‌ها باشد. آخرین گروه حقوق خصوصی در محدوده ملی، یعنی رابطه جایگاه، در نوشته‌های کانت در مورد عدالت بین‌الملل به طور اخص دیده نمی‌شود ولی فرضیه نگارنده این است که می‌توان شرح کانت را برای افزودن این مبحث گسترش داد تا روابط مورد بحث در آن دیده شود. بنابراین، با عنایت به مطالب ذکر شده و ملاحظات مکتوب دیگر، معقول است که فرض شود شرح کانت در مورد حقوق در سطح حکومت به درک شرح او درباره روابط برحق جهانی مربوط است.

۴۸. در شرح عدالت جهانی این نکته به وضوح پررنگ دیده می‌شود که بین روابط بین حکومت‌ها و روابطی که بین اشخاص وجود دارد، تمایز قائل شد. اینکه فرض شود روابط موردی یا شخصی‌اند، سبب شکست در درک پیچیدگی واقعی تقابل‌های جهانی می‌شود. بنابراین آنچه مورد نیاز است، نظریه‌ای است که برای درک این پیچیدگی‌های روابط بین‌المللی آن‌قدر کفایت داشته باشد که

بتواند تمام موارد را درک و تحلیل کند. چنین نظریه‌ای نمی‌تواند مورد یا متکی به روابط کمال مطلوب باشد و در وضعی است که به‌عنوان مثال در شرح رالز گفته شده است. در همین چارچوب نظریه مورد بحث نمی‌تواند در قالب تحلیل براساس رفتار اشخاص باشد که در شرح جهان‌شمولی برخی از فیلسوفان، مانند بیتز، آورده شده است. در مقابل، کانت روش سومی را دنبال می‌کند که بیشتر از دو روش دیگر هم‌تراز با روابط بین‌الملل در وضعیت کنونی و واقعی آن است. بنابراین، این رویکرد فلسفی کانت چارچوبی آینده‌دار برای روش‌های جدید آزادی‌خواه به وضعیت خاص و جهان‌شمولی به‌وجود می‌آورد که می‌تواند نکات مورد علاقه و دل‌مشغولی‌های دو روش دیگر را هم در خود جای بدهد.

۴۹. به‌عنوان مثال می‌توان اختلاف‌های بین ملت‌های همسایه را در نظر گرفت. روابط برحق ایجاب می‌کند که ملت‌ها خود را تابع قوانین کیهانی بدانند ولی هیچ ملتی نمی‌تواند مرزهای برحق بین خود و دیگران معین کند. درست در همین راستا، هیچ‌کس نمی‌تواند با حفظ بی‌طرفی کامل مرزهای برحق بین مالکیت خصوصی و عمومی را مشخص کند. حکومت نمی‌تواند با حفظ بی‌طرفی کامل مرزهای بین خود و همسایگان خویش را معین کند. در این زمینه می‌توان هر پیشنهاد را که بگوید حکومت می‌تواند با استفاده از توانمندی نظامی خود از مرزهای کشور دفاع کند، به چالش گرفت که روالی نامتقارن و وابسته به شروط است و در هر صورت چنین برخوردی فاقد توجیه و محدودکننده محسوب می‌شود (۸، ۳۴۶ به بعد و ۸: ۳۵۶ به بعد). البته حکومت‌های همسایه ممکن است در مورد مرزهای خود به توافق برسند و کاربرد زور را بی‌ضرورت کنند. اما نظر به اینکه همزیستی صلح‌آمیز آنها هنوز به رضایت هر دو وابسته است، این رابطه را نمی‌توان برحق شمرد. بنابراین، یک مقام عمومی بین‌المللی به این جهت ضرورت دارد که بتواند نوع درست بی‌طرفی را که برای روابط برحق بین حکومت‌ها لازم است، برقرار نماید. علاوه بر آن، حکومت‌ها با رد ورود به جامعه مدنی بین‌المللی، از راه ایجاد یک مقام عمومی بین‌المللی با جایگاهی که بتواند درگیری‌های احتمالی آینده را در روابط بین حکومت‌ها برطرف کند، حکومت‌ها نباید خود را گول بزنند، ولی همان‌طور که کانت می‌گوید، این حکومت‌ها باید بدانند که خلاف را به اعلی مرتبه رسانیده‌اند (۶، ۳۴۴ و فصل مربوط در ۸، ۳۸۰). دلیل این امر آن است که هیچ‌کس نمی‌تواند تصور کند که حق دارد خلاف‌کاری کند و دولت‌ها متعهدند که وضعیت طبیعی را کنار بگذارند. پنداره‌ای که در این مقاله دنبال شده است این است که این ویژگی شرح مطرح شده استدلال‌های کمال مطلوب را برای نمایش این موضوع که چرا برقراری روابط برحق بین حکومت‌ها به دادگاه بین‌المللی عدالت نیاز دارد، فراهم می‌آورد. این دادگاه باید یگانه مقامی باشد که اختلافات مربوط به مرزها و تقابل‌های ملت‌ها را در زمین، هوا و دریا

حل‌وفصل می‌کند. برای بررسی بیشتر مراجعه شود به:

Jürgen Habermas, In J. Bohman and M. Lutz-Bachman (eds.), "Kant's Idea of Perpetual Peace, with the Benefit of Two Hundred Years Hindsight", Transl. by J. Bohman, *Perpetual Peace*, P. 113, 116.

در این تحقیق آورده شده است که مشکلات برخاسته از ویژگی‌ها یا کاربرد این مباحث در جایگاه کانت از اهمیت ویژه برخوردار است. درک هابرماس این است که کانت استدلال می‌کرده است که اگر قرار بود حکومت‌ها حدی عقلانی از برداشت‌های مربوط به حقوق جهانی را در تقابل با سایر حکومت‌ها رعایت کنند، حاصل وضع، روابط برحق نامیده نمی‌شود. نگارنده در مقاله دیگری با عنوان «پراکندگی و وحدت» به تفصیل فراوان به این موضوع پرداخته است.

۵۰. یادداشت مترجم: هلگا واردن یکی از محققان برجسته زمان حاضر است که تحقیقات وی در مورد کانت بسیار شناخته شده و با اهمیت محسوب می‌شود. مقاله حاضر در شمار جدیدترین تحقیقات این محقق است که هنوز انتشار نیافته است. مقالات، سخنرانی‌ها و نوشته‌های انتشار یافته یا در حال انتشار خانم واردن به شرح زیر است:

Kant on Free Speech. in *Free Speech in a Diverse World*, Deirdre Golash (ed.), Springer Publishing (Forthcoming).

Nozick's Reply to the Anarchist: What He Said and what He Should Have Said about Procedural Rights. *Law and Philosophy* (Forthcoming).

A Kantian, Feminist Conception of Abortion and Homosexuality. in *Analytical Feminist Contributions to Traditional Philosophy*, Anita M. Superson and Sharon Crasnow (eds.) (Invited Paper, to be Peer Reviewed).

Kant's Non-Absolutist Conception of Political Legitimacy: How Public Right 'Concludes' Private Right in 'The Doctrine of Right'. *Kant Studien* (Forthcoming).

Diversity and Unity. An Attempt at Drawing a Justifiable Line. *Archiv für Rechts- und Sozialphilosophie/Archives for Philosophy of Law and Social Philosophy* (ARSP), Vol. 94 (2008), Heft 1: 1-25.

International Political Obligations. in *Coercion and the State*, David A. Reidy and Walter Riker (eds.), Springer Publishing, 2008, P. 239-250.

Kant's Non-Voluntarist Conception of Political Obligations: Why Justice is Impossible in the State of Nature. *Kantian Review*, Vol. 13-2, 2008, P. 1-45.

A Kantian Conception of Rightful Sexual Relations: Sex, (Gay) Marriage and Prostitution. *Social Philosophy Today*, Vol. 22 (2007) ("Science, Technology and Social Justice"): 199-218.

Locke's Waste Restriction and His Strong Voluntarism. *Locke Studies*, 6 (2006): 127-141.

- Kant and Dependency Relations: Kant on the State's Right to Redistribute Resources to Protect the Rights of Dependents. *Dialogue* XLV (2006): 257-84.
- Politisk filosofi uten metafysikk?. *Norsk Filosofisk Tidsskrift*, Nr. 3, 2001 (Translation: "Political Philosophy without Metaphysics?" *Norwegian Journal of Philosophy*, No.3, 2001).
- Dygd, lyst og lykke i Aristotles *Nicomachean Ethics*. *Kjellerdypet*, Vol. 3-4, 2000 (Translation: *Virtue, Lust and Happiness in Aristotle's Nicomachean Ethics*, *Kjellerdypet*).
- Critical Commentary on Ann Cudd's *Analyzing Oppression*, OUP 2006. (Forthcoming.) Contribution to Web-based Symposium on the web forum Symposia on Gender, Race, and Philosophy (SGRP), Organized by Bob Gooding-Williams (Northwestern), Sally Haslanger (MIT), Ishani Maitra (Rutgers), Ron Sundstrom (USF), and Cynthia Willett (Emory).
- Review essay of Otfried Höffe, *Kant's Cosmopolitan Theory of Law and Peace*, transl. by Alexandra Newton. Cambridge University Press, 2006, in *Symposium: Canadian Journal of Continental Philosophy*, Vol. 12, No. 1, Spring 2008: 168-174 (Forthcoming).
- Review of Paul Guyer, *Kant*, New York: Routledge, 2006, in *Notre Dame Philosophical Review*, feb. 2007.
- Review of Paul Saurette, *The Kantian Imperative: Humiliation, Common Sense, Politics*, University of Toronto Press 2005, In "Letters in Canada", the *University of Toronto Quarterly*, Vol. 76:1, Winter 2007, P. 305-307.
- "Immanuel Kant", "Imperfect and Perfect Duties", "Positive and Negative Duties", "Charity", "Robert Nozick", in the *Encyclopedia of Global Justice*, (ed.). Deen Chatterjee, Springer Publishing (Forthcoming).
- Family Law and Systemic Justice: A Kantian Critique of the Care Tradition. Speech Presented at the Department of Philosophy, University of Utah, March 6, 2008.
- Kant's Conception of the Just State. Speech Presented at the Department of Philosophy, Norwegian University of Science and Technology (NTNU), Jan. 12, 2009
- Kant on Public Reason and Free Speech: Rightful Speech in the 'Doctrine of Right'. Speech Presented at the APA Pacific Division, Vancouver (Canada), April, 2009 and also Presented at AMINTAPHIL Conference "Free Speech in a Diverse World", Villanova University, Sep. 25-28, 2008.
- A Kantian Conception of Global Justice - Method and Institutions. Speech to be presented at the European Consortium for Political Research's General conference, in Potsdam, Germany, September 10-12, 2009 but also Presented at "International Law and Global Justice", The Centre for the Study of Social

Justice and the Centre for International Studies, University of Oxford, May 20-21, 2009 and also at Society for Philosophy and Public Affairs panel discussion at the APA Central Division meeting, Chicago, Feb. 10-21, 2009 (Invited Speaker).

The Priority of Rightful Care to Virtuous Care: A Critique of the Care Tradition. Speech to be presented at the Second Annual Rocky Mountain Ethics (RoME) Congress in Boulder, Colorado on August 6-9, 2009. Presented at the Eastern Division of the Society for Women in Philosophy (ESWIP).

"Feminism at the Crossroads", March 28, 2009, at John Carroll University Cleveland, Ohio. Presented at the Department of Philosophy, University of Illinois at Urbana-Champaign, Jan 2009. Presented at the Department of Philosophy, University of St. Andrews (UK), Dec. 2008. Presented at the Department of Political Science, University of Newcastle Upon Tyne (UK), Dec. 2008. Presented at the Illinois Philosophical Association, Northern Illinois University in DeKalb on Nov. 7-8th, 2008. Presented at the 24th International Social Philosophy Conference ("Race and Diversity in the Global Context"), July 12-14, 2007, Millersville University, Lancaster, Pennsylvania.

Kant's Murderer at the Door ... one more time. Speech to be presented at the Twenty-sixth International Social Philosophy Conference (NASSP), July 30-August 1, 2009, St. Joseph's University, Philadelphia, PA. Presented at the APA Eastern Division Meeting, Philadelphia, Dec. 27th-30th 2008.

Kant on Global Justice. Speech presented at the Norwegian University of Science and Technology (NTNU), "Vitenskapsteoretisk Forum", Jan. 13, 2009. Presented at a NAKS (North American Kant Society) Panel Discussion at the APA Central Division Meeting, Chicago, April 17-19, 2008 (Invited Speaker).

Kant's Conception of Economic Justice. Speech presented at PSA Workshops in Political Theory, Manchester Metropolitan University, Fifth Annual Conference, 10-12 September 2008 (Invited Speaker).

The Injustice of Anti-Abortion and Anti-Homosexuality Laws. Speech presented the 25th International Social Philosophy Conference ("Gender, Inequality, and Social Justice") at the University of Portland in Oregon, July 17-19, 2008. Presented at the Society for Analytical Feminism Conference "Analytic Feminist Contributions to Traditional Philosophy" at the University of Kentucky, April 4-6th, 2008.

Human Rights – the Legacy from Kant and Locke. Speech presented at the 2008 Interdisciplinary Nineteenth Century Studies (INCS) Conference on the "Emergence of Human Rights", April 3-5, 2008, at Marquette University.

Kant's Non-Absolutist Conception of Political Legitimacy: How Public Right 'Concludes' Private Right in 'The Doctrine of Right. Speech Presented at the

2008 APA Central Division meeting, Chicago, April 17-19, 2008. Presented at the 2007 Illinois Philosophical Association (IPA) Conference at Southern Illinois University at Edwardsville (Nov. 9th-10th).

Diversity and Unity. An Attempt at Drawing a Justifiable Line. Speech presented at the 13th Annual Lewis University Philosophy Conference, "Perpetual Kant: Peace, Politics, and our Enlightenment Heritage", February 20-22, 2008, Lewis University, Illinois. (Invited Speaker). Presented at 'Mini-seminar on Kantian juridico-philosophical themes' as part of "Series on Kelsenian Themes" – a workshop at the Faculty of Law at the University of Oslo, Nov. 19-24, 2007, led by Prof. Stanley L. Paulson. (Invited participant.). Presented at 23rd IVR World Congress of Philosophy of Law and Social Philosophy ("Law and Legal Cultures in the 21st Century: Diversity and Unity"), August 1-6, Krakow, Poland. (Invited Speaker, Plenary Session).

Kant's Non-Voluntarist and Non-Absolutist Conception of Political Obligations. Speech Presented at the Pacific Study Group of the North American Kant Society 2006 Meeting, October 21-22, 2006, University of California-Riverside, Riverside, California.

The Failure of Nozick's Bilateral Voluntarism in *Anarchy, State and Utopia*: Why Nozick Fails to Provide an Account of Rightful Private Property Relations and to Refute the Anarchists. Speech presented at the 2007 APA Central Division Meeting, Chicago, April 19-21, 2007. Presented at the 2006 Illinois Philosophical Association Conference, Illinois State University in Bloomington-Normal, Illinois, Nov. 3-4.

International Political Obligations. Speech presented at the 1st annual conference of the Northwestern University Society for Ethical Theory and Political Philosophy, Evanston, May 17-19, 2007. Presented at the APA Pacific Division, San Francisco, April 3-8, 2007. Presented at AMINTAPHIL, Washington University and Southeast Missouri State University, St. Louis, MO, November 2 - 5, 2006. Presented at the Faculty of Law, University of Oslo, August 2006. Presented at the 23rd International Social Philosophy Conference, University of Victoria, Victoria, B. C., Canada, August 3-5, 2006.

The Impossibility of Justice without a State: On Kant's Justification of a Non-Voluntarist Conception of Political Obligations. Speech Presented at the Norwegian Kant Society, University of Oslo, January 2006.

A Kantian Conception of Rightful Sexual Relations. Speech presented at the 3rd Eastern North American Kant Society Conference at Boston University, April 28-29, 2006. Presented at the Department of Law, University of Oslo, February 5, 2006. Presented the Department of Philosophy, University of Stockholm, January 31, 2006. Presented at 22nd International Social Philosophy Conference, Rensselaer Polytechnic Institute, Troy, NY (USA), July 28-30, 2005.

Kant and Dependency Relations: Kant's Justification of the State's Right to Redistribute Resources to Protect the Rights of Dependents. Speech Presented at the 10th International Kant-Conference ("Right and Peace in Kant's Philosophy") in São Paulo, Brazil, September 4th-9th, 2005. Presented at the Canadian Philosophical Association Congress 2005, May 28-31, University of Western Ontario, Canada. Presented at the Midwest Study Group of the North American Kant Society Meeting, October 30-31, 2004. Presented at the Department of Philosophy at the University of Tromsø, Norway, May 2004.

فصل یازدهم

الگوهای بین‌المللی
عدالت اقتصادی

دکتر فیروزه خلعت‌بری و دکتر رؤیا طباطبایی یزدی

این مقاله برگردان مقاله‌ای با عنوان "Models of International Economic Justice" نوشته ایتان بی کاپستین (Ethan B. Kapstein) است که در شماره پاییز، جلد ۱۸، شماره ۲، سال ۲۰۰۴ نشریه اخلاق و امور بین‌الملل *Ethics and International Affairs* انتشار یافته است.

پیشگفتار

جمع‌گیری از فعالان، سیاست‌گذاران و محققان اعلام کرده‌اند که در جهان امروز ساختار اقتصاد بین‌الملل و دستاوردهای پیوندیافته با آن از بیخ و بن ناعادلانه و غیرمنصفانه برای بسیاری از مردم و به‌ویژه گروه‌های ندار و آنهایی است که از کمترین امتیازات برخوردارند. این ناعادلانه بودن را بسیاری از کشورها و به‌ویژه کشورهای در حال توسعه جهان به‌روشنی احساس می‌کنند. منتقدان محور تردید را اخلاقیات و مشروعیت نظام چندجانبه معاصر قرار داده‌اند که بر تجارت و مالیه جهان حاکم است. مباحثه‌های بسیار در چارچوب هنجاری انجام شده است ولی این پرسش مطرح است که به‌طور دقیق کدام ویژگی از اقتصاد جهانی از نظر منتقدان ناعادلانه و غیرمنصفانه است؟ در این مقاله نگارنده سه الگو یا چارچوب ارائه می‌نماید تا بتواند برخی از دل‌مشغولی‌های محوری هنجاری این منتقدان را درباره جهانی شدن اقتصادی، دست‌کم در شکل کنونی آن، بازگو نماید و اطلاعات کاربردی مربوط به ارزیابی آنها را هم ارائه کند. و رای ارائه طبقه‌بندی قاعده‌مند، هدف نگارنده پیوند دادن نظریه‌های اقتصادی و اخلاقی به‌گونه‌ای است که عامل تشویق و گسترش برنامه تحقیق بشود. ادعاهای مربوط به عدالت اقتصادی می‌تواند و باید در حد امکان با نظریه‌های اقتصادی و مشاهدات

تجربی همخوان شود ولی این کار به ندرت انجام شده است.^(۱) توجه دقیق تر به مستندات تجربی به همان اندازه برای نظریه مهم است که برای عمل. به عنوان یک موضوع کاربردی، ابزارهای عملی و داده‌ها می‌توانند به شخص کمک کنند تا در مورد این نکته تصمیم‌گیری کند که اقتصاد جهانی در طول زمان چقدر منصف شده است تا بتواند بر سیاست‌هایی متمرکز شود که با بالاترین احتمال به هدف‌های مطلوب دست می‌یابد.

روشن کردن و بررسی نتایج احتمالی نظریه‌های مختلف و رویکردهای سیاستی به عدالت اقتصادی هم می‌تواند برای پرتوافکنی بر حد فدا کردن و تضادهای بین آنها کمک کند و این امکان را به وجود آورد که بتوان با دقت بیشتر در مورد این حدود فدا کردن و دستاوردهای هر مورد صحبت کرد. برخی از اشخاص، به عنوان مثال، ممکن است حامی رژیم‌های تجارت آزاد و بینش آزادی‌خواهی باشند زیرا این گروه باور دارند که چنین وضعی برابری بیشتر درآمد در کشورها را تشویق می‌کند. با وجود این، گروهی هستند که با عقلانیت قابل دفاع می‌توانند تأکید کنند که چنین رژیمی بی‌عدالتی اقتصادی بین کشورهای مختلف را وخیم‌تر می‌سازد و حاصل آن جابه‌جا شدن و بیکاری به‌ویژه در گروه‌های اقتصادی - اجتماعی آسیب‌پذیر، مانند نیروی کار بی‌تخصص، خواهد شد. چنین استدلالی در مقابل به شخص کمک می‌کند تا به ارزیابی خود رویکردها بپردازد. در ردیابی مشکلات عدالت اقتصادی بین‌المللی، کارهای نظری و تحلیل سیاستی، هر دو، از همکاری نزدیک‌تر بین اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی، منتفع خواهد شد.^(۲) تا زمان حاضر، این دو گروه محققان هر کدام به تنهایی و برای خود کار کرده‌اند و مدل‌ها و رویکردهای تحلیلی خود را توسعه داده‌اند. این کار بدون تردید ادبیات عدالت اقتصادی را دارا تر کرده است ولی اگر بهره‌گیری مخلوط از نظر دو گروه انجام می‌شد، بازده خوبی می‌داشت تا از این راه شناخت افراد از وضعیت جاری اقتصادی جهانی و اثر آن بر کشورهای مختلف و گروه‌هایی که در آن کشورها وجود دارند، بیشتر می‌شد. توصیه‌های سیاست‌های عمومی که به استناد چنین همکاری‌هایی به دست می‌آمد، به احتمال زیاد هدفمندتر و قابل دسترس‌تر خواهد بود.

مقاله حاضر مدعی نظریه‌آوری در زمینه عدالت اقتصادی بین‌المللی نیست. امید می‌رود که تحلیل مقاله از الگوهای مختلف عدالت اقتصادی بین‌المللی و پاره‌ای از

داده‌هایی که ممکن است به موضوع مربوط باشد، بتواند پایه‌ای برای تحقیق‌های آینده فراهم آورد. این احساس که یک جای کار خراب، اقتصاد بین‌الملل است، احساسی عمومی است و روشنگری در مورد بحث‌های هنجاری در مورد جهانی شدن یکی از افزوده‌های اصلی به فلسفه اخلاقی است که می‌تواند جهان سیاست معاصر را بسازد.

این مقاله به سه بخش تقسیم شده است. در بخش نخست، نگارنده سه رویکرد نمونه کمال مطلوب به عدالت اقتصادی بین‌المللی را ارائه کرده است.^(۳) در بخش دوم انواع الگوهای اقتصادی و مجموعه داده‌هایی که برای تعیین این نکته که باز بودن اقتصادها به تجارت جهانی تا چه اندازه نسبت به عدالت اقتصادی، به شرح هریک از این رویکردها، تهدید محسوب می‌شود، مطرح شده است. به‌طور خاص، نگارنده این ابزارهای تحلیلی را برای انتقال تغییرات در جریان باز کردن درهای اقتصاد به روی تجارت خارجی و سایر دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی حاصل از این وضعیت، به‌ویژه تغییر در نابرابری درآمد و فقر را مورد بررسی قرار می‌دهد. این مباحثی است که توجه کم‌وبیش همه کسانی را که در مورد عدالت اقتصادی سخن رانده‌اند، به‌خود جلب کرده است. در بخش سوم نگارنده رویکردهای مختلف عدالت اقتصادی را مورد نقد قرار داده و مشخصه‌های آنها را، در چارچوبی که نهادهای عمده بین‌المللی، مانند صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی تجارت و بانک جهانی، برگزیده‌اند، بیان می‌کند. بخش پایانی مقاله به اشاره به پاره‌ای از مضامین سیاستی و پیشنهادات برای تحقیقاتی که در آینده در مورد عدالت اقتصادی بین‌المللی انجام خواهد شد، اختصاص یافته است.

در اینجا لازم است دو هشدار در مورد روش‌هایی که در پی می‌آید گفته شود. نخست آنکه برخی از خوانندگان بدون تردید استفاده از حجم تجارت جهانی را به‌عنوان معیاری برای جهانی شدن مورد تردید قرار خواهند داد. از همه گذشته، درهای یک کشور می‌تواند به نسبت به روی تجارت جهانی باز باشد ولی آن کشور بسیار جهانی نشده باشد. مثال‌های مشخص عبارت‌اند از عربستان سعودی و حتی چین. علاوه بر آن، حتی اگر تمرکز محدود به جهانی شدن از منظر اقتصادی باشد، برخی از خوانندگان ممکن است به حق استدلال کنند که سرمایه‌گذاری و جریان‌های سرمایه‌ای عوامل اثرگذاری دست‌کم با همان تأثیر تجارت جهانی بر ترتیبات اجتماعی محسوب می‌شوند.

این دل‌مشغولی‌ها بنیان خوبی دارند ولی با وجود این سه مزیت برای تمرکز روی داده‌های تجاری می‌توان برشمرد: این آمارها به‌سادگی قابل دسترسی‌اند، الگوهای موجود به تأثیرهای توزیعی داخلی و بین‌المللی تجارت اشاره می‌کنند و آزادسازی سیاست تجاری سال‌های سال است که توصیه محوری سازمان‌های مالی بین‌المللی بوده است و محققان پیشگام این سازمان‌ها حتی متغیرهای تجاری را برای تمایز جهانی‌کنندگان از غیرجهانی‌کنندگان مورد استفاده قرار داده‌اند. دست آخر، سازمان جهانی تجارت و سیاست‌گذارانی که این سازمان را اداره می‌کنند به جایی رسیده‌اند که بتوانند برای بسیاری از شهرها، موارد متعددی از آنچه را که در اقتصاد جهانی نادرست عمل می‌کند، شناسایی و مشخص کنند. دوم، نگارنده بر این نکته نیز واقف است که بعضی از خوانندگان ممکن است تأکید بر نابرابری درآمد و فقر را از جایگاه اخلاق بسیار محدودکننده بدانند. درواقع ارزیابی کامل‌تر از تأثیرهای جهانی شدن البته به بررسی جامع متغیرهای اضافی مانند توزیع مراقبت‌های تندرستی، آموزش، یا سایر کالاها و خدمات بسیار باارزش که بر ظرفیت‌های انسانی اثر می‌گذارد، نیاز دارد. از بسیاری جهات، ممکن است این متغیرها، در مقایسه با داده درآمد، تصویری باکفایت‌تر از اینکه درواقع چگونه گروه‌های کم‌مزیت هزینه کالاها و خدمات مورد نیاز خود را می‌پردازند. به‌دست می‌دهد. با وجود این، به‌رغم محدودیت‌هایی که کاربرد متغیر درآمد به‌عنوان نماگر خوب‌زیستی دارد، در مقاله حاضر متغیر درآمد مورد استفاده قرار گرفته است زیرا این متغیر از مزیت در دسترس بودن گسترده و استفاده گسترده در الگوهای مختلفی که برای ارزیابی اثرهای توزیعی تغییر در سیاست‌های اقتصادی تدوین شده‌اند، برخوردار است.

۱-۱۱ عدالت اقتصادی بین‌المللی، الگوها و داده‌ها

از نظر اصولی دل‌مشغولی اصلی عدالت اقتصادی یا توزیعی اصول و قاعده‌هایی است که براساس آنها نحوه تخصیص کالاها و خدمات و درآمدها و الگوی تخصیص حاصل از آن روش‌ها معین می‌شود.^(۴) در بین مباحث مرکزی برخاسته از این زمینه می‌توان به موضوع‌های چه چیزی باید توزیع شود؟ چه کسانی باید دریافت‌کننده این اقلام باشند؟ و چگونه تخصیص باید حاصل شود؟ اشاره کرد.^(۵) از زمان ارسطو، نوشته‌های مربوط به

عدالت اقتصادی، در حالت کلی، به محور توزیعی آن نظر داشته است و سیاست‌هایی برای این کار برگزیده می‌شده است که کم‌وبیش خودکفا باشد. به‌عنوان مثال جان رالز هوادار معروف برداشتی از عدالت بوده است که در آن نهادهای جامعه را باید در قالب سهمی از کالاهای اجتماعی اولیه (مثل فرصت کسب درآمد و ثروت و برخورداری حق آزادی) ارزیابی کرد که برای گروه‌های دارای کمترین مزیت فراهم می‌شود. اصل تمایز رالز اظهار می‌دارد که نهادهای اقتصادی زمانی ناعادلانه عمل می‌کنند که روش توزیع دیگری بتوان یافت که در آن سهم گروه دارای کمترین مزیت بیش از روش توزیع برگزیده باشد.^(۶)

به‌رغم این واقعیت که حکومت‌ها مدت‌های مدیدی است که دست‌کم از نظر روابط اقتصادی جهانی شده‌اند، مبحث عدالت اقتصادی جهانی فقط به‌تازگی در تحقیقات دانشگاهی ظاهر شده است.^(۷) تا زمان حاضر، اظهاراتی که در مورد عدالت - یا بی‌عدالتی - اقتصادی جهانی شده است، بر پایه ادبیات (و درواقع از گفته‌های غیرمستند مردم خیابان) دست‌کم سه شکل نمونه کمال مطلوب داشته است که در جدول ۱-۱۱ دیده می‌شود.

جدول ۱-۱۱ عدالت اقتصادی بین‌المللی، الگوها و داده‌ها

داده	هدف سیاست	نظریه	سطح تحلیل
تغییر در توزیع درآمد در درون کشورها	توزیع کم‌شیب‌تر درآمد در درون کشورها	جامعه‌نگر	ملت و در درون یک کشور
تغییر در توزیع درآمد در کشورها	هم‌گرایی درآمد کشورهای مختلف	آزادی‌خواه بین‌المللی‌نگر	جامعه متشکل از کشورها، نهادهای چندجانبه
تغییر در نرخ فقر در بین مردم	کاهش جهانی سطح فقر	جهان‌شمول / اولویت	افراد

برخی از منتقدان نظم امروزی اقتصاد جهانی در وهله نخست در مورد تأثیرهای افزایش درجه باز شدن اقتصادها بر ترتیبات اجتماعی و اقتصادی نگران‌اند. این منتقدان الگویی را تأیید می‌کنند که نگارنده آن را الگوی جامعه‌نگر عدالت اقتصادی می‌خواند.

پرسش‌هایی که در مورد جامعه نگران مطرح می‌شود شامل مباحثی از این قبیل است که چگونه باز شدن بیشتر اقتصاد بر فقر و توزیع درآمد در درون کشورها اثر گذاشته است و به‌ویژه این اثر در کشوری که منتقد در آن زندگی می‌کند، چگونه بوده است؟ آیا جهانی شدن شکاف درآمدی را بسته است یا به گسترش بیشتر آن انجامیده است؟ در محدوده اقتصادهای ملی، برندگان و بازندگان جهانی شدن چه کسانی بوده‌اند؟ آیا می‌توان زیان بازندگان را با روشی منصفانه و مؤثر جبران کرد؟ اثر جهانی شدن بر سیاست‌های بودجه‌ای و اجتماعی در سطح ملی، مثل ظرفیت حکومت در حفظ سیاست‌های بازتوزیعی چیست؟ این پرسش‌ها در واقع به نوعی دل‌مشغولی در مورد تأثیر فشارهای اقتصاد جهانی بر جوامع در سطح ملی و ظرفیت حکومت واکنش به این فشارها به ترتیبی که بتواند عدالت توزیعی ملی را حفظ کند، اشاره می‌نماید.

گروه دوم منتقدان، که در این مقاله با عنوان آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر نامیده شده‌اند، به دستاوردهای اقتصاد بین‌الملل امروز جهان بر صلح، رونق و ثبات حکومت‌های جهان یا جامعه بین‌المللی به عنوان یک مجموعه، تأکید می‌کنند. هواداران این مدل به‌ویژه نگرانی خود را در مورد اثرهای افزایش دامنه جهانی شدن (دست‌کم در شکل کنونی آن) بر مشروعیت و ثبات نظم بین‌المللی و در مورد آنچه که حکومت‌ها قادرند به صورت انفرادی و جمعی انجام دهند تا بتوان صلح را حفظ و تقویت کنند و نظام مبادله را در رونق نگاه دارند، ابراز می‌نمایند. پرسش‌های مربوط به آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر شامل مواردی از این قبیل است: اثر باز شدن اقتصادها بر توزیع درآمد در بین کشورها چه بوده است؟ آیا منافع حاصل از تجارت برای برخی از کشورها بیش از سایرین بوده است؟ چگونه می‌توان از تجارت، کمک و سرمایه‌گذاری به بهترین نحو به عنوان وسایل نقلیه ترغیب توسعه اقتصادی و هم‌گرایی درآمد در کشورها استفاده کرد؟ این پرسش‌ها بازتاب نگرانی در مورد وضعیت جاری اقتصاد جهانی است و سبب شده است که این وضعیت با مخالفت برخی از کشورها همراه شود و ترتیبات چندجانبه‌ای را که امضا شده است، در معرض تهدید قرار دهد.

گروه سوم منتقدان شامل جهان‌شمولان است که دل‌مشغولی آنها به تأثیر حفظ ساخت اقتصاد بین‌المللی حاضر بر خوب‌زیستی اشخاص برمی‌گردد. بحث مقاله حاضر در

مورد این الگو، بیشتر به شکل خاصی از آنکه جهان‌شمولان اولویت‌خواه است برمی‌گردد. این گروه به‌طور خاص نسبت به اثر نظم اقتصاد بین‌المللی بر گروه‌های فقیر و کم‌مزیت ابراز نگرانی می‌کنند. این گروه از جهان‌شمولان ادعا می‌کنند که ترتیبات جهانی اقتصاد باید اصلاح شود تا دیگر امکان و اجازه ندهد چنین نارسایی بروز کند که جمع بزرگی از مردم از کمترین امکانات زندگی بهره‌مند نباشند.^(۸) پرسش‌هایی که از این منظر در پی می‌آید شامل این موارد است: آیا ترتیبات اقتصادی بین‌المللی معاصر فرصت‌های زندگی گروه‌های دارای بیشترین درجه آسیب‌پذیری، به‌ویژه گروه‌های ندار در کشورهای در حال توسعه، را در مقایسه با سایر ترتیبات ممکن، بهتر کرده است یا وضعیت را وخیم‌تر کرده است؟ چگونه ساخت اقتصادی بین‌المللی را می‌توان اصلاح کرد تا نیاز فقرا و گروه‌های دارای کمترین مزیت را تأمین کند؟

وجه مشترک هر سه گروه دل‌مشغولی آنها در مورد دست‌کاری و تأثیر قاعده‌های چندجانبه و رویه‌های حاکم بر مبادلات بین‌المللی در وضعیت کنونی است. آیا مجموعه موجود قواعد بین‌المللی نسبت به همه برخوردی منصفانه دارد؟ آیا این قواعد می‌تواند زمین بازی هم‌سطحی برای تمام بازیگران در صحنه بین‌المللی فراهم آورد یا برای برخی از بازیگران در مقایسه با کشورها و مردم دیگر، امکانات بیشتری فراهم شده است؟ درواقع اگر بین مکاتب مختلف نقطه‌ای باشد که بتوان گفت در آن نقطه هم‌گرایی در جریان است، آن نقطه چگونگی توجه به سیاست‌گذاری و قاعده حاکمیت چندجانبه است که در مورد آن استدلال می‌شود که به علایق حکومت‌های ثروتمند و قدرتمند و علایق کسب‌وکار در درون این حکومت‌ها و شاید روشن‌فکران کشورهای در حال توسعه، اولویت می‌دهد. در کلام نهایی به این نکته دوباره اشاره خواهد شد. دست آخر، فرض بر این نیست که سه مدل به‌طور کامل از یکدیگر جدا هستند. بیشتر مردم به اصول محوری هریک از اینها وزن می‌دهند.

برای بررسی این نکته که نقد هواداران هریک از سه رویکرد در مورد وضعیت اقتصاد جهانی امروز تا چه اندازه پربار است، نظریه‌ها و داده‌هایی که تغییر در باز شدن بیشتر اقتصاد به تجارت را به تغییر در فقر و توزیع درآمد در درون اقتصادها و بین کشورهای مختلف نشان می‌دهد، نقطه شروع مطلوبی محسوب می‌شود.^(۹)

۱-۱-۱۱ الگوی جامعه‌نگر: جهانی شدن و تأثیر اجتماعی در سطح اقتصاد ملی

رویکرد گروه جامعه‌نگر به عدالت اقتصادی جهانی بر تأثیر افزایش درجه باز شدن اقتصاد بر ترتیبات اجتماعی و اقتصادی ملی تأکید دارد. در این الگو، کشورها از آن جهت به حرکت جهانی شدن می‌پیوندند که ثروت بیشتری را ایجاد کنند که این ثروت در مرحله بعد به شیوه‌ای بین گروه‌های اجتماعی باید تقسیم شود. جان روگی که با استفاده از عبارت معامله خوب آزادی‌خواهی کاشته شده، نظم متکی به برتون وودز در عصر پس از جنگ را توصیف می‌کند، شاید نزدیک‌ترین عبارت را به این وضعیت بیان کرده باشد.^(۱۰) به گفته روگی، چالش رهبران دوره پساجنگ، بازسازی اقتصاد جهانی به ترتیبی بود که با سیاست‌های رفاهی دولت‌ها در اروپای غربی و آمریکای شمالی سازگاری داشته باشد. شبکه‌ای متراکم از ترتیبات ملی و بین‌المللی چنان ساخته شد که یقین حاصل شود که تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی هدف‌های سیاست‌های اجتماعی دارای پایگاه ملی، مانند اشتغال کامل و برابری فرصت‌ها، را کند نکند و برعکس مشوق آن باشد. بنابراین توافق‌های بین‌المللی شامل بندهای گریز از مندرجات با هدف حفاظت از کارگران و بخش‌های ویژه، مثل بخش کشاورزی، بود تا بتواند آنها را از اجرای توافق‌های مورد بحث مستثنا کند. هم‌زمان با این وضع، ایالات متحد آمریکا و سایر کشورها کمک‌های تعدیل تجارت و سایر مکانیزم‌های جبرانی را برای حمایت از کشورهایی که از تغییر اقتصادی آسیب دیده بودند، به کار گرفتند. به‌طور خلاصه، منظور این بود که افزایش درجه باز شدن اقتصاد با ساختار اصلی اجتماعی ملی سازگار باشد و آن را تقویت کند. برای مدتی جمع بزرگی به‌اندازه کافی دلیل داشتند که از این الگو حمایت کنند. به‌عنوان مثال گسترش تجارت جهانی بعد از جنگ جهانی دوم برای مدتی با افزایش حمایت‌های دولتی همراه شد و دست‌کم این وضع در جهان صنعتی مشاهده می‌شد.

این ترس وجود دارد که جهانی شدن سریع عدالت توزیعی در سطح ملی را مختل می‌کند و این امر جرقه‌هایی از انواع گسترده برنامه‌های تحقیقاتی را در سال‌های اخیر در زمینه رابطه بین متغیرهایی از قبیل افزایش درجه باز شدن اقتصاد از یک‌سو و تغییر در میزان فقر و افزایش نابرابری از سوی دیگر زده است.^(۱۱) به‌عنوان مثال ویلیام کلاین در یک بررسی ادبیات بسیار بااهمیت، استدلال کرده است که افزایش باز شدن اقتصادها

نسبت به تجارت سبب بالا رفتن میزان نابرابری دستمزدها در ایالات متحد آمریکا شده است. اگرچه باز شدن درهای اقتصاد به تجارت یگانه عامل ایجاد نابرابری نبوده است و عواملی مانند تغییرات فنی و مهاجرت در شمار عوامل برجسته در این تحول نام برده می‌شوند، تجارت دست‌کم شاید برای ۲۵ درصد این تغییر در دریافتی‌ها مؤثر بوده است. به استدلال کلاین، نتیجه اصلی سیاستی حاصل از این بررسی آن است که «تعهد به باز کردن درهای اقتصاد به روی تجارت باید با تعهدی مشابه نسبت به مجموعه کاملی از سیاست‌های داخلی برای کمک به حصول اطمینان از اینکه جامعه در جهت برابری حرکت می‌کند و از جهت افزایش نابرابری می‌گریزد، به کار گرفته شود».^(۱۲) همان‌طور که در بالا اشاره شد، این سیاست‌ها در محدوده حدی خود ممکن است برخی از بخش‌های اقتصاد را از جهانی شدن به‌طور کلی مبرا سازد. نظر به اینکه در بیشتر موارد کشورها، در سطح ملی، چنین سیاست‌هایی را انتخاب نمی‌کنند، افزایش درجه باز شدن اقتصادها ممکن است به عدالت توزیعی خدشه وارد آورد.

نقدهای متکی به جامعه‌نگری به‌راحتی روی جریان اصلی نظریه‌های اقتصادی از جنبه‌های مهم استقرار می‌یابد. متعارف است که اقتصاددانان بگویند کشورها خودشان سرنوشتشان را معین می‌کنند و نظریه رشد درون‌زا بر این نکته تأکید دارد که انتخاب سیاست‌های ملی مشوق سرمایه‌گذاری و ایجاد سرمایه انسانی می‌تواند عامل افزایش رشد شود. از این جایگاه، جهانی شدن به حکومت‌ها فرصتی عظیم برای تقویت پایگاه‌های دانش فنی آنها از طریق مبادله و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ایجاد می‌کند و در این راستا شانس آنها را برای دستیابی به رشد قابل دوام بهبود می‌بخشد. با وجود این، برای رسیدن به مواردی از این فرصت‌ها لازم است در بهترین حالت سیاست‌های ملی در جهت تشویق، به‌عنوان مثال، صنایع نوپا باشد. این کاری است که ایالات متحد آمریکا یا آلمان در قرن نوزدهم انجام دادند و چین امروز به آن می‌پردازد. یکی از پرسش‌هایی که هواداران جامعه‌نگری مطرح می‌کنند این است که آیا رژیم اقتصاد بین‌المللی امروز که بسیار بر قواعد تکیه دارد، امکان استفاده حکومت‌ها از سیاست‌های ملی مشوق رشد را نسبت به گذشته محدودتر کرده است یا خیر و آیا کشورهای صنعتی امروز جهان از این قاعده‌ها برای عقب نگه‌داشتن چشم‌انداز رشد در

کشورهای در حال توسعه استفاده می‌کنند یا خیر؟ از آن گذشته، جریان اصلی نظریه اقتصاد این نکته را به رسمیت می‌شناسد که جهانی شدن می‌تواند ساخت دستمزدها و درآمد در سطح ملی را مخدوش کند و بنابراین از نظر کشورهایی که مایل‌اند اطمینان داشته باشند که عدالت توزیعی در سطح ملی برقرار باشد، جهانی شدن نوعی مانع محسوب می‌شود. برجسته‌ترین چارچوب نظری که تأثیر توزیعی تجارت آزاد را در یک کشور بررسی می‌کند، البته الگوی هکچر - اولین - ساموئلسون است که با وقاری خاص وضعیت‌های رفتاری تجارتی را برحسب فراوانی نسبی عوامل تولید (شامل زمین، نیروی کار و سرمایه) در کشورها بیان می‌کند. به بیان ساده، کشورهایی که نیروی کار به نسبت فراوانی دارند، کالاهای کاربر را تولید و صادر خواهند کرد در حالی که کشورهایی که در آنها وفور نسبی سرمایه وجود دارد، کالاهای سرمایه‌بر را تولید و صادر خواهند کرد و در مقابل کالاهای کاربر را وارد خواهند کرد. بنابراین، سوئد به چین ماشین‌آلات می‌فروشد و در مقابل از این کشور منسوجات می‌خرد. اگرچه چنین تجارتی مشوق کارایی بالاتر در اقتصادهایی است که به آن مبادرت می‌ورزند، بر درآمد عوامل تولید در این کشورها اثری بااهمیت برجا می‌گذارد. به این دلیل رژیم تجارت بین‌الملل حاضر که متکی به قواعد است، می‌توان توانایی حکومت‌ها را در واکنش به این تأثیرات در جهت سازگار با عدالت توزیعی در سطح ملی، محدود کند.

تأکید بر این نکته ارزش دارد که در مورد کشورهای در حال توسعه دارای نیروی کار فراوان، نتایج نظری الگوی هکچر - اولین - ساموئلسون بسیار چشم‌انداز خوبی دارد: با باز شدن درهای اقتصادی، قیمت محصولات ساخته شده توسط کارگران کم‌تخصص این کشورها افزایش می‌یابد که حاصل آن افزایش دستمزد واقعی کارگران کم‌تخصص این کشورهاست. هر قدر نیروی کار کم‌تخصص در کشورهای در حال توسعه از دهک‌های پایین‌تر درآمدی باشند، باز شدن درهای اقتصاد سبب افزایش دستمزد انتظاری این گروه‌ها می‌شود. امر واقع این است که داده‌های مقطعی کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که افزایش درجه باز شدن اقتصاد که با متغیر نسبت تجارت به محصول ناخالص داخلی نشان داده می‌شود، با بالا رفتن سطح مطلق، و نه نسبی، درآمد فقرا در این کشورها همراه است.^(۱۳)

روی دیگر این داستان از منظر گروه‌های جامعه‌نگر این است که تجارت آزاد می‌تواند درآمد گروه‌های کارگری فقیر در کشورهای صنعتی را به این دلیل کاهش بدهد که واردات ارزان کالاهای ساخته شده، نساجی و سایر کالاهای اولیه جایگزین محصولات ساخته شده گران‌تر تولید ملی در این کشورها می‌شود. افزایش مهاجرت از کشورهای فقیر هم می‌تواند این اثر را ایجاد کند. درواقع به این دلیل است که بسیاری از جامعه‌نگرها محدود کردن جدی مهاجرت را به‌سادگی می‌پذیرند.

به‌طور خلاصه، هواداران جامعه‌نگری نگرانی توجیه‌پذیری را در مورد باز شدن درهای اقتصاد به روی تجارت جهانی ابراز کرده‌اند و گفته‌اند که این باز شدن بر ظرفیت اقتصاد ملی برای فراهم آوردن تعداد کافی فرصت شغلی برای نیروی کار کم‌تخصص و فقرا اثر منفی می‌گذارد. همان‌طور که دیده شد، افزایش درجه باز شدن اقتصاد با وعده افزایش درآمد نیروی کار کم‌تخصص در کشورهای در حال توسعه همراه است ولی این امر فقط زمانی حاصل می‌شود که کشورهای صنعتی در اقتصاد خود را به روی صادرات کشورهای در حال توسعه باز کنند و قوانین کارگری در کشورهای در حال توسعه به نیروی کار این کشورها فرصت استفاده از ثمره کار خود را بدهد. برعکس، در کشورهای صنعتی، برای گروه نیروی کار کم‌تخصص و فقرا، مزایای بالقوه جهانی شدن به‌مراتب کمتر است زیرا اگرچه این احتمال وجود دارد که مردم کشورهای صنعتی از کاهش قیمت برخی از کالاهای مصرفی بهره‌مند شوند، آنها کاهش دستمزدها را هم تجربه خواهند کرد و با هزینه‌های اختلال در نهادهای کارگری مانند اتحادیه‌های کارگری و سایر ترتیبات چانه‌زنی گروهی مواجه خواهند شد. بنابراین منتقدان جامعه‌نگر به استناد الگوی خود، پایگاه درستی در زیر سؤال بردن عدالت نظم اقتصاد بین‌المللی کنونی دارند.

۱-۱۱ الگوی آزادی‌خواهان بین‌المللی نگر: تجارت بین‌المللی و وعده همگرایی اقتصادی

برای ساده کردن سنت پیچیده، آزادی‌خواهان بین‌المللی نگر مدعی می‌شوند که چیزی مشابه یک نظام حکومتی که امروز بیشتر مردم به آن جامعه بین‌المللی می‌گویند، در طول زمان تکامل یافته است و اعضا و حکومت‌های این جامعه به‌تدریج تعهدات درست در مورد مجموعه‌ای از اصول، معیارها و قاعده‌ها را که عموم آنها پذیرفته‌اند، به مورد

اجرا گذاشته‌اند. معیاری پایه‌ای که به تنظیم جامعه بین‌المللی می‌انجامد، احترام به حق حاکمیت حکومت‌هاست که در نتیجه آن حق مداخله نکردن در امور داخلی کشورها به رسمیت شناخته شده است. براساس این اصول، دل‌مشغولی اصلی عدالت در این الگو، برابری حکومت‌ها در مقام اعضای نظام بین‌المللی است و این وضعیت پایگاهی برای مذاکرات و توافق‌های بین‌المللی و هم برای نظام جهانی به‌صورت عمومی فراهم می‌آورد. براساس نظر آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر، وجود این اصول حیاتی است حتی اگر اطاعت از آنها اغلب نیمه‌کاره و ناسازگار است. درواقع این اصول به حوزه هنجاری سیاست جهانی به‌گونه‌ای بااهمیت شکل بخشیده‌اند و پایه‌ای برای تنظیم تعداد روزافزونی قواعد و تقابل‌های به‌مراتب عمیق‌تر را فراهم آورده‌اند که از جمله آنها می‌توان به مواردی که به اقتصاد جهانی مربوط می‌شود، اشاره کرد.^(۱۴)

رژیم تجارت جهانی، به‌عنوان مثال، نمایانگر توافقی بین حکومت‌هاست که با یکدیگر براساس اصل کامل‌الوداد مبادلات را انجام دهند و قراردادهای مبادلات تجاری را براساس دوجانبه بودن آنها به امضا برسانند. بنابراین آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر مایل‌اند عدالت اقتصادی را برحسب توافقی‌هایی که به نفع دو طرف باشد، عامل زور در آن وجود نداشته باشد و جوامع حکومت‌ها آنها را تأیید کرده باشند، به اجرا درآورند. مشکل اخلاقی که این کشورها با آن مواجه می‌شوند این است که چگونه توافقی‌های اقتصادی را ایجاد و تدوین کنند که به محاسن عمومی، مانند صلح، زندگی در رونق و ثبات بیانجامد و هریک از اعضای جامعه بین‌المللی هم از آن منتفع شوند. از یک مفهوم مهم، جامعه جهانی، حتی اگر به‌صورت شعاری هم شده باشد، برای بیشتر زمان‌های بعد از جنگ جهانی دوم، شکل‌های مختلف رویکرد آزادی‌خواهی بین‌المللی‌نگر نسبت به عدالت اقتصادی را برگزیده است که در مورد برابری کشورها، و نه برابری مردم، ابراز علاقه کرده است. این امر با ترکیبی از تجارت آزاد و کمک خارجی کشورها به یکدیگر حاصل می‌شود. آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر، البته، بر این باور نیستند که ترتیبات امروزی بین کشورها از نوع کمال مطلوب آنهاست. همان‌طور که دنی رودریک یادآوری می‌کند، «قاعده‌های اقتصادی جهانی توسط حاکمان افلاطونی نوشته نشده است. ... گروهی بیش از دیگران قادرند از نظام امتیاز بگیرند».^(۱۵) درواقع شناخت و نقد استفاده استثمارگرانه

قدرت بین‌المللی، نگرانی هنجاری محوری متفکران آزادی‌خواه بین‌المللی نگر است. چارلز بیتز عمیق‌ترین نقد فلسفی در مورد عدالت اقتصادی را در مورد نظم اقتصاد بین‌المللی جهان امروز از منظر الگوهای آزادی خواهان بین‌المللی نگر بیان کرده است.^(۱۶) بیتز نظامی اقتصادی متشکل از حکومت‌ها را نشان می‌دهد که در آن از نمایندگان خواسته شده است مجموعه‌ای از اصول عادلانه را به وجود آورند که پایه ترتیبات اقتصادی و سیاسی باشد و بر تقابل‌های آنها حاکم شود. با وجود این، بیتز با کاربرد برخی از جنبه‌های عدالت ملی رالز در مورد سیاست جهانی و به‌طور خاص به اقتصاد بین‌المللی، به مواردی از نتایج کم‌وبیش افراطی می‌رسد.

با تکیه بر هویت وضعیت اصلی رالز، بیتز وضعی را مجسم می‌کند که در آن گروهی از نمایندگان کشورهای دارا و ندار برای دستیابی به شرایط تقابل خود با یکدیگر به چانه‌زنی می‌پردازند. نظر به اینکه مذاکره این گروه از پس هاله‌ای از فقدان شناخت است، هیچ‌یک از آنها از منابع اعطا شده به خود اطلاعی ندارند. فرض بیتز بر این است که هریک از مذاکره‌کنندگان خطرگریزند و بنابراین نسبت به وضع احتمالی خود نگران خواهند بود. فرض وی بر این است که نمایندگان به دلیل ناآگاهی از موجودی منابع در جوامع خود، در مورد اصل بازتوزیع منابع توافق خواهند کرد.^(۱۷) اصل بازتوزیع منابع بیتز کم‌وبیش مشابه اصل تمایز رالز است و می‌تواند حافظ عدالت در پس‌زمینه نظم اقتصادی بین‌المللی باشد.

وضعیت اولیه مالکیت منابع حکومت‌ها در توسعه آینده آنها نقش بااهمیتی بازی می‌کند و از آنجاکه حکومت‌ها هیچ ادعای اخلاقی از پیش مشخص شده بر منابع موجود در حوزه استقرار خود ندارند، تمام الگوهای نابرابری و فقر که در آنها نوعی بازتوزیع منابع دیده نشده باشد، ناعادلانه تلقی خواهد شد. با وجود این، ممکن است استدلال شود که بازتوزیع منابع ممکن است برای دستیابی اقتصاد جهانی به عدالت مورد نیاز نباشد زیرا تجارت آزاد مکانیزم جایگزینی را فراهم می‌کند که با استفاده از آن می‌توان بر نابرابری اولیه در منابع چیره شد. این ادعا بر رساله هم‌گرایی اقتصادی تکیه دارد. بیشتر کشورها در مقایسه با سایر کشورها، از وفور نوعی از عوامل تولید برخوردارند. به‌عنوان مثال چین در مقایسه با ایالات متحد آمریکا از نوعی فراوانی نیروی کار

برخوردار است ولی ایالات متحد آمریکا در مقایسه با چین از فراوانی زمین و سرمایه برخوردار است. نظریه هم‌گرایی اقتصادی یکی از میخ‌های استحکام تجارت بین‌المللی و ادبیات توسعه در بیشتر سال‌های پساجنگ بوده است. نظر به اینکه تجارت بین‌المللی به کشورهای در حال توسعه امکان می‌دهد که دانش فنی وارد کنند و به این ترتیب بتوانند نرخ رشد خود را در مقایسه با نرخ رشد کشورهای توسعه‌یافته افزایش دهند، انتظار بر این خواهد بود که در نهایت کشورهای در حال توسعه بتوانند شکاف بین خود و کشورهای توسعه‌یافته را پر کنند و به سطح درآمد کشورهای دارا تر برسند. بنابراین شاید بتوان ادعا کرد که آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر از آن جهت باید از رژیم تجارت آزاد حمایت کنند که باز شدن درهای اقتصاد به هم‌گرایی درازمدت اقتصادی با مناطقی می‌شود که در شروع کار دارا تر بوده‌اند. درواقع از این منظر، تجارت آزاد از آن جهت ممکن است به عنوان راه‌حل نهایی برای عدالت اقتصادی بین‌المللی دیده شود که هم‌گرایی درازمدت و فراهم آوردن کالاهای عمومی مهم را وعده می‌دهد.

با تأسف، همان‌طور که جفری ساکس و اندرو وارنر گزارش داده‌اند، تا زمان حاضر مستندات موجود تمام انتظارات نظری در مورد هم‌گرایی مشروط را مورد تردید قرار داده است. به گفته این دو محقق «در دهه‌های اخیر هیچ تمایلی کلی برای کم شدن یا از بین رفتن شکاف بین کشورهای ندار با کشورهای دارا مشاهده نشده است».^(۱۸) این دو محقق می‌گویند که دست‌کم بخشی از نكوهش به کشورهای توسعه‌یافته برمی‌گردد که نتوانسته‌اند در کشورهای خود را به روی تجارت چنان بازکنند که عامل گسترش توسعه و رشد در فقیرترین کشورها شوند.

ممکن است استدلال شود که کشورهای در حال توسعه به صورت یک مجموعه در هم‌گرایی با همتایان صنعتی خود شکست خوردند، ولی در این گروه آنها که اقتصادهای باز داشتند نسبت به آنهایی که اقتصادشان بسته بوده است، از وضعیت بهتری برخوردار بوده‌اند. با این اوصاف رابطه بین باز بودن اقتصاد و رشد چیست؟ درحالی که این پرسش‌ها عامل رقابتی داغ بین اقتصاددانان شده است، مستنداتی که اکنون وجود دارد، فقط به شکلی ضعیف از این نظر حمایت می‌کند که باز کردن درهای اقتصاد بر تجارت عامل رشد می‌شود.^(۱۹) درواقع شکست کشورهای در حال توسعه در هم‌گرایی سریع‌تر با کشورهای صنعتی، اینک یکی از

معمای اصلی است که اقتصاددانان توسعه در مورد آن بحث می‌کنند. به این دلایل، آزادی‌خواهان بین‌المللی نگر حق دارند که نسبت به این نکته که نظم اقتصادی جهان می‌تواند به عدالتی که آنها باور دارند، برسد، به دیده بدبینی و ناباوری بنگرند.

۳-۱۱ الگوی جهان‌شمول: اجرای عدالت در مورد فقرای جهان

از نظر نظریه‌پردازان هوادار جهان‌شمولی، عدالت اقتصادی جهانی را باید براساس تأثیر آن بر یکایک اشخاص ارزیابی کرد. جهان‌شمولان اولویت‌خواه بر این نکته تأکید دارند که باید ملاحظات خاص را در مورد منافع اشخاصی که در وضعیت بسیار بد قرار گرفته‌اند، اعمال کرد. پرسشی که جهان‌شمولان اولویت‌خواه در مورد جهانی شدن نوین مطرح می‌کنند به قواعدی مربوط می‌شود که در ساختار اقتصاد جهانی برای فقرا و گروه‌های دارای کمترین مزیت وجود دارد. به‌عنوان مثال توماس پاگ به‌تازگی این استدلال را مطرح کرده است که کشورهای دارا و شهروندان آنها ... نظمی را به اقتصاد جهانی تحمیل می‌کنند که در آن هر سال میلیون‌ها نفر در اثر عوامل برخاسته از فقر جان می‌سپارند.^(۳۰) این نظم جهانی و قاعده‌های مربوط به آن بر سطح فقر در درون ملت‌ها و نیز بر توزیع درآمد در سطح ملی اثر می‌گذارد. یکی از راه‌های این نفوذ به‌عنوان مثال این است که فرهیختگان جامعه در کشورهای در حال توسعه، در مقابل پاداشی که دریافت می‌کنند، به بنگاه‌های چندملیتی کمک می‌کنند تا به بازار کشورهای در حال توسعه دسترسی بیابند.

باید تأکید شود که جهان‌شمولان موضوع شکست حکومت‌ها و حکومت‌های ناعادل را بسیار جدی‌تر از سایر گروه‌ها می‌شمرند. اگرچه این گروه می‌پذیرند که حکومت قادر است هدف‌های جهان‌شمول ترتیبات اجتماعی را به صورتی تأمین کند که در آن در حق همگان برابری و انصاف روا داشته می‌شود، این باور را هم می‌پذیرند که بسیاری از دولت‌های اطراف و اکناف جهان فاقد اراده یا توانمندی تأمین نیازهای پایه‌ای شهروندان خود، به‌ویژه گروه‌هایی که به دلایل برخاسته از درآمد، جنسیت، نژاد، دین یا سایر عوامل، از بیشترین درجه آسیب‌پذیری برخوردارند، نیستند. جهان‌شمولان به‌سادگی موضوع بدشانسی برخی از افراد را به‌عنوان دلیلی که چرا آنها در وضع بدی قرار گرفته‌اند که نمی‌توانند از حقوق پایه‌ای بشری برخوردار شوند، مردود می‌دانند و می‌گویند این امر نباید برای باقی افراد که از بخت و

اقبال بهتر برخوردار شده‌اند، به گروه قبلی پشت بکنند. در نتیجه، جهان‌شمولان استدلال می‌کنند که تلاش‌هایی که برای تضمین اصلاحات در ترتیبات اجتماعی انجام می‌شود، باید ورای دولت‌های حاکم باشد و باید به مردم هم کشانیده شود.^(۳۱)

چه نوع الگوها یا داده‌هایی برای ارزیابی تأثیرهای ترتیبات جهانی بر گروه‌های فقیر و دارای کمترین مزیت مفید است؟ باز کردن گره تأثیرهای بین‌المللی و ملی کار دشواری است. با وجود این، در بخش‌های قبلی این مقاله دو روش پیشنهاد شده بود: چارچوب هکچر-اولین - ساموئلسون که تأثیرهای توزیعی تجارت آزاد و الگوهای هم‌گرایی را بررسی می‌کند و در آنها رابطه بین درجه باز بودن اقتصاد و رشد اقتصادی معین می‌شود. و فرض ناگفته آن این است که بالا رفتن رشد به بهبود وضع فقرا کمک می‌کند. یک رویکرد مستقیم سوم دنبال کردن پاگ و بررسی تأثیر مجموعه‌ای مشخص از قواعد بین‌المللی بر فقرا در کشورهای در حال توسعه‌ای است که با هر معیار مقبول می‌توان آنها را کم‌مزیت‌ترین مردم در کشورهای جهان محسوب کرد. شخص می‌تواند این ارزیابی را با تمرکز بر فقرای مناطق روستایی انجام دهد که اغلب در بین فقیرترین گروه‌های مردم در کشورهای در حال توسعه دسته‌بندی می‌شوند. بنابراین بادقت بیشتر می‌توان پرسید که تأثیر قاعده‌های تجارت جهانی بر درآمد گروه‌های فقیر روستایی چه بوده است؟

برای شروع ارزیابی قاعده‌های تجارت چندجانبه از این منظر، ممکن است بررسی ساختار تعرفه‌های بین‌المللی و معیارهای غیرتعرفه‌ای مدنظر قرار بگیرد تا دیده شود که الگوهای رفتاری براساس قرار گرفتن در شمول این تعرفه‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای چگونه است. مطالعات اخیر، به‌عنوان مثال، به این یافته رسیده‌اند که تعرفه‌های موجود در کشورهای صنعتی بیشتر محصولاتی را هدف قرار داده است که صادرات کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌دهد تا محصولاتی که واردات از سایر کشورهای صنعتی است.^(۳۲) علاوه بر آن، حمایت‌های تعرفه‌ای در مورد محصولات کاربر که کشورهای در حال توسعه در آن مزیت دارند، همچنان بالاست. به‌عنوان مثال متوسط نرخ عملی تعرفه در مورد منسوجات و پوشاک سه‌برابر تعرفه محصولات صنایع کارخانه‌ای است. در حالت کلی، محصولات مشمول تعرفه‌های بالا در کشورهای صنعتی بیش از ۱۱ درصد صادرات کشورهای در حال توسعه به این کشورها را شامل می‌شود. از این گذشته گزارشی که

به‌تازگی توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تهیه شده و انتشار یافته است نشان می‌دهد که یارانه‌های کشاورزی در کشورهای صنعتی سبب مخدوش شدن بخش کشاورزی در کشورهای در حال توسعه و کم شدن امکان صادرات کشاورزی این کشورها از طریق سرکوب کردن قیمت‌های جهانی و سد کردن راه بازار شده است.^(۳۳) بنابراین نیروی کار کم‌تخصص در کشورهای در حال توسعه با موانع تعرفه‌ای به نسبت بالا مواجه شده است که این امر درآمد انتظاری آنها را از تجارت جهانی کاهش داده است.

جدول ۲-۱۱ افزایش تعرفه در کشورهای صنعتی برای محصولات وارداتی از کشورهای در حال توسعه

نرخ تعرفه بعد از دور اوراگوئه	محصولات
	صنعتی
۰/۸	مواد خام
۲/۸	محصولات نیم‌ساخته صنعتی
۶/۲	محصولات ساخته شده صنعتی
	صنعتی مناطق گرم
۰/۰	مواد خام
۳/۴	محصولات نیم‌ساخته صنعتی
۲/۴	محصولات ساخته شده صنعتی
	محصولات متکی به منابع طبیعی
۲/۰	مواد خام
۲/۰	محصولات نیم‌ساخته صنعتی
۵/۹	محصولات ساخته شده صنعتی

Source: The Staffs of the IMF and World Bank, "Market Access for Developing Countries' Exports," (April 27, 2001), p. 23; original data in Richard Blackhurst, Alice Enders, and Joseph Francois, "The Uruguay Round and Market Access: Opportunities and Challenges for Developing Countries," in Will Martin and Alan Winters, eds., *The Uruguay Round and the Developing Countries* (New York: Cambridge University Press, 1996).

در اینجا بهتر است با دقت بیشتر به بالا رفتن تعرفه‌ها بر ضد منافع کشورهای در حال توسعه نگریسته شود که تعرفه در آنجا همراه با ارزش افزوده اضافه می‌شود.

متوسط نرخ تعرفه، بعد از دور اوراگوئه، برای مواد اولیه صنعتی ناچیز و کمتر از ۱ درصد است، ولی تعرفه محصولات ساخته شده صنعتی به ۶/۲ درصد جهش کرده است. در مورد محصولات متکی به منابع طبیعی، تعرفه مواد خام ۲ درصد است و این نرخ در مورد محصولات تکمیل شده در این گروه به ۵/۹ درصد جهش می‌کند.^(۲۴) همان‌طور که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نتیجه‌گیری کرده‌اند، بالا رفتن نرخ تعرفه به دفعات محصولاتی را هدف قرار داده است که بسیاری از کشورهای در حال توسعه نسبت به آن از مزیت نسبی برخوردارند^(۲۵) (جدول ۲-۱۱).

باید توجه داشت که یکی از سرچشمه‌های این بی‌انصافی در قاعده‌های تجارت جهانی ساختاری است. سیاست‌های تجاری به طور کلی براساس رجحان‌های بازارجویانی که خواهان بیشترین درجه باز شدن بازارهای خارجی و کمترین درجه باز بودن بازارهای داخلی‌اند، به‌دست رهبران سیاسی طالب حداکثر کردن تعداد آرای خود، انجام می‌شود. به این ترتیب هم بخش‌های دارای جهت‌گیری صادراتی و هم بخش‌های حساس به واردات از این سیاست‌ها بهره‌مند می‌شوند. در عمل باز شدن درهای تجارت بر مبنای دوجانبه بودن انجام می‌شود و براساس آن اتحادیه اروپا فقط زمانی درهای خود را به سالانه یک میلیارد دلار صادرات ایالات متحد آمریکا می‌گشاید که ایالات متحد آمریکا هم همین شرط را بپذیرد. با عنایت به دوطرفه بودن ماهیت چانه‌زنی در سازمان جهانی تجارت، کشورهای کوچک در حال توسعه به دشواری می‌توانند در جریان تصویب مصوبه‌ها صدایی داشته باشند زیرا نه ایالات متحد آمریکا و نه اتحادیه اروپا هیچ‌یک علاقه‌ای ندارند که به بازارهای این کشورها دسترسی داشته باشند. در نتیجه این کشورها چیزی ندارند که برای چانه‌زنی با هدف دسترسی بیشتر به بازارهای کشاورزی اروپا و آمریکا عرضه کنند. این مشکلات ساختاری پیوسته به رژیم‌های تجاری و مشهود در قاعده‌ها و رویه‌های آن، از نظر جمع بزرگی برای کشورهای فقیر ناعادلانه است و این بی‌عدالتی به‌ویژه در مورد فقیرترین مردم این کشورها به حد اعلای خود می‌رسد.

نظر گروه جهان‌شمول اولویت‌خواه در مورد عدالت اجتماعی چالش‌های عمیق سیاستی و نظری را ایجاد می‌کند. در حالی که نقش و مسئولیت‌های فرهیختگان ملی در جوامع در حال توسعه در کسب افزونه از جوامع خودشان و سرکوبی فقرا نادیده گرفته

نشده است، این عقیده سبب می‌شود که شخص از خود بپرسد که آیا ترتیبات بین‌المللی که سازمان‌دهی شده است، درواقع فرصت‌های زندگی آسیب‌پذیرترین شهروندان را بهبود می‌بخشد یا سرکوب می‌کند.^(۲۶) همان‌طور که دیده شد، دلایل خوبی وجود دارد که باور شود ساخت جاری رژیم تجارت جهانی، فقط با ذکر یک مثال برجسته، از جنبه‌های بااهمیت، بر ضد منافع فقرای روستایی عمل می‌کند. بررسی تفصیلی‌تر کاربردی بدون تردید سایر مثال‌هایی را نمایان می‌سازد که نشان می‌دهند چگونه توافق‌های تجاری و تأمین مالی بین‌المللی در بیشتر موارد به نفع گروهی خاص و به زیان سایرین عمل می‌کنند. از این جنبه‌های مهم، جهان‌شمولان باید تأکید کنند که اقتصاد جهانی به استناد الگوی آنها ناعادلانه است.

هدف این بخش مشخص کردن ویژگی‌ها و ارزیابی برخی از راه‌هایی است که نهادهای مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، در زمان حاضر مشکل عدالت اقتصادی را در نظر می‌گیرند. البته این بدان معنی نیست که بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول در پی دفاع از سیاست‌ها و برنامه‌های خود به‌صورت مشخص بر پایه نظریه‌ای خاص از عدالت هستند. در عوض، نکته این تمرین کنکاش در مورد نظریه‌های ضمنی است که به‌نظر می‌رسد در شکل بخشیدن به رفتارهای این سازمان‌ها نقش دارد، درحالی‌که این نکته هم به رسمیت شناخته می‌شود که مبحث عدالت اقتصادی و اجتماعی به‌عنوان هدف مشخص در دستور کار نهادهای تجارت و تأمین مالی جهانی قرار نگرفته است، هرچند که در نتیجه تلاش‌های مبارزاتی سازمان‌های غیردولتی برای دستیابی به عدالت اقتصادی، مبحث عدالت در جریان دور مذاکرات دوحه سازمان جهانی تجارت به دفعات مطرح شده است.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به‌نظر می‌رسد سیاستی را برگزیده‌اند که شاید بتوان آن را رویکرد شبه‌اولویت‌خواهی برای رفع فقر جهانی به‌عنوان یک منظور مستقیم سیاست نامید.^(۲۷) بانک جهانی در این مورد گفته است که کاهش فقر الزامی‌ترین خواسته‌ای است که بشر امروز با آن مواجه شده است.^(۲۸) برای بازگویی دقیق‌تر موضوع، صندوق بین‌المللی پول گزارش کرده است که «در نشست سالانه سپتامبر ۱۹۹۹ صندوق و بانک جهانی، به صندوق دستور کار داده شد که هدف‌های

کاهش فقر و رشد را به شکلی اجرایی‌تر در یکدیگر تلفیق کند و این عملیات را در راهبردهای کاهش فقر در سطح اقتصادهای ملی مورد استفاده قرار دهد.^(۲۹) به‌طور خلاصه، اکنون اعضای صندوق بین‌المللی پول از آن انتظار دارند که «بیشتر از پیش هوادار فقرا» باشد.^(۳۰)

بحثی که در پس این موضوع وجود دارد این است که گروه‌های دارا وظیفه دارند که به کشورهای دارای کمترین مزیت کمک کنند تا آنها هم بتوانند به‌نوبه خود به افرادی که از کمترین مزیت در این کشورها برخوردارند، کمک برسانند. چنین رویکردی به عدالت اقتصادی را چگونه باید دید؟ نخستین پرسش به کارگزاران چنین بی‌عدالتی براساس این نظریه، مربوط می‌شود. در نخستین نگاه به‌نظر می‌رسد که دو مورد وجود دارد: مورد نخست نظام‌های رفاه در سطح ملی است که در انجام انتقالات مکفی به فقرا شکست خورده‌اند و نتوانسته‌اند فرصت‌های کافی (آموزش و غیر آن) را در اختیار این گروه‌ها قرار دهند. مورد دوم جامعه حکومت‌های جهان است که در انجام مسئولیت جمعی خود برای فراهم آوردن انتقالات در حد کفایت برای برآورده کردن نیازهای پایه‌ای فقرا با شکست مواجه شده است. ارزش‌گذاری بر اهمیت نهادی این رویکرد جدید به کمک‌های چندجانبه اهمیت دارد. وقتی کشورهای فقیر برای دریافت کمک به صندوق بین‌المللی پول مراجعه می‌کنند، اکنون شرط دریافت منابع مالی جدید به آنها، ارائه راهبردهای کاهش فقر در آن کشورهاست. برنامه‌هایی که با تسهیلات کاهش فقر و رشد حمایت می‌شوند، که تسهیلات کم‌بهره صندوق بین‌المللی پول برای کشورهای کم‌درآمد است، تلاش خواهند کرد که هزینه‌های عمومی خود را بیش از حدی بکنند که در ماده مشروط بودن صندوق آورده شده است به‌شرط آنکه این افزایش هزینه‌ها در جهت منافع گروه‌های فقیر دیده شود. صندوق بین‌المللی پول که در این مورد با بانک جهانی و اهداکنندگان دوجانبه همکاری دارد، امیدوار است که این افزایش هزینه‌های عمومی که برای کاهش فقر و رشد انجام می‌شود با حمایت منابع کمکی خارجی گسترده‌تر شود، هرچند که در حال حاضر صندوق هزینه‌های اضافی در زمانی که نارسایی منابع کمکی رخ می‌دهد را هم می‌پذیرد.^(۳۱)

هزینه‌های خاصی که به‌عنوان هزینه‌های نافع به فقرا شناخته شده است، شامل

هزینه‌های کمکی آموزشی و مراقبت تندرستی است. به گفته صندوق بین‌المللی پول، «کشورهایی که از برنامه‌های حمایت شده با تسهیلات کاهش فقر و رشد استفاده می‌کنند، منابع بیشتری از محصول ناخالص داخلی خود را به آموزش و مراقبت‌های تندرستی تخصیص می‌دهند و سرانه این ارقام در این کشورها رو به افزایش می‌گذارد».^(۳۲) با وجود این باید تأکید شود که صندوق بین‌المللی پول اعتراف می‌کند که ظرفیت صندوق برای هماهنگی و حصول اطمینان از این نکته که هزینه‌های اضافی به‌واقع در جهت منافع ففراست باید بهبود یابد و برای این کار «تحلیل پیچیده‌تری» از «فقر و تأثیرهای اجتماعی آن» ضرورت دارد. هزینه کردن اضافی برای آموزش، به‌عنوان مثال، می‌تواند صرف دول‌تسالاران صاحب امتیاز شود و به کودکان فقیر نرسد.

با وجود این، برای لحظه‌ای چنین احتمالی کنار گذاشته و فرض می‌شود که تسهیلات کاهش فقر و رشد به صورتی کارآمد و مؤثر مصرف شود. فرض نانوشته رویکرد شبه‌اولویت‌خواهی این است که نظام‌های رفاهی ملی فقط به این دلیل در انجام وظایف خود شکست خورده‌اند که آنها محدودیتی برای بودجه خود داشته‌اند که حاصل آن کمبود منابع برای فراهم آوردن نیازهای شهروندان این جوامع بوده است.^(۳۳) نظر به اینکه منابع دولتی ناکفا است، آنها که منابع شخصی کافی در اختیار دارند، قادرند با استفاده از امکان واگذاری برخی از خدمات - مانند مراقبت‌های تندرستی و آموزش - به بخش خصوصی قسمتی از نیازهای خود را تأمین کنند درحالی‌که گروه‌هایی که کمترین سطوح درآمدی را دارند، هیچ مزیت دولتی دریافت نخواهند کرد. با عنایت به رنجی که در چنین وضعی به‌دلیل ناکافی بودن منابع مالی دولتی برای ارائه خدماتی که اکنون همه آن را جزو حقوق حقه اشخاص محسوب می‌کنند، ایجاد می‌شود، جامعه حکومت‌های جهانی باید منابع مورد نیاز را فراهم کند تا از رنجی که به‌دلیل کمبود منابع ملی برای انسان‌ها ایجاد شده است، جلوگیری کند.

از سه الگویی که در بخش‌های پیشین عرضه شد، جهان‌شمولانی که دیدگاه اولویت‌خواهی دارند، به‌احتمال زیاد بیشترین همدردی را با رویکرد حامی فقرا دارند زیرا این رویکرد در حال حاضر توسط نهادهای چندجانبه پذیرفته شده است.^(۳۴) نظریه‌پردازان جامعه‌نگر احتمال دارد مطلوبیت و امکان‌پذیری مجاز کردن نهادهای

بین‌المللی به پذیرش نقشی چنین حساس و بانفوذ در امور داخلی جوامع مختلف را مورد تردید قرار دهند. آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر هم ممکن است با درجه مداخله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در امور داخلی کشورها در جریان اجرای سیاست‌های حمایت از فقرا، موافق نباشند زیرا چنین مداخله‌ای به گزارش‌دهی بی‌پایان و شروط و تقاضاهایی نیاز دارد تا بودجه مورد نیاز کشور به آن تخصیص داده شود. آزادی‌خواهان بین‌المللی‌نگر راغب‌اند عدالت اقتصادی را برحسب رابطه بین حکومت‌ها تنظیم کنند و درحالی‌که کمک‌های خارجی می‌تواند نقشی حساس در اجرای عدالت اقتصادی بین‌المللی بازی کند، در حالت کلی استفاده از آن منابع با سلیقه دولت مورد بحث انجام می‌شود. جایگاه گروه‌های شبه‌اولویت‌خواه در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی این احتمال هیجان‌انگیز را افزایش می‌دهد که نظریه‌های جهان‌شمول در حال حاضر نفوذی به‌مراتب بیش از سال‌های نخستین پساجنگ و زمانی دارند که وظیفه کمک به‌روشنی به سایر کشورها و به‌ویژه به آنها که در جریان جنگ سرد کشورهای بااهمیت خوانده می‌شدند، سپرده شده بود و وظیفه گروه خاصی از این کشورها محسوب نمی‌شد. شاید این انتقال برخاسته از اشاعه ارزش‌های آزادی‌خواهی متکی به مردم‌سالاری باشد که بر ارزش‌های فردی تأکید می‌کنند. پیگیری ریشه‌های هنجاری این چارچوب تحول جدید تمرین مفیدی را فراهم می‌آورد که نشان می‌دهد چگونه جامعه بین‌المللی در عمل رویکرد خود به عدالت اقتصادی جهانی را می‌سازد. درعین حال، ارزیابی دقیق برنامه‌های وام‌دهی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ضرورت دارد تا معلوم شود که آیا این برنامه‌ها به‌راستی آن‌سان که تبلیغات می‌کنند، هوادار فقرا هستند یا آنکه گفته‌های این دو نهاد به بیان ساده فقط شعار است.

۲-۱۱ کلام نهایی

یکی از مباحث عمده که باید در جریان تکامل برداشتی درست از عدالت اقتصادی بین‌المللی با آن مواجه شد، تضادها و بده‌بستان‌هایی است که بین انواع مختلف رویکردهای کمال مطلوب وجود دارد و در این مقاله به آنها اشاره شده است. می‌توان، به‌عنوان مثال، جهانی را در نظر گرفت که در آن به‌دلیل فرار سرمایه یا دلایلی مشابه

آن، حکومت نتواند انواع سیاست‌های تعدیلی لازم را که ویلیام کلاین و سایرین به آنها اشاره کرده‌اند تا سیاست‌های ملی را در جهت برابری و مشروعیت بکشاند، تصویب و اجرا کند. در این حالت ممکن است دولت‌ها بخواهند سیاست‌های اجتماعی را به صورت بسته‌ای درآورند که در قالب حمایت‌خواهی ارائه می‌شود که این کار اثر نامطلوبی در خارج از کشور خواهد داشت. این تضادها و بده‌بستان‌ها بین عدالت اقتصادی در سطح ملی و در سطح بین‌المللی به سادگی رفع‌شدنی نیست.

با وجود این، به رغم وجود چنین درگیری‌هایی در اقتصاد جهانی، این موضوع هم مشاهده شده است که محققان عدالت اقتصادی جهانی همه در نگرانی نسبت به تأثیرهای قاعده‌های کنونی حاکم بر تجارت تأمین مالی و سرمایه‌گذاری جهان، شریک‌اند. یک نقطه آغاز خوش‌عاقبت برای برنامه پیش‌رونده تحقیقاتی، بنابراین، ممکن است از تحلیل ساختار هنجاری کنونی نهادهای اقتصادی حاصل شود. و در سال‌های اخیر این موضوع محور توجه اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی قرار گرفته است. اگر قرار باشد دستور کاری برای تحقیقات پیش‌رونده تنظیم شود، بدون تردید تحلیل بیشتری در مورد نقش سازمان‌های چندجانبه که بخش بزرگی از مبادلات اقتصادی بین‌المللی و به طرز روزافزونی سیاست‌های اقتصادی ملی را هم شکل می‌دهند، ضرورت می‌یابد. عمده‌ترین این سازمان‌ها عبارت‌اند از سازمان جهانی تجارت، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی. چگونه باید این سازمان‌ها را از منظر عدالت اقتصادی بین‌المللی ارزیابی کرد؟ آیا نظام رأی‌دهی موزون که در صندوق بین‌المللی پول مورد استفاده قرار می‌گیرد، با عدالت سازگاری دارد؟ آیا برای آنکه صدای کشورهای در حال توسعه بیشتر شنیده شود، می‌توان یا باید ساخت مذاکرات چندجانبه تجاری را که بر اصل تقابل استوار است، تغییر داد؟ در این پرسش‌ها چالش‌های ذهنی و کاربردی بسیار ضروری وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

نگارنده از کریستین بری (Christian Barry)، چارلز بیتز، توماس پاگ و داوران نشریه/اخلاق و روابط بین‌المللی که نامشان بر وی شناخته شده نیست، تشکر می‌کند. نسخه‌های پیشین این مقاله در نشست انجمن آمریکایی علوم سیاسی (American Political Science Association)، دانشگاه کورنول (Cornell University) مطرح و ارائه شده است.

۱. یک مورد برجسته استثنایی در زیر آورده شده است:

Thomas W. Pogge (2002). *World Poverty and Human Rights*, Oxford: Polity Press.

۲. الگوی زیر در این چارچوب جذاب است:

Sanjay G. Reddy and Thomas W. Pogge, "How *Not* to Count the Poor", available at www.columbia.edu/~sr793/count.pdf.

۳. برای بررسی رویکردهای مفید در مورد عدالت توزیعی بین‌المللی رک:

Charles Beitz (January 1999). "International Liberalism and Distributive Justice: A Survey of Recent Thought," *World Politics* 51, No. 1, p. 269–296.

۴. اگرچه عبارت عدالت اقتصادی و عدالت توزیعی به‌جای یکدیگر در این مقاله به‌کار برده شده است، عبارت عدالت توزیعی معنایی به‌مراتب وسیع‌تر دارد و به‌عنوان مثال به توزیع فرصت‌ها و امثال آن نیز اشاره می‌کند.

5. Edmund S. Phelps, (ed.) (1973). *Economic Justice*, Baltimore, Md.: Penguin.

6. John Rawls (1971), *A Theory of Justice* (Cambridge: Harvard University Press).

۷. نگارنده از ویراستارانی که این نکته را روشن کرده‌اند، تشکر می‌کند.

۸. بعضی از آمارهای مربوط را می‌توان در مرجع زیر یافت:

United Nations Development Programme (2004). *Human Development Report* New York, Oxford University Press, Ch. 2.

۹. عبارت توزیع درآمد در مقابل عبارت نابرابری درآمد استفاده شده است تا نگرانی‌های نظریه‌پردازان در مورد سطوح خاص درآمدی و گروه‌های درآمدی خاص مدنظر باشد. به‌عنوان مثال فقیرترین دهک یک جامعه می‌تواند مدنظر قرار بگیرد. استفاده از عبارت توزیع درآمد در این مقاله دربرگیرنده پرداخت‌های کلی است که برای فقرزدایی به افراد داده می‌شود.

10. John Ruggie (1983). "International Regimes, Transactions, and Change: Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order", In Stephen D.

- Krasner, (ed.), *International Regimes* Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
11. William Cline, (1997). *Trade and Income Distribution*, Washington DC: Institute for International Economics.
12. Ibid., p. 275.
13. Geoffrey Bannister and Kamau Thugge, (May 2001) "International Trade and Poverty Alleviation", IMF Working Paper No. 01/54, p. 8.
۱۴. برای بررسی دیدگاه‌های انتقادی در مورد گسترده‌ی حقوق بین‌المللی به رک.:
- Eric A. Posner (May 2003). "Do States Have a Moral Obligation to Obey International Law?", *Stanford Law Review* 55, Issue 5, PP. 1901–19.
15. Dani Rodrik (August 2002). "Feasible Globalizations", NBER Working Paper No.W9129, p. 24.
16. Charles Beitz (1979). *Political Theory and International Relations*, Princeton: Princeton University Press.
17. Ibid., p. 142.
18. Jeffrey D. Sachs and Andrew Warner, (1995). "Economic Reform and the Process of Global Integration", *Brookings Papers on Economic Activity* 1, p. 3.
۱۹. باید تأکید شود که بیشتر اقتصاددانان به شدت بر این باورند که رابطه مثبتی بین درجه باز بودن اقتصاد و تداوم رشد وجود دارد و این باور به‌رغم دشواری‌هایی که در الگوسازی و آزمون رابطه دیده می‌شود، همچنان رایج است. برای نقد روش‌شناسی رک.:
- Francisco Rodriguez and Dani Rodrik, (1999). "Trade Policy and Economic Growth: A Skeptic's Guide to Cross-National Evidence," NBER Working Paper No. 7081, available at www.nber.org/papers/w7081.pdf.
20. Thomas W. Pogge (February 2002). "Moral Universalism and Global Economic Justice," *Politics, Philosophy and Economics* 1, p. 43.
21. Christian Barry (2003). "Global Justice: Aims, Arrangements, and Responsibilities," in Toni Erskine, (ed.). *Can Institutions Have Duties?* London: Palgrave, p. 226.
22. Dan Clark (October 1998). "Are Poorer Developing Countries the Targets of U.S. Protectionist Actions?", *Economic Development and Cultural Change* 47, p. 193.
23. The Staffs of the IMF and World Bank, "Market Access for Developing Countries' Exports" (April 27, 2001), p. 5, Available at www.imf.org/external/np/madc/eng/042701.pdf.
24. Ibid., p. 23.
25. Ibid.

۲۶. درواقع چنین دیدگاه‌هایی اغلب بر راه‌هایی تأکید دارد که در آنها حضور نظم اقتصادی جهانی به فرهیختگان ملی کمک می‌کند تا از مزایای خود استفاده کنند. رک.:

Pogge, "Moral Universalism and Global Economic Justice".

۲۷. عبارت شبه از آن جهت مورد استفاده قرار گرفته است که بانک جهانی هنوز معیارهایی دارد که منطقه‌ای عمل می‌کند و هنوز بر فقرا به چشم فقرا از هر گروه و رده، نگریسته نمی‌شود.

28. World Bank, (1996). *World Development Report*, New York, Oxford University Press.

29. International Monetary Fund (2002). *World Economic Outlook* Washington, D.C. IMF, p. 3.

۳۰. همان مأخذ صفحه ۴. اگرچه ممکن نیست تاریخی روشن‌فکرانه از این انتقال به طرف هواداری بیشتر از فقرا در سیاست‌ها در سازمان‌های چندجانبه (در مقابل به‌عنوان مثال تأکید محدود بر فقط رشد اقتصادی) ارائه شود، به‌نظر می‌رسد نهادهای جامعه مدنی نقشی تعیین‌کننده در این مورد بازی کرده باشند. کلیسای کاتولیک و گروه‌های به‌شدت سازمان‌یافته در نهادهای جامعه مدنی نادیده گرفتن فقرا را برای سازمان‌های چندجانبه بسیار دشوار کردند که یک نمونه از آن مشکل بدهی‌های کشورهای در حال توسعه در آغاز هزاره ۲۰۰۰ میلادی بود. سازمان‌هایی مانند آکسفم (Oxfam) تقاضای دیرپا برای اصلاح رژیم‌های تجاری را به صورتی که منافع فقرا بیشتر دیده شود، تشدید کردند.

31. Ibid. p. 7.

32. Ibid. p. 8.

33. John Rawls (1999), *The Law of Peoples*, Cambridge, Harvard University Press.

۳۴. این گفته بدان معنی نیست که با چنین کاری سیاست‌های مورد بحث مورد تأیید قرار بگیرد، بلکه به این مفهوم است که هدف ذکر شده در این سیاست‌ها در رویکرد اخیر بی‌صدا باقی مانده است.

۳۵. (یادداشت مترجمان): مقالات و نوشته‌های ایتان. بی کاپستین در فهرست زیر آورده شده است. وی از محققان برجسته در زمینه نوشته حاضر محسوب می‌شود.

کتاب‌ها

(2006) *Economic Justice in an Unfair World: Toward a Level Playing Field*, Princeton, Princeton University Press.

- and Branko Milanovic (eds.) (2000). *When Markets Fail: Social Policy and Economic Reform*, New York, Russell Sage Foundation.
- and Branko Milanovic, *Income and Influence: Social Policy in Emerging Market Economies*, Kalamazoo, MI: Upjohn Institute, Forthcoming.
- (2000) *Hegemony Wired: American Politics and the New Economy*, Paris, French Institute for International Relations.
- (1999) *Sharing the Wealth: Workers and the World Economy*, New York, Norton.
- (1997) and Michael Mandelbaum, (eds.). *Sustaining the Transition: Social Policy in the Post-Communist Economies*, New York, Council on Foreign Relations.
- (1996) *Governing the Global Economy: International Finance and the State*, Cambridge, MA: Harvard University Press. 1994; paperback.
- (1992). *The Political Economy of National Security*, New York, McGraw-Hill.
- (1990) *The Insecure Alliance: Energy Crises and Western Politics*, New York, Oxford University Press.

مقالات و سایر نوشته‌ها

- (2006) "The Political Economy of International Cooperation", *The Political Economist*, Summer.
- (2006) "Economics of Young Democracies: Policies and Performance", Center for Global Development Working Papers, March.
- (2005) "The Politics of Policy Coherence", In OECD, *Policy Coherence for Development, Institutional Approaches*, Paris, OECD.
- (June 2005) "Architects of Stability? International Cooperation Among Financial Supervisors", Bank for International Settlements Working Papers.
- (2005) "Power, Fairness, and the Global Economy", In Michael Barnett and Raymond Duvall, (eds.). *Power in Global Governance*, New York, Cambridge University Press.
- (December 2004) "Behavioral Foundations of Democracy and Development", Center for Global Development Working Papers.
- (Fall 2004) "Capturing Fortress Europe: International Collaboration and the Joint Strike Fighter", *Survival*.
- (Fall 2004) "Models of International Economic Justice", *Ethics and International Affairs*.
- (September/ October 2004) "Is the Global Economy Just?", *Challenge*.

- “Colliding Forces: Domestic Politics and the Global Economy”, With Stephen Kobrin, in Hubert Gatignon, (eds.).
- (2004) *The Alliance on Globalizing*, New York, Cambridge University Press.
- (Winter 2002/2003) “Two Dismal Sciences are Better than One”, *International Security*.
- (Nov./Dec. 2003) “The Baby Trade”, *Foreign Affairs*.
- (191, 2002) “Virtuous Circles? Human Capital Formation, Economic Development, and the Multinational Enterprise”, OECD Development Center. Technical Paper no.
- (Sept./Oct. 2001) “The Corporate Ethics Crusade”, *Foreign Affairs*.
- (Fall 2001) “Responding to Globalization: Social Policy in Emerging Market Economies”, *Global Social Policy*, with Branko Milanovic.
- (January 2001) “Inequality, Growth and Democracy”, *World Politics*. with Dimitri Landa.
- (Spring 2000) “Winners and Losers in the Global Economy”, *International Organization*.
- (March 2000), “Dividing the Spoils: Pensions, Privatization, and Reform in Russia’s Transition”, *World Bank Policy Research Working Paper* no. 2292. with Branko Milanovic.
- (2000) “Democratization and Globalization”, (in Marc Plattner, ed.), *International Relations and Democracy*, Washington DC: Johns Hopkins University Press. with Dimitri Landa.
- (fall 1999) “Between God and the Market: The Religious Roots of the American Economics Association”, *Journal of Economic Perspectives*. with Bradley Bateman.
- (Fall 1999) “Reviving Aid”, *World Policy Journal*.
- (1999) “Distributive Justice as an International Public Good: A Historical Perspective”, In *Global Public Goods*, Kaul, Isabelle Grunberg and Marc A. Stern (ed.). New York, Oxford University Press.
- (Spring 1999) “Distributing the Gains: Justice and International Trade”, *Journal of International Affairs*.
- (1999) “Distributive Justice and International Trade”, *Ethics and International Affairs*.
- (1998) “Trade Liberalization and the Politics of Trade Adjustment Assistance”, *International Labor Review*.
- (Fall 1998) “A Global Third Way: Social Justice and the World Economy”, *World Policy Journal*.

- (Fall 1998) "Global Rules for Global Finance", *Current History*.
- (Spring 1998) "Reviving the State?", *World Policy Journal*.
- (Winter 1998) "Social Policy and the Transition", *Social Research*.
- (1997) "Advanced Industrialized Countries", In A. Pierre, (ed.). *Cascade of Arms: Managing Conventional Weapons Proliferation*, Washington DC: Brookings Institution Press.
- (Spring 1997) "Hamilton and the Jeffersonian Myth", *World Policy Journal*.
- (Spring 1997) "Racing to the Bottom? Regulating International Labor Standards", *International Politics and Society*.
- (May/June 1996) "Workers and the World Economy", *Foreign Affairs*.
- (January/February 1996) "Shockproof: The End of the Financial Crisis", *Foreign Affairs*.
- (Autumn 1995) "Is Realism Dead? The Domestic Sources of International Politics", *International Organization*.
- (1995) "The Economic Transition in Defence-Dependent Regions of Russia", *Defence and Peace Economics*, Vol. 6.
- (February/March 1995) and C. Marshall Mills, "Defence Conversion in Russia's Regions", *OECD Observer*.
- (May/June 1994) "America's Arms Trade Monopoly", *Foreign Affairs*.
- (Spring 1994) "Governing Global Finance", *The Washington Quarterly*.
- (Winter 1991/1992) "We are US: The Myth of the Multinational", *The National Interest*.
- (Winter 1991/1992) "Between Power and Purpose: Central Bankers and the Politics of International Regulation", *International Organization*.
- (Winter 1991/1992) "International Collaboration in Armaments Production", *Political Science Quarterly*.
- (Fall 1991) and Raymond Vernon, "National Needs, Global Resources", *Daedalus*.
- (Winter 1990-1991) "The Brazilian Defense Industry and the International System", *Political Science Quarterly*.
- (January/February 1990) "The Basle Accord and Financial Competition", *Harvard Business Review*.
- (May 10, 2006) "Multinational Risks", *Wall Street Journal Europe*.
- (March 10, 2006) "Avoiding Unrest in a Volatile Environment", *Financial Times*.
- (August 12, 2004) "The Trade Barriers Within", *Wall Street Journal Europe*.

- (April 24, 2003) "What the Arab World Can Teach the West", *Wall Street Journal Europe*.
- (January 24, 2001) "Five Basic Principles for a Worldwide Code of Business Ethics", International Herald Tribune.
- (December 7, 2000) "L'Amerique, Machine Egalitaire", L'Expansion.
- (May 23, 2000) "Beware of What You Ask For", International Herald Tribune.
- (January 31, 1999) "Collapse of a World Safety Net", Los Angeles Times.
- (September 24, 1998) "Africa is Missing out on a Revolution", International Herald Tribune.
- (September 6, 1998) "Back to Basics", Los Angeles Times.
- (May 30-31, 1998) "Barking Up the Wrong Tree", International Herald Tribune.
- (January 26, 1998) "How Russia Could Make Good Use of the Asian Crisis", International Herald Tribune.
- (January 21, 1998) "West Finally Sees Regimes as Part of Woes in Asia", Los Angeles Times.
- (Sept. 11, 1997) "Free Trade's Dirty Little Secret", Minneapolis Star-Tribune.
- (March 30, 1997) "Capital Mobile, Travailleurs Immobile", Le Monde.
- (January 30, 1997) "The Welfare State? An Economic Cornerstone, Not a Luxury", International Herald Tribune.
- (December 8, 1995) "France Versus Europe", New York Times.
- (November 24, 1995) "Russia's Future Could Well Be Found In Its Provinces", International Herald Tribune.

فصل دوازدهم

اشتغال، عدالت اقتصادی
و توسعه

مقدمه

از ابتدای شکل‌گیری تمدن بشری تاکنون، همه جوامعی که با دغدغه پیشرفت و بالندگی دمساز بوده‌اند، با مسئله نحوه به‌کارگیری ظرفیت‌های سرمایه انسانی و نحوه توزیع دستاوردهای حاصل از تلاش‌های جمعی خود روبه‌رو بوده‌اند و بخش مهمی از سرنوشت هر جامعه تحت تأثیر چگونگی سیاستگذاری و نهادسازی در این زمینه‌ها، ماهیت درک از اشتغال و عدالت اقتصادی و نوع رابطه بین آنها قرار داشته است.

بخش مهمی از تمدن بشری در اساس از همان آغاز پیرامون مفهوم کار سامان یافته و تمدن‌ها در بیشتر موارد اسامی خود را برحسب نوع اشتغال مسلط برمی‌گزیدند (ریفکین، ۱۳۷۹: ۱۹). ازطرف‌دیگر، مشاهده می‌شود که از آغازین روزهای شکل‌گیری تمدن بشری، مسئله نحوه توزیع امکانات و عواید حاصل از تلاش‌های انسان در زمره مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین مؤلفه‌های بقا، پایداری و بالندگی جوامع بوده است و حکومت‌ها همواره تلاش کرده‌اند تا استنباطی عادلانه از رفتارهای خود برای شهروندان ایجاد کنند تا در پناه آن امکان برقراری ثبات و آرامش و پیش‌بینی‌پذیری امور فراهم گردد. امروز نوعی اتفاق‌نظر در این باره وجود دارد که بدون داشتن درک مشخص از مسئله عدالت و طراحی چارچوب نهادی براساس آن، امکان شکل‌گیری یک تمدن یا پیشرفت و بالندگی جامعه وجود ندارد. بعضی از نظریه‌پردازان تا آنجا پیش رفته‌اند که حتی روندهای فراز و فرود عملکرد اقتصادی کشورها را در چارچوب نحوه توزیع درآمد و ثروت، حتی برای دوره‌های چند صدساله توضیح می‌دهند (باترا، ۱۳۶۹).

در این مقاله، تلاش می‌شود تا مشخص گردد که استنباط‌های نظام‌های

تصمیم‌گیری و تخصیص منابع از میزان اهمیت و جایگاه سیاست‌های ناظر بر حداکثرسازی استفاده از ظرفیت‌های سرمایه انسانی و نیز نحوه توزیع عواید حاصل از تلاش‌های فردی و جمعی چگونه چشم اندازهای توسعه ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تلاش می‌شود، مشخص گردد که آیا رابطه معنی‌داری بین اشتغال و عدالت اقتصادی وجود دارد یا خیر.

بر این اساس، ابتدا مفاهیم اشتغال و عدالت اقتصادی و رابطه آنها با عملکرد اقتصادی به بحث گذاشته می‌شود و ابعاد اهمیت هر کدام توضیح داده می‌شود. در ادامه تلاش می‌شود با مطرح کردن نحوه رابطه بین عدالت اقتصادی و اشتغال تا نشان داده شود رویکردهای متفاوت به مسئله اشتغال و عدالت اقتصادی چگونه می‌تواند منشأ تفاوت‌های معنی‌دار در عملکرد اقتصادی جوامع بشود.

۱-۱۲ نگاهی به مفاهیم اشتغال و عدالت اقتصادی

یکی از مهم‌ترین و درعین حال جذاب‌ترین ویژگی‌های پدیده اشتغال آن است که شباهت‌های حیرت‌انگیزی بین ویژگی‌ها و ابعاد اهمیت آن با مسئله توسعه وجود دارد. از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک بین پدیده توسعه و اشتغال چندبعدی و فرارشته‌ای بودن آنهاست. آمارتیا سن، برای ارائه فهمی درخور و شایسته از این مسئله و مرزبندی با قاعده مرسوم تک‌سبب‌بینی و نیز دیدگاه کسانی که تصور می‌کنند همه چیز با پول حل‌وفصل شدنی خواهد بود، در مقاله «نابرابری و بیکاری در اروپای معاصر»، تصریح می‌کند که انسانی که از فرصت شغلی محروم است و باین حال اعانه یا صدقه‌ای به نام حقوق بیکاری از دولت می‌گیرد بیش از آنکه به لحاظ درآمدی محروم باشد، از نظر نداشتن یک فرصت ارزشمند و مطلوب همگان، یعنی فرصت اشتغال، محروم است. وی در ادامه، برای تبیین بهتر خصلت چندبعدی پدیده اشتغال تصریح می‌کند که با منطق توزیع درآمد، درآمدی که شخص از طریق پرداخت‌های بلاعوض دولت دریافت می‌کند، می‌تواند درست به اندازه درآمدی باشد که از طریق اشتغال به دست می‌آید. بنابراین، در ظاهر نباید برای شخص تفاوتی داشته باشد که این درآمد چگونه حاصل شده است و فقط باید ذهن این شخص به میزان درآمد کسب شده معطوف شود، اما واقعیت این

است که یکسان‌انگاری نابرابری اقتصادی با نابرابری درآمدی از دیدگاه سن موجب تضعیف فهم ما از واقعیت مسئله، یعنی ابعاد اهمیت اشتغال، می‌شود زیرا به گمان سن بیکاری تأثیرهایی بسیار جدی و گوناگون بر خود فرد و جامعه دارد که آنها هم باید شناسایی شود.

سن برای مشخص کردن آثار و پیامدهای محرومیت از اشتغال بر فرد و جامعه به نکاتی اشاره می‌کند که بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان توسعه نیز به‌صورت پراکنده به بخش‌هایی از آنها توجه کرده بودند، ولی نگرش فراگیر و همه‌جانبه به عوارض چندوجهی بیکاری که توسط سن انجام شده است، می‌تواند بصیرت‌های بیشتری در اختیار ما قرار دهد. او معتقد است که گرچه از جنبه اقتصادی بیکاری از سویی منشأ محرومیت از کسب درآمد و از سوی دیگر، عامل تحمیل کردن هزینه‌های مالی قابل توجه بر دوش دولت می‌شود و ما از آن به‌عنوان هزینه مالی دولت بابت بیمه بیکاری نام می‌بریم، این دو جنبه یک وجه سومی هم پیدا می‌کند که سن آن را پدیده اتلاف قدرت تولید جامعه می‌نامد و می‌گوید که این مورد درواقع دو وجه دارد که باید به هر دو وجه آن توجه کرد. وجه نخست آن است که به سبب بیکاری ما با این واقعیت روبه‌رو هستیم که مقداری از تولید بالقوه ملی تحقق نیافته و میزان تولید ملی کاهش یافته است. وجه دوم آن است که پدیده بیکاری باعث افزایش سهم پرداخت‌های انتقالی به بیکاران می‌شود. از نظر سن، مسئله بیکاری فقط وجه اقتصادی برای فرد و جامعه ندارد و برای افراد زمینه مهارت‌زدایی را نیز به همراه می‌آورد که این هم برای فرد و هم برای جامعه خسارت‌بار است.

مسئله از این قرار است که افراد همان‌طور که هنگام کار مهارت کسب می‌کنند، هنگام بیکاری نیز به‌ویژه زمانی که دوره زمانی آن طولانی شود، مهارت‌های خود را از یاد می‌برند. این مسئله به‌نوبه خود منشأ تضعیف فزاینده اعتماد به نفس افراد و نیز کاهش چشمگیر توانایی‌های شناختی آنها می‌شود. این ویژگی‌ها نیز به‌نوبه خود تمایل افراد به انزوای اجتماعی، تخریب روحیه، اختلال در انگیزه‌ها، تمایل به خودکشی، افزایش سرخوردگی و ... را به همراه دارد، به همین دلیل است که یکی از علل اصلی تمایل یافتن افراد به گوشه‌گیری، خودکشی و مبتلا شدن آنها به بیماری‌های بالینی و افزایش نرخ مرگ‌ومیر مسئله بیکاری دانسته می‌شود، ضمن آنکه بیکاری‌های طولانی از دیدگاه

سن رابطه‌ای معنی‌دار با حاکمیت روحیه بی‌ارادگی، تسلیم شدن به سرنوشت، شکل‌گیری بحران هویت فردی، تضعیف انسجام خانواده، تضعیف ارزش‌های اجتماعی و حتی تشدید تنش‌های قومی، افزایش تعارض‌های جنسیتی و کاهش کارایی اقتصادی و رقابت‌پذیری بین‌المللی می‌شود.

سن در توضیح رابطه بیکاری‌های طولانی با تشدید تنش‌های قومی به‌ویژه بر دشوار شدن زندگی برای مهاجران، شکل‌گیری مواضع تند علیه آنها و برانگیخته شدن احساسات ضد آنها در سرزمین‌های مهاجرپذیر اشاره دارد و توضیح می‌دهد که چون از دیدگاه بوبین در دوره‌های محدودیت تقاضا برای اشتغال، مهاجران اغلب رقبای شغلی محسوب می‌شوند، بیکاری‌های طولانی فضای عدم تحمل دیگران و روحیه نژادپرستی را تحریک می‌کند.

از منظر تعارض‌های جنسیتی نیز به‌واسطه آنکه در مواقع بیکاری‌های طولانی و عمومی، زنان با محدودیت‌های نسبی بیشتری برای دستیابی به فرصت‌های شغلی روبه‌رو هستند، تعارض‌های مزبور به‌گونه خاص خود افزایش می‌یابد ضمن آنکه در دوره‌های بیکاری طولانی، مقاومت در برابر دانش فنی جدید نیز به‌عنوان عوامل اصلی کاهش تقاضا برای اشتغال عامل کاهش کارایی اقتصادی و رقابت‌پذیری بین‌المللی می‌گردد (سن، ۱۹۹۷). جای بسی تأسف است که به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه وقتی اهمیت مسئله‌ای آشکار شود ولی نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع نتواند از عهده حل‌وفصل منطقی آن برآید، نظام به فکر پاک کردن مسئله می‌افتد و این کار را با استفاده از مخدوش‌سازی دو مورد عمده انجام می‌دهد. این دو مورد عبارت‌اند از مفاهیم و آمار و اطلاعات مربوط به آن مفاهیم. این مسئله به همان صورتی که در مورد اشتغال موضوعیت دارد، در مورد عدالت نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

مسئله اساسی آن است که هر نوع تلاش برای مخدوش‌سازی مفاهیم یا آمار و اطلاعات گرچه در کوتاه‌مدت می‌تواند موجب آسایش خاطر مسئولان و سیاستگذاران تصور شود، از آنجاکه کارکردهای سوء ناشی از غفلت از مسائل بنیادی و مهم دامن‌گیر نظام ملی می‌شود، حساسیت‌زدایی از این امور خطیر باید در زمره حیاتی‌ترین اشتباهات و طرز تلقی‌های مخرب در ذهن جامعه جلوه‌گر شود.

این پدیده موجب شده است که در بین متخصصان و کارشناسان و نهادهای تخصصی

مدنی ارائه تعاریف عملیاتی از مفاهیم کلیدی به‌عنوان یکی از راه‌های اصولی پیشگیری از رفتارهای فرصت‌طلبانه در باب مسائل و مفاهیم مهم در نظر گرفته شود ما نیز در اینجا ناگزیر از تصریح این مسئله هستیم که به‌واسطه اهمیت فوق‌العاده مسئله اشتغال و عدالت تعریف عملیاتی خود را از آن ارائه دهیم. این تعریف عملیاتی در مورد پدیده اشتغال در دو قالب موضوعیت پیدا می‌کند که اولی عبارت از مفهوم «کار مولد» است و دومی مفهوم «کار شایسته»، بنابراین هر کجا که از اهمیت اشتغال سخن به بین می‌آید منظور اشتغال مولد و شایسته است. کار مولد بنا به تعریف کاری است سودمند که ضمن تأمین معیشت نیروی کار در زمان اشتغال و بازنشستگی رقابت‌پذیری و توسعه پایدار را چه در سطح بنگاه‌های اقتصادی و چه در سطح ملی تضمین نماید. به عبارت دیگر، چهار مؤلفه مفید بودن، تنظیم کردن رابطه یک شیفت کار شرافتمندانه با یک زندگی شرافتمندانه، تضمین رقابت‌پذیری بنگاه و اقتصاد ملی و توسعه پایدار ارکان چهارگانه کار مولدند. همان‌طور که کار شایسته نیز براساس تحقق چهار هدف تعریف می‌شود که عبارت‌اند از:

- ارتقای حقوق بنیادین کار؛

- اشتغال مولد برای همه؛

- گسترش حمایت‌های اجتماعی؛

- ترویج گفت‌وگوهای اجتماعی (مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۸۴: ۲۳).

در باب مسئله عدالت ما با پیچیدگی‌های به‌مراتب بیشتری روبه‌رو هستیم زیرا موضوع عدالت هم رفتار اجتماعی فرد است هم ساختار و کارکرد نهادهای اجتماعی و هم وضعیت نهایی توزیع ثروت، قدرت و منزلت. همان‌طور که ساحت‌های عدالت می‌تواند اقتصاد، سیاست، روابط اجتماعی، قانون، قضاوت و حتی روابط بین‌المللی در نظر گرفته شود، عدالت به لحاظ ماهوی نیز مورد توجه نظریه‌پردازان قرار گرفته و آن را به‌مثابه اعطای حقوق، مراعات شایستگی‌ها، نبود تبعیض، وجود توازن اجتماعی، رعایت بی‌طرفی و عاقبت نیل به وضعیت بایسته، در نظر گرفته‌اند. همان‌طور که برای عدالت مبانی متعددی نیز در نظر گرفته شده که از حقانیت ذاتی تا احساس‌گرایی از خواست خداوند تا طبیعت‌گرایی، از تاریخ‌گرایی تا عمل‌گرایی و سرانجام از کثرت‌گرایی اخلاقی تا قراردادگرایی را شامل می‌شود (توسلی، ۱۳۷۵).

تعاریف عملیاتی از عدالت به‌طور عمده در دو قالب ارائه شده است که از آنها با عناوین عدالت رویه‌ای و عدالت توزیعی نام برده می‌شود (تایلور، ۱۹۸۴: ۱۹۵). عدالت توزیعی به لحاظ تاریخی ریشه در آرای ارسطو داشته و به‌ویژه در کتاب/خلاق او منعکس است، درحالی‌که عدالت رویه‌ای تحت تأثیر اندیشه‌های افلاطون قرار دارد و به نحو مبسوط در کتاب گرگیاس او انعکاس یافته است. اندیشه‌های ارسطو و طرفداران او اغلب بر اصالت فرد و رویکردی لیبرالی مبتنی است. از این دیدگاه اصول مربوط به تخصیص و توزیع در درجه نخست باید بر مبنای ارزش‌های فردی و سپس مساوات سامان یابد و مهم‌ترین ملاک و ضابطه برای توزیع منابع جامعه، شایستگی و لیاقت در نظر گرفته می‌شود. در قرون جدید این دیدگاه براساس ایده قرارداد اجتماعی استوار شده و نظام‌های مبتنی بر این دیدگاه نظام‌های شایسته‌سالار خوانده می‌شوند، درحالی‌که رویکرد رقیب آنها در قرون جدید بیشتر براساس آرای مارکس استوار گشته و از جنبه روش‌شناختی رویکرد اصالت جمع دارد و بر محوریت نیازهای اساسی افراد و برابرنگاری آنها پای می‌فشارد (رفیع‌پور، ۱۳۷۰: ۴۴).

از دیدگاه طرفداران و پیروان ارسطو موقعیت منصفانه هنگامی موضوعیت می‌یابد که تناسبی بین داده‌ها و ستانده‌ها وجود داشته باشد. به این ترتیب که برای هر فرد یا گروه اجتماعی داده‌هایی چون استعداد و تحصیلات باید با ستانده‌هایی چون ارتقای سطح درآمد تناسب داشته باشد و به این ترتیب بی‌عدالتی چیزی چون عدم تناسب و توازن نیست (آدامز، ۱۹۶۳: ۴۲۶).

اگرچه افلاطونیان و هواداران مارکس که رویکردی جمع‌گرا به عدالت اجتماعی را ارائه می‌دهند، خصلتی رادیکال دارند، به نفع برابری حکم می‌رانند و از هرچه توجیه‌کننده نابرابری باشد، دوری می‌جویند، شعار مشهور آنها همان شعار مارکس است: **هرکس باید به اندازه توانایی کار کند، اما به اندازه نیاز بهره‌مند شود** (بری، ۱۹۸۹: ۱۵۱).

وجه مشترک هر دو رویکرد آن است که برای نهادها و ساختار نهادی جایگاه برجسته و ممتازی قائل‌اند. جان رالز، با تأکید بر این نکته که حمایت قانونی از آزادی اندیشه، آزادی وجدان، بازارهای رقابتی و ... نمونه‌هایی از نهادهای اصلی جامعه‌اند، تصریح می‌کند که کارکردهای محوری نهادهای اصلی جامعه آن است که حقوق و

وظایف انسان را در جامعه مشخص می‌کند و از همین طریق در ایجاد چشم‌انداز زندگی برای هر فرد نقشی اساسی برعهده دارند. وی در ادامه اضافه می‌کند که از همین زاویه است که ساختار نهادهای اجتماعی، آثار عمیقی که بر زندگی مردم و چشم‌انداز آینده زندگی هر فرد دارند. موضوع اساسی و نقطه عزیمت هر بحثی در باب عدالت است. به‌این‌ترتیب از دیدگاه او عدالت اقتصادی به طرح یا نقشه اجتماعی معینی اطلاق می‌شود که میزان تحقق آن به چگونگی حقوق و وظایف اساسی افراد و سازمان‌ها و نیز نوع فرصت‌های اقتصادی و شرایط اجتماعی در اختیار گروه‌های مختلف اجتماعی بستگی دارد (رالز، ۱۹۷۲: ۷-۳).

برایان بری، به یک نکته بسیار مهم دیگر نیز اشاره می‌کند. وی تأکید دارد که مسئله اساسی رویاروی هر نهاد اجتماعی، دفاع از مشروعیت خود است که آن هم بیش از هر چیز به عملکرد عادلانه یا غیرعادلانه آن نهاد وابسته است. بر این اساس، یکی از مهم‌ترین کارکردهای نهادهای اجتماعی آن است که به‌مثابه حلقه وصل عدالت اقتصادی و عدالت به‌عنوان فضیلت فردی عمل می‌کنند زیرا این نهادهای اجتماعی‌اند که زندگی اجتماعی افراد و الگوی همکاری مشترک آنها را در زندگی اجتماعی مشخص می‌کنند (بری، ۱۹۸۹: ۳۹۴).

افق بحثی که از این زاویه پدیدار می‌شود چگونگی برقراری رابطه عدالت اقتصادی و توسعه را نیز مشخص می‌سازد. در این زمینه پیشبردهای مکتب نهادگرایی بسیار قابل تأمل و راهگشاست. از دیدگاه نهادگرایان این چارچوب نهادی است که راستای کسب دانش و مهارت را تعیین می‌کند و راستای مزبور نیز به‌نوبه خود عامل تعیین‌کننده توسعه درازمدت هر جامعه خواهد بود. به‌عبارت‌دیگر، نوع دانش و مهارتی که اعضای سازمان‌های اقتصادی و سیاسی فرامی‌گیرند نشانگر پاداش یا به عبارت بهتر محرک‌هایی است که در محدودیت‌های نهادی حک شده‌اند. تقاضا برای دانش و مهارت در این فرایند بر هم‌فزاینده به‌نوبه خود منجر به تقاضا برای افزایش ذخیره دانش و توزیع آن می‌شود و ماهیت این تقاضا نشانگر استنباط‌های متداول و جاری از پاداشی است که به کسب انواع مختلف دانش داده می‌شود.

به‌این‌ترتیب، به‌روشنی می‌توان دریافت که قواعد نهادی متفاوت، انگیزه‌های

متفاوتی برای کسب انواع دانش اعم از آشکار و ضمنی فراهم می‌سازد. رهبران مافیا در مقایسه با مدیران اجرایی کمپانی جنرال موتورز، دانایی و مهارت‌های متفاوتی را بسط خواهند داد. همچنین است دانش و مهارت مورد نیاز صادرکنندگان پارچه‌های ابریشمی در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی با دانش و مهارتی که برای موفقیت یک بنگاه مدرن صادرکننده منسوجات مورد نیاز است. به عبارت دیگر، کسب دانش در راستای ساختار انگیزشی اقتصاد شکل می‌گیرد و عملکرد اقتصادی نیز در همان کادری که چارچوب نهادی معین کرده تحقق می‌پذیرد.

دانش مورد نیاز برای یک کارگر یا کارفرما به منظور تولید یک محصول صنعتی یا یک نرم‌افزار رایانه‌ای با اطلاعات و دانش مورد نیاز برای کارفرمایی در یک کارگاه با مقیاس کوچک و با بازار محدود یا دانش مورد نیاز برای استفاده از فرصت‌های افزونه‌ای که در کادر یک اقتصاد سیاسی افزونه‌ای فراهم می‌گردد، بسیار تفاوت دارد. به این ترتیب، برحسب چارچوب‌های نهادی متفاوت در جریان فعالیت افراد و سازمان‌ها به یک اعتبار دو نوع دانش شکل می‌پذیرد که نهادگرایان از آنها با عنوان دانش ثمربخش در برابر دانش بی‌ثمر نام می‌برند. این دانش ثمربخش است که به بهره‌وری و رشد اقتصادی منجر می‌شود در حالی که دانش بی‌ثمر مخصوص آن چارچوب نهادی است که فعالیت‌های غیرمولد را پاداش می‌دهد و بدیهی است که در چنین جامعه‌ای ما با فقدان بهره‌وری و رشد پایدار روبه‌رو خواهیم شد. در یک اقتصاد سیاسی رانتهی آن دانشی به شدت مورد تقاضاست که طفره‌روی از کار یا خراب کاری یا محدود کردن تولید را هدف گرفته است و این چنین دانشی منشأ برخورداری‌های قابل توجه می‌شود. در عین حال، به قاعده واقعیت‌های موجود در عرصه مجموعه‌های انسانی این نکته نیز قابل ذکر است که حتی در مولدترین اقتصادهای جهان مدرن نیز چارچوب نهادی علائم یکسان و یکپارچه به بازیگران اقتصادی نمی‌دهد و بازیگران در معرض علائم متفاوتی قرار می‌گیرند. به این معنا که حتی در جوامع صنعتی همان‌طور که نهادهایی داریم که به فعالیت‌های اقتصادی مولد پاداش می‌دهند نهادهایی هم وجود دارد که به محدود کردن تولید، کارتراشی، طفره‌روی از کار و حتی جنایت پاداش می‌دهند با این تفاوت که در این جوامع نهادهای گروه نخست بر نهادهای گروه دوم غلبه دارند. این در حالی است

که در بخش اعظم تاریخ بشری و در بسیاری از اقتصادهای موسوم به در حال توسعه، نهادهای گروه دوم بر نهادهای گروه نخست مسلط هستند (نورث، ۱۳۷۷: ۱۲۹-۱۲۳).

۱-۱۲ اشتغال، عدالت اقتصادی و توسعه ملی

در بخش‌های اولیه این مقاله درباره ابعاد اهمیت فردی و اجتماعی اشتغال از زبان آمارتیا سن نکاتی گفته شد. در اینجا باید این مسئله را نیز مورد توجه قرار داد که ازمنظر ملاحظات مربوط به توسعه ملی همین واقعیت به گونه دیگری ظاهر می‌شود یعنی هنگام مواجهه با مهم‌ترین موانع توسعه، بهروشنی می‌توان دریافت که تک‌تک آنها به گونه‌ای با مسئله اشتغال یا بیکاری رابطه تنگاتنگ و معنی‌دار دارند. مسائلی همچون فقر، مهاجرت روستایی، نابرابری‌های آمایشی، بحران محیط زیست و ... هر کدام به گونه‌ای تحت تأثیر وضعیت چارچوب نهادی و نوع نگاه سیاستگذاران به مسئله اشتغال قرار دارد. گرچه هریک از آن مواضع به تنهایی می‌توانند کل پدیده توسعه‌نیافتگی و استمرار آن را توضیح دهند، واقعیت این است که وقتی نظام‌های تصمیم‌گیری و تخصیص منابع نسبت به مسئله اشتغال بی‌اعتنایی یا کم‌اعتنایی می‌کنند یا نسبت به خصلت‌هایی چون مولد بودن یا بهره‌ور بودن فرصت‌های شغلی ایجاد شده، حساسیت ناکافی نشان می‌دهند، توسعه‌نیافتگی ویژگی ماندگار کشورهای در حال توسعه می‌شود.

در طول نزدیک به شش دهه گذشته، اکثریت قریب به اتفاق نظریه‌های توسعه برای رفع فقر چنان منزلتی قائل شده‌اند که گاه حتی کل مسئله نیل به توسعه، مترادف با مسئله فقرزدایی شناخته شده است. این در حالی است که نوعی اتفاق نظر در این زمینه وجود دارد که در قلب سیاست‌های فقرزدایی یا هسته مرکزی این سیاست‌ها، دسترسی افراد به کار و شغل ذکر شده است. اشتغال به افراد اجازه و امکان آن را می‌دهد که برای خود غذا تهیه کنند و منابع مالی لازم برای خرید کالاها و خدمات مورد نیاز را به دست آورند. ازطرف دیگر، این کار و شغل است که هنگامی که در بخش رسمی پدید می‌آید از طریق پرداخت مالیات موجب خلق دارایی برای دولت می‌شود و به نهاد مزبور اجازه می‌دهد که به عرضه کالاهای عمومی مبادرت بورزند و هزینه تأمین خدماتی همچون مراقبت‌های بهداشتی، آب آشامیدنی سالم و آموزش را فراهم نماید (وندربگ: ۲۰۶).

اگر پذیرفته شود که ثبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نقش تعیین کننده‌ای در عملکرد سطوح خرد، کلان و توسعه اقتصادی دارد، به این ترتیب، اشتغال هم از بابت پیشگیری از عوارض فردی و اجتماعی شکل دهنده بی ثباتی و هم از جنبه امکان پذیر ساختن مالی عرضه کالاهای حمایت و عدالت از ناحیه دولت آثار تعیین کننده‌ای بر عملکرد اقتصادی، جایگاه اقتصاد ملی در تقسیم کار جهانی، سطح انباشت سرمایه‌های انسانی و ... دارد. همان طور که مشاهده می شود تک تک این مؤلفه‌ها به همان میزان که بر سرنوشت توسعه تأثیرگذارند بر امنیت ملی و تمامیت ارضی یک کشور در حال توسعه نیز اثر می گذارند.

اگر پذیرفته شود که سرمایه اجتماعی حلقه وصل سرمایه‌های انسانی و سرمایه‌های مادی است، با سهولت بیشتری می توان با جوزف استیگلیتز همداستان شد. آنجا که وی از بیکاری به عنوان یکی از مهم ترین عوامل تشدیدکننده روند تضعیف سرمایه اجتماعی نام می برد (استیگلیتز، ۲۰۰۱: ۴). همه آنچه که در مورد اشتغال و رابطه آن با توسعه ملی گفته شد در ابعادی گسترده تر در زمینه عدالت اقتصادی نیز قابل تکرار است در حالی که مرکز ثقل بحث‌هایی که در مورد کشورهای در حال توسعه مطرح می شود، فقر و فقرزدایی است. بعضی از نظریه پردازان توسعه تلاش کرده اند تا نشان دهند که با تمرکز بر مسئله نابرابری ها که به گونه ای در دل خود مسئله فقر را نیز جای می دهد، می توان به دیدگاه های عمومی تری درباره کل کشورهای جهان دست یافت. پیشتر این مسئله مورد توجه قرار گرفت که راوی باترا در بررسی خود در مورد عملکرد متجاوز از دویست سال اقتصاد آمریکا نشان داد که رابطه ای معنی دار بین وضعیت جامعه از نظر نحوه توزیع درآمدها و ثروت ها و وضعیت عملکرد اقتصادی در دوره های رونق، کساد، رکود و بحران وجود دارد. او نشان داد که بزرگ ترین بحران ها در تاریخ اقتصادی ایالات متحد آمریکا درست در زمان هایی اتفاق افتاده است که وضعیت توزیع درآمدها و ثروت ها در بدترین شرایط تاریخی خود قرار داشته است.

پل استریتن، ضمن تأکید بر این نکته که حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی نیز نابرابری ها به سوء عملکرد اقتصادی منجر می شود، اضافه می کند که در همه کشورهای جهان، البته با درجات متفاوت، نابرابری ها منشأ سوء عملکرد اقتصادی، بی ثباتی، خشونت

و جرم‌زایی می‌شوند. در اثر پدیده اخیر بی‌ثباتی، خشونت و جرم‌زایی ناشی از نابرابری‌ها منشأ کاهش سرمایه‌گذاری‌های مولد و کاهش تولید و درآمد ملی هم خواهد شد. نابرابری اعتماد و تعهد اجتماعی را به‌شدت کاهش می‌دهد درحالی‌که موجب افزایش حسادت‌ها و چشم‌وهم‌چشمی و کاهش عزت نفس می‌گردد. در همین راستا، نابرابری‌ها امید به زندگی را کاهش می‌دهد و به‌این‌ترتیب به لحاظ اجتماعی جامعه را به‌سمت آشتی‌ناپذیری کشانیده و به لحاظ اقتصادی موجب کاهش کارایی ابزارهای سیاستی قیمتی می‌شود (استریتن، ۱۳۸۲: ۱۱۹-۱۱۸).

شاهد یوسف و جوزف استیگلitz، پا را از این نیز فراتر گذاشته و نشان می‌دهند که در کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در شرایط جهانی شدن اقتصاد، نابرابری می‌تواند یک تهدید اساسی برای تمامیت ارضی کشورها باشد. به گفته آنها تزلزل سیاست مبتنی بر مشارکت کشورهای رو به توسعه، گرایش جهانی به‌سوی محلی شدن و افزایش میزان خشونت عمومی بخشی از نیروی محرکه خود را از سطوح بالا و در حال افزایش نابرابری می‌گیرند. آنها به استناد گزارش سال ۱۹۹۶ برنامه توسعه سازمان ملل نشان می‌دهند که در فاصله اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۹۰، ۲۰ درصد فقیرترین مردم جهان شاهد این واقعیت بودند که سهم درآمد آنها از $\frac{2}{3}$ درصد به $\frac{1}{4}$ درصد سقوط کرد. درحالی‌که در همین دوره سهم ۵ درصد از ثروتمندترین افراد از ۷۰ درصد به ۸۵ درصد افزایش یافت. با این روال، اگرچه در بسیاری از کشورها فقر کاهش یافته، افزایش نابرابری به‌شدت نگران‌کننده است. این افزایش، حتی اگر به‌طور هم‌زمان درآمدهای سرانه با اغواگری روندی رو به افزایش داشته باشد، به شکاف روزافزون بین طبقات متوسط و بالای مرفه منجر می‌شود و اکثریت کم‌وبیش محرومی که بیش‌ازپیش عقب می‌مانند در جامعه ایجاد می‌شود. در شرایط نابرابری فزاینده محرومان اغلب احساس می‌کنند که از نظر سیاسی در حاشیه قرار گرفته‌اند و قدرت اظهارنظر ندارند. این امر ابتدا به بی‌تفاوتی و بی‌میلی نسبت به مشارکت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و سرانجام به خشم منجر می‌شود. در این صورت نهادها شانس اندکی برای کسب مشروعیت پیدا می‌کنند و در نتیجه تغییر سیاسی و انتقال مطلوب از یک دولت متمرکز به یک حکومت مشارکتی‌تر می‌تواند به تعویق بیافتد و عاقبت گسترش نابرابری‌های

منطقه‌ای می‌تواند به بروز تنش‌هایی منجر شود که حتی ممکن است به تجزیه کشورها بیانجامد (یوسف و استیگلitz، ۱۳۸۲: ۲۹۶-۲۹۵).

مطالعه بورگینیون در مورد هزینه اقتصادی خشونت‌های فزاینده ناشی از نابرابری‌ها، به‌راستی هشداردهنده است. مطالعه نشان داده است که در کشورهای آمریکای لاتین هر سال بیش از ۷ درصد محصول ناخالص داخلی به‌دلیل خشونت از بین می‌رود. مطالعه مشابه او در مورد کشورهای جنوب آفریقا نشان داده است که هزینه جنایت و خشونت در آن منطقه معادل ۶ درصد تولید ناخالص داخلی سالانه آنهاست (بورگینیون، ۱۹۸۸).

برای درک بهتر چگونگی تعامل بین افزایش بیکاری و گسترش و تعمیق انواع نابرابری‌ها کافی است توجه شود که براساس برآورد جرالدمی‌یر، درحالی‌که در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ رشد ۴۰ درصدی نیروی کار در مقیاس جهانی رخ داده است، ۹۵ درصد از این رشد جهانی عرضه نیروی کار در کشورهای در حال توسعه رخ داده است که فقط ۱۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در مقیاس جهانی در آنجا اتفاق می‌افتد (می‌یر، ۱۳۸۲: ۴۷).

در مطالعه ارزشمند دیگری که به سفارش مؤسسه جهانی پژوهش‌های اقتصاد توسعه صورت پذیرفته، از موضع جمع‌بندی تجربه‌های توسعه در قرن بیستم به‌روشنی نشان داده است که چگونه فقر و نابرابری از کانال‌های گوناگون و متعدد منشأ تشدید توسعه‌نیافتگی می‌شود. این مطالعه در عین دستیابی به نکات بسیار تعیین‌کننده و حائز اهمیت که هریک در جای خود به تنهایی نیازمند واکاوی‌های گسترده و عمیق است، نشان داده است که چگونه تشدید نابرابری‌ها به تشدید بی‌ثباتی اقتصاد کلان، تشدید بحران بدهی‌های خارجی، تشدید ناتوانی در جذب سرمایه‌گذاران خارجی، افزایش نرخ باروری و تولید مثل، کاهش شدید انگیزه‌های نیروی کار، افزایش چشمگیر هزینه نظارت بر نیروی کار، کاهش قابل ملاحظه دسترسی به کالاهای ضروری، افزایش غیرعادی عرضه کالاهای تجملی، کاهش چشمگیر نرخ تشکیل سرمایه انسانی به‌واسطه روند فزاینده انصراف از تحصیل دانش‌آموزان، تشدید تخریب محیط زیست و عاقبت کند شدن آهنگ رشد تولید ملی منجر می‌شود (کورنیا، ۱۹۹۹: ۱۷-۱۶).

۲-۱-۱۲ رابطه اشتغال و عدالت اقتصادی

تا سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ معیارهای کاهش فقر، بیکاری و نابرابری در تلقی رایج از توسعه چندان مطرح نبود و توسعه به‌طور کلی به‌عنوان رشد درآمد سرانه در نظر گرفته می‌شد (تودارو، ۱۹۹۳: ۸۷)، اما به‌تدریج با آشکار شدن کاستی‌های گسترده و متنوع رشد محصول ناخالص ملی به‌عنوان شاخص یکتای فهم وضعیت توسعه، در کنار بروز ناهنجاری‌ها و آشوب‌های اجتماعی گسترده برای طراحان راهبردهای توسعه، این بصیرت را فراهم ساخت که نسبت به آموزه کوزنتس و منحنی U معکوس او مرزبندی کنند. در این زمینه شناخت‌های نو مشخص ساخته است که خود کوزنتس هم از فقر شواهد تجربی تأییدکننده تعارض بین روندهای رشد و برابری به‌طور کامل آگاه بوده و این اشکال خوانندگان سهل‌انگار مقاله اولیه او بوده است که به نکته تصریح شده او در مقاله‌اش توجه نکرده‌اند. وی در آن مقاله به‌صراحت اظهار داشته است که قاعده رفتاری بیان شده در قالب منحنی U معکوس تنها با ۵ درصد از شواهد تجربی تأییدکننده حمایت می‌شده و ۹۵ درصد دیگر چیزی فراتر از پیش‌بینی و گمانه‌زنی نبوده است. کوزنتس اذعان می‌کند که باید پذیرفت این رابطه تابعی مطرح شده تا حدودی با ایده‌های آرزومندانه و خوش‌خیالانه آمیخته بوده است (کوزنتس، ۱۹۵۵: ۲۶۲).

بسیاری از ارزیابی‌کنندگان بعدی (پیکتی، ۲۰۰۶: ۶۸) درهم‌آمیزی آمال و آرزوها با بخش کوچکی از واقعیت توسط کوزنتس را امری طبیعی در نظر نگرفته و بیش از هر چیزی آن را تحت تأثیر شرایط و ملاحظات جنگ سرد ارزیابی کرده‌اند. از این زاویه است که به‌تدریج مسئله رابطه فقرزدایی با اشتغال‌زایی و رابطه کاهش بیکاری با افزایش حرکت به‌سمت عدالت اقتصادی به‌صورت معنی‌داری مورد توجه نظریه‌پردازان قرار گرفته است. از آنجاکه گروه‌های ندار اغلب در مقایسه با گروه‌های دارا تر، تمایل بیشتری به مصرف کالاهای کاربر دارند، در شرایط نهادی به‌دقت طراحی شده، حتی در افق کوتاه‌مدت، اقدامات بازتوزیعی به نفع گروه‌های فقیر درآمدی می‌تواند موجب افزایش اشتغال گردد (جفری و خان، ۱۹۹۳: ۸۲۷). به همین قیاس برخی از نظریه‌پردازان توسعه به‌روشنی دریافتند که برای برقراری عدالت اقتصادی در یک جامعه فقیر، ایجاد فرصت‌های شغلی می‌تواند مهم‌ترین ابزار مورد استفاده باشد (محبوب‌الحق، ۱۳۷۰: ۳۵).

این یافته‌ها به روشنی نشان می‌دهد که چگونه عدالت اقتصادی و خلق فرصت‌های شغلی می‌توانند تعاملی سازنده و پایدار در راستای نیل به توسعه همراه با برابری داشته باشند. بدیهی است که برای کشورهای در حال توسعه که از تنگناهای نهادی جدی به صورت هم‌زمان در بازارهای سیاست و اقتصاد رنج می‌برند، ایجاد فرصت‌های شغلی مولد به مراتب امکان‌پذیرتر، ثمربخش‌تر و کم‌هزینه‌تر است، زیرا اقدامات بازتوزیعی در هر حال اقدامات واکنش‌برانگیز و مقاومت ایجادکننده است، ضمن آنکه انجام چنین اقداماتی به خصوص اگر بخواهد به صورت کم‌وبیش رادیکال انجام شود، مشکلات کارگزار - کارفرما را به شدت دامن می‌زند و به واسطه ضعف چشمگیر دیوان‌سالاری در این کشورها و کیفیت ناکافی سیاستگذاری و سیاستگذاران، می‌تواند منشأ بروز و گسترش فساد مالی هم بشود. در عین حال که انتخاب خلق فرصت‌های شغلی مولد نقطه عزیمت برای حل و فصل هم‌زمان مسائل توسعه و عدالت اقتصادی با ملاحظات مربوط به عزت نفس انسان‌ها و نیز پیشگیری از عوارض سوء و البته بسیار گسترده ناشی از بیکاری نیز همسویی کافی خواهد داشت.

وجه مهم دیگر این سمت‌گیری که در سرنوشت توسعه آثار بسیار چشمگیری خواهد داشت آن است که افزایش درآمد فقرا یا دستیابی آنها به درآمد از طریق اشتغال منجر به افزایش تقاضا برای کالاهای ضروری و تخصیص بخش مهمی از منابع محدود این جوامع با نیازهای اساسی خواهد شد. این در حالی است که افزایش تقاضا برای کالاهای ضروری در کشورهای در حال توسعه اغلب نیروی محرکه قدرتمندی برای افزایش تقاضا برای محصولات محلی، اشتغال محلی و دست آخر افزایش سرمایه‌گذارهای محلی خواهد شد. این در حالی است که تقاضاهای گروه‌های ثروتمند به طور عمده بر کالاهای خدمات سرمایه‌بر و اغلب وارداتی است، ضمن آنکه عارضه اثر نمایشی را نیز به همراه خواهد داشت.

به این ترتیب افق جدیدی به روی سیاستگذاران توسعه گشوده شد و بخش مهمی از تحقیقات تجربی انجام گرفته در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نشان داد که یک رابطه مثبت بین توزیع عادلانه درآمدها و ثروت‌ها و خلق فرصت‌های شغلی در کشورهای در حال توسعه وجود دارد. همان‌طور که در این کشورها توزیع عادلانه درآمدها و ثروت‌ها بر

ایجاد فرصت‌های شغلی مولد اثر مثبتی دارد، ایجاد اشتغال نیز یکی از ابزارهای مؤثر توزیع عادلانه‌تر درآمدهاست (امری، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

به موازات افزایش بصیرت در این زمینه نکات جدید بیشتری در معرض توجه راهبردها قرار گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین این نکات ضرورت محور قرار دادن بهره‌وری در حفاصل ایجاد فرصت‌های شغلی، نیل به عدالت اقتصادی و تحقق هدف‌های توسعه ملی بود. تجارب عملی کشورهای در حال توسعه نشان می‌داد که گرچه پدیده بیکاری‌های آشکار و پنهان بخش قابل توجهی از مؤلفه‌های دوره‌های باطل توسعه‌نیافتگی را تشکیل می‌دهند، اما این همه ماجرا نیست. شواهد متعددی نشان می‌داد که مردم فقیر اغلب بیکار نیستند و در موارد متعدد با وجود داشتن شغل، درآمدهایشان ناکافی است. بنابراین گام بعدی آن است که فکری برای فقرای شاغل بشود. این فکر چیزی جز اشتغال با بازدهی و بهره‌وری بالاتر نیست (گریفین، ۱۳۷۵: ۲۴۲). واقعیت آن است که مهم‌ترین دور باطل بازتولیدکننده توسعه‌نیافتگی در کشورهای در حال توسعه آن است که الگوی مسلط تولید در این کشورها درهم‌تنیدگی فعالیت‌های تولیدی با ساخت تولید معیشتی است، ساخت تولید معیشتی با سه مشخصه فعالیت‌هایی که بسیار پرمشقت‌اند، بازدهی اندکی دارند و سهم دستاوردهای جدید علمی - فنی در آنها نزدیک به صفر است قابل شناسایی‌اند. تا زمانی که این ساخت معیشتی متحول نگردد مواجهه بنیادی با فقر گسترده و توسعه‌نیافتگی امکان‌پذیر نیست، ضمن آنکه در چارچوب اندیشه توسعه پایدار به‌روشنی مشخص گردید که بهره‌وری در زمره ارکان اصلی امکان‌پذیرکننده توسعه پایدار و عدالت اقتصادی است. از این قبیل ملاحظات هر روز بیش از گذشته در ادبیات توسعه و نیز در ادبیات مربوط به عدالت اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد، اما به‌نظر می‌رسد که در بین طیف گسترده ملاحظات ریز و درشتی که هر روز مطرح می‌شوند و نیل به توسعه عادلانه مستلزم توجه کافی به همه آنهاست، مسئله **رابطه عدالت و آزادی** نسبت به همه متغیرهای دیگر از اهمیت چشمگیرتری برخوردار است.

برای مدت‌های طولانی در چارچوب همان ملاحظاتی که کوزنتس را به ارائه ایده U معکوس رهنمون شد، بسیاری از نظریه‌پردازان عدالت و فیلسوفان سیاست و اقتصاددانان

بزرگ گمان می کردند که در چارچوب آموزه نیوتنی و ملاحظات تحلیلی حاکم بر قواعد پژوهشی آن پارادایم، سیاستگذاران و راهبردسازان ناگزیر به انتخاب یکی از دو گزینه عدالت و آزادی باشند. این در حالی است که در چارچوب موازین پارادایم کوانتومی و اتخاذ رویه‌های ترکیبی قاعده زیربنایی پژوهش علمی مشخص شده است که این دو در برابر یکدیگر قرار ندارند و درواقع از هر نظر با یکدیگر هم‌آوازند. این تعبیر شهید بهشتی در کتاب ارزشمند *ربا در اسلام* که حاصل بحث‌های تفسیری ایشان در سال‌های پایانی دهه ۱۳۴۰ شمسی است که، آزادی یکی از میوه‌های درخت تناور عدالت است و بدون آنکه با رویکردی ترکیبی در جست‌وجوی ترکیب خردمندانه‌ای از آنها باشیم هر دوی آنها را قربانی خواهیم ساخت، می‌تواند به‌عنوان نمونه‌ای از بصیرت‌های یک اسلام‌شناس زمان آگاه و یک فیلسوف بزرگ سیاسی نیز در نظر گرفته شود. جالب آنکه جان رالز در چاپ سال ۱۹۸۴ کتاب *نظریه عدالت*، در مقدمه به‌صراحت اظهار می‌دارد که یکی از مهم‌ترین دل‌مشغولی‌های وی تعارض موجود بین دو سنت سیاسی کهن بوده است که یکی سنت هواداران آزادی و دیگری سنت طرفداران برابری بوده است.

او می‌نویسد؛ هواداران سنت نخست به تبعیت از جان لاک، چنین گمان می‌کنند که بهترین حکومت، حکومتی است که کمترین محدودیت را برای آزادی‌های فردی قائل شود درحالی‌که پیروان ژان ژاک روسو، بر این باورند که نخستین وظیفه هر دولت ایجاد برابری اجتماعی و توزیع عادلانه امکانات اقتصادی در بین شهروندان است ولو آنکه انجام این وظیفه ناگزیر منشأ لطمه خوردن به برخی از آزادی‌ها گردد. به گفته رالز، یافته‌های او حاکی از آن بود که عدالت و آزادی بیش از آنکه با یکدیگر در تضاد قرار داشته باشند تکمیل‌کننده یکدیگرند و به‌صورت مساوی منشأ مشروعیت برای حکومت‌ها شده و خود نیز به‌صورت هم‌تراز از مشروعیت برخوردارند. وی در ادامه تصریح می‌کند که لازمه تحقق هر دوی آنها برقراری حکومتی است که برای یک ارزش بنیادی دیگر یعنی تحمل عقاید دیگری هم منزلتی شایسته قائل شود.

شاید به همین دلیل آمارتیا سن به‌صراحت اظهار می‌دارد که متغیر اساسی کنترل‌کننده داعیه‌های مربوط به برقراری مردم‌سالاری، میزان عدالت‌ورزی حکومت‌های مدعی آزادی است. او به‌صراحت اظهار می‌کند که کارکرد محوری مردم‌سالاری تأمین

امنیت و حمایت برای انسان‌های آسیب‌پذیر است (سن، ۱۹۷۲: ۵۹۴). بسیاری از نظریه‌پردازان برجسته و ممتاز توسعه نیز از این زاویه همسویی‌های حیرت‌انگیز بین عدالت و آزادی را مورد توجه قرار داده‌اند برای مثال داگلاس نورث به‌صورت روشمند و در چارچوب مطالعات گسترده تاریخی خود نشان داده است که رابطه وثیقی بین استبداد، بی‌رغبتی به شفاف‌سازی اطلاعات، افزایش هزینه‌های مبادله و نیل به سمت اضمحلال به‌جای توسعه وجود دارد (نورث، ۱۳۷۷: ۸۰). به گفته استیگلتز و کارلا هاف استبداد منشأ تداوم ساخت تولید معیشتی و افزایش نابرابری‌ها و بازتولید توسعه‌نیافتگی می‌شود (استیگلتز و هاف، ۱۳۸۲: ۴۹۸).

شاید یکی از برجسته‌ترین کارها در این زمینه به مطالعه سوزان رز اکرمین مربوط شود که نشان می‌دهد چگونه استبداد با گسترش و تعمیق فساد مالی، بی‌معنی شدن رقابت و بهره‌وری و افزایش نابرابری و بی‌عدالتی و عقب‌ماندگی رابطه و پیوند برقرار می‌کند. به این ترتیب است که در فرایند برقراری فرصت‌های شغلی مولد و نیل به عدالت اقتصادی و توسعه پایدار مبارزه با فساد مالی در زمره بنیادی‌ترین اقدامات ضروری محسوب می‌شود. منشأ عمده فساد مالی از دیدگاه تاماس وینود به شکل بسیار آشکارتری پیوند بین اشتغال مولد، عدالت اقتصادی و توسعه پایدار را به نمایش می‌گذارد. وینود معتقد است که چارچوب‌های حقوقی ضعیف، سیاست‌های اقتصادی نادرست، نظارت‌های بی‌مورد یا نادرست، تخصص‌گریزی و نادیده گرفتن آزادی‌های مدنی پنج منشأ عمده فساد مالی‌اند که به‌نوبه خود نیل به فرصت‌های شغلی مولد و توسعه عادلانه و پایدار را با چالش مواجه می‌سازند (توماس، ۱۹۹۳: ۲۰۱).

۲-۱۲ سخن پایانی

ویژگی مشترک همه کشورهای توسعه‌یافته آن است که گام آغازین در جهت نیل به توسعه را حداکثرسازی استفاده از ظرفیت‌های سرمایه انسانی خود قرار داده‌اند و به دنبال آن یک نظام پاداش‌دهی را طراحی کرده‌اند که در آن اصل بنیادی عدالت اقتصادی یعنی اصل تناسب صلاحیت‌ها و برخورداری‌ها در مرکز توجه قرار می‌گیرد. به‌عنوان حلقه تکمیلی این فرایند، قابل مشاهده است همه تجربه‌های موفق توسعه در

قرن بیستم این نکته را نیز به صورت مشترک بر ما آشکار می‌سازند که تنها راه برقرار کردن شرایط رقابتی، برابری فضای عملکرد اقتصادی و وضعیت دارایی‌های مولد در شروع رقابت‌های معطوف به بالندگی است. عاقبت آنکه مطالعات مربوط به اقتصاد مبتنی بر دانایی نیز حکایت از آن دارند که در آینده حتی به مراتب بیش از گذشته اشتغال و عدالت اقتصادی بر سرنوشت توسعه پایدار تأثیرگذار خواهند بود (مؤمنی، ۱۳۸۶). بی‌گمان پیشبرد یک الگوی ثمربخش توسعه عادلانه و پایدار مستلزم توجه به انبوهی از ملاحظات دیگر است. در این مقاله فقط با عنایت به رابطه بین اشتغال و عدالت اقتصادی، به برخی نکات اشاره شده است. به نظر می‌رسد که بررسی‌های عمیق‌تر در این زمینه هنوز باید در فهرست نیازهای تحقیقاتی قرار بگیرد.

منابع و مأخذ

- استریتن، پال (۱۳۸۲). اظهارنظر درباره اهداف توسعه در: پیشگامان اقتصاد توسعه.
- استیگلitz، جوزف و شاهد یوسف (۱۳۸۲). مسائل توسعه: حل شده و حل نشده در: پیشگامان اقتصاد توسعه.
- استیگلitz، جوزف و کارلا هاف (۱۳۸۲). *نظریه اقتصادی مدرن و توسعه در: پیشگامان اقتصاد توسعه*، ویراسته جرال د میر و جوزف استیگلitz، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- اکرم، سوزان رز (۱۳۸۲). *فساد و دولت: علل، نتایج و اصلاحات در: دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی، تعامل اندیشه‌ها در اقتصاد سیاسی توسعه*، ترجمه و ویراسته حسین راغفر، چاپ اول، تهران، انتشارات نقش و نگار.
- امری، لوئیس و دیگران، اشتغال (۱۳۶۹). *توزیع درآمد و استراتژی توسعه*، ترجمه عزیز کیاوند، چاپ اول، تهران، مرکز مدارک و انتشارات سازمان برنامه.
- باترا. راوی (۱۳۶۹). *بحران بزرگ ۱۹۹۰*، ترجمه محمدرضا رفعتی، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- توسلی، حسین (۱۳۷۵). *مبانی نظری عدالت اجتماعی*، چاپ اول، تهران، انتشارات بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۰). *جامعه روستایی و نیازهای آن*، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ریفکین، جرمی (۱۳۷۹). *پایان کار: زوال نیروی کار جهانی و طلوع عصر پسابازار*، ترجمه حسن مرتضوی، چاپ اول، تهران، نشر دانش ایران.
- گریفین، لیک (۱۳۷۵). *راهبردهای توسعه اقتصادی*، ترجمه حسین راغفر، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- محبوب‌الحق (۱۳۷۰). «بحران در استراتژی‌های توسعه»، ترجمه سهراب ساعی، ماهنامه نگاه نو، شماره ۲.
- مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، (۱۳۸۴). *اهداف راهبردی کار شایسته*، چاپ اول، تهران، انتشارات مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، وزارت کار و امور اجتماعی.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶). «عدالت اجتماعی به مثابه سنگ بنای پایداری دستاوردهای انقلاب دانایی»، فصلنامه *اقتصاد و جامعه* شماره ۱۲، مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۷). *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه محمدرضا معینی، چاپ

اول، تهران، مرکز مدارک و انتشارات سازمان برنامه.

وینود (۱۳۸۲). بازیابی چالش توسعه در: پیشگامان اقتصاد توسعه.

Adams, T. S. (1963). "Towards Understanding Inequity", *Journal of Abnormal and Social Psychology*, No. 67.

Barry, Barian (1989). *Theories of Justice*, London, Harvester.

Bourguignon, François (1998). Crime as a Social Cost of Poverty and Inequality: A Review Focusing on Developing Countries, Background Paper for World Development Report 1999/2000: Entering the 21st Century. World Development Report Office, World Bank, Washington, D.C.

Cornia G. A. (1999). *Globalization Liberalization and Income distribution*, WIDER, Helsinki, Finland.

Jeffrey, J. and Khan, H. A. (1993). "The Employment Effects of Income Redistribution in Developing Countries", *World Development*, Vol. 12, No. 5.

Kuznets, S. (1955). "Economic Growth and Income Inequality", *American economic Review*, Vol. 55, P. 260.

Mabub Ul Haqh (1976). *The Poverty Curtain*. Colombia, University Press.

Piketty T. (2006). *The Kuznets Curve: Yesterday and Tomorrow*.

Rawls. J. (1972). *A Theory of Justice*, Clarendon Press, Oxford University.

Sen A.K. (1997). *Inequality and Unemployment in the Contemporary: Europe* International Labour Studies. ILO

Stiglitz J. E. (2001). *An Agenda for the New Development Economics*, United Nation's Research Institute for Social Development (UNRISD).

Thomas J. (1993). *Informal Economic Activity*, University of Michigan Press, LSE Handbook, February.

Todaro, M. (1993). *Economic Development in the Third World* 5th Edition N. Y. Longman Group.

Tyler, T. R., In: R. Fogar (ed.) (1984). *Justice in the Political Area the Sense of Justice*, N. Y, Plenum Press.

Vanderberg, Paul (2006). *Poverty Reduction Through Small Enterprises Emerging Consensus, Unresolved Issues and ILO activities*. International Labour Office Geneva.

فصل سیزدهم

محاسبه فقر و نابرابری
در ایران براساس فقر مادی

فردریک ملک

چکیده

محاسبه فقر مطلق و خط فقر مطلق، اغلب، با محدودیت‌هایی که ناشی از نداشتن دسترسی به داده‌های آماری دقیق و چگونگی انتخاب اقلام مورد نیاز گروه‌های کم‌درآمد است، مواجه می‌شود. از طرف دیگر فقر نسبی بیشتر از آنکه فقر را در جامعه معین نماید، نابرابری را نشان می‌دهد. مقاله حاضر، با پرداختن به مفهوم فقر مادی، و با استفاده از آخرین نتایج بررسی بودجه خانوار مناطق شهری کشور که به سال ۱۳۸۶ مربوط است، لوازم و تسهیلاتی را که خانوارها در گروه‌های درآمدی مورد استفاده قرار می‌دهند، مورد محاسبه قرار داده است. نتایج این بررسی می‌تواند مورد استفاده برنامه‌ریزان و سیاستگذاران اقتصادی - اجتماعی جهت رفع نیازهای ضروری گروه‌های کم‌درآمد، معین ظرفیت‌های خانوارها و همچنین محاسبه خط فقر مطلق قرار گیرد.

پیشگفتار

موضوع فقر و اینکه به کدام بخش از جامعه و بر پایه چه اطلاعاتی باید کمک بیشتری ارائه شود، مورد توجه روزافزون سیاستگذاران مسائل اجتماعی - اقتصادی بوده است. این موضوع، با تمام سادگی آن، به‌طور کلی هم از دیدگاه نظری و هم از منظر روش‌های اجرایی برای شناخت و اندازه‌گیری، مسئله‌ای پیچیده است، ضمن آنکه اطلاعات و آمار در دسترس اغلب واقعیت‌های موجود را جهت اندازه‌گیری دقیق فقر به‌طور کامل منعکس نمی‌نماید.

در این مقاله مفهوم فقر از دیدگاه‌های مختلف، با توجه به نماگرهای پولی مورد

مطالعه قرار گرفته است. درعین حال درباره چگونگی استفاده از نتایج بررسی بودجه خانوار به عنوان بهترین منبع اندازه گیری فقر بحث شده است و انواع محدودیت های استفاده از این بررسی در تجزیه و تحلیل فقر، انعکاس یافته است. در نهایت یک نمونه واقعی با توجه به نماگرهای مادی در سه گروه مختلف هزینه ای با استفاده از نتایج بررسی بودجه خانوار مناطق شهری در سال ۱۳۸۵ در قالب یک جدول محاسبه و ارائه شده است. در پایان نتایج بررسی بودجه خانوار در سال های ۱۳۷۶، ۱۳۸۱، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ در سه گروه هزینه ای مقایسه شده است.

۱۳-۱ فقر و خط فقر

بنا به تعریف فقرا عبارت اند از: اشخاص، خانوارها یا گروهی از اشخاص که منابعشان از نظر مادی، فرهنگی و اجتماعی به اندازه ای محدود است که آنها را از کمترین امکانات قابل پذیرش برای زندگی محروم می نماید و از دیگر اعضای جامعه ای که در آن زندگی می کنند، مجزا می سازد. فقر بر مبنای فقدان منابع از ابعاد مختلف تشریح می گردد. تا آنجا که به مفهوم فقر مربوط می شود، سطح زندگی هر شخص باید با توجه به منابع در اختیار وی مشخص گردد. بنابراین یکی از راه های ممکن برای پاسخ دادن به هر پرسش در مورد فقر، مشخص کردن کالاها و خدماتی است که برای زندگی ضروری است و اگر آن شخص فاقد بسیاری از آن اقلام ضروری برای زندگی باشد، باید وی را فقیر نامید. این روش موانعی هم دارد زیرا انتخاب کالاها و خدمات مورد نظر اغلب موضوع پیچیده ای است. در هر صورت اشخاص سلیقه های متفاوتی دارند که به لزوم همه برای مجموعه خاصی از کالاها و خدمات اولویت مطلق قائل نمی شوند. به این دلیل و برای سادگی ترجیح داده می شود که از نماگرهای پولی مانند درآمد، ثروت و هزینه، جهت مطالعه فقر استفاده شود. بر این اساس می توان با استفاده از نماگرهای پولی خط فقر را معین کرد.

خط فقر عبارت است از سطحی از نماگر که در مقادیر پایین تر از آن مردم فقیر و در مقادیر بالاتر از آن مردم غیرفقیر نامیده می شوند. خط فقر تنها فقر را معین نمی کند و می تواند نسبت فقر در یک گروه خاص را هم معین کند یا درجه فقر آنها را مشخص

نماید. به عبارت دیگر با استفاده از خط فقر می‌توان مشخص کرد که چند درصد از فقرا در چه فاصله‌ای از سطح فقر قرار دارند.

وجود مفاهیم مختلف از فقر ما را به استفاده از منابع اطلاعاتی متفاوتی هدایت می‌نماید که هریک از آنها خط فقر متفاوتی را ترسیم می‌کند. در این زمینه اگر فقط اطلاعات معینی مورد استفاده قرار گیرد، فقر را می‌توان یا براساس نماگر پولی یا نوع رابطه آن با مقدار متوسط در جامعه معین نمود. بنابراین در اینجا می‌توان از دو دیدگاه به موضوع نگاه کرد. در یک روش می‌توان یک سبد از نیازهای ضروری، مستقل از سطح زندگی در یک جامعه، را معین کرد و هزینه و قیمت آن را در بازار خرده‌فروشی ارزیابی نمود. این روش را محاسبه فقر مطلق می‌نامند. از طرف دیگر می‌توان فقر نسبی را تعریف کرد که فقر را در مقایسه با استاندارد رفاه دیگر گروه‌های جامعه به‌طور نسبی ارزیابی می‌کند. از آنجاکه فقر نسبی با ضروریات اساسی در ارتباط است، بیشتر از آنکه تعریفی از فقر باشد، نابرابری در طبقات جامعه را نشان می‌دهد. درواقع مردمی که در مقایسه با این مقیاس زیر خط فقر زندگی می‌کنند، به‌لزوم ممکن است مردم محرومی نباشند و فقط می‌توان گفت که در مقایسه با دیگران از رفاه کمتری برخوردارند. چنین وضعیتی در جوامعی که سطح درآمدی بالایی دارند، اتفاق می‌افتد. برعکس، در جوامعی که سطح درآمدی بسیار پایینی دارند، ممکن است گروه‌هایی از مردم زیر خط فقر نسبی نباشند، ولی به‌طور مطلق فقیر محسوب شوند.

روش محاسبه خط فقر مطلق که بر مبنای مشخص کردن سبد ضروریات زندگی، مانند غذا، اجاره و دیگر اقلام، پایه‌گذاری شده است، نخستین بار در سال ۱۹۰۱ توسط ران تری معرفی شد. بعد از آن، به دلیل مشکلات موجود در انتخاب اقلام مشمول این سبد، تغییراتی در آن صورت گرفت. از طرف دیگر اورشانسکی خط فقر را براساس فرضیه پایین‌ترین مجموع نیازهای یک فرد و نیازهای غذایی، برای تمامی گروه‌های جامعه معین نمود. در این حالت مسئله ساختن یک خط فقر مطلق به تعیین یک سبد غذایی تقلیل پیدا می‌کند که البته این موضوع ساده‌تر از تعیین یک سبد کلی از نیازهای ضروری است. با آنکه منطق موجود در روش محاسبه این خط، به‌وسیله نویسندگان مختلفی از جمله راگل مورد انتقاد قرار گرفته است (راگل، ۱۹۹۰)، ولی این روش

هم‌اکنون در برخی از کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در کشورهای عضو اتحادیه اروپا، به‌طور کلی تعیین خط فقر نسبی ارجح شمرده می‌شود.

۲-۱۳ داده‌های در دسترس

در تجزیه و تحلیل فقر و نابرابری، واحد مورد بررسی اغلب به‌جای فرد، خانوار است. دلیل این انتخاب آن است که خانوار یک واحد اقتصادی است که در بیشتر موارد منابع بین اعضای آن به تناسب مصرف می‌شود. پیامد چنین موضوعی این است که خانوار مانند یک صافی عمل می‌کند و میزان فقر و نابرابری ناشی از توزیع شخصی درآمد را تقلیل می‌دهد. بنابراین اطلاعات به‌دست آمده از خانوار به‌درستی سطح رفاه واقعی اعضای خانوار را منعکس می‌کند.

منبع اصلی اطلاعات آماری برای تجزیه و تحلیل فقر و نابرابری خانوارها، بررسی بودجه خانوار (هزینه خانوار یا درآمد خانوار) است. در این بررسی که با نمونه‌گیری انجام می‌گیرد در مورد جزئیات هزینه‌هایی که خانوار در یک دوره زمانی انجام داده است پرسش می‌شود و جزئیات این هزینه‌ها به‌علاوه درآمد آنها مورد پرسش قرار می‌گیرد. در برخی از کشورها، در این طرح از خانوارها در مورد ضروریات اصلی زندگی‌شان، معنی فقر از نظر آنها و اینکه آیا خود را فقیر می‌دانند، پرسیده می‌شود.

بررسی فقر در چارچوب بودجه خانوار با محدودیت‌هایی مواجه است که برخی از آنها برخاسته از ماهیت متغیرهایی است که به‌عنوان **نماگر** مورد استفاده قرار می‌گیرند. در مورد محدودیت‌های ناشی از روش به‌کار گرفته شده می‌توان به چند مطلب اشاره نمود. از آنجاکه همکاری خانوارها در این بررسی اجباری نیست، برخی از خانوارهای دارای درآمد بالا از ارائه پاسخ کامل به پرسش‌ها خودداری و اغلب کم‌گویی می‌کنند. خانوارهای کم‌سواد هم ممکن است نتوانند به‌دقت به پرسش‌ها پاسخ دهند. در ضمن خانوارهایی که در محل‌های دسته‌جمعی زندگی می‌کنند، یا محل مسکونی مشخصی ندارند، یا به‌صورت مهاجران غیرقانونی در جامعه زندگی می‌کنند، در این بررسی مطرح نمی‌شوند. از طرف دیگر منابع تأمین مالی خانوارها ممکن است فقط وابسته به درآمد آنها نباشد و از عواملی مانند سود سهام یا سرمایه‌گذاری‌های دیگر ناشی شده باشد. در

نتیجه **ثروت** متغیر دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه بیشتر بررسی‌های مربوط به بودجه خانوار، به دلیل همین عدم پاسخ‌گویی صحیح خانوارها در این زمینه، اطلاعات کافی را در مورد ثروت خانوارها به دست نمی‌دهند.

با توجه به نکات فوق، برای بررسی فقر از دو متغیر درآمد یا هزینه استفاده می‌شود. البته هنوز توافق کلی در این مورد که کدام یک از این دو متغیر برای ارزیابی رفاه مناسب‌تر است، وجود ندارد و برای هر کدام مزایا و معایبی برشمرده می‌شود که در نهایت کاربرد هر دو متغیر را برای ارزیابی رفاه ممکن می‌سازد. لازم به توجه است که در مقایسه با درآمد، هزینه متغیری باثبات‌تر است و به طور کلی می‌توان به عنوان تابعی از یک الگوی درآمدی، در زمانی که درآمد دائمی باشد، مورد توجه قرار گیرد. با این حال، هنوز نمی‌توان آن را به عنوان یک نماگر کامل فقر تلقی نمود. پایین بودن سطح هزینه به لزوم به معنی پایین بودن سطح رفاه نیست. از این گذشته، خانوارهای دارای درآمد دائمی یکسان، به دلیل داشتن عادت هزینه‌ای متفاوت، می‌توانند دارای الگوی مصرفی متفاوتی باشند. همچنین خانوارها در مراحل مختلف دوره زندگی‌شان نیازهای متفاوتی دارند. از طرف دیگر، در دسترس بودن آن دسته از کالاها و خدمات عمومی که اغلب توسط دولت‌ها تهیه می‌شود، می‌تواند سطح رفاه را افزایش دهد بدون آنکه هزینه چندانی برای خانوارها دربرداشته باشد.

با توجه به دلایل ذکر شده، به نظر می‌رسد که استفاده از درآمد برای نشان دادن سطح رفاه خانوار بهتر است، ولی مسئله اصلی در مورد درآمد آن است که خانوارها در مورد درآمدشان کم‌گویی می‌کنند. بنابراین به نظر می‌رسد در مورد مسائل مربوط به هزینه و درآمد، بهترین راه حل، مطالعه هم‌زمان بر درآمد و هزینه خانوارها باشد. ضمن آنکه مقایسه نتایج حاصل از این دو روش نیز می‌تواند در مورد ارزیابی صحت و دقت نتایج کمک نماید.

۳-۱۳ اندازه‌گیری فقر با نماگرهای پولی

هرچند در تجزیه و تحلیل فقر و نابرابری، خانوار واحد مناسب‌تری نسبت به فرد است، به نظر نمی‌رسد که درآمد و هزینه خانوار نماگر از هر نظر مناسبی برای نشان دادن

استاندارد زندگی باشد. از دو خانوار با درآمد مساوی، خانواری که دو عضو دارد نسبت به خانواری با شش عضو، از استاندارد زندگی بهتری برخوردار است. انتخاب واحد مورد تجزیه و تحلیل به مسئله معین مقیاس یکسان سازی برمی گردد. البته بدیهی است که خانوارهای دارای تعداد اعضای بیشتر، برای آنکه بتوانند همان استاندارد زندگی خانوارهای با تعداد اعضای کمتر را داشته باشند به درآمد بالاتری نیاز دارند، ولی انتظار می رود که نسبت افزایش درآمد به همان نسبت افزایش تعداد اعضای خانوار نباشد. بنابراین داده ها می توانند با توجه به یک مقیاس معین تعدیل گردند. در نتیجه سن اعضای خانوار و همچنین بعد خانوار می تواند به عنوان عوامل ارزشمند در انتخاب این مقیاس باشد.

مقیاس اقتصادی می تواند از راه های متفاوتی ارزیابی شود. در ارزیابی که به وسیله مقیاس کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصاد و توسعه و توسط سازمان آمار اروپا به کار برده می شود، سرپرست خانوار وزن ۱، دیگر اعضای بالغ خانوار (بالای چهارده سال) وزن ۰/۷ می گیرند و به اعضای زیر چهارده سال وزن ۰/۵ داده می شود. از آنجاکه انتخاب خصوصیات چنین مقیاس هایی از هر نظر اختیاری است، و شاید در جوامع مختلف ارقام به کلی متفاوت باشد، استفاده از آنها مورد انتقاد قرار گرفته و مورد توافق کلی نیست.

۴-۱۳ نماگرهای مادی فقر براساس طبقه بندی چهارگانه

از خط فقر نسبی برای شناسایی خانوارهای فقیر بدین ترتیب می توان استفاده نمود که با استفاده از این معیار می توان نشان داد چه خانوارهایی از خانوارهای دیگر فقیرترند، ولی خط فقر نسبی نمی تواند اطلاعاتی در مورد حد محرومیت خانوارها بدهد. در کشورهایی که خط فقر مطلق در آنها محاسبه نشده است، تنها راه ممکن برای شناسایی حد محرومیت، مطالعه فقر نسبی از دیدگاه نماگرهای مادی به جای نماگرهای پولی و بر مبنای هزینه و درآمد است.

نماگرهای مادی، لوازم و تسهیلاتی را که خانوارها مورد استفاده قرار می دهند، محاسبه می نماید. با استفاده از این نماگرها می توان سهم گروه های مختلف هزینه ای، یا

درآمدی، را از استفاده از این لوازم و تسهیلات معین و از این جهت گروه‌های مختلف را با هم مقایسه نمود. با در نظر گرفتن اولویت نیازهای خانوارها می‌توان درجه فقر و درصد خانوارهایی که به هریک از ضروریات زندگی نیاز دارند را معین نمود.

در جدول ۱-۱۳ درصد خانوارهای استفاده‌کننده از برخی لوازم و تسهیلات مورد استفاده در محل سکونت در مناطق شهری با توجه به متوسط هزینه خانوارها، در سال ۱۳۸۶ آورده شده است. در سال ۱۳۸۶ متوسط هزینه سالانه یک خانوار ۱۰۱/۳ میلیون ریال بوده است. گروه نخست شامل کل خانوارهاست و گروه دوم شامل خانوارهایی است که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط کل هزینه خانوارهاست؛ گروه اخیر ۲۹/۸ درصد از کل خانوارها را تشکیل می‌دهند. در این گروه، خانوارهایی قرار گرفته‌اند که هزینه سالانه آنها کمتر از حدود ۵۰/۶ میلیون ریال در سال است. گروه سوم شامل خانوارهایی است که هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط کل هزینه خانوارهاست. این گروه از خانوارها ۷/۶ درصد از کل خانوارها را تشکیل می‌دهند. هزینه سالانه این خانوارها کمتر از ۲۵/۳ میلیون ریال در سال است.

جدول ۱-۱۳ بر مبنای نتایج بررسی بودجه خانوار در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۶ که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تهیه شده است، به‌دست آمده است. در این تحقیق برای دستیابی به اطلاعات مورد نیاز، محاسبات ویژه‌ای در مورد نتایج بررسی بودجه خانوار انجام گرفته است. استفاده از آمارهای بودجه خانوار به‌دلیل گستردگی آمار و اطلاعات همواره با پیچیدگی‌هایی همراه است که برای تلفیق و استفاده از این داده‌ها آشنایی کامل به چگونگی برآورد متغیرها برای محققان توصیه می‌گردد. در این بررسی حدود ۷۰۰۰ خانوار در مناطق شهری کشور مورد بررسی قرار گرفته‌اند. البته در تجزیه و تحلیل جدول ۱-۱۳ باید توجه داشت که در گروه‌های معین شده، کمبود یا درصد پایین میانگین تعداد استفاده‌کنندگان از یک کالا یا خدمت ممکن است به‌لزام معین‌کننده درجه فقر نباشد و احتمال دارد که خانوار خود در مورد خرید کمتر یا استفاده محدودتر از آن کالا یا خدمت رغبت داشته باشد. اگرچه در بیشتر موارد نمی‌توان این احتمال را قطعی شمرد، وجود آن را هم نمی‌توان نادیده گرفت. همان‌طور که در جدول ۱-۱۳ ملاحظه می‌شود، ۳۳/۰ درصد از خانوارها از

خودروی شخصی استفاده می‌کنند، حال آنکه فقط ۵/۷ درصد از خانوارهایی که هزینه سالانه آنها کمتر از ۵۰/۶ میلیون ریال و ۱/۸ درصد از خانوارهایی که متوسط هزینه سالانه آنها کمتر از ۲۵/۳ میلیون ریال است، از خودروی شخصی استفاده می‌کنند. این یافته بدین معنی است که خانوارهای دارای درآمد بالای درآمد متوسط بیشتر مالک خودروی شخصی هستند تا سایر خانوارها.

۳۵ قلم کالا و خدمت عنوان شده در جدول ۱-۱۳ را می‌توان با توجه به توزیع خانوارهای استفاده‌کننده از آنها به چهار دسته کلی تقسیم کرد:

✓ دسته نخست اقلامی است که می‌توان آنها را **رفاهی** خواند و درصد تعداد خانوارهای استفاده‌کننده از آنها در گروه خانوارهای با هزینه پایین به شدت کاهش می‌یابد. این اقلام عبارت‌اند از: خودروی سواری شخصی، ویدئو، رایانه شخصی، یخچال فریزر، فریزر، جاروبرقی، ماشین لباس‌شویی و موبایل. در این گروه به‌غیراز خودروی سواری که در بالا به آن اشاره شد، درصد استفاده‌کنندگان از رایانه شخصی نیز به شدت برای گروه‌های پایین درآمدی کاهش داشته است به‌طوری‌که ۳۴/۹ درصد از کل خانوارها دارای رایانه شخصی هستند، فقط ۶/۷ درصد از خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارهاست رایانه شخصی دارند و برای گروه ۳ این رقم به ۱/۲ درصد محدود شده است.

✓ دسته دوم شامل اقلامی است که به‌نسبت **ضروری** خوانده می‌شوند و درصد خانوارهای استفاده‌کننده از آنها در گروه خانوارها با هزینه پایین به‌نسبت درصد استفاده‌کنندگان در گروه کل خانوارها، کاهش می‌یابد، ولی این کاهش به‌شدت اقلام دسته نخست نیست. این اقلام عبارت‌اند از: دوچرخه، چرخ‌خیاطی، تلفن، آشپزخانه، حمام، کولر ثابت، ملک شخصی و وام داشتن. در این دسته، گروه ۱، ۶۶ درصد، گروه ۲، ۵۳/۹ درصد و در گروه ۳، ۵۲/۴ درصد، مالک ملک شخصی‌اند و ۹۲/۲ درصد از خانوارهای گروه ۱، ۸۱/۳ درصد از خانوارهای گروه ۲ و ۶۷/۳ درصد از خانوارهای گروه ۳، تلفن دارند. این بدین معنی است که هرچند اکثر استفاده‌کنندگان از این دسته اقلام، خانوارهایی با هزینه بالای متوسط‌اند، گروه‌های با هزینه پایین نیز تا حدی از این اقلام استفاده می‌کنند. درصد خانوارهایی که از وام استفاده کرده‌اند، برای کل خانوارها، ۴۸/۷

درصد است حال آنکه ۳۰/۷ درصد از خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط کل هزینه خانوارهاست و ۱۹/۴ درصد از گروه ۳، از وام استفاده می‌کنند که نشان می‌دهد درصد استفاده‌کنندگان از وام در گروه‌های پایین درآمدی به نسبت کمتر است.

✓ دسته سوم را می‌توان اقلام **ضروری** خواند که درصد خانوارهای استفاده‌کننده از آنها برای خانوارهای با هزینه‌های متفاوت، کم‌وبیش یکسان است. این اقلام عبارت‌اند از: آب لوله‌کشی، برق، گاز شهری، فاضلاب شهری، اجاق گاز و کولر متحرک. همان‌طور که در جدول ۱-۱۳ نشان داده شده است، درصد استفاده‌کنندگان برای هر سه گروه بسیار به هم نزدیک است. به این ترتیب استفاده از این اقلام نسبت به تغییرات هزینه حساس نیست. تعدادی از این تسهیلات توسط دولت و کم‌وبیش به صورت یکسان برای همگان تهیه می‌شود.

✓ دسته چهارم را می‌توان اقلام **خاص** نامید که درصد تعداد خانوار استفاده‌کننده از آنها در گروه خانوارهای با هزینه پایین بیشتر از درصد استفاده‌کنندگان با هزینه بالاست. این اقلام عبارت‌اند از: ملک استیجاری، تلویزیون سیاه‌وسفید و یخچال. همان‌طور که جدول ۱-۱۳ نشان می‌دهد، ۲۵/۰ درصد کل خانوارها در ملک استیجاری زندگی می‌کنند حال آنکه ۳۴/۲ درصد از خانوارهای گروه ۲ و ۳۲/۱ درصد از خانوارهای گروه ۳ در ملک استیجاری زندگی می‌کنند.

۵-۱۳ هم‌سنجی سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۸۱، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶

تحقیق حاضر یک بار در سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳ نیز انجام گرفته است. در این بخش نتایج پنج تحقیق مربوط به سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۸۱، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ با هم مقایسه می‌شود. هدف از مقایسه شناخت تحولات زمانی در رفتارهای خانوارهاست.

جداول ۱-۱۳، ۲-۱۳، ۳-۱۳، ۴-۱۳ و ۵-۱۳ درصد استفاده‌کنندگان از لوازم و تسهیلات را بر مبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور به ترتیب در پنج سال مورد بررسی نشان می‌دهد. همان‌طور که این جداول نشان می‌دهند، در اکثر موارد درصد خانوارهای استفاده‌کننده از لوازم و تسهیلات برای کل خانوارها در طول سال‌های ۱۳۷۶ تا

۱۳۸۶ افزایش داشته است. این افزایش به‌ویژه برای برخی از اقلام قابل توجه است. به‌طور مثال در سال ۱۳۷۶، ۱۶/۱ درصد خانوارها از خودروی شخصی استفاده می‌کردند درحالی‌که این درصد در سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ به‌ترتیب به ۲۰/۶ درصد، ۲۵/۱، ۳۱/۱ و ۳۳ درصد افزایش داشته است. به همین ترتیب درصد استفاده‌کنندگان از رایانه شخصی و موبایل در این فاصله به میزان قابل توجهی افزایش داشته است. درصد استفاده‌کنندگان از موبایل که در سال ۱۳۸۱ برابر ۸/۳ درصد بود در سال ۱۳۸۶ به ۶۳/۸ درصد افزایش یافته است. استفاده از ارقام درآمدی در این مقایسه سبب دستیابی به نتایج مشابهی می‌شود و از این نظر محاسبات با ارقام درآمدی ارائه نشده است.

درصد استفاده‌کنندگان از لوازم و تسهیلات برای گروه ۲ در سال‌های مورد بررسی برای برخی از اقلام تغییر قابل ملاحظه نشان داده است. به‌طور مثال، درصد استفاده‌کنندگان از موتورسیکلت برای این گروه در سال ۱۳۷۶ برابر ۱۰/۲ درصد بود که این درصد در سال ۱۳۸۱ به ۱۱/۷ درصد، در سال ۱۳۸۳ به ۱۷/۴ درصد، در سال ۱۳۸۵ به ۱۹/۳ درصد و در سال ۱۳۸۶ به ۲۰/۴ درصد رسیده است. به همین ترتیب در مورد ماشین لباس‌شویی این درصدها برای گروه ۲ در سال‌های مورد بررسی به‌ترتیب برابر با ۲۴/۶ درصد، ۳۱/۲ درصد، ۳۷/۹ درصد، ۴۳/۱ درصد و ۴۷/۳ درصد بوده است. تغییر این درصدها را می‌توان برای اقلامی نظیر گاز شهری، فریزر و رایانه شخصی و دیگر اقلام در جدول‌های ۱-۱۳، ۲-۱۳، ۳-۱۳، ۴-۱۳ و ۵-۱۳ در گروه ۲ ملاحظه نمود.

درصد استفاده‌کنندگان برای گروه ۳ در سال‌های مورد بررسی در بسیاری از موارد افزایش داشته است و برای اقلامی نظیر تلویزیون رنگی، ویدئو، جاروبرقی، ماشین لباس‌شویی، گاز شهری و موبایل این افزایش قابل توجه بوده است. به‌طور مثال درصد استفاده‌کنندگان از تلویزیون رنگی در سال ۷۶ برای گروه ۳ برابر با ۸/۹ درصد بوده است که این درصد در سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۶ به‌ترتیب به ۴۱/۸، ۶۳/۷، ۷۳/۷ و ۸۲/۰ درصد افزایش یافته است.

به‌طور کلی می‌توان گفت که امکان استفاده خانوارها از لوازم و تسهیلات هم برای کل خانوارها و هم برای گروه‌های کم‌درآمد در دوره مورد بررسی افزایش یافته است و برای برخی از اقلام این افزایش برای همه گروه‌ها قابل توجه بوده است. مقایسه جداول ۱-۱۳،

۱۳-۲، ۱۳-۳، ۱۳-۴ و ۱۳-۵ در سال‌های مورد بررسی و برای گروه‌های مختلف هزینه‌ای درصد افزایش استفاده از هر قلم را نشان می‌دهد. ریز محاسبات در جداول دیده می‌شود.

۱۳-۶ کلام نهایی

استفاده از بررسی بودجه خانوار و نماگر پولی به‌ویژه در محاسبه فقر نسبی با محدودیت‌هایی مواجه است که باید با احتیاط از ارقام مربوطه استفاده کرد. مشکل استفاده از این آمارها از پوشش آنها ناشی می‌شود که ممکن است بسیاری از خانوارها را دربرنگیرد و از طرفی نحوه برآورد متغیرها، از جمله هزینه که ممکن است اریب داشته باشد یا وقتی بعد خانوار و الگوی مصرف متفاوت مطرح می‌گردد، استفاده از این بررسی را با محدودیت‌هایی مواجه می‌کند. در مورد درآمد نیز ممکن است مسائلی نظیر کم‌گویی مطرح شود.

فقر نسبی یا نابرابری درآمد، در یک جامعه به‌لزوم فقر را نشان نمی‌دهد. ممکن است در یک جامعه افراد با درآمد نسبی پایین به‌راستی فقیر نباشند درحالی‌که در جامعه‌ای دیگر افرادی که به‌طور نسبی دارای درآمد بالا هستند، فقیر باشند. برای محاسبه فقر مطلق می‌توان مصارف خانوار را به دو گروه غذایی و غیرغذایی تقسیم کرد. محاسبه هزینه غذا با توجه به میزان کالری مصرفی مورد نیاز یک انسان مشکل نیست، ولی محاسبه اقلام مصرفی غیرغذایی خانوار با توجه به الگوهای مصرف متفاوت و تغییرات کیفیت و نوع اقلام مورد استفاده در طول زمان، دشوار است. برای رفع این نقیصه یک راه‌حل این است که فقط هزینه مواد غذایی محاسبه شود و از نسبت هزینه‌های مواد غذایی به هزینه‌های اقلام مصرفی غیرغذایی خط فقر محاسبه شود. برای تعیین اقلام غیرغذایی در این تجزیه و تحلیل یک راه‌حل دیگر توجه به فقر مادی است که طبق آن درصد استفاده‌کنندگان از اقلام ضروری را می‌توان در گروه‌های مختلف مطالعه کرد و با توجه به کمبودهای گروه‌های فقیر جامعه، نیازهای آنان را مشخص کرد. به‌طور کلی می‌توان گفت پاسخ این سؤال که خط فقر در یک جامعه چیست درواقع یک عدد نیست زیرا در یک جامعه ممکن است تعداد زیادی خط فقر، با

توجه به بعد خانوار، سن، الگوی مصرف متفاوت و محل سکونت خانوار، وجود داشته باشد.

نتایج این بررسی می‌تواند مورد استفاده برنامه‌ریزان و سیاستگذاران اقتصادی – اجتماعی برای رفع نیازهای ضروری گروه کم‌درآمد و تعیین ظرفیت‌های خانوارها برای خرید و در اختیار داشتن این اقلام قرار گیرد. با وجود این باید عنایت داشت که وقتی چنین مقایسه‌ای در طول زمان مطرح می‌شود، عواملی مانند رواج کالا یا خدمت، ارزان شدن نسبی آن، استفاده زیاده از حد از کالای بادوام فرسوده، مانند استفاده از خودروهای به‌راستی فرسوده، می‌تواند نتایج را تا حدی مخدوش کند. برای روشن شدن موضوع کافی است عنایت شود که بعضی از خانوارها که ممکن است در طول زمان فقیر شده باشند و از مرتبه بالای درآمدی به مرتبه‌های پایین درآمدی سقوط کرده باشند، از خودروهای پیکان بسیار فرسوده استفاده می‌کنند که درواقع چیزی از مشخصاتی را که خودروی شخصی استاندارد زمان حاضر باید داشته باشد، با خود ندارند. وجود این گروه‌ها در ارقام و محاسبات خانوارهای رده‌های پایین‌تر سبب می‌شود که یافته‌های تحقیق مخدوش شود و خانوارهای فقیرتر درواقع دارا تر از ماهیت واقعی آنها نمایانده شوند. موضوع استانداردگذاری بر کالا یا خدمت مورد بررسی در تحلیل حاضر مدنظر قرار نگرفته است هرچند که اهمیت آن را نمی‌توان به هیچ عنوان نادیده گرفت. فقدان اطلاعات سبب شده است که انجام تحقیقات جدی‌تر در این زمینه ناممکن باشد.

در پایان این توضیح ضروری است که در معیارهای جدید، فقر فقط از دیدگاه‌های پولی و مادی مورد نظر نیست و متغیرهای دیگری که در توسعه انسانی اثر می‌گذارند، مانند سطح سواد، مهارت در کار، امکانات بهداشتی، دسترسی به خدمات و مسکن مناسب نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در بررسی‌های جدید بانک جهانی، مشکلات اجتماعی یک جامعه، مثل میزان بالای جرایم و اعتیاد به‌عنوان عوامل فقر در جامعه مطرح می‌گردد هرچند که ممکن است آن جامعه از نظر درآمدی و رفاهی فقیر محسوب نشود.

جدول ۱-۱۳ درصد خانوارهای استفاده کننده از لوازم و تسهیلات بر مبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۶

شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد
درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۲۹/۸	۷/۶	درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۲۹/۸	۷/۶
۱. اتومبیل	۳۳/۰	۵/۷	۱/۸	۱۹. ماشین ظرف شویی	۳/۰	۲/۰	۰/۰
۲. موتورسیکلت	۱۹/۵	۳۰/۴	۱۲/۳	۲۰. موبایل	۶۳/۸	۳۲/۸	۱۴/۵
۳. دوچرخه	۲۰/۴	۱۵/۴	۱۰/۴	۲۱. آب لوله کشی	۹۸/۹	۹۸/۴	۹۷/۱
۴. رادیو	۱۶/۷	۱۲/۵	۱۲/۹	۲۲. چاه آب	۳/۰	۳/۴	۳/۵
۵. رادیو ضبط	۶۹/۸	۵۲/۵	۳۷/۶	۲۳. برق	۹۹/۸	۹۹/۸	۹۹/۳
۶. تلویزیون سیاه و سفید	۳/۱	۵/۹	۱۲/۳	۲۴. تلفن	۹۲/۲	۸۱/۳	۶۷/۳
۷. تلویزیون رنگی	۹۷/۳	۹۲/۷	۸۲/۰	۲۵. گاز شهری	۸۸/۵	۸۴/۲	۷۹/۱
۸. ویدئو	۵۷/۴	۴۵/۹	۳۱/۷	۲۶. فاضلاب شهری	۲۸/۴	۲۴/۸	۲۱/۱
۹. رایانه شخصی	۳۴/۹	۶/۷	۱/۲	۲۷. آشپزخانه	۹۵/۷	۸۸/۳	۷۶/۵
۱۰. یخچال	۷۲/۷	۸۰/۲	۸۶/۷	۲۸. حمام	۹۷/۱	۹۳/۰	۸۴/۳
۱۱. یخچال فریزر	۳۴/۰	۱۹/۹	۹/۸	۲۹. کولر ثابت	۶۸/۴	۴۵/۵	۳۰/۹
۱۲. فریزر	۳۱/۸	۱۱/۰	۴/۱	۳۰. شوفاژ	۱۰/۶	۱/۶	۰/۴
۱۳. کولر متحرک	۵/۲	۵/۱	۴/۳	۳۱. تهویه مطبوع	۰/۳	۰/۰	۰/۰
۱۴. انواع پنکه	۵۷/۷	۶۲/۲	۶۲/۴	۳۲. پارکینگ	۲۳/۷	۷/۵	۲/۹
۱۵. اجاق گاز	۹۸/۸	۹۶/۷	۹۱/۸	۳۳. ملک شخصی	۶۶/۰	۵۳/۹	۵۲/۴
۱۶. جاروبرقی	۸۵/۹	۶۵/۲	۴۱/۷	۳۴. ملک استیجاری	۲۵/۰	۳۴/۲	۳۲/۱
۱۷. چرخ خیاطی	۷۰/۱	۵۷/۶	۴۱/۱	۳۵. دارای وام	۴۸/۷	۳۰/۷	۱۹/۴
۱۸. ماشین لباس شویی	۷۳/۶	۴۷/۳	۲۷/۴				

جدول ۲-۱۳ درصد خانوارهای استفاده کننده از لوازم و تسهیلات بر مبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۵

شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد
درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۲۹/۴	۷/۳	درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۲۹/۴	۷/۳
۱. اتومبیل	۳۱/۱	۳/۹	۰/۸	۱۹. ماشین ظرفشویی	۲/۲	۰/۰	۰/۰
۲. موتورسیکلت	۱۸/۸	۱۹/۳	۱۱/۶	۲۰. موبایل	۳۹/۴	۹/۶	۲/۲
۳. دوچرخه	۲۱/۱	۱۴/۰	۹/۰	۲۱. آب لوله کشی	۹۷/۸	۹۶/۰	۹۴/۷
۴. رادیو	۱۷/۸	۱۳/۷	۱۴/۱	۲۲. چاه آب	۳/۶	۵/۲	۵/۹
۵. رادیو ضبط	۶۹/۸	۵۱/۳	۳۸/۰	۲۳. برق	۹۹/۹	۹۹/۸	۹۹/۶
۶. تلویزیون سیاه و سفید	۵/۰	۸/۴	۱۷/۱	۲۴. تلفن	۹۱/۱	۷۹/۲	۶۱/۴
۷. تلویزیون رنگی	۹۶/۲	۹۰/۲	۷۳/۷	۲۵. گاز شهری	۸۷/۱	۸۳/۳	۷۸/۶
۸. ویدئو	۵۶/۶	۴۲/۸	۲۷/۸	۲۶. فاضلاب شهری	۲۵/۸	۲۳/۳	۱۹/۴
۹. رایانه شخصی	۳۰/۳	۴/۲	۱/۴	۲۷. آشپزخانه	۹۴/۸	۸۶/۱	۷۳/۱
۱۰. یخچال	۷۶/۰	۸۲/۳	۸۶/۷	۲۸. حمام	۹۶/۲	۸۹/۰	۷۶/۹
۱۱. یخچال فریزر	۳۰/۹	۱۶/۵	۸/۶	۲۹. کولر ثابت	۶۶/۶	۴۲/۷	۲۸/۴
۱۲. فریزر	۳۰/۹	۱۰/۷	۳/۱	۳۰. شوقاز	۱۰/۳	۱/۲	۰/۶
۱۳. کولر متحرک	۵/۰	۵/۳	۳/۷	۳۱. تهویه مطبوع	۰/۷	۰/۱	۰/۲
۱۴. انواع پنکه	۵۹/۲	۶۰/۸	۵۹/۴	۳۲. پارکینگ	۲۳/۳	۵/۶	۱/۶
۱۵. اجاق گاز	۹۸/۶	۹۶/۶	۹۲/۰	۳۳. ملک شخصی	۶۷/۰	۵۴/۶	۵۱/۲
۱۶. جاروبرقی	۸۲/۸	۵۹/۶	۳۵/۹	۳۴. ملک استیجاری	۲۵/۵	۳۳/۱	۳۲/۶
۱۷. چرخ خیاطی	۷۱/۰	۵۶/۱	۳۸/۸	۳۵. دارای وام	۴۷/۰	۳۰/۱	۱۷/۴
۱۸. ماشین لباسشویی	۶۹/۶	۴۳/۱	۲۳/۹				

جدول ۱۳-۳ درصد خانوارهای استفاده کننده از لوازم و تسهیلات بر مبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۳

شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) خانوارهایی که هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد
درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۷۸/۷	۶/۸	درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۷۸/۷	۶/۸
۱. اتومبیل	۲۵/۱	۷/۷	۰/۸	۱۹. ماشین ظرفشویی	۱/۰		۲۸/۷
۲. موتور سیکلت	۱۸/۹	۱۷/۴	۹/۸	۲۰. موبایل	۱۵/۸		۰/۰
۳. دوچرخه	۳۲/۴	۱۵/۹	۱۰/۷	۲۱. آب لوله کشی	۹۸/۱		۱/۸
۴. رادیو	۱۹/۵	۱۵/۳	۱۵/۴	۲۲. چاه آب	۲/۸		۹۹/۷
۵. رادیو ضبط	۷۳/۸	۵۵/۴	۲۸/۵	۲۳. برق	۹۹/۹		۹۹/۸
۶. تلویزیون سیاه و سفید	۸/۸	۱۵/۱	۲۶/۹	۲۴. تلفن	۸۳/۴		۶۳/۷
۷. تلویزیون رنگی	۹۳/۷	۸۳/۴	۶۳/۷	۲۵. گاز شهری	۸۱/۷		۷۴/۰
۸. ویدئو	۵۲/۳	۳۵/۲	۲۲/۰	۲۶. فاضلاب شهری	۲۲/۱		۱۹/۸
۹. رانده شخصی	۲۰/۶	۷/۹	۰/۵	۲۷. آشپزخانه	۹۴/۰		۸۳/۲
۱۰. یخچال	۷۹/۹	۸۶/۳	۸۹/۹	۲۸. حمام	۹۵/۲		۸۶/۵
۱۱. یخچال فریزر	۲۵/۷	۱۲/۳	۳/۸	۲۹. کولر ثابت	۶۲/۸		۳۹/۷
۱۲. فریزر	۲۸/۵	۸/۰	۲/۳	۳۰. شوفاژ	۱۱/۰		۱/۴
۱۳. کولر متحرک	۴/۶	۴/۴	۲/۳	۳۱. تپوئه مطبوع	۰/۸		۰/۰
۱۴. انواع پنکه	۵۹/۶	۶۲/۸	۵۷/۹	۳۲. پارکینگ	۲۰/۵		۵/۶
۱۵. اجاق گاز	۹۸/۴	۹۵/۴	۸۷/۲	۳۳. ملک شخصی	۶۸/۳		۵۶/۹
۱۶. جاوهر قهوه	۷۸/۲	۴۹/۹	۳۲/۹	۳۴. ملک استیجاری	۲۲/۹		۲۹/۹
۱۷. چرخ خیاطی	۷۲/۲	۵۶/۸	۴۰/۸	۳۵. دارای وام	۴۷/۰		۳۰/۵
۱۸. ماشین لباسشویی	۶۶/۱	۳۷/۹	۱۸/۹				

جدول ۴-۱۳ درصد خانوارهای استفاده کننده از لوازم و تسهیلات بر مبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۸۱

شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد
درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۳۱/۸	۸/۲	درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۳۱/۸	۸/۲
۱. اتومبیل	۲۰/۶	۲/۱	۰/۴	۱۹. ماشین ظرفشویی	۰/۸		۰/۰
۲. موتور سیکلت	۱۴/۷	۱۱/۷	۶/۱	۲۰. موبایل	۸/۳		۰/۷
۳. دوچرخه	۲۴/۱	۱۷/۶	۱۰/۸	۲۱. آب لوله کشی	۹۸/۲		۹۷/۲
۴. رادیو	۲۰/۹	۱۶/۵	۱۶/۵	۲۲. چاه آب	۲/۳		۲/۶
۵. رادیو ضبط	۷۵/۱	۵۷/۶	۴۱/۲	۲۳. برق	۹۹/۹		۹۹/۹
۶. تلویزیون سیاه و سفید	۱۷/۴	۳۲/۰	۴۵/۹	۲۴. تلفن	۷۶/۸		۵۳/۲
۷. تلویزیون رنگی	۸۶/۱	۶۶/۳	۴۱/۸	۲۵. گاز شهری	۷۶/۳		۶۵/۴
۸. ویدئو	۳۹/۳	۱۸/۲	۶/۵	۲۶. قافلاب شهری	۱۹/۷		۲۰/۳
۹. رایانه شخصی	۱۱/۵	۱/۰	۰/۰	۲۷. آشپزخانه	۹۲/۶		۸۱/۳
۱۰. یخچال	۸۵/۶	۸۹/۴	۸۸/۷	۲۸. حمام	۹۳/۷		۸۳/۶
۱۱. یخچال فریزر	۱۸/۸	۷/۶	۲/۴	۲۹. کولر ثابت	۵۹/۹		۳۵/۸
۱۲. فریزر	۲۵/۲	۶/۵	۱/۰	۳۰. شوفاژ	۹/۹		۱/۳
۱۳. کولر متحرک	۴/۸	۴/۸	۴/۹	۳۱. تهویه مطبوع	۰/۵		۰/۱
۱۴. انواع پنکه	۶۰/۸	۶۳/۳	۵۸/۰	۳۲. پارکینگ	۱۵/۹		۴/۹
۱۵. اجاق گاز	۹۷/۴	۹۳/۶	۸۴/۹	۳۳. ملک شخصی	۷۲/۷		۶۴/۱
۱۶. جاروبرقی	۷۰/۳	۲۸/۶	۱۷/۱	۳۴. ملک استیجاری	۱۷/۹		۲۴/۶
۱۷. چرخ خیاطی	۷۳/۸	۵۷/۱	۴۰/۶	۳۵. دارای وام	۴۲/۱		۲۸/۵
۱۸. ماشین لباسشویی	۶۱/۰	۳۱/۲	۱۴/۰				

جدول ۵-۱۳ درصد خانوارهای استفاده‌کننده از لوازم و تسهیلات بر مبنای هزینه خانوارها در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۷۶

شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	شرح	(۱) کل خانوارها	(۲) هزینه آنها کمتر از ۵۰ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد	(۳) هزینه آنها کمتر از ۲۵ درصد متوسط هزینه خانوارها باشد
درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۴۹/۰	۷/۸	درصد خانوارها	۱۰۰/۰	۲۹/۰	۷/۸
۱. اتومبیل	۱۶/۱	۲/۵	۰/۴	۱۹. ماشین ظرف‌شویی	-	-	-
۲. موتور سیکلت	۱۲/۹	۱۰/۲	۶/۳	۲۰. موبایل	-	-	-
۳. دوچرخه	۱۹/۳	۱۱/۹	۷/۲	۲۱. آب لوله‌کشی	۹۷/۴	۹۵/۸	۹۵/۸
۴. رادیو	رندن	-	-	۲۲. چاه آب	-	-	-
۵. رادیو ضبط	-	-	-	۲۳. برق	۹۹/۸	۹۹/۵	۹۹/۴
۶. تلویزیون سیاه‌وسفید	۴۴/۷	۶۴/۴	۶۲/۳	۲۴. تلفن	۵۳/۵	۲۵/۶	۱۰/۳
۷. تلویزیون رنگی	۵۷/۹	۲۲/۱	۸/۹	۲۵. گاز شهری	۵۸/۲	۴۲/۷	۳۲/۶
۸. ویدئو	۱۴/۸	۱/۸	۰/۴	۲۶. فاسلاب شهری	-	-	-
۹. رایانه شخصی	۱/۵	۰/۰	۰/۰	۲۷. آشپزخانه	۸۷/۴	۶۹/۰	۵۳/۰
۱۰. یخچال	۸۹/۱	۸۹/۹	۸۲/۱	۲۸. حمام	۸۵/۳	۶۶/۳	۴۷/۴
۱۱. یخچال فریزر	۱۲/۵	۲/۶	۱/۳	۲۹. کولر ثابت	۴۹/۳	۲۶/۱	۱۷/۴
۱۲. فریزر	۱۹/۸	۳/۵	۰/۴	۳۰. شوقاز	۹/۷	۱/۲	۰/۳
۱۳. کولر متحرک	۶/۸	۵/۷	۵/۰	۳۱. تهویه مطبوع	-	-	-
۱۴. انواع پنکه	-	-	-	۳۲. پارکینگ	-	-	-
۱۵. اجاق گاز	۹۴/۴	۸۵/۴	۷۱/۶	۳۳. ملک شخصی	۷۲/۴	۶۲/۷	۵۸/۷
۱۶. جاروبرقی	۵۱/۷	۱۷/۶	۴/۲	۳۴. ملک استیجاری	۱۷/۴	۲۱/۱	۲۲/۵
۱۷. چرخ خیاطی	۷۵/۸	۵۶/۶	۳۸/۴	۳۵. دارای وام	۳۲/۵	۱۸/۴	۸/۲
۱۸. ماشین لباس‌شویی	۵۴/۴	۲۴/۶	۱۲/۳				

رندن= رقم در دست نیست.

منابع و مآخذ

بانک مرکزی، نتایج بررسی بودجه خانوار بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در مناطق شهری کشور در سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳.

طباطبایی یزدی، رؤیا و فردریک ملک. (۱۳۸۳). «محاسبه فقر و نابرابری در ایران براساس فقر مادی»، راهبرد ۳۳، پاییز.

ملک، فردریک. (۱۳۷۸). «اندازه‌گیری و تجزیه و تحلیل فقر و نابرابری»، روند، آذر.

Ruggles, Patricia. (1990). Drawing the Line: Alternative Poverty Measures and their Implications for Public Policy, University Press of America, April, ISBN – 10: 0877664471.

فصل چهاردهم

زنان و عدالت اقتصادی

دکتر رؤیا طباطبایی یزدی و زینب ابوطالبی

مقدمه

در گزارش سال ۱۹۸۰ سازمان ملل متحد آمده است که زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و کم‌وبیش دوسوم ساعات کار جهان متعلق به زنان است، اما تنها یک‌دهم درآمد جهان و کمتر از یک‌صدم ثروت جهان به زنان تعلق دارد. این گفته به‌روشنی نشان می‌دهد که نگرشی ویژه به وضعیت زنان در چارچوب عدالت ضرورت دارد. یکی از چالش‌ها و بحث‌های امروزی در نظریه‌ها، مسائل و تحلیل‌های اقتصادی بحث عدالت است. پرداختن به مبحث عدالت و چالش‌ها و محدودیت‌های پیش روی آن، موضوع جدید و تازه‌ای در علم اقتصاد نیست، اما شکل پرداختن به این مهم در جوامع مختلف و در طول زمان با تحول زیادی همراه بوده است و حرکت به‌سوی پیشرفت و شکوفایی با تغییرات ساختاری و نظری بسیار همراه شده است.

عدالت در اقتصاد نوین با سنجش میزان برابری فرصت‌ها بررسی و ارزیابی می‌شود، سنجشی که به‌طور خودکار گروه‌های مورد بررسی را به زیربخش‌های متفاوتی تقسیم می‌کند و سپس میزان برابری فرصت‌ها را چه در داخل گروه‌ها و چه در مقایسه با سایر گروه‌ها مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. یکی از زیربخش‌هایی که بحث عدالت در اقتصاد نوین بدان می‌پردازد و از قضا به یکی از پرچالش‌ترین زیربخش‌های عدالت اقتصادی مبدل شده است، بحث عدالت جنسیتی در اقتصاد است؛ مبحثی که با کامل‌تر شدن علم اقتصاد نیاز پرداختن به آن پررنگ‌تر می‌شود، حضور زنان در بازارهای کار و فعالیت اقتصادی آنان به‌عنوان جزء لاینفک سرمایه انسانی هر کشور و بخش زیادی از نیروی کار آن، مسئله‌ای است که با تحول اقتصاد از دوره ماقبل صنعتی به دوره صنعتی مطرح و مدنظر واقع شده است.

با مطالعه تاریخ اقتصاد جهان به خوبی می توان دید که در دوره پیش از صنعتی شدن، فعالیت های اقتصادی بیشتر حول فعالیت ها و تولیدات کشاورزی، دام پروری و صنایع دست ساز بوده است. این تولیدات اقتصادی اغلب در خانوارها و با مشارکت تمام اعضای خانواده در قالب اقتصاد خانواده شکل می گرفت و لذا شکل پرداخت کلی بود و پرداخت های فردی جایگاه چندانی نداشت. تنها با توسعه صنعت و حرکت اقتصاد به سمت صنعتی شدن بود که شکل دستمزدها و رشد اشتغال در خارج از چارچوب خانوار متحول شد. ساختار فعالیت های اقتصادی به طور بنیادی تغییر و از حالت پیش خارج شد. این تحول با سرعت های متفاوت و به طرق متفاوت، بسته به کشور مورد بررسی، در زمان مورد بررسی، اتفاق افتاد.

پرسشی که مطرح می شود این است که جایگاه اقتصادی زنان و نقش آنها در این تحول چگونه بوده است. متأسفانه تحلیل کلی و قابل اتکایی از این نقش و جایگاه نمی توان ارائه کرد زیرا در این دوره هیچ گونه جمع آوری آماری براساس تفکیک میزان مشارکت زنان و مردان در بازار کار انجام نشده است و هیچ گونه آماری از تقسیم بازار کار براساس جنسیت موجود نیست. اگر هم چنین آماری به صورت ناقص وجود داشته باشد، اغلب با هدف ها و برای برنامه های متفاوتی تهیه شده است. این هدف ها اغلب برای ارزیابی نقش اجتماعی زنان و موارد مشابه بوده است و در اساس نقش زنان در جریان های تولید اقتصادی و فعالیت های اقتصادی چندان مورد بررسی قرار نگرفته است. به هر حال می توان ادعا کرد که مسئله وجود تبعیض جنسیتی در قوانین کار و مالکیت تنها زمانی اهمیت واقعی خویش را پیدا می کند که زنان اندک اندک وارد بازار کار شدند و به عنوان بخشی از سرمایه انسانی یک اقتصاد مطرح شدند.

هم زمان با اهمیت یافتن این موضوع، مباحث نظری بسیاری به بررسی این پدیده پرداختند تا شاید با ارائه راهکارها و سیاست های کارآمد به حل این معضل بپردازند. در این بین در اواخر دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از پژوهشگران و اقتصاددانان توسعه در صدد ساختن الگوهای اقتصاد کلانی برآمدند که بتوانند نخست این تبعیض را به درستی نمایش دهند و سپس بتوانند راهکارهایی برای از میان برداشتن آن ارائه دهند تا بدین طریق با مشارکت هر چه بیشتر زنان در فعالیت های اقتصادی، تولید در اقتصاد حداکثر شود.

یکی از اقتصاددانانی که به این مقوله پرداخت و برای ساختن الگویی برای تبعیض در بازار کار به‌ویژه علیه زنان، اقدام نمود، گری اس بکر، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۲ بود. هرچند که بکر به‌دلیل الگوهای انتخاب عقلایی و الگوسازی تصمیم‌گیری در خانوار برنده این جایزه شد، الگوی بکر از آنجاکه یکی از نخستین الگوهای اقتصادی بود که با زبان اقتصاد به طرح و بررسی مسئله تبعیض جنسیتی در بازار کار می‌پرداخت، و موفق به ارائه نظریه تبعیض در بازار کار شد، در بین اقتصاددانان، طرف داران بسیاری یافت. پیش از این زمان بیشتر این کارها از طرف فعالان حقوق زنان انجام شده بود و کمتر در حوزه علمی اقتصاد بحث عدالت جنسیتی و تبعیض در بازار کار مطرح می‌شد. بکر در چکیده مقاله معروفش تحت عنوان «سرمایه انسانی، تلاش و تقسیم جنسیتی کار»، چنین بیان می‌دارد: «بازگشت‌های فزاینده به سرمایه‌های انسانی متخصص، یک نیروی قدرتمند برای تقسیم بازار کار در تخصیص زمان و سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی بین زنان و مردان متأهل است. درعین حال از آنجاکه نگهداری از کودک و کار در خانه نسبت به استراحت یا سایر فعالیت‌های خانه داری زنان متأهل، به تلاش بیشتری نیاز دارد، زنان در هر ساعت کار در بازار نسبت به مردان متأهل در همان شغل و با همان میزان ساعت کار توان کمتری دارند. با این اوصاف، زنان متأهل درآمدهای ساعتی کمتری نسبت به مردان متأهل با همان سرمایه انسانی بازاری خواهند داشت. در نتیجه، زنان از طریق کاهش تقاضای خویش برای کار در مورد تلاش در کار مقتصدانه‌تر عمل می‌کنند. مسئولیت زنان متأهل در قبال نگهداری از کودکان و کار در خانه تفاوت‌های حرفه‌ای و درآمدی قابل توجهی بین زنان و مردان ایجاد کرده است» (بکر، ۱۹۸۵).

لزوم پرداختن به مسئله شکل سرمایه‌گذاری هر اقتصاد در سرمایه انسانی خویش و مسئله تبعیض در بازار کار، اعم از تبعیض نژادی، جنسیتی و ... همه‌وهمه، بیانگر اهمیت یافتن هرچه بیشتر بازار کار و تولید اقتصادی برای اقتصاددانان بود. در صورت حل شدن این امر همان هدف‌هایی حاصل می‌شد که فعالان حقوق زنان آنها را دنبال می‌کردند، اما داشتن انگیزه متفاوت موجب شد این امر از ابعاد متفاوت و از نظر علم اقتصاد بررسی و حل‌وفصل شود. هدف از این مقاله نیز بررسی همین روش‌ها، تحلیل‌ها و راهکارهاست تا شاید اساسی برای کمک در جهت ارائه راه‌حل‌های بهتر و مفیدتر باشد.

۱-۱۴ نظریه‌ها و الگوهای تبعیض

شاید بتوان گفت بحث ارائه الگوهای اقتصادی مدون با نظریه سلیقه کارفرمای بکر وارد عرصه جدیدی شد و فصل تازه‌ای را در چگونگی تحلیل بازار کار باز کرد. بکر در نظریه سلیقه کارفرمای خویش علت تبعیض را سلیقه کارفرما برمی‌شمارد و معتقد است که چنین تبعیضی در درازمدت در بازار کار ادامه نخواهد داشت. برای پرداختن به بحث تبعیض جنسیتی نخست باید تبعیض را به لحاظ اقتصادی تعریف کرد.

اقتصاددان برجسته و برنده جایزه نوبل کنت ارو تبعیض را چنین تعریف می‌کند: تبعیض یعنی ارزش‌گذاری آن دسته از خصوصیات فردی که به بهره‌وری کار در محل کار ربطی ندارد. (ارو، ۱۹۷۱). این خصوصیات فردی می‌تواند سن، رنگ، نژاد، قومیت یا جنسیت باشد. این امر سبب شکست بازار و نابرابری توزیع ثروت و درآمد می‌شود. برای بررسی علل تبعیض الگوهای متفاوتی ارائه شده است که آنها را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف) الگوهای پیش‌داوری‌های فردی؛

ب) الگوهای آماری تبعیض و

ج) الگوهای غیررقابتی.

در زیر این الگوها بررسی شده است.

۱-۱۴-۱ الگوهای پیش‌داوری‌های فردی

این الگوها با نظریه سلیقه کارفرمای بکر تولید شد و سپس رشد کرد. نظریه سلیقه کارفرمای بکر تبعیض در بازار کار را چنین تجزیه و تحلیل می‌کند که در بازار کار کارفرمایانی وجود دارند که ترجیح می‌دهند، کارگران یا کارمندان آنها از گروه اکثریت جامعه، یعنی مردان، سفیدپوست باشند و لذا حاضر به پذیرش سود کمتر برای کسب رضایت روانی عدم همکاری یا در یک محیط قرار گرفتن با افرادی از گروه‌های اقلیت بازار کار - رنگین‌پوستان، زنان، قومیت‌های متفاوت و ... - هستند. با این اوصاف، علت اصلی تبعیض، سلیقه و یا راضی نکردن کارفرما در مورد استخدام و انجام حرفه مزبور توسط یکی از افراد گروه‌های اقلیت است.

وی سپس این چنین تحلیل می‌کند که با توجه به فروض چنین بازار کاری، اعم از جانشینی کامل کارگران، گروه اکثریت به جای کارگران گروه اقلیت یا سایر فروض بازار رقابت کامل، برای یک کارفرما هزینه استخدام کارگری از گروه اقلیت بیش از گروه اکثریت است. دلیل، وجود این وضع، یک هزینه روانی و نارضایتی است و از آنجا که کارفرما به دنبال حداکثر سود بنگاه و مطلوبیت خویش است، تنها زمانی حاضر به استخدام کارگران یا کارمندانی از گروه اقلیت می‌شود که هزینه استخدام آنها با کارگران گروه اکثریت یکسان شود و چون مسئله نارضایتی حل‌نشده است، دستمزد این عده باید کاهش یابد تا کارفرما بپذیرد آنها را استخدام کند.

بکر معتقد است چنین معضلی تنها در کوتاه‌مدت در این بازار وجود دارد و اگر محدودیتی در ورود به و خروج از بازار وجود نداشته باشد، با ورود کارفرمایان جدیدی که این نارضایتی از همکاری با کارگران گروه اقلیت، به‌ویژه زنان، را ندارند و کسب سود بیشتر و تولید بیشتر به دلیل رفتار عادلانه با همه گروه‌ها هدف آنان است، کارفرمایانی که رفتار تبعیضی دارند، ناگزیر از بازار کار خارج می‌شوند و مسئله تبعیض حل می‌شود (بکر، ۱۹۵۹).

از انواع دیگر چنین تبعیضی می‌توان از تبعیض کارفرما برای حفظ مشتریانی که چندان تمایلی به خرید یا تعامل با فردی از اعضای گروه اقلیت را ندارد یا اعمال تبعیض به دلیل نارضایتی سایر کارمندان یا کارگران از همکاری یا شراکت در محیط کاری که گروه‌های اقلیت در آن کاری کنند، نام برد. البته این تبعیض اغلب در تبعیض در میزان دستمزد متبلور نمی‌شود و به صورت جداسازی محیط کاری و اقداماتی از این قبیل نمایان می‌گردد.

نکته انکارناپذیر، تداوم وجود تبعیض در بازار کار است که بیانگر این واقعیت است که نظریه سلیقه کارفرمای بکر در پیش‌بینی نتیجه تبعیض در بازار کار یا ناموفق است یا می‌توان ادعا کرد که بازار کار و کالا در شرایط رقابت کامل نیستند.

۲-۱-۱۴ الگوهای آماری تبعیض

یکی دیگر از الگوهای تبعیض که از استقبال بالایی برخوردار شده است، الگوی آماری تبعیض است. این الگو که در دهه ۱۹۷۰ مطرح و رواج یافت، بیشتر تلاش می‌کند که

علل تداوم تبعیض در بازار کار را با وجود پیش‌بینی بکر دال بر از بین رفتن این عارضه در طول زمان، بیابد و شناسایی کند. ایده اصلی این الگو بر پایه کمبود اطلاعات درباره میزان بهره‌وری تک‌تک افراد در بازار کار است. نظریه آماری تبعیض، بحث فقدان عدالت در بازار کار را چنین تعبیر می‌کند که با توجه به اینکه بدون تردید همه افراد در بازار کار از بهره‌وری یکسانی برخوردار نیستند، نمی‌توان آنها را با دستمزدهای یکسان استخدام کرد.

نظر به اینکه هیچ معیاری برای سنجش دقیق میزان بهره‌وری یک فرد قبل از استخدام وجود ندارد زیرا بهره‌وری یک فرد را خصوصیات غیرقابل اندازه‌گیری مثل میزان استعداد، سطح دانش، میزان تجربه مفید و ... معین می‌کند، کارفرما ترجیح می‌دهد از معیارهای قابل مشاهده، مانند جنسیت، قومیت، رنگ، نژاد و ... برای سنجش سطح بهره‌وری افراد استفاده نماید. درعین حال از آنجاکه استفاده از روش‌های سنجشی مثل امتحان و یا دوره‌های آموزشی هزینه‌بر است، تعیین میزان بهره‌وری با استفاده از معیارهای ظاهری کم‌هزینه‌تر هم هست.

این برداشت کارفرمایان در مورد تفاوت متوسط بهره‌وری گروه‌های اکثریت با اقلیت اغلب برگرفته از تصورات خود آنها یا حاصل تجربیات فردی آنها یا سایر تصمیم‌گیرندگان است. حاصل آنکه کارفرما بدون توجه به شکل توزیع توانایی‌ها، استعدادها و بهره‌وری افراد در گروه اقلیت، براساس متوسط بهره‌وری آن گروه در مورد دستمزد فرد داخل گروه تصمیم می‌گیرند و در نتیجه تبعیض رخ می‌دهد. چنین تبعیضی در اثر رقابت در بازار از بین نمی‌رود و تداوم نیز می‌یابد.

ارو (۱۹۷۱) و فلیس (۱۹۷۲) معتقدند یکی از دلایل اصلی تبعیض در بازار کار و اقتصاد محدودیت دسترسی به اطلاعات لازم است. این محدودیت سبب می‌شود که یا متوسط بهره‌وری یک گروه بدون توجه به شکل توزیع بهره‌وری، میزان بهره‌وری هر فرد شناخته شود یا اینکه تصورات و پیش‌داوری‌های کارفرمایان معیاری برای تعیین بهره‌وری هر گروه باشد. هر دو نوع ارزیابی سبب اعمال تبعیض علیه گروه‌های اقلیت در اقتصاد می‌شود.

از معیارهای ثابت و اغماض‌ناپذیر در تعیین میزان بهره‌وری، میزان تحصیلات،

شکل تعلیم و تجربه کاری است که با توجه به هزینه‌ها بودن سایر روش‌های بازنشاسایی میزان بهره‌وری برای رفع تبعیض به نظر قابل استفاده می‌نماید. با وجود این واقعیت چیز دیگری است، زیرا پیش‌داوری و تصورات اولیه در مورد میزان بهره‌وری زنان اثر دوجانبه‌ای بر میزان و شکل سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی اقتصاد دارد. به بیان دیگر این تصورات اولیه و پیش‌داوری‌ها بر سابقه تاریخی این امر که آموزش، تحصیلات و تجربه کاری زنان کمتر از مردان است، افزوده می‌شود و به این ترتیب بهره‌وری آنها در کل پایین‌تر از بهره‌وری مردان می‌ماند. این چارچوب سبب می‌شود که دستمزد و حقوق پرداختی به زنان نسبت به مردان برای کار یکسان پایین‌تر باشد. در مقابل، زنان هم برای تحصیلات، تعلیم و تربیت و سایر ویژگی‌های مشابه، کمتر سرمایه‌گذاری می‌کنند که این خود دلیلی برای پایین ماندن میزان دستمزد و حقوق زنان نسبت به مردان و قوت گرفتن بحث پایین‌تر بودن بهره‌وری زنان می‌شود که حاصل آن سپردن شغل‌های پایین‌تر به زنان می‌شود. در نهایت این دور پیوسته تکرار می‌گردد.

می‌توان ادعا کرد که پایین بودن بازده مالی آموزش، تعلیم و تربیت برای زنان عامل کاهش سرمایه‌گذاری آنها در این امور می‌شود و این امر خود دور جدیدی از افت کارایی را به بار می‌آورد. نظریه سرمایه انسانی نیز بر این امر صحنه می‌گذارد. یک اصل مهم در نظریه سرمایه انسانی تصمیم‌گیری در مورد افزایش سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی است. انتظارات در این تصمیم‌گیری نقش کلیدی دارد. این انتظارات به طول احتمالی حیات کار فرد، میزان بهره‌وری احتمالی وی و موارد مشابه ربط می‌یابد. به این ترتیب اگر انتظار رود که یک گروه خاص از کارگران و بیشتر زنان متأهل با مسئولیت خانواده در زندگی کاری خویش با انقطاع زمانی در حرفه خود روبه‌رو باشند، انرژی و زمان کمتری برای کسب سرمایه انسانی خواهند گذاشت. این گروه با درآمد کمتری به علت کارآموزی و مهارت‌های کمتر روبه‌رو خواهند شد. در نتیجه می‌توان ادعا کرد که به علت تصمیم زنان به سرمایه‌گذاری محدود برای کسب مهارت‌ها و آموزش، محدودیت درآمد این گروه هم نباید بیانگر تبعیض باشد.

در پاسخ به چنین استدلالی می‌توان این بحث را مطرح کرد که بسیاری از زنان، به‌ویژه در فعالیت‌های داخل خانه سرمایه‌گذاری می‌کنند زیرا اثر معکوس درآمدهای

پایین آنها به دلیل تبعیض موجب می شود که زنان ترجیح دهند در فعالیت های داخل خانه سرمایه گذاری کنند. نظریه سرمایه انسانی پیش بینی می کند که:

۱. زنان نسبت به مردان درآمد کمتری داشته باشند زیرا انتظار می رود آنها زمان کمتری در بازار کار باقی بمانند.

۲. زنان کمتر از مردان به دنبال مشاغل متکی به مهارت باشند و بیشتر به دنبال حرفه هایی بروند که امکان ترکیب مسئولیت خانواده و فعالیت های بازار کار را فراهم کند.

۳. امکان ارتقای شغلی برای زنان کمتر است زیرا این ارتقا به گذراندن دوره های آموزشی بیشتر نیاز دارد و از آنجاکه عایدی مالی حاصل از این سرمایه گذاری به طور متوسط برای زنان کمتر است، مردان شانس و بازده بیشتری در این سرمایه گذاری ها دارند.

نکته بسیار مهم در مورد نظریه آماری تبعیض و سرمایه انسانی این است که این نوع تبعیض با رقابت از بین نمی رود و تداوم می یابد. در مواردی رقابت این امر را تشدید هم می کند زیرا اگر رقابت در بازار کار میل به کسب دانش در زنان را افزایش دهد، با توجه به نظریه سرمایه انسانی و پیش بینی های برخاسته از آن، رقابت در بازار عامل تخصیص منابع درآمدی بیشتر به مردان می شود چون پیش فرض ها و پیش داوری ها در این بازار متفاوت است و با رقابت از بین نمی رود (استیگلitz، ۱۹۷۴ و ولچ، ۱۹۷۵).

۳-۱-۱۴ الگوهای غیررقابتی تبعیض

الگوهای غیررقابتی تبعیض، انواع متفاوتی دارد که در زیر به برخی از انواع مهم آن اشاره می شود.

۱. **الگوهای تمرکز:** این الگو براساس تمرکز یک گروه خاص از نیروی کار در یک کار خاص و در نتیجه، جداسازی در بازار کار یا تخصیص کار به یک جنس خاص ایجاد شده است (برگمن، ۱۹۷۴). بلر در مقاله «جداسازی کاری براساس جنسیت»: عوامل تعیین کننده و تغییرات، جداسازی کاری را چنین تعریف می کند (بلر، ۱۹۸۲): «اگر بیش از نیمی از جمعیت، اجازه دستیابی به ۶۰ درصد کارها در بازار نیروی کار را نداشته باشند و تنها این امکان را داشته باشند که در چند حرفه با درآمد پایین متمرکز شوند، چیزی به عنوان فرصت برابر وجود ندارد. در حالتی که زنان خود آزادانه تصمیم بگیرند که فقط در یک سوم از فعالیت های بازار کار که درآمد پایینی هم دارد، حضور داشته باشند درآمد

پایین زنان یک معضل اساسی اجتماعی نخواهد بود. در نتیجه مسئله اصلی در بررسی جداسازی کاری براساس جنسیت این است که آیا این عمل حاصل تصمیمات متفاوت توسط افراد است یا خیر؟ به بیان دیگر، در شرایطی که فرصت‌های برابر وجود داشته باشد هم انتخاب صورت می‌گیرد یا آن که انتخاب حاصل نابرابری فرصت‌ها نابرابر است؟».

پولانشیک با توجه به نظریه سرمایه انسانی و انتخاب زنان در بازار کار براساس تفاوت در نقش سرمایه‌گذاری انسانی می‌گوید که زنان شغل‌هایی را در بازار انتخاب می‌کنند که درآمد از دست رفته‌شان به دلیل انقطاع در کار به دلایلی مانند بارداری، زایمان و ... حداقل شود. با توجه به این امر، آنها مشاغلی را انتخاب می‌کنند که با کمترین تغییر در مهارت‌ها در جریان غیبت از کار همراه شود. حاصل این است که زنان به شکلی نامتناسب وارد این مشاغل می‌شوند و تمرکز جنسیتی در آن حرفه به وجود می‌آید.

برگمن در این مورد نظر متفاوتی دارد، وی معتقد است علت اصلی تمرکز زنان در تعدادی خاص از مشاغل نبود امکان مشارکت آنها در سایر مشاغل است. به بیان دیگر، وجود محدودیت‌های اشتغال در بسیاری از مشاغل، زنان را مجبور می‌کند که تنها وارد مشاغلی شوند که چنین محدودیت‌هایی در آن اعمال نمی‌شود. درعین حال در صورت رقابتی بودن بازار، عرضه بالای نیروی کار برای بعضی مشاغل سبب کاهش دستمزد در آن مشاغل و عرضه پایین در سایر مشاغل و عامل بالا رفتن دستمزد در آن می‌شود. بنابراین زنان خودبه‌خود در مشاغلی متمرکز می‌شوند که به علت زیاد بودن عرضه نیروی کار، درآمد پایینی دارد (برگمن، ۱۹۷۴).

۲. **الگوهای بازار کار دوگانه:** در این الگو، تبعیض به دلیل محدودیت در رقابت در بازار کار یا فقدان تحرک نیروی کار، به‌ویژه در مورد زنان رخ می‌دهد. به بیان دیگر از آنجاکه زنان متأهل، به زندگی در کنار همسر و فرزندان خویش تعهد دارند و چارچوب‌های سنتی خانواده کمتر می‌پذیرد که یک خانواده برای یافتن شغل مطلوب برای زنان (همسر یا مادر خانواده) تغییر مکان دهد، تحرک این گروه از نیروی کار بسیار کم است و تنوع در انتخاب کار برای زنان در عمل محدود می‌شود. نتیجه این وضع، کاهش رقابت و افزایش تمرکز زنان در کارهای درجه دو است.

۳. **الگوهای انحصار خریدار - هزینه جست‌وجو برای کار:** براساس این الگوی ساده که جون رابینسون (۱۹۳۳) برای نخستین بار آن را مطرح کرد، در صورت وجود یک تک‌خریدار یا خریدار انحصاری در بازار کار، پرداخت دستمزد کمتر از ارزش تولید نهایی امکان‌پذیر است. تفاوت دستمزد با ارزش تولید نهایی، یعنی بهره‌وری نیروی کار، برای گروه‌های مختلف نیروی کار، براساس کشش عرضه نیروی کار، متفاوت است و این درست همان بحث تبعیضی است که به آن اشاره شد. با اعمال تفاوت پرداخت به گروه‌های کاری دارای کشش‌های متفاوت عرضه، خریدار انحصاری کار می‌تواند سود خود را حداکثر نماید.

رابینسون معتقد است یکی از گروه‌های نیروی کار که این تبعیض در مورد آنها به وفور اعمال می‌شود زنان هستند. رابینسون می‌گوید که از آنجاکه عرضه نیروی کار زنان نسبت به مردان از کشش کمتری برخوردار است و حتی در مواردی عرضه نیروی کار زنان بی‌کشش است، تفاوت بین بهره‌وری و دستمزد در زنان بیش از مردان است و خریدار انحصاری کار زنان، با سهولت بیشتر می‌تواند از این نیروی کار سوءاستفاده کند.

با وجود تحقیقات گسترده در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و دستاوردهای روشن این تحقیقات در مورد وجود تبعیض در بازار کار، اقتصاد کار دنیای امروز زیاد بر این نوع نظریه تأکید ندارد، زیرا وجود خریدار انحصاری کار فرضی است که در جهان امروز به‌ندرت اتفاق می‌افتد.

حالت دیگری از این نوع تبعیض زمانی روی می‌دهد که زنان یا سایر گروه‌های اقلیت در بازار کار می‌دانند که در بازار بعضی از بنگاه‌ها علیه آنها تبعیض نشان می‌دهند. با این اوصاف، جریان جست‌وجو برای یافتن کار در مورد این گروه، طولانی‌تر می‌شود. این گروه فقط به بنگاه‌هایی مراجعه می‌کنند که کمترین احتمال اعمال تبعیض در آنها وجود داشته باشد. در نتیجه، بعضی بنگاه‌ها تنها گروه‌های اقلیت را با دستمزدی کمتر از ارزش بهره‌وری آنها استخدام می‌کنند و از این طریق سود خود را حداکثر می‌نمایند. برخی دیگر از بنگاه‌ها گروه‌های اقلیت در مشاغل هم‌تراز با گروه اکثریت استخدام می‌کنند ولی با تغییر نام مشاغل، دستمزد آنها را کاهش می‌دهند. تمام این موارد به‌عنوان هزینه‌های مضاعف جست‌وجو در بازار کار است زیرا مراجعه گروه‌های اقلیت به این دو نوع بنگاه با این فرض صورت می‌پذیرد که سایر بنگاه‌ها در مورد این گروه

تبعیض روا خواهند داشت و از استخدام آنها سر باز خواهند زد. در این حالت می‌توان این دو نوع بنگاه را به نوعی خریدار انحصاری نیروی کار از گروه‌های اقلیتی محسوب کرد که کشش عرضه نیروی کار آنها به دلیل پیش‌فرض وجود تبعیض در بازار کم است (استینگر، ۱۹۷۳).

۲-۱۴ بهره‌وری نیروی کار و تبعیض علیه زنان

مبارزات و تحقیقات گسترده فعالان حقوق زنان در جهان موجب ایجاد قوانین حمایتی از زنان در بازارهای اقتصادی شده است. این قوانین در عمل اعمال هر نوع تبعیض را ممنوع می‌کنند. از جمله این قوانین می‌توان به قانون دستمزد برابر سال ۱۹۷۰، قانون تبعیض جنسیتی، قانون حفاظت از اشتغال سال ۱۹۷۵، قانون برابری سال ۲۰۰۶ در انگلستان، قانون برابری فرصت کار در قانون حقوق شهروندی ۱۹۶۸ و قانون دستمزد برابر در قانون شهروندی ۱۹۶۶ در ایالات متحد اشاره کرد. تصویب و اجرای این قوانین سبب کاهش قابل توجه تفاوت در میزان حقوق زنان و مردان شده است ولی آنچه هنوز وجود دارد، تفاوت بهره‌وری زنان با مردان است که سبب بروز تبعیض به‌رغم منع قانونی تفاوت‌گذاری جنسیتی، می‌شود.

لازم به ذکر است که اساس بسیاری از نظریه‌های تبعیضی مورد بررسی نیز تفاوت بهره‌وری بوده است. قوانین ضد تبعیض تنها می‌تواند تبعیض ناشی از بی‌رغبتی نسبت به همکاری، استخدام یا خرید کار از گروه‌های اقلیت را دربرگیرد و تفاوت دستمزد به دلیل پایین بودن بهره‌وری در اساس تبعیض شناخته نمی‌شود. به بیان بهتر اگر بهره‌وری گروه‌های اقلیت پایین‌تر از بهره‌وری گروه‌های اکثریت باشد، با توجه به رابطه شناخته شده بین دستمزد واقعی و بهره‌وری، پرداخت دستمزد برابر درواقع تبعیض علیه اکثریت محسوب می‌شود.

با این اوصاف، پرسش این است که آیا به‌راستی، بهره‌وری زنان کمتر از مردان است. گری بکر اقتصاددان معروف در مقاله مشهور خویش تحت عنوان «سرمایه انسانی، تلاش و تفکیک جنسیتی بازار کار» به بررسی این امر می‌پردازد. وی معتقد است آنچه موجب ایجاد تفکیک جنسیتی در بازار کار می‌شود سود بالای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی

متخصص است. در عین حال تخصیص زمان و سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، موجب کسب تخصص دانسته شده است. در حالی که مردان همواره فرصت تخصیص زمان یا سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را دارند، زنان متأهل وقت خود را صرف انجام کارهای خانه، مراقبت و تربیت فرزندان و فعالیت‌های مشابه می‌کنند، در حالی که شاید همسران این زنان در همین زمان در خانه استراحت می‌کنند. انرژی و تلاش مضاعف زنان عامل کاهش بهره‌وری آنها در بازار کار می‌شود و دستمزد آنها را کاهش می‌دهد. در عین حال چون دستمزد زنان پایین است، زنان برای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی انگیزه کمتری دارند. در چنین وضعی است که دور باطل بهره‌وری - دستمزد ایجاد می‌شود. زنان هم با توجه به این شرایط به دنبال مشاغل و حرفه‌هایی می‌روند که به کار کمتر نیاز داشته باشد. به بیان بهتر بگر ادعا می‌کند که مسئولیت زنان متأهل در اداره خانه و نگهداری فرزندان بر درآمد و تفاوت حرفه‌ای بین زنان و مردان اثر زیادی دارد.

بگر معتقد است که مسئولیت خانه و نگهداری از فرزندان مانع برابری زنان با مردان می‌شود. نگهداری از فرزندان و سایر کارهای خانه انرژی‌بر است و آزادی انتخاب کار را محدود می‌کند. این محدودیت از طول مدت کار و مکان کار ناشی می‌شود. در الگوی بگر تأثیر کار زنان در خانه بر تخصیص انرژی بین فعالیت‌های متفاوت بررسی و محاسبه شده است. بنابراین وقتی نگهداری از فرزندان و کار در خانه درصد بیشتری از انرژی زنان را در مقابل مردان به خود اختصاص می‌دهد، مردان فرصت بیشتری برای استراحت و سایر فعالیت‌های غیرکاری خواهند داشت. زنانی که مسئولیت خانواده را برعهده دارند، انرژی کمتری نسبت به مردان برای کار کردن بیرون خانه خواهند داشت. این امر سبب پایین آمدن بهره‌وری و در نتیجه افت دستمزد ساعتی زنان، اثرگذاری بر شغل یا حرفه‌هایی که زنان می‌توانند بدان مشغول باشند و حتی کاهش سرمایه‌گذاری زنان در سرمایه انسانی می‌شود. در نهایت چنین وضعی دلیل عمده تفکیک حرفه‌ها بین زنان و مردان است.

بگر معتقد است که دستمزد زنان حتی زمانی که تمایل زنان به کار کردن در حد تمایل مردان باشد، هم‌رند با افزایش بار مسئولیت‌های زنان داخل خانه افت پیدا می‌کند. علت این امر روشن است: سنگینی کارهای داخل خانه، زنان را خسته می‌کند و لذا توان کمتری برای کار بیرون باقی می‌ماند، به‌ویژه اگر کار بیرون مستلزم حضور در ساعات غیرمعارف یا طی

کردن راه طولانی باشد، محدودیت زنان بیشتر می‌شود. می‌توان ادعا کرد که شکل توزیع انرژی متأثر از نیاز فعالیت‌های مختلف به انرژی است. به بیان دیگر شدت انرژی‌خواهی یک فعالیت بر شکل توزیع انرژی اثر می‌گذارد. بکر در مقاله خویش نشان می‌دهد که تمایل به افزایش عرضه میزان انرژی و توانایی فرد به صورت مثبتی به سرمایه انسانی بازار و سایر متغیرهای تعیین‌کننده نرخ دستمزد بستگی دارد. درواقع بنگاه‌ها مجموعه‌ای از تلاش و زمان را از نیروی کار تحت استخدام خود خریداری می‌کنند. دستمزد پرداختی به کل مجموعه وابسته است و براساس هریک از اجزای این مجموعه انجام نمی‌شود.

بکر حتی اثبات می‌کند که اثر افزایش در سرمایه انسانی بازار بر نرخ دستمزد، یکی از عوامل عمده بازگشت سرمایه‌گذاری در سرمایه بازار، به صورت مثبت با میزان انرژی صرف شده در هر ساعت کار مرتبط است. به این ترتیب تمایل به سرمایه‌گذاری در سرمایه بازار زمانی بیشتر است که همراه با بیشتر شدن زمان کار، انرژی صرف شده برای هر ساعت کار هم بیشتر شود. نظر به اینکه فعالیت‌های داخل خانه به صرف انرژی نیاز دارد، زنان با انرژی کمتر در بازار کار، حضور می‌یابند و دستمزد کمتری نسبت به مردان متأهل با همان میزان کار و ساعت کاری دریافت می‌کنند یا حتی خود را به کارهایی محدود می‌کنند که به تلاش و در نتیجه انرژی کمتری نیاز داشته و همخوانی بیشتری با نیازهای درون خانه آنها داشته باشد. درعین حال چون اثر سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی برای زنان کمتر است، میزان این نوع سرمایه‌گذاری هم محدود می‌شود. این موارد همه سبب پایین ماندن نسبی دستمزد زنان در مقایسه با مردان می‌شود. چنین وضعی، به خودی خود عامل ناامیدی از شرکت در بازار کار و اقتصاد می‌شود. این ناامیدی هم در جای خود عامل کاهش سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و آغاز دور باطل جدیدی می‌شود که در نهایت تعادلی در تخصیص وقت زنان به کارهای درون خانه و وقت مردان به کارهای خارج خانه می‌انجامد. چنین تعادلی، یک تعادل با ثبات است، زیرا دستمزد پایین زنان نسبت به مردان، انگیزه کار در خارج از خانه را از زنان می‌گیرد از طرفی چون همه کارهای داخل خانه توسط زنان صورت می‌گیرد، مردان باید در خارج از خانه بیشتر کار کنند تا بتوانند کاهش درآمد حاصل از کار نکردن زنان را جبران نمایند. این امر خود به کاهش کار مردان در داخل خانه منجر می‌شود (بکر، ۱۹۸۵).

۳-۱۴ نظریه بازی‌ها و تعادل توافقی

موضوع بهره‌وری زنان در بازار کار مباحث بسیاری را در تبعیض اقتصادی علیه زنان تحت شعاع قرار داد و هریک از فعالان حقوق زنان، اقتصاددانان، و ... سعی کردند تا به نوعی به ادعای گری بکر پاسخ بدهند. تلاش این گروه درواقع تا امروز چندان سودمند نبوده است و مباحث مطرح شده نتوانسته است در مقابل منطقی که بکر ارائه کرده است، پایداری نشان دهد. با ورود نظریه بازی‌ها به عرصه اقتصاد و افزایش کاربرد آن در علم اقتصاد، روزهایی برای یافتن پاسخ به بحث بهره‌وری زنان باز شد.

گرسلا چیل چیل نیسکی با استفاده از نظریه بازی‌ها بحث تعادل پایدار بازار کار بکر را به چالش کشیده است. اساس نظریه چیل نیسکی این است که نابرابری در خانه موجب نابرابری در خارج از خانه می‌شود. بنابراین نظریه تعادل بکر، با وجود عقلایی بودن، نامطلوب است و درست مانند تعادل در بازی معمای زندانی است زیرا این بازی هم یک تعادل دیگر دارد که به دلیل خطر بالای آن، کسی حاضر به انتخاب آن نیست. در شرایط اطمینان کامل بازار و خانواده می‌توانند به یک نتیجه برد-برد برسند که حاصل آن برقراری برابری و عدالت در خانه و در محل کار باشد و کارایی اقتصادی و سود را افزایش دهد.

تعادل اولیه که توسط بکر نیز مطرح شد در طی زمان پیوسته رخ داده و به لحاظ تاریخی همواره تنها حالت تعادل به نظر رسیده است. به بیان بهتر از آنجاکه زنان به لحاظ تاریخی همواره با دستمزد کمتری نسبت به مردان روبه‌رو بوده‌اند، خانواده بیشتر از کار زنان در خانه استفاده کرده است زیرا هزینه فرصت اختصاص یک ساعت کار خارج از خانه به کار در منزل برای زنان کمتر از مردان است و مردان به‌ازای آن یک ساعت می‌توانند درآمد بیشتری در خارج از خانه کسب کنند. در این حالت، تعادل مذکور یک واکنش عقلایی است که منجر به حداکثر شدن درآمد خانواده می‌شود. درعین حال فشار کار مضاعف در خانه عامل کاهش بهره‌وری زنان در چارچوب کاهش زمان و انرژی آنها در بازار کار می‌شود. بنابراین استخدام زنان نامطمئن‌تر یا پرخطرتر از استخدام مردان است زیرا کارفرما می‌بیند در مواقع نیاز، زنان کمتر از مردان در دسترس خواهند بود.

تحقیقات جدید نشان داده است که در فضاهای رقابتی زنان عملکرد ضعیف‌تری نسبت به مردان دارند. این امر با حقایق مطرح شده در بالا مطابقت دارد؛ یعنی زنان در

حالتی که درآمدشان کمتر از مردان است، بیشتر وقتشان را در خانه می‌گذرانند؛ لذا آنها بیشتر با حالت تعاونی و همکاری درون خانواده خو گرفته‌اند و قدرت عمل خویش را در فضای رقابتی بازار از دست داده‌اند. نظر به اینکه شرایط موفقیت در این دو فضا به کلی متفاوت است، قدرت رقابت زنان هم محدود می‌شود. چیل چیل نیسکی معتقد است نوع تصمیم‌گیری خانواده در چگونگی تقسیم کار در درون خانواده بین زن و مرد غیرمستقیم بر بنگاه‌ها اثر می‌گذارد و ناگزیر رفتار نابرابر با زنان چه در خانه و چه در محل کار حاصل می‌شود. زنان در یک شرایط عقلایی، ولی نامطلوب، گرفتار می‌شوند که اغلب تحت عنوان شکاف جنسیتی دستمزد از آن نام برده شده است.

نابرابری در داخل خانه منجر به نابرابری در محل کار می‌شود. امر واقع این است که سازمان‌ها واکنشی عقلایی دارند. دولت می‌تواند نابرابری در کار را در بازار و در بنگاه‌ها کنترل کند، ولی نمی‌تواند این کنترل را در داخل خانواده اعمال نماید. نظر به اینکه رفع نابرابری در کار در خارج از خانه بدون رفع نابرابری در کار در داخل خانه، ناممکن است، از بین بردن شکاف جنسیتی درآمد به استناد قانون و با کاربرد ابزارهای کنترلی کار در خارج از خانه، بسیار دشوار و در عمل ناممکن شده است. چیل چیل نیسکی مسئله عدالت اقتصادی زنان را به شکل یک بازی بین بنگاه‌ها در بازار کار و خانواده ترسیم می‌کند و معتقد است آنچه به عنوان شکاف جنسیتی درآمد در جامعه به عنوان اصلی‌ترین پدیده نقص عدالت اقتصادی در مورد زنان درمی‌آید، حاصل اثر متقابل رفتارهای بنگاه‌ها و خانواده است که به راحتی می‌توان آن را در قالب یک بازی ترسیم کرد. در این بازی هریک از بازیگران با توجه به پیش‌فرض تصمیم عقلایی طرف مقابل، عقلانی‌ترین تصمیم را اتخاذ می‌کنند و به یک تعادل می‌رسند.

چیل چیل نیسکی در مقاله خویش ادعا می‌کند حالت تعادلی که بکر از آن به درستی صحبت می‌کند تنها حالت تعادل بازی بالا نیست و تعادل دیگری نیز وجود دارد که در آن زنان و مردان دستمزد یکسانی دارند و سهم یکسانی از کار در هر دو سازمان را می‌پذیرند. شرط دستیابی به چنین نتیجه عادلانه‌ای دستیابی به مراتب بالایی تولید است. به بیان بهتر این نتیجه تنها زمانی قابل حصول است که اقتصاد ثروتمندتر و مولدتر باشد. اقتصادی که به مراحل بالای تولید رسیده باشد و از مرز یک حداقل تولید

گذشته باشد، می‌تواند به تعادل دیگری برسد که برخلاف تعادل متعارف قبلی، در نقطه تعادل، بهره‌وری پره‌تو آن در حد بالایی قرار دارد که منجر به رفاه بیشتر خانواده، خدمات خانگی بیشتر و درعین حال بهره‌وری بالاتر و سود بیشتر در بازار کار می‌شود. بدیهی است که بهره‌وری پره‌تو، وضعیتی کارآمد را نشان می‌دهد.

چیل چیل نیسکی نشان می‌دهد که چگونه یکی شدن دو سازمان مجزا، بازارهای کار و خانواده، می‌تواند به اختصاص نامتناسب مسئولیت‌های خانواده به زنان منجر شود و درعین حال، به کاهش حقوق و دستمزد زنان بیانجامد. این در حالی است که یک راه‌حل توافقی هم وجود دارد که در آن همه در شرایط بهتری قرار می‌گیرند. در این تعادل برابری در خانه و در بازار کار برقرار می‌شود. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا تا به حال چنین نتیجه‌ای حاصل نشده است؟ پاسخ روشن است. تحت شرایط کنونی اجتماعی و اقتصادی این نتیجه‌ها پرخطرتر است و در نتیجه کمتر به آن پرداخته می‌شود (چیل چیل نیسکی، ۲۰۰۵).

دلیل اصلی تأثیر نامبارک متقابل بازار کار و خانواده را از لحاظ زبان‌شناسی علم اقتصاد، برآورده شدن انتظارات نادرست دو طرف است که به لحاظ حقوقی، فقدان حقوق مالکیتی و قراردادی بین دو سازمان بروز می‌کند. عوامل بالا سبب می‌شود دست نامرئی آدم اسمیت بسته شود. این مشکل در مشاغل پردرآمد و به لحاظ اجتماعی بالا، به‌صورت سقف شیشه‌ای متبلور می‌شود. چیل چیل نیسکی برای اثبات ادعای خود به نتایج کارهای آماری و اقتصادسنجی جدید مراجعه می‌کند که نشان داده‌اند زنان مادر در ایالات متحد آمریکا نسبت به سایر زنان از حقوق کمتری بهره‌مند می‌شوند. این امر اثباتی بر ادعای وی در این مورد است که افزایش کار در داخل خانه عامل پرخطر شدن استخدام زنان و کاهش بهره‌وری آنان در بازار کار می‌شود. نظر به اینکه براساس اصل یادگیری به‌وسیله انجام دادن، با افزایش مدت خدمت، بهره‌وری فرد در آن افزایش می‌یابد (ارو، ۱۹۷۲)، بکر علت اصلی تبعیض در پرداخت دستمزد به زنان در مقایسه با مردان را نداشتن سابقه کاری ذکر کرده است. زنان در خانه کار می‌کنند و در آن خبره می‌شوند، مردان هم در محل کار خود خبره می‌شوند و این خبرگی بهره‌وری آنها را افزایش می‌دهد و سبب افزایش حقوق مردان نسبت به زنان در بازار کار می‌شود که شکاف دستمزد زنان با مردان را افزایش می‌دهد.

چیل چیل نیسکی معتقد است که تقسیم نیروی کار به زنان و مردان و نسبت این تقسیم، به شکل منحنی یادگیری به وسیله انجام دادن بستگی دارد. وی براساس اصول روان‌شناسی و اقتصادی معتقد است شکل این منحنی لاجستیک است؛ به بیان دیگر افزایش بهره‌وری تا یک نقطه ادامه دارد و بعد از رسیدن به یک نقطه حداکثر، سیر نزولی به خود می‌گیرد و با عبور از حد خاصی از تجربه کاری، بهره‌وری هم روند کاهشی پیدا می‌کند. چیل چیل نیسکی در مقاله خود اثبات می‌کند که با گذشت از یک میزان خاصی از تولید که قابل محاسبه است، نابرابری در خانه موجب کاهش رفاه خانواده، کاهش خدمات خانگی و مصرف خانواده از کالاهای خارج از خانه می‌شود؛ درعین حال نابرابری در این مقطع از تولید، محصول بنگاه را هم‌زمان با سود آن کاهش می‌دهد.

به بیان ساده، بازی خانواده و بازار کار به این شرح ترسیم می‌شود: هدف بازار، حداکثر کردن سود و هدف خانواده حداکثر کردن رفاه است. بازار از طریق تعیین دستمزد برای نیروی کار براساس باورهای اولیه خود در مورد بهره‌وری زنان و مردان به این هدف دست می‌یابد و خانواده از طریق تعیین شکل تخصیص کار در خانه و در محل کار بین زن و مرد می‌کوشد تا به هدف خود دست بیابد. در نتیجه، ماتریس بازی به شرح زیر است:

بازار			
$W_1 \neq W_2$	$W_1 = W_2$	w_1	دستمزد مردان (در بازار)
A_1 , A_2	C_1 , D_2	w_2	دستمزد زنان (در بازار)
		L_2	میزان کار زنان (در خانه)
D_1 , C_2	B_1 , B_2	L_1	میزان کار مردان (در خانه)

نتایج به شکل زیر است:

$$C_1 < A_1 < B_1$$

$$C_2 < A_2 < B_2$$

بدیهی است (A_1 و A_2) نتیجه تعادل اولیه نابرابری در خانه و در محل کار است و

$(B_1 \text{ و } B_2)$ تعادلی است که از آن تحت عنوان تعادل توافقی نام برده شد. تعادل دوم به لحاظ تعادل پره‌تو کارآمد است زیرا

$$A_1 < B_1 \text{ و } A_2 < B_2$$

و درعین حال پرخطرتر است زیرا

$$C_1 < A_1 \text{ و } C_2 < A_2$$

یعنی اگر بازار برابر بازی کند ولی در خانواده نابرابری حاکم باشد، بازار ضرر می‌کند. برعکس اگر در خانواده برابری باشد ولی در بازار نابرابری برقرار شود، خانواده متضرر می‌شود.

این بازی به بازی معروف معمای زندانی شباهت بسیاری دارد و تعادل نش در آن ازمنظر پره‌تو حالت مطلوبی نیست. علت اصلی اینکه حالت دوم که بسیار مطلوب‌تر است، درعین حال پرخطرتر است. تفاوت دو بازی در تقارنی است که در بازی معمای زندانی دیده می‌شد ولی در مورد وضعیت زنان چنین تقارنی وجود ندارد. بنا به تعریف تعادل نش، تعادل مجموعه‌ای از عملکردهای بازار و خانواده است که منجر به حصول راه حلی مفید برای اقتصاد می‌شود. راه حلی که در آن هر بازیگر بهترین واکنش را به عملکرد طرف مقابل نشان می‌دهد. در این وضعیت هیچ‌یک از دو طرف انگیزه‌ای برای جدا شدن از حالت تعادل ندارند. با این اوصاف، در سطوح بالای تولید، دو تعادل وجود دارد:

✓ **تعادل نابرابر - نابرابر** که در آن زنان دستمزد کمتری نسبت به مردان دارند. واکنش خانواده هم این است که کار در خانه بیشتر به زنان سپرده شود. از آنجاکه خانواده کار بیشتری به زنان اختصاص می‌دهد، بهره‌وری زنان در بازار کار کاهش می‌یابد و آنها نسبت به مردان درآمد کمتری دریافت می‌کنند.

✓ **تعادل برابر - برابر** که در آن درآمد زنان با مردان برابر است و بهره‌وری زنان معادل مردان است. واکنش خانواده هم این است که زن و مرد به یک میزان در کار خانه مشارکت می‌کنند. در همین تعادل زنان و مردان در خانواده سهم یکسانی از کار را می‌پذیرند و لذا بهره‌وری آنها باهم برابر است. در این حالت بازار کار، زنان دستمزد برابری با مردان خواهند داشت. تعادل نخست از نقطه‌نظر پره‌تو کارآمد نیست ولی تعادل دوم به کارآمدی می‌رسد.

تعادل دوم به دلیل پایین تر بودن اطمینان در دستیابی به آن، به صورت خودبه خود، قابل دستیابی نیست و اگر هریک از طرفین خود را ملزم به برابری نکنند، طرف دیگر ضرر هنگفتی را پذیرا می شود. بنابراین تعادل دوم نوعی تعادل توافقی است که با توافق طرفین بازی یعنی بازار و خانواده به اجرای عدالت منجر می شود. چنین تعادلی در سطوح بالای تولید که افزایش ساعت کار، بهره‌وری را در خانه و در بازار کاهش می دهد، به مراتب کارآمدتر است و شرط دستیابی به آن این است که دو طرف به یکدیگر اعتماد نمایند و بر این اساس، با مسئولیت مشترک، خطر بیشتری را بپذیرند.

۴-۱۴ توافق بازار خانوار و نقش سازمان های اجتماعی

نظر به اینکه در تعادل دوم تمام سازمان ها - بازار، بنگاه ها و خانواده - از تعادل حاصل منتفع می شوند، ممکن است پرسیده شود که نقش و مسئولیت سازمان های اجتماعی برای کاهش بی اعتمادی و پذیرش خطر اجرای این توافق چیست؟ چیل چیل نیسکی اعمال قوانینی را که میزان و نقش زنان در مورد میزان کار در خانه به عنوان شروط پیش از ازدواج معین کند و بدین طریق برابری را در داخل خانه الزامی نماید، نقطه آغاز خوبی برای دستیابی به این تعادل می شمرد و مایل است انحراف از چنین قانونی با پرداخت جریمه های نقدی همراه شود. وجود توافق قانونی، این امکان را به زنان می دهد که از توانایی های واقعی خود در بازار کار بهره مند شوند و کارفرمایان نیز نگران نباشند که دستمزدی که پرداخت می کنند، از بهره‌وری کارکنان بیشتر است.

از منظر بازار نیز اعمال قوانین دستمزد برابر و عدالت اقتصادی می تواند تضمینی بر اجرای شروط قانونی پیش از ازدواج باشد. این امر مستلزم تصویب و الزام به اجرای قانون های دستمزد برابر، منوط به در اختیار داشتن شروط قبل از ازدواج است. در این حالت خطر بنگاه ها و خانواده ها برای تخصیص بهینه کار بین زن و مرد به کمترین حد خواهد رسید، اعتماد بین نهادها افزایش می یابد و سود بنگاه ها و رفاه خانواده حداکثر می شود.

به نظر می رسد که راه حل قانونی را می توان در سطوح عام تری هم مورد استفاده قرار داد. به عنوان مثال اگر کار زنان در خانواده در چارچوب قانون قیمت گذاری شود و بر آن اساس زنان به منافعی که خانواده در طول عمر خود کسب می کند، به استناد همین

دستمزد دسترسی داشته باشند، حضور قانون در سطحی عام‌تر قرار می‌گیرد که فراگیری توافق بین نهاد خانواده و نهاد بازار کار در خارج از خانه را ساده‌تر می‌کند. در حالت اخیر زنان و مردان تلاش خواهند کرد که براساس بهره‌وری خود عمل کنند و انگیزه آنها هم بالا رفتن میزان سود و بازدهی حاصل از کار در خانه و در خارج از خانه بیشتر می‌شود. این روش برخورد سبب برقراری عدالت براساس ضوابط بازدهی می‌شود و اعمال قدرت قانون را فقط به خانواده‌هایی ختم نمی‌شود که بعد از وضع قوانین اعلام شده توافق خود را در مورد اجرای آن قانونی کرده باشند. در حال حاضر در برخی از کشورهای پیشرفته جهان، مانند کانادا، محاسباتی در مورد ارزش کار زنان در داخل خانواده انجام می‌شود. در کانادا برآورد شده است که هزینه انجام کارهای خانه مربوط به هر بزرگسال در سال رقمی در حد ۸ تا ۱۰ هزار دلار کانادا است. در آمارگیری‌های سراسری در این کشور، میزان ساعات کار افراد در خانه هم به‌عنوان یکی از اطلاعات آماری ثبت می‌شود. به این ترتیب به‌سادگی می‌توان برآوردی از میزان کار در خانه توسط هریک از افراد به‌دست آورد و در هر صورت هم ارزش این کار را برآورد نمود. در مورد این نگرش به کار زنان در خانه در شکل سنتی خود باقی مانده است. فرهنگ حاکم سبب می‌شود که کار کردن در خانه به زن خانواده محدود شود، و در موارد محدود به تعدادی از فرزندان دختر خانواده اشاعه بیابد. در نتیجه این باور که زنان در کار بهره‌وری کمتری دارند در تمام سازمان‌های اداری کشور، و به‌ویژه در سازمان‌های دولتی، وجود دارد. از طرف دیگر، نهادهای قانونی برای ارزش‌گذاری بر کار در خانه ایجاد نشده است و بنابراین مراجع قانونی هم ارزشی برای حضور زنان در منزل قائل نمی‌شوند، ولی از منظر دینی، زنان حق دارند برای هریک از کارهایی که در خانه انجام می‌دهند، از همسران خود منابع مالی مطالبه کنند. نکته قابل توجه این است که مردان چنین حقی را ندارند. بنابراین استفاده از دستورهای دینی برای اصلاح وضع کفایت نمی‌کند. در این چارچوب، تصویب قوانینی که بتواند مکانیزم‌های عملکرد اصول بازی‌ها را فعال کند، می‌تواند بسیار مفید باشد و نخستین گام در این راه تعیین دستمزد و ارزش برای کار در خانه است که به صورتی دوطرفه، هم برای مردان و هم برای زنان، قابل پرداخت باشد.

منابع و مأخذ

- Akerlof, G. (1985). "Discrimination, Status-based Wage Among Traditional-Oriented, Stochastically Trading Coconut Producers", *Journal of Political Economy*, Vol. 93, April, P. 256-276.
- Apps, Patricia F. and Ray Rees (1997). "Collective Labour Supply and Household Production", *Journal of Political Economy*, Vol. 105, No. 1, P. 178-190.
- Arrow, K. (1971). "The theory of Discrimination", In: Discrimination in Labour Markets, Industrial Relation Section, *Princeton University Working Paper*, No. 30A, October 1971.
- _____ (1972). "Models of Job Discrimination", In: A. H. Pascal (ed.). *Racial Discrimination in Economic life*, Lexington Books, P. 83-102.
- _____ (1971). "The Theory of Discrimination", In: Orley Ashen Felter and Albert Rees, (eds.). *Discrimination in Labour Markets*, Princeton University Press, Princeton. NJ, P. 3-33.
- _____ (1998). "What has Economics to Say About Racial Discrimination?", *Journal of Economic Perspective*, Vol. 12, No. 2, Spring. P. 91-100.
- Barth, Erling and Horald Dale-Olsun (1999). "Monopsonistic Discrimination and the Gender Wage Gap", Working Paper 7197, June. National Bureau of Economic Research, Cambridge MA.
- Becker, Gary S. (1959). "The Economics of Discrimination", Second Edition The University of Chicago Press, Chicago, IL.
- _____ (1985). "Human Capital, Effort and Sexual Division of Labour", *Journal of Labour Economics*, Vol. 3, No. 1, Part 2, Jan. P. S33 - S58.
- Beller, Andrea and Aummwe H. (1982). "Occupational Segregation by Sex: Determination and Change", *The Journal of Human Resource*, Vol. 17, No. 3, Summer 1982, P. 371-392.
- Bergmann, Barbara (1971). "The Effects on White Income of Discrimination in Employment", *Journal of Political Economy*, Vol. 79, No. 2. P. 294-313.
- _____ (April- July 1974). "Occupational Segregation, Wage and Profits When Employer Discriminates by Race and Sex", *Eastern Economic Journal*, Vol. 1, P. 103-110.
- _____ "The Economic Emergence of Woman", Basic Books, New York.
- Cain, Glen G. (Summer 1984), "The Economics of Discrimination", Focus, University of Wisconsin – Madison, *Institute of Research on Poverty Journal*, Vol. 7, No. 2, P. 1-11.

- Captu, Richard, K. (June 2002). "Discrimination and Human Capital: a Challenge to Economic Theory & Social Justice", *Journal of Sociology and Social Welfare*.
- Chichilniski, G. (July 4, 2005). "The Gender Gap", In: Gender and Economics, F. Bettia (eds.) University of Siena, International School of Economics Research, Siena, Italy.
- Eckel, Catherine. C. and Philip J. Crossman (1996). "The Relative Price of Fairness: Gender Difference in a Punishment Game", *Journal of Economics Behavior & Organization*, Vol. 30, P. 143-158.
- Ginther, Donna, K. (2004). "Why Women Earn Less, Economic Explanation for the Gender Salary Gap in Science", *Awis Magazine*, Vol. 33, No.1, P. 6-10.
- Hunter, Janet (2005). "Gender Economics and Industrialization Approaches to the Economic History of Japanese Women, 1868-1945", In: Hiroka Torida and Gordon Daniels (eds.). Japanese Women: Emerging from Subservience, 1868-1945, Global Oriental.
- Ingram, Barbara L. and Stephan E. Beger (1977). "Sex-role Orientation Defensiveness and Competitiveness in Women", *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 21, No. 3, P. 501-518.
- Juhn, C., Murphy, K. and Pierce B (1993). "Wage Inequality and the Rise in the Return to Skill", *Journal of Political Economy*, Vol. 101, No. 3, P. 410-442.
- Kahneman, Daniel, Jack L. (1986). Knetsch and Richard H. Thaler, "Fairness and the Assumption of Economics", *Journal of Business*, Vol. 59, P. S285-S300.
- Mack, David, Paula, N. Auburn and George P. Knight (1971). "Sex role Identification and Behavior in a Reiterated Prisoner's Dilemma Game", *Psychonomic Science*, Vol. 24, P. 280-282.
- Mason, Charles F., Owen R. Philips and Douglas B. Redington (1991). "The Role of Gender in a Noncooperative Game", *Journal of Economic Behavior and Organization*, Vol. 15, P. 215-235.
- Phelps, Edmund S., (1972). "The Statistical Theory of Racism and Sexism", *The American Economic Review*, Vol. 62, P. 659-61.
- Rabin, Mathew (1993). "Incorporating Fairness in to Game Theory and Economics", *American Economic Review*, Vol. 83, No. 5, P. 1281-1302.
- Robinson, Joan (1993). "The Economics of Imperfect Competition", London, Macmillan.
- Sattinger, Michael (SEP 1996). "Search and Discrimination", Labour

Economics, Vol. 3, No.2, P. 143-167.

Spence, M. (1974). "Competition and Optimal Responses to Signals: Analysis of Efficiency and Distribution", *Journal of Economic Theory*, Vol. 7, P. 296-332.

Sliglitiz, Joseph (1973). "Approaches to the Economics of Discrimination", *American Economic Review*, Paper and Proceedings, Vol. 63, P. 287-295.

Stiglitz, J. E. (1974). "Theories of Discrimination and Economic Policy" in G. M. Von Furstenberg et al. (eds.), *Patterns of Racial Discrimination*, Lenington, Second (ed.), P. 5-26.

Welch, Finis (1975). Human Capital Theory: Education, Discrimination and Life Cycles", *The American Economic Review*, Vol. 65, No. 2, Papers and Proceedings of the Eighty Swanth Annual Meeting of The American Economic Association, May, P. 63-73.

_____ (1975). "Human Capital Theory: Education, Discrimination and Life Cycles", *The American Economic Review*, Vol 65, No. 2, Papers and Proceedings, May. P. 63-73.

فصل پانزدهم

گستره عدالت اقتصادی
در اندیشه‌های دینی
قرون میانه

دکتر حسین عیوضلو و سیدعقیل حسینی

مقدمه

با تکامل مفاهیم اقتصادی در طی قرون مختلف می‌توان نشان داد اندیشه‌های دینی نیز در پاسخ‌گویی به نیازهای فکری جامعه در چارچوب موازین دینی بسط یافته و در تطبیق با تحولات زمان مسیر تکاملی پیموده‌اند. البته واضح است این مسیر تکاملی همواره در جهت پیشرفت نبوده است. در برخی زمان‌ها به علت شرایط محیطی و سیطره افکار و اندیشه‌های ناهمگون این مسیر تکاملی دچار اختلال گردیده است، اما همواره تاریخ تحول اندیشه‌های دینی شاهد ظهور متفکرانی با افکار پاک و مطهر سیراب شده از حقانیت معارف دینی بوده که توانسته‌اند با کنار زدن زنگارها به تبیین صحیح معارف دینی در تطبیق با نیازهای زمان خویش همت گمارند.

۱-۱۵ تحول تاریخی مفهوم عدالت در قرون میانه

علمای الهیات در قرون میانه اغلب به نام اسکولاستیک‌ها یا آموزگاران مدرسی شناخته می‌شدند که وجه تسمیه ایشان، تدریس در مدارس مذهبی تحت سیطره کلیسا بود. به دلیل سیطره مرجعیت معنوی کلیسا و حمایت از محققان و دانش‌پژوهان توسط کلیسا، همه متفکران قرون میانه یا راهب بودند یا از اخوان که همگی به زبان لاتین یگانه‌ای سخن می‌گفتند و به نظام یگانه‌ای از باورهای بنیادین متافیزیکی و وحیانی اعتقاد داشتند (شومپتر، ۱۳۷۵: ۱۰۲). اندیشه‌های اسکولاستیک‌ها در همه زمینه‌ها و در نتیجه در باب عدالت از سه منبع تعقلی تغذیه می‌نمود: ۱. میراث یونان باستان و به ویژه ارسطو، ۲. میراث روم باستان و حقوق رومی (قانون ژوستینین) و حقوق دانان

قرون میانه از قبل رومنیست‌ها و کانونیست‌ها. ۳. تعالیم و حیانی تورات و انجیل و دیگر کتب مقدس. اندیشه‌های یونان و به‌ویژه روم باستان بر جنبه‌های اجتماعی عدالت تأکید داشت، حال آنکه اندیشه‌های دینی اغلب ناظر به جنبه‌های فردی فضیلت عدالت بود. قرن‌ها طول کشید تا علمای قرون میانه به سنتزی از این مفاهیم مختلف عدالت دست یابند تا از رهگذر آن بتوانند به مسائل خاص‌تری از جمله قیمت عادلانه بپردازند. در این مقاله به نحوه شکل‌گیری این سنتز عدالت پرداخته می‌شود.

مفهوم عدالت یکی از اصول فراگیر در قرون میانه بود. کلمه ژوستیسیا، که در اصل نام یکی از الهه‌های مقدس یونانی و زنی درشت‌قامت و خشن با چشمان بسته بود، مظهر عدالت محسوب می‌شد و ریشه کلمه عدالت را تشکیل می‌دهد. این الهه متضمن یک مفهوم به‌کلی فراگیر بود و می‌توانست برای تمام مراتب وجود به‌کار گرفته شود. در بالاترین مرتبه وجودی، عدالت نشان‌دهنده عدل الهی بود، عدلی که الگویی اعلا برای تمام عدالت‌های زمینی بود. در مرتبه پایین‌تر، عدالت مبنایی برای نظریه سیاسی فراهم می‌نمود، زیرا که بدون عدالت ملتی نمی‌توانست شکل بگیرد. سرانجام، قانونگذار و قضات عدالت را در محکمه قانون به‌کار می‌گرفتند. این گسترده‌گی مفهوم عدالت منجر به مجموعه‌ای از عقاید گسسته و در مواردی متعارض در باب عدالت شد. نظریه عدالت در قرون میانه تحولی طولانی را پشت سر گذاشت تا سرانجام به یک وضعیت ثبات عقلی دست یافت که بتواند به‌نحوی منطقی با مسائل کاربردی از قبیل خرید و فروش عادلانه مرتبط گردد (بلدوین، ۱۹۵۹: ۵۹). خط سیر این تحولات در زیر دنبال شده است.

۱-۱-۱۵ میراث کلاسیک

میراث روم باستان که بیش از همه خود را در آثار سیسرو و قوانین ژوستینین نشان می‌داد، مفهومی اجتماع‌محور از عدالت عرضه می‌داشت. چنان‌که سیسرو در تعریف عدالت می‌گوید: «عدالت ملکه‌ای ذهنی است که افراد را به‌سمت صیانت از منافع جمعی سوق می‌دهد». میراث فکری یونان باستان و به‌ویژه ارسطو فقط از هنگام دسترسی به ارسطو از طریق واسطه‌های مسلمان و نیز ترجمه مستقیم آثار ارسطو به لاتین در قرن

دوازدهم در اختیار علمای مسیحی قرار گرفت و بنابراین قبل از آن، تفکر علمای مسیحی را متأثر ساخت.

۲-۱-۱۵ میراث آباء کلیسا

در مقابل، میراث کلیسا و در رأس آنها قدیس آگوستین، تفسیر دیگری از مفهوم عدالت عرضه می‌داشت. ژروم در ترجمه لاتین کتاب مقدس در قرن چهارم میلادی، برای کلمه یونانی سیکایون به معنی دو قسمت مساوی، معادل کلمه ژوستیسیا را برگزید؛ درحالی که سیکایون به معنای خاص، حاکی از عدالتی است که به هرکس وظیفه‌اش در قبال جامعه را نشان می‌داد، در سیاق انجیلی اغلب در معنایی متفاوت و به معنی وضعیت تقدس، شرایط مورد پذیرش درگاه الهی، خلوص زندگی، و قداست به کار رفت. در هیچ کدام از معانی بالا عدالت اجتماعی دیگر مدنظر نیست. در متون مقدس، ژوستیسیا با وجوه بسیار کلی درستکاری فردی پیوند خورده است. از دیدگاه قدیس آگوستین نیز عدالت به عنوان هدف قرار دادن اطاعت و تسلیم در برابر خداوند و نیازمندی به اوست.

۳-۱-۱۵ همزیستی مفاهیم عدالت در قرن دوازدهم

در قرن دوازدهم، متفکران اسکولاستیک از قبیل پیتر لمبارد (۱۱۶۰)، آنسلم قدیس (۱۱۰۹)، آبلارد (۱۱۴۲) و ... از این عناصر متفاوت عدالت باستان و کلاسیک (روم و آباء کلیسا) متأثر بودند. آنسلم قدیس بر وجوه الهیاتی و پرهیزکارانه عدالت تأکید می‌نمود: «پس می‌گوییم که عدالت اراده تقدس است که به خاطر خودش مورد توجه قرار می‌گیرد». پیتر لمبارد نیز بر همین وجوه الهیاتی عدالت تأکید داشت و تعریف قدیس آگوستین از عدالت را پذیرفت، اما مفهوم اجتماعی تر عدالت نیز به همین میزان مطرح بود و سیطره داشت. باید قرن دوازدهم را قرن سیسرو نامید، همان گونه که قرن سیزدهم را باید قرن ارسطو نامید. آبلارد از پیروان مفهوم سیسروی از عدالت بود. طبق این سنت کلاسیک، عدالت به عنوان یک فضیلت اجتماعی تعریف می‌شد. سیسرو می‌گفت که عدالت فضیلت صیانت کننده از جامعه بشری و زندگی جمعی است. در قرن

دوازدهم، عناصر اجتماعی و الهیاتی عدالت به صورت موازی در کنار یکدیگر به حیات خویش ادامه می‌دادند، بدون آنکه کوششی جهت نظام‌مند کردن آنها و صورت‌بندی سنتزی از این مفاهیم صورت گیرد. به عنوان مثال، وینسنت بیو وایسی هفت تعریف از عدالت را در کتاب خویش نقل می‌کند - از جمله تعاریف سیسرو، ژوستینین، هیو از سنت ویکتور، ویلیام کانچسی - بدون آنکه تمایزی بین آنها قائل شود. شاید به دلیل همین فقدان عمومی سازمان‌دهی مفهوم عدالت در قرن دوازدهم بود که اندیشمندان کمی در این قرن به فکر دنبال نمودن روابط بین اصول عدالت و مسائل خاص مربوط به حیات روزمره، از جمله فعالیت‌های اقتصادی افتادند. فقط ویلیام کانچسی در این قرن بود که در کتاب خویش به نام *آموزه‌های فلاسفه در مورد پرسش‌های اخلاقی* که به شدت از مفهوم اجتماع‌محور عدالت کلاسیک متأثر بود، رابطه بین اصل اعطای کل ذی‌حق حقه و فعالیت خریدوفروش را خاطرنشان ساخت، و این نخستین گام در جهت نزدیک ساختن فضیلت اخلاقی عدالت و قیمت عادلانه بود.

۴-۱-۱۵ شکل‌گیری سنتز عدالت در قرن سیزدهم

در قرن سیزدهم سنتزی از مفاهیم عدالت شکل گرفت که یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای این قرن بود. از اواخر قرن دوازدهم تا اوایل قرن سیزدهم، علمای الهیات شروع به گردآوری اصول اساسی موجود در بطن عدالت نمودند تا آنها را در الگویی منطقی سامان دهند، و ساختاری عقلایی از عدالت را بنا نهند که دربرگیرنده نظریاتی عملی از قبیل قیمت عادلانه باشد. دو عامل اساسی که منجر به این بسط مفهومی عدالت در قرن سیزدهم شد عبارت بودند از:

۱. تلاش‌های گسترده روزافزونی که برای حل مسائل عقلایی انجام می‌پذیرفت، و
۲. ورود مفاهیم و آثار ارسطویی جدید به چارچوبه ارجاعات قرون (کشف مجدد ارسطو).

در زیر این دو عامل به تفصیل توضیح داده می‌شود.

نسل جدید علمای جدید الهیات که در دانشگاه‌های پاریس و ... درس خوانده بودند، با روش دویی چم‌گویی خویش توانستند مسائل عملی مربوط به اخلاق را در پرتو

اصول ابتدایی فلسفه نظری حل کنند. این علما ابتدا با درک ابهام موجود در مفهوم عدالت، سعی نمودند سلسله مراتبی از وجوه هم‌گرای عدالت را شکل دهند. تلاش جهت نظام‌مند ساختن عناصر عدالت توسط این علمای الهیات صورت گرفت. اصطلاح عدالت از نظر استفان لانکتون (۱۲۰۰م) مراتب معنایی سه‌گانه‌ای به شرح زیر داشت:

✓ در کلی‌ترین سطح، عدالت معادل فضیلت یا تقدس است.

✓ در سطح میانی، عدالت به معنای اعطای کل ذی‌حق حقه است.

✓ به معنای خاص کلمه، عدالت قضایی مدنظر است.

ویلیام آکسری در یک دسته‌بندی دیگر فقط دو نوع نخست را برشمرده است، ولی در تبیین نوع دوم، در توضیح حق، به حق الله و حق الناس اشاره کرده و این نوع عدالت را عدالت ویژه نامیده است. عدالت نوع نخست را نیز عدالت عام می‌نامد که شامل فضیلت مذهب، تقوا و پاکی، بزرگ‌منشی، عزت و صداقت می‌گردد. این تفکیک عدالت به عام و ویژه، بستری فراگیر برای تمایز بین سطوح و مراتب عدالت فراهم آورد. چنین تفکیکی متأثر از آنسلم قدیس - عدالت عام معادل عدالت تقدس - و ویلیام کانچسی - عدالت ویژه معادل فضیلت اجتماعی - و دیگرانی از قبیل آبلارد و سیسرو بود و هنوز از مفاهیم ارسطو متأثر نشده بود. به هر تقدیر، چنین تفکیکی بین عناصر عدالت، علمای الهیات این دوره را در به‌کارگیری اصول عدالت در مسائل تخصصی‌تر حیات بشری توانا تر ساخت. بدین ترتیب، رادلفوس آردنس توانست دکتترین قیمت عادلانه را با چارچوب‌های کلی عدالت پیوند بزند.

دومین عامل مهم در سنتزهای عدالت و روابطشان با قیمت عادلانه، ورود مفهوم ارسطویی عدالت بود. مفهوم ارسطویی ازسوی مدرسانی از قبیل آلبرت کبیر و سن توماس به عنوان ابزاری جهت شفاف‌سازی تعریفی سنتزهای عدالت به کار گرفته شد. کتاب ۷ از/اخلاق نیکوماخوسی، هنگامی که ازسوی رابرت گراست (۱۲۴۲) و همچنین ویلیام موئربک (۱۲۶۰) به لاتین ترجمه شد، توانست اثری چشمگیر بر تفکر قرون میانه در زمینه عدالت اقتصادی به‌جای بگذارد. سن توماس شرح خویش بر/اخلاق نیکوماخوسی را بلافاصله پس از ترجمه آن منتشر ساخت (۱۲۶۶) و سپس در جامع الهیات خویش در قسمت دوم از بخش دوم مفهوم ارسطویی عدالت را ارائه نمود

(۱۲۷۱). بنابراین کتاب جامع/الهیات عرضه‌کننده مفاهیم بسط‌یافته در شرح‌های وی و بهترین بیان از سنتزهای توماسی - ارسطویی از عدالت است.

۱-۴-۱۵ سنتزهای عدالت

حقوق‌دانان قرون میانه، اعم از کانونیست‌ها و رومانیست‌ها، به‌طور طبیعی عملگراترین متفکران قرون میانه بودند. رویکرد آنها مبتنی بر وظیفه تفسیر قانون در راستای تدارک یک نظام حقوقی کاربردی بود. کانونیست‌ها و رومانیست‌ها سعی داشتند مجموعه‌ای از فنون و ابزارهایی را که منجر به ایجاد یک نظام قیمتی عادلانه و درعین حال عملی می‌شد، گسترش دهند. در مقابل، علمای الهیات تلاش خود را معطوف به نظم‌های متافیزیکی نظری می‌نمودند. وظیفه ایشان کشف علیت مبنایی و مرتبط ساختن تمام عوامل مشاهده شده به شمای واحد و جامع از تفکر بود. علمای الهیات متفکرانی بودند که کاربردهای وسیع‌تری از قیمت عادلانه را ملاحظه نمودند و کوشیدند تا رساله‌های مجزا را در یک فلسفه جهان‌شمول عدالت با یکدیگر بیامیزند و سنتزی از آنها ارائه دهند.

چارچوب‌های کلی مختلفی در اختیار علمای الهیات قرار داشت تا مسائل منفرد مربوط به خرید و فروش را با اصول بنیادین اخلاقی و الهیاتی و به‌ویژه عدالت مرتبط سازند تا سرانجام رساله الهیاتی - اخلاقی قیمت عادلانه را شکل دهند:

۱. یک چارچوب کلی برای سامان دادن چنین کاری، مفهوم هفت گناه کبیره است، که برای مردم قرون میانه آشنا بود. یکی از این گناهان، ردیلت حرص و مال‌اندوزی بود. علمای الهیات در قرون میانه اغلب مسئله قیمت عادلانه را در ارتباط با گناه حرص و طمع مورد بررسی قرار می‌دادند. سن توماس در جامع/الهیات، ذیل عنوان گناهان مرتکب شده در خرید و فروش، قیمت عادلانه را مورد بحث قرار داد. به همین ترتیب علمای اخلاق در قرون میانه اغلب عدول از قیمت عادلانه را نافرمانی از قانون الهی می‌دانستند.

۲. آشکارترین بستر برای تفسیر قیمت عادلانه بیانی ویژه از فضیلت عام عدالت بود. به پیروی از این تبیین، علمای الهیات رساله قیمت عادلانه را در ارتباط با مفهوم کلی عدالت مورد بررسی قرار دادند.

۱۵-۲ مفهوم عدالت از دیدگاه سن توماس

از دیدگاه سن توماس، عامل امتیاز عدالت بر سایر فضیلت‌ها این است که عدالت بر همه روابط بین انسان‌ها حاکم است و ساده‌ترین صورت این روابط مساوات است. مساوی کردن دو چیز به زبان عامه یعنی متناسب کردن آنها. سن توماس در تعریف عدالت می‌گوید که عدالت تصمیم و آمادگی دائم اراده است برای دادن حق هرکس به خودش. از نظر او دو نوع عدالت وجود دارد: عدالت قانونی و عدالت ویژه (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۵۶۳-۵۶۱).

عدالت قانونی، عدالتی است که قانون آن را تعریف می‌کند، بدین‌عنوان که برای هرکس رفتاری مناسب به‌دلیل مصلحت عام جامعه مقرر می‌دارد. بنابراین غایت عدالت قانونی، خیر و مصلحت جامعه است. این عدالت یونانی است که به‌کلی متوجه عدالت جامعه است: بدین‌معنا، ناعادلانه بودن به چیزی که خلاف خیر همگانی باشد، ربط می‌یابد. مولینا، اسکولاستیک سده شانزدهم، با تکیه بر همین دیدگاه، انحصار را ناعادلانه یعنی به زیان خیر و رفاه همگانی می‌داند (شومپتر، ۱۳۷۵: ۱۲۸). تباهی عدالت قانونی هنگامی رخ می‌دهد که مساوات در سطح جامعه بر هم خورد، یعنی هنگامی که به مصلحت عام توجه نشود. بی توجهی نسبت به مصلحت عام، شخص فاسد را بدان سو می‌برد که در پی سریع‌ترین نفع شخصی خویش برآید، بدون آنکه نگران اثرات عمل خود بر مصلحت کلی اجتماع باشد. چنین شخص فاسدی ممکن است در اثر رویگردانی از این فضیلت و به‌دلیل عمومیت فضیلت عدالت در این معنا، مرتکب هر خطایی شود و هر قانونی را نقض کند (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۵۶۶-۵۶۳).

از طرف دیگر، سن توماس با تکیه بر انجیل (انجیل متی، باب ۵، آیه ۶) عدالت دیگری را نیز عرضه داشت. در اینجا عدالت خصلتی درونی و مسیحی بود. انسان عادل بودن مقدم بر شهروند عادل بودن است. این همان عدالت ویژه است که سن توماس با تکیه بر آموزه‌های مسیحیت از آن نام می‌برد.

عدالت قانونی، به معنای فضیلت عادلانه رفتار کردن نسبت به جمع است، حال آنکه عدالت فردی فضیلتی است که هر انسان به‌وسیله آن، با دیگران در هر مورد عادلانه رفتار می‌کند. ارتکاب اعمال ارادی ناعادلانه، از قبیل دزدی، باید اصلاح و جبران گردد، به‌عنوان مثال در مورد دزدی، عدالت فردی اقتضا می‌کند که مال به‌دست آمده از راه

حرام به صاحب مشروع آن بازگردانیده شود. این نوع عدالت در پی حد اعتدال و میانه است و این حد اعتدال همان حق شخص در ارتباط با عملی است که موجد آن است (همان: ۵۶۵).

بی‌عدالتی به معنای خاص، بر هم زدن ذات مساوات در روابط بین اشخاص است. بی‌عدالتی بدین معنا، به معنی ظلم در حق شخص دیگر است. بدین ترتیب کسی که بخواهد از یک خریدار بیش از ارزش کالای فروخته شده پول دریافت کند، یا از فروشنده کالایی با بهایی بیش از پولی که به او می‌دهد بخرد، یا بیش از کاری که می‌کند مزد بگیرد یا بیش از مزدی که می‌دهد کار بخواهد، مساوات بنیادی عمل حق را که عدالت، در معنای ویژه، ایجاد می‌کند بر هم زده است (همان: ۵۶۶).

۳-۱۵ عدالت در مبادله از دیدگاه سن توماس

در قرون میانه، بستر ایدئولوژیکی که در آن مبادله اقتصادی بررسی می‌شده است، مفهوم عدالت بوده است. علمای اسکولاستیک مفهوم عدالت مبادله‌ای را تا حد زیادی مدیون اندیشه‌های ارسطو بوده‌اند. ارسطو پس از آنکه دو نوع عدالت توزیعی و جبرانی را معرفی می‌کند، نوع سوم از عدالت را برمی‌شمرد: عدالت دوجانبه، که دربرگیرنده عناصر از هر دو نوع عدالت پیشین است. ویلیام موئربک در ترجمه لاتین این عدالت، عبارت برازندگی مجازات به جرم را به کار برد. به دلیل ابهام متن ارسطو و ایجاز همیشگی آن، هم سن توماس و هم آلبرت کبیر در شرح ارسطو بیان می‌کنند که عدالت از دیدگاه ارسطو فقط دو نوع بوده است: عدالت توزیعی (که در سطح اجتماع مطرح می‌شود) و عدالت معاوضه‌ای (که در سطح بین افراد مطرح می‌شود). از آنجاکه طرفین در عدالت معاوضه‌ای در موقعیت برابری مورد ملاحظه قرار می‌گیرند، تناسب یا حد میانه ریاضی که مبین این نوع عدالت است، برابری اشیای مورد مبادله طبق تناسب حسابی است. در چنین مبادلات معاوضه‌ای، سود یک طرف مستلزم زیان طرف دیگر است و همین مسئله به عنوان یکی از استدلال‌های قرون میانه‌ای بر علیه سود مورد تمسک واقع می‌شد. قاعده حد میانه حسابی در عدالت معاوضه‌ای به دنبال یافتن حد وسط مقداری بین سود و زیان است (بلدوین، ۱۹۵۹: ۶۱).

خرید و فروش همواره با یکی از کارکردهای عدالت معاوضه‌ای همراه بوده است. طرفین چنین مبادله‌ای باید موقعیت همانند داشته باشند. آلبرت کبیر به روشنی گفته است که در عدالت معاوضه‌ای برخلاف عدالت توزیعی، اهمیتی ندارد که یکی از طرفین سخت‌کوش باشد و طرف دیگر کاهل، یا یکی از طرفین امپراتور باشد و طرف دیگر کشاورز. علاوه بر این، عمل خرید از جمله مبادلات اختیاری در عدالت معاوضه‌ای است. هر دو طرف از روی اختیار و اراده وارد معامله می‌شوند، یکی برای فروش و دیگری برای خرید براساس قیمت‌های مورد توافق. در چنین وضعیتی، کالاهای دارای ارزش متفاوت باید با مقادیر متفاوتی با یکدیگر مبادله شوند و از اینجاست که ارسطو برای مبادلات اقتصادی نوع سوم عدالت را مطرح می‌سازد که همان معامله به مثل است. یک خانه در مقابل یک چاقو مبادله نمی‌شود ولی به تناسب ارزش آنها تعداد چاقوی مورد مبادله در قبال یک خانه مشخص می‌شود. سن توماس و آلبرت کبیر نیز حد میانه ریاضی در مبادلات اقتصادی را همان معامله به مثل دانسته‌اند، که در آن تناسب بین ارزش کالاهای مورد مبادله رعایت می‌شود و این تناسب برای تمام مبادلات عادلانه ضروری است (همان: ۶۳-۶۲). از دیدگاه سن توماس، مبادله بخشی از عدالت معاوضه‌ای اختیاری بود. این مورد، به عنوان استثنایی در عدالت معاوضه‌ای شناخته می‌شد، زیرا که نسبت ریاضی تعیین کننده رابطه بین کالاها برابری حسابی نبود، ولی معامله به مثل متناسب بود. عدالت مبادله‌ای از این حیث که افراد به صورت برابر در نظر گرفته می‌شوند با عدالت معاوضه‌ای مشابه شمرده می‌شد و از این نظر که نسبت بین کالاها یک تناسب هندسی است، با عدالت توزیعی مشابه بود که در نتیجه عدالت متقابل، یا همان معامله به مثل متناسب، با هر دو نوع عدالت متفاوت است و در عین حال ترکیبی از هر دو است.

پس عدالت متقابل مستلزم تناسب بین ارزش‌های مبادله شده است. از سوی دیگر از آنجاکه مقصود از مبادله خدمت دوطرفه است، نباید باری اضافی بر دوش یکی از طرفین قرار گیرد. پس قراردادی که بین خریدار و فروشنده منعقد می‌گردد باید براساس برابری باشد. به عبارت دیگر، باید بین اشیای تسلیم شده از طرف فروشنده و بهای پرداخت شده توسط خریدار تساوی وجود داشته باشد. قیمت میزان اهمیت چیزهای سودمند برای زندگی است. هر مقدار از اشیای مورد مبادله با قیمتی معین سنجیده می‌شود و پول نماینده این قیمت است. اگر قیمت از ارزش کالا تجاوز کند، یا

برعکس، ارزش کالا از قیمت بالاتر رود، تساوی که لازمه عدالت است از بین می‌رود. بنابراین فروختن یک کالا گران‌تر از ارزش آن یا خرید کالا کمتر از ارزش آن، به‌طور طبیعی ناعادلانه و حرام است (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۵۸۵)، و در اساس در صورت فقدان چنین معادله‌ای، معامله‌ای رخ نخواهد داد. به گفته سن توماس: «برای دستیابی به این غایت که مبادله عادلانه باشد، ... اگر مخارج و کار مصرف شده برای تولید کالا بزرگ‌تر از مقدار کالای دریافتی باشد، دیگر مبادله‌ای رخ نخواهد داد و هیچ‌کس کالاهای خویش را با دیگری تسهیم نخواهد نمود» (دمپسی، ۱۹۳۵: ۴۸۱، سخنرانی ۷).

۱-۳-۱۵ طبیعی بودن مبادله عادلانه

از دیدگاه سن توماس و آلبرت کبیر، معامله به‌مثل برای قوام اجتماع ضرورتی تام دارد. بدون چنین معامله‌ای صاحبان صنایع و حرفه‌ها در قبال کار خویش پاداش و جبران کافی و مقتضی را دریافت نمی‌کنند و در نتیجه امکان بقا از آنها سلب خواهد شد. بقای شهر نیز به‌نوبه خود وابسته به وجود این مشاغل است. پس ضرر ناشی از فقدان معامله به مثل دامن‌گیر کل جامعه خواهد شد. حتی می‌توان گفت که مبادله عادلانه اساسی از هر نظر طبیعی در معنای ارسطویی جایگاه دارد. طبق استدلال ارسطویی، از آنجاکه انسان بنا به طبیعت، اجتماعی است، و خرید و فروش عادلانه برای قوام اجتماع ضرورت دارد پس مبادله عادلانه انعکاسی از قانون طبیعی است.

۴-۱۵ نظریه قیمت عادلانه

جهت تعیین قیمت عادلانه در حقوق رومی به احتمالی دو جنبه مختلف مورد توجه بود. نخست آنکه به وسیله چه مکانیسم حقوقی قیمت عادلانه کشف می‌شود و دوم به وسیله چه معیاری ارزیابی می‌شود؟ تعیین ارزش منصفانه کالاها در حقوق رومی شاید از طریق قاضی یا حکم انجام می‌گرفت. مکانیسم تعیین قیمت عادلانه توسط قاضی به وسیله مفسران چندان تشریح نشده است. در حقوق روم باستان حکم فردی مورد اعتماد و صادق بود. در دوره کارولینی وی یک والی و کدخدامنش بود، اما در اواخر قرون میانه فردی سرشناس و غیرذی‌نفع بود که صلاحیت و شایستگی قضاوت در مورد یک موضوع خاص را داشت.

۱-۴-۱۵ برآورد قیمت عادلانه

گرچه اعمال کامل قیمت عادلانه در حقوق رومی الزامی شمرده نمی‌شد، برای تعیین دامنه قاعده غبن فاحش، برآورد قیمت عادلانه ضرورت داشت. با این اوصاف باید دید که مبنای ارزیابی حکم قاضی چه معیاری بوده است. شرطی مقدماتی که توسط رومنیست‌های قرون میانه اغلب تصدیق می‌شد، قول کلاسیکی بود مبنی بر اینکه برآورد قیمت‌ها باید با توجه به زمان و مکان مبادله انجام پذیرد. ادو فردوس معیارهای زیر را برای برآورد منصفانه ارزش کالاهای اقتصادی عرضه می‌دارد:

۱. **مهم‌ترین و مبنایی‌ترین معیار:** ارزش یک کالا قیمتی است که به صورت عرفی در مبادلات برای آن پرداخته می‌شود. طبق رابطه حقوق رومی کلاسیک قیمت کالاها به وسیله میزان نیازمندی فرد واحد تعیین نمی‌شود و ضرورت و نیاز عرف و اجتماع تعیین‌کننده قیمت کالا است. بنابراین تبعیض در قیمت مجوز قانونی ندارد. پاول قانون‌دان در شرح خویش با عنوان خلاصه‌ها می‌نویسد (دمپسی، ۱۹۳۵: ۴۷۳): «قیمت چیزها براساس خواسته‌ها یا مطلوبیت افراد تعیین نمی‌شود، ولی براساس برآورد جمعی معین می‌گردد». واژه عرف گرچه در متون کلاسیک مبهم بوده است، حقوق‌دانان قرون میانه در تشریح و تصریح معنای آن کوشیده‌اند. آپورسیوس آن را معادل برآورد منطبق بر واقعیت در مقابل قیمتی که فقط منعکس‌کننده نیاز و تمایل فردی واحد است، قلمداد نمود. اغلب اصطلاح به قیمت رایج برمی‌گردد. آپورسیوس می‌گوید یک کالا همان قدر می‌ارزد که می‌تواند بر مبنای عرف فروخته شود. پس مهم‌ترین معیار برای تعیین قیمت عادلانه از دیدگاه رومنیست‌های قرون میانه قیمت رایج یا قیمت متعارف بود.

۲. **قیمه المثل:** ادو فردوس و آزو معتقدند که برای ارزیابی قیمت یک کالا می‌توان از طریق ملاحظه قیمت عادلانه کالای دیگری با ویژگی‌های مشترک با کالای مورد نظر عمل نمود. این مورد همانند ارجاع فقهای مسلمان به ثمن المثل در مورد کالاهای مثلی است (برای نمونه نگاه کنید به: علامه حلی، تذکره الفقهاء (طبع قدیم، ج ۲)).

بنابراین براساس این معیارها، حکم باید بکوشد تا ارزش واقعی کالا را براساس قیمت جاری تحقق یافته در زمان و مکان مبادله معین کند.

نکته دیگر این است که نه فقط قیمت رایج بازار رقابتی اما قیمت‌های قانونی مقرر

شده به وسیله مراجع قانونی، از قبیل اصناف و حاکمان محلی نیز از مصادیق قیمت رایج است زیرا که این قیمت‌های قانونی در واقع قیمت جاری تحقق یافته است که به وسیله مرجع عادل وضع می‌شود. اما لازم به ذکر است که قیمت‌های انحصاری در شمار قیمت‌های رایج نیست به همین دلیل اقدامات انحصارخواه از قبیل پیش‌خرید همه کالاها پیش از ورود آنها به بازار، خرید همه کالاها در بازار برای به حاشیه راندن بازار و خرید همه کالاها و فروش آنها در همان بازار که منجر به افزایش قیمت تحقق یافته نسبت به قیمت متعارف می‌گردد، قانونی نیست.

۲-۴-۱۵ نظریه قیمت عادلانه منطبق با سلسله‌مراتب اجتماعی

یکی از دیدگاه‌هایی که درباره قیمت عادلانه در قرون میانه مطرح بود، مبتنی بر این بود که قیمت عادلانه باید منزلت اجتماعی افراد در نظام اجتماعی اشرافی را حفظ کند و بازتابی دقیق از موقعیت فروشنده باشد. معروف‌ترین متفکری که در قرون میانه قائل به این قول بود، هنری لانگنشتاینی (۱۳۹۷-۱۳۲۵) بود. از دیدگاه وی، عادلانه بودن قیمت با توجه به جایگاه اجتماعی طرفین تعیین می‌گردد. در این صورت، ساختار قیمت‌ها منعکس‌کننده الگوی موجود توزیع درآمدی اجتماع است، نه اینکه انعکاسی از کیفیت‌ها و ارزش ذاتی کالای مورد مبادله باشد (ولش، ۲۰۰۴: ۲۴۷). قیمت دریافتی توسط تولیدکننده - که در عین حال در یک اقتصاد سنتی، فروشنده نیز بود - باید در حدی باشد که وی را قادر به حفظ موقعیت خود در نظام سلسله‌مراتبی جامعه نماید (رابینز، ۱۳۸۴: ۶۹).

تاریخ‌نگاران اقتصادی از قبیل کائولا، رابی سی. وال و جورج ویلسون چنین دیدگاهی را تفکر حاکم بر قرون میانه در زمینه قیمت عادلانه دانسته‌اند. این تعمیم نادرست ناشی از استناد به مباحث علمای اسکولاستیک علیه طمع و ثروت‌اندوزی با هدف ارتقای جایگاه اجتماعی خویش است. به عنوان نمونه، سن توماس در کتاب خود با عنوان مباحثی به میل شما با وجود محکوم کردن گناه، حرص و طمع، با صراحت با دیدگاه فوق در مورد قیمت عادلانه مخالفت می‌کند (ولش، ۲۰۰۴: ۲۴۷). البته به اعتقاد تزینگر، سن توماس در زمینه دستمزد قائل به این است که به دلیل الهی یا طبیعی بودن

نظام طبقاتی در جامعه فئودالی قرون میانه، دستمزدی عادلانه است که وضع و موقعیت اجتماعی افراد را در جامعه تثبیت کند (تزینگر، ۱۳۷۴: ۲۹).

۳-۴-۱۵ نظریه شکل‌گیری قیمت عادلانه در بازار رقابتی

سن آنتونین فلورانس (۱۴۸۹-۱۳۸۹)، اسقف اعظم فلورانس و از علمای شهیر الهیات بود. به موازات افزایش فعالیت‌های تجاری در ایتالیا، قرن پانزدهم، مسائل جدیدی حادث شد که سن آنتونین سعی در تمسک به اصول مذهبی در برخورد با این مسائل مستحدثه داشت. رویکرد او در اساس همانند آلبرت کبیر بود که دو قرن پیش از وی می‌زیست (دمپسی، ۱۹۳۵: ۴۸۳). تمرکز اصلی سن آنتونین بر مسئله ارزش بود. آنتونین با تأکید بر نظرات دونس اسکوتوس، بین ارزش‌های طبیعی و ارزش‌های مصرفی تمایز قائل بود. از دیدگاه آنتونین در مبادله تنها ارزش مصرفی کالاها اهمیت دارد. سه عامل اصلی تعیین‌کننده ارزش از دیدگاه آنتونین بدین ترتیب بود:

۱. **کیفیت ذاتی کالا:** قابلیت استفاده از کالا برای مصرف‌کننده که با توجه به ویژگی‌های ذاتی کالا معین می‌شود.

۲. **کمیابی:** کالاهای نادر و ضروری که یافتن آنها مشکل است و فرصت کمتری برای تملک و استفاده از آنها وجود دارد، در مقایسه با زمان فراوانی ارزش بیشتری برای افراد دارند.

۳. **خوشایندی:** میزان رضایت خاطر فرد از مصرف کالا.

دو عنصر نخستین مربوط به صفات عینی کالا و عنصر سوم مربوط به جنبه‌های ذهنی تعیین‌کننده ارزش کالا می‌گردد. آنتونین قائل به وجود یک فاصله ارزشی بود که قیمت کالاها درون آن نوسان می‌کرد. بدین ترتیب، آنتونین یک قیمت عادلانه سه‌درجه‌ای را مدنظر داشت: قیمت کمینه، قیمت میانه یا مصلحت‌خواه و قیمت بیشینه. قیمت‌ها از طریق کار و هزینه تمام شده، کمیابی و فایده‌مندی در نقطه‌ای درون فاصله ارزشی قرار می‌گرفت. به‌عنوان نمونه، آنتونین معتقد بود که در معاملات نسبه، قیمت عادلانه برابر قیمت بیشینه است.

از پایان قرن سیزدهم تا اواخر قرون میانه شمار قابل توجهی از علمای مشهور

اسکولاستیک از قبیل هنری غنت (۱۲۹۳)، ریچارد میدل‌تاون (۱۳۰۰)، ژان بوریدان (یوهانس بوریدانوس) (۱۳۵۸)، و آنتونین فلورانس (۱۴۵۹) اغلب قیمت رایج را به‌عنوان قیمت عادلانه پذیرفتند (تزینگر، ۱۳۷۴: ۳۱-۳۰).

برخلاف دونس اسکوتوس و ... که فقط قیمت رقابتی عادی را عادلانه می‌دانست، مدرسان پس از وی قیمت عادلانه را با قیمت رقابتی معادل می‌دانستند. از این‌رو هر نوع قیمت که در بازار رقابتی شکل می‌گرفت، حق و درست بود: یعنی اگر مانعی بر سر راه ساختار بازار وجود نداشته باشد، قیمت عادلانه با هر پیامد برای طرفین مبادله، حق ایشان و عادلانه است. در این راستا سود تاجران یا زیان ایشان از هر نظر صحیح دیده می‌شود. در چنین چارچوبی، مولینا هر نوع تثبیت قیمت را رد می‌کرد و هر نوع سود ناشی از قیمت رقابتی را تأیید می‌نمود حتی سودهای بسیار زیاد را که ناشی از قیمت‌های بالا در زمان کمیابی بود (شومپتر، ۱۳۷۵: ۱۳۰).

۵-۱۵ مشروعیت سود بازرگانی

مسئله‌ای که برای ملاحظات اسکولاستیک در باب قیمت عادلانه اساسی است، پرسش از جایگاه اخلاقی تجارت است. از آغاز دوره گرایش به اولیای مذهب، نقش مثبت تجارت در اجتماع در مظان تردید قرار داشت و بنابراین یکی از مسائل مهم اخلاقی در قرون میانه، توجیه نقش تجارت بود. در قرن سیزدهم دو روش مقابله با این مسئله مطرح شد (بلدوین، ۱۹۵۹: ۶۴-۶۳):

۱. روشی که اهمیت کمتری داشت، روش پیتر لمبارد، می‌گفت: «نه سربازان و نه تاجران بدون آنکه گناهی مرتکب شوند نمی‌توانند کار خویش را انجام دهند (لمبارد، عبارات، کتاب چهارم، بخش دوم). شارحان لمبارد در کنار این جملات مواردی را برای موجه جلوه دادن تجارت بیان کردند. لمبارد ابزارهای متقلبانه را از ابزارهای صادقانه مجزا می‌شمرد و تجارتی که از ابزارهای صادقانه بهره می‌برد را موجه می‌خواند.

۲. در نیمه دوم قرن سیزدهم، بحثی که به‌کلی اسکولاستیکی در مورد تجارت مطرح شد. بوناوانتورا (۱۲۷۴) و گروه‌های دیگر، دستاوردهای بزرگی در این زمینه داشتند، اما بزرگ‌ترین اثر در این زمینه، رساله آلبرت کیبر بود که از جامع‌الهیات

اسکندر هالسی متأثر بود. وی در این رساله پنج استدلال در دفاع از تجارت مطرح کرده است که سه شرط زمان، مکان و شخص را که می‌توانند موجب فساد فعالیت‌های تجاری شود را برمی‌شمرد. درواقع این شرح دفاعی جامع و منطقی از موقعیت اخلاقی تجارت محسوب شده است.

بحث علمای اسکولاستیک درباره تجارت، علاوه بر شرح‌های بالا، در کتاب‌های جامع *الهیات* ایشان انجام شد که مهم‌ترین آنها جامع *الهیات* اسکندر هالسی، سن توماس و گی دولاملن بود. رویکرد این کتاب‌ها به بحث تجارت تحت تأثیر کانونیست‌ها و حقوق شرع قرار داشت، گرچه رویکرد علمای *الهیات* بسیار جامع‌تر و مبسوط‌تر از کانونیست‌ها بود. مباحث اسکندر هالسی، که کامل‌ترین آنها در این زمینه بود، مبتنی بر طرح پنج شرط زمان، مکان، شخص، علت و بستر کار بود.

۶-۱۵ نگرش سن توماس به بازرگانی در چارچوب واقعیت موجود قرون میانه

سن توماس به پیروی از ارسطو، دو نوع تجارت را مطرح می‌ساخت که یک نوع آن را مجاز و نوع دیگر آن را غیرموجه می‌دانست (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۵۸۹) تجارت با غایتی شریف (همانند تأمین معاش، دستگیری از مستمندان، خدمت به دولت و ...) و تجارت صرف با هدف کسب سود. در تجارت از نوع نخست، بازرگان غایتی شریف یا ضروری دارد و می‌تواند درآمدی عادلانه کسب کند. نکته مهم در این نوع تجارت این است که منفعت آن، اندازه و حدودی معین دارد. حد منفعت را نیاز بازرگان، و اندازه آن را میزان خدمات انجام شده معین می‌کند. وقتی تجارت در نفس خود در نظر گرفته می‌شود که هدف آن فقط کسب سود بدون اندازه و حدود معینی است، این نوع تجارت مورد نکوهش سن توماس قرار گرفته است که بعضی فرومایگی‌های ذاتی تجارت، در ذات این فعالیت قرار دارند. چنین تجارتی نوعی پستی به همراه دارد، و بنا به ذاتش غایتی شریف یا ضروری به همراه ندارد. بنابراین تجارت و بازرگانی هم مانند سود فقط در صورتی نادرست خواهد بود که خود هدف خود باشد.

۷-۱۵ نظریه مبادله عادلانه از دیدگاه آلبرت ماگنوس (آلبرت کبیر) (۱۲۸۰-۱۱۹۳)

آلبرت ماگنوس (متوفی به سال ۱۲۸۰)، ملقب به آلبرت کبیر، بنیان‌گذار نظام *الهیاتی*

دومینیکنی در پادوا، اسقف اعظم رجنسبورگ، استاد الهیات در پاریس و کلن، و نخستین ارسطویی بزرگ لاتین بود. کتاب عظیم چهل جلدی او، زجر/فرگیر بود که هفده جلد آن به شرح ارسطو اختصاص داشت. ماگنوس نه به شرح پائولوس پرداخت و نه به عبارات آگوستین اشاره‌ای داشت، اما بر پایه مبانی خویش از قیمت عادلانه دفاع نمود.

آلبرت به تبع سنت مسیحی در قرون میانه، عدالت را مایه قوام جامعه می‌دانست و می‌گفت اگر مبادله عادلانه در بازار انجام نشود، جامعه نابود خواهد شد. این نظریه آلبرت کبیر شرطی اساسی برای تعادل رقابتی وضع می‌کند، لزوم عادلانه بودن تعادل، یعنی لزوم جبران عادلانه کار و مخارج صرف شده (لنگهولم، ۱۹۷۹: ۶۳). آلبرت در فصل نهم کتاب خویش می‌گوید که نجار باید محصول کار دباغ را در قبال پرداختی منطبق با یک مبادله عادلانه دریافت کند و هنگامی که این برابری حاصل نشود، جامعه بقا نخواهد یافت، زیرا کار و مخارج پس داده نمی‌شوند. به‌طور حتم اگر کسی در معامله - ای مقدار و کیفیت مشابهی را در قبال کالای خویش دریافت ندارد، خسارت خواهد دید و یک شهر با یک نوع کارگر صرف شکل نمی‌گیرد. بنابراین این چیزها به نحوی مناسب، نه به‌صورت مطلق اما با توجه به ارزش آنها که منطبق با استفاده و نیاز معین می‌گردد، مبادله می‌شوند. در غیر این صورت مبادله‌ای رخ نمی‌دهد. ... به این دلیل است که تمام کالاهای قابل مبادله به نحو مناسبی در قالب پول قیمت‌گذاری می‌شود تا همواره مبادله شود. مادام که مبادله محصولات وجود دارد، جامعه نیز قوام خواهد داشت. در این هنگام پول به‌عنوان واحد سنجش همه کالاهای قابل مبادله را به‌نحوی عادلانه و از طریق اضافه و کم کردن مقادیری برابر از تمامی کالاهای مورد سنجش برابر می‌سازد. زندگی اجتماعی نمی‌تواند بدون محصولاتی که به نحو متناسبی برابری وجود داشته باشد (دمپسی، ۱۹۳۵: ۴۷۷). وی در شرح/اخلاق نیکوماخوسی ارسطو چنین می‌نویسد که: بر این اساس همواره یک حد میانه عادلانه بین سود و زیان وجود دارد. این حد میانه هنگامی حاصل می‌شود که در یک قرارداد اختیاری وضعیت پیش از قرارداد با وضعیت بعد از قرارداد معادل باشد. برای مثال، اگر یک تخت پیش از قرارداد پنج واحد داشته باشد و شخص در قبال آن پنج واحد ارزش دریافت کند، وضعیت حاصل از قرارداد برابر پیش از قرارداد است. کسی نمی‌تواند شاکی باشد که خسارت دیده است، اما چنین

مبادله‌ای از طریق برابری اشیای مورد مبادله انجام نمی‌شود، بلکه براساس ارزش یک کالا نسبت به ارزش کالای دیگر که دربرگیرنده نیازی هستند که مبادله به‌علت آن صورت می‌پذیرد انجام می‌شود» (مگنی، ۱۸۷۹).

۸-۱۵ مشروعیت سود حاصل از تجارت

آیا خرید با قیمت پایین و فروش با قیمت بالاتر و کسب سود مشروع است؟ علمای الهیات قرن سیزده برای پاسخ به این پرسش، عملکرد یک صنعتگر را از یک تاجر تفکیک می‌نمودند. صنعتگر به دلیل کار و مخارج افزوده به کالای اولیه، مستحق دریافت قیمت‌های بالاتر است و این قیمت عادلانه است. اما اگر شخصی بدون آنکه هیچ بهبودی در کالا ایجاد کند درست همان کالا را با قیمت بالاتر بفروشد یک بازرگان در معنای اخص کلمه است. توجیه سود این شخص با ملاحظه عوامل مهم مختلفی انجام می‌پذیرد. از آغاز قرن سیزدهم که علمای الهیات شروع به تأمل در باب مشروعیت تجارت نمودند، متفتن این موضوع بودند که خدمات تجاری تاجران برای اجتماع ضروری است. این خدمات در وهله اول شامل حمل‌ونقل کالاهای و توزیع آنها بود. شارحین عبارات پیتز لمبارد در تحشیه جملات لمبارد علیه تجارت، به فایده اساسی تاجران برای جامعه اشاره نمودند. موضع ارسطو، که از قدرت مرجعیت فراوانی در قرون میانه برخوردار بود، مبنی بر ضرورت اجتماعی مبادله و در نتیجه طبیعی بودن این نوع مبادله بود. البته بایستی توجه داشت که ارسطو تجارت با هدف کسب سود را غیرطبیعی می‌دانست صرف تجارت با هدف تأمین ضروریات زندگی را طبیعی برمی‌شمرد. سن توماس گرچه این تفکیک را در جامع الهیات ذکر می‌کند، بعضی از انواع تجارت با هدف کسب سود را مجاز و مشروع می‌داند، از جمله هنگامی که خدمتی اجتماعی از قبیل تأمین کالاهای ضروری را به همراه داشته باشد (بلدوین، ۱۹۵۹: ۶۵-۶۴). پس در صورتی که غایت تجارت خدمت به خانوار یا اجتماع باشد، طبیعی و مجاز است و در صورتی که غایت آن ثروت‌اندوزی باشد غیرطبیعی و غیرمجاز است. در توجیه سود حاصل از تجارت، علمای الهیات اسکولاستیک به دو دسته استدلال متمسک شده‌اند (میک، ۱۳۵۸: ۱۳):

۱. هدف از سودجویی: پول به دست آمده از راه تجارت در چه راهی مصرف می‌شود؟
۲. منشأ سود: از چه راهی پول به دست آمده است؟
۳. وقتی هدف کسب سود باشد، استدلالی که مطرح می‌شود یکی از موارد زیر است:
 - تاجران هم حق دارند در قبال خدمت اجتماعی انجام شده، زندگی خود را تأمین کنند. سود ناشی از تجارت باید برای تأمین حوائج و ضروریات تاجر و خانواده او کافی باشد.
 - در صورتی که تاجری سود اضافی خویش را در راه امور خیر مصرف کند، کسب آن مشروع خواهد بود. در این موارد، سن توماس به تبع ویلیام رنسی کانونیست، از سودی معتدل که در واقع همان منفعت تجاری عادلانه است سخن می‌گوید.
 - انگیزه عادلانه دیگر برای تجارت، تلاش جهت برای حصول رفاه عمومی از طریق تأمین و عرضه کالاهای ضروری برای اجتماع است.
- در مقابل، اگر انگیزه تاجر مال اندوزی یا هر غایت دین دیگری باشد، همان‌طور که هوگوچیو می‌گوید، چنین تجارتی به لحاظ اخلاقی توجیه‌پذیر نیست و فقط غذایی است برای میل اشباع‌ناپذیر حرص و آز.
- دسته دوم استدلال‌ها بر منشأ سود متمرکز می‌شود. کانونیست‌ها و به تبع آنها علمای الهیات، برای توجیه اخلاقی و عادلانه بودن سود صنعتگران به دو عامل کار مصرف شده و مخارج انجام شده استناد می‌نمودند. آکیناس کار را به تمام تلاش‌های بشری بسط می‌دهد و در جامع/الهیات متذکر می‌شود که یکی از وظایف عدالت جبران منصفانه و عادلانه کار کارگر است که در مقابل عدم استحقاق دریافت پاداش بدون انجام کار است. درست مانند وضعی که در مورد ربا اتفاق می‌افتد، گفته می‌شود که ربا از این جهت ناعادلانه است که دریافت سود بدون انجام کار بوده است (بلدوین، ۱۹۵۹: ۶۶).

۹-۱۵ نقش خطر در تعیین سود عادلانه

علمای الهیات، که دستمزد عادلانه را می‌پذیرفتند، سود تجاری تاجران را دستمزدی عادلانه در قبال کار تجارت اینان می‌دانستند. سن توماس سود تجاری را به عنوان حقوقی در قبال کار تاجران محسوب می‌کرد. این کار می‌توانست حمل و نقل، انبارداری،

و ... باشد. در قرن سیزدهم، علاوه بر کار به‌عنوان یک توجیه عادلانه دریافت سود، خطر نیز به تبعیت از کانونیست‌ها افزوده شد: اسکندر هالسی و سن توماس از خطر به‌عنوان توجیهی برای سود عادلانه سخن گفتند، به‌عنوان نمونه، حمل‌ونقل دریایی که خطر بالاتری دارد، مستحق دریافت پاداش بالاتری است.

درعین‌حال، علمای الهیات هر نوع سود غیرمنصفانه، برخاسته از شرایط نامساعد طرف دیگر، را نامشروع می‌دانستند. به‌نظر آنان قیمت‌های انحصاری غیراخلاقی است زیرا متفاوت از برآورد جمعی و عرفی است. از زمان رومی‌ها و در سراسر قرون میانه سودهای انحصارگرانه غیرمجاز بود. از آنجا که انحصارگر از طریق حذف رقبا قیمت‌های خویش را بیش از قیمت رایج در سطح رقابتی متعارف، معین می‌کند، قیمت‌های وی مصداقی از ارزش زینتی بود. رد قیمت‌های انحصاری خود مصداقی منطقی از این اصل کلی بود که قیمت عادلانه قیمت رایج بازار رقابتی است (بلدوین، ۱۹۵۹: ۸۰-۷۹).

۱۵-۱۰ دیدگاه متفکران و فقهای اسلامی

مطالعه تاریخ تحولات اندیشه‌های اقتصاد اسلامی حکایت از آن دارد که فلاسفه مسلمان اهتمام جدی قابل قبولی به مسائلی از قبیل قیمت و بازار نورزیده‌اند؛ درعین‌حال برخی از فقهای اسلامی با هدف استنباط احکام شرع، گاه به اقتضای موضوع‌شناسی، و گاه به اقتضای شناخت عرف، یا شأن نزول آیات، نگرشی تجربی به مباحث مربوط به واقعیت عینی از جمله مباحث مربوط به قیمت و بازار داشته‌اند (امزیان، ۱۳۸۰: ۴۶۳).

در بین این فقها، به‌طور خاص ابن‌تیمیه و ابن‌قیم از علمای اهل تسنن و علامه حلی از علمای شیعه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند. اغلب محققان اقتصاد اسلامی در زمان معاصر از قبیل اصلاحی، صدیقی، منذر قهف، حسینی و مبارک، با اتخاذ این فرض که قیمة‌المثل (و اجرة‌المثل) همان قیمت عادلانه (و دستمزد عادلانه) است، به بیان نظریات فقهای اسلامی قرون میانه در حول این مسئله به‌عنوان نظریات ایشان در مورد قیمت عادلانه پرداخته‌اند و البته سعی نموده‌اند تا استناداتی در آثار این فقها دال بر عادلانه بودن ثمن‌المثل به‌دست آورند. فقها به‌هنگام استنباط احکام اقتصادی اسلام پیرامون معاملات تجاری، مفهوم ثمن‌المثل را در موارد متعددی مانند غصب، فروش

جنس معیوب، اجبار فرد محکوم به فروش کالاها، اجحاف در قیمت‌گذاری، فروش رهنه (وثیقه) و موارد دیگر به کار برده اند. اصلاحی مدعی است که این فقها، دست کم در جهان تسنن، اغلب بر این عقیده بوده‌اند که قیمت عادلانه هر کالا قیمتی است که برای کالاهای مشابه کالای مورد نظر و در زمان و مکان مورد نظر پرداخت می‌شود. به همین دلیل است که آنان ترجیح داده‌اند این قیمت را ثمن‌المثل بنامند. به گفته ابن تیمیه، فقها در مورد این مفهوم با یکدیگر بسیار اختلاف نظر دارند و در واقع چنین مفاهیمی، مفاهیمی مغلق در نزد فقهاست و نظرات متفاوتی بین فقها پیرامون ماهیت عوض‌المثل و جنس یا نوع و مقدار آن وجود دارد. (اصلاحی، ۲۰۰۴: ۲۱۸-۲۱۶).

۱-۱۰-۱۵ نظریات ابن تیمیه

تقی‌الدین ابوالعباس احمدابن تیمیه در اصل از علمای حدیثی است ولی آثار او در تفسیر و فقه نیز به همان میزان اهمیت دارد. وی منتسب به مکتب فقهی حنبلی و از منتقدان عقلانیت فلسفی بود. ابن تیمیه نخستین اندیشمند اسلامی از اهل تسنن است که مفهوم قیمت منصفانه را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است (صدیقی، ۱۳۸۵ الف: ۵۶). ابن تیمیه به مفاهیمی مانند اصطلاح قیمت عادلانه و منصفانه توجهی خاص مبذول داشته است. او جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که براساس آزادی فعالیت و مالکیت خصوصی همچنین وضع محدودیت‌های اخلاقی، بنیان نهاده شده و براساس قوانین عادلانه اداره می‌شود که هدف آن اجرای شریعت و تلاش برای رفاه افراد جامعه است. تأکید اصلی ابن تیمیه در معاملات بر عدالت بوده است که به نظر وی عدالت زمانی حاصل می‌شود که قراردادها براساس توافق و رضایت دو طرف معامله باشد و این مستلزم وجود اطلاعات کافی در مورد نوع قرارداد برای طرفین است. اخلاقیات و قوانین شرع بر این نکته تأکید می‌کنند که در انجام معامله نباید هیچ اجبار و فریبی وجود داشته باشد و دو طرف نباید فقط به سود خود اندیشیده و سود طرف مقابل را نادیده بگیرند. وقتی که این قواعد اجرا شود نتیجه این است که قیمت‌های بازار منصفانه و عادلانه می‌شود و دیگر هیچ کمبود عرضه‌ای وجود نخواهد داشت که عامل افزایش قیمت‌ها گردد.

۱-۱۰-۱۵ تمایز بین عوض‌المثل و ثمن‌المثل یا قيمة‌المثل

به نظر ابن تیمیه، عوض‌المثل یا جبران عادلانه و ثمن‌المثل یا قیمت عادلانه دو اصطلاح مترادف و برابر نیستند. از این نظر لازم است دو عبارت به دقت بررسی شود.

۱. عوض‌المثل از نظر ابن تیمیه عوض‌المثل یا عوادالمثل، جبرانی عرفی است در قبال مصرف و استفاده از جنسی خاص. زمانی می‌توان گفت که عوض صحیح و عادلانه چیزی پرداخت شده است که پرداخت آن عوض براساس قیاس و ارزش‌گذاری جنس مورد نظر یا جنس مشابه آن صورت گرفته باشد. این پرداخت درواقع پرداخت عادلانه و مورد قبول است. درخواست این جبران معادل یا عوض‌المثل زمانی مطرح می‌شود که بحث پیرامون عدم انجام تعهدات و وظایف اخلاقی و قانونی مرتبط با کالاها مطرح باشد و بنابراین کاربرد آن در معاملات نیست. این حالت را می‌توان در موارد زیر در نظر گرفت (اصلاحی، ۱۹۹۸: ۸۲-۸۱).

✓ هنگامی که مسئولیت ایجاد ضرر و خسارت به نفوس، اموال، منافع و ... برعهده شخص باشد.

✓ هنگامی که شخص، مجبور شود تا کالا یا منافع معادلی را بازپرداخت نماید یا جبران خسارتی را که بر برخی از اعضای بدن وارد کرده بپردازد.

✓ هنگامی که از شخص خواسته شود تا قراردادهایی برای پرداخت خسارت به دلیل وارد آوردن عیب و نقصی بر جان و مال یک فرد منعقد سازد.

به عقیده ابن تیمیه در پرداخت دیون، عوض، و تعهدات مالی نیز می‌توان چنین اصولی را در نظر گرفت که به عنوان نمونه می‌توان به پاداش یا سودی که باید به شریک در قرارداد مشارکت پرداخت شود، اشاره نمود. مواردی که در بالا ذکر شد درواقع مواردی از انواع جبران یا انجام تعهد محسوب می‌شود.

۲. ثمن‌المثل یا قيمة‌المثل برخلاف عوض‌المثل، مسئله قيمة‌المثل زمانی مطرح می‌شود که خرید و مبادله‌ای واقعی برای خرید یا فروش کالاها اتفاق افتاده باشد. از نظر ابن تیمیه قيمة‌المثل درواقع نرخ است که در آن نرخ مردم مایل‌اند تا کالاهای خود را به فروش برسانند و این قیمت به عنوان عوضی برای کالاهای مشابه و در زمان و مکان خاص پذیرفته شده است. ابن تیمیه در بحث حسبه، منظور خود از قيمة‌المثل را به

صورتی دقیق‌تر بیان می‌کند و معتقد است که این قیمت به‌وسیله عرضه و تقاضا مشخص می‌شود. به‌عنوان مثال، وی هنگامی که به بحث تغییرات در قیمت بازار می‌پردازد، می‌گوید: «در شرایطی که مردم خرید و فروش کالاهای خود را به شکلی متعارف انجام دهند و هیچ نوع بی‌عدالتی رخ ندهد، اگر افزایشی در قیمت اتفاق بیافتد که عامل آن کمبود کالاها، کاهش عرضه، افزایش جمعیت یا افزایش تقاضا نباشد، چنین افزایشی از جانب خداوند صورت گرفته است. در این حالت وادار کردن فروشنده به فروش کالا به قیمتی خاص، درواقع تحمیلی نابجا و ناحق است.» (اصلاحی، ۱۹۸۸: ۸۳).

۳. ابن تیمیه در حدیث نبوی من أعتق شركاً له في عبد و كان له من المال ما يبلغ ثمن العبد، قوّم عليه قيمة عدل، در مورد تقویم و برآورد قیمت عادلانه، آن را همان قيمة المثل می‌داند (ابن تیمیه، ۱۳۶۹: ۵۱۳). در ارتباط با اینکه چرا عوض المثل همان جبران عادلانه است نیز ابن تیمیه معتقد است که عوض المثل با استفاده از مثل یک کالا اندازه‌گیری و ارزیابی می‌شود و این به‌دقت جوهر عدل است. ابن تیمیه در جایی دیگر، بین دو نوع قیمت موجود، یعنی قیمت‌های غیرعادلانه و حرام و قیمت‌های عادلانه و جایز تفاوت قائل می‌شود. از دیدگاه وی قيمة المثل، قیمتی عادلانه است. به همین دلیل در آثار ابن تیمیه دو اصطلاح عادلانه و مثل به‌جای یکدیگر به‌کار رفته است (اصلاحی، ۱۳۸۵: ۲۱۷). چنین به‌نظر می‌رسد که مفهوم عوض عادلانه نیز، مفهومی اساسی برای بحث در مورد عدالت در جامعه و مباحث عدالت قضایی بوده است. ابن تیمیه در جای دیگری در باب اقتضای عدالت در مبادله می‌گوید که پرداخت عوض برابر کالا، عدل واجب است و اگر مقدار پرداختی شخص بیشتر از مقدار معمول باشد، این شخص احسان مستحب را انجام داده است، ولی پرداختی کمتر از مقدار معمول، ظلم حرام است. به همین ترتیب، انجام عملی برابر با عمل بدی که دیگری انجام داده درواقع عدل جایز است، ولی اگر زیان وارده بیشتر از ظلم فرد مقابل باشد، مرتکب نوعی اضرار حرام شده است. اگر زیان وارده کمتر از زیان اول باشد، درواقع احسان مستحب خواهد بود (اصلاحی، ۱۹۸۸: ۸۳-۸۲).

در تفکرات علمای الهیات اسکولاستیک، از جمله سن توماس نیز این دیدگاه وجود دارد. بر این مبنا سن توماس می‌گوید که قانون الهی هیچ‌چیز مغایر با فضیلتی را بدون

مجازات نمی‌گذارد. بنابراین، براساس قانون الهی اگر برابری مورد نیاز عدالت در خرید و فروش مشاهده نشود، این معامله نامشروع خواهد بود و کسی که بیشتر از حقش دریافت نموده است باید زیان دیگری را جبران کند (اکیناس، ۱۹۵۱: ۵۶).

۱۱-۱۵ مقایسه عوض المثل و ثمن المثل فقهی و قیمت عادلانه اسکولاستیک

هر دو مفهوم عوض المثل عادلانه (ابن تیمیه) و قیمت عادلانه (متفکران اسکولاستیکی مسیحی) طبق برداشت شارحین معاصر، دال بر قیمت رقابتی است. عبارت به شکل متعارف و بدون هیچ‌گونه بی‌عدالتی که توسط ابن تیمیه به کار برده شده است، به‌زعم اصلاحی به این مطلب اشاره دارد که قیمت المثل باید قیمتی رقابتی باشد و هیچ‌گونه فریب‌کاری در کار نباشد زیرا این قیمت در بازاری رقابتی شکل می‌گیرد و فقط با فریب‌کاری است که می‌توان در این بازار قیمت‌های بالا وضع کرد (اصلاحی، ۱۹۸۸: ۲۴۳ و ۲۴۴). مفهوم قیمت عادلانه مورد نظر متفکران اسکولاستیک نیز به ادعای بسیاری از محققان معاصر تاریخ عقاید اقتصادی در قرون میانه، از قبیل شومپتر و لانگهولم، قیمت رقابتی متعارف است. در مورد مکانیسم برآورد قیمت عادلانه، هم متفکران اسکولاستیک و هم فقهای مسلمان، از جمله ابن تیمیه، معتقد بودند که علاوه بر بازار، مراجع قیمت‌گذاری عادلانه نیز وجود دارد. در تمدن مسیحی، چنین اشخاصی حکم نامیده می‌شدند و در اسلام این افراد محتسب نام دارند. قیمتی که این اشخاص در غیاب بازار رقابتی برآورد می‌نمودند عادلانه تلقی می‌شد.

۱۲-۱۵ مفهوم دستمزدهای عادلانه یا اجرة المثل

اصطلاح اجرة المثل اصطلاحی است نزدیک به قیمت عادلانه و آکیناس در آثار خود تنها اشاره‌ای که به مفهوم دستمزد دارد آن است که دستمزد عادلانه نیز از قواعدی شبیه به قیمت عادلانه تبعیت می‌کند. برخلاف رساله اقتصادی قیمت عادلانه متفکران اسکولاستیک که چندان به بحث پیرامون مفهوم دستمزد عادلانه نپرداخته‌اند، تحلیل‌های تفصیلی پیرامون این مسئله را می‌توان در آثار ابن تیمیه یافت. وی در اصل

به مسئله قیمت‌گذاری در بازار نیروی کار پرداخته است و از آن به‌عنوان اجرة المثل یاد می‌کند. از آنجاکه اجرة المثل و قيمة المثل تحت یک قاعده قرار می‌گیرند، می‌توانند هم به‌وسیله بازار و هم به‌وسیله مراجع قانونی معین شوند. کارگری که دستمزد دریافت می‌کند، مجاز است تا در شرایط متعارف و از طریق چانه‌زنی با کارفرما به نوعی دستمزد دست یابد و در این صورت نیروی کار از قوانین اقتصادی عرضه و تقاضا تبعیت می‌کند، اما در شرایطی که بازار غیررقابتی است اجرة المثل نیز مانند قيمة المثل به‌وسیله مراجع قانونی تثبیت خواهد شد. به‌عنوان مثال اگر مردم، نیازمند خدمات زارعان، تولیدکنندگان منسوجات یا ... باشند و این گروه حاضر به ارائه خدمات خود نباشند، زمامداران می‌توانند اجرة المثل را تثبیت کنند تا کارفرمایان از یک‌سو نتوانند دستمزد کارگران را کاهش دهند و از سوی دیگر کارگران نیز متقاضی دستمزدی بالاتر از سطح دستمزد عادلانه نباشند (اصلاحی، ۱۹۸۸: ۸۵-۸۴). هدف اساسی از استفاده اجرة المثل آن است که منافع کارگر و کارفرما تأمین شود و هیچ‌یک از طرفین نیز طرف دیگر را استثمار نکند. در این رابطه ابن تیمیه می‌نویسد که اگر کارفرمایی از طریق تقلب، کارگری را با قیمت پایین‌تر از قیمت معمول استخدام نماید، به‌طوری‌که هیچ فرد دیگری با این قیمت به کار نمی‌پردازد، کارگر حق دارد که اجرة المثل بخواهد. مثال دیگری که ابن تیمیه می‌آورد این است که اگر کارگری وظایف محوله خود را به‌طور کامل انجام ندهد، نمی‌تواند تقاضای دستمزد کامل توافقی را داشته باشد. با وجود این، کارفرما باید دستمزد وی را براساس کاری که انجام داده است، پرداخت نماید.

۱۳-۱۵ سود عادلانه

ابن تیمیه معتقد است که فروشندگان سود خود را در حد متعارف، یعنی الربح المعروف، و بدون وارد آوردن هرگونه خسارت بر خود و منافع خریداران، به‌دست می‌آورند. در پرتو تعریف قیمت عادلانه است که سود عادلانه به‌عنوان سودی متعارف تعریف می‌شود که اغلب با تجارتی از همان نوع به‌دست می‌آید و هیچ‌گونه زیانی به دیگران وارد نمی‌سازد. ابن تیمیه هیچ استدلالی در مورد نرخ سود غیرمتعارف یا غبن فاحش برخاسته از

ناآگاهی مردم از شرایط بازار، ارائه نمی‌کند (اصلاحی، ۱۳۸۵: ۲۲۲). به گفته او، فرد اجازه ندارد که از افراد محتاج سودی بالاتر از ربح متعارف بگیرد. یعنی او مجاز نیست که با عنایت به نیاز شخص، قیمتی بالاتر از قیمت معمول برای وی وضع کند. تاجر نباید از فرد ناآگاه سودی بالاتر از دیگران دریافت کند. در همین راستا، اگر فرد محتاج که برای برآورده ساختن نیازهای خود متقاضی کالایی می‌شود و به فروشنده‌ای مراجعه می‌کند، فروشنده نمی‌تواند از وی سودی بالاتر دریافت کند و سود دریافتی از او باید برابر با سود دریافتی از دیگر افرادی باشد که محتاج نیستند. ابن تیمیه برای اثبات گفته‌های خود به فرمایشی از پیامبر اکرم (ص) استناد می‌کند که فروش کالا به فرد محتاج برای سوءاستفاده از احتیاج او ممنوع است. وی می‌افزاید اگر نیاز شخص از نوع نیازهای اساسی مانند خوراک و پوشاک باشد، خریدار می‌تواند با پرداخت قیمت منصفانه، کالای خود را بدون اختیار فروشنده دریافت کند (اصلاحی، ۱۹۸۸: ۸۶-۸۵). در بین علمای اسکولاستیک نیز چنین نگرشی حکم‌فرما بوده است. به‌عنوان مثال سن توماس استدلال می‌کند که قیمت عادلانه مبتنی بر برآورد عرفی از کالاست که این برآورد به‌نوبه خود به‌وسیله سطح متعارف نیاز اجتماع به آن کالا معین می‌شود و میزان نیاز فردی خاص در این رابطه اثری ندارد. بنابراین درخواست قیمت بالاتر از چنین فردی ناعادلانه است (اکیناس، ۱۹۵۱: ۵۱).

۱۴-۱۵ قیمت‌المثل و قیمت بازاری

محققان معاصر اقتصاد اسلامی اغلب بر این باورند که قیمت عادلانه از دیدگاه ابن تیمیه، همان قیمتی است که در بازار رقابتی معین می‌شود. منذر قهف در تحلیل مفهوم قیمت‌المثل به این نتیجه می‌رسد که ابن تیمیه قصد رسیدن به قیمتی را دارد که در بازار عاری از نارسایی‌ها مشخص می‌گردد. از دیدگاه وی قیمت‌المثل مفهوم عمل‌گرایانه‌ای است که می‌توان با ملاحظه شرایط بازار به آن رسید و می‌توان این قیمت را قیمتی دانست که در بازار عاری از اجبار و اکراه، حيله و نیرنگ، انحصار، احتکار و دیگر اعمال غیرمجاز معین می‌گردد. این قیمت به‌گونه‌ای است که هر دو طرف معامله در مورد آن به توافق می‌رسند. علاوه بر این صدیقی خاطرنشان می‌سازد که تحلیل‌های ابن تیمیه

درخصوص چگونگی تعیین قیمت در بازار در مباحث دقیق وی پیرامون کنترل قیمت‌ها انعکاس یافته است. درواقع به عقیده ابن تیمیه قیمت‌ها به وسیله نیروهای عرضه و تقاضا معین می‌شوند و افزایش قیمت نیز به دلیل کمیابی کالاها یا وفور افراد تقاضاکننده رخ می‌دهد. ابن تیمیه در کتب خود به بحث پیرامون بازار انحصاری پرداخته و به این نکته اشاره کرده است که چگونه بازار انحصاری عامل محدودیت منابع عرضه می‌شود (صدیقی، ۱۳۸۵: ۹۳-۹۲). از دیدگاه عیدیت غزالی نیز مفهوم برابری از دیدگاه ابن تیمیه قیمتی است که در ساختار بازار رقابتی و توسط نیروهای بازار بدون فشار، فریب و کلاهبرداری، رفتار انحصارجویی، معین شود (عیدیت غزالی، ۱۳۸۵: ۳۲-۳۱). این ادعا در حالی است که ابن تیمیه هیچ‌گاه کلمه رقابت بازاری را به کار نبرده است، گرچه درک صحیحی از اقتصاد بازار آزاد داشته است (غضنفر و اصلاحی، ۱۹۹۲: ۵۸).

۱۵-۱۵ علامه حلی و دیدگاه‌های وی در مورد قیمت و ارزش

حسن بن یوسف ابن مطهر حلی ملقب به علامه حلی، از علمای الهیات و فقهای بزرگ شیعی است. وی رویکردی تطبیقی - فقهی داشت و به مباحث اقتصادی فقه و به‌ویژه بحث قیمت‌ها توجه داشت. می‌توان گفت که فقهای شیعه اهتمام چندانی به مباحث عدالت و به‌طور خاص قیمت عادلانه نداشته‌اند. به عنوان نمونه، شیخ طوسی در *المبسوط* در ذیل حدیث نبوی، قوم قیمت‌العدل، نحوه تقویم قیمت‌العدل را برعهده طرفین گذاشته (الشیخ الطوسی، ج ۶: ۵۶) و بحث چندانی راجع به آن ننموده است. دیگر علمای شیعی نیز به همین نحو عمل نموده‌اند. تعاریفی که فقها در موارد مختلف از عدالت ارائه کرده‌اند، اغلب به معنای فردی عبارت بوده است. در برخی موارد نیز به معنای دیگر عدل، یعنی انصاف، توجه شده است. در مجموع می‌توان گفت که علمای اهل سنت اهتمام بیشتری به قیمت‌العدل و رابطه آن با ثمن‌المثل داشته‌اند.

علامه حلی در بحث غصب، نظرات اصلی خویش در مورد قیمت و ارزش را ذکر کرده است. حلی در *تذکرة الفقهاء* در فصلی با عنوان تقسیم الأعیان إلی المثلی و غیرمثلی بین کالاهای مثلی و غیرمثلی، قیمی، تفاوت قائل می‌شود. غاصب مکلف به بازگرداندن کالای مغضوب است و در صورت اتلاف، باید بدل آن را بازگرداند. در این

هنگام اگر کالا مثلی باشد، بازگردانیدن مثل کالا واجب است زیرا که مثل نزدیک‌ترین چیز به آن کالا است و ارزشی مساوی دارد. استدلال علامه حلی برای مقدم داشتن مثل بر قیمت این است که برابری بین امثال از طریق مشاهده و رؤیت مشخص می‌شود درحالی‌که برابری بین کالا و قیمت آن از طریق ظن و تلاش عقلانی جهت تقوam و برآورد مشخص می‌گردد و تقدم مشاهده بر برآورد عقلی روشن است (تذکرة الفقهاء، ج ۲: ۳۸۲). در این صورت اگر مثل کالا به هر دلیل یافت نشود، قیمتة المثل آن باید پرداخت شود. اگر کالا قیمی باشد، از دیدگاه اکثر علما پرداخت قیمت آن واجب است. در مورد کالای قیمی، قیمت عادلانه آن از طریق تقوam مشخص می‌گردد. متمسک این حکم حدیثی از پیامبر اکرم (ص) در باب آزاد کردن بنده است. طبق این روایت، کالاهایی که همانندی ندارند باید ارزش آنها برآورد شده و پرداخت گردد و این ارزش قیمت عادلانه نامیده می‌شود (همان، ۳۸۳).

منابع و مأخذ

ابن تیمیه، منهاج السنه.

ارسطو (۱۳۷۱). سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

_____ (۱۳۷۸). /خلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسین لطفی، تهران، انتشارات طرح نو.

السبیحانی، محمدبن ابراهیم (۱۴۲۶)، «الغبین الیسیر و الفاحش»؛ تحلیل اقتصادی، مجله جامعه الملك عبدالعزیز: الاقتصاد الاسلامی، م ۱۸، ع ۲۲.

ترینگر. (۱۳۷۴). (فرانسیسکاشین)، «پیشگامان علم اقتصاد»، تاریخ اندیشه ها و عقاید اقتصادی، ویراسته اتمار ایسینگ، ترجمه هادی صمدی، تهران، مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه مدرس.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۱۲). مختلف الشیعة، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

_____ (بی تا). تذکرة الفقهاء (طبع قدیم)، ج ۲، مکتبه المرتضویة لأحیاء آثار الجعفریة.

رابینز، لیونل (۱۳۸۴). «تاریخ اندیشه اقتصادی»: سخنرانی های LSE، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران، نشر نی.

ژیلسون، اتین (۱۳۸۴). تومیسیم: درآمدی بر فلسفه قدیس توماس اکوئینی، ترجمه سیدضیاءالدین، تهران، انتشارات حکمت.

شومپتر، جوزف (۱۳۷۵). تاریخ تحلیل اقتصادی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.

صادق، ابوالحسن (۱۳۸۵). «اندیشه های غزالی پیرامون مسائل اقتصادی و موضوعات اخلاقی - فقهی موثر بر رفتار اقتصادی»، عقاید اقتصادی دانشمندان مسلمان، ابوالحسن صادق و عیدیت غزالی، ترجمه احمد شعبانی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

صدیقی، نجات... (۱۳۸۵ الف). «اندیشه اقتصاد اسلامی؛ مبانی، تکامل و جهت گیری مورد نیاز»، عقاید اقتصادی دانشمندان مسلمان، ابوالحسن صادق و عیدیت غزالی، ترجمه احمد شعبانی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

_____ (۱۳۸۵ ب). «بررسی کوشش های اخیر پیرامون مطالعه تاریخ تفکر اقتصادی در اسلام»، عقاید اقتصادی دانشمندان مسلمان، ابوالحسن صادق و عیدیت غزالی، ترجمه احمد شعبانی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

عیوضلو، حسین (۱۳۸۶). تحول تاریخی مفهوم عدالت اقتصادی، تهران، مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (ع).

_____ فصل پانزدهم گستره عدالت اقتصادی در اندیشه‌های دینی قرون میانه ۵۰۳

_____ (۱۳۸۴). *عدالت و کارایی از دیدگاه اسلام*، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

محمد امزبان، محمد (۱۳۸۰). *روش تحقیق علوم اجتماعی؛ از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی*، ترجمه عبدالقادر سواری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

Alberti Magni, B. (1891). Opera Omnia, Paris, Vol. vii, In Librum V Ethicorum, Tract. 2, cap. 7, no. 30

Aquinas, St. Thomas Arthur Eli Monroe (ed.) (1951). *Summa Theologica; printed in: Early Economic Thought, Selection from Economic Literature Prior to Adam Smith*. Cambridge: Harvard University Press.

Aristotle. (1988). *The Politics*, Stephen Everson (ed.). Cambridge: Cambridge University Press.

Aristotle (1999). *Nicomachean Ethics*, Trans. W. D. Ross, Kitchener: Batoche Books.

Baldwin, John W. (1959). *The Medieval Theories of the Just Price: Romanists, Canonists, and Theologians in the Twelfth and Thirteenth Centuries*. Transactions of the American Philosophical Society, Philadelphia: APS, 49 (4).

Dempsey, Bernard W. (1935). *Just Price in a Functional Economy*, The American Economic Review, 25: 471-86.

Dos Santos Ferreira, Rodolphe (2002). Aristotle's Analysis of Bilateral Exchange: an Early *Formal Approach to the Bargaining Problem*. Euro. J. History of Economic Thought 9:4 568-590.

Ghazanfar, S. M. and Islahi, A. A. S. M. Ghazanfar (ed.) (1997). "Explorations in Medieval Arab-Islamic Economic Thought: Some Aspects of Ibn Qayyem's Economics. History of Economic Ideas", Vol. 3, No. 1. Reprinted in: *Medieval Islamic Economic Thought; Filling The 'Great Gap' in European Economics*, London: Routledge Curzon, 2003.

_____ S. M. Ghazanfar (ed.) (1992). *Explorations in Medieval Arab Islamic Economic Thought: Some Aspects of Ibn Taimiyah's Economics*. Vol. 7, Edward Elgar, Vermont. Reprinted In: *Medieval Islamic Economic Thought; Filling The 'Great Gap' in European Economics*, London: RoutledgeCurzon, 2003.

_____ (1990). "Economic Thought of an Arab Scholar: Abu Hamid Al-Ghazali. History of Political Economy", Vol. 22. No. 2, P. 381-403, Reprinted in: *Medieval Islamic Economic Thought; Filling The 'Great Gap' in European Economics*, S. M. Ghazanfar (ed.). London: Routledge Curzon, 2003.

Islahi, A. A. (2004). *Contributions of Muslim Scholars to Economic Thought and Analysis (11-905 A. H./632-1500 A. D.)*. Jeddah: Islamic Economics

Research Center of King Abdulaziz University.

_____ (1988). *Economic Concepts of Ibn Taimiyah*. Leicester, The Islamic Foundation.

_____ (1985). "Ibn Taimiyah's Concept of Market Mechanism". *Journal of Research in Islamic Economics*, (Jeddah) Winter 1985, Vol. 2, No. 2, P. 55-56

Langholm, Odd (1979). *Price and Value in the Aristotelian Tradition; A Study in Scholastic Economic Sources*. Oslo: Universitetsforlaget.

Lombard, Peter (2007). *The Sentences. Book 1: The Mystery of Trinity*. Translated by Giulio Silano. Toronto, Pontifical Institute of Medieval Studies (PIMS). LVIII, 278 PP. ISBN 978-0-88844-292-5.

_____ (2008). *The Sentences. Book 2: On Creation*. Translated by Giulio Silano. Toronto, PIMS. XLVI, 236 PP. ISBN 978-0-88844-293-2.

_____ (1988). *The Sentences. Book 3: On Creation*. Translated by Giulio Silano. Toronto, PIMS. XLVIII, 190 PP. ISBN 978-0-88844-295-6.

_____ (2010). *The Sentences. Book 4: On Creation*. Translated by Giulio Silano. Toronto, PIMS. XLVIII, 336 PP. ISBN 978-0-88844-296-3.

Mansbach, Willy (1942). "Laesio Enormis. in Muhammadan Source". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 10, No. 4, P. 877-885.

Walsh, Adrian (2004). *The Morality of the Market and the Medieval Schoolmen; Politics Philosophy Economics*.

فصل شانزدهم

مطلوبیت خواهی،
اطلاعات و حقوق

اسماعیل سالم

این مقاله برگردان مقاله‌ای به نوشته پارتا داسگوپتا (Partha Dasgupta) با عنوان «مطلوبیت‌خواهی، اطلاعات و حقوق» "Utilitarianism, Information and Rights" است که در جلد یکم کتابی با عنوان *عدالت اقتصادی* *Economic Justice* درج شده است که این کتاب توسط جورجیو بروسیو (Giorgio Brosio) و هارولد ام هوشمن (Harold M.) (Hochman) ویرایش شده و شرکت انتشاراتی ادوارد الگار (Edward Elgar Publishing) آن را در سال ۱۹۹۸ چاپ کرده است. شکل نخستین مقاله حاضر در کتاب *مطلوبیت‌خواهی و ورای آن* *Utilitarianism and Beyond* که توسط آمارتیا سن (Amartya Sen) و برنارد ویلیامز (Bernard Williams) ویرایش شده و در سال ۱۹۸۲ در انتشارات دانشگاه کمبریج (Cambridge University Press) انتشار یافته، به چاپ رسیده است.

۱-۱۶ عدالت توزیعی و حقوق فردی

هایک در کتاب خود ابراز عقیده می‌کند که عدالت توزیعی را تنها در یک اقتصاد هدایت شده یا فرمان‌پذیر (مانند یک ارتش)، که در آن به اشخاص دستور داده می‌شود چه کاری را انجام دهند، می‌توان محقق کرد. درواقع ... ارتکاب هیچ عمل آزادانه‌ای ازسوی افراد نمی‌تواند منجر به نتایجی شود که اصل عدالت اجتماعی را ارضا نماید (هایک، ۱۹۷۶: ۶۹) اتخاذ چنین موضع صریحی بدون شک نادر است؛ ولی این ادعا که تقاضا برای عدالت توزیعی با حقوق فردی به‌ویژه حقوق مربوط به تصمیم‌سازی در تضاد است، ادعایی است که در موارد متعدد مطرح شده است.

حقوق فردی، مانند حق درخواست دریافت رفتاری با احترام و مشابه با سایر افراد ممکن است از این جنبه مورد حمایت قرار گیرد که به‌نوبه خود به‌عنوان نقطه‌نهایی و هدف

محسوب می‌شود. از سوی دیگر، ممکن است دفاع از این حقوق از این جنبه صورت پذیرد که آنها برای تحقق بخشیدن به هدف‌های نهایی مطلوب مفیدند (به عنوان مثال، استدلال موجود در مورد حق مالکیت خصوصی، زیرا که در صورت وجود شرایط معین، این حق منجر به حمایت از بروز تخصیص کارآمد منابع خواهد شد). به یقین تمایز بین این دو روش دفاع همیشه به شفافیت مثال حاضر نیست. برای مثال، حتی اگر حقی به مثابه هدف تلقی شود، آن هدف هنوز ممکن است به توضیح و تفسیر نیاز داشته باشد. تفسیر موضوع نیز به روایتی بر مبنای منافع انسانی برخاسته و توسعه یافته از آن موضوع باشد، مثل گرایش نظریه‌های کانت در مورد خودمختاری فردی یا ملاحظات صریح مطلوبیت خواهان. تمرکز اصلی در این مقاله بر موضوع تمرکززدایی در اقتصاد خواهد بود و لذا با حق متصور برای افراد برای داشتن فضاهای خصوصی مشخص برای تصمیم‌سازی (یک بعد از **فضاهای حفاظت شده** پرفسور هابیک) سروکار خواهیم داشت. پرسش مطرح این است که آیا مطالبه عدالت توزیعی مستلزم تجاوز سیستماتیک به حق تصمیم‌سازی افراد است؟ در پاسخ می‌خواهیم نشان دهیم که چنین نیست و به کارگیری حقوق مربوط به حوزه‌های معین تصمیم‌سازی در ارتقای سطح دستیابی به عدالت توزیعی سودمند است. ادعای اخیر مبتنی بر این مشاهده است که اغلب اطلاعات موجود در جوامع تنها به صورت خصوصی دانسته می‌شوند و در واقع، هیچ شخص یا واحد تصمیم‌سازی نیست که بتواند از عهده دانستن تمام اطلاعات موجود برآید. از این منظر می‌توان ادعا کرد که هدف عدالت توزیعی در محیطی به بهترین نحو تأمین می‌شود که افراد برای استفاده از بخشی از اطلاعات خصوصی خود مورد تشویق قرار گیرند. به عبارت دیگر، به جز در مورد شرایط بسیار مشخص، برخی از شکل‌های عدم تمرکز در فرایند تصمیم‌سازی نتایج مطلوبی به همراه خواهد داشت. این نتیجه‌گیری به طور خاص حاکی از آن است که یک سیستم دستوری یا فرمان‌پذیر، حتی اگر برتری سیستم غیرمتمرکز از نقطه نظر تأمین حقوق ذاتی افراد برای تصمیم‌سازی خصوصی مدنظر قرار نگیرد، از منظر عدالت توزیعی هم کم‌وبیش هیچ‌گاه نمی‌تواند یک شکل بهینه سازمانی باشد.

برای تشریح بهتر موضوع، جامعه را می‌توان یک مشارکت تعاونی بین افراد مختلف برای بهره بردن از مزیت‌های دوجانبه در نظر گرفت که برخی از شکل‌های قدرت مرکزی برای هماهنگی فعالیت‌های اعضای جامعه در آن مورد نیاز باشد. برای حصول اطمینان، در نظر گرفتن یک معیار کلاسیک از مقوله رفاه اجتماعی، مانند آنچه که در

مطلوبیت‌خواهی مدنظر قرار می‌گیرد، لازم است تا بتوان از آن برای تقویت و هدایت قدرت مرکزی در راه ارتقای سطح فعالیت‌هایش استفاده نمود. سطح فعالیت این دولت به فراهم آوردن تعداد محدودی از خدمات عمومی، مثل ضمانت اجرایی قراردادهای و حمایت از افراد و گروه‌ها در برابر فشار، دزدی و کلاهبرداری محدود می‌شود و مشخصات یک دولت حداقلی را دربردارد. مطالبات مربوط به عدالت توزیعی این دولت را ملزم می‌سازد تا دست‌کم نسبت به توزیع قدرت خرید بین افراد مختلف جامعه با استفاده از سازوکارهایی مانند مالیات و یارانه اقدام نماید.

نوزیک (۱۹۷۴) معتقد است که تحمیل این قبیل مالیات‌ها و یارانه‌ها، تجاوز به حقوق غیرقابل انتقال افراد برای داشتن کالاها و خدمات واقعی است که به‌صورت تاریخی سزاوار آنها بوده‌اند. در این نوشتار به موضوع متقاعدکننده بودن یا نبودن استدلال‌هایی که به این نتیجه منجر شده است، پرداخته نمی‌شود.^(۱) به‌هرحال، مدت مدیدی از اشاره فلاسفه سیاسی به این نکته می‌گذرد که مطالبات مربوط به عدالت توزیعی، مانند مواردی که از مطلوبیت‌خواهی ناشی می‌شود، به‌راحتی با حقوق مشخصی که افراد سزاوار آن‌اند، در تناقض قرار می‌گیرد. درواقع، آمارتیا سن در مقالات خود در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ به این نکته اشاره کرده که تقاضای حداقل معینی از آزادی ممکن است حتی با محدودترین معیار در نظر گرفته شده برای رفاه، مثل مواردی که در رتبه‌بندی پره‌تو مدنظر قرار می‌گیرد، در تناقض باشد. این قبیل تناقض‌ها مشکلی برای تحلیل مباحث ما ایجاد نمی‌کند. برای مثال، اگر فرض شود که افراد واجد حقوق فطری باشند - مثل یک فضای تصمیم‌سازی خصوصی که به شکل مناسبی تعریف شده باشد - به‌گونه‌ای که ملاحظات عدالت توزیعی و در همین راستا پیشرفت و ترقی یا کارایی، مورد تهدید قرار نگیرند، رعایت این حقوق فطری نیز باید مشابه محدودیت‌هایی باشد که اجرای سیاست‌های معطوف به بیشینه‌سازی معیار مدنظر برای رفاه اجتماعی نباید از آنها عدول نماید.^(۲) حال بدیهی است که اگر این محدودیت‌ها منجر به ایجاد قیودی سفت‌وسخت برای فرایند بیشینه‌سازی شود، بیشینه رفاه اجتماعی با وجود این محدودیت‌ها کمتر از سطحی خواهد بود که در حالت نبود آنها حاصل می‌شد.

درواقع، می‌توان ازمنظر رفاه اجتماعی مذکور، هزینه برخاسته از تحمیل این قبیل

محدودیت‌ها را محاسبه کرد. موضوع‌هایی از قبیل گزاره‌های زیر را می‌توان در ارتباط با یکدیگر دانست: اینکه تمام حقوق از نظر ماهیت یکسان و هم‌سطح مورد توجه قرار نمی‌گیرند؛ اینکه حقوق افراد در بیشتر موارد با یکدیگر در تضاد است و اینکه این حقوق فردی در عمل با دیگر هدف‌های اجتماعی در تضاد قرار می‌گیرد.^(۳) در نهایت، آنچه که در پی آن هستیم، ترتیبی مشخص از حالات اجتماعی است. با این اوصاف می‌توان گفت که وقتی کسی در مورد حالات اجتماعی سخن می‌گوید، توصیف وی تنها شامل تولید و توزیع کالاها و خدمات، یا به بیان نوزیک، **حالات نهایی**، نمی‌شود و در کنار این خاصیت‌ها، رفتارهای انتخاب شده توسط مردم، انتخاب‌های اجباری آنها، رفتارهایی که مجبورند از دیگران انتظار داشته باشند و سایر موارد مشابه را نیز دربرمی‌گیرد. می‌دانیم که یک مطلوبیت‌خواه متعهد مدعی خواهد شد که اگر چنین تصور توسعه‌یافته‌ای از حالات اجتماعی به مردم ارائه شود، اثر آن در توابع مطلوبیت آنها ظاهر خواهد شد، ولی در مقابل می‌توان گفت که بسیاری هم تصدیق می‌کنند که این نحوه برخورد با مسئله، فاقد بسیاری از نتایج برخاسته از نظرات فلاسفه سیاسی غیرمطلوبیت‌خواه در سال‌های اخیر خواهد بود.

اگر فلسفه سیاسی را بیشتر در پی توصیف حالات اجتماعی و نظریات مربوط به یافتن یک ترتیب خاص از بین این حالات بدانیم، باید گفت که نظریه اقتصاد رفاه بیشتر در پی طراحی یک محیط اقتصادی برای تحقق این حالات اجتماعی است تا در پرتو این مرتب‌سازی به‌عنوان شرایط مطلوب شناخته شود. به‌یقین در برخی از حالات حدی، مثل مواردی که در فلسفه نوزیک آمده است، چنین نقشی برای نظریه اقتصاد رفاه تا حد نبودن، کوچک است. در شرایطی که لازم باشد تصمیمی در مورد درجه حفاظت مورد انتظار از حالت حداقل؛ این موردی است که در کار نوزیک ملموس نیست. در هر حال باید این مطلب در نظر گرفته شود که نهایت حقوق فردی به صورتی که نوزیک بدان می‌نگرد، الزام می‌کند که تنها آن سازمان اقتصادی با شرایط سازمانی سازگاری دارد که بتواند بی‌تفاوتی مناسبی را بین انواع حالت‌ها برقرار کند. با وجود این، چنین حالتی یک حالت حدی است و اغلب فلاسفه سیاسی، طراحی سازمان‌های اقتصادی که بهترین نتایج را قابل دسترس می‌سازند، در سطح معینی مجاز می‌شمارند. بنابراین به‌عنوان مثال، رالز (۱۹۷۱) در کار مشهور خود می‌نویسد که پاسخ به این پرسش را که «آیا الزامات مورد نیاز برای

عدالت اجتماعی در یک سیستم مبتنی بر حقوق خصوصی بهتر حاصل می‌شود یا در یک نظام سوسیالیستی نمی‌توان تا موقعی که نهادهای بازار در هریک از آنها مورد تأکید قرار نگرفته‌اند، مورد قضاوت از پیش تعیین شده قرار داد. وی می‌گوید که یک مزیت قابل توجه و اساسی در سیستم بازار آن است که با فرض وجود نهادهای پیش‌نیاز، این سیستم با برابری آزادی و برابری بی‌طرفانه در فرصت‌ها سازگار است. ... یک سیستم بازار موجب تمرکززدایی در به‌کارگیری قدرت بازار می‌شود ... لذا لازم است به این موضوع پرداخته شود که نهادهای بازار برای هر دو نظام حقوقی خصوصی و سوسیالیستی متعارف‌اند. اینکه کدام‌یک از این سیستم‌ها و حالات میانه آنها بیشترین پاسخ را به الزامات عدالت می‌دهد، نمی‌توان از پیش تعیین کرد» (رالز، ۱۹۷۱: ۲۷۴-۲۷۲).

در این مقاله به موضوعات از منظری متفاوت پرداخته خواهد شد و فرض می‌شود که عدالت اجتماعی تنها به رفاه افراد بستگی دارد و رفاه افراد نیز تنها به تخصیص کالاهای و خدمات وابسته است. از آن گذشته، برای تسهیل در بیان مطلب، فرض می‌شود که رفاه افراد مبتنی بر رحان‌ها باشد که به‌طور کامل شخصی است، به‌گونه‌ای که رفاه یک فرد تنها به کالاهای و خدماتی که به وی تخصیص می‌یابد بستگی داشته باشد.^(۴) همچنین فرض می‌شود که موضوع بهینه‌سازی یک معیار رفاه اجتماعی مشروط به وجود محدودیت‌های فنی و اطلاعاتی است.^(۵) در بیشتر موارد، ملاک رفاه اجتماعی همان ملاک مطلوبیت‌خواهی، یعنی مجموع مطلوبیت یا رفاه افراد در نظر گرفته می‌شود. به این نکته هم اشاره خواهد شد که در این قاعده، هیچ حسابی، به‌جز حق برخورداری از رفاه که به نوعی در مرتب‌سازی حالات اقتصادی از نظر اجتماعی متبلور می‌شود، برای حقوق افراد منظور نخواهد شد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا تمرکززدایی اقتصادی یا تخصیص حقوق به فضاهای معینی از تصمیم‌سازی‌های فردی برای حصول تخصیص بهینه کالاهای و خدمات در پرتو معیار انتخاب شده برای رفاه اجتماعی مفید است؟ این موضوعی است که در بخش‌های بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲-۱۶ نظریه بنیادین اقتصاد رفاه

نظریه اقتصاد رفاه به این دلیل در بیشتر اوقات بر موضوع وجود حق برای گروهی از

افراد در بخش‌های معینی از فضای تصمیم‌سازی‌های فردی تأکید نکرده که درواقع هیچ‌گونه ناسازگاری اساسی بین این نظریه و ادعاهای عدالت توزیعی مشاهده نشده است. برای مثال، اگر در اقتصادی افراد از کالاها و خدمات اولیه برخوردار باشند^(۶) و دولت بر تابع مطلوبیت و مواهب اولیه تمام افراد جامعه وقوف داشته باشد، می‌توان این نظریه را در اقتصاد رفاه مطرح کرد که مشروط به برآورده شدن شرایط فنی معین شده براساس توابع مطلوبیت، تخصیص بهینه کامل کالاها و خدمات از طریق برنامه‌ای به‌شرح زیر می‌تواند حاصل شود. دولت در یک زمان برخی از قیمت‌ها را اعلام می‌کند و همه کالاها و خدمات دارای قیمت می‌شوند. این عمل به مرتب‌سازی دوباره مواهب اولیه افراد منجر خواهد شد. قانون مبادله نیز درست آن چیزی است که می‌توان انتظار داشت: ارزش بازار برای مصرف نهایی مجموعه کالاها و خدماتی که هر فرد انتخاب می‌کند نباید از درآمدی که از طرف دولت و از طریق مالیات یا یارانه برای وی مشخص شده است، تجاوز کند. یک روش قراردادی برای بیان این مطلب آن است که گفته شود به‌شرط آنکه توابع مطلوبیت شرایط معینی را برآورده سازند، بهینه کامل در حالتی رخ می‌دهد که یک تخصیص در شرایط تعادل رقابتی برای کالاها و خدمات واقع شود که البته این وضعیت به توزیع مناسب مواهب اولیه در بین اعضای جامعه منجر می‌شود.^(۷)

در ادامه به سه بعد مهم از این نظریه پرداخته می‌شود.

✓ نخست، ساختار سازمان اقتصادی شرح داده شده در این نظریه مشخصات قراردادی یک بازی را دارد، یعنی آنکه همه افراد جامعه و دولت می‌توانند مجموعه‌ای از رفتارهای فردی و شخصی را انتخاب کنند و درمجموع، یک قاعده شناخته شده عمومی وجود دارد که رفتارهای انتخاب شده توسط تمام بازیگران و از جمله دولت را به تخصیص نهایی کالاها و خدمات ترجمه می‌نماید. برای درک دقیق‌تر موضوع، اگر فرض شود که دولت بخواهد معیار رفاه اجتماعی را بیشینه سازد و در این راستا، قدرت انتخاب و تحمیل مالیات‌ها و یارانه‌های فراگیر بر افراد و قدرت انتخاب قیمت‌ها را دارا باشد. هریک از افراد جامعه نیز مجموعه کالاها و خدماتی را انتخاب می‌کند که بیشترین رجحان را برای وی در پی داشته باشد. شرط این کار آن است که ارزش بازار مجموعه انتخاب شده برای مصرف وی نباید از درآمد قابل تصرف شخص بیشتر باشد. براساس این نظریه، نتیجه بازی، تخصیص بهینه کالاها و خدمات است.^(۸)

✓ دوم، برخلاف تصور، به‌سادگی می‌توان استنباط نمود که ممانعت دولت نباید مشارکت در مبادلات سودآور دوطرفه بین افراد جامعه را ممنوع سازد.^(۹) نکته در این است که قیمت کالاها و بازتوزیع دارایی‌ها به‌گونه‌ای توسط دولت انتخاب می‌شود که در نتیجه مبادلات بعدی انجام شده در بازار، هیچ مبادله دوطرفه سودمند دیگری در بین افراد باقی نماند.^(۱۰)

✓ سوم، افراد با استفاده از اولویت‌ها و مواهب اولیه کالاها و خدمات مشخص می‌شوند. فرض شده است که دولت مشخصات تمام افراد جامعه را می‌داند. براساس این فرض، مالیات‌ها و یارانه‌های مورد نیاز برای دستیابی به رفاه بهینه براساس ویژگی‌های افراد معین می‌شود.

در اینجا شاید ذکر این نکته مهم باشد که اگر دولت در واقعیت به همان اندازه‌ای که نظریه بنیادین اقتصاد رفاه برای وی لازم می‌داند علم و آگاهی داشته باشد، می‌تواند در فرایندی آسان‌تر به سمت نقطه بهینه کامل حرکت کند. در این بین از طریق سلب مالکیت افراد در مورد مواهب اولیه آنها وارد شده و در ادامه برای بازتوزیع تخصیص بهینه اقدام نماید. در این حالت، سیستم از نوع سیستم‌های فرمان‌پذیر خواهد بود.^(۱۱)

۳-۱۶ فاصله اطلاعاتی و تمرکززدایی اقتصادی

در نظریه بنیادین اقتصادهای رفاه یک نقطه رفاه کامل بهینه می‌تواند از طریق سازوکاری غیرمتمرکز حاصل شود، اما براساس این نظریه رفاه بهینه می‌تواند در یک سیستم به‌کلی دستوری نیز به‌دست آید. به‌نظر می‌رسد که هر دو الگو به‌عنوان ابزاری برای حصول و حفظ رفاه بهینه به یک میزان مفید باشند. باید توجه داشت اطلاعاتی که دانستن آنها برای دولت فرض محسوب می‌شود، بسیار زیاد است زیرا به‌عنوان مثال فرض می‌شود دولت بر رجحان‌ها و مواهب افراد جامعه واقف است. همین موضوع به تنهایی نشان می‌دهد حقوق فردی برای اتخاذ تصمیمات مشخص خصوصی فقط امری اخلاقی نیست و به‌واسطه واقعیت موجود در مورد ناکامل بودن اطلاعات دولت، امری گریزناپذیر است.

در این خصوص، می‌توان فرض کرد بخش‌هایی از اطلاعات مورد نظر وجود دارند

که دانستن آنها تنها برای افراد مشخصی مقدور است؛ یعنی آنکه پیگیری و نظارت بر این قبیل اطلاعات توسط نهادی عمومی هزینه بر یا در حالت حدی غیرممکن است. اطلاعات خصوصی می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

✓ خصوصیات شخصی افراد مانند رجحان‌ها و مواهب شخصی آنها که نشانگر هویت و شخصیت آنهاست؛

✓ اعمال و کنش‌های اتخاذ شده توسط افراد؛

✓ بخش‌های متمرکز از اطلاعات در خصوص وضعیت جهان یا ابعاد مشخصی از توانایی‌های فنی تخصصی.

درعین حال می‌توان فرض کرد اطلاعات خاصی وجود دارد که دانستن آنها در حالت عمومی ممکن است یا اینکه می‌توان آنها را در سطح عموم با هزینه به نسبت اندک قابل مشاهده نمود. این موارد ممکن است بخش‌های دقیقی از اطلاعات موجود را دربرگیرد که از این جمله می‌توان به میزان آلودگی پراکنده شده توسط یک بنگاه اشاره کرد. اطلاعات ممکن است به صورت یک سری آماری باشد که در این قسمت می‌توان به آمار توزیع سنی افراد در یک جامعه مفروض و در یک برهه زمانی خاص اشاره کرد. بنابراین می‌توان سازمان‌هایی را در نظر گرفت که حاصل تصمیم‌گیری در آنها تابعی از تصمیمات خصوصی مبتنی بر اطلاعات خصوصی است.

ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا دولت افراد را ملزم به ارائه اطلاعات خصوصی خود نمی‌کند؟ دلیل این امر آن است که اگر دولت بتواند تمام اطلاعات خصوصی را گردآوری نماید، خواهد توانست به سمت نقطه بهینه کامل حرکت کند. دست کم دو پاسخ برای این پرسش وجود دارد که هر دو به صورت شفاف در دنیای واقعی اعتبار دارد. پاسخ نخست آن است که اگر فرد بداند پاسخ‌هایش چگونه به کنش و رفتار اجتماعی منتهی می‌شود، ممکن است انگیزه‌ای برای دروغ‌گویی پیدا کند تا بتواند نتیجه نهایی را تا جایی که می‌تواند به سمت وضعیت مطلوب خود بکشد. پاسخ دوم آن است که حتی اگر تمام افراد جامعه از نظر اخلاقی ملتزم و متعهد به معیار انتخاب شده برای رفاه اجتماعی کل باشند باز ممکن است هزینه‌های ایجاد چنین ارتباطی زیاد باشد.^(۱۲) پاسخ دوم که به عنوان نقطه آغازی برای نظریه تیم مارشاک — رندر در مورد

گروه‌ها مطرح شد، به یقین اهمیت زیادی دارد زیرا این واقعیت را گوشزد می‌کند که حتی اگر تمام افراد جامعه در راستای یک هدف عمومی رفتار کنند، نیاز به تصمیم‌سازی خصوصی به منظور دستیابی و بهره‌برداری از اطلاعات خصوصی همچنان وجود خواهد داشت. در سیستم‌های دستوری کم‌وبیش هیچ‌گاه نقطه بهینه حاصل نمی‌شود.^(۱۳)

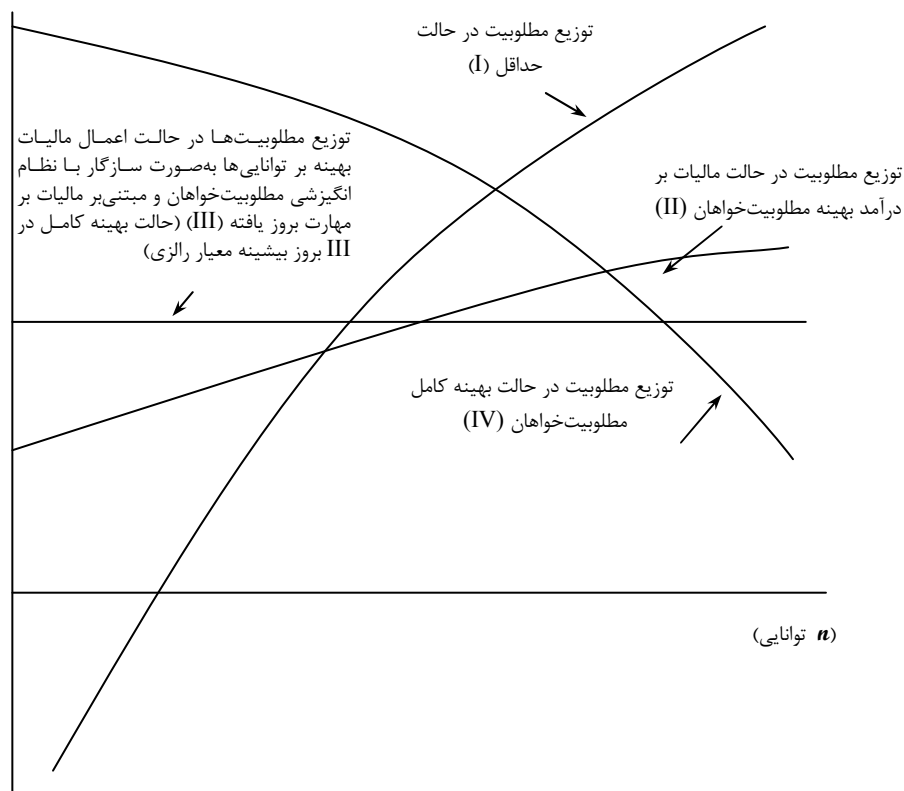
پاسخ اول موجب شکل‌گیری حجم عظیمی از ادبیات نظری در خلال چند سال گذشته شده است.^(۱۴) پیشاپیش می‌توان ادعا کرد که در حالت کلی، طراحی سازمان‌های اجتماعی که ماحصل آنها رسیدن به نقطه بهینه کامل در حالت تعادل باشد، ممکن نخواهد بود. اغلب بهترین نتیجه‌ای که در این بین می‌تواند حاصل شود، همان چیزی است که اقتصاددانان آن را بهترین نتیجه درجه II یاد می‌کنند.

اگر یک اقتصاد صنعتی در نظر گرفته شود که افراد آن واجد توانایی‌های غریزی برای منتقل کردن اوقات فراغت خود به یک کالای واحد باشند که درآمد نامیده می‌شود، اگر فرض شود که هر فرد سطح توانایی ذاتی یا کارایی معادل n داشته باشد (n عددی مثبت است)، آنگاه اگر این شخص ۱ ساعت کار کند، میزان کالای مصرفی که وی تولید می‌کند برابر با $n \cdot 1$ است. از سوی دیگر، مطلوبیت یک فرد به اوقات فراغت و درآمد قابل تصرف او بستگی دارد و با افزایش هریک از این دو، مطلوبیت وی افزایش خواهد یافت. بنابراین باید گفت که رجحان‌های فرد امری شخصی است. در اینجا فرض شده است که توابع مطلوبیت افراد همسان و همانند باشد؛ اگرچه حتی در صورت همسان بودن توابع مطلوبیت در افراد مختلف، توانایی آنها به‌لزوم همانند نیست. با این اوصاف می‌توان افراد را براساس سطح کارایی یا توانایی آنها دسته‌بندی نمود و تعداد افراد واجد سطح توانایی n را $N(n)$ نشان داد. در نتیجه، فرد دارای سطح توانایی بالاتر قادر خواهد بود با تعداد ساعات کاری مشابه، درآمد بیشتری نسبت به افراد واجد توانایی پایین‌تر کسب نماید.

در اینجا می‌توان فرض آزاد رفتاری را بررسی کرد تا حاصل وجود دولت بسیار کوچک شناسایی شود. باید توجه داشت که به دلیل ناممکن بودن انتقال اوقات فراغت از فردی به فرد دیگر، هیچ سطحی از مبادله در این اقتصاد قابل تصور نیست. هیچ دلیلی وجود ندارد که فردی بتواند به فرد دیگری که از سطح توانایی بالاتری برخوردار است، در مورد ماحصل کارایی بیشتر وی پیشنهادی ارائه کند. در همین راستا هیچ مبادله‌ای

بین افراد دارای کارایی مشابه هم وجود نخواهد داشت. بنابراین واضح است که در شرایط وجود دولت بسیار کوچک، هرکس در حیطه کار خود با عنایت سطح توانایی ذاتی خویش فعالیت خواهد کرد تا بتواند ترکیب درآمد - اوقات فراغت خویش را برای بیشینه ساختن مطلوبیت فردی به کار بگیرد. از آنجاکه بنابر فرض، افراد توابع مطلوبیت همسانی دارند، عجیب نخواهد بود که فرد توانا تر به سطح مطلوبیت بالاتری نائل شود. توزیع سطوح مطلوبیت به عنوان تابعی از سطح توانایی n در نمودار زیر نمایش داده شده است. این نکته را هم باید افزود که این شکل از توزیع مطلوبیت‌های بروز یافته از منظر معیار بهینگی پره‌تو در شرایط بهینه قرار دارد.

مطلوبیت



نمودار ۱-۱۶ توزیع سطح مطلوبیت

در این نمودار در صورتی که $u_n(x)$ نمایانگر سطح مطلوبیت فرد واجد توانایی n در طرح x باشد و $W(x)$ بنا بر تعریف برابر با مجموع مطلوبیت‌ها در طرح x باشد ($W(x) = \sum u_n(x)$)، رابطه زیر برقرار است:

$$W(IV) > W(III) > W(II) > W(I)$$

این نتیجه را می‌توان با نتیجه حاصله در حالتی که دولت بخواهد با نگاهی به موضوع بیشینه ساختن یک معیار رفاه اجتماعی در اقتصاد مداخله نماید، مقایسه کرد، اما باید تأکید شود که بهترین نتیجه‌ای که می‌توان حاصل کرد، به اطلاعات هریک از افراد دخیل در اقتصاد در حال حاضر و نیز اطلاعاتی که می‌توانند در آینده به دست آورند، بستگی دارد. بنا به فرض، افراد بر تابع مطلوبیت و توانایی‌های ذاتی خودشان وقوف دارند، لذا از طریق تغییر در میزان اطلاعات در دسترس دولت، می‌توان میزان تغییر در بیشینه رفاه اجتماعی قابل حصول را شناسایی کرد. برای رسیدن به این موضوع باید فرض شود که معیار رفاه اجتماعی همان معیار مجموع مطلوبیت‌های فردی باشد و هدف دولت بیشینه کردن این معیار است.

بدین‌منظور باید فرض کرد که دولت بر تابع مطلوبیت متداول افراد واقف است و از تعداد افراد در هریک از گروه‌های تشکیل شده براساس سطح توانایی آگاهی دارد. علاوه بر آن، بنا به فرض دولت قادر است درآمد افراد را بدون پرداخت هزینه رصد کند. در ابتدا حالت بهینه کامل مطلوبیت‌خواه به اختصار بررسی می‌شود. مشخص است که برای گستره وسیعی از توابع مطلوبیت فردی و متعاقب آن برای رجحان‌های فردی، بهینه کامل مطلوبیت‌خواه توسط افراد واجد توانایی‌های ذاتی بالاتر که به سطوح پایین‌تر مطلوبیت نائل می‌شوند، معین خواهد شد.^(۱۵) نحوه توزیع مطلوبیت‌ها در حالت بهینه کامل مطلوبیت‌خواه نیز در نمودار ۱-۱۶ ترسیم شده است.

مهم‌ترین نکته در مورد نتیجه حاصل آن است که ترتیب مطلوبیت‌ها در آن درست برعکس حالت دولت حداقلی است. در حالت وجود دولت حداقلی، فرد توانا تر به سطوح بالاتری از مطلوبیت دست پیدا کرده است، در حالی که در شرایط دولت مطلوبیت‌خواه این افراد به سطوح مطلوبیت پایین‌تر نائل می‌آیند. می‌توان گفت از آنجاکه مطلوبیت‌خواهی در پی بیشینه ساختن مجموع مطلوبیت‌هاست؛ پیگیری آن به معنی

کار کشیدن از افراد به‌راستی توانا به‌اندازه بیشترین ساعات کاری و کاستن از سطح مطلوبیت آنهاست تا بتوان از این طریق، میزان درآمد تولید شده در اقتصاد را بالا برده و بیشینه ساختن مجموع مطلوبیت‌ها را میسر نمود. منظور از افزایش درآمد جامعه و به‌کارگیری آن در جهت هدف‌های مطلوبیت‌خواهی هم به معنی تولید درآمد بیشتر به‌منظور اعطای یارانه به افراد کم‌توان‌تر است. با این اوصاف، افراد به‌راستی توانا بدون شک در یک دولت مطلوبیت‌خواه در مقایسه با دولت حداقلی با اوضاع بدتری مواجه خواهند شد زیرا باید کار باکیفیت و سخت‌تری در مقایسه با شرایط حاکم در دولت حداقلی را انجام دهند، اما مطلوبیت‌خواهی دولت برای افراد کم‌توان‌تر بهتر خواهد بود زیرا مجموع مطلوبیت‌ها بالاتر از حالت دولت حداقلی قرار خواهد گرفت.^(۱۶)

این پرسش همچنان مطرح است که نقطه بهینه حاصل در حالت مطلوبیت‌خواهی چگونه خواهد بود؟ از آنجاکه بنا به فرض، دولت توانایی فطری همه افراد را می‌داند و می‌تواند درآمد هر فرد را رصد کند، یک مسیر اجرایی برای دولت این خواهد بود که افراد را ملزم سازد تا مقادیر معینی از درآمد را تولید کنند و به دولت بپردازند. نظر به اینکه دولت در این حالت می‌تواند زمان کار در نظر گرفته شده برای هر فرد را به‌دقت محاسبه کند و میزان مصرف وی در حالت بهینه کامل را هم بداند، دولت می‌تواند این دستورات را به‌صورت اجباری بر افراد مختلف تحمیل نماید. راه‌حل دیگر برای دولت آن است که از افراد مالیاتی برآزنده پایه توانایی آنها دریافت کند. البته دولت می‌تواند افراد را مخیر سازد تا تعداد ساعات کاری خود را انتخاب نمایند. جدول بهینه مالیات بر توانایی در حالتی حاصل می‌شود که مالیات دریافتی از افراد تواناتر بیشتر باشد تا از این طریق، یارانه مورد نیاز برای افراد کم‌توان‌تر قابل حصول باشد.

در این مرحله فرض شده است که دولت اطلاعاتی در مورد سطح توانایی افراد مختلف ندارد. به عبارت دیگر، فرض شده است که دولت نمی‌تواند از تعداد ساعات انتخابی هر فرد برای کار کردن مطلع شود، اما همچنان قادر است تا درآمد افراد را رصد نماید. در این وضعیت، دولت نمی‌تواند به‌صرف مشاهده درآمد هر فرد اعلام کند که او از سطح توانایی بالایی برخوردار است و در نتیجه سطح بالایی از اوقات فراغت را اختیار کرده یا اینکه توانایی وی اندک بوده و ساعات طولانی‌تری را صرف کار کرده است. در

این حالت می‌توان دید که نقطه بهینه کامل در حالت مطلوبیت‌خواهی نمی‌تواند حاصل شود. حالت دیگری که می‌توان در نظر گرفت این است که هر نوع ارتباط بین دولت و آحاد جامعه، به‌جز مالیات‌ها ممنوع شود. واضح است که دولت وظیفه دارد مالیات خود را تنها بر آنچه که رصد می‌کند اعمال نماید و از آنجاکه تنها دانستن درآمدها برای دولت مقدور است، تنها سیاست ممکن برای دولت، اعمال یک جدول مالیاتی بر درآمد افراد خواهد بود. بهتر است که به این موضوع به‌مثابه یک بازی نگرینسته شود که در آن، جدول‌های مالیات بر درآمد به‌عنوان راهبردهای دولت و انتخاب افراد برای اوقات فراغت و به عبارتی انتخاب آنها در مورد تعداد ساعات کاری به‌عنوان راه‌های انتخابی افراد به‌شمار می‌رود. علاوه بر آن، دولت با دانستن مسیر پاسخ‌گویی هریک از گروه‌ها و افراد، جدول مالیات بر درآمد را با نگاهی به موضوع بیشینه‌سازی مجموع مطلوبیت‌ها تدوین می‌کند. می‌توان نشان داد اگر دولت جدول مالیات بهینه بر درآمدها را به اشخاص تحمیل کند، هریک از افراد بهتر از افرادی که از وی کم‌توان‌ترند کار خواهند کرد و در نتیجه، همه در واقعیت در سطح توانایی فطری خود وارد عمل خواهند شد. این نتیجه‌گیری در نمودار ۱-۱۶ نشان داده شده است. در این حالت، دریافتی کم‌توان‌ترین افراد بسیار اندک است و لذا در جدول مالیاتی به‌عنوان دریافت‌کننده یارانه درآمدی محسوب خواهد شد. این یارانه‌ها از طریق مالیات‌های درآمدی اعمال شده بر افراد توانمندی که میزان دریافتی خوبی را انتخاب کرده‌اند، حاصل می‌شود. البته باید توجه داشت که مجموع مطلوبیت‌های حاصله در حالت اعمال جدول بهینه مالیات بر درآمد کمتر از مجموع مطلوبیت‌های متصور در حالت بهینه کامل خواهد بود، ولی این حالت بهترین نتیجه را در بین روش‌های مختلف مطلوبیت‌خواهی خواهد داشت زیرا در حالت وجود اطلاعات قابل دسترسی محدود برای دولت و ممانعت از ظهور و بروز هر نوع ارتباط بین دولت و شهروندان که می‌تواند به شکل موانع هزینه‌ای ظاهر شود، این روش قابل اجرا خواهد بود.

در این بین، سه نکته شایان توجه و تأکید وجود دارد. نخست، اگرچه مشاهده می‌شود که یک دولت مطلوبیت‌خواه در عمل تمایل دارد که سیستم مالیات بر توانایی را به اجرا درآورد، اما در عمل قادر به انجام این کار نیست زیرا دولت نمی‌داند هرکس در

چه سطح و گروه از چه اندازه توانایی‌های مختلف برخوردار است. در مقابل، نظام مالیات بهینه بر درآمد نظامی فراگیر است که در آن، مالیات وضع شده یا یارانه در نظر گرفته شده بدون دانستن مشخصات فردی و فقط براساس درآمد دریافت شده تعریف می‌شود. دولت نمی‌تواند افراد دارای درآمد یکسان را به هیچ طریق از یکدیگر تمیز دهد و این افرادند که در مواجهه با جدول مالیاتی، درآمد خویش و در نتیجه تعداد ساعات کاری خود را انتخاب می‌کنند. در نتیجه، نحوه برخورد با تمام افراد در این روش یکسان خواهد بود، مگر آنکه خود آنها از طریق انتخاب فردی برای دریافت درآمد متفاوت، تفاوت خودشان را با سایر افراد فاش سازند. به عبارتی، مرکز ثقل انتخاب در این روش، نقطه‌ای از درآمد دریافتی خواهد بود.

دوم، این شکل از تمرکززدایی که منجر به استفاده از روش مالیات بهینه بر درآمدها می‌شود الزامی است که به واسطه محدودیت دولت برای دسترسی به اطلاعات ایجاد می‌شود و فقط یک الزام اخلاقی نیست. هیچ سیستم دستوری و فرمان‌پذیری هم وجود ندارد که بتواند به نتایج حاصل از اعمال مالیات‌های بهینه درآمدی دست پیدا کند؛ چرا که با فرض وجود محدودیت دولت برای دسترسی به اطلاعات، تمام صور برنامه‌ریزی دستوری به رفاه اجتماعی کمتری نسبت به این حالت دست خواهند یافت. باید توجه داشت که اعمال مالیات‌های بهینه درآمدی موجب ایجاد موضوع دیگری در اقتصاد خواهد شد که اقتصاددانان از آن با عنوان اختلال یاد می‌کنند. همان‌طور که در طرح دوم از نمودار ۱-۱۶ و جدول ۱-۱۶ مشاهده می‌شود، تخصیص مطلوبیت‌های حاصله در این حالت از نظر معیار کارایی پره‌تو بهینه نیست. این موضوع به نوعی شخص را به سمت نکته سوم رهنمون می‌سازد که به دلیل محدودیت اطلاعات قابل دسترس برای دولت و به دلیل مشکلات انگیزشی، چنین تخصیص‌هایی نمی‌توانند به مرحله ظهور برسند. به عبارتی باید گفت چنین تخصیص‌هایی از نظر اطلاعاتی امکان‌پذیر نیستند. این بدان معنی است که اعمال جدول مالیات بهینه منجر به نتیجه‌ای می‌شود که از آن می‌توان با عنوان تخصیص بهینه پره‌تو با محدودیت‌های اطلاعاتی یاد کرد که البته به راحتی قابل اثبات است. برای مثال، با فرض محدودیت اطلاعات قابل دسترسی برای دولت، اگر تخصیص جایگزین امکان‌پذیر دیگری از نظر اطلاعات موجود وجود داشته

باشد که وضعیت همه را بهتر کند؛ ناگزیر باید به مجموع سطوح مطلوبیت بالاتری منجر شود که در آن صورت، جدول مالیات‌های درآمدی در نظر گرفته شده دیگر آن جدول مالیات بهینه درآمدی در سیستم مطلوبیت‌خواه نبوده و قابل خدشه خواهد بود. در تمام حالت‌ها، فرض شده است که دولت تابع مطلوبیتی همسان برای همه افراد را دارد و همچنین تعداد افراد حاضر در هریک از دسته‌های توانایی را می‌شناسد. افراد واجد توانایی n می‌توانند زمان کار l و خروجی y را به نحوی انتخاب کنند که رابطه $y \leq n.l$ برآورده شود. U_n نشان‌دهنده سطح مطلوبیت فردی است که با سطح مهارت ذاتی یا توانایی n بستگی دارد.

جدول ۱۶-۱ خلاصه نتایج محتمل برای دولت مطلوبیت‌خواه

متغیرهایی که دولت می‌تواند رصد کند	نوع بهینگی	مبنای اعمال مالیات یا یارانه بهینه	توزیع مطلوبیت‌ها
y, n	«بهینه کامل» (کارآمد از منظر معیار پره‌تو)	مهارت (توانایی) واقعی (n)	برای هر n و n' که $n > n'$ $U_n > U_{n'}$ (طرح IV) در نمودار ۱۶-۱
y	«بهترین نتیجه درجه دو» (کارآمد از منظر معیار پره‌تو با توجه به محدودیت اطلاعاتی)	درآمد (y)	$U_n > U_{n'}$ برای هر n و n' که $n > n'$ (طرح II) در نمودار ۱۶-۱
y, l	«بهترین نتیجه درجه دو» و کارآمد از منظر معیار پره‌تو (همانند نقطه بهینه کامل برای دولت رالزی)	توانایی (مهارت) آشکار شده (y/l)	$U_n = U_{n'}$ برای همه n و n' ها (طرح III در نمودار ۱۶-۱)

حال می‌توان به آخرین نکته پرداخت که در نظر گرفتن آن جالب است. می‌توان فرض کرد که دولت علاوه بر درآمد افراد، قادر است تعداد ساعات کار آنها را نیز ثبت نماید، ولی در ادامه فرض می‌شود دولت اطلاعی در مورد میزان توانایی یا مهارت ذاتی

افراد جامعه نداشته باشد. این فرض موجب خارج کردن معضل کژمنشی از مسئله خواهد شد؛ هرچند که همچنان مشکل کژگزینی به قوت خود باقی است و این موضوع همان نکته‌ای است که مسئله را جالب می‌کند. واضح است که یک دولت مطلوبیت‌خواه در این وضعیت قادر است تا به دستاوردی فراتر از نتایج استفاده از مالیات بهینه درآمدی نائل شود، اما این کار در کلام دولت نیست. اگر فردی دارای سطح مهارتی برابر با مقدار مفروض $\bar{n}$ باشد و به میزان ۱ ساعت کار کند، توانایی تولید و مصرف معادل با y که از رابطه $y = \bar{n}.l$ حاصل می‌شود را نگاه دارد، ولی درعین حال، وی می‌تواند در هر سطح توانایی n که کمتر از $\bar{n}$ سطح $\bar{n}$ متعلق به خودش هم کار کرده و محصولی برابر با $n.l$ تولید نماید. براساس فرض، دولت تنها می‌تواند به رصد y و ۱ بپردازد و لذا در صورتی که شخص بخواهد در سطح توانی کمتر از توانایی ذاتی خود کار کند، می‌تواند این رفتار را کشف نماید. داسگوپتا و هاموند (۱۹۸۰) و میرلیس (۱۹۸۱) نشان داده‌اند که بهترین ماحصل تضمین شده برای یک دولت مطلوبیت‌خواه در ساختار اطلاعاتی این است که، توزیع یکنواخت مطلوبیت‌ها در حالت حداکثری خواهد بود که از نظر فنی نیز دست‌یافتنی باشد؛ یعنی آنچه که در قالب طرح سوم از نمودار ۱-۱۶ آمده است.^(۱۷)

دومین موضوع مورد تأکید توضیح‌دهنده در مورد این نتیجه بهینه درجه II می‌گوید که تمام افراد جامعه در این حالت به سطح مطلوبیت یکسانی نائل خواهند آمد درحالی که نکته نخست بر این امر دلالت دارد که تخصیص رخ داده از نظر معیار پره‌تو از هر جهت کارآمد است،^(۱۸) اما در نظر گرفتن این دو خصوصیت به صورت هم‌زمان نشان می‌دهد که نقطه بهینه درجه دوم حاصل در دولت مطلوبیت‌خواه درواقع همان نقطه بهینه کامل برای دولتی است که با اصل تمایز رالز هم‌نشین شده باشد یعنی باید گفت که در اقتصاد مورد بحث، دولتی رالزی وجود دارد که اگرچه نمی‌تواند توانایی‌های ذاتی افراد را مشاهده کند، اما در عوض می‌تواند تعداد ساعات کار افراد جامعه را مشاهده نماید. درعین حال، دولت مطلوبیت‌خواه برخی از ویژگی‌های حالت بهینه کامل را از دست می‌دهد و باید از طرح چهارم در نمودار ۱-۱۶ به طرح سوم تغییر مکان دهد. از این منظر است که می‌توان گفت برخلاف اصل مطلوبیت‌خواهی، اصل تمایز اصلی است که با نظام انگیزشی سازگاری دارد.

۴-۱۶ پنداره‌های هایک در مورد پیشرفت و آزادی

مطلوبیت‌خواهی یک فلسفه نتیجه‌جو است. در این بخش ضمن طرح نگرش هایک این موضوع مطرح شده است که شکل‌های خاصی از بصیرت فردی با هدف‌های عدالت توزیعی ناسازگار نیستند و برعکس اگر کسی خواستار پیشرفت در زمینه عدالت توزیعی باشد، باید به تشویق این خصوصیات بپردازد. در همین راستا نشان داده شده است که به‌رغم دیدگاه‌های آزادی‌خواهی شناخته شده هایک، وی تا حد بسیار زیادی نتیجه‌جو بوده است و ارزشی که وی برای فردخواهی در حالت عام و نیروهای خودکار بازار در حالت خاص قائل است در اصل استفاده‌ای از هر نظر ایزاری است.

فردخواهی هایک از این واقعیت نشئت می‌گیرد که جزئیات مناسب و دقیق از اطلاعات موجود در یک جامعه برای عموم شناخته شده نیست. برای مثال، وی ابراز عقیده کرده است که به‌طور خاص، هر فرد مزیت‌هایی در مقایسه با تمام افراد دیگر دارد زیرا وی دارای اطلاعات منحصربه‌فردی است که امکان استفاده سودمند از آنها وجود دارد، ولی اینکه چگونه این استفاده از کدام‌یک از اطلاعات مذکور قابل حصول است تنها در حالتی رخ خواهد داد که تصمیمات مرتبط با آن به فرد مزبور واگذار شود یا با مشارکت فعال وی صورت پذیرد (هایک، ۱۹۴۵: ۵۲۳ - ۵۲۱). هایک پیوسته از خواص ناشی از نقش‌آفرینی خودکار نیروهای بازار، به‌ویژه سازوکار قیمت‌ها سخن گفته است. برای مثال، وی در مقاله کلاسیک خود در خصوص استفاده از دانش در اجتماع می‌گوید: در صورتی که کسی بخواهد کارکرد واقعی نظام قیمت را دریابد، باید آن را به‌عنوان سازوکاری برای تبادل اطلاعات نگاه کند. مهم‌ترین واقعیت موجود در مورد این نظام، میزان صرفه اقتصادی در دانش مورد نیاز برای به حرکت درآوردن آن است؛ یعنی اینکه افراد شرکت‌کننده در آن به چه اطلاعاتی نیاز دارند تا بتوانند عملکرد درستی را اتخاذ نمایند. به‌طور خلاصه، تنها حیاتی‌ترین اطلاعات را می‌توان با استفاده از یک نوع نشانه منتقل کرد و این انتقال تنها به کسانی صورت می‌پذیرد که برای آن اهمیت قائل باشند. این فراتر از یک تشبیه برای توصیف نظام قیمت به‌عنوان یک نظام ارتباطی است که افراد تولیدکننده را قادر می‌سازد تا به‌شکلی انحصاری به نحوه حرکت نماگرهای محدود توجه داشته باشند (هایک، ۱۹۴۵: ۵۲۷-۵۲۶).

بی‌درنگ می‌توان ادعا کرد که وجود این واقعیت که اغلب اطلاعات به‌صورت اطلاعات خصوصی وجود دارد، به‌خودی‌خود تضمین مکفی برای در نظر گرفتن بازی آزادانه نیروهای بازار به‌عنوان بهترین سازوکار موجود برای تخصیص منابع محسوب نمی‌شود. اگر آنچه هایک در مورد خصوصی بودن اطلاعات قصد دفاع از آنها را دارد، این گفته باشد که دولت نباید وانمود کند که دانسته‌های وی بیش از آن چیزی است که به‌واقع می‌داند یا اینکه یک سازمان اجتماعی باید افراد را به‌سمت بهره‌برداری از اطلاعات خصوصی آنها تشویق کند، باید گفت که موضع درستی اتخاذ شده است. اما منظور هایک بیش از این موارد بوده است. می‌توان گفت مشکل از آنجا نشئت می‌گیرد که تنها گزینه جایگزین هایک برای بازی آزاد نیروهای بازار، نظامی است که دولت در آن قصد دارد تا در مورد تمام موضوع‌ها تصمیم بگیرد. برای مثال، هایک در جایی از مقاله خود می‌گوید: تمرکز تصمیم‌ها در صاحبان قدرت به‌خودی‌خود وضعیتی را پدید می‌آورد که در آن، ساختار جامعه از سوی دولت بر آن تحمیل شده و افراد واحدهایی قابل تعویض با یکدیگر خواهند شد که هیچ‌گونه ارتباط تعریف شده یا بادوامی و رای آنچه که توسط سازمان فراگیر کلی تعریف شده است، نخواهند داشت (هایک، ۱۹۴۸: ۲۷). لذا عجیب نیست که سازوکار بازار در مواجهه با این وضعیت به‌عنوان تنها گزینه جایگزین، برنده میدان باشد، ولی اگر سازوکارهای دیگری هم وجود دارند که خصوصی بودن بخش اعظم اطلاعات را تصدیق می‌کنند و نتایج حاصل از آنها نیز در پرتو معیار انتخاب شده برای رفاه، بهتر از نتیجه حاصل در سازوکار بازار است. نکته دیگری که باید مورد تأکید قرار داد آن است که پیشینه‌سازی معیار خاصی از عدالت اجتماعی موجب نمی‌شود که دولت تمایلی برای اتکا بر قیمت‌ها به‌عنوان قسمتی اساسی از سازوکار انتخاب شده نداشته باشد.

به عبارتی هایک می‌خواهد این باور را القا کند که تقاضا برای عدالت توزیعی مستلزم بروز و ظهور یک نظام به‌کلی دستوری و فرمان‌پذیر است. این ادعا را می‌توان مورد تردید قرار داد. هایک به این دلیل مطالبات مربوط به عدالت توزیعی را رد می‌کند که آنها را در تضاد با آزادی می‌بیند؛ ولی به‌نظر می‌رسد که دفاع وی از آزادی فردی بر مبنای استفاده ابزاری از موضوع صورت گرفته باشد. برای مثال، وی در مقاله تأثیرگذار خود با عنوان «اساسنامه حق آزادی» این نکته را به‌صورت شفاف بیان کرده است که

هدف غایی وی و آنچه که ذهن وی از سرانجام یک فرایند بازار خودکار دارد، پیشرفت و ترقی است. او می‌گوید که پیشرفت فرایندی از شکل‌گیری و اصلاح خرد انسانی است، فرایندی از انطباق و یادگیری که در آن قابلیت‌های مختلف برای انسان عیان می‌شود و درعین حال ارزش‌ها و آمال وی نیز به‌صورت مداوم تغییر می‌کند (هایک، ۱۹۶۰: ۴۰). هایک می‌افزاید که تغییراتی که مردم باید در برابر آنها سر تسلیم فرود آورند، بخشی از هزینه مورد نیاز پیشرفت است که تصویری از این واقعیت است که توده مردم و به‌واقع وجود انسان‌ها، به‌واسطه رشد مدنیت به مسیری هدایت می‌شوند که انتخاب خود آنها نیست (هایک، ۱۹۶۰: ۵۰).

آنچه که توزیع می‌شود از این منظر واقعیت چندان مهمی نیست. هایک سرانجام در مقاله خود استدلالی در مورد اینکه نیروهای خودکار بازار انتخابی درست برای ایجاد پیشرفت باشند ارائه نمی‌کند، ولی معتقد است الزامی برای ارائه استدلالی در این زمینه وجود ندارد. با این اوصاف می‌توان گفت راه فرار وی کامل است زیرا که وی ادعایی در مورد درک کامل از سازوکار بازار ندارد و به ساین هم در مورد تلاش برای رسیدن به این درک هشدار می‌دهد. برای مثال، هایک می‌گوید که فردخواهی صحیح، ثمره‌ای از آگاهی شدید نسبت به محدودیت‌های ذهن انسان است که حالت تواضعی را به‌سمت فرایندهای اجتماعی غیرشخصی برمی‌انگیزد که افراد از طریق آن به ایجاد محصولاتی بزرگ‌تر از آنچه که خود می‌پندارند، کمک می‌کنند (هایک، ۱۹۴۸: ۸). اما آیا گزینه دیگری از نیروی باطنی که در اینجا به‌لزام تواضع در برابر آن اشاره شده است، وجود ندارد؟ پروفیسور هایک می‌گوید در تمام جوامع پیچیده‌ای که در آن تأثیرهای عمل افراد به گستره‌ای ورای چشم‌انداز آنها می‌رسد، تسلیم شدن افراد در برابر نیروهای اجتماعی بدون نام و حتی به‌ظاهر غیرمنطقی ضروری خواهد بود (هایک، ۱۹۴۸: ۲۴).

چنین نگاه غیرمعقولی ناگوار به‌نظر می‌رسد؛ هرچند شاید این موضوع از‌نظر بسیاری از افراد هنوز هم بیانگر بعد توزیعی غالب در فلسفه هایک نباشد. در نهایت، به‌نظر می‌رسد آنچه بیشتر از همه چیز بعد توزیعی فلسفه وی را نشان می‌دهد، درجه تمرکز قدرتی باشد که در ظاهر هایک مایل است آن را به‌منظور تصور خود از پیشرفت تحمل نماید. درواقع به‌نظر می‌رسد هایک قصد دارد تا آزادی فردی را در صورتی که برای

جامعه مفید باشد، مورد انکار قرار دهد. برای مثال، وی می‌گوید که موضوع آزادی فردی به‌طور عمده بر بازشناخت نادانی اجتناب‌ناپذیر تمام افراد در مورد بسیاری از عواملی که دستیابی به هدف‌ها و رفاه افراد به آنها بستگی دارد، تکیه می‌زند. اگر افرادی وجود داشته باشند که بر همه‌چیز واقف باشند و اگر امکان داشت تمام اثرات ناشی از دستیابی به آرزوهای فعلی و خواسته‌ها و آرزوهای آینده اشخاص بر آنها روشن باشد، آنگاه وضعیت محدودی از آزادی وجود می‌داشت ... نکته مهم این نیست که شخص به استناد تجربه‌های شخصی خود اعلام کند که چه نوع آزادی را دوست دارد، اما مهم است که کدام آزادی برای انجام کارهایی مفید برای جامعه برای برخی از افراد ممکن است ضرورت داشته باشد (هایک، ۱۹۶۰: ۳۰-۲۹).

برخی از دیدگاه‌های هایک به‌قدری گیج‌کننده و مبهم است که به دشواری می‌توان باور کرد که هایک در مورد آنها جدی بوده است. برای مثال، به نظر می‌رسد وی تصور می‌کند همان‌طور که کسی نمی‌تواند در زمان بروز خشک‌سالی از عدالت یا بی‌عدالتی سخن بگوید، نمی‌شود در مورد منصفانه بودن یا غیرمنصفانه بودن تخصیص ناشی از بازی آزادانه نیروهای بازار نیز سخن گفت زیرا هیچ‌کس از سر میل و رغبت چنین تخصیصی را اراده نکرده است. جدای از این واقعیت که برابری و نتیجه کلی عملکردها در هر سازمان اجتماعی به کنش‌های انتخاب شده توسط همه افراد و همچنین قواعد انتخابی محیط مادر بستگی دارد، این موضوع که جامعه به امان بازی آزادانه نیروهای بازار رها شود، به‌خودی‌خود یک تصمیم اجتماعی محسوب می‌شود. بنابراین مادام که وی در مورد بی‌معنی بودن طرح مسئله با چنین شیوه‌ای که آیا توزیع درآمدها از فرایند رقابتی ناشی می‌شود متقاعد شود، به‌یقین وی اثبات می‌کند هرآنچه از نتایج توزیع برای فرایند که در ذهنش وجود دارد، منصفانه است. اگر در پیگیری ناخودآگاه روند پیشرفت و ترقی، اقتصاد با مخروبه و آوارهای ناشی از عدم موفقیت و نتایج ناشی از عدم موفقیت از هم بپاشد، چندان مهم به‌نظر نخواهد رسید. موفقیت در مواردی عبارت است از نخستین علامت از یک مسیر جدید زندگی که با حفاظ پیشرفت شروع شود (هایک، ۱۹۶۰: ۱۳۰) آیا برنامه‌ای تشویقی وجود دارد که هایک از آن طرفداری کند؟ پاسخ به این پرسش مثبت است زیرا هایک در جایی می‌گوید: «البته واقعیت این است

که گروهی تمایل ندارند که مردم بیشینه منفعت را کسب کنند؛ ولی مایل‌اند که بیشینه مفید بودن را با حداقل زحمت و رنج و از خودگذشتگی و در نتیجه حداقلی از منفعت را به‌دست بیاورند» (هایک، ۱۹۶۰: ۹۶) که جمله‌ای بدون شرح است.

۵-۱۶ اراده و بصیرت فردی

تمام سازمان‌های اجتماعی براساس سیستمی پیچیده و متشکل از فرمان‌ها و بصیرت افراد کار می‌کنند. حتی در یک ساختار قدرت سلسله‌مراتبی، مانند یک بنگاه هر عضو اجازه دارد تا میزان مشخصی از بصیرت شخصی را به‌کار گیرد. سایمون تأکید می‌کند که حتی یک قرارداد استخدام در درون خود موافقت‌نامه‌ای را شکل می‌دهد که در نتیجه آن، کارفرما انتظار خواهد داشت که کارمند در قبال دستورهای مشخص مانند واگذاری وظایف محوله، فرمان‌برداری داشته باشد. ولی در تمام موارد، کارمند هم‌قادر است تا میزان مشخصی از بصیرت فردی را در راستای وظایفی که برعهده گرفته است به‌کار گیرد. یک دلیل اصلی و مهم برای مطلوب بودن وجود چنین بصیرتی از منظر هدف‌های سازمان، متفاوت بودن اطلاعاتی است که هریک از اعضای سازمان دارند.

وقتی که هدف‌های تمام اعضای سازمان بر هم منطبق می‌شود، مزایایی برای مجاز شمردن بصیرت فردی برای آنها وجود خواهد داشت. مارشاک و رادنر به این موضوع اشاره کرده‌اند. این نتیجه‌گیری حتی در زمانی که هدف‌های مختلفی وجود دارند هم در قوت باقی می‌ماند. علاوه بر آن، شرایطی برای بصیرت فردی وجود دارد زیرا به‌سادگی می‌توان گفت کارایی واقعی هر فرد ممکن است در صورتی که وی تحت فرمان باشد، تضعیف گردد. می‌توان ادعا کرد که یک کارمند در جریان امضای یک قرارداد کاری به‌صورت داوطلبانه اقدام به چنین کاری می‌کند. این در حالی است که ممکن است انتخاب‌های جایگزین وی در یک اقتصاد که با پراکندگی درآمد و ثروت مواجه است به‌شدت محدود گردد. وقتی که دولت با جمع‌آوری مالیات از برخی از اعضا به برخی دیگر یارانه می‌پردازد، با فرض ثابت بودن سایر شرایط، مجموعه انتخاب‌های گیرنده یارانه افزایش یافته و این مجموعه برای تأمین‌کنندگان یارانه کاهش می‌یابد. به عبارتی در این حالت، بخشی از حقوق فردی از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود. به‌یقین

می‌توان ادعا کرد که چنین بازتوزیعی از قدرت خرید، تعدی به حقوق افراد درخصوص شایستگی تاریخی آنها برای در اختیار داشتن کالاها و خدمات واقعی است. در این نوشتار سعی بر آن نبوده است که چنین ادعایی ارزیابی شود ولی موضوع از انتهای دیگر آن مورد بحث قرار گرفته و از مباحث حقوقی صرف‌نظر شده است. استدلال‌های توسعه داده شده در این نوشتار دال بر آن است که شکل‌های مشخصی از بصیرت فردی در ارتقای هدف رفاه اجتماعی سودمند است. برای اطمینان از صحت موضوع، شرایط محیطی خاصی وجود دارد ولی به‌هرحال اغلب ازمنظر رفاه اجتماعی بهتر است که به افراد اجازه داده شود تا در این موارد هم مطابق با تمایل خود نسبت به تبادل سهمیه‌های خویش وارد عمل شوند.

عدالت توزیعی می‌تواند با حقوق خصوصی و فردی در تضاد باشد. ادبیات مفصلی هم در فلسفه سیاسی و هم در اقتصاد در تأیید آن وجود دارد، ولی این موضوع مهم است که تمام حقوق اهمیت مشابهی ندارند. درهرصورت در این مقاله سعی نشده است تا در مورد اینکه چه حقوقی در ارتقای عدالت توزیعی در یک اقتصاد دارای اطلاعات پراکنده مفید است به‌صورت دقیق بحث شود. این حقوق به‌یقین از شرایطی به شرایط دیگر دستخوش تغییر خواهند یافت. هدف این نوشتار طرح این استدلال بوده است که یک سیستم دستوری و فرمان‌پذیر که به‌صورت دقیقی تعریف شده باشد، شکل بهینه‌ای از سازمان اجتماعی حتی ازمنظر عدالت توزیعی نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای بررسی بیشتر در این مورد به مقالاتی مانند مقاله کنت ارو (۱۹۷۷) یا داسگوپتا (۱۹۸۰) مراجعه شود.
۲. در ادامه باید فرض کرد که قدرت مرکزی در پی بیشینه‌سازی یک معیار از معیارهای رفاه اجتماعی است که به‌جز سایر خصوصیت‌ها، عدالت توزیعی را نیز دربرمی‌گیرد. به‌منظور افزایش شفافیت موضوع، در بیشتر موارد فرض می‌شود که معیار مذکور همان مطلوبیت‌خواهی کلاسیک باشد.
۳. وقتی هدف‌ها با یکدیگر تضاد داشته باشند، ناگزیر باید به کنش و واکنش متقابل آنها با یکدیگر پرداخت. وزن اجتماعی نهفته در این هدف‌ها در نوع خود به میزان تحقق هریک از هدف‌ها بستگی خواهد داشت. هدف‌های مرتب شده پیاپی را می‌توان مانند دو اصل عدالت در سیستم رالز، حد نهایی این هدف‌ها تلقی نمود.
۴. همان‌طور که خواننده متوجه خواهد شد، از واژگان مورد استفاده دورکین در تمایز قائل شدن بین رجحان‌های شخصی و رجحان‌های برون‌زا استفاده شده است (دورکین، ۱۹۷۷: ۲۳۴ و ۲۷۵). درواقعیت، به‌رغم فرض قوی مورد استفاده در مورد رجحان‌های خصوصی، تمایز دادن بین رجحان‌های خصوصی یک فرد با رجحان‌های برون‌زای وی ممکن نیست. به‌عنوان مثال رجحان یک فرد در مورد مصرف خودش از دو کالای خاص به کالاهای مصرفی سایر افراد هم‌بستگی خواهد داشت. این موضوع در این مقاله چندان مورد توجه نیست زیرا بیشتر موضوع‌های مطرح شده را می‌توان در حالت شمول رجحان‌های بیرونی هم مطابقت داد به شرطی که بتوان آنها را در محاسبات اجتماعی اندازه‌گیری کرد.
۵. همچنین نااطمینانی‌های موجود در جهان خارج و نااطمینانی‌های فردی در مورد رجحان‌های آتی وی نیز باید به‌طور خلاصه بیان یا ساده‌سازی شود. علاوه‌بر آن، تسهیل موضوع زمان نیز انجام می‌شود و لذا این پنداره که فردی در هر وضعیت طبیعی ممکن است بداند که رجحان‌های او در مسیری قابل پیش‌بینی در طول زمان تغییر خواهد کرد در نظر گرفته می‌شود. هریک از این موضوعات را می‌توان با سایر مباحث تطبیق کرد؛ ولی نه بدون اندیشه و مراقبت بیشتر. رالز (۱۹۷۱، فصل نهم) تحلیلی عمیق در مورد مفهوم «خویش» (Self) ارائه کرده و در صفحات ۴۱۶ تا ۴۲۴ از فصل هشتم، ایده عقلانیت تدبیری^۱ را مورد بحث قرار داده است. موضوع اخیر همان چیزی است که اقتصاددانان از آن با عنوان رجحان‌های سازگار بین‌زمانی^۲ برای یک فرد از آن یاد می‌کنند (به مقاله استروترز^۳ ۱۹۵۶ مراجعه شود).

1. Deliberative Rationality
2. Intertemporally Consistent Preferences
3. Strotz

هر دو مورد اخیر و تمایز قائل شدن بین توابع رفاه اجتماعی پیشین و پسین^۱ در مواجهه با ناطمینانی توسط هاموند^۲ مورد بحث قرار گرفته است.

۶. برای سادگی بیان فرض شده است که این اقتصاد یک اقتصاد فقط مبتنی بر مبادله باشد؛ به عبارتی هیچ تولیدی در آن صورت نگیرد. البته این فرض به هیچ وجه نقشی حیاتی در نتایج مسئله نخواهد داشت. همچنین می توان گذر زمان را در الگویی که شرح داده می شود مجاز دانست. مراجعه شود به مقاله مالینوود (Malinvaud, 1972).

۷. این نتیجه اغلب با عنوان نظریه بنیادین اقتصاد رفاه نامیده می شود که در هر دو شاخه ادبیات اقتصادی و فلسفه سیاسی بسیار مورد بحث قرار گرفته و مبنای میثاق قیمت گذاری سوسیالیستی یا جامعه باور را شکل داده است (به مقالات لرنر، ۱۹۴۴؛ هایک، ۱۹۴۸ مراجعه شود). برای دستیابی به نحوه برخورد فنی با این نظریه به عنوان نمونه به این مقالات مراجعه شود که به نحو احسن به تشریح موضوع پرداخته اند: مالینوود (۱۹۷۲)، مید^۳ و بخش ۴۲ از مطالعه رالز (۱۹۷۱).

۸. طرح این موضوع منجر به مطرح شدن این پرسش خواهد شد که آیا بازی های دیگر یا به عبارت دیگر سیستم های اقتصادی دیگری هم وجود دارند که نتایج مشابهی را دربرداشته باشند؟ پاسخ این پرسش مثبت است. برای بحث در مورد این موضوع و در قالبی مستقل از این مقاله به مقاله مس - کولل (۱۹۷۸) مراجعه شود. ذکر این نکته لازم است که نظریه بنیادین با یک بازی مواجه است که در دو حرکت رخ می دهد. دولت در حرکت نخست اقدام به اعلام قیمت ها و اعمال انتقالات درآمدها می کند و سپس، افراد از طریق مشارکت در مبادلات حرکت دوم را انجام می دهند. الگوهای برنامه ریزی که در بخش بعد مورد بحث قرار خواهند گرفت نیز این ساختار دوحرکتی را خواهند داشت.

۹. به مطالعه نوزیک (۱۹۷۴: ۱۶۳ - ۱۶۱) مراجعه شود که در آن، مسئله بغرنج پیش روی ویلت چمبرلین^۴ و تشویق کننده وی بر فرض تقابل بنا شده است.

۱۰. آنچه که به صراحت در اینجا بدان اشاره می شود، این واقعیت است که در اقتصاد تحت مطالعه، نتیجه حاصل از تعادل رقابتی فقط از نظر معیار پره تو کارآمد نیست و در هسته درونی خویش هم از کارایی برخوردار است یعنی اینکه در پی اعمال مالیات ها و یارانه های مناسب، هیچ زیرگروهی نمی تواند از طریق محدود ساختن مبادله برای اعضای خود، نتیجه بهتری در مقایسه با حالتی که در بهینه رفاه حاصل می شود، به دست آورد. برای تعریف تفصیلی در مورد فضای درون یاد شده و

1. Ex-ante and Ex-post Social Welfare Functions

2. Hammond

3. Meade, 1974.

4. Wilt Chamberlain.

نتیجه بیان شده در اینجا، به مطالعات مالینوود (۱۹۷۲) و نوزیک (۱۹۷۴، فصل دهم) مراجعه شود.

۱۱. اگر m فرد و l کالا یا خدمت وجود داشته باشد، به‌طور تقریبی می‌توان گفت که دولت نیاز دارد تا به میزان $(m + l)$ پیام که شامل m داده مربوط به انتقال درآمدی و l داده مربوط به قیمت‌ها می‌شود را در یک برنامه غیرمتمرکز منتقل نماید. درحالی‌که تعداد پیام‌های انتقالی در سیستم فرمان‌پذیر یا دستوری معادل $(m.l)$ خواهد بود که شامل حاصل ضرب l مقدار از خدماتی که به هر فرد اختصاص می‌یابد در تعداد افراد خواهد بود. بدیهی است که اگر m و l بزرگ باشند، مقدار $(m.l)$ بسیار بیشتر از $(m + l)$ خواهد بود.

۱۲. مایرسون^۱ و لافونت و ماسکین (۱۹۸۱) یک فرمول ترکیبی از مشکلی در برنامه ریزی جامع ارائه کرده‌اند که در آن، به هریک از سه شاخه اطلاعات خصوصی ذکر شده اشاره شده است.

۱۳. برای مطالب بیشتر به مقاله‌های ویتزمن (۱۹۷۸) و داسگوپتا، هومند و ماسکین (۱۹۸۰) مراجعه شود.

۱۴. پرسش مطرح شده در مورد سازوکارهای سازگار با انگیزه در تخصیص منابع یعنی موضوعی که توسط هورویز (۱۹۷۲) برای نخستین بار مطرح شد، در سال‌های اخیر بسیار مورد بحث قرار گرفته است. مقاله لافونت (۱۹۷۹) حاوی مجموعه کاملی از مقالات درخصوص این بحث است. برای اطلاع از یک دسته‌بندی انجام شده در مورد سازمان‌های اجتماعی مختلفی که برای اجرایی ساختن رفاه بهینه طراحی شده است، به مقاله داسگوپتا، هومند و ماسکین (۱۹۷۹) مراجعه شود.

۱۵. برای توضیحات بیشتر در مورد شرایط رجحان‌های فردی که این ویژگی‌ها را برآورده سازد، به مقالات میرلیس (۱۹۷۴) و آلین قام (۱۹۷۵) مراجعه شود. این شرایط در واقعیت عواقب چندانی را متوجه مسئله می‌کند.

۱۶. این ابعاد حدی به‌دقت مورد تأکید قرار گرفته‌اند زیرا این حس وجود دارد که در یک دولت مطلوبیت‌خواه، افراد توانا تر برای کار کردن برای افراد کم‌توان تر خلق شده‌اند که مثال واضحی از نفرت‌انگیز بودن یک سیاست در ادبیات نوزیک است. البته یک دولت متعهد به اصول مطلوبیت‌خواهی نگران این موضوع نخواهد بود و اگر این همان چیزی است که توسط مطلوبیت‌خواهی دیکته می‌شود، خواهد گفت که همین شرایط خوب است.

۱۷. طرح مالیات و یارانه که رسیدن به این نقطه بهینه درجه دوم را در مسیر تمرکززدایی مقدور می‌سازد در مطالعه داسگوپتا و هومند (۱۹۸۰) آمده است. مالیات یا یارانه اعمال شده بر یک فرد در این حالت مبتنی بر سطح توانایی انتخاب شده توسط فرد خواهد بود و به عبارت دیگر، مبتنی بر ارزش y/l است که در این حالت توسط دولت مشاهده می‌شود. واضح است که این نوع تخصیص در یک نظام دستوری قابل اجرا نیست.

1. Myerson, 1980.

۱۸. از آنجاکه همه افراد به سطح مطلوبیت یکسانی می‌رسند، هیچ فردی از کار کردن به میزان کمتر از سهم برابر منتفع نخواهد شد و به‌یقین آنها چیزی هم از این محل از دست نخواهند داد. ولی در اینجا فرض بی‌ضرری در نظر گرفته شده است و آن اینکه در صورت نبود ضرر مترتب بر فرد برای کار کردن در سطح توانایی ذاتی خود، وی همواره همین سطح را برای فعالیت انتخاب خواهد کرد. بنابراین در نتیجه بهینه درجه دوم، دولت می‌تواند استنباط کند که مهارت واقعی هریک از افراد هم با مشاهده y و l انتخابی آنها قابل دسترس خواهد بود، اما واضح است که دولت نمی‌تواند از این فرض برای اثبات اینکه این نتیجه همان نقطه بهینه کامل است استفاده نماید.

منابع و مأخذ

- Allingham, M. (1975). "Towards an Ability Tax", *Journal of Public Economics*, 4~p. 361-376.
- Arrow, K. (1977). "Extended Sympathy and the Possibility of Social Choice", *American Economic Review*, Supplementary issue of the Proceedings, p. 219-225.
- Dasgupta, P. (1980). "Decentralization and Rights", *Economica*, 47, no. 186, p. 107-24.
- Dasgupta, P. and Hammond, P. (1980). "Fully Progressive Taxation", *Journal of Public Economics*, 13, p. 141-54.
- Dasgupta, P. Hammond, P. and Maskin, E. (1980). "A Note on Imperfect Information and Optimal Pollution Control", *Review of Economic Studies*, 47, p. 857-60.
- Dworkin, Ronald (1977). *Taking Rights Seriously*, Cambridge, MfISS.; also London, Duckworth, (1977). A new impression (Corrected) with an Appendix Came Out in 1978, Duckworth.
- Hayek, F. Von (1945). "The Use of Knowledge in Society", *American Economic Review*, 35, PP. 519-530.
- _____ (1948). *Individualism and Economic Order*, Indiana, Gateway Edition.
- _____ (1960). *The Constitution of Liberty*, London, Routledge & Kegan Paul.
- _____ (1976). *The Mirage of Social Justice: Law, Legislation Liberty*, Vol. 2, London: Routledge & Kegan Paul.
- Hurwicz, L. (1972). On Informationally Decentralized Systems, in *Decision and Organization*, C. B. McGuire and R. Radner, Amsterdam (eds.) North-Holland, ch. 14, p. 297-336. Also in *Studies in Resource Allocation Processes*, p. 425-59, K. Arrow and L. Hurwicz, Cambridge: Cambridge University Press, 1977.
- Laffont, J. J. and Maskin, E. (1981). *The Theory of Incentives: An Overview*, Mimeo, University of Cambridge.
- Lerner, A. PI. (1944). *The Economics of Control*, London and New York, Macmillan.
- Malinvaud, E. (1972). *Microeconomic Theory*, Amsterdam, North-Holland.
- Marschak, J. and Radner, R. (1972). *Economic Theory of Teams*, New Haven, Yale University Press.
- Mas-Colell, A. (1978). *An Axiomatic Approach to the Efficiency of Non-cooperative Equilibrium in Economics with a Continuum of Traders*, IMSSS Technical Report No. 274, Stanford University.
- Maskin, E. (1980). On First-Best Taxation, in *Limits of Redistribution*, W. R. C.

- Lecomber (ed.) (1981). Randomization in the Principal-Agent Problem, Mimeo, Camhridge University.
- Meade, J. E, (1964). Efficiency, Equality and the Ownership of Property, London, George Allen & Unwin.
- Mirrlees, J. A (1971). "An Exploration in the Theory of Optimum Income Taxation", *Review of Economic Studies*, 38, PP. 175-208.
- _____, (1981). The Theory of Optimal Taxation, in Handbook of Mathematical Economics, Edited by K. J. Arrow and M. Intriligator, Amsterdam: NorthHolland.
- Myerson, R, (1980). Optimal Coordination Mechanisms in Principal-Agent Problems, Mimeo, Kellog Graduate School of Management, Northwestern University.
- Nozick, R. (1974). Anarchy, State and Utopia, New York, Basic Books, Oxford,
- _____, (1978). Strategy and Group Choice, Amsterdam: North-Holland.
- Rawls, John, (1971). A Theory of Justice, Cambridge, Mass, Harvard University Press. Also published by Oxford University Press, 1972.
- Sen, A. K. (1970a). Collective Choice and Social Welfare, San Francisco, Holden Day, Also London, Oliver and Boyd, 1970.
- 1976, Liberty, Unanimity and Rights, *Economica*, 43, p. 217-246.
- Simon, H. (1957). Models of Man, New York, John Wiley & Sons.
- Stiglitz, J. E. (1976). Utilitarianism and Horizontal Equity: the Case for Random Taxation, IMSSS Technical Report, No. 214, Stanford University.
- Strotz, R. H. (1956). Myopia and Inconsistency in Dynamic Utility Maximization, *Review of Economic Studies*, 23, PP. 165-180.
- Weitzman, M. (1978). "Optimal Rewards for Economic Regulation", *American Economic Review*, 68, PP. 683-691.

فرهنگ نام‌ها و عبارتها

از فارسی به انگلیسی

Human Creation	ابداع انسانی
Nullification	ابطال
Demonstration Effect	اثر نمایشی
Shameful Revelation	احساس شرمساری
Dispute	اختلاف نظر
Slave-Morality	اخلاق بردگی
voluntarism	اراده‌جویی
Surplus Value	ارزش اضافی
Subordinate Value	ارزش تبعی
Value in Exchange	ارزش در مبادله
Constitution of Liberty	اساسنامه حق آزادی
Talent	استعداد
Steiner	استینر
Scanlon	اسکانلون
Islamic	اسلامی
Communism	اشتراکی
Aristocracy	اشراف‌سالاری

Patterning Principle	اصل الگودهنده
Resource Redistribution Principle	اصل بازتوزیع منابع
Difference Principle	اصل تمایز
Procedural Principle	اصل روش دهنده
Rawlsian Maximin Criterion	اصل سقف - کف رالز
Repair	اصلاح
Rectification Of Justice In Holdings	اصلاح عدالت در تملک
Information	اطلاعاتی
Credibility	اعتبار
Trust	اعتماد
Highest Degree	اعلامرتبه
Normative Economics	اقتصاد توصیفی
Command Economy	اقتصاد فرمان پذیر
Participatory Economy	اقتصاد مشارکتی
Eckers	اکرز
Pattern	الگو
Ideal Pattern	الگوی ایدئال
Elizabeth Anderson	الیزابت اندرسون
Life Expentancy	امید به زندگی
Proper Ordering	انتظام دقیق
Andrew Warner	اندرو وارنر
Humanist	انسان خواه
Fairness	انصاف
Background fairness	انصاف پس زمینه ای
Stake fairness	انصاف در توزیع پاداش

Procedural Fairness	انصاف رویه‌ای
Molecular Revolution	انقلاب سلولی
Anglo-Saxon	انگلو ساکسون
Orshansky	اورشانسکی
Priority	اولویت
Prioritarian	اولویت‌خواه
Prioritarianism	اولویت‌خواهی
Ihab Hassan	ایحب حسن
Iris Marion Young	ایریس ماریون یانگ
R. H. Tawney	آر. اچ. تاونی
Artheleme	آرته لم
Arnold Toynbee	آرنولد توین بی
Arny Mindell	آرنی میندل
Laissez-Faire	آزاد رفتاری
Liberty	آزادگی
Political Liberalism	آزادمنشی سیاسی
Freedom	آزادی
Libertarianism	آزادی‌خواهی
Envy Test	آزمون حسد
Allan Buchanan	آلن بوکانن
Allan Hutchison	آلن هاچیسون
Sen	آمارتیا سن
Anarchist	آنارشیت
Iris Marion	ایریس ماریون
Promising	آینده‌دار

Open	باز
Market	بازار
Social Market	بازار اجتماعی
Hypothetical Insurance Market	بازار بیمه فرضی
Socialist Market	بازار سوسیالیستی
Mercantilist	بازارجویان
Market	بازاری
Currency Revisited	بازبینی واحد شمارش
Natural Ill-Fortune	بدشانسی طبیعی
Equality	برابری
Equity	برابری
Equality of Outcome	برابری دستاوردها
Equality of Opportunity	برابری فرصت‌ها
Brian Barry	برایان بری
Bretton Woods	برتون وودز
Happy Slave	برده خوشحال
Moral Diagnostics	برشناخت اخلاقی
Interactional Moral Diagnostics	برشناخت اخلاقی تعاملی
Bernard Williams	برنارد ویلیامز
Planned	برنامه‌ریزی شده
Responsible Planning	برنامه‌ریزی مسئولانه
Autarky, Closed	بسته
Escape Clauses	بندهای گریز از مندرجات
Benjamin Barber	بنیامین باربر
Foundation	بنیان

Foundationalist	بنیان‌خواه
Second-best Outcome	بهترین نتیجه درجه دو
Pareto Optimality	بهینه شدن پره‌تو
Neutrality	بی‌طرفی
Anonymity	بی‌نامی
Beitz	بیتز
Awareness	بیداری
Welfare Maximization	بیشینه کردن رفاه
internationalism	بین‌المللی‌خواهی
Pareto	پره‌تو
Parfit	پرافیت
Diversity and Unity	پراکندگی و وحدت
Highlight	پرتوافکنی
payment knowledge	پرداخت شناخت
Post-Capitalist	پساکپالیزم
Post-Industrial	پساصنعتی
Postwar	پساجنگ
Poststructuralist	پساساختاری
Post-Keynesian	پساکینزی
Post-Modern	پسانوین
Paul Brest	پل برست
Paul Michel Foucault	پل میشل فوکو
Nihilism	پوچگروی
Polachick	پولاشیک
Consequentialism	پیامدخواهی

Peter Berger	پیتر برگر
Subject	پیرو
Speaking Subject	پیرو سخن‌گو
Mercantilist	تاجرمسلک
Newly Industrialized	تازه صنعتی شده
Paradoxical Juxtapositions of Opposites	تجمع تمام اضداد
Social Mobility	تحرک اجتماعی
Value Realization Later in the Consumption Cycle	تحقق‌یابی ارزش در مراحل بعدی چرخه مصرف
Interactional Moral Analysis	تحلیل اخلاقی تعاملی
Interactional Moral Analysis	تحلیل اخلاقی تعاملی
Scientific Knowledge	تحلیل شناخت علمی
Catering	تدارکات
Collective Bargaining Arrangements	ترتیبات چانه‌زنی گروهی
Eclecticism	ترکیب‌خواهی
Mixed	ترکیبی
Egalitarian Justice	تساوی‌خواه
Luck Egalitarianism	تساوی‌خواهی شانس
Poverty Reduction and Growth Facility (PRGF)	تسهیلات کاهش فقر و رشد
Self-Determination	تصمیم‌گیری متکی به‌خود
Contrast	تضاد
Differend	تفاوت نظر
Fairness Approximate	تقریبی بر انصاف
Autocracy	تک‌حاکمی
Temkin	تم‌کین
différance	تمایز

Societal Differentiation	تمایز اجتماعی
Mutual Agreement	توافق متقابل
Capabilities	توانایی‌ها
Social Capabilities	توانمندی‌های اجتماعی
Proletarians	توده مردم
Impartial Distribution of Goods	توزیع بی‌طرفانه کالاها
Redistributive	توزیع دوباره
'Maximum Uniform' Distribution of Utilities	توزیع یکنواخت مطلوبیت‌ها در حالت حداکثری
Accountable Development	توسعه پاسخ‌گو
Normativity	توصیف‌خواهی
Thomas Aquinas	توماس اکیناس
Thomas Pogge	توماس پاگی
Thomas Nagel	توماس ناگل
Toni Marrison	تونی مریسون
Road to Surfdom	جاده بردگی
Libertarian Socialism	جامعه‌باوری آزادی‌خواه
State Socialism with a Command Economy	جامعه‌باوری (سوسیالیسم) حکومتی همراه با اقتصاد دستوری
Liberal democratic socialism	جامعه‌باوری مردم‌سالار آزادی‌خواه
Communitarian	جامعه‌نگر
international community	جامعه بین‌المللی
John Stuart Mill	جان استوارت میل
John Bates Clark	جان بیتس کلارک
John Rawls	جان رالز
John Ruggie	جان روگی

John Roemer	جان رومر
John Schaar	جان شار
John Lock	جان لاک
John Mackie	جان مکی
Social Status	جایگاه اجتماعی
Original Position	جایگاه اولیه
Remedy	جبران
Hunter-Gatherer	جذاب شکارچی
Georgist	جرجی
Processwork	جریان کار
Owl of Minerva	جغد مینروا
Jeffery Goldberg	جفری گولدبرگ
Jeffrey Sachs	جفری ساکس
Pluralism	جمع‌خواهی
Global	جهانی
Globalism	جهانی شدن
Globalizers	جهانی‌کنندگان
J. S. Mill	جی. اس. میل
J.B Schinwind	جی. بی. شین ویند
G. A.Cohen	جی. ای. کوهن
Charles Beitz	چارلز بیتز
Charles Taylor	چارلز تیلور
Guardians	حافظان
End states	حالات نهایی
Trade Off	حد فداکردن

Rhetorical	حرفی و گفتاری
Patents	حق اختراع
Liberty	حق آزادی
Sovereignty	حق حاکمیت
Right To Hospitality	حق میهمان‌پذیری
Rights	حقوق
Property Right	حقوق املاک
Truth	حقیقت
Protectionism	حمایت‌خواهی
Nationalist Protectionism	حمایت‌گروی ملی
Protectionist	حمایتی
Vouchers	حواله‌های اعتباری
Haider Khan	حیدر خان
trickery	حیله
Tamed Housewife	خانم خانه‌دار مطیع
Risk Averse	خطر‌گریز
Well-Being	خوب‌زیستی
Self-Management	خودمدیریتی
Autonomous	خودمختار
Autonomy of the Individual	خودمختاری فردی
Democratic Autonomy	خودمختاری مردم‌سالار
Workers' self-management	خودمدیریتی نیروی کار
Summum Bonum	خیر مطلق
Litigation	دادخواهی
Daniel Wikler	دانیل ویکلر

Unconditional Basic Income	درآمد پایه غیرشرطی
Transition	در حال گذر
Basic Income	درآمد پایه‌ای
Marginal Revenue Products	درآمد نهایی محصولات
Degree of protection	درجه حفاظت
Derk Parfit	درک پارفیت
Divine Command	دستور الهی
Authorative Command	دستور قانونی
Dan Bruck	دن بروک
Dani Rodrik	دنی رودریک
Right-Loving	دوستدار حق
Dual	دوگانه
City-State	دولت - شهر
Minimalist State	دولت حداقل
Welfare State	دولت رفاه
Digital	دیجیتالی
Autocracy	دیکتاتوری مطلق
David Schmidtz	دیوید اشمیتز
Robert Nozick	رابرت نوزیک
Status Relation	رابطه جایگاه
Robin Hahnel	رابین هنل
Rander	رادنر
Rakowski	راکوفسکی
Ruggle	راگل
Rowntree	ران تری

Preferences	رجحان‌ها
Phrase-Regimes	رژیم‌های عبارتی
Willingness to Pay	رغبت به پرداخت
Welfare	رفاه
Randal Kennedy	رنдал کندی
Process Orientated Psychology	روان‌شناسی متکی به جریان‌ها
Roberto Unger	روبرتو آنگر
Spirit	روح
Rovssev	روسف
Attitude	روش
Third Way	روش سوم
Englightenment	روشن‌گری
Ronald Dworkin	رونالد دورکین
The problem of the need approach	رویکرد نیاز
Richard Arenson	ریچارد آرنسون
Richard Rorty	ریچارد رورتی
Level Playing Filed	زمین بازی هم‌سطح
Mother Women	زنان مادر
Underground	زیرزمینی
Sigmond Freud	زیگموند فروید
Jacques Derrida	ژاک دریدا
Jean-François Lyotard	ژان - فرانسوا لیوتارد
Jean Braudrillard	ژان بودریار
Jean Jacque Rousseau	ژان ژاک روسو
EUROSTAT	سازمان آمار اروپا

Non-governmental Organizations = (NGOs)	سازمان‌های غیردولتی
Capitalist	سرمایه‌دار
Capitalists	سرمایه‌داران
Capitalism	سرمایه‌داری
Capitalist Free Market	سرمایه‌داری متکی به بازار آزاد
Laissez-Faire Capitalism	سرمایه‌داری آزاد رفتاری
Welfare-state Capitalism	سرمایه‌داری حامی رفاه
investment knowledge	سرمایه‌گذاری شناخت
Ordered	سلسله‌مراتب‌دار
Traditional	سنتی
Syndicalist	سندیکایی
Susan Moller Okin	سوزان مولر اوکین
Socialist	سوسیالیست
Market socialist	سوسیالیست بازاری
Active Labour Market Support Policies	سیاست‌های حمایت فعال
Command System	سیستم فرمان‌پذیر
System of conditional Benefits	سیستم منفعت شرطی
Cicero	سیسره‌رو
Option Luck	شانس انتخاب‌شدنی
Natural and Social Contingency	شانس طبیعی و اجتماعی
Brutal Luck	شانس قهری
Individual Merit	شایستگی فردی
Meritocratic	شایسته‌سالار
Quasi-Prioritarian	شبه اولویت‌خواهی
Worse Off	شرایط بدتر

Well Off	شرایط بهتر
Given case	شرایط مشخص
Corporatist	شرکتی
Cluster conditions	شروط هم‌نهاد
General Conception of Justice	شروع عمومی عدالت
Skepticism	شک‌گرایی
Infant Industries	صنایع نوپا
Anti-Consequentialist	ضدننتایج‌خواهی
Anti-Foundationalism	ضدبنیادگرایی
Antimodern	ضدنوین
Taxonomy	طبقه‌بندی قاعده‌مند
Natural	طبیعی
Sublime	طلوع
Lovers Of Wisdom,	عاشقان منطق
Cummu Lative Justice	عدالت انباشته
Distributive Justice	عدالت توزیعی
Produetive Justice	عدالت تولیدی
Justice in Acquisition	عدالت در اکتساب
Justice in Transfer	عدالت در انتقال
Procedural Justice	عدالت روش‌دهنده
Retributive Justice	عدالت کیفری
Decentralization	عدم تمرکز
Fragmentation of Markets and Experiences	عدم تمرکز بازارها و تجربه‌ها
Self- Respect	عزت نفس
Unlimited Irrationality	عقلانیت‌گریزی نامحدود

Limited Rationality	عقلانیت محدود
Rational	عقلایی
Compensation	غرامت پردازی
Non-Consequentialist	غیر نتیجه‌جو
Nonglobalizers	غیر جهانی‌کنندگان
Secularization	غیر دینی شدن
Informal	غیر رسمی
Fascist	فاشیست
Utilitarianism	فایده‌خواهی
Sacrifice	فدا کردن
Metanarratives	فراافسانه‌ای
Transavantgardist	فراتر از نوآوری
Metadiscourse	فراگفتمانی
Frankfurt	فرانکفورت
Individuality	فردگرایی
Dualistic Individualism	فردخواهی دوگانه
Impersonal Individualism	فردخواهی غیر شخصی
Von hayek	فردریش فون هایک
Friedrich Naumann	فردریش نومان
Federico de Onis	فردریکو دو اونیس
Individualization	فردی شدن
Opportunity	فرصت
Opportunity for mobility	فرصت تحرک
Equal Opportunities as Regulative Ideal	فرصت‌های برابر به مثابه آرمان تنظیمی
Protected Spheres	فضاهای حفاظت شده

Virtue	فضیلت
Félix Guattari	فلیکس گاتاری
List of beings and doings	فهرست موجودها و اقدامات
Feudal	فئودالی
Determinacy	قابل تعیین
Basic Capability	قابلیت‌های اساسی
Rectify Rule	قاعده اصلاح
Aquisition Rule	قاعده اکتساب
Transfer rule	قاعده انتقال
Maximin Rule	قاعده بیشینه - کمینه
Priority Rule	قاعده تقدم
The Priority of Liberty	قاعده تقدم آزادی
The Priority of Justice Over Efficiency and Welfa	قاعده تقدم عدالت بر کارآمدی و رفاه
Maximine Rule	قاعده حداکثر - حداقل
Equality Act	قانون برابری
Sex Discrimination Act	قانون تبعیض جنسیتی
Employment protection Act	قانون حفاظت از اشتغال
Equal Pay Act	قانون دستمزد برابر
Natural Law	قانون طبیعی
law abiding	قانون مطیع
The Law of Peoples	قانون ملت‌ها
Redemption	قدرت شروع دوباره
Social Contract	قرارداد اجتماعی
New Deal	قرارداد جدید
Lextalionis	قصاص

Normative Judgment	قضاوت عملی
Marquis of Queenberry Rules	قوانین مارکیز کوینزبری
Just Price	قیمت عادلانه
Kaldor-Hicks	کالدور - هیکس
Adverse Selection	گزینی
Moral Hazard	گزمنشی
Sufficiency	کفایت
Roman Catholic	کاتولیک رومی
Palace	کاخی
Efficiency	کارایی
workers	کارگران
Karl Barth	کارل بارت
Primary Goods	کالاهای اولیه
Social Primary Goods	کالاهای اجتماعی اولیه
Merit Good	کالای ارزشی
Most-Favored Nation	کامله‌الوداد
Plantation	کشت و کاری
Klaus Hüfner	کلاس هافنر
Totalizing	کلان‌ساز
Trade Adjustment Assistance	کمک‌های تعدیل تجارت
Communist	کمونیست
Boniform	کنش‌پذیر نسبت به تعالی روح
Token	کوپنی
Cohen	کوهن
Universality	کیهانی بودن

Gauthier	گارتیر
Gunnemann	گانمان
Greg Lewis	گرگ لوئیس
Grotius	گروتیوس
Inequality Aversion	گریز از نابرابری
Twofold Dialogue	گفتمان دوبعدی
Georg Wilhelm Friedrich Hegel	گئورگ ولهلم فریدریش هگل
Loren Lomasky	لورن لومسکی
Louis Blanc	لویی بلان
Lake Placid	لیک پلاسید
Parental	مادر و پدری
Conditionality Clause	ماده مشروط بودن
Martha Minow	مارتا مینو
Martha Nussbaum	مارتا ناس بام
Marschak	مارشاک
Marx	مارکس
Marian Wright Edelman	ماریان رایت ادل من
Musgrave	ماسگریو
Instinetual Nature	ماهیت ذاتی
Epistemological	ماهیت شناخت
Ontological	ماهیت هستی
Diversity	متنوع‌سازی
Virtual	مجازی
Capability Set	مجموعه قابلیت‌ها
Gross National Product	محصول ناخالص ملی

Reference	مرجع
Democracy	مردم‌سالاری
Social Democracy	مردم‌سالاری اجتماعی
Economic Democracy	مردم‌سالاری اقتصادی
Property-Owning Democracy	مردم‌سالاری اموال مالک
Deep Democracy	مردم‌سالاری ریشه‌دار
Strong Democracy	مردم‌سالاری قدرتمند
Little Red Hen	مرغ قرمز کوچک
Advantage	مزیت
Indefeasible	مسلم و انکارناپذیر
Responsibility	مسئولیت
Responsibility	مسئولیت‌پذیری
Internalize Responsibility	مسئولیت‌پذیری درونی
Cooperative venture	مشارکت تعاونی
Participatory	مشارکتی
Attribute	مشخصه هویتی
Qualified	مشروط
Absolute	مطلق
Ordinal Utility	مطلوبیت ترتیب‌پذیر
Cardinal Utility	مطلوبیت ترتیب‌ناپذیر
Equivalence of Exchange	معادل مبادله
US New Deals	معاملات جدید آمریکایی
Bargain of Embedded Liberalism	معامله خوب آزادی‌خواهی کاشته شده
Logocentric	معنی کردن لغوی
Benchmark	معیار هدف

Subsistence	معیشتی
Broad Egalitarianism	مکتب تساوی‌خواهی همه‌جانبه
Compensatory Mechanisms	مکانیزم‌های جبرانی
Utilitarian School	مکتب مطلوبیت‌خواهی
Nationalist	ملت‌خواه
Nationalism	ملت‌خواهی
Explanatory Nationalism	ملت‌خواهی توضیحی
Resources	منابع
Reason	منطق
Binary Logic	منطق دوتایی
Regionalization	منطقه‌ای شدن
Surfers	موج‌سواران
The Ant and Grasshopper	مورچه و ملخ
Reggae	موسیقی رگی
Social Institution	مؤسسه اجتماعی
WIDER= World Institute for Development Economics Research	مؤسسه جهانی پژوهش‌های اقتصاد توسعه
Myrna Lewis	میرنا لوئیس
Michael Walzer	میشل والزر
Michael Albert	میکائیل آلبرت
Michael Walzer	میکائیل والزر
Desire	میل
Milton Friedman	میلتون فریدمن
Nash	نَش
Narveson	ناروسون
Consequences	نتایج

Outcome	نتیجه
Welfare Consequentialism	نتیجه‌خواهی رفاهی
Pragmatism	نتیجه‌خواهی
End-Result	نتیجه نهایی
First Claimant	نخستین مطالبه‌کننده
Ambition Sensitive	نسبت به جاه‌طلبی حساس
Endowment Insensitive	نسبت به موجودی تعلق‌یافته غیر حساس
Relativism	نسبی‌خواهی
Transcendental Versions of Modernism	نسخه‌های متاگیتی پسانوینی
Property Regimes	نظام‌های تملک دارایی
Pattern Theories	نظریه‌های انگاره‌ای
Theories of the Good Life	نظریه‌های زندگی خوب
Theories of Economic Justice	نظریه‌های عدالت اقتصادی
Contribution- Based Theory	نظریه‌های متکی به نقش و سهم
Meritocratic Theory	نظریه شایستگی
Needs-Based Theory	نظریه متکی به نیاز
Pure Theory of Justice	نظریه ناب عدالت
Fairness Theory	نظریه انصاف
Eqalitarianism Theroy	نظریه برابری
Hermeneutics	نظریه تأویل
Marschak-Rander Theory of Teams	نظریه تیم مارشاک - رندر
Historical Entitlement Theory	نظریه حق تاریخی
Hermeneutics	نظریه روش‌شناسی برداشت
Retaliation Theory	نظریه مقابله‌به‌مثل
Role Theory	نظریه نقش

virtue theory	نظریه نیک‌خواهی
Agency	نماینده‌گی
Moral Agency	نماینده‌گی اخلاقی
Background Institutions	نهادهای زمینه‌ای
Neo-Liberal	نوآزادی‌خواه
Norman Daniels	نورمن دانیلز
Nozick	نوزیک
Modernist	نوینی
Needs	نیازها
Neo-Mercantilist	نئوتاجر مسلک
Hobbes, J.	هابز
The Veil of Ignorance	هاله‌ای از فقدان شناخت
Harlen Stone	هارلن استون
Hayek	هایک
Gift	هدیه‌ای
True Social Costs	هزینه‌های اجتماعی راستین
Heckscher-Ohlin-Samuelson	هکچر-اولین - ساموئلسون
Coordinators	هماهنگ‌کنندگان
Harmony	هماهنگی
Equitable Cooperation	همکاری برابری طلب
Facilitation Boards	هیئت‌های تسهیلی
Hugh La Follette	هیو لا فولت
Currency of Justice	واحد اندازه‌گیری عدالت
Hyperreality of Products and Services	واقعیت‌یابی فوق‌العاده محصولات و خدمات
Solidarity	وحدت

Status	وضعیت
State of Nature	وضعیت طبیعی
Van Parijs	ون پارچیس
Will Kymlica	ویل کیملیکا
William Cline	ویلیام کلاین
Leveling Down	یکسان سازی طبقات

از انگلیسی به فارسی

English Expression	عنوان
Absolute	مطلق
Accountable Development	توسعه پاسخ‌گو
Advantage	مزیت
Adverse Selection	کژگزینی
Agency	نماینده‌گی
Allan Buchanan	آلن بوکانن
Allan Hutchison	آلن هاچیسون
Ambition Sensitive	نسبت به جاه‌طلبی حساس
Anarchist	آنا‌رشیست
Andrew Warner	اندرو وارنر
Anglo-Saxon	انگلو‌ساکسون
Anonymity	بی‌نامی
Anti-Consequentialist	ضدن‌تایج‌خواهی
Anti-Foundationalism	ضدبنیاد‌گرایی
Antimodern	ضدنوین
Aquisition Rule	قاعده اکتساب
Aristocracy	اشراف‌سالاری
Arnold Toynbee	آرنولد توین بی
Arny Mindell	آرنی میندل
Artheleme	آرته لم
Attitude	روش
Attribute	مشخصه هویتی
Autarky, Closed	بسته
Authorative Command	دستور قانونی
Autocracy	تک‌حاکمی

Autocracy	دیکتاتوری مطلق
Autonomous	خودمختار
Autonomy of The Individual	خودمختاری فردی
Awareness	بیداری
Background Fairness	انصاف پس‌زمینه‌ای
Background Institutions	نهادهای زمینه‌ای
Bargain of Embedded Liberalism	معامله خوب آزادی‌خواهی کاشته شده
Basic Capability	قابلیت‌های اساسی
Basic Income	درآمد پایه‌ای
Beitz	بیتز
Benchmark	معیار هدف
Benjamin Barber	بنیامین باربر
Bernard Williams	برنارد ویلیامز
Binary Logic	منطق دوتایی
Boniform	کنش‌پذیر نسبت به تعالی روح
Bretton Woods	برتون وودز
Brian Barry	برایان بری
Broad Egalitarianism	مکتب تساوی‌خواهی همه‌جانبه
Brutal Luck	شانس قهری
Capabilities	توانایی‌ها
Capability Set	مجموعه قابلیت‌های
Capitalism	سرمایه‌داری
Capitalist	سرمایه‌دار
Capitalist Free Market	سرمایه‌داری متکی به بازار آزاد
Capitalists	سرمایه‌داران
Cardinal Utility	مطلوبیت ترتیب‌ناپذیر
Catering	تدارکات

Charles Beitz	چارلز بیتز
Charles Taylor	چارلز تیلور
Cicero	سیسره‌رو
City-State	دولت - شهر
Cluster conditions	شروط هم‌نهاد
Cohen	کوهن
Collective Bargaining Arrangements	ترتیبات چانه‌زنی گروهی
Command economy	اقتصاد فرمان‌پذیر
Command System	سیستم فرمان‌پذیر
Communism	اشتراکی
Communist	کمونیست
Communitarian	جامعه‌نگر
Compensation	غرامت‌پردازی
Compensatory Mechanisms	مکانیزم‌های جبرانی
Conditionality Clause	ماده مشروط بودن
Consequences	نتایج
Consequentialism	پیامدخواهی
Constitution of Liberty	اساسنامه حق آزادی
Contrast	تضاد
Contribution- Based Theory	نظریه‌های متکی به نقش و سهم
Cooperative venture	مشارکت تعاونی
Coordinators	هماهنگ‌کنندگان
Corporatist	شرکتی
Credibility	اعتبار
Cummulative Justice	عدالت انباشته
Currency of Justice	واحد اندازه‌گیری عدالت
Currency Revisited	بازبینی واحد شمارش

Dan Bruck	دن بروک
Dani Rodrik	دنی رودریک
Daniel Wikler	دانیل ویکلر
David Schmitz	دیوید اشمیتز
Decentralization	عدم تمرکز
Deep Democracy	مردم‌سالاری ریشه‌دار
Degree of Protection	درجه حفاظت
Democracy	مردم‌سالاری
Democratic Autonomy	خودمختاری مردم‌سالار
Demonstration Effect	اثر نمایشی
Derk Parfit	درک پارفیت
Desire	میل
Determinacy	قابل تعیین
Différance	تمایز
Difference Principle	اصل تمایز
Differend	تفاوت نظر
Digital	دیجیتالی
Dispute	اختلاف نظر
Distributive Justice	عدالت توزیعی
Diversity	متنوع‌سازی
Diversity and Unity	پراکندگی و وحدت
Divine Command	دستور الهی
Dual	دوگانه
Dualistic Individualism	فردخواهی دوگانه
Eckers	اکرز
Eclecticism	ترکیب‌خواهی
Economic Democracy	مردم‌سالاری اقتصادی

Efficiency	کارایی
Egalitarian Justice	تساوی خواه
Elizabeth Anderson	الیزابت اندرسون
Employment Protection Act	قانون حفاظت از اشتغال
End States	حالات نهایی
Endowment Insensitive	نسبت به موجودی تعلق یافته غیر حساس
End-Result	نتیجه نهایی
Englightenment	روشنگری
Envy Test	آزمون حسد
Epistemological	ماهیت شناخت
Eqalitarianism Theroy	نظریه برابری
Equal Opportunities as Regulative Ideal	فرصت‌های برابر به مثابه آرمان تنظیمی
Equal pay Act	قانون دستمزد برابر
Equality	برابری
Equality Act	قانون برابری
equality of opportunity	برابری فرصت‌ها
equality of outcome	برابری دستاوردها
Equitable Cooperation	همکاری برابری طلب
Equity	برابری
Equivalence of Exchange	معادل مبادله
Escape Clauses	بندهای گریز از مندرجات
EUROSTAT	سازمان آمار اروپا
Explanatory Nationalism	ملت‌خواهی توصیفی
Facilitation Boards	هیئت‌های تسهیلی
Fairness	انصاف
Fairness approximate	تقریبی بر انصاف
Fairness Theory	نظریه انصاف

Fascist	فاشیست
Federico de Onis	فردریکو دو اونیس
Félix Guattari	فلیکس گاتاری
Feudal	فئودالی
First Claimant	نخستین مطالبه کننده
Foundation	بنیان
foundationalist	بنیان خواه
fragmentation of markets and experiences	عدم تمرکز بازارها و تجربه ها
Frankfurt	فرانکفورت
Freedom	آزادی
Friedrich Naumann	فردریش نومان
G. A.Cohen	جی. ای. کوهن
Gauthier	گارتیر
General Conception of Justice	شروع عمومی عدالت
Georg Wilhelm Friedrich Hegel	گئورگ ویلهلم فریدریش هگل
Georgist	جرجی
Gift	هدیه ای
Given case	شرایط مشخص
Global	جهانی
Globalism	جهانی شدن
Globalizers	جهانی کنندگان
Greg Lewis	گرگ لوئیس
Gross National Product	محصول ناخالص ملی
Grotius	گروتیوس
Guardians	حافظان
Gunnemann	گانمان
Haider A. Khan	حیدر خان

Happy Slave	برده خوشحال
harmony	هماهنگی
Harlen Stone	هارلن استون
Hayek	هایک
Heckscher-Ohlin-Samuelson	هکچر - اولین - ساموئلسون
hermeneutics	نظریه تأویل
hermeneutics	نظریه روش‌شناسی برداشت
highest degree	اعلامرتبه
highlight	پرتوافکنی
historical entitlement theory	نظریه حق تاریخی
Hobbes, J.	هابز
Hugh La Follette	هیو لا فولت
human creation	ابداع انسانی
Humanist	انسان‌خواه
Hunter-Gatherer	جذاب شکارچی
Hyperreality of Products and Services	واقعیت‌یابی فوق‌العاده محصولات و خدمات
Hypothetical Insurance Market	بازار بیمه فرضی
Ideal Pattern	الگوی ایدئال
Ihab Hassan	ایحسب حسن
Impartial Distribution of Goods	توزیع بی‌طرفانه کالاها
Impersonal Individualism	فردخواهی غیرشخصی
Indefeasible	مسلم و انکارناپذیر
Individual Merit	شایستگی فردی
Individuality	فردگرایی
Individualization	فردی شدن
Inequality Aversion	گریز از نابرابری
Infant Industries	صنایع نوپا

Informal	غیررسمی
Information	اطلاعاتی
Instinctual Nature	ماهیت ذاتی
Interactional Moral Analysis	تحلیل اخلاقی تعاملی
Interactional Moral Diagnostics	برشناخت اخلاقی تعاملی
Internalize Responsibility	مسئولیت‌پذیری درونی
International Community	جامعه بین‌المللی
Internationalism	بین‌المللی‌خواهی
Investment Knowledge	سرمایه‌گذاری شناخت
Iris Marion	آیریس ماریون
Iris Marion Young	ایرینس ماریون یانگ
Islamic	اسلامی
J. S. Mill	جی. اس. میل
J.B Schinwind	جی. بی. شین ویند
Jacques Derrida	ژاک دریدا
Jean Braudrillard	ژان بودریار
Jean Jacque Rousseau	ژان ژاک روسو
Jean-François Lyotard	ژان - فرانسوا لیوتارد
Jeffery Goldberg	جفری گولدبرگ
Jeffrey Sachs	جفری ساکس
John Bates Clark	جان بیتس کلارک
John Lock	جان لاک
John Mackie	جان مکی
John Rawls	جان رالز
John Roemer	جان رومر
John Ruggie	جان روگی
John Schaar	جان شار

John Stuart Mill	جان استوارت میل
Just Price	قیمت عادلانه
Justice in Acquisition	عدالت در اکتساب
Justice in Transfer	عدالت در انتقال
Kaldor –Hicks	کالدور – هیکس
Karl Barth	کارل بارت
Klaus Hüfner	کلاس هافنر
Laissez-Faire	آزاد رفتاری
Laissez-faire Capitalism	سرمایه‌داری آزاد رفتاری
Lake Placid	لیک پلاسید
Law Abiding	قانون مطیع
Level Playing Filed	زمین بازی هم‌سطح
Leveling Down	یکسان‌سازی طبقات
Lextalionis	قصاص
Liberal democratic socialism	جامعه‌باوری مردم‌سالار آزادی‌خواه
Liberal socialism	جامعه‌باوری آزادی‌خواه
Libertarian Socialism	جامعه‌باوری آزادی‌خواه
Libertarianism	آزادی‌خواهی
Liberty	آزادگی
Liberty	حق آزادی
Life Expentancy	امید به زندگی
Limited Rationality	عقلانیت محدود
List of beings and doings	فهرست موجودها و اقدامات
Litigation	دادخواهی
Little Red Hen	مرغ قرمز کوچک
Logocentric	معنی کردن لغوی
Loren Lomasky	لورن لومسکی

Louis Blanc	لویی بلان
Lovers Of Wisdom,	عاشقان منطق
Luck Egalitarianism	تساوی خواهی شانس
Marginal Revenue Products	درآمد نهایی محصولات
Marian Wright Edelman	ماریان رایت ادل من
Market	بازار
Market	بازاری
Market socialist	سوسیالیست بازاری
Marquis of Queenberry rules	قوانین مارکیز کوینزبری
Marschak	مارشاک
Marschak-Rander Theory of Teams	نظریه تیم مارشاک - رندر
Martha Minow	مارتا مینو
Martha Nussbaum	مارتا ناس بام
Marx	مارکس
Maximin Rule	قاعده بیشینه - کمینه
Maximine Rule	قاعده حداکثر - حداقل
'Maximum Uniform' Distribution of Utilities	توزیع یکنواخت مطلوبیت‌ها در حالت حداکثری
Mercantilist	بازارجویان
Mercantilist	تاجر مسلک
Merit Good	کالای ارزشی
Meritocratic	شایسته سالار
Meritocratic Theory	نظریه شایستگی
Metadiscourse	فراگفتمانی
Metanarratives	فراافسانه‌ای
Michael Albert	میکائیل آلبرت
Michael Walzer	میشل والزر

Michael Walzer	میکائیل والزر
Milton Friedman	میلتون فریدمن
Minimalist State	دولت حداقل
Mixed	ترکیبی
Modernist	نوینی
Molecular Revolution	انقلاب سلولی
Moral Agency	نمایندگی اخلاقی
Moral Diagnostics	برشناخت اخلاقی
Moral Hazard	کژمنشی
Most-Favored Nation	کامل‌الوداد
Mother Women	زنان مادر
Musgrave	ماسگریو
Mutual Agreement	توافق متقابل
Myrna Lewis	میرنا لوئیس
Narveson	ناروسون
Nash	نَش
Nationalism	ملت‌خواهی
Nationalist	ملت‌خواه
Nationalist Protectionism	حمایت‌گروی ملی
Natural	طبیعی
Natural and Social Contingency	شانس طبیعی و اجتماعی
Natural Ill-Fortune	بدشانسی طبیعی
Natural Law	قانون طبیعی
Needs	نیازها
Needs-Based Theory	نظریه متکی به نیاز
Neo-Mercantilist	نئوتاجر مسلک
Neutrality	بی‌طرفی

Neo-liberal	نوآزادی خواه
New Deal	قرارداد جدید
Newly Industrialized	تازه صنعتی شده
Nihilism	پوچگروی
Non-Consequentialist	غیر نتیجه جو
Nonglobalizers	غیر جهانی کنندگان
Non-Governmental Organizations = NGO's	سازمان های غیردولتی
Norman Daniels	نورمن دانیلز
Normative Economics	اقتصاد توصیفی
Normative Judgment	قضاوت عملی
Normativity	توصیف خواهی
Nozick	نوزیک
Nullification	ابطال
Ontological	ماهیت هستی
Open	باز
Opportunity	فرصت
Opportunity For Mobility	فرصت تحرک
Option Luck	شانس انتخاب شدنی
Ordered	سلسله مراتب دار
Ordinal Utility	مطلوبیت ترتیب پذیر
Original Position	جایگاه اولیه
Orshansky	اورشانسکی
Outcome	نتیجه
Owl of Minerva	جغد مینروا
Palace	کاخی
Paradoxical Juxtapositions of Opposites	تجمع تمام اضداد
Parental	مادر و پدری

Pareto	پره‌تو
Pareto Optimality	بهینه شدن پره‌تو
Parfit	پرافیت
Participatory	مشارکتی
Participatory Economy	اقتصاد مشارکتی
Patents	حق اختراع
Pattern	الگو
Pattern Theories	نظریه‌های انگاره‌ای
Patterning Principle	اصل الگودهنده
Paul Brest	پل برست
Paul Michel Foucault	پل میشل فوکو
Payment Knowledge	پرداخت شناخت
Peter Berger	پیتر برگر
Phrase-Regimes	رژیم‌های عبارتی
Planned	برنامه‌ریزی شده
Plantation	کشت‌وکاری
Pluralism	جمعی‌خواهی
Polachick	پولانشیک
Political Liberalism	آزادمنشی سیاسی
Post-Capitalist	پساسرمایه‌داری
Post-Industrial	پساصنعتی
Post-Keynesian	پساکینزی
Post-Modern	پسانوین
Poststructuralist	پساساختاری
Postwar	پساجنگ
Poverty Reduction and Growth Facility	تسهیلات کاهش فقر و رشد
Pragmatism	نتیجه‌خواهی

Preferences	رجحان‌ها
Prgf	تسهیلات کاهش فقر و رشد
Primary Goods	کالاهای اولیه
Prioritarian	اولویت‌خواه
Prioritarianism	اولویت‌خواهی
Priority	اولویت
Priority Rule	قاعده تقدم
Procedural Fairness	انصاف رویه‌ای
Procedural Justice	عدالت روش‌دهنده
Procedural Principle	اصل روش‌دهنده
Process Orientated Psychology	روان‌شناسی متکی به جریان‌ها
Processwork	جریان کار
Productive Justice	عدالت تولیدی
Proletarians	توده مردم
Promising	آینده‌دار
Proper Ordering	انتظام دقیق
Property Regimes	نظام‌های تملک دارایی
Property Right	حقوق املاک
Property-owning Democracy	مردم‌سالاری اموال مالک
Protected Spheres	فضاهای حفاظت شده
Protectionism	حمایت‌خواهی
Protectionist	حمایتی
Pure Theory of Justice	نظریه ناب عدالت
Qualified	مشروط
Quasi-Prioritarian	شبه‌اولویت‌خواهی
Redemption	قدرت شروع دوباره
R. H. Tawney	آر. اچ. تاونی

Rakowski	راکوفسک
Randal Kennedy	رندال کندی
Rander	رادنر
Rational	عقلایی
Rawlsian Maximin Criterion	اصل سقف - کف رالز
Reason	منطق
Rectification of Justice in Holdings	اصلاح عدالت در تملک
Rectify Rule	قاعده اصلاح
Redistributive	توزیع دوباره
Reference	مرجع
Reggae	موسیقی رگی
Regionalization	منطقه‌ای شدن
Relativism	نسبی‌خواهی
Remedy	جبران
Repair	اصلاح
Resource Redistribution Principle	اصل بازتوزیع منابع
Resources	منابع
Responsibility	مسئولیت
Responsibility	مسئولیت‌پذیری
Responsible Planning	برنامه‌ریزی مسئولانه
Retaliation Theory	نظریه مقابله‌به‌مثل
Retributive Justice	عدالت کیفری
Rhetorical	حرفی و گفتاری
Richard Arenson	ریچارد آرنسون
Richard Rorty	ریچارد رورتی
Right To Hospitality	حق میهمان‌پذیری
Right-Loving	دوستدار حق

Rights	حقوق
Risk Averse	خطرگریز
Road to Surfdom	جاده بردگی
Robert Nozick	رابرت نوزیک
Roberto Unger	روبرتو آنگر
Robin Hahnel	رابین هنل
Role Theory	نظریه نقش
Roman Catholic	کاتولیک رومی
Ronal Dwonkin	رونالد دورکین
Ronal Dworking	رونالد دورکینگ
Rovssev	روسف
Rowntree	ران تری
Ruggle	راگل
Sacrifice	فدا کردن
Scanlon	اسکانلون
Scientific Knowledge	تحلیل شناخت علمی
Second-best Outcome	بهترین نتیجه درجه دو
Secularization	غیردینی شدن
Self- Respect	عزت نفس
Self-Determination	تصمیم‌گیری متکی به خود
Self-Management	خودمدیریتی
Sen	آمارتیا سن
Sex Discrimination Act	قانون تبعیض جنسیتی
Shameful Revelation	احساس شرمساری
Sigmond Freud	زیگموند فروید
skepticism	شک‌گروی
Slave-Morality	اخلاق بردگی

Social Capabilities	توانمندی‌های اجتماعی
Social Contract	قرارداد اجتماعی
Social Democracy	مردم‌سالاری اجتماعی
Social Institution	مؤسسه اجتماعی
Social Market	بازار اجتماعی
Social Mobility	تحرک اجتماعی
Social Primary Goods	کالاهای اجتماعی اولیه
Social Status	جایگاه اجتماعی
Socialist	سوسیالیست
Socialist Market	بازار سوسیالیستی
Societal Differentiation	تمایز اجتماعی
Solidarity	وحدت
Sovereignty	حق حاکمیت
Speaking Subject	پیرو سخن‌گو
Spirit	روح
Stake Fairness	انصاف در توزیع پاداش
State of Nature	وضعیت طبیعی
State Socialism with a Command Economy	جامعه‌باوری (سوسیالیسم) حکومتی همراه با اقتصاد دستوری
Status	وضعیت
Status Relation	رابطه جایگاه
Steiner	استینر
Strong Democracy	مردم‌سالاری قدرتمند
Subject	پیرو
Sublime	طلوع
Subordinate Value	ارزش تبعی
Subsistence	معیشتی

Sufficiency	کفایت
Summum Bonum	خیر مطلق
Surfers	موج‌سواران
Surplus Value	ارزش اضافی
Susan Moller Okin	سوزان مولر اوکین
Syndicalist	سندیکایی
System of Conditional Benefits	سیستم منفعت شرطی
Talent	استعداد
Tamed Housewife	خانم خانه‌دار مطیع
Taxonomy	طبقه‌بندی قاعده‌مند
Temkin	تم کین
The Ant and Grasshopper	مورچه و ملخ
The Law of Peoples	قانون ملت‌ها
The Priority of Justice Over Efficiency and Welfa	قاعده تقدم عدالت بر کارآمدی و رفاه
The Priority of Liberty	قاعده تقدم آزادی
The Problem of the Need Approach	رویکرد نیاز
The Veil of Ignorance	هاله‌ای از فقدان شناخت
Theories of Economic Justice	نظریه‌های عدالت اقتصادی
Theories of the Good Life	نظریه‌های زندگی خوب
Third Way	روش سوم
Thomas Aquinas	توماس اکیناس
Thomas Nagel	توماس ناگل
Thomas Pogge	توماس پاگ
Token	کوینی
Toni Marrison	تونی مریسون
Totalizing	کلان‌ساز
Trade Adjustment Assistance	کمک‌های تعدیل تجارت

Trade Off	حد فدا کردن
Traditional	سنتی
Transavantgardist	فراتر از نوآوری
Transcendental Versions Of Modernism	نسخه‌های متاگیتی پسانوینی
Transfer Rule	قاعده انتقال
Transition	در حال گذر
Trickery	حیله
True Social Costs	هزینه‌های اجتماعی راستین
Trust	اعتماد
Truth	حقیقت
Twofold Dialogue	گفتمان دوبعدی
Unconditional Basic Income	درآمد پایه غیرشرطی
Underground	زیرزمینی
Universality	کیهانی بودن
Unlimited Irrationality	عقلانیت گریزی نامحدود
US New Deals	معاملات جدید آمریکایی
Utilitarian School	مکتب مطلوبیت‌خواهی
Utilitarianism	فایده‌خواهی
Value in Exchange	ارزش در مبادله
Value Realization Later in the Consumption Cycle	تحقق‌یابی ارزش در مراحل بعدی چرخه مصرف
Van Parijs	ون پارچیپس
Veil of Ignorance	هاله‌ای از فقدان شناخت
Virtual	مجازی
Virtue	فضیلت
Virtue Theory	نظریه نیک‌خواهی
Voluntarism	اراده‌جویی

Von Hayek	فردریش فون هایک
Vouchers	حواله‌های اعتباری
Welfare	رفاه
Welfare Consequentialism	نتیجه‌خواهی رفاهی
Welfare Maximization	بیشینه کردن رفاه
Welfare State	دولت رفاه
Welfare-State Capitalism	سرمایه‌داری حامی رفاه
Well Off	شرایط بهتر
Well-Being	خوب‌زیستی
World Institute for Development Economics Research (WIDER)	مؤسسه جهانی پژوهش‌های اقتصاد توسعه
Will Kymlica	ویل کیملیکا
William Cline	ویلیام کلاین
Willingness to Pay	رغبت به پرداخت
Workers	کارگران
Workers' self-Management	خودمدیریتی نیروی کار
Worse Off	شرایط بدتر